

تَحْمِيلُ اللَّهِ فِي مَنَاسِكَ الْبَيْعَةِ

مُؤَلَّف

مُؤَلَّفٌ فِي مَنَاسِكَ الْبَيْعَةِ

بَارِعَةٌ فَرَسِي آيَاتِ الشُّكْرِ وَهُوَ

إِذَا تَشَارَاتِ

كُتَابُ بَرْوَشِي اسْلَامِيَّة

تَدْرِيْسُ خِيَابَانِ ۱۵ خُرداد تلفن ۵۶۳۵۴۴۸

ترجمہ کتاب

بِکَلَامِ الدِّیْنِ وَقُرْآنِ النَّعْمِ

جلد اول

تألیف : شیخ الطائفة صدوق علیه الرحمہ

با شرح موارد مشکله

وبك مقدمه مفصل راجع بموضوع فیت

بقلم آیت اللہ کمرہ ای

از انتشارات

کتاب فروشی اسلامیہ

تہران، خیابان پانزده خرداد شرقی، تلفن ۵۶۳۵۴۴۸

چاپ اولت اسلامیہ

حق چاپ محفوظ

۱۳۷۷ شمسی

نام کتاب: کمال الدین و تمام النعمه
 مؤلف: شیخ الطائفة صدوق رحمه الله
 مترجم: آیت الله حاج شیخ محمدباقر کمرئی (ره)
 ناشر: انتشارات اسلامیه
 نوبت چاپ: سوم - پائیز ۱۳۷۷
 تیراژ چاپ: ۲۰۰۰ جلد
 چاپخانه: اسلامیه
 صفحانی: جنوم
 شابک: ۹۶۴-۲۸۱-۰۲۱-X

ISBN-964-481-021-X

سر آغاز

در این روزگار پراز گفتار ناهنجار اندیشه‌های بیشتر مردم از پیر و جوان پریشان شده و از راه مذهب حقه امامیه منحرف گردیده‌اند و بر اثر تبلیغ بوج دیگران ایمان و عقیده خود را از دست داده‌اند و سخن آنها این است که بنادیده نباید معتقد بود، با آنکه روز تا شب و شب تا روز در جرائد و روزنامه‌های مختلف و نشریات همه رنگ پندها نادیده معتقد میشوند و دنبال آن میدوند و بجائی نمیرسند و از هر سراپی که ناامید میشوند بدنبال سراپ دیگر میدوند. حقائق مذهب و تعلیمات عالیه ائمه معصومین که از سرچشمه حقیقت جاری بوده از دست داده‌اند و بدنبال این و آن افتاده‌اند. شاید بتوان گفت اکنون بسیاری از مردم فهمیده‌اند که باید آب را از سرچشمه پاک آن نوشید و دنبال این و آن ندوید و یگانه وسیله سعادت و خوشبختی عقیده و ایمان است و مسلمانان گذشته از این رو سعادت و ترقی نائل شدند و بر دیگران چیره گردیدند ولی بسیاری از کتب مذهبی هنوز در پشت حجاب زبان عربی باقیمانده و با کوشش فراوانی که در این قرنهای متأخر از زمان مرحوم مجلسی اول رحمه الله علیه کشیده شده است که کتب بزبان فارسی ترجمه و تألیف گردد باز هم کتبی است که ترجمه نشده یا اگر ترجمه شده منتشر نگردیده و بدست علاقمندان نرسیده است و یکی از کتب نفیس مذهب شیعه امامیه کتاب کمال الدین و تمام النعمه تألیف شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه است که تاکنون ترجمه فارسی آن در دسترس دوستان امام دوازدهم قرار نگرفته بود و در این اواخر که مرحوم مبرور آقای حاج سید احمد اسلامیه رحمه الله علیه هم و همت خود را بنشر کتب مذهب شیعه معطوف داشت شرح و ترجمه خصال شیخ صدوق علیه الرحمه را که به قلم اینجانب بود طبع و منتشر نمود و از طرف قاطبه خوانندگان اظهار علاقه‌ای بدان مشاهده گردید و پس از وی نجل جلیل او آقای حاج سید اسمعیل اسلامیه روش پسنیدیده او را دنبال نموده به همراهی برادران ارجمند خود در نشر کتب دینی صرف هم و همت مینمایند و در ضمن نشر کتابهای مذهبی نشر ترجمه کمال الدین را که بسیار مفید و ضرور است برای جامعه امامیه متصدی گردیدند و تقدیم خدمتی بآستان امام زمان علیه السلام و کمکی بافکار جامعه شیعه امامیه نمودند.

مقدمه در چند موضوع

۱ - امید بآینده

از گذشتگان بما کمتر خبر رسیده است آنچه هم که از اخبار آنان نقل شده و در کتب ثبت شده کمتر حقیقت را نشان میدهد و بیشتر با اغراق و تصورات و افسانه آمیخته است. اگر تاریخ را از روی شاهنامه فردوسی مطالعه کنیم بما چه حقیقتی را کشف میکند؟ اگر برای اسرار پیدایش بشریت و سیر تاریخ او تورات و کتب عهدین را مورد اعتماد بدانیم چه خواهیم فهمید؟ کتاب شاهنامه تاریخ ایران باستان و يك قسمت مهم جهان متقدم و متمدن است و در برابر آن افسانه‌ها که ایرانیان برای گذشتگان خود معتقد بوده‌اند و جوهر آنها را بصورت کتاب در آورده‌اند اقوام دیگر هم عقائد گوناگون و اغراق آمیز و افسانه‌ای داشته‌اند که افسانه‌های یونانیان بسیار پائین تر از ایرانیان بنظر میرسد زیرا در افسانه‌های ایرانی آن جنگهای مفتضح خدایان آسمانی و آن زایش و عشقبازی‌های عجیب آلهه دیده نمیشود، جرقه عقلانی یونانیان که دوره حکمت و فلسفه را بنام آنان در تاریخ جهان ثبت کرد چندان دوامی نیافت و طولی نکشید که این تابش عقلانی تولید يك آتش سوزان نمود و از سر نیزه مقدونیان بجان جهانیان ریخت و ویرانها ببار آورد.

و در هر حال چون بتاریخ بشر مراجعه شود همیشه ناله و آه داشته و جنگ و ویرانی انباشته و تصورات باطل نموده و افسانه‌ها بهم بافته و عقائد و ابد آلهای شگفت انگیز پدید آورده و معاللات را باور کرده و در میان همه این مشکلات و گرفتاری‌هایك نقطه روشن وجود داشته که عبارت از امید بآینده بوده است.

بشر در آغاز پیدایش از بام عرش بزمین آمده و از بهشت برین در این محیط نکبت بار گرفتار شده است و دچار چنین انحراف و انحطاط تأسف آور گردیده و باز هم میخواهد بهر وسیله شده است این خطای خود را جبران کند و مقام اولیه را بدست آورد و بهشتی را که پدرش آدم بگندم فروخت او با جوی باز خرید.

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من بجوش پس نخرم

باز هم در اینجا موضوع امید بآینده خود نمایی دارد

بشر در آغاز پیدایش در يك سطح مساوی قرار داشته و زندگانی بی‌ستم و عادلانه‌ای میگذرانیده ولی در جریان تاریخ دچار انحراف گردیده و از حال عدالت خارج شده است افرادی

پیدا شده‌اند که بدیگران زور گفته و پول انداخته‌اند و بدین واسطه طبقاتی مختلف در جامعه بشری پیدا شده است بهر حال این سابقه انحراف که بوجود آمده است چه از ناحیه معنوی و چه از ناحیه مادی بشر در تلاشی جبران بر آمده و همیشه متوجه آینده بوده است و امید بآینده داشته.

تا آنجا که تاریخ بشریت روشن است بشر رو بترقی و کمال رفته است و همیشه فردای ندیده خود را بهتر از دیروز دیده‌دانسته. از نظر مطالعه تاریخ ادیان بشری هر دین و آئین آینده‌ای ناسخ دستورات پیشتر بوده و وضع بهتر و شایسته‌تری برای اداره و اصلاح در نظر آورده است از نظر قوانین و دستورات اجتماع انسانی همیشه جامعه بشری رو بترقی رفته است از دوره حجری بدوره آهن و مس و طلا پیشرفته تا بدوره اتم رسیده است از وضع چادر نشینی و بیابان گردی بسوی ده نشینی و شهر سازی پیشرفته است تا بدستگاه آسمان خراش رسیده است تاریخ نشان نمیدهد که بشریت در هر ناحیه از نواحی زندگانی بطور کلی عقب نشینی کرده باشد و بوضع زندگانی منسوخ پیش برگشته باشد و اگر بواسطه پیش آمدها و حوادث گاهی متوقف شده یا گاهی واپس نهاده باز هم تلاشی کرده است تا آنرا جبران کرده و گاهی پیش گذاشته است و تاریخ بشریت گواهاست که اگر چه تحول بسیار کند بوده است ولی دورنمای آن خط پیشروی بشر را رسم مینماید.

حضرت عیسی بن مریم که دارای مقام شامخی از رسالت بود و صاحب شریعت انجیل و مظهر معجزات متنوع از عجایب آیات در مدت رسالت خود بسیار کوشید که بوضع نکبت بار عالم انسانی سر و صورتی بدهد و بشر را از ظلم و گناه پاک کند و بارهای سنگینی که وضع ناهنجار طبقاتی بوجود آورده بود از دوش او بردارد ولی باز هم در آخرین دوره رسالت خود حواریین و مخصوصان خود را با این جمله امیدوار کرد که من میروم و بعد از من بار قلیط یا بار کلیتوس میآید. مقصود از آن مطلق نجات بخش یا تسلی دهنده باشد یا آنکه مقصود مخصوص احمد باشد که نام دیگرش محمد بن عبدالله پیغمبر عظیم الشان اسلام است بهر حال باز هم رسالت خود را با امید بآینده ختم کرده است.

اسلام آمد و اصول آسایش بخشی برای بشر آورد که خود در سوره اعراف آیه ۱۵۷ آنرا چنین شرح کرده است.

آنانکه پیروی کنند از يك پیغمبر درس نخوانده که ویرا از پیش نزد خود نوشته یافته‌اند در تورات و انجیل آنانرا بخوش رفتاری وادارد و از بدکاری باز دارد و طیبات را بر آنها حلال

کند و خجاست را بر آنها حرام سازد آن بارهای سنگین تکالیف گذشته را از دوش آنها بردارد و زنجیرهای آنها را بگشاید - اینهم باز مرده و امید بآینده بوده است.

امید بآینده در اسلام

اسلام در دوران سادگی و صفای خود بسیار وسایل راحتی برای بشر آورد و مسامحات فراوانی بآنها مبذول داشت ولی باز هم برای فوز نهائی در آیات بسیاری از قرآن مجید وعده آئنده داده است و بشر را روی امید بآینده دلگرم کرده است در سوره مائده آیه ۵۴ میفرماید: آنالکه گرویدید هر کس از شماها که از دین خود برگردد در آئنده خداوند مردمی یافرد که دوستشان دارد و دوستش دارند، بر مؤمنان فروتن باشند و بر کافران سرفراز، در راه خدا نبرد کنند و در باره خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده را بحساب نگیرند، این از فضل خدا است که بهر کس خواهد آنرا بدهد و خدا دارای فضل بزرگی است.

این آیه نسبت بآینده اسلام يك پیش بینی مفصلی دارد که بدو قسمت بیان شده است.

- ۱ - ارتداد و برگشت از طریقه و روش دین اسلام و به تعبیر دیگر پیدایش يك وضع ارتجاعی
- ۲ - پیدایش يك مردم با ایمان و مخلصی که برای تحکیم آئین اسلام مجاهده و فداکاری بی باکانه ای مینمایند و تأیید و کمک خدا با آنهاست پیش از تدبیر در دو قسمت مورد نظر این آیه شریفه، این تذکر لازم است که نمیشود این را تطبیق بچنگهای رده دوره ابوبکر کرد، در تاریخ اسلام مسلم است که بعد از وفات پیغمبر ﷺ در حادثه بزرگ در محیط اسلامی پدید شد که یکه دیگر پیوست داشت.

۱ - موضوع سقیفه بنی ساعده بود که در مرکز اسلام، مدینه طیبه پیش آمد و جمعی از فراریان حبش اسامه و آنجا انجمن کردند و کار زمامداری اسلام را در شور عمومی گذاشتند و بایک وضع شتابزدگی با ابابکر بیعت کردند و دیگران را بیروی آن دعوت نمودند و مردم مدینه مقهور این وضع غیر منتظر و ناگهانی شدند و در حقیقت غافلگیر شدند. علت عمده پیشرفت این بیعت دو چیز بود یکی اتفاق انصار و دیگری نفوذ یکدسته از مهاجرین که با پیشوائی علی بن ابیطالب موافق نبودند و از صراحت و سخت گیری و جوانی او نگرانی داشتند، بیعت ابی بکر با دسیسه و زور و اضطراب انجام شد و آن محیط امن و آرام صادقانه زمان پیغمبر را در هم ریخت، خاندان سعد بن عباد از انصار از این پیش آمد تو سری خورد و دشمنانك کنار نشست و خاندان خود پیغمبر هاتم زده و عزادار مورد تهدید و هجوم قرار گرفت.

با این دو اقلیت معتبر جمعی هم نظر بودند زیر در کنار علی علیه السلام بود و سلمان و مقداد و ابوذر هم با او پیوستند ولی اکثریت، یزید و ابوبکر بسختی بر آنها فشار آوردند و هدف خود را

پیش بردند این وضعیت مانند بعضی در مرکز اسلام ترکیب و طوفانی در سراسر جزیره العرب تازه مسلمان برانگیخت و غبار تردید و شبهه بر همه مردم نثار کرد و روح طغیان و دلبخواهی را در قبائل مختلفه بوجود آورد و سبب حادثه دوم شد.

۲ - بعد از آنکه ابوبکر رسماً بخلافت پیغمبر اسلام معرفی شد و نمایندگان و دستورات بامضاء او در قبائل عرب منتشر شد بیشتر قبائل اظهار مخالفت کردند و سر بشورش برداشتند و این موضوع در تاریخ اسلام بعنوان رده زمان ابوبکر معروف است خصوصیات این شورش تقریباً عمومی و حقیقت گفتار شورشیان در تاریخ اسلام کاملاً ضبط نشده ولی باید آنرا بطور زیر تحلیل کرد.

۱ - جمعی از هوشمندان قبائل عرب که در غدیر خم و مواقع دیگر حضور پیغمبر اسلام بودند میدانستند که پیغمبر علی را بخلافت خود انتخاب کرده و بعد از پیغمبر باید تابع او باشند و وظیفه پیروی از ابوبکر نداشتند و باین جهت از احکام ادسریعی کردند هالك بن نویره که یکی از سران معتبر قبائل نزدیک مدینه بود از این دسته بود.

۲ - از این پیش آمد جمع بسیاری که تازه مسلمان بودند و روی ظواهر باسلام گرویده بودند اساساً در صحت دین اسلام بعنوان يك دوش آسمانی و غیر قابل نقض تردید پیدا کردند زیرا دیدند خود باران پیغمبر مانند ابوبکر و عمر برخلاف توصیه اکید خود پیغمبر از قشون اسامه گریختند و برخلاف دستور او علی را کنار کردند و متصدی خلافت شدند و این پیش آمد عقیده نونال و لرزان آنها را یکبار خزان کرد و ایمان جوان آنها را برباد داد و بنظر آوردند که نهضت و پیشوائی قریش هم برای دنیا و ریاست است و آن ایامهای معنوی و وعدههای اخروی با برجا نیست و گرنه باران نزدیک او بآنها پشت پا نمیزدند و مردم پیامه که گرفتار دعوت دروغین مسلمان بودند باین وضع یکباره بدو پیوستند.

۳ - جمعی هم از این اختلاف و کشمکش که بسود یکدسته از مهاجرین پایان یافت در صدد برآمدند که در عالم مسلمانی برای خود امتیازاتی بدست آورند و مثلاً در موضوع زکوة و بدهکاری مالی اسلام کسب تخفیف و معافیت کنند و همه این دستجات سه گانه در مخالفت با وضع مرکزی مدینه هم آهنگ بودند و مرکز هم همه آنها را عتیم بازتداد کرد و بایک چوب راند و بیرحمانه همه را بیاد قتل و غارت گرفت.

دلیل اینکه مفاد این آیه با آنکه عمومی است بر رده زمان ابوبکر تطبیق نمیشود اینست که آیه خطاب بعموم اهل ایمان میفرماید اگر شما از دین برگردید و آینه دوری خدا مرده میآورد که..

این آیه در سوره مائده است و سوره مائده آخرین سوره‌ای است که به پیغمبر ﷺ نازل شده است و در حدود سال آخر عمر پیغمبر بوده و رده دوره ابوبکر در همان سال اول خلافت او بوده است و بیش از دو سال در این میانه فاصله نیست و اگرچه با اصطلاح ارتداد در آینده نزول این آیه واقع شده ولی مردمی که در برابر آن قیام کردند همان مردم موجود در زمان نزول آیه بودند و همان اصحاب خود پیغمبر بودند با آنکه این آیه میفرماید در برابر مرتدین بعد از این مردمی خواهند آمد، کلمه خدا مردمی می آورد معنی آینده میدهد و ظاهراً اینست که مردمی خلق میکند و بعلاوه کلمه سوف بر سر آن آمده و این حرف دلالت بر آینده دور دارد در اینصورت باید ارتداد تاریخ ابوبکر را از مورد این آیه کنار گذاشت و رفت ب جستجوی مورد آیه.

اما از نظر قسمت ۱ ارتداد و برگشت از روش اسلام یا ارتجاع

چون در تاریخ اسلام تأمل شود هویدا است که از دوران خلافت عمر بك وضع ارتجاعي در محیط اسلام پدیدار شده است، عمر طبق احوالی که از بدو اظهار مسلمانی او نقل شده است مردی احساسی و متهور و بی اندازه عرب دوست و نزاد خواه بوده است، این حالت احساسی او از همان شرح واقعه مسلمان شدنش بخوبی آشکار است، سیره این هشام اسلام عمر را بدین شرح نقل کرده است ص ۲۰۰ - ج ۱

ابن اسحق گوید آنچه در باره اسلام عمر بمن رسیده اینست که خواهرش فاطمه دختر خطاب زن سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بود و با شوهرش سعید بن زید پنهانی از عمر مسلمان شده بودند، نعیم بن عبدالله بن نعام هم در مکه بود و از طائفه بنی عدی بشمار میرفت و او هم پنهانی مسلمان شده بود و از طائفه خود میترسید اظهار مسلمانی کند و حباب بن ارت نزد فاطمه میرفت و با قرآن میاموخت یکروز عمر شمشیر بست و بقصد کشتن پیغمبر و جمعی از اصحابش از خانه بیرون شد، چون باو خبر داده بودند که در يك منزلی کوه صفا انجمنی کرده اند که عدم آنها چهل مرد و زنست و رسول خدا ﷺ و عمویش حمزه بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه صدیق و علی بن ابیطالب با رجال دیگری از مسلمانی که بعد از هجرت مسلمانان دیگر در مکه مانده اند و بعضی نرفته اند با آنها هستند، نعیم بن عبدالله بعمر برخورد و گفت ای عمر قصد کجا داری؟ گفت قصد عهد دارم این بیرون از دیانت که کار قریش را پریشان کرده و آرمانهای آنها را سفیهانه شمرده و دین آنان را عیب کرده و خدایان آنان را دشنام داده، میخواهم او را بکشم، نعیم گفت بخدا خودت دستی خودت را گول زدی و بخطر انداختی تو گمان میکنی اگر عهد را

گشتی بنی عبد مناف میگذارند. روی زمین باشی؟ خوبست بروی خانواده خود را بصرح کنی،
 عمر گفت کدام خانواده؟ گفت داماد و عموزاده‌ات سعید بن زید بن عمرو و خواهرت فاطمه
 دختر خطاب که بخدا هر دو مسلمانند و پیرو دین محمد صلی الله علیه و آله برو آنها را باش. گوید عمر بقصد
 خواهر و داماد خود برگشت، هنگامی بر آنها درآمد که خطاب بن اوت کتابچه سوره طه را
 بآنها میآموخت چون احساس ورود عمر را کردند خطاب زیر رختخواب با گوشه‌ای از اطاق
 پنهان شد و فاطمه هم کتابچه را زیر ران خود نهاد عمر در پشت در خانه آواز خطاب را شنید
 بود و چون وارد شد گفت این بت و بت که شنیدم چه بود؟ گفتند اشتباه کردی چیزی نشنیدی،
 گفت چرا بخدا بمن خبر رسیده که شما پیرو دین محمد شدید و داماد خود سعید بن زید را زیر
 مشتش گرفت و خواهرش فاطمه دختر خطاب برخاست جلوش را بگیرد و از شوهرش او را باز
 دارد او را زد و سرش را شکست چون این کار را کرد خواهر و دامادش گفتند آری ما هر دو
 مسلمانیم و بخدا و رسولش ایمان داریم هر چه میخواهی بکن عمر چون این صراحت را از خواهر
 خود دید و خونی را که از سرش میریخت نگرست بر جای خشک شد و خواهرش گفت آن
 کتابچه که میخواندید بمن بده تا بنگرم که محمد چه آیاتی آورده، عمر نویسنده بود چون این
 را گفت خواهرش پاسخ داد از تو میترسم آنرا نابود کنی گفت ترس به عبودان خود سوگند
 یاد کرد که آنرا بخواند و بار رد کند چون چنین گفت فاطمه طمع کرد که مسلمان شود و
 گفت برادر جان تو نجاست شرك داری و این قرآن است و جز باک و طاهر نمیتواند بدان
 دست زند عمر برخاست غسل کرد و خواهرش کتابچه را باو داد سوره طه در آن بود آنرا
 خواند و چون آیات اول آنرا قرائت کرد گفت چه اندازه این سخن نیکو است و گرامی است
 چون خطاب این سخن را شنید از مخفی گاه خود بیرون آمد و گفت ای عمر من امیدوارم که
 خدا دعای پیغمبر را در باره خصوص تو مستجاب کرده باشد چون دیروز شنیدم که میفرمود بار
 خدایا اسلام را بایى الحکم بن هشام یا بعمر بن خطاب تأیید کن ای عمر بیا با خدا باش عمر
 در اینوقت به خطاب گفت مرا بمحمد رهبری کن تا خدمت او آیم و مسلمان شوم خطاب عرض
 کرد که او نزد کوه صفا در خانه‌ایست و چند تن از اصحابش هم با او هستند عمر شمشیر بسته
 بقصد رسول خدا و اصحابش بیرون شد و در آن خانه را زد چون آوازش را شنیدند یکی از
 اصحاب رسول خدا پشت در آمد و از روزنه در نگاه کرد و او را با شمشیر بسته و بدوهراسناك
 نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد یا رسول الله این عمر بن خطابست که شمشیر بسته
 است حمزة بن عبدالمطلب گفت اجازه دهید بیاید اگر قصد خیر دارد باو بفل کنیه و اگر

قصد سوء دارد با شمشیر خودش او را میکشیم آنمرد دربان باو آون دخول داد و خود پیغمبر برخاست و در دهلیز خانه باو برخورد و دامنهای ردایش را بدست پیچید و بسختی او را کشید و فرمود یا بن الخطاب برای چه آمده ای؟ بخدا من میدانم بخانه نرسی مگر آنکه خدا عذاب کوبنده ای بر تو نازل کند عمر عرض کرد یا رسول الله آمده ام ایمان بخدا و رسول و آنچه از خدا آورده بیاورم، گوید رسول خدا تکبیری گفت که یاران وی درون خانه دانستند عمر مسلمان شده از آن خانه که بیرون آمدند آنچه از ایمان در دل داشتند نزد آنها عزیز شد زیرا عمر و حمزه ایمان آورده بودند و میدانستند که رسول خدا را از دشمنانش محافظت میکنند و انتقام او را میگیرند، رولات مدینه اسلام عمر را چنین نقل کرده اند.

.. ابن اسحق گوید نافع مولای عبدالله بن عمر از ابن عمر برای من حدیث کرد و گفت چون پدرم عمر اسلام آورد، پرسید کدام مردان قریش خبر گزار ترند جواب شنید که جمیل بن معمر جمعی، گوید فردا صبح نزد او رفت عبدالله بن عمر گوید من هم دنبال او رفتم و بینم چه میکند من بچه بودم ولی هر چه میدیدم می فهمیدم پدرم نزد او رسید و باو گفت ای جمیل میدانی که من مسلمان شدم و در دین عهد وارد شدم؟ گوید بخدا هنوز برنگشته بود که جمیل برخاست و عبا کشان در حالیکه من و عمر هم دنبالش بودیم خود را بدر مسجد رسانید باو از بلند بقبال قریش که اطراف در خانه کعبه در محافل خود جمع بودند اعلام کرد که عمر بن خطاب از دین بیرون شده عمر از پشت سرش فریاد میکشید دروغ میگوید من مسلمان شدم و گواهم که جز خدای یگانه معبودی نیست و عهد بنده و فرستاده او است، گوید همه از جا جستند و دور او را گرفتند و با او ستیزه کردند و او هم با آنها ستیزه کرد تا آفتاب بالای سر آنها رسید گوید خسته شد و نشست و میگفت هر چه خواهید بکنید بخدا اگر ما سیصد تن بودیم شهر مکه جای ما بود یا جای شما، گوید در این میان شیخی از قریشیان که حله یمانی و پیراهن حاشیه داری بر تن داشت آمد بالای سر آنها ایستاد و گفت چه کار دارید؟ گفتند عمر از دین برگشته گفت دیگر چه؟ مردیست با اختیار خود مذهبی را پیروی کرده چه میخواهید؟ گمان دارید بنی عدی بن کعب هم قبیله خود را بشما تسلیم میکنند بدون گفتگو این مرد را واگذارید گوید بخدا مانند جامعه ای که از تن بکنند از او کنار شدند. گوید بعد از هجرت بمدینه بیدرم گفتم آنکه مردم را آنروز که در مکه مسلمان شدی و باتو جنگ میکردند از دور تو متفرق کرد کی بود؟ گفت پسر جان عاص بن وائل سہمی بود.

موضوع احساسی بودن و تهور عمر از سرایای داستان مسلمان شدن او هویداست.

۱ - آن شدت عداوت سابقه با اسلام

۲ - آن تصمیم خطرناک بر ضد شخص پیغمبر با جسارت باظهار آن

۳ - آن حمله عجولانه بختانه خواهر ۴ - آن حمله بیرحمانه به داماد و خواهر

۵ - آن تأثر و عقب‌نشینی از منظره صراحت آنان و دیدار خون سر خواهر

۶ - آن عجله و تهور در اظهار مسلمانی

طبع مردم احساسی اینست که تعقل عمیقی ندارند و بنژاد و آداب و ... علاقه مفراطی دارند
عمر هم بی تردید چنین بوده است و همیشه برتری نژاد عرب و احیاء آثار عربیت دوره جاهلی
در خزینه دل او انباشته بوده و از اعمال دوران خلافت او بغویی آشکار است و بیشتر قوانینی
که در زمان خلافت خود اظهار داشت روی همین دو اساس بوده است و ما بچند نمونه از آن
اشاره میکنیم

۱ - قانون تحریم متعه زن و متعه حج همه مسلمانان این اعلامیه صدر را نقل کردند که متعتان
کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و احرمن و اعاقب علیهن متعه الحج و متعه النساء و متعه در
زمان رسول خدا حلال بود من از هر دو غدقن میکنم و هر دو را حرام میکنم و بر آنها شکنجه
مینمایم متعه حج و متعه زنان .

برای چه عمر با این صراحت و تحکم محکم اسلام را لغو کرد ؟

برای آنکه این دو حکم با عادات جاهلیت و ملیت دیرین عرب مخالفت داشت و بر
ارتباط مرد و زن در زمان جاهلیت بر سه گونه بود

۱ - زناشویی رسمی دائمی که طبق مقرراتی در اسلام برقرار شد و احکام بسیاری برای آن
وضع و ترغیب فراوانی از شارع اسلام نسبت بآن صادر گردید.

۲ - ارتباط نامشروع و زنا که در دوران جاهلیت میان عرب شیوع داشته و آیات
بسیاری در قرآن وارد شده که آنرا تحریم کرده و برای آن حد و تأدیب شدید معین نموده است.

۳ - اتخاذ حدن که زنی رفیق مردی باشد و بدون قرار و دستوری با او بسر برد این
هر دو قسم در شریعت اسلام غدقن شد و چون زناشویی رسمی دائمی با همه تسهیلاتی که شرع
اسلام در باره آن بعمل آورد و از نظر مقررات عرفی و مشکلات اجتماعی کافی برفع حاجت
جامعه نبود شرع اسلام متعه را تشریع کرد که عبارت از قرار موقتی است با اجرت معینی و
گرفتاری زناشویی دائمی ندارد و این متعه زنان معمول عربهای زمان جاهلیت نبوده و بر مزاج
عمر کران می آمده است .

و متعه حج هم در زمان جاهلیت معمول نبوده زیرا مردم جاهلیت وقتی محرم میشدند و برای حج بمکه میآمدند در حال احرام بودند تا بایان اعمال حج ولی پیغمبر در حجة الوداع بعد از ورود بمکه و انجام اعمال عمره که سعی و طواف بخانه کعبه است دستور میفرمود که عبارت از تقصیر و خروج از حال احرام باشد و بهمین جهت آنرا متعه حج گویند در روایات عامه این دستور پیغمبر را بسیار ساده و عادی نقل کرده اند و در سیره ابن هشام باین بیان ذکر شده است ص ۳۸۸ ج ۲ عایشه گوید چون رسول خدا وارد مکه شد هر کس که قربانی یا خود نیاورده بود از احرام بیرون آورد و زنان خود را هم با انجام عمره از احرام بیرون آورد.

ولی در اخبار شیعه برای انجام این حکم تازه شرح مفصلی نقل شده است در کافی چنین روایت شده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از سعی فارغ شد بر بالای کوه مرده بود و روی خود را بمرم کرد و خدا را ستایش نمود بر او تنگ گفت پس گفت برآستی این جبرئیل است (با دست خود پشت من اشاره کرد) بمن دستور میدهد که بهر کس قربانی یا خود نیاورده دستور بدهم از احرام خارج شود و اگر من از اول این دستوری که اکنون رسیده میدانستم مانند شما عمل میکردم ولی با خود قربانی آوردم و کسیکه از میقات یا خود قربانی نیارد باید از احرام خارج شود تا قربانی بمحل خود برسد، یکمردی از میان جمع مردم در برابر آنحضرت گفت ما برای حج بیرون آمیم با آنکه از سروبار و موی ما آب غسل جنابت فرو میچکد رسول خدا باو فرمود اما تو هرگز باین حکم ایمان نخواهی داشت. علامه مجلسی در شرح حدیث گوید این مرد باتفاق خاصه و عامه عمر بوده است و گفته پیغمبر که تو هرگز بدین حکم ایمان خواهی آورد از معجزات آنحضرت است زیرا عمر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و مخصوص بعد از رسیدن بخلاف منکر متعصح گردید بانکار شدید و در بعضی روایات بجای عبارت از سرها قطرات آب بریزد از ذکر ما قطرات منی بریزد ذکر شده و این تعبیر برای تقییح و تشبیح دستور پیغمبر بوده است و برای تحریک احساسات عمومی برضد پیغمبر.

اساس مخالفت عمر با حج تمتع همان دل بستگی و علاقه او بموضوع آداب جاهلیت و سنن باستانی عرب بوده است و چون حج تمتع حکم جدید و مخالفی با وضع عربیه جاهلی بوده با آن مخالفت داشته و آنرا در دل نگه داشته تا موقع خلافت خود رسماً آنرا غنق کرد و وضع حج را بوضع زمان جاهلیت برگردانید.

۲ - موضوع تغییر سنك مقام ابراهیم است که محل اصلی آن کنار دیوار خانه کعبه و بر اثر خرابی کعبه در تعمیرات دوران پیش از اسلام بمحل کنونی منتقل شده بود و پیغمبر

دستور داد آن را بمحل اصلی بروند ولی در زمان خلافت عمر سیلی در محانه کعبه ریخت و خرابی پدید شد در موقع تعمیر عمر گفت کیست که محل منك مقام را در جاهلیت میداند؟ کسی در این میان پیدا شد و آنرا معرفی کرد و دستور داد آن منك را بمقام کنونی او که محل دوران جاهلیت بود منتقل کردند .

۳ - دستوراتی که راجع بمحروریت موالی تازه مسلمانان غیر عرب صادر کرد و آنها را از اغلب حقوق اجتماعی مانند امامت جماعت و قضاوت و تا برسد بحق گواهی و شهادت محروم ساخت و تا آنجا در این موضوع پافشاری کرد که میخواست حکمی صادر کند و دستور بدهد تمام عجمیانی که قدشان از پنج وجب بلند تر است بکشند و منظورش این بود که نژاد آنان را معدوم کند و اثری از آنان نماند زیرا کسانی که از پنج وجب کوتاه تر باشند کودکان هستند که در جامعه مستهلك میشوند و نژاد خود را گم میکنند یا بیمارانی که نژادی از آنها بوجود نمی آید و اگر در سایر دستورات او تدبیر شود این موضوع دوشتر میشود .

بعضی از مورخان و محققان متأخر معتقدند از همان روز تشکیل مقیفه بنی ساعده ارتجاع جاهلیت عرب با پیشخند زهر آلودی در محیط اسلامی خود نمائی کرد . علانی مصری در کتاب تاریخ الحسین خود بوجه مستدلی این موضوع را تقریر کرده است و کشمکش که راجع بامر خلافت بوجود آمد نشانه رجوع به عصیت عربی جاهلی شمرده ، این ارتجاع خطرناک مانند سرطان در پیکر لطیف جامعه اسلامی نو بنیاد رخنه کرد و دوران نسبتاً طولانی خلافت عمر او را کاملاً تقویت کرد ولی چون نوبت به بنی امیه رسید دشمنان بر مسند زمامداری تکیه زد و دست و بال بنی امیه کاملاً باز شد یکباره نواحی مختلف عالم اسلام را فرا گرفت تا بجایی که بر خود عثمان هم چرخید و او را نابود کرد و زمینه را برای تاخت و تاز معاویه فراهم ساخت ، محقق نامبرده باین نکته توجه کرده و اساسی سیاست معاویه را روی حساب عصیت و دسته بندیهای قبیله های عربی تشریح کرده است نتیجه این ارتجاع این شد که مسلمانان دسته های متخاصم تشکیل دادند و مانند همان زمان جاهلیت بجهان هم افتادند و یکدیگر را بی دریغ بیاد چپاول و کشتار گرفتند هنوز يك لشکر حق و عدالت اسلامی مانند علی بن ابیطالب صلوات الله علیه زنده بود که معاویه دستجات غارتگر و آدمکش خود را در نواحی مختلفه عالم اسلامی و خصوص در خود جزیره العرب و حجاز می فرستاد و مسلمانان را غارت میکرد و میکشت ، این وضع ارتجاعی در محیط اسلامی بسیار گزندتر و پرمفسدتر بود از آن ماهی دوران جاهلیت خود زیرا در آن تاریخ میان قبائل عرب محدود بود و کشتار و چپاول در همان بیابان چاتر نشین

عربستان انجام میشد ولی در این تاریخ در اکثر معموره جهان پراکنده شد و ملت‌های فارس و روم را مورد تاخت و تاز خود قرار داد و آبادانیها را ویران ساخت و بوضع بیرحمانه‌تری در محیط خود مسلمانان عرب نمایان گشت تا بجائیکه در دوره یزید بنیابت شدت رسید و حادثه خونریزی کربلا در صمیم خاندان پیغمبر پدیدار گشت و قتل عام و فجایع دلخراش و شرم آوری در خود مدینه مرکز اسلام پدیدار گردید که بواقعه حرم معروف است ! این واقعه ده هزار کشته در محیط مدینه بنحاک و خون انداخت و هزار درشیزه را رسوا و بی آبرو ساخت که در دوران جاهلیت هیچ سابقه نداشته ! و نبال این حوادث شورش و انقلاب خوارج در گوشه و کنار پدیدار گشت و تا قرن‌ها دنباله داشت. پس پیش‌بینی قرآن راجع بانحراف مسلمانان و پیدایش يك وضع ارتداد و ارتجاعی کاملاً آشکار و هویدا گردید اکنون باید متوجه قسمت دوم پیشگویی شد که خدا برای اصلاح اینوضع ناانجام داده است.

مردمی پدید آرد که ۱- او را دوست دارند و آنها را دوست داشته باشد ۲- مؤمنان را عزیز دارند و کفار را خوار و ذلیل کنند ۳- در راه حق مردانه بیکار کنند ۴- در برابر حق و خداوند تحت تأثیر قرار نگیرند و از سرزنش نهراسند.

قرآن تدارك این ارتجاع و ارتداد اسلامی را با پیدایش مردمی موصوف باین صفات وعده داده است و در آیه ۵۵ سوره نور آنها را بیشتر توضیح داده و وضع روشنتری درباره آنها بیان کرده می‌فرماید خدا بآن کسانی از شما که گریه‌دند و کارهای شایسته و نیک را شیوه خود ساختند وعده داده که آنها را در زمین جانشین کند و آنها را برانجام دستورات آن دین که برای آنها پسندیده قدرت و تمکین بخشد و بجای آن ترس و هراسی که دارند امنیت و آسودگی نصیب آنها کند، و توفیق بآیند که بس مرا بیرستند و هیچگونه شرکی نیاورند چون مضمون این آیه را با آیه پیش جمع کنیم این نتیجه بدست آید که آینده اسلام با مردمی اصلاح و اداره خواهد شد که دارای صفات زیر باشند.

۱- خدا را دوست دارند و خدا هم آنها را دوست دارد.

۲- مؤمنان را عزیز دارند و کفار را خوار و ذلیل سازند.

۳- در راه حق مردانه بیکار کنند.

۴- درباره حق و خداوند تحت تأثیر قرار نگیرند و از سرزنش نهراسند.

۵- با ایمان باشند و همه کارهای شایسته و نیک را انجام دهند.

و وضع محیط اسلام و مسلمانی بر اساس زیر استوار گردد.

۱ - جانشینان روی زمین باشند و حکومت زمین بدست آنها باشد و دیگری نباشد که مزاحم آنها گردد.

۲ - دینی که پسند خدا باشد با قدرت و تمکین خدا داده در محیط زمین اجرا کنند

۳ - پس از ترس و هراسی که داشته‌اند امنیت و آسودگی یابند.

۴ - خدا را ییگانگی پرستند و بهیچ وجه شرك و دوگانه پرستی نداشته باشند.

آنچه بیشتر در ضمن این فهرست باید مورد توجه باشد موضوع جانشینی در زمین، امنیت عمومی و خداپرستی خالصانه است.

جانشینی در زمین یا بمعنی حکومت در زمین است یا سکونت در زمین بجای دیگران در عین حال که این دو معنی بهم نزدیک است مفاد آن مزده يك حکومت ایمانی بدون معارض و مزاحم و یا انحصار سکونت زمین با اهل ایمان و عمل صالح است.

امنیت عمومی هم در صورتی است که هیچ دشمنی که مایه ترس و هراس از اجرای مقررات دین و ایمان است در برابر نباشد و اهل ایمان همه مقررات دین را مجری دارند و آسوده باشند. خدا پرستی خالصانه در صورتی است که هیچگونه ریا و ملاحظه خلقی در پرستش حق و عبادت در میان نباشد.

با توجه باین موضوعات اکنون این وعده قرآنی ویشگوئی صادقانه بصورت يك حکومت الهیه حقه در محیط سرتا سر ایمان و مسلمانی روی زمین تقریر میشود و این حکومتی که قرآن تصویر کرده و نقشه کشی نموده و بدون تردید آنرا پیشگوئی کرده و وعده داده از آن جمهوریست فلسفی افلاطون محکمتر و با معناتر است.

اگر حکومت عادل و سودمندی را که افلاطون ذیر عنوان جمهوریست تصویر کرده است يك حکومت فلسفی و حکیمانه بنامیم این حکومت و جامعه‌ای که قرآن تصویر کرده است يك حکومت الهی و ایمانی است، در آن حکومت بنا بر فرضی که افلاطون کرده است عقول سلیمه ولی ناقص بشر تدبیر امور اجتماع را مینماید ولی در این حکومت علاوه بر عقول سلیمه انسانی مراعات تدبیر احکام الهی نواقص را تکمیل میکند و حد اکثر عدالت را اجراء مینماید.

آن روز که افلاطون در گوشه‌ای نشست و این جمهوریست خود را در نقشه فکری حکیمانه خود تنظیم کرد موقمی بود که سراسر جهان ذیر یوغ ستم امپراطوران بود ملت‌های مختلف بشری در دره عمیق جهالت و نادانی سرگردان بودند او در تحت تأثیر این مظالم يك اجتماع عادلانه‌ای تصویر کرد و خود را بآن امیدوار ساخت و دردهای درونی خود را بدین تسکین داد.

قرنها گذشت این تصورات او در جامعه بشری بصورت خواب و خیالی جلوه گری میکرد ولی این امیدواری او کم کم به مرحله عمل وارد و در آینده جمهوری های فراوانی در جامعه بشری خود نمائی کرد و اگرچه اینها آن جمهوری حکیمانه ای نیست که افلاطون در فکر خود تصویر کرده است و آنرا محیط سعادت نوع بشر بنداشته ولی تکامل عقول بشری روزی بدان جامعه عمل خواهد پوشید.

۴- وعده قرآن چگونه و کی عملی میشود؟

موضوع پیشگویی قرآن راجع بعقب نشینی و ارتداد و ارتجاع در تاریخ اسلام بسیار روشن و خودنماست از همان روز وفات پیغمبر بنیان گذاری شده و در هر دوری بطوری خودنمائی داشته و تاکنون هم دنباله آن کشیده شده است.

اکنون باید توجه کرد بموضوع این وعده مثبت و اصلاحی که قرآن مجید باین صراحت بیان کرده است و ما در دو قاعده آنرا منظم کردیم.

۱- قاعده رجال اصلاح و اوصافی که قرآن برای آنها بیان کرده است در پنج عنوان گذشته

۲- قاعده وضع محیط در تحت چهار عنوان که دنبال آن ذکر شد.

امروز بیش از چهارصد ملیون مردم مسلمان در سراسر جهان زندگانی میکنند و هر مسلمانی قرآن را کتاب آسمانی میداند و بدرستی مندرجات آن معتقد است و جمیع بسیاری از دیگران هم کتاب قرآن را يك كتاب متين و قابل اعتماد و توجه تلقی کرده اند.

اکنون ما از همه این دو طبقه می پرسیم در تاریخ گذشته اسلام که اکنون از آخر قرن چهارده را طی میکند کدام دوره و زمان این وعده قرآنی صورت عمل پوشیده است و مردانی متصف بآن پنج صفت قیام کرده اند و بنفع اسلام پیشروی نموده و يك محیط امن و عمومی فراهم شده است ما میتوانیم انگشت روی نقطه های بسیاری از تاریخ اسلام بگذاریم که ارتداد و عقب نشینی مسلمانان و انحراف از تعالیم و سنن اسلامی در آن روشن و آشکار است آیا میتوان در برابر این نقاط انحراف و برگشت از سنن دین، تاریخی نشان داد که اسلام و مسلمین بحساب این نقشه قرآنی جامعه ای تشکیل داده و يك محیط امن عمومی بوجود آورده باشند البته ایجاد يك محیط امن عمومی از تشکیل يك وحدت و ائتلاف اجتماعی ناگزیر است و بایست برای ایجاد وحدت عمومی يك اتحاد و اجتماعی بر اساس وحدت عقیده و ایمان موجود باشد البته اسلام در طول تاریخ گذشته قلمرو خود را بتدریج وسعت داده ولی در دائره وسعت خود دامنه اختلاف هم وسیعتر شد و موجبات خوف و نا امنی بیشتری فراهم گردید و تاکنون دنباله آن کشیده است و مافهرستی

لزان را بطریق اختصار بنظر خوانندگان محترم میرسانیم.

۱- انقلاب سقیفه بنی ساعده در روز وفات پیغمبر ﷺ

آثار آن اختلاف میان مهاجر و انصار و اختلاف میان خانواده‌های انصار و سرور نا امنی در خود شهر مدینه تا بجائی که خانه خود پیغمبر ﷺ مورد هجوم گردید و دختر نازنین او آسیب سختی دید که بر اثر آن بدرود حیات گفت و نا همیشه خاندان او را دچار اندوه کرد و سپس وحشت و اضطراب در سراسر محیط مسلمانی عربستان بروز کرد و جنگهای دوه آغاز شد و تنهاتلفات مسلمانان در جنگ یمامه از هزارها نفر تجاوز کرد.

گو اینکه اکثریت مرکزی مدینه در این کشمکشها پیرو شد و مخالفین را سرکوب کرد ولی هزارها کشته در خاک و خون غلطید دهها هزار مردان و زنان و کودکان آنها داغدار وحشت زده شدند.

۲- بروز فتنه و فساد و انحراف از دستورات اسلام در دوه حکومت مصلحان دامنه این ارتجاع و ارتداد از سن اسلامی بآنجا کشید که خوف و هراس سراسر عالم اسلامی وسیع آن تاریخ را فرا گرفت و مسلمانان را برانگیخت تا بمرکز اسلامی مدینه هجوم کردند و عثمان را کشتند و امنیت بکلی متزلزل شد و دلی بی ترس و وحشت بجا نماند.

۳- دوران خلافت پر ماجرای چند ساله امیرالمؤمنین و جنگهای خونین جمل و صفین که در حقیقت شالوده هم آهنگی ظاهری عمومی مسلمانان را هم نرهم باشید و سپس بعادله غوارج کشید و خانه‌ای بی تعویب و اضطراب نماند و نا امنی تا آنجا کشید که در مسجد جامع کوفه علی علیه السلام شربت شهادت نوشید.

۴- حکومت جبار معاویه که بعد از این اوضاع با قدرت شمشیر و آتش برپا شد و میل خون در شهرستانهای مختلف اسلام روان کرد و آنقدر از مسلمانان را کشت که توانست یزید را بجای خود بعنوان يك سلطان ارث بروایت گزار بمسلمانان تحمیل کند و زمینه خونریزی کربلا و قتل عام مدینه و آتشباران خانه کعبه را فراهم ساخت چه نا امنی و ترس و هراسی که در این دوران تیره بمسلمانان دست داد و آتش جنگ و شورش افروخته گردید و تا چند قرن ادامه یافت.

۵- اکنون میرسیم بدوره انقلابات آخر حکومت بنی امیه و آتشی که در سراسر محیط اسلامی از خراسان تا مصر برافروخته گردید و آن خونریزی‌ها و ویرانیها و وحشتها و هراسها که

با از گونی حکومت بنی امیه اندکی فرو نشست و کشتارهای خلفای بنی عباس آغاز شد.

۶ - برهم ریختگی دوران حکومت هرون الرشید بعد از وفاتش اختلافات امیر و مأمون

و عرب و عجم و بار دیگر جنگ و سبز از خراسان تا بغداد.

۷ - بروز ملوك الطوائف در محیط اسلامی از افریقا تا حدود چین و زد و خورد و کشتار

۸ - حمله بکشورهای اسلامی و آنهمه خونریزی و ویرانی و قتل عام.

۹ - حمله ببغداد و زوال خلافت عباسی

۱۰ - وضع ملوك الطوائف اعقاب چنگیز و قیام تیمور لنگ.

۱۱ - خلافت عثمانی و جنگهای شیعه و سنی

۱۲ - پیش آمد جنگ بین العلوی و تسلط اجانب بر کشورهای اسلامی.

و اگر ملاحظه مذاخلات خصمانه یگانگان و غصوص نیروهای نصرانی را باین

فهرست اضافه کنیم و جنگهای صلیبی و گرفتاری های اندلس را بحساب آوریم موضوع بسیار روشن است.

اکنون باز برستی پیش را تکرار میکنیم و میگوییم آن محیط مسلمانی با امن و آرامشی

که مسلمانان جانشین در زمین باشند و متمکن از اجراء مراسم دیانت باشند و بجای ترس و هراس در امنیت باشند و مخلصانه یگانه پرستی کنند در چه تاریخی از دوران گذشته اسلام وجود داشته و بطور محقق جواب منفی است.

پس ابنوعده صریح قرآنی چیست و چگونه صورت تحقق بخود میگردد؟

ما این پیشگوئی قرآن را در دو قسم ارتداد و اصلاح بخاطر خوانندگان میسپاریم و

باتفاق آنان بمطالعه سنت و گفتار پیغمبر میپردازیم و ملاحظه میکنیم که درست همین پیش آمد ارتداد و اجتماع و عقب نشینی در گفتار پیغمبر عیناً بیان شده است و همین عدم اصلاح و تشکیل حکومت اسلامی اسلام بوضع روشنتری موجود است اکنون این دو قسم را از احادیث متفق علیه اسلامی مورد مطالعه قرار میدهیم.

۱ - حدیث تفرقه اسلامی است که بمضمون کم اختلافی میان مسلمین معروف و مشهور است

و قطعی است.

در خصال صدوق از انس بن مالك روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود بنی اسرائیل در

پیروی از عیسی علیه السلام هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد فرقه آنها هلاک شدند و یکفرقه نجات یافتند

و برآستی امت من در آینده هفتاد و دو فرقه شوند، هفتاد و یکفرقه آنها هلاک شوند و یکدسته نجات یابند، عرض شد یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدامند؟ سه بار فرمود جماعت هستند، مصنف کتاب خصال گوید مقصود از جماعت اهل حق باشند و اگر چه کم باشند چنانچه از رسول خدا روایت شده است که فرمود مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است.

در روایت دیگر از علی علیه السلام است که فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود برآستی امت موسی پس از وی هفتاد و یکدسته شدند یکدسته ناجی و هفتاد دسته در دوزخ شدند و امت عیسی علیه السلام پس از وی هفتاد و دودسته شدند یکدسته ناجی و هفتاد و یکدسته در دوزخ شدند و برآستی امت من پس از من هفتاد و سه دسته شوند یکدسته ناجی و هفتاد و دو دسته در دوزخ باشند.

و اخباری که همه فرق مسلمانان راجع بانحراف امت از سنن اسلامی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بمضمونهای مختلف نقل کرده اند بسیار است و بسیار و از اندازه توانرا افزونست و پیشگونی پیغمبر از این پیشامد قطعی است.

و جریان تاریخ هم بعد از دوران پیغمبر اسلام مضمون این اخبار را تأیید کرد و بمرحله نبوت رسانید و این خود یکی از معجزات آنحضرت در شمار است که بطور راستی از این تفرقه و دسته دسته شدن امت خود خبر داده است و البته وضع نفاق و نیت صومئ که پیغمبر اسلام در آخر دوران زندگی خود میان بارانش خبر داشت و درك میکرد که تلاش و کوشش فراوان او برای ایجاد يك هم آهنگی حقیقی و اتحاد مضمونی اثر خود را نبخشیده است و در آخرین روزهای زندگی خود آزمایشی بعمل آورد و فرمود يك دوات و كاغذ برای من بیاورید تا برای شما يك وصیتنامه بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید. عده از اصحاب که بالین بستر بیماری پیغمبر انجمن بودند در این موضوع اختلاف کردند و حتی نسبت بمقام او گستاخی نمودند و گفتند بیماری بر او غلبه کرده است و هذیان میگوید و کار حثیزه و جدال را بجائی رسانیدند که بر حضرتش نتیجه معلوم شد و دانست جلوه گیری از اختلاف امت ممکن نیست و آنها را از بالین خود راند و بادی خورین و خاطری نگران این جهان را بدرود گفت.

قرآن مجید اسلام را دین فطرت نامیده و در سوره روم آیه ۳۰ میفرماید روی خود را بسوی دین حنیف بدار فطرت خدائی است که مردم را بر آن آفریده است دیگرگونی برای خلق خدا نیست. اینست دین قیم ولی بیشتر مردم نمیدانند.

در این آیه فطرت و طبع آفرینش بشری را اساس دینان گرفته است.

قرآن مجید اسلام را دین عدالت و احسان و شرافت توصیف کرده است و در آیه ۹۰ سوره نحل میفرماید:

براستی خدا دستور عدالت و احسان و بخشش بخویشان میدهد و از هرزگی و زشتی و ستم غدقن میکند شما را بند میدهد شاید یاد آور شوید - یعنی بفطرت انسانی خود برگردید و از انحراف و کجروی‌ها باز آید.

قرآن مجید اسلام را دین خرد و دانش معرفی کرده است و در آیات بسیاری اساس فضیلت بشری را تعقل و خردمندی، دانش و بصیرت و تفکر شناخته در آیه ۹ سوره زمر میفرماید آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند با هم برابرند.

همانا خردمندانند که متوجه میشوند و یاد آور میگردند و در ضمن آیه ۱۶ و ۱۷ همین سوره میفرماید مرده بند بندگان مرا آنکسانیکه گفته را میشوند و درك میکنند و بهترین گفته‌ها را پیروی میکنند آنانند آنکسانیکه خدا هدایت کرده و آنانند آنکسانیکه هم آنها صاحبان خرد میباشند.

بنابراین اسلام دین فطرت و عدالت و احسان و عقل و دانش است و باید دوش بدوش پیشرفت اندامی و علمی و عقلی بشر پیش برود و هیچ توقف و عقب ماندگی نداشته باشد و در ماهیت چنین دینی اجتماع و برگشت موضوع ندارد از این رو اسلام و قرآن انحراف از منن ثابت و اساس پرورنی اسلامی را ارتداد و اجتماع وصف کرده است و طبعاً اجتماع مخالفت با فطرت و عدالت و دانش است و هرچه این انحراف بیشتر شود ظلم و ستم و جور بیشتر گردد تا بجایی که سراسر زمین را فراگیرد پیغمبر اسلام این آینده تاریك را پیش بینی کرده و دنبال آن يك اصلاح عمومی و عمیق و نهائی داده است که جهان سراسر ستم و جهان سراسر جور و ناحق بواسطه قیام يك شخصیت الهی پر از عدل و داد میشود و این دو پیش بینی بسیار پر معنادر ضمن جمله کوناھی ادا شده است که:

يَمْطُوها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً

اکنون ما اخباری را که در نقل این جمله و موافقات دیگر از طرق مسلمانان مخالف امامیه نقل شده است یاد آور میشویم تا معلوم شود که این جمله بطور مسلم و یقینی از پیغمبر اسلام صادر گردیده است و موافق همان نوید و بشارت قرآنی است.

ما برای روشن شدن موضوع فصل ۵۲ مقدمه این خلدون را که در موضوع ظهور قاطمی و قیام مهدی نوشته است عیناً ترجمه نموده و بنظر خوانندگان محترم میرسانیم زیرا این خلدون بنسبت دانشمندان شرق و غرب یکی از نوابغ مورخان و دانشمندان اسلامی است و از کسانی

است که در تحقیق اخبار و قضایای تاریخ بسیار دقیق و خردمند گیر و کم باور بوده است و کوشیده برای تحقیق این موضوع همه اخباری که مورد اعتماد و قابل توجه او بوده جمع آوری کرده و نظریاتی در این زمینه اظهار داشته منظور ما از ترجمه این فصل کتاب اینست که نقاط موافق اخبار و اظهارات او را گرفته و مؤید اخبار و عقائد امامیه شناسیم و نقاط مخالف را مورد نظر قرار داده و منصفانه جواب گوئیم تا موضوع کاملاً روشن گردد.

۵ - فصل ۵۴ - از کتاب مقدمه ابن خلدون (۱)

در موضوع کار فاطمی (مهدی موعود) و آنچه مردم در بلاد او معتقدند و در پرده برداری از این موضوع :

۱ - ابو زید عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸ - ۷۳۶) از دانشمندان قرن هشتم هجری و از نژاد مسلمانان مهاجر حرموت یمن : جد اعلای او خالد از کسانی بوده که در فتح اندلس شرکت کرده و با هشیره خود در آن سرزمین سکونت نموده است و فرزندانش پشت در پشت حائز مقامات و مناصب دولتی و علمی بوده اند و در هنگامیکه وضع مسلمانان در اندلس رو به پشانی رفت و نصاری در آن نفوذ یافتند خاندان خلدون با فریقا مهاجرت کردند و آخر پدر عبدالرحمن محمد در تونس اقامت گزید و از کارهای دولتی کناره گیری کرد و بدانش و تهذیب اخلاق پرداخت و عبدالرحمن پسر کوچک او در دامن علمی او تربیت یافت و از دوران کودکی با هوش سرشار و کوشش فراوان بتحصیل فنون مختلفه دانش عمیق گماشت.

ابن خلدون در غره ماه رمضان سال ۷۳۶ هجری در تونس متولد شده است و در دامن پدر دانشمند خود پرورش علمی و دینی یافته و قرآن مجید را با هفت قرائت آن حفظ کرده است و بیست و یکبار از حفظ نزد استاد قرائت خود محمد بن سعد انصاری تلاوت کرده است و علوم نحو و صرف و ادبیت را نزد استادان معروف تونس تحصیل کرده و اشعار بسیاری از شعرای معروف را با مقداری از کتاب اغانی حفظ کرده و اشتغال بتحصیل علم هفت و حدیث پیدا کرده است و خود در شرح حال خویش اساتید هر فنی را نام برده و ما در اینجا بمناسبت بذکر اساتید حدیث که از آنها روایت کرده و اجازه داشته اشاره میکنیم.

۱ - گوید ملازم مجلس امام المحدثین تونس شمس الدین آشی شدم و کتاب مسلم بن حجاج جز آنه کی و کتاب موطأ را از اول تا آخر از او شنیدم و یک اجازه عمومی برای نقل حدیث بمن داد و از سلسله اساتید خود بمن نقل اخبار کرد.

۲ - گوید در این میانه بسجسی درس شیخ و امام قاضی جماعت محمد بن عبدالسلام بهرامی برادر محمد میرفتم کتاب موطأ امام مالک را از او استماع کردم.

۳ - امام المحدثین و استاد نحویان مغرب بن زمین محمد عبدالسهمین حضرمی که کتاب سلطان ابوالحسن بود با او بتونس آمد و من ملازم خدمت او گردیدم و صحاح ست و کتاب موطأ و سیره بن اسحق و کتاب حدیث ابن صلاح و کتب بسیار دیگر که از خاطر من رفته از او شنیدم با اجازه نقل گرفتم.

این تحصیلات عالی ابن خلدون تا حدود سن هیجده سالگی او بوده است که يك و باء عمومی در افریقا پروژ کرده و پدر و مادرش با بیشتر اسنادانش بر اثر آن طاعون وفات کرده اند و تنها

مشهور میان کافه مسلمانان در همه عصور گذشته اینست که در آخر الزمان بناچار مردی از خاندان پیغمبر اسلام ظهور کند درین راه تأیید نماید و عدالت را آشکار سازد و همه مسلمانان برو او گردند و بر همه کشورهای اسلامی مسلط گردد و مهدی نامیده شود و خروج دجال و آنچه بعد از آن از علامات قیامت باخبر صحیحه ثابت شده است دنبال ظهور مهدی است و بعد از ظهور وی عیسی فرود آید و دجال را بکشد یا آنکه همراه او فرود آید و او را کشت کند در قتل دجال و در نماز بمهدی موعود اقتداء کند و مسلمانان در این باب با احادیثی استدلال کنند که آمده آنها را ثبت کرده اند و کسانی که منکر آن باشند درباره این اخبار با آنها مخفانی دارند و بسا اخبار دیگر را معارض آنها شمارند و صوفی مآبان متاخره در موضوع این فاطمی منتظر طریقه دیگر دارند و برای اثبات او بدلیل دیگر اعتماد کنند و از راه کشف و شهود که اساس طریقه های آنان است وجود او را محرز دانند و ما در اینجا احادیثی که در این موضوع وارد شده است نقل کنیم و آنچه را منکران در این باره ملحق و انتقاد دارند بنگاریم و مستند انکار آنان را یاد آور

شده است و در طول زندگی خود مشغول تکمیل علوم و تجربیات خود بوده و در مقدمه کتاب تاریخ خود از این تحصیلات و اطلاعات عمیق استفاده کرده و بر این کتاب که یگانه اثر همراه اوست که از او مانده تا آخر عمر مورد مطالعه و تجدید نظر او بوده و مطالب آن را کم و زیاد میکرده است، اکنون چند نمونه هم از اظهار نظر مستشرقین درباره دقت نظر او نقل میکنیم تا خوانندگان بدان متوجه باشند.

۱- در مقدمه ترجمه مقدمه ابن خلدون ص ۲۸ گوید هارنر نخست رساله ای بآلمانی درباره بعضی از جهات تاریخ اسلام منتشر ساخت و در آن بیرخی از عقاید و نظریات ابن خلدون اشاره کرده و او را بنام متسکوی عرب ملقب ساخت.

۲- در ص ۳۰ ضمن شرح ترجمه بارون دسلان بر مقدمه او میگوید: دانشندان اروپا از نبوغ این متفکر بزرگ عرب سخت در شگفت شدند چه آنان دریافته اند که وی بر بسیاری از معظان اروپائی در آراء و نظریات با ارزش و مهم سبقت جسته است.

۳- میگوید توبینی مورخ شهیر انگلیسی ابن خلدون را از هوشندان و نوابع جهان بشرد و مینویسد: وی در مقدمه بزرگ و تصور و ابداع فلسفه ای برای تاریخ نائل آمده است که پیش از نوع خود بیاد گرانها است و با هر عقلی در هر زمان و هر مکان تطبیق میکند.

ابن خلدون از نظر ابتکاراتی که در مسائل اجتماعی داشت و بحثهایی که در مقدمه تاریخ خود نسبت به معرانی و اجتماع بدون سابقه بیان کرده است مورد توجه دانشندان غرب گردیده و هر کدام نظری او را پسندیده اند و تصحید کرده اند و مفکر شناخته اند ولی از نظر تربیت اسلامی خود يك مرد فقیه و محدث بوده و معتقد بعبانی عمومی اسلام ولی در زندگی سیاسی خود بسیار متلون و مضطرب بوده و در هر پیش آمدی با وضع تازه کاملاً سازش میکرده و از يك امیری بدیگری رجوع میکرده و غالب هر خود را در غربت بسر برده است ولی در هر حال اشتغال بطنم و دانش را بر اوضاع دیگر ترجیح میداده و در هر فرصتی ب مطالعه و تحقیق علمی میپرداخته است و این شیوه را تا آخر عمر خود ادامه داده.

شویم و در دنبال آن سخن منصوفه را راجع بمهدی موعود نقل کنیم و رأی آنان را بیان نماییم تا عقیده درست در اینباره برای نو آشکار گردد انشاء الله تعالی
ما میگوئیم جمعی از ائمه حدیث احادیث راجع بمهدی را ثبت کرده اند که جمعی از آنها رجال مذکورند:

۱- ترمذی (۱)

۲- ابوداود (۳)

۳- بزار (۴)

۴- ابن ماجه (۴)

۱- ابو عبیسی معبد ترمذی مؤلف یکی از صحاح سه دو حدیث متوفی بسال ۲۷۹ هجری

۲- ابوداود در اصطلاح رجالی کتبه سلیمان بن اشمث بن اسحق بن شداد بن عمرو بن عمران اژدی سجستانی از اکابر و مشاهیر علماء و محدثین و حفاظ عامه که در سال دویست و دویم هجرت تولد یافته و بارها بغداد رفت و سیاحتها نموده و از مشایخ کبار خراسان و عراق و شام و مصر و مسکه و مدینه احادیث بسیاری استماع نموده چنانچه خودش گوید پانصد هزار حدیث نبوی کتبات نموده و از آن جمله چهار هزار و هشت باهشتصد حدیث صحیح و قریب بصحیح انتخاب کرده و در کتاب سنن خود مندرج داشت و از این احادیث صحیح تر نیز چهار حدیث برای دین انسانی کافی است.

۱ - انما الاحمال بالنیات ۲ - من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یحبیه ۳ - لایکون المؤمن مؤمناً حتی یرضی لآخره ما یرضی لنفسه ۴ - الحلال بین الحرام بین و بین ذلك امور مشتهیات. و همین کتاب سنن یسین ابوداود معروف و یکی از صحاح سه اهل سنت و جماعت و در مصر و لکنا و با شروع متفرقه چاپ شده و آن را خود ابوداود بعد از تالیف بنظر احمد بن حنبل که آخرین امه اربعه ایشان است رسانده و زیاده از حد مورد تعین گردیده و از ابراهیم حری نقل است که بعد از تالیف کتاب سنن تمامی مشکلات حدیث به ابوداود سهل و نرم شد چنانچه داود نبی را سخطی آهن و ابوداود را علاوه بر کتاب سنن مذکور یک کتاب دیگر مراسل نامی نیز در حدیث تالیف کرده و در قاهره چاپ شده و وفات ابوداود جمعه ۱۵ شوال ۲۷۲ با قدری بیشتر در بصره واقع شده ص ۶۶ ج ۵ دیخانه الادب

۳ - ابوبکر بن احمد بن عمر بصری حافظ صاحب مسند کبیر از علمای عامه که در زهد و تقوی قریب احمد بن حنبلش شمارند و در سال ۲۹۲ هجری در شهر مدینه شام در گذشت و بزار یعنی فروشنده نعم کتانت ص ۱۰۹ ج ۱ دیخانه الادب

۴- معبد بن یزید بن ماجه قزوینی مکنی یا بوهبده و معروف بابن ماجه از مشاهیر و اکابر حفاظ و محدثین عامه که از ائمه علم حدیث بوده و به تمامی شعب آن دانا و متفرد و برای تکمیل آن علم شریف به دیومصر و عراق و شام و مکه و بغداد و کوفه مسافرتها کرده و از اکابر مشایخ استماع احادیث شریفه نبویه نموده و یکی از اصحاب صحاح سه عامه بوده است و کتاب سنن او که یسین ابن ماجه معروف و در دهلی و قاهره چاپ شده ششین صحاح سه مذکوره میباشد و در تفسیر و تفسیر نیز به طولی داشته و از تالیفات او است ۱ - تاریخ قزوین که مولدش بوده ۲ تفسیر قرآن مجید که بتفسیر ابن ماجه معروف است ۳ - السن که یسین ابن ماجه معروف است و مذکور شد و در ماه رمضان ۲۷۳ هجرت در گذشت ص ۱۳۵ ج ۶ دیخانه الادب

۵. حاکم (۱)

۶ - طبرانی (۲)

۷) ابویعلی موصلی (۴) و سند این اخبار را بجمعی از صحابه رسانیده اند مانند

علی بن ابی طالب و ابن عباس (۴)

۱- محمد بن عبدالله بن حمويه معروف بحاکم نیشابوری صاحب تالیفات بسیار در علم حدیث و تاریخ است و بسال چهار صد و سه در گذشته است رجوع بلفظ نامه دهخدا شود ص ۶۶۶ ج ۱ ترجمه مقدمه ابن خلدون

حاکم در اصطلاح بکرتبه عالی از حفظ اخبار است که تمام سلسله سند و متن آنرا از حفظ داشته باشد و با آنکه ملقب بحافظ در میان روایت و محدثین خصوص میان عامه بسیار است ولی ملقب بحاکم بسیار نادر و کمیاب است.

۲- سلیمان بن احمد بن ابوب بن مطیر نخعی ابوالقاسم الکنبه طبرانی که در سال ۲۶۰ هجری قمری در طبریه شام متولد شده و به سندالدین شهرت دارد و از مشاهیر محدثین و حفاظ عامه که حافظ عصر خود بوده و بجهت تحصیل از بلاد شام براق و حجاز و مصر و بلاد جزیره رحلت و سی و سه سال سیاحت و از هزار تن از مشایخ اشباع حدیث نموده و سی سال بروی حصیر خفته و بجمع و حفظ اخبار بسیار و تصنیفات نافه که اشهر و انفع آنها مجمع اوسط و مجمع منیر و مجمع کبیر در اسامی صحابه میباشد موفق آمده و عاقبت در اصفهان توفیق کرده و ابونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مشایخ حدیث از وی روایت میکنند ... و دوسیم در حد سالگی در همانجا وفات کرد و بضاک رفت و ابونعیم بر جنازه اش نماز خواند ص ۱۵ ج ۳ ربحانة الادب

۳- احمد بن علی تیمی موصلی محدث حافظ مشهور از اکابر محدثین اوایل قرن چهارم هجری عامه و کتاب السند الکبیر او بس معروف و يك نسخه از آن در خزانه آصفیه موجود و در حق این کتاب گفته اند که مستندهای دیگر مانند نهر و سند ابویعلی چون دریا است که تمامی نهرها در دریا جمع میشوند و او در سال ۳۰۷ هجرت در گذشته ص ۲۰۵ ج ۵ ربحانة الادب

۴- عبدالله بن عباس بن عبدالملک بن هاشم صحابی است و موصوف به ابوالخلفاء و ابن سید الناس از اکابر صحابه جلالت اساس و جد عالی خلفای بنی عباس بوده و لفظ ابن عباس مطلق بپرو متصرف میباشد و از تلامذه حضرت امیر مؤمنان و موالیان و اخلاص کیشان آن حجت رحین بوده و بدلول مجموع چندین حدیث نبوی از طرف حضرت رسالت بدعاهای نشر اسلام و بنده صالح بودن خدا و زیادتی علم و فقاہت در دین و علم تاویل قرآن و حکمت منشر گردیده است اینک در نتیجه ادعیه صادره از زبان مبارک آن ترجمان وحی الهی بدرك فیوضات حضور حضرت امیر المؤمنین ع موفق و در اثر تعلیمات آن حضرت رموز و دقائق قرآنی را واقف و علوم بسیاری عارف و از کثرت علوم متنوعه خصوصاً علوم قرآنی به بحر و حیرالامه و ترجمان القرآن و سلطان المفسرین ملقب و بنشر حدیث و تفسیر و قسمت اعظم علوم اسلامیة موفق گردید و بالخصوص علوم مقام علی او در حدیث و فقه و تفسیر قرآن مستغنی از بیان و مجلس او در خصوص علم شعر و انساب و حلال و حرام و قایم ایام عرب و قنون

ادبیه و هریه جامع ترین محافل و در حل مشکلات متنوعه مرجع استفاده افاضل بوده و دوستان
سؤال نافع بن اوزق خارجی را که راجع به تفسیر قرآن بوده‌اند جواب متقن داده و در هر جوابی
یکی از اشعار عرب استشهاد کرد و بالجله ابن عباس بنوشته سیوطی از طبقه اول مفسرین بوده و بعد
از صحابه اهل مکّه نسبت به تفسیر قرآن اهل علم ثامی مردم بوده‌اند بجهت اینست که شاگردان ابن عباس
بوده‌اند و ابن عباس اول کسی است که قرآن مجید را تفسیر و در این باب گوی سبقت را برده
تفسیر ابن عباس معروف و اقوال او در کتب تفسیر منقول است ولادت او سه سال پیش از هجرت
بوده و وفات او بنا بر مشهور در سال شصت و هشتم و یا در هفتاد و چهارم در طائف اتفاق افتاده و جناب
محمد بن حنفیه بر او نماز خوانده و فرموده الیوم مات ربانی هذه الامة ملخص از ص ۷۵ ج ۶
ربحانة الادب.

۱) عبدالله بن عمر بن خطاب صحابی معروفی است در حدود سال پنجم هجرت که پدرش عمر
اسلام آورد چنانچه خودش در ضمن حکایت اسلام او نقل کرده است کودکی می‌بر بوده است که هر چه
میدیده و میشنیده می‌فهمیده و هم او نقل میکند که در آنروز که پدرم بمسجد الحرام رفت برای اعلام
اسلام خود من بدنبال او رفتم و چون اسلام خود را اعلام کرد جمعی بر سر او ریختند و بسا او ستیزه
کردند تا نزدیک ظهر که از پا درآمد و مردی بلند قامت رسید و مردم را از گرد او پراکنده
کرد و بعد از هجرت بسینه از او پرسیدم آن مرد که مهاجران را از گرد تو پراکنده کرد
کی بود ؟ گفت عاص بن وائل بود، عبدالله بن عمر در تعجیل و جمع آوری حدیث کوشید و راه زهد
و کناره گیری را پیشه کرد و یکی از بزرگترین مراجع حدیث عامه است و باو اعتماد فراوانی دارند
چنانچه بعضی از محققان گفته‌اند در دوران اختلاف علی (ع) و معاویه جمعی طرفدار خلافت او بوده‌اند
که از آن جمله ابوموسی اشعری است و بهین هوس علی و معاویه هر دو را در قضیه حکمین از خلافت
خلع کرد، عبدالله بن عمر با علی علیه السلام مخالفت کرد و در موقع یست با آنحضرت کناره گرد و بنی امیه
و خصوص معاویه از او طرفداری میکردند و از احادیث او استفاده میکردند.

۲) طلحه بن عبدالله بن عثمان تیمی قرشی مدنی از صحابه است و شجاع بوده و از سخاوتمندان
است، یکی از عشره مبشره است و یکی از شش نفر شورای خلافتی است که عمر وصیت کرد و یکی
از هشت نفری است که سابقه در اسلام دارند، در غزوه احد حاضر بود و با رسول خدا پابرداری کرد و با
او یست بر مرکب نبود و بیست و چهار زخم برداشت و سلامت یافت و در غزوه خندق و غزوات دیگر
حاضر شد با عراق تجارت فراوانی میکرد و هر کس از بنی نضیر بود خرج او را و عیالش را میداد
و قرضش را میپرداخت در روز جنگ جمل در جبهه عایشه بود و کشته شد در صحیح مسلم و بخاری
۳۸ حدیث از او نقل شده.

(۱) عبدالله بن مسعود هذلی صحابی است و کنیه اش ابو عبد الرحمن است بسیار فاضل و متقی و حلیم و حافظ قرآن کریم و بنهایت درجه جلیل القدر و عظیم المنزله بوده درک فیض و هجرت و نماز بدو قبله را کرده است و ششین کسی بوده که اسلام آورده و در بدر واحد و خندق و غزوات دیگر ملازم خدمت پیغمبر بوده است او است که در تجهیز جنازه فاطمه زهرا شرکت داشته و بر جنازه ابوذر نماز گذاشته و یکی از عشره مبشره است و یکی از دوازده کسبکه گواه علی علیه السلام بر خلافت شدند و بر علیه ابو بکر قیام کردند و در مسجد مدینه او را از تمدی مقام خلافت بر حذر داشتند.

او اول کسی است که قرآن مجید را آشکار تلاوت کرد و در حضور پیغمبر بلند میخواند و از فشار کنار می که نهرا سید و از طرف عمر برای تعلیم قرآن و احکام دینیه بکوفه رفت و وزیر عمار یاسر که امیر آن بلده بود گردید و از طرف عمر اعلام شد که این دو از نجبای صحابه هستند و عمر عبدالله را بر خود ترجیح داد و عبدالله علاوه بر علم قرآن مجید در حدیث و تفسیر اطلاعات فراوانی داشته و احادیث شریفه بسیاری از پیغمبر شنیده و حفظ کرده و ابن عباس و جمع بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت حدیث مینمایند در سال سی و دوم هجرت در مدینه وفات کرد و در بقیع مدفون شد و زیرین حوام و عمار یاسر بر جنازه اش نماز خواندند و عبدالله فرست گفته در میان سال چهل تا پنجاه هجری در شام فوت کرده - خلاصه در ص ۲۵۵ ج ۵ ریحانة الادب

(۲) ابوهریره از مشاهیر اصحاب حضرت رسالت (ص) و نام او محل خلافت است که عبدالله یا عبد الرحمن است و تاسی و چند قول نقل شده و این درجه اختلاف در نام از مختصات او است و حال او هم مانند نام او محل اختلاف است از حیات الحیوان دمیری نقل است که شطرنج بازی ابوهریره مشهور و دروغ گوترین مردم به حضرت رسول ح بوده، ابن ابی العدید در شرح نهج البلاغه گوید که معاویه جمعی از صحابه و قومی از تابعین را که ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه نیز از آن جمله بوده اند برای جعل اخبار کاذبه و قدح وطن حضرت علی ع و تبری از آن حضرت نامزد کرد و حق العمل کافی روانی برای ایشان تخصیص داد و ایشان نیز موافق دلخواه معاویه عمل میکردند نام پدرش صهر بوده و در غزوه خیبر اسلام آورد و بسیار فقیر بود و ملازمت حضور پیغمبر را مینمود و کسب حدیث میکرد و او را احتفاظ اصحاب دانسته اند در سال پنجاه و هفت یا نه در ۷۸ سالگی وفات کرده است.

ص ۱۹۶ ج ۵ ریحانة الادب

۳ - ابوتامه انس بن مالک بن نضر بن ضمیم بخاری انصاری صاحب رسول خدا و خادم او بخاری و مسلم ۲۳۸۶ حدیث از او روایت کرده اند در شهر مدینه متولد شده و از دوران کودکی اسلام آورده و در خدمت پیغمبر بسر برده است تا آنحضرت وفات کرده پس از وفات پیغمبر انس از مدینه بدمشق کوچ کرده و از دمشق بصره رفته و در آنجا اقامت کرده است ده سال پیش از هجرت در مدینه متولد شده و در سال ۹۳ هجری در بصره وفات کرده و او آخرین صحابی است که در بصره فوت شده

۱- سعد بن مالک بن سنان از نژاد خدره بن عوف انصاری است مدح علمای رجال فریقین و از مشاهیر اصحاب کبار حضرت رسالت و حضرت امیر المؤمنین ع و از نجباء و اصقیا و عفلاء و علماء و فقهای ایشان و یکی از سابقین اولین میباشد که رجوع به حضرت امیر المؤمنین (ع) نمودند مانند خزیمه بن ثابت و جابر بن عبد الله و زید بن ارقم و ابو ایوب . ابوسعید در سن سیزده سالگی در احد حاضر شد ولی بواسطه کودکی از طرف پیغمبر مأمور به راجعت گردید و سپس در غزوه احزاب و یازده غزوه دیگر در رکاب حضرت پیغمبر حاضر بود و اخبار بسیاری در مدح وی رسیده و بیکهزار و یکصد و هفتاد حدیث از پیغمبر روایت کرده است و جمع بسیاری نیز از وی روایت میکنند، پدرش مالک از شهدای غزوه بدر بشمار میرود خدری بضم اول و سکون دوم منسوب به خدره جد اعلای او است وفات او در سال ۷۳ تا پنج گفته شده و بقول بعضی شصت و چهار هجرت در مدینه واقع شده و در بقیع مدفون گردیده است.

خلاصه از ص ۵۸ ج ۵ ریحانة الادب

۲- دختر ابوسفیان و مادرش صفیه دختر ابوالعاص بن امیه است یکی از ازواج حضرت رسالت بوده و شوهر اولش عیدالله بن جهم است و هر دو در اوایل بعثت مسلمان شدند و به حبشه هجرت نگاه اولی مسلمان مهاجرت کردند در آنجا دختری بنام حبیبه زائید و او را ام حبیبه خواندند سپس شوهرش مرگد شد و بدین سابق خود که نصرانیت بود برگشت و او با همه اصرار شوهرش بمسلمانی ماند و بعد از مردن شوهرش در سال ششم یا هفتم هجرت باز دواج پیغمبر در آمد و ملقب بام المؤمنین شد و چون پدرش ابوسفیان پیش از فتح مکه برای عقد معاهده صلح با پیغمبر (ص) بدین آمد بنزل او رفت ولی چون او را مشرک و کافر میدانست مانع شد که بر فراش پیغمبر (ص) بنشیند و در سال چهل و یکم تا چهارم هجرت فوت شده و در بقیع مدفون گردیده است.

خلاصه از ص ۲۱۵ ج ۶ ریحانة الادب

۳- هند بنت ابی امیه حقیقه بن مغیره بن عیدالله بن عمر بن مغزوم قرشی از کبار و اجلای اصحاب و یکی از ازواج حضرت رسالت ص میباشد و او در آغاز زن ابوسله بن عبدالاسد مغزومی عمه زاده حضرت بود و چهار فرزند بنام سله و عمرو و دره و زینب از وی داشت و او را بحساب فرزند اول خود سله ام سله گفتند و بعد از وفات ابوسله در سال دوم یا چهارم هجرت بشرف ازدواج حضرت رسالت مفتخر گردید و او بهر دو هجرت حبشه و مدینه موفق و سیمد و بیست و هشت با هفتاد و هشت حدیث از آن حضرت روایت کرده است و اخلاص او نسبت به حضرت امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و حنین مسلم و بضون بعضی از اخبار وارده بعد از حدیجه کبری افضل زوجات آنحضرت بوده و با عایشه در هنگام تصیم معاربه با حضرت علی ع مناظره کرده است و یکی از غلامان خود را که نسبت بعلی ع بد میگفت با نقل مناقب و روایت احادیث نبویه مشر بر امامت آنحضرت نصیحت کرده و او را نوبه داده و در موقع اضطراب خلافت عثمان خلیف مشفقانه بسیاری بدو گفته است و در پایان گفتارش گفته است من حق مادری خود را نسبت بتو ادا کردم و حق است که تو هم اطاعت کنی و بالاتر از همه در جلالت ام سله اینست که آیه تطهیر در خانه او نازل شده و او هم در شمار اهل بیت قرار

و ثوبان (۹) و قره بن ابیاس

و علی هلالی و عبدالله بن حرث بن جزه بسا اسناد این اخبار که باین صحابه بزرگوار می رسد مورد اعتراض منکران باشد چنانچه آنرا ذکر کنیم در اینجا توجه باین نکته لازمست که علمای حدیث جرح راوی را بر تعدیل او مقدم دارند و اگرما درباره بعضی از رجال سند این احادیث طعن و انتقادی در بایم یکی از جهات زیر ۱ - غفلت ۲ - بدی قوه حافظه ۳ - ضعف ۴ - بدی عقیده. این انتقاد بصحت حدیثی که نقل کرده است سرایت میکند و آنرا موهون مینماید (مبادا بگوئی بعضی از این عیوب در رجال اخبار صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) هم هست و باعث انتقاد اخبار آنها می شود زیرا در باره آنها اجماع مستمر اسلامی محقق است بر قبول اخبار آنها و عمل بدانچه در آنها ثبت شده و اجماع بزرگترین حمایت و بهترین دفع اعتراض است و کتب حدیث دیگر در این باره بمقام آنها نیستند و راه اعتراض و گفتگو در رجال اسانید آنها طبق آنچه ائمه حدیث نقل کرده اند باز است ابوبکر بن ابی خنیسه (۲) طبق آنچه سهیلی (۳) از او نقل کرده است رنج فراوان و پینهایت در باره اخبار راجع به مهدی کشیده است سهیلی گفته است غریبتر حدیثی که در این باره نقل کرده است از نظر سند ۴) حدیثی است که ابوبکر اسکانی

گرفته است و او کسی است که شهادت امام حسین را اول بار دانست و اعلام کرده و حضرت امام حسین هنگام مسافرت ب عراق ذخائر نبوت و ودائع امامت را با او سپرده و او بعد از شهادت و مراجعت اهلبیت بدین آنها را بامام سجاد تسلیم نموده است و اخبار مشر بر عظمت و جلالت ائمه بسیار است و در سال شصت و سیم یا چهارم هجرت و در سن هشتاد و چهار سالگی در مدینه وفات کرده و در بقیع مدفون گردیده است و او آخرین زنان پیغمبر بوده که فوت کرده است.

ملعی از ص ۲۲۲ و ۲۲۳ ج ۶ رجحانة الادب

۲ - ابو عبدالله ثوبان بن بجد از موالی رسول خدا هم است در اصل اهل سرآه است که معلى است میان مکه و یمن پیغمبر (ص) او را خرید و آزاد کرد ولی در خدمت پیغمبر بود تا آنکه وفات نمود ثوبان پس از وفات پیغمبر به رمله شام در حوالی فلسطین کوچ کرد سپس به حبش منتقل شد و در آنجا خانه ای ساخت و در آنجا وفات کرد بخاری و مسلم ۱۶۸ حدیث از او نقل کرده اند (۱) ابوبکر احمد بن ابونخیه مؤلف کتابی است در تاریخ حدیث و هم درباره علم حدیث تألیف دارد وی بسال ۲۷۹ هجری در گذشت.

(۲) ابوالقاسم عبدالرحمن خشی سهیلی که در مالطه از شهرهای اندلس متولد شده و این خلکان و حاجی خلیفه کتب بسیاری بوی نسبت داده اند او بسال ۵۸۱ در گذشت.

(۳) نظر باینکه این خلدون بیش از نقل احادیث صحیح و معتبر راجع به مهدی منتظر این حدیث بقول خود غریب و منکر را ذکر کرده است معلوم میشود با این موضوع موافقتی نداشته و منصفانه وارد این بحث نشده است و در مقام بوده است که از اول ورود بحث موضوع را در مقام تردید و ضعف نشان بدهد و خود را در ردیف منکران قرار بدهد و ناقل این حدیث را بیچند وجه مورد تضعیف قرار داده. بیه در پاوردی صفحه ۲۸

در فوائد الاخبار بسند خود از مالک بن انس نقل کرده است از عهده بن منکدر از جابر از رسول خدا ﷺ که گوید رسول خدا ﷺ فرمود هر کس مهدی را دروغ شمارد کافر است و هر کس دجال را دروغ شمارد کافر است و در باره طلوع آفتاب از مغرب خود بگمانم چنین نقل کرده است و برای تو در غلو عقیده او همین کافی است و خدا دانایتر است که طریق روایت او بحالک بن انس صحیح است یا نه (۱) علاوه از آنکه خود ابوبکر اسکافی نزد ائمه حدیث هشتم است و جعل حدیث میکند.

۲- ترمذی و ابوداود بسند خود از ابن عباس روایت کرده اند که عاصم بن ابی النجود (۲) یکی از قراء صبه در این سند از دزبن حیث از عبدالله بن مسعود از یغمبر رضی الله عنه روایت کرده است که اگر از دنیا نماند جز یکروز هر آینه خدا آن یکروز را طولانی کند تا آنکه مردی از من یا از خاندانم که نامش موافق نام من است و نام پدرش موافق نام پدرم مبعوث کند ، لفظ این حدیث از ابوداود است و بعد از نقل آن سکوت کرده است در باره آن و در رساله معروف

۱- او را نسبت بخلو داده و خلو در اصطلاح متکلمین عقیده بالوہیت ائمه است و مفاد این حدیث بهیچ وجه ربطی بخلو ندارد و اگر کسی این حدیث را صحیح بداند و واقعاً از یغمبر چنین تعبیری صادر شده باشد معنای آن تا کید در موضوع ظهور مهدی است و در سیاق احادیثی است که تارك الصلوۃ را کافر خوانده .

۲- آنکه در باره صحت سند آن تعبیر عجیب و غیر متعارفی کرده است گفته خدا دانایتر است که طریق او بحالک بن انس صحیح است یا نه با این که اگر طریق صحیح نبود باید طبق موازین علم در آیه و رجال عیوب آنرا شرح داده باشد .

۳- ابوبکر اسکافی در نزد ائمه حدیث متهم و جاهل دانسته و مدعی کی برای آن از گفته شخصی یا اشخاص معینی نقل نکرده و اینگونه تضعیف راوی مورد تردید است.

۱) امام مالک بن انس یکی از چهار امام مذهب سنن است که بر همه تقدم دارد و در مدینه مرجع فقه بوده و بدستور منصور عباسی کتاب موطأ را نوشته و در آخر عمر که منصور بر حکومت اسلامی مسلط شده راجع بطروج و سفر از سادات حنی برخلاف منصور اختلاف نظری با او پیدا کرد و مورد اهانت حاکم مدینه گردید و از این دو چون حکومت بنی امیہ در اندلس تأسیس شد تابع مذهب مالک شدند و مذهب او را رواج دادند و اغلب مسلمانان اندلس مالکی مذهب شدند مالک در سال ۱۷۹ در مدینه فوت شده است و معبد بن منکدر استاد مالک که حدیث را از او نقل کرده است از قبیلہ قریش بود و در علوم قرآن و حدیث از ثقات بوده است .

۲) ابوبکر عاصم بن ابی النجود از موالی قبیلہ جذیمه و متمیز در علوم قرآن در سال ۱۲۷ هجری وفات کرده است و در قرائت بسیار مورد اعتماد است و قرائت او را حفص و ابوبکر بن عباس نقل کنند که مخصوصاً ابوبکر بسیار مرد زاهد و عابدی بوده و نقل شده که ۱۲ تا ۲۴ هزار مرتبه قرآن را ختم کرده است و قرآن عرب متعارف همان قرائت عاصم است بر روایت حفص

خودش گفته هر حدیثی نقل کرده است و در باره آن صاکت است آن حدیث صالح و شایسته است.

ولی ترمذی باین تعبیر روایت کرده است که دنیا تمام نشود تا مردی از اهل بیت من سلطان عرب گردد که نامش موافق نام من است و در تعبیر دیگری روایت کرده است تا مردی از اهل بیت من والی گردد و هر دو حدیث حسن است و صحیح و حدیث را بطریق دیگر از ابی هریره نقل کرده است بدین اسناد به یضمیر. حاکم گوید این حدیث را نوری و شعبه و زائده و دیگران از ائمه مسلمین از عاصم نقل کرده اند گوید همه طرق عاصم از زر از عبد الله صحیح است و این اصلی است که من بر آن اعتماد کرده ام برای احتجاج باخبار عاصم زیرا او یکی از پیشوایان مسلمانان است اتمی

ولی احمد بن حنبل در باره عاصم گوید مرد صالحی است قاری قرآنست خیر و تقه است ولی اعمش از او حافظ تر است و شعبه اعمش را در تثبیت حدیث بر او ترجیح میداده است. عجللی گوید در باره روایت او از زر و ابی وائل مورد اختلاف است و با این جمله اشاره کرده که روایت وی از این دو نفر ضعیف است

محمد بن سعد گوید تقه است ولی در نقل حدیث بسیار خطا دارد.

یعقوب بن یوسف گوید در حدیث او اضطراب است.

عبد الرحمن بن ابی حاتم گوید میفرم گفتم ابازرعه میگوید عاصم تقه است گفت این مکان را ندارد ابن علی در باره او گفتگو دارد و گوید هر کسی نامش عاصم است بد حافظه است ابو حاتم گوید محل او نزد من راستگویی است و صالح الحدیث است ولی از جمله حافظان نیست.

نسائی در باره او اختلاف نظر دارد، ابن خدش گفته است در حدیث او موارد انکار هست ابو جعفر عقیلی گوید جز سوء حفظ عیبی در او نیست.

دارقطنی گوید ۱) در حافظه او سخنی است یحیی بن قطان گوید من ندیدم کسی که نامش عاصم باشد مگر آنکه حافظه اش پست است و گوید از شعبه شنیدم میگفت عاصم بن ابی النجود برای ما حدیث گفته است و در میان مردم در باره او گفتگو است.

۱) علی بن عمر دارقطنی از محدثان بزرگ و نامور و علمای متبحر و عمیق در تفسیر و علوم قرآن بشمار میرفته در بغداد متولد شده و بسال ۳۸۵ هجری در گذشته است.

ذهبی گفته است در قرائت قرآن ثبت است ولی در حدیث دون ثبت است ولی صدوق و خوش فهم است و حسن الحدیث است و اگر کسی حجت آورد برای وثوق به ما صم که هر دو شیخ حدیث او را در کتاب خود آورده اند میگوئیم حدیث او را به همراه دیگران آورده اند نه آنکه تنها باو اعتماد کرده باشند و الله اعلم

۳- ابو داود در همین باب از علی روایت آورده است باین طریق فطر بن خلیفه (۱) از قاسم بن ابی مره (از ابی الطفیل (۲) از علی از یغبر ~~بن~~ روایت کرده است که فرمود اگر نماند از روزگار مگر یکروز هر آینه مبعوث کند خدا مردی از اهل بیت مرا که پر کند دنیا را از عدالت چنانچه پر شده است از جور.

فطر بن خلیفه را احمد و یحیی بن قطان و ابن معین و نسائی و دیگران تقه دانسته اند ولی جعلی گفته است حسن الحدیث است و کمی شیعه است و ابن معین (۳) در یکجا گفته است تقه است و شیعه مذهب. احمد بن عبدالله بن یونس (۱) گفته است که ما بر فطر میگذشتیم و در افکنده بود از او چیزی نمی نوشتیم و در جاهای گفته است من باو میگذشتم و مانند سگ او را وامی گذاشتم دارقطنی گوید حدیث او حجت نباشد، ابوبکر عیاش گوید من روایت او را ترك نکردم مگر برای آنکه مذهب او بد است جرجانی گفته است کج رو و غیر تقه است انتهى.

۴- ابو داود بسند خود از علی روایت دیگر دارد باین طریق.

از مروان بن مغیره از عمر بن ابی قیس از شعیب بن ابی خالد از ابی اسحق نسفی گوید علی در حالیکه نظر بفرزندش حسن داشت فرمود بدرستی ابن بصرم آقا است چنانچه رسول خدا ~~صلی الله علیه و آله~~ او را نامیده است بزودی از پشت او مردی بیرون آید هم نام یغبر شما که در اخلاق باو شبیه است و در خلقت باو شباهت ندارد بر میکند زمین را از عدل ۵ - و هر دو گوید حدیث کرد ما را عمر بن ابی قیس از مطرف بن طریف از ابی الحسن از هلال بن عمر که شنیدم علی

(۱) فطر بن خلیفه در آغاز قرن سوم هجری میزیسته است.

(۲) ابو طفیل عامر بن واثله کنانی مکی و قول بعضی عمرو بن واثله از صحابه پیامبر بود و در روزگار خلافت علی علیه السلام مصاحبت آنحضرت را برگزید و در همه جنگها در رکاب آنحضرت بود و در سال صد هجری در گذشت رجوع باستیماب و لفت نامه ده خدا.

(۳) ابو ذکریا یحیی بن معین انباری مولی جنید بن عبدالرحمن طفانی از محدثان نامور بشار میرود و در سال ۲۳۳ در مدینه در گذشت است.

میفرمود که پیغمبر ﷺ فرمود مردی از دراهن نهر بیرون آید که او را حرث نامند و بر مقدم لشکر او مردی باشد که او را منصور نامند که هموار کند یا در نمکین آورد برای آل محمد چنانچه قریش برای رسول خدا ﷺ تمکین کردند بر هر مؤمنی یاری او واجب است یا فرمود اجابت او واجب است ابوداود سخنی در باره این حدیث نگفته است و در جای دیگر گفته است .

هرون شیعه زاده است، سلیمانی گفته است در او تأمل است، ابوداود در باره ابی قیس (داری دیگر روایت) گفته است باکی ندارد ولی در حدیث او خطا است ذهبی گفته است صدوق است ولی اخلاطی دارد و اما ابواسحق نسفی داری دیگر حدیث در صحیحین روایات او ثبت شده ولی در آخر عمرش اختلال حال پیدا کرده است و روایت او بدون واسطه اتصال به علی علیه السلام ندارد و همین حال دارد روایت ابی داود از هرون بن مغیره و در سند دوم حدیث ابوالحسن و هلال بن عمر مجهول الحال میباشد و ابوالحسن جز باعتبار روایت مطرف بن طریف از وی شناخته نشده است.

۶ - و نیز ابوداود روایتی از ام سلمه نقل کرده است و این ماجه و حاکم هم در مستدرک درج کرده اند باین طریق علی بن نفیل از سعید بن مسیب از ام سلمه روایت کرده است که گوید شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود مهدی از فرزندان فاطمه است و لفظ روایت حاکم اینست : شنیدم رسول خدا ﷺ یاد آور مهدی گردید پس فرمود آری او حق است و او از فرزندان فاطمه است ولی در باره این حدیث سخنی نگفته است نه آنرا تصحیح کرده و نه چیزی دیگری گفته است ولی ابوجعفر عقیلی او را ضعیف دانسته است و گفته است از علی بن نفیل پیروی نشده و جز از او این حدیث معروف نیست.

۷ - نیز ابوداود از ام سلمه روایت دیگری نقل کرده است از صالح ابی الخلیل از رفیق که داشته از ام سلمه روایت کرده است که گفت هنگام مرگ يك خلیفه ای اختلاف رخ دهد و مردی از اهل مدینه بمکه گریزد و جمعی از اهل مکه نزد او آیند و او را بر خلاف میل خودش بخروج وادارند و میان رکن و مقام با او بیعت کنند و از شام يك لشکری بسوی او بعث شود و زمین بیداد که میان مدینه و مکه است آن لشکر را فرو برد چون مردم این پیشامد را بدانند ابدال اهل شام و قبائل اهل عراق باور و آورند و با او بیعت کنند پس مردی از قریش که اخوالش قبیله بنی کلب باشند لشکری بسوی آنها فرستد و اهالی مکه بر آنها غلبه کنند و قشون بنی کلب هلاک شوند، نو مید کسی است که در غیبت بنی کلب حاضر نباشد آن مال را میان آنها

قسمت کند و بسنت پیغمبرشان میان آنها عمل کند و اسلام در زمین پابر جا گردد و آن یثوا هفت سال در میان مردم درنگ کند و بعضی نه سال گفته اند سپس ابوداود آنها بطریق دیگر از ابی الخلیل از عبدالله بن حرث از ام سلمه روایت کرده است و نقاط مبهم سند اول را توضیح داده و رجال این سند رجال صحیحین هستند و طعن و اعتراضی در آنها نیست فقط گفته اند که این روایت را قتاده از ابی الخلیل روایت کرده است و قتاده از مدلسین در حدیث است و او را بلفظ از فلان از فلان روایت کرده است و روایت مدلسی قبول نیست مگر آنکه تصریح کند که حدیث را از روایان آن شنیده است اعتراض دیگر در این حدیث این است که در متن حدیث ذکری از مهدی نشده است فقط ابوداود آنها را اخبار مهدی نقل کرده است.

۸ - نیز ابوداود با آنکه حاکم از او پیروی کرده است از ابو سعید خدری روایتی نقل کرده است باین طریق عمران قطان از قتاده از ابی بصره از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا ﷺ فرمود مهدی از من است پیشانی بر آمده و اقی الانف است (۱) زمین را بر از عدل و داد کند چنانچه بر از ظلم و جور شده باشد و هفت سال سلطنت کند این لفظ ابوداود است و انتقادی بر آن انکرده است و لفظ حاکم اینست مهدی از ما خانواده است اشم الانف و اقی و اجلی است (۲) زمین را بر از داد و عدالت کند چنانچه بر از جور و ظلم شده است و چنین زنده باشد (همه انگشتان دست چپ را گشود و بادو انگشت از دست راست سیاه و ابهام) و سه دیگر را یکف گره کرد حاکم گفته است این حدیث طبق شرط مسلم صحیح است ولی صحیحین آنها را ثبت نکرده اند انتهی. در جهت بودن روایت عمران قطان اختلاف است بخاری از او بعنوان استشهاد روایت کرده نه آنکه بر روایت او اساساً اعتماد کند. یعنی من قطان را عادت بود که حدیث از او نقل نمی کرد یعنی بن معین گفته است قوی نیست مریه گوید او چیزی نیست احمد بن حنبل گوید من امیدوارم صالح الحدیث باشد یزید بن زریع گوید خارجی مذهب است و شمشیر را بر اهل قبله روا میداند نسائی گفته است که ضعیف است ابو عبیده آجری گوید در باره او از ابو داود پرسش کردم گفت از صاحبان حدیث حسن است و من از او جز نیکی نشنیدم و یکبار دیگر از او شنیدم که یاد او کرد و گفت ضعیف است و در ابام ابراهیم بن عبدالله بن حسن فتوای سختی صادر کرد و در آن خونها ریخته شد.

(۱) اقی الانف بلندی سرینی و کژی و کوزی وسط آن و درازی طرف یا برآمدگی وسط نامی

و تنگی هر دو سوراخ و این در اسب عیب باشد و در شاهین و باز مدح است. نقل از منتهی الارباب.

(۲) بینی بلند و جلو گیری مسم را گویند بطور کنایه - اجلی یعنی بالای پیشانی او باز است

و یسو است و این کنایه از بیروزی و خوشبختی است.

۹- ترمذی و ابن ماجه و حاکم از ابی سعید خدری روایتی بدین طریق نقل کرده اند:
 زید العمی از ابی الصدیق ناجی از ابی سعید خدری گوید ما ترسانك بودیم كه بعضی بدعتها پیش آید از پیغمبر خدا ﷺ پرستی کردیم فرمود در امت من مهدی است خروج میکند و پنج یا هفت یا نه سال زندگی کند (شك و تردید از زید است) گوید عرض کردیم كه آنچه باشد فرمود سالهایی باشد، فرمود هر کسی نزد او آید و گوید ای مهدی بمن عطائی كن، تا بتواند حمل کند جامه او را بامشت بر کند این لفظ از ترمذی است گفته است حدیث حسن است و از طرق متعدد از ابی سعید از پیغمبر ﷺ روایت شده و لفظ ابن ماجه و حاکم این است:

در امت من مهدی خواهد بود اگر کوتاه باید هفت سال است و گرنه نه سال امت در دوران نعمتی بایند كه هرگز مانند آن نعمتی نداشته اند زمین خود را کیهای خود را بدهد و چیزی از آن پس انداز نکند در آن روز (۱) روی هم انبار است مانند خرمن هر كه برخیزد و گوید یا مهدی بمن عطا كن گوید بر گیر - انتهى

زید عمی را دار قطنی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین صالح توصیف کرده اند احمد گفته است برتر از یزید رقاشی و فضل بن عیسی است ولی ابو حاتم او را ضعیف شمرده است و درباره او گفته حدیثش نوشته شود ولی حجت شمرده نشود، در روایت دیگر یحیی بن معین در باره او گفته است چیزی نیست، مره گفته است حدیثش نوشته شود ولی ضعیف است، جرجانی گفته است كه او متمسك باشد، ابو زرعه گفته است قوی نیست، حدیثش واهی و ضعیف است، ابو حاتم گفته است بدان مقام نیست با آنكه شعبه از او حدیث کرده است، نسائی گفته ضعیف است، ابن عدی گفته است عامه آنچه روایت کرده و کسانی كه از آنها روایت نموده ضعیف هستند جز آنكه شعبه از او روایت کرده است و شاید شعبه از ضعیف تر از او روایت نکرده باشد.

۱۰- بسا گفته شده است كه ابن حدیث ترمذی تفسیر آن حدیثی است كه مسلم در صحیح خود از جابر روایت کرده است كه گفت رسول خدا ﷺ فرمود در آخر امت من خلیفه ای باشد كه مال را بامشت عطا کند و آنرا بشمارد و از حدیث ابی سعید است كه از خلفاء شما خلیفه ای باشد كه مال را مشت کند مشت كردنی و از طریق دیگر از هر دو رسیده است كه فرمود در آخر الزمان

(۱) مقصود از كلمه مال خصوص پول طلا و نقره است و این كتابه از وفور ثروت و اقتصاد عمومی است و از زهد و ترك دنیا كه طبع عمومی بشر خواهد شد و کسی در مقام پس انداز و ذخیره كردن نیست و اگر حرس و حش پس انداز در میان نباشد کسی دنبال جمع درهم و دینار نمیرود.

خلیفه‌ای باشد که مال را تقسیم کند بدون شماره کردن آنها. و در احادیث مسلم ذکر مهدی نشده و دلیلی در میان نیست که مقصود از خلیفه در آنها مهدی باشد. حاکم نیز باین طریق آن را روایت کرده است.

۱۱- عوف اعرابی از ابی‌الصدیق ناجی از ابی سعید خدری گفت رسول خدا ﷺ فرمود قیامت برپا نشود تا زمین پر از جور و ظلم و عدوان گردد سپس مردی از اهل بیت من خروج کند که آنرا پر از داد و عدالت نماید چنانچه بر از ظلم و عدوان شده است. حاکم در باره آن گفته است این حدیث صحیح است بشرط شیخین (۱) و آنند آنرا روایت نکرده‌اند.

۱۲- نیز حاکم آنرا بطریق دیگر روایت کرده است - سلیمان بن عید از ابی‌الصدیق ناجی از ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ فرمود در آخر اتم مهدی خروج کند خدایش از باران سیراب نماید و زمین گیاه خود را برود و مال را صحاح (۲) عطا کند و چهار بابان بسیار شوند و امه بزرگ شوند، هفت یا هشت سال زندگی کند - و در باره آن گفته است حدیثی است که سندش صحیح است ولی شیخین آنرا ثبت نکرده‌اند با آنکه سلیمان بن عید از کسانی است که هیچکدام از شش مؤلف صحاح سه (۳) از او حدیث نقل نکرده‌اند ولی ابن حبان او را از ثقات دانسته و از کسی اعتراض در باره او نقل نکرده.

(۱۳) نیز حاکم روایت را باین طریق دیگر نقل کرده است: احمد بن موسی از حماد بن سلمه از مطرور راق و ابی‌هرون عبدی از ابی‌الصدیق ناجی از ابی سعید خدری که رسول خدا ﷺ فرمود زمین پر شود از جور و ستم پس مردی از عترت من خروج کند و هفت یا نه سال سلطنت کند و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه بر از جور و ظلم شده است :

حاکم در باره این حدیث گفته است این حدیث صحیح است بشرط مسلم و صحیح حدیث را بشرط مسلم حواله کرده برای آنکه او از حماد بن سلمه و استادش مطرور راق نقل حدیث

(۱) ظاهراً مقصود اینست که روایت این حدیث مورد اعتماد شیخین یعنی مسلم و بخاری صاحبان دو صحیح درجه اول هستند و آنها هر دو در صحیح خود از روایت این حدیث نقل کرده‌اند و بر آنها اعتماد داشته‌اند اگرچه خصوص این حدیث را در کتاب صحیح خود درج نکرده‌اند.

(۲) مقصود از کلمه صحاح یعنی بدون غش و تزویر و کم و زیاد و کم بود و این کتابه است از آنکه تقسیم اموال و ثروتها کاملاً عادلانه و روی استعناق است.

(۳) ۱- ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری متوفی ۲۵۶-۲۵۷- ابو العین مسلم بن حجاج متوفی ۲۶۳-۲۶۴- ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره ضریر (نایب) ترمذی متوفی ۲۷۵-۲۷۶- ابو داود سلیمان بن اشعث متوفی ۳۷۹-۳۸۰- احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱-۲۴۲- محمد بن یزید قزوینی معروف باین ماجه متوفی ۲۷۳

کرده است ولی از استاد دیگرش ابوهررون عبدی نقل حدیث نکرده و ابوهررون جدا ضعیف است و منهم بدروغگونی است و در باره تضعیف او احتیاجی بتقل اقوال ائمه حدیث نیست ، اما راوی حدیث از حماد بن سلمه اسد بن موسی است که او را اسد السنة لقب داده اند بخاری او را مشهور الحدیث دانسته و در صحیح خود بار استشهاد کرده است و ابوداود و نسائی به حدیث او احتجاج کرده اند ولی بخاری در جای دیگر گفته است او قه است ولی اگر کتابی تصنیف نمیکرد برای او بهتر بود ، محمد بن حزم او را منکر الحدیث گفته

۱۴ - طبرانی در معجم اوسط خود روایت مهدی را بدین طریق نقل کرده است :

ابی الواصل عبدالحمید بن واصل از ابی صدیق ناجی از حسن بن یزید سعدی یکی از بنی بهدله از ابی سعید خدری گوید شنیدم رسول خدا ﷺ میفرمود مردی از امت من خروج کند که بسنت من گویا باشد خدای عزوجل باران آسمان را بر او بارد و زمین بر کف خود را برای او بیرون کند و زمین از او پر از داد و عدالت شود چنانچه پر از جود و ظلم شده است و هفت سال کار گذار این امت باشد و در یسع المقدس نزول کند -

طبرانی در باره این حدیث گفته است که این حدیث را جمعی از ابوالصدیق روایت کرده اند و هیچکدام در سند روایت خود میان خود و ابوسعید کسی را داخل نکرده است مگر ابوواصل که آن را از ابوسعید بواسطه حسن بن یزید روایت کرده است ، و این حسن بن یزید را ابن ابی حاتم در رجال ذکر کرده ولی تعریفی از او نکرده مگر بهمین عنوان که در این سند از ابی سعید روایت کرده است و ابی الصدیق از او روایت کرده است ، ذهی در میزان گفته است که او مجهول الحال است ولی ابن حبان او را از ثقات دانسته و اما ابوواصل که راوی آن از ابوالصدیق است هیچکدام از شش نفر (۱) از او روایت ندارند ولی ابن حبان او را از ثقات طبقه دوم ذکر کرده است و گفته است از انس روایت کرده و شعبه و عتاب بن بشیر از او روایت کنند ،

۱۵ - ابن ماجه در کتاب سنن از عبدالله بن مسعود بدین طریق روایت کرده است

یزید بن ابی زیاد از ابراهیم از علقمه از عبدالله گوید در این میان که ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم بناگاه جوانانی از بنی هاشم پیش آمدند چون رسول خدا ﷺ آنان را دید چشمش اشک آلود گردید و رنگش دیگرگون شد گوید من عرض کردم مدتی است در رخسارهای وضعی میگیریم که خوش نداریم ، فرمود ما خاندانی هستیم که خدا آخرت را بر دنیا برای ما اختیار

(۱) مقصود مؤلفان صحاح است معتبره نزد عامه است که ذکر آنها گذشت

کرده و برآستی خاندان من بعد از من يك گرفتاری و پراکندگی و راندگی بیستند تا آنکه مردمی از سوی مشرق آیند که پرچمهای سیاه دارند و از خبری که پرسند جوابی بآنها داده نشود و بیجنگند و پیروز شوند و خواسته‌های آنها پذیرفته گردد ولی بدان اکتفاء نکنند تا حکومت را بمردی از خاندان من سپارند و زمین را پراز عدالت کند چنانچه پرجور شده باشد هر کدام شما آن را دریابد نزد آنها آید و گرچه روی برف و یخ بادستها و سرزانوها راه طی کند، این حدیث نزد محدثان بحديث رايات معروف است و شعبه یزید بن ابی‌زیاد راوی آنرا رفیع توصیف کرده است یعنی آن حدیثها که مرفوع و متصل با اصحاب نمیدانسته از پیش خود مرفوع با اصحاب نموده است، محمد بن فضل گوید او از بزرگان ائمه شیعه است، احمد بن حنبل گفته است حافظ حدیث نبوده و در جای دیگر گفته است آن مقام را ندارد، یحیی بن معین گفته است ضعیف است، عجللی گوید او جائز الحدیث است و چون کشتی بوده که تلقین میشده، ابوزرعه گفته نرم است و حدیثش نوشته شود ولی حجت گرفته نشود، ابوحاتم گفته است قوی نیست جرجانی گوید شنیدم از آنها که حدیثش را ضعیف می‌شمردند ابوداود گوید کسی را ندانسته‌ام که حدیثش را ترك کند و جز او نزد من محبوب‌تر است، ابن عدی گوید او از شیعیان اهل کوفه است و با آنکه ضعیف است حدیثش نوشته شود و مسلم هم از او روایت کرده است ولی بهر آن دیگران و روی هم رفته بیشتر محدثین او را ضعیف دانند و ائمه حدیث بخصوص تصریح کرده‌اند که این حدیثی که از ابراهیم از علقمه از عبدالله روایت کرده و همان حدیث رايات است ضعیف است، وکیع بن جراح گوید چیزی نیست؛ احمد بن حنبل هم همین را گفته ابوقدامة گفته از ابواسامه شنیدم در باره حدیث یزید از ابراهیم در موضوع رايات میگفت اگر پیش من پنجاه سوگندی که در محاکمه قتل لوث میخورند یاد کند من او را تصدیق نمیکنم آیا این مذهب ابراهیم است؟ آیا این مذهب علقمه است، آیا این مذهب عبدالله است؟ عجللی این حدیث را در صفاه نقل کرده است، ذهبی گفته صحیح نیست

۱۶ - ابن ماجه روایت دیگری دارد بدین طریق

یس العجللی از ابراهیم بن محمد بن حنفیه (۱) از پدرش از جدش که گفت رسول خدا ﷺ فرمود مهدی از ما اهل بیت است خدا در یکشب بوسیله او اصلاح کند... یس عجللی را ابن معین گفته است باکی ندارد ولی بخاری گفته است فیه غلط و ابن لفظ در اصطلاح او تأکید در ضعیف

(۱) حنفیه لقب مادر او است که از طائفه بنی حنیفه بنامه بوده است و او بعد از حسین در میان اولاد علی (ع) مقام شامعی دارد

بودن است . ابن عدی در کامل و ذهبی در میزان این حدیث را دلیل بر استنکار او آورده اند و اولی گفته است که باین حدیث معروف است .

۱۷ - طبری در معجم اوسط خود از علی علیه السلام روایت کرده است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم یا رسول الله آیا مهدی از ما است یا از دیگران ؟ فرمود بلکه از ما است خدا دیانت را بما پایان دهد چنانچه بما آغاز کرده است بما از شرك وارهیدند و بما خدا بعد از دشمنی آشکار میان آنها الفت دهد چنانچه بما از دشمنی شرك میان آنان الفت انداخته ، علی فرمود آنها مؤمن باشند یا کافر ؟ فرمود فریب خورده و کافر انتهی

در طریق این روایت عبدالله بن لیمه آمده است که ضعیف است و معروف الحال است و عمر بن جابر حضرمی که از او ضعیف تر است احمد بن حنبل گفته از جابر منکرانی روایت شده و بمن رسیده که دروغ میگفته ، نسائی گفته نفع نیست و گفته است که ابن لیمه شیخ احمقی است خرد بود و میگفت علی در میان ابر است با ما نشسته بود که تیکه ابری میدید و میگفت این علی است که در میان عبر گذر میکند .

۱۸ - طبرانی از علی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود * در آخر الزمان فتنه ای باشد که باید در آن مردم را چنان بدست آورد که طلا را از معدن بدست آورند (۱) اهل شام را دشنام دهید ولی بدانسان را دشنام دهید زیرا ابدال در عیسان آنها باشند نزدیک باشد که آتشی از آسمان بر اهل شام فروبارد و جمع آنها را متفرق سازد تا بجاییکه اگر روباهان با آنها بجنگند بر آنها غلبه کنند در اینوقت یکی از اهلیت من خروج کند با سه برچم آنها که بسیار شمرند گویند پانزده هزار باشند و آنها که کم شمرند گویند دوازده هزار دشنام جنگی آنهاست است باشد با هفت برچم بخورند که زیر هر برچمی مدعی سلطنت باشد خدا همه را بکشد و الفت و نعمت از دست رفته مسلمانان را بآنها بازگرداند و دور و نزدیک آنها را جمع کند انتهی فرمود این روایت عبدالله بن لیمه ضعیف و معروف الحال است . این حدیث را حاکم در مستدرک نقل کرده است و گفته است صحیح الاسناد است ولی بخاری و مسلم آنرا روایت نکرده اند و در روایت او این جمله آمده است که خدا هاشمی را ظاهر کند و الفت مردم را بآنها برگرداند الخ و در سند او ابن لیمه نیامده و چنانچه گفته است سند آن صحیح است (۱۹) حاکم در مستدرک از علی علیه السلام بدین طریق روایت کرده است

(۱) یعنی مردم با ایسان بسیار کم یاب و کم نام و معنی هستند و برحمت میتوان آن ها را پیدا کرد

ابی‌الطفیل از عهد بن حنفیه گفت ما نزد علی علیه السلام بودیم مردی دربارہ مهدی از او پرسش کرد ، فرمود هیبت سپس با دست خود هفت را شمرد و فرمود او در آخر الزمان خروج کند آنگاه که چون مرد گوید الله الله گفته شود و خدا مردمی جوقه جوقه چون جوقه‌های ایر برای او فراهم کند و دل آن‌ها را با هم الفت دهد از کسی وحشت نکنند و بکسی که با آنها وارد شود شاد نگردند ، شماره آنها شماره اهل بدر باشد اولین بر آنها سبقت نجویند و آخرین پیابه آنها نرسند و شماره آنان باندازه شماره اصحاب طالوت باشد که با او از نهر گذشتند ابو‌الطفیل گوید که ابن‌الحنفیه گفت او را می‌خواهی ، گفتم آری فرمود او میان این دو اخشب خروج کند (۱) گفتم لاجرم بخدا من آن را ترك نگویم تا بمیرم و در آنجا مرد ، مقصود مکه است . حاکم گفته است این حدیث با شرط بخاری و مسلم هر دو صحیح است انتہی

همانا این حدیث بشرط مسلم تنها صحیح است زیرا در سند آن عمار ذہبی و یونس بن ابی‌اسحق آمده و بخاری روایت آنها را نقل نکرده و در آن عمرو بن علی عبقری آمده است و روایت او را حجت نیآورده بلکه شاهد آورده است با اینکه عمار ذہبی شیعه است و اگر چه احمد و ابن‌معین و ابوحاتم و نسائی او را ثقہ دانسته‌اند ولی علی بن مدینی از قول سفیان گفته است که بشر بن مروان (۲) دویی را برید گفتم برای چه ؟ گفت برای آنکه شیعه بود .

۲۰ ابن ماجه از انس بن مالک روایتی بدین‌طریق نقل کرده است

سعد بن عبدالحمید بن جعفر از علی بن زیاد یمامی از عکرمه بن عمار از اسحق بن

(۱) ظاهر اینست که ابن‌سفر را بابو‌الطفیل راوی حدیث فرموده است و ابو‌الطفیل بوده که

میان دو اخشب یعنی دو کوه که در دو طرف شهر مکه است منزل کرده و در آنجا بسر برده است تا مرده است و مضمون این حدیث هم با مضمون احادیث شیعه موافق است از نظر محل ظهور حضرت مهدی که شهر مکه همین‌جده است و هم از نظر اصحاب خاص آنحضرت که بشماره اصحاب بدر و اصحاب طالوت معین شده که می‌صد و سپرده باشد

(۲) از شگفتی‌های تقد راوی حدیث همین است که از علی مدینی نقل شده و ظلم و ستم و

جنایت بشر بن مروان یکی از مردان مروانی و منکاران آنان را دلیل ضعف او آورده با اینکه این بهترین دلیل ایمان و دینداری و تقوی باو است برای آنکه کسی که در دیانت خود تا آنجا استقامت داشته باشد که باین‌غریب و حشیانه حاکم ظالم وقت تن دردهد هرگز حاضر نیست که دروغ بگوید و جعل حدیث کند و حجب آنست که مانند احمد و ابن‌معین از عبادان متعصب عامه او را بطور صریح ثقہ دانسته‌اند و علی بن مدینی این انتقاد بیجا را برای او تراشیده

عبدالله از انس گفت شنیدم رسول خدا ﷺ میفرمود ما فرزندان عبدالمطلب سادات اهل بهشتیم
من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی اتمی

عکرمه بن عمار اگرچه مسلم از او روایت آورده ولی بتبع روایت دیگران بعضی او را
ضعیف شمرده اند و بعضی او را ثقة دانسته اند ابوحنانم رازی گفته است که او مدلس است و
روایت او مقبول نباشد مگر تصریح کند که شنیده ام

علی بن زیاد راوی حدیث را ذہبی در میزان گفته است نمیدانم کیست پس گفته درست
این باشد که عبدالله بن زیاد است

سعد بن عبدالحمید را اگرچه یعقوب بن ابی شیبہ ثقة دانسته و یحیی بن معین در باره او
گفته است باکی بدو نیست ولی نوری درباره او گفتگو دارد گفته اند چون ادرا دیده در مسائل
فتوی میدهد و خطا میرود، ابن حبان گفته خطا او بسیار آشکار است و باو استاد نشود.

احمد بن حنبل گفته سعد بن عبدالحمید مدعی بوده که همه کتب مالک را از وی شنیده
و مردم این دعوی او را منکرند او اینجا در بغداد زیست کرده و حج هم نرفته است و چگونه
کتب مالک را (که در مدینه بوده) شنیده است، ذہبی گفته او از کسانی است که مدح و انتقاد
کسانی که در باره او سخن گفته اند بمقام او ضرر نرساند.

۲۱ - حاکم در مستدرک خود از مجاهد روایت کرده و روایت را باین عباس متوقف
ساخته؛ مجاهد گوید ابن عباس بمن گفت اگر نشنیده بودم که تو ز اهل بیتی این حدیث را از
برایت بازگو نمیکردم گوید مجاهد گفت این حدیث در پرده میماند و من آنرا ذکر نمیکند
برای کسانی که بد دارید، ابن عباس گفت از ما اهل بیت چهار کسی باشند سفاح از ما است،
منذر از ما است، منصور از ما است و مهدی از ما است گوید مجاهد عرض کرد این چهار کسی
را برای من شرح بده. ابن عباس گفت اما سفاح بسا باشد یارانش را بکشد و از دشمنانش درگذرد
و اما منذر بنظرم کسی است که مال بسیار میبخشد و آنرا پیش خود بزرگ نمی شمارد و اندک
از حق خود را نگه میدارد و اما منصور آنست که پیروزی بر دشمن خود عطا شود باندازه نصف
آنچه بر رسول خدا ﷺ عطا میشد دشمن رسول خدا تا مسافت دو مایه راه از او میترسید و
منصور کسی است که دشمنش مسافت یک مایه راه از او میترسد و اما مهدی براستی آنکس است
که بر میکند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و با وجود او چهار پایان از
دورندگان در امان باشند و زمین چکر گوشه های خود را برای او بیرون اندازد و گوید عرض کردم

جگر گوشه‌های او چیست؟ فرمود مانند ستون از طلا و تفره اتی، حاکم گفته است این حدیثی است که سندش صحیح است و بخاری و مسلم آنرا نقل نکرده‌اند.

این روایت از اسمعیل بن ابراهیم بن مهاجر است از پدرش و اسمعیل ضعیف است و ابراهیم پدرش اگرچه مسلم از او روایت کرده ولی اکثر محدثین او را ضعیف دانسته‌اند اتی.

۲۲ - ابن ماجه از نوبان روایت کرده است که گفت رسول خدا ﷺ فرمود هنگام پیری شما سه خلیفه زاده با هم بجنگند که خلافت نصیب هیچکدام نشود سپس بر چمهای سیاه از سمت مشرق بر آید و آنها چنان بکشند که مردمی نکشته باشند سپس چیزی گفت که من حفظ نکردم فرمود چون او را دیدید با او بیعت کنید و اگرچه بزانو بروی پنج بروید زیرا او خلیفه خداست که مهدیست اتی.

رجال این سند رجال صحیح بخاری و مسلم است جز آنکه در آن اباقلابه جرمی وارد است و ذهبی و دیگران گفته‌اند که او مدلس است و سفیان تودی در آن وارد است و او بتدلیس مشهور است و هر دو روایت را معین آورده‌اند و تصریح بسمع نموده‌اند و مقبول نیست و عبدالرزاق بن همام در آن وارد است و او مشهور بشیعه‌گری است و در آخر عمرش کور شده است و مغلول نموده است ابن عدی گفته است احادیث بسیاری در فضائل نقل کرده که احدی با او موافقت نکرده است و او را بتشیع نسبت داده‌اند اتی.

۲۳ - ابن ماجه از عبدالله بن حرث بن جزء زبیدی از طریق ابن لهیعه از ابی زرعه از عمر بن جابر حضرمی از عبدالله بن حرث بن جزء گوید رسول خدا ﷺ فرمود مردمی از مشرق زمین خروج کنند و زمینه را برای مهدی آماده سازند یعنی سلطنت او را طبرانی گفته است ابن لهیعه در نقل این حدیث تنها است و مادر نقد حدیث علی بن ابی طالب که طبرانی آنرا در معجم اوسط خود نقل کرده بود پیش از این گفتیم که ابن لهیعه ضعیف است و اسنادش عمر بن جابر از او ضعیف تر است.

۲۴ - بزار در مسند خود و طبرانی در معجم اوسط خود روایت دیگری نقل کرده‌اند که لفظ آن از طبرانی است از ابوهریره از پیغمبر ﷺ که فرمود در امت من مهدی خواهد بود اگر کوتاه عمر باشد هفت سال و گرنه هشت سال و گرنه نه سال بیاید در دوران او امت نعمتی یابند که مانند آن نعمت ندیده باشند آسمان بر آنها بیایی بارد و زمین چیزی از گیاه خود را ذخیره نگه ندارد و مال مانند خرمن باشد هر مردی گوید ای مهدی بمن عطا کن فرماید بر گیر - طبرانی و بزار گفته‌اند محمد ابن مروان عجلی در نقل این حدیث تنها است و بزار

افزوده است که ما نمیدانیم که احدی با او در آن موافقت کرده باشد و او را با آنکه مورد توثیق ابوداود است و ابن حبان او را در ثقات درج کرده است و بعضی بن معین یکبار گفته است که صالح است و بار دیگر گفته است باکی بدو نیست یا احتمال مورد اختلاف است ابوزرعه گفته است نزد من آنکس نیست و عبدالله بن احمد بن حنبل گفته من دیدم محمد بن مروان عجلای احادیثی میگفت که من شاهد بودم در نوشتن و بعجله آنها را ترك کردم و بعضی از اصحاب حدیث او را نوشته اند و گویا آنرا تضعیف کرده اند.

۲۵- ابویعلی موصلی در مسند خود از ابوهریره روایت کرده است که گوید خلیف ابوالقاسم رضی الله عنه فرمود قیامت برپا نشود تا مردی از اهل بیت من بر آنها خروج کند و آنها را بزند تا بحق بر گردند گوید عرض کردم چند سال سلطنت کند فرمود پنج و دو گوید گفتم پنج و ده چیست؟ گفت امیدام (۱) انتهى.

در سند این حدیث بشیر بن نهیک است که ابوحاتم درباره او گفته است بدو استناد نشود ولی بخاری و مسلم باو استناد کرده اند و مردم او را موثق دانسته اند و بگفته های حاتم باو استناد نشود توجه نکرده اند جز آنکه در سند آن رجاء بن ابی رجاء یسگری وارد است و او مورد اختلاف است ابوزرعه گفته تقه است و بعضی بن معین گفته ضعیف است و ابوداود یکبار گفته ضعیف است و یکبار گفته صالح است و بخاری در صحیح خود یک حدیث از او آورده است.

۲۶- ابوبکر بزاز در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و اوسط خود از قره بن ایاس روایت کرده اند که گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین پر از جور و ظلم شود و چون پر از جور و ظلم شد خدا مردی از امت مرا که نامش نام من است و نام پدرش نام پدر من مبعوث کند و آنها را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ظلم شده است و آسمان از باران خود چیزی دریغ نکند و زمین چیزی از گیاه خود ذخیره نکند و در میان شما هفت سال یا هشت سال یا نه سال بماند یعنی سالها انتهى.

و در سند آن داود بن حجر بن فحزم است از پدرش و هر دو جدا ضعیف هستند.

۲۷- طبرانی در معجم اوسط خود نقل کرده است از ابن عمر گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

(۱) ظاهر عبارت اینست که سؤال دوم را هم ابوهریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده است و آنحضرت در جوابش فرموده است که نمیدانم ولی این درست نباشد زیرا این جواب از پیغمبر مناسب بنظر نمیرسد و ظاهر اینست که این سؤال و جواب دوم میان دو تن از راهبان حدیث واقع شده است و استاد مسائل گفته است نمیدانم و الله اعلم - مترجم

میان چندتن از مهاجر و انصار بود علی بن ایطالب سمت چپش بود و عباس سمت راستش در این میان عباس با مردی از انصار ستیزه کرد و انصاری پاسخ درشتی باو داد پیغمبر ﷺ دست عباس و دست علی را گرفت و فرمود بزودی از صلب این جوانی برآید که زمین را پراز جور و ظلم کند و بزودی از صلب این جوانی برآید که زمین را پراز عدل و داد کند چون چنین دیدید بر شماست ملازمت آن جوان تیممی که از سمت مشرق آید و او صاحب پرچم مهدی باشد انتهی (۱) در این سند عبدالله بن عمر عقی وارد است عبدالله بن لویعه و هر دو ضعیفند انتهی .

۲۸ - طبرانی در معجم اوسط خود روایت کرده است از طلحه بن عبدالله از پیغمبر ﷺ فرمود محققاً فتنه ای خواهد بود که یکسوی آن خاموش نشود مگر آن که سوی دیگرش بر آشوبد تا آنکه مئادی از آسمان ندا کند که امیر شما فلانی است انتهی .

و در سند آن مثنی بن صباح وارد است و او جدا ضعیف است و بعلاوه در حدیث تصریح به مهدی نیست و آنرا در ابواب مهدی ذکر کرده اند و منجم آنرا بطور استثناء در این جایاد کردم .

این مجموع احادیثی است که آمده حدیث در باره مهدی و خروجش در آخر الزمان نقل کرده اند و اینها چنانچه دیدی همه مورد انتقادند جز آنکه با اندک از اندک آن منکران امر فاطمی استدلال کرده اند بر روایت محمد بن خالد جندی از ابان بن صالح بن ابی عیاض از حسن بصری از انس بن مالک از پیغمبر ﷺ که فرمود مهدی نباشد جز عیسی بن مریم - یحیی بن معین در باره محمد بن خالد جندی گفته است که تقه است - یحیی گفته است محمد بن خالد در نقل این حدیث تنها است حاکم گفته مرد مجهولی است و سند این روایت هم مورد اختلاف است یکبار روایت پیش را از محمد بن لؤیس شافعی نقل کرده اند بسند گذشته و یکبار دیگر از محمد بن خالد باز

(۱) در این حدیث ابهام عجیبی وجود دارد زیرا ظاهر حدیث اینست که پیغمبر ص در يك حال دست

علی و عباس هر دو را گرفته و این بیان کرده است و البته چون کله هذا یعنی این اسم اشاره است برای حاضران معلوم شده است که مقصود از آن شخصی که از نسل او ظالمی پدید گردد کیست و مقصود از آن که از او مهدی عادل پدید گردد کیست ولی چون قرینه اشاره در لفظ حدیث مفقود است و راوی هم مشاهده خود را در این باره نقل نکرده معلوم نیست که کدامیک از علی و عباس چه مهدی معرفی شده اند ولی اخبار دیگر که مهدی را از اهل بیت معرفی کرده او را از نسل علی ع دانست و این ابهام را بر طرف ساخته - تدبیر

ایمان از حسن از پیغمبر ﷺ بطور مرسل، ییقه‌ی گوید مرجع روایت محمد بن خالد است که مجهول است از ابان بن زید بن ابی عیسی که متروک است از حسن از پیغمبر ﷺ که منقطع است و روی هر فتنه حدیث ضعیف است و مضطرب بسا در تأویل لامهدی الاعیسی گفته‌اند مقصود اینست که کسی در گهواره سخن نگفته جز عیسی علیه السلام و مقصود تأویل این حدیث است برای رد استدلال منکران مهدی یا باعتبار جمع میان آن و روایات راجع باثبات مهدی ولی این معنی هم درست نیاید و مردود باشد برای حدیث جریج (۱) و مانند آن از احادیث متضمن معجزات که در ضمن تکلم پیغمبر را در گهواره منعرض است.

بیان عقیده متصوفه و شیعه نسبت بمهدی موعود

متقدمین از صوفیه بحثی در باره مهدی نداشته‌اند و همانا گفتار آنان راجع بمجاهد و ریاضت بوده است و آنچه از آن از وجود روحی و حالات معنویه بدست می‌آید و سخن امامیه و رافضه از شیعه در صدر اول همان راجع بتفضیل علی علیه السلام بوده است و عقیده بامامت او و ادعای وصیت پیغمبر ﷺ در باره خلافت او و تبری از شیخین چنانچه آنرا در بیان مذاهب آنان نقل کردیم سپس بعد از آن عقیده بامام معصوم در میان آنها پدید شد و تألیفات بسیاری در مذاهب مختلفه آنان نشر شد، طائفه اسماعیلیه از طوائف شیعه پدید آمد مدعی خدائی امام گردید بر اساس حلول و دیگران مدعی رجعت امامانی شدند که فوت کرده‌اند بنوعی از تناسخ و یکدسته منتظر آمدن يك امامی هستند که موت او قطعی است (۲) و دیگران منتظر بر گشت امر خلافت باهل بیت می‌باشند و استدلال کنند بسا حدیثی که ما نقل کردیم در باره مهدی و با حدیث دیگر.

سپس در میان متأخرین صوفیه سخن کشف و شهود در میان آمد نسبت بعالم نامرئی و بسیاری از آنان بطور مطلق معتقد بحلول و اتحاد شدند و با امامیه و رافضه در این عقیده متحد شدند چون آنها هم معتقد بالوحدیت اتمه و حلول خدا در ایشان هستند و نیز از صوفیه قول بتقطب

(۱) ظاهراً مقصود از حدیث جریج و امثال آن احادیثی است که مضمون آنها سخن گفتن پیغمبر یا ائمه است در زمان چنین یا موقعی که در گهواره بوده‌اند و این مضمون در اخبار عامه و خاصه در باره پیغمبر و علی (ع) وارد شده است.

(۲) مقصود از آنها مانند کیسانیه است که محدثین حنفیه را امام غائب میدانند و مانند واقفه بر امام جعفر صادق با امام موسی کاظم که آنها را امام غائب موعود میدانند و منتظر ظهور آنها هستند و بسیاری از این طوائف در این عصر منقرض شده‌اند و شاید در عصر مؤلف هنوز وجود داشته‌اند.

پدید شد و قول بابدال و این گفتار صوفیه همان حکایت مذهب رافضیان است در عقیده با امام و نقبا ، صوفیه عقائد شیعه را نوشیدند و در تدین بمذهب آنها بسیار فرو رفتند تا بجاییکه مددك طریقه خود را در موضوع پوشیدن خرقه این دانستند که علی علیه السلام آنرا بحسن بصری پوشانیده و از او عهد و پیمان گرفته است که ملازم طریقت باشد و این خرقه دست بدست از مشایخ آنان به جنید رسیده و از راه درستی این خرقه پوشی علی علیه السلام ثابت نشده است و این طریقه تهذیب اخلاق و رهبری مخصوص علی علیه السلام نبوده بلکه همه صحابه در همه طرق هدایت پیشوا بودند و در اختصاص این موضوع بعلی علیه السلام در برابر دیگران بوی شیعه گری تندی وجود دارد که از آن و از قرائن دیگری که گذشت فهمیده میشود آنها هم شیعه شدند و در سلك شیعه ها در آمده اند. صوفیان عقیده بقطب اظهار داشته اند در کتب اسماعیلیه از رافضیه و کتب متأخرین صوفیه سراسر در موضوع فاطمی منتظر هم آهنگی دارند آنرا بیکدیگر اعلاء میکنند و از هم یاد میگیرند و گویا این عقیده مبتنی بر اصول مست هر دو دسته است.

و بسا باشد که برخی آنان در باره مهدی استدلال بکلام اهل نجوم کنند روی قرانات کواکب و این هم بکنوع ازیش گویها است که در باب آینده در باره آن گفتگو خواهیم کرد و کسانی که از این صوفیان اخیر بیشتر در باره مهدی سخن گفته است همان ابن العربی حاتمی است (محمی الدین) در کتاب عنقاء مغرب و ابن قس در کتاب خلع النعلین و عبدالحق بن سبع و شاگردش ابن ابی واطیل که در شرح کتاب خلع النعلین در اینباره گفتگو کرده است، بیشتر سخنان آنان در باره مهدی لغزو مثل است و بسا کمتر باشد که تصریح بمقصود کنند و یا مفسرین کلامشان بناچار صراحت بیان داشته باشند و حاصل مذهب آنان در مهدی اینست که ابن ابی واطیل بیان کرده گوید نبوت مظهر حق و عدالت بود بعد از گمراهی و نادانی بشر دنبال نبوت خلافت آید و دنبال خلافت سلطنت و بناچار بدور زور گویی و تکبر و باطل برگردد.

گویند چون روش معهود خدا بر گشت امور است بوضعی که بوده بایست امر نبوت بولایت امام عادل زنده گردد سپس خلافت او باشد و دنبالش ظاهر سازی و دجالگری و فریب بجای سلطنت پدید گردد و سپس کفر جهان گیری عیان گردد با این ترتیب اشاره کنند بوضع نبوت و خلافت دنبال آن و سلطنت بعد از خلافت که واقع شده و سه درجه بوده است و ولایتی که ابن فاطمی دارد و دجانی بعد از او کنایه است از خروج دجال بعد از ظهور مهدی سپس بر گشت بکفری که پیش از نبوت بوده است.

گرفت چون امر خلافت بحکم اجماعی که مخالفت ناشیان بدان ضررند ارد بحکم شرع برای قریش ثابت است بایست امامت در خاندانی باشد که در میان قریش خاص پیغمبر است یا بطور اسکار چون بنی عبدالمطلب یا در باطن از حقیقت خاندان او است و آل پیغمبر کسی است که چون حاضر باشد آشکار باشد که از دودمان پیغمبر است و ابن العربی حاتمی در کتاب عنقاء مغرب خود ادرا خاتم اولیاء نامیده است و خشت نقره را کنایه از او دانسته و اشاره بحديث بخاری کرده است در باره خاتم النبیین.

که فرموده مثل در میان پیغمبران پیش از من مانند مردیست که خانه ای ساخته و تمام کرده تا آنجا که از او نمانده مگر جای يك خشت و من آن خشم و خاتم النبیین را بخشتی تفسیر کنند که سازمان با آن تمام شود و معنایش آن پیغمبری است که نبوت کامل داشته باشد و ولایت را در درجات خود مانند نبوت دانند و صاحب مقام کامل آنرا خاتم الاولیاء قرار دهند یعنی دارای درجه ای که مخانمه ولایت است چنانچه خاتم انبیاء دارای مرتبه ای بود که مخانمه نبوت است و شارع از این درجه نهایی در حدیث مذکور بنشت آخر مخانه تعبیر کرده است و هر دو مقام نبوت و ولایت در این موضوع يك نسبت دارند و از نظر تمثیل يك خشت را ماند که در نبوت خشت طلائع و در ولایت خشت نقره برای فرق در مقام چنانچه میان طلائع و نقره است، خشت طلائع را کنایه از پیغمبر دانند و خشت نقره را کنایه از ولی فاطمی منتظر او خاتم انبیاء است و این خاتم اولیاء

ابن ابی واطیل در ضمن کلام از ابن العربی چنین نقل کرده است (ابن امام منتظر از اهل بیت است و از فرزندان فاطمه و بعد از گذشتن (خروج) از هجرت ظهور کند سه حرف آورده و مقصودش عدد آنها است بحساب ابجد که خاء با نقطه بالا شصت است و فاء اخف قاف هشتاد است و ج بابك نقطه در زیر سه است و مجموع میشود شصت و هشتاد و سه سال که آخر قرن هفتم بود و چون در این موعد ظهور نکرد بعضی از مقلدین آنها گفتند مقصود او تعیین زمان تولد او بوده و ظهور تعبیر ولادت او است و خروجش بعد از هفتصد و سه سال است زیرا او امامی است که از سمت مغرب براید گفته است اگر طبق تعیین ابن العربی ولادتش در سال شصت و هشتاد و سه باشد عمر وی در حال خروج بیست و شش سال است گمان دارند خروج در سال هفتصد و چهل و سه از روز قحطی است و آغاز روز محمدی نزد آنها از روز وفات پیغمبر ~~ص~~ است تا آخر هزار سال، ابن

ابن واطیل در شرح کتاب خلع النعلین گویند:

ولی منتظر قائم بامر الله که محمد مهدی گفته شده خاتم اولیاء است او پیغمبر نباشد همانا ولی

است که روح و حیثیت او را مبعوث کند پیغمبر ﷺ فرمود عالم در میان قومش چون پیغمبر است در امتش و فرمود علمای امت من چون پیغمبران بنی اسرائیل باشند، از آغاز روز معدی تا اندکی پیش از سته پانصد هجری نیمروز غدی مرده او بیایی رسیده است و با بشارت های مشایخ بنزد یک شدن دودان او تا کید و دوبرابر شده و تا کنون ادامه یافته.

گوید (کندی) گوید این دلی آن کسی است که نماز ظهر را با مردم بخواند و اسلام را نو کند و عدالت را آشکار سازد و جزیره اندلس را فتح کند و برومیه رسد و آنرا بگشاید و بمشرق رود و آنرا تصرف کند و قسطنطنیه را بگشاید و سلطنت روی زمین باو برگردد و مسلمانان نیرومند شوند و اسلام برتری یابد و دین یگانه بر منی پیروز گردد. زیرا از نماز ظهر تا نماز عصر وقت یک نماز باشد پیغمبر فرموده است میان آن دو وقتی است.

باز کندی گوید حروف الف بای عربی بی نقطه که در اول سوره های قرآن آمده است شماره ابجدی آنها هفتصد و چهل و سه باشد که هفت آن دوران دجال است و حضرت عیسی هنگام نماز عصر فرد آید و دنیا را اصلاح کند و مبی و کرک با هم راه روند و سلطنت عجم بعد از مسلمانی آنان با عیسی یکصد و شصت سال بیاید بعد حروف نقطه دار (ق ی ن) که چهل سالش دولت عدل باشد.

ابن ابی واطیل گوید آنچه از پیغمبر روایت شده که لا مهدی الا عیسی مقصود آنست که هیچ مهدی نیامده که با ولایت قائم آخر الزمان همکاری کند جز عیسی بن مریم و گفته اند مقصود اینست که کسی جز عیسی در کهواره سخن نگفته ولی آن مردود است بحديث جریج و دیگران.

در روایت صحیح وارد شده است که فرمود همیشه اسلام بر پا است تا قیامت شود یا دوازده خلیفه یعنی از قریش بر آنها حکومت کند واقع اینست که برخی از این خلفاء در صدر اسلام بودند و بعضی از آنان در آخر آن باشند و فرمود خلافت بعد از من سی یا سی و یک یا سی و شش باشد و این مدت در زمان امام حسن رسیده است و اول کار معاویه و آغاز کار او هم باید خلافت باشد از نظر نام گذاری اول و او ششمین خلفاء است و هفتم خلیفه عمر بن عبدالعزیز است و پنج دیگر از اهل بیت و از نژاد علی باشند و گفته پیغمبر خطاب به علی علیه السلام که تو صاحب دو قرن امت هستی مؤید این معنا است و مقصود اینست که تو در اول خلیفه امت باشی و ذریه ات در آخر و بسا باشد معتقدان بر رجعت باین حدیث استدلال کنند و قرن اول را طلوع آفتاب از مغرب آن دانند.

و پیغمبر ﷺ فرموده چون کسری نابود گردد پس از وی دیگر کسی کسری نباشد و چون قیصر نابود گردد پس از وی قیصر نباشد و بدانکه جانم بدست او است هر آینه گنجهای آنان را در راه خدا خرج کنید، عمر بن خطاب گنجهای کسری را در راه خدا خرج کرد و آنکه قیصر را نابود کند و گنجهای او را در راه خدا خرج کند همان امام منتظر باشد هنگامیکه قسطنطنیه را بگشاید امیرش چه امیر خوبی است و لشکرش چه لشکر خوبی او چنین فرموده است و مدت حکمش بیست و پنج سال و بیست و نه سال باشد و گفته اند تا ده و ذکر می هم از چهل شده و در بعضی روایات هفتاد آمده اما چهل مدت خود او و خلفاء چهارگانه بعد از او است که خاندانش باشند و پس از او قیام یامر او کنند سلام بر همه

گفته است اصحاب نجوم و قرانات ذکر کرده اند که مدت بقاء و سلطنت خود و خاندانش بعد از او یکصد و پنجاه نه سال باشد و بنا بر این تا چهل سال یا هفتاد سال امر عدالت و خلافت برپا است و سپس وضع دیگر گونه گردد و پادشاهی باشد انتهى پایان کلام ابن ابی واطیل

ابن ابی واطیل در جای دیگر گوید نزول عیسی وقت نماز عصر عظمی باشد موقیبه که سه ربعش گذشته گوید کندی که یعقوب بن اسحق است در کتاب جفر خود که در آن قرانات را یاد کرده است گفته است چون قرآن به نور رسد در ضحی در حرف صاد نقطه دار و هاء بی نقطه و مقصودش ششصد و نود و هشت هجری است مسیح نزول کند و آنچه خدا خواهد در زمین حکومت کند. در حدیث آمده که عیسی بای مناره سفید در شرقی دمشق فرود خواهد آمد و در جامه زرد زعفرانی مصری در بر دارد و دو دست خود را بر شانه دو فرشته گذاشته کبسان آویخته تا بنا گوش دارد گویا از قمر تاریکی بدرخشد، چون سر بریزر افکند قطره های عرق از او برآید و چون سر بلند کند مانند مردارید تر از او فرو ریزد صورتش چنان بدرخشد که در هر نگاه موجی دهد در حدیث دیگر است که چهارشانه باشد و بسفیدی و سرخی زند و در دیگر است که در غرب ازدواج کند و غرب دلو باذیه است و مقصود اینست که از باذیه زن گیرد و زنت بیاید و فانش را پس از چهل سال ذکر کرده و آمده است که عیسی در مدینه فوت کند و کنار

عمر بن خطاب دفن شود و آمده است که ابابکر و عمر میان دو پیغمبر محشور شوند.

ابن ابی واطیل گوید شیعه گویند مقصود از مسیح مسیح همه مسیحها از آل محمد است من میگوید بعضی از صوفی مآبان حدیث لا مهدی الا عیسی را هم بر قائم آل محمد حمل کرده یعنی مهدی نباشد جز آنکه نسبتش بشریعت محمدیه مانند نسبت عیسی باشد؛ ریمت موسویه که پیروی

شود و نسخی نداشته باشد و امثال این گفته‌ها بسیار دارند وقتی معین کنند و شخصی در نظر گیرند و دلیلهای واهی بتراشند و تفاوتها بیافرینند و زمان بگذرد و اثری از آن پدید نغود و باز تجدید نظر کنند و رأی دیگر بزنند و يك مفهوم لغوی و خیال بافی و احکام نجومی دیگر بچسبند در این باره عمر اول و آخر آنها بیابان رسیده است

اما صوفیان معاصر ما بیشتر بظهور مردی که احکام ملت و رسوم حق و عدالت را تازه کند اشاره نمایند و ظهور او را نزدیک شمارند بعضی گویند از اولاد فاطمه است و بعضی مطلق تمیز کنند این نظر را از جمعی شنیدیم که بزرگتر از همه کبیر الاولیاء مغرب ابویعقوب بادسی است که در صدر قرن هشتم اسلامی بود خبر داد آنرا بمن نواده‌اش رفیق ما ابویحیی زکریا از پدرش امی محمد عبدالله از پدرش ولی ابویعقوب مذکور

این یابان اطلاعات ما است در این موضوع و آنچه از گفتار صوفیان بما رسیده یا اهل حدیث از اخبار مهدی روایت کرده‌اند تا آنجا که قدرت داشتیم جمع آوری کردیم و حق مقرری که باید نو بدانی اینست که دعوت بدین یا سلطنت بجائی نرسد مگر بوسیله يك قدرت ناشیه از عصیت که آنرا كمك کند و در برابر مخالفان از آن دفاع کند تا امر خدا در باره آن اتمام پذیرد.

ما این قانون را پیش از این بپراهن قطعیه‌ای که بتو نمودیم ثابت کردیم و امروزه عصیه بنی فاطمه بلکه همه نژاد قریش در همه آفاق از هم پاشیده و امتهای دیگر پدید شده‌اند که عصیه آنها بر عصیه قریش برتری دارد تنها در مکه از حجاز و ینبع از مدینه جمعی طالبین از نژاد حسن و حسین و جعفر مانده‌اند و در آن بلاد متشرند و تسلط دارند و آنها هم دسته‌های بیابان نشین هستند که در وطن و امارت و رأی با هم جدائی و اختلاف دارند و چندین هزار نفرند اگر ظهور مهدی در سب باشد باید از میان آنان باشد و خدا دل آنها را بهم نزدیک کند و یکدل یرواد گردند تا شوکت و عصیت کافی برای اظهار کلمه و وادار کردن مردم بدان بدست آرد ولی تصویری بر خلاف اینوضع مثل اینکه يك فاطمی نسب در يك سرزمینی بمجرد نسبت باهل بیت بدون عصیه و شوکت و دعوتی کند و نفوذ بهمزند نمایند نداده و بهمان پراهنی که پیش گفتیم ممکن نباشد.

و اما آنچه مردم عوام و گول‌خور از نادانان ادعا کنند کسانی باشند که در این باره نه رجوع بعقل رهبری دارند و نه علم سودبخشی آنها ظهور فاطمی را بدون حساب و در هر جایی تعیین میکنند بمجرد تقلید از شهرت ظهور فاطمی و حقیقت مطلب را چنانچه ما شرح دادیم

نمیدانند و بیشتر ظهور فاطمی را بگوشه و کنار دور دست کشورها حواله می دهند مانند زاب در افریقا و سوس در مغرب

و بسیاری از کم فهمان را می بینیم که خائنه ماه را مورد توجه میدانند زیرا امامین کداله در آن باشند و معتقدند که فاطمی موعود از آنان باشد یا آنکه آنها بدعت وی قیام کنند و این عقیده هیچ دلیلی ندارد جز آنکه مردمی غریبند و از دسترس توجه عمومی خارجند و کم و زیاد و قدرت و ضعف آنها معلوم نیست و بواسطه دوری آنها از قلمرو حکومت وقت خارجند و حکومت تسلطی بر آنها ندارد و از اینرا توهم مردم محکم شود که بواسطه خروج آن منطقه از نفوذ حکومت، فاطمی در آنجا ظهور مینماید و جز این نزد آنها محصولی نیست.

و بسیاری از مردم مست خرد رفته اند آنجا که يك دعوت کور کورانهای اظهار کنند و مردم را با شتاب بیدارند که سراسر سوس و حماقت است و بسیاری از آنها هم کشته شده اند. اسناد ما محمد بن ابراهیم ابلی گفت در آغاز صده هشتم عصر سلطان یوسف بن یعقوب مردی صوفی مآب در خانقاه ماه خروج کرد و معروف بتویزری نسبت بتوزر مصفداشت و مدعی شد که فاطمی منتظر است و بسیاری از اهالی سوس از قبائل صنها که و کزوله پیرو او شدند و کارش بالا گرفت و رؤساء صامده از او در باره حکومت خود هر اسناک شدند و سکیوی نوطه کرد و کسی را فرستاد تا شبانه او را کشت و کارش از هم ریخت.

همچنان در آخر صده هفتم مقارن نودمین سالش مردی عباس نام در غماره ظهور کرد و مدعی شد که فاطمی است و او باش غماره پیرو او شدند و بزور وارد شهر فاس شد و بازارهایش را آتش زد و شهر مزه کوچید و بناگهانی در آن کشته شد و کارش تمام نشد از این قماش بسیارند.

همان شیخ مذکور ما خبر داد که در عزیه هم نمونه آنها دیده است بدین شرح در سفر حج خود در ریاط عباد که مدفن شیخ ابی مدین است و در کوهی که بر تلمسان سایه اندازد واقع شده مردی از اهل بیت را که از اهل کربلا بوده دیدار کرده است که مطاع و معظام بوده و شاگردان و خدمتگزاران بسیاری داشت گفت هموطنانش در بیشتر شهرها تنقات و وجوهات فرادان باد می رسانیدند گوید رفاقت اکید در راه میان ما بر قرار شد هدف آنها بر من معلوم شد و دانستم که از وطن خود کربلا بمغرب برای همین موضوع ادعای مهدویت آمدند و چون دولت بنی مرین را دید دیوسف بن یعقوب در آن تاریخ در تلمسان سکونت کرده

بود یارانش گفت برگردید ما اشتیاء کردیم و اکنون وقت ما نیست و گفتار این مرد دلیل بر هشیاری او است و متوجه بوده که این امر بانعام نرسد مگر با عصیة و شوکتی که با اهل دوره ظهور مقاومت کند و چون دید در این بلاد غریب است و شوکتی ندارد و در آن روز احدی از مردم مغرب با عصیت بنی مرین تاب مقاومت ندارند خاموشی گزیده و بحق رجوع کرده و دست از مطامع خود کشیده و بایستی متوجه باشد که عصیت بنی فاطمه و قریش همه از میان رفته خصوص در مغرب زمین جز آنکه تعصب در کلرش او را مانع از این گفتار شده است خدا میداند و شما نمیدانید .

در سرزمین مغرب در این دوره ها حرکتی از دعوات بحق و قیامی برای احیای سنت اسلامی وجود دارد ولی آنان دعوت فاطمی و دیگری را بخود نبینند گاهگاهی بعضی آنها یکی یکی متوجه اقامه سنت و تغییر منکرات است که بدان اهمیت دهد و پیروانش فراوان گردند و بیشتر توجه آنها اصلاح و امنیت راه است زیرا بیشتر فساد اعراب در غارت مسافری است چون گفتم طبع معاش آنها چنین است و ایشان تا حد این منکرات را جلوگیری میکنند و رنگ دیانت آنها محکم میشود زیرا مفهوم عرب از توبه و رجوع بدیانت همان دست کشیدن از غارت و چپاول است و از توبه و دینداری جز این تعقل نکند زیرا پیش از نزدیکی بدین همین را گناه خود می دانند و توبه آنها هم از همین است و ایشان که دعوت بدین کنند و بگمان خود قیام برای احیای سنت نمایند در فروغ اقتداء و پیروی تعمقی ندارند همانا دین آنها برکناری از غارت و عدوان و راهبری است سپس اقبال بدنیاجویی و معاش در نهایت نالای و اصلاح مردم از دنیاجویی بسیار دور است و اتفاق میان آنها ممنوع است و موجب استحکام دین نباشد و برکناری از باطل را بکمال نرساند و موجب کثرت متابیین نگردد .

مؤمنان این گونه دعوت با پیروان خود تفاوت بسیار دارند چون صاحب دعوت دیندار و خود دار است و پیروان او مانند او نیستند و چون خودش نابود شود کار آنان از هم بیاشد و عصیت آنها متلاشی شود .

در افریقا مردی از قبیله کمب طائفه سلیم بنام قاسم بن مره بن احمد در قرن هفتم همین طور شد و پس از او مرد دیگری از بادیه بنی رباح از خاندانی بنام مسلم که او را سعادت مینامیدند و از اولی دیندارتر و محکم روش تر بود قیام کرد و چنانچه گفتیم کار تا معاش بجائی نرسید و ما در شرح حال قبائل سلیم و رباح تفصیل آنرا بیان خواهیم کرد و بعد از آن هم مردمی دیگر بدین نمونه قیام کردند و یا کارانه نام اقامت سنت بر خود نهادند با آنکه کمتر از آن برخوردار

بودند و برای آنها و دیگران کادی انجام نشد باین این فصل

۶- بررسی مختار ابن خلدون راجع بمهدی موعود

ابن خلدون نویسنده این فصل در مقدمه معروف تاریخ خود یکی از دانشمندان سنی و مالکی مذهب هشتم اسلامی بوده ، مردی محدث و فقیه و در عصر خود بسیار روشن فکر و ایرادگیر و موشکاف و دیرباور بوده است ولی راجع بموضوع ظهور مهدی در آخرالزمان راهی برای انکار نداشته و موضوع را بسیار مسلم و ثابت میدانسته است از اینرو آنچه را که از اخبار راجع باین موضوع بنظر خود مسلم میدانسته از کتب متفرقه اهل سنت جمع آوری کرده و این کتب غالباً در قرن سوم اسلامی تالیف شده است و راویان آن حداکثر به چهار واسطه اخبار را از پیغمبر اسلام نقل کرده اند و اخباری که او نقل کرده با مضمون اخبار امامیه از جهات بسیاری موافق است و جز در چند مورد و جزئی اختلاف ندارند و بلکه در بسیاری از تعییرات يك لفظ دارند و ما برای نمونه مواردی را خاطر نشان میکنیم .

۱- در روایت ابوبکر بن ابوخنیسه از جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که ظهور مهدی را تکذیب کند کافر است .

۲- در روایت ترمذی و ابوداود از ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر از دنیا جز يك روز نماند خدا آنروز را دراز کند تا مردی از خاندان مرا برانگیزد که نامش نام من است .

۳- ترمذی در روایت ابن مسعود دنیا از میان نرود تا آنکه مردی از خاندان من که هم نام من است برعرب فرمانروا شود .

۴- ابوداود از علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر از دنیا بیش از یکروز نماند در آنروز خدا مردی از خاندان من برانگیزد که زمین را چنانچه پر از ظلم و جور شده است پر از عدل و داد کند .

۵- ابوداود از ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله مهدی از خاندان من از نسل فاطمه است

۶- در روایت دیگر از ام سلمه در میان رکن و مقام با او بیعت میکنند . . . اسلام را در سراسر زمین مستقر میسازد .

۷- ابوداود از ابوسمید از پیغمبر صلی الله علیه و آله مهدی از منست .

۸- ترمذی و ابن ماجه و حاکم از ابوسعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان است من مهدی ظهور میکنند .

۹- مسلم در صحیح خود از جابر رسول صلی الله علیه و آله فرمود در بابان روز گرامت من خلیفهای

خواهد بود که آنه‌نان نروت یسکرانی بمردم میبخشد که نتوان آنرا شمرد

۱۰ - این ماجه از علی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مهدی از ما خاندان رسالت است که خدا بوسیله او در یکشب جهانرا اصلاح میکند .

۱۱ - طبرانی در معجم اوسط از علی علیه السلام " پیغمبر فرمود مهدی از ما است خدا بما ختم میکند همچنانکه بما آغاز کرده است .

۱۲ - حاکم در ضمن روایت مفصلی از ابن عباس * مهدی کسی است که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پراز جور و ستم شده و چهار یابان از درندگان آسوده می‌شوند و پاره‌های جگر زمین آه‌کار میشوند گفت پرسیدم آنها چیست ؟ گفت عاتق استوانه‌های زردسیم . این فهرست خلاصه‌ایست از تصورات مشترک میان اخبار امامیه و مخالفین آنها از همه فرق مسلمین و موارد موافقت دیگر هم در این اخبار امامیه که در این کتاب می‌آید بسیار است در اینجا توجه باین نکته هم لازمست که خاندان ابن خلدون در اندلس پرورش یافته‌اند اندلس یک منطقه دور دست اسلامی بوده است که در زمان بنی‌امیه و بدست کارگزاران آنها در حدود سال نود و سه هجری فتح شده و از روز اول مسلمانی این منطقه حکم بنی‌امیه دشمنان خاندان پیغمبر در آن نفوذ داشته و بعد از آنکه حکومت بنی‌امیه از مراکز اسلامی و مشرق زمین بر انداخته شد و بنی‌عباس به خلافت رسیدند باز تا اواخر سوم قرن اسلامی خاندان بنی‌امیه در اندلس حکومت داشتند و بعد از آن حکومت اندلس ملوک الطوائف شد و میان همان سردارانی که برسم حکومت آنها پرورش یافته بودند تقسیم شد که اجداد ابن خلدون یکی از آنان بودند و بعد از تزلزل حکومت اسلامی در اواسط قرن هفتم خاندان ابن خلدون با فریق‌های مهاجرت کرده‌اند که در این سرزمین حکومت‌های سنی مذهب تسلط داشته‌اند و شیعه و خصوص شیعه امامیه تا تاریخ زندگانی ابن خلدون در این بلاد نفوذ و تسلطی نداشته‌اند و باین حال این همه اخبار موافق مذهب امامیه در سراسر این قلمرو حکومت‌های مخالف نشر شده است و مورد قبول واقع شده و بعد نبوت رسیده است بطوری که ابن خلدون فیلسوف و دانشمند دیرباز مالکی توانسته آنرا انکار کند و ناچار شده بصحت اخبار وارده در این موضوع اعتراف کند، از اینجا معلوم میشود که اخبار ظهور مهدی و حکومت مطلقه اسلامی در سراسر زمین میان همه مسلمین متواتر و قطعی است

ابن خلدون بعد از اعتراف بصحت اخبار وارده در موضوع ظهور مهدی و تأیید آن از نظر کشف و شهود منسوب بصوفیان بنابر مبادی فلسفه اجتماع خود در این موضوع نظریه اظهار

داشته است و خواسته است مضمون این اخبار را باین نظریه خود منطبق سازد ولی باید متوجه بود که نه مبادی فلسفه اجتماعی که او تصور کرده صحیح است و نه نظریه تطبیقی او اما موضوع فلسفه اجتماعی او که سراسر مسائل مختلفه مقدمه را بر آن متکی کرده است دو موضوع است.

۱- اجتماع بشری را بر اساس حکومت فردی پی‌ریزی کرده و از آن بنظام ملوکی تعبیر نموده و بتقیده خود آنرا ضروری اجتماع بشری تشخیص داده است و این نظام کهنه چهار در آن تاریخ که ابن خلدون زندگی کرده است و در آن محیط که او پرورش یافته بسیار متداول بوده و از وضع ملوک الطوائف اندلس و وضع آشفته افریقا که در تاریخ خود نقل کرده و مخصوصاً در ضمن شرح حال خود توضیح داده است معلوم میشود که هر رئیس قبیله و خاندانی که نفوذی داشته و یا پولی داشته جمعی را یاری خود اجیر میکرد و پادشاه میشد و هنوز خون‌هایی که او برای گذاشتن این نام روی خودش ریخته بوده است خشک نشده بود که دیگری بدین هوس برمیخواست و کشمکش را از سر میگرفته است و پدر بر پسر میناخته و پسر پدر را عزل میکرد و واقعاً اگر دلیل او بر لزوم چنین وضعی این است که اگر نباشد هرج و مرج میشود چه هنر و مرجی بدتر از این کشمکش‌های دوران او راجع بنام پادشاهی میتوان تصور کرد چه راحت و آسودگی برای مردم اندلس و افریقا در این کشمکشها وجود داشته است در صورتی که در مدت عمر محدود خود ابن خلدون چند بار سلطنت میان چندان خاندان در محیط محدود اندلس و کنساره افریقا دست بدست شده است و خود او هم در جلو موج این اضطرابات مانند پرکاهی از اینجا بآن جا افتاده است و راحت و آسایشی نداشته و در نتیجه همه خاندان و اموالش هم در دریا غرق شده و آن طاعون عمومی بروز کرده است که بگفته خودش همه چیز را نابود کرد و بساط زندگی را بر چیده است آیا بروز اینگونه طاعون جز بواسطه این کشتارهای پیاپی و ستیزه‌های دنباله‌داری بوده است که از هوا و هوس تخت و تاج برخواسته لازم بود ابن خلدون از این مشاهدات بی‌بضاد این وضع ببرد و آنرا تخطئه کند چنانچه جبر تاریخ آنرا تخطئه کرد و از سراسر اجتماع بشری برانداخت و اکنون آن حکومت فردی استبدادی که مورد نظر او است در محیط بشری وجود ندارد جز در پاره‌ای مردم عقب‌افتاده که آلت سیاست دیگرانند.

در برابر این روش حکومتی که بتظر ابن خلدون اساس اجتماع بشری است حکومتی دیگری هم متصور و عملی است

۱ - حکومت اخلاقی که خود این خلدون بدان اشاره کرده است و از آن بمدینه فاضله تعبیر کرده و گویا منظور از جمهوریت افلاطون اینطرز حکومت است.
در فصل ۵۱ مقدمه راجع باینکه در اجتماع بشری سیاستی بایست که وسیله نظم و ترتیب امور اجتماع باشد میگوید:

و آنچه در این موضوع در مسائل سیاست مدنی حکماء از آن بحث میشود مربوط باین طرز حکومت نیست و مقصود حکماء در اینجا اینست که باید هر فردی از مردم جامعه بشری از لحاظ روحی و اخلاقی بعدی از تربیت برسد که خود بخود وظائف مربوطه را انجام دهد و نیازی بفرمانروا و حاکم نداشته باشد و بتوانند بدون حاکم زندگی کنند و اجتماعی که باین مرحله از تربیت برسد مدینه فاضله نامند و قوانین آن بر اساس سیاست مدنی تنظیم میشود و منظور حکماء از سیاست مدنی جز این سیاستی است که مردم بآن اجتماع آنرا بوسیله حکام برای مصالح عمومی بکار میبرند زیرا این سیاست اجتماعی غیر از آن سیاست مدنی منظور حکماء است و این مدینه فاضله ای که معتقد حکماء است نایاب است و با آنکه در آینده دوری تشکیل میشود

۲ - حکومت قانون - که امروزه بسیار مورد گفتگوی مردم است و آن بر اساس تشکیلات انتخابی است که مردم باختیار خود و کیلان و نمایندگان مورد اعتماد معین کنند تا مصالح آنها را در نظر بگیرند و بر طبق مصالح آنها قوانین تصویب کنند این قوانین مورد عمل باشد و بر طبق آن رفتار شود و قوه مجریه ای که متکی بخود مردم است نگهبان آن قوانین و طرفدار اجرای آن باشند.

۳ - حکومت مردم بر مردم که امروز در بیشتر اجتماع بشری حکمفرماست و بر اساس تشکیلات اجتماعی منظم و عمومی استوار است که چون این تشکیلات در مراتب خود بر قرار باشد و میر خود را بیایان برساند تا بصورت قانون در آید آن قوانین نتیجه افکار عمومی است و هر کس باندازه خود در آن نظر دارد و در حقیقت خواسته خود را انجام میدهد و این گونه حکومت را بصورت جمهوری تشکیل میدهند و در بسیاری از اجتماعات بشری حکمفرماست

۴ - حکومت الهی که میتوان از آن بحکومت ایمان و عقیده تعبیر کرد و وضع اینگونه حکومت با همه اوضاع حکومتها فرق دارد و نمونه آن بسیار در تاریخ بشری کم است و طرز حکومت خود پیغمبر اسلام از این نوع بوده است و اسباب اینگونه حکومت همه با اسباب و وسائل حکومت های دیگر تفاوت دارد اگر حکومت فردی استبدادی بر اساس عصیت است چنانچه این خلدون معتقد است اساس حکومت اخلاقی تربیت و دانش عمومی است و اساس

حکومت قانونی انتخابات است و اساس حکومت دموکراتی و ملی تشکیلات اجتماعی است. اساس این طرز حکومت ایمان و عقیده افراد است و برای ایمان و عقیده يك توجه الهی لازمست، درست است که تشکیلات و تربیت هم در حکومت الهی نسبت به عموم مدخلیت دارد ولی پایه آن يك امر الهی است. پیغمبر با یک موضوع فوق العاده از طرف خدا مبعوث شد و نیروی معجزه در مردم ایمان و عقیده بوجود آورد و پیشرفت جامعه اسلامی را پایه گزاری کرد و خود ابن خلدون هم با همه دور باوری پیشرفت نیروی اسلامی را در کشورهای روم و فارس باستانی با آن سرعت امری فوق طبیعت دانسته و آنرا از معجزات پیغمبر اسلام شمرده است.

در آخر فصل چهل و نهم مقدمه میگوید و آنچه در این باره یاد کردیم با فتوحات سریع اسلام معارض نیست که در ظرف ۳ الی ۴ سال پس از وفات پیغمبر ~~ص~~ تسلط مسلمانان بر ایران و روم مستقر شد زیرا باید دانست که این پیشرفتهای سریع از جمله معجزات پیغمبر ما است و سر آن فداکاری مسلمانان در جهاد با دشمنان بود که بر اساس ایمان و عقیده آنها بود انتظار فرصت مناسب نمیکشیدند و خدا در دل دشمنان ایشان رعب و شکست سیاف کند و همه آنها از خوارق عادات (نسبت به عمل دولتها بر یکدیگر) بشمار میرفت.

ابن خلدون با اینکه نسبت به دوره زندگانی خود که قرن هشتم اسلام در دنیا قرون وسطی بوده بسیار روشن فکر و دیر باور است ولی بماوراء الطبیعه معتقد بوده و بسیاری از مسائل تاریخ را هم بر این اساس حل کرده است و اساس پیدایش اسلام و قیام پیغمبر و تا برسد به پیشرفتهای سریع و معجز العقول اسلام بعد از زمان پیغمبر را امری خارق عادت شمرده بنابراین باید در برابر حکومتهای عادی و نیروهای اجتماعی که بر عقیده او متکی به عصیت است يك نیروی حکومت الهیه در نظر بگیرد و آنرا هم بشمار یآورد ولی در موضوع مودی با تعبیر او در امر فاطمی موعود بکلی این اصل را از یاد برده و میگوید چون عصیت فاطمی بلکه عصیت فیریش متلاشی شده است ظهور مهدی و ایجاد يك حکومت مقتدر زمینه ای ندارد و در مقام توجیه و تصویر عادی آن بر آمده است.

۲ - ابن خلدون عصیت را ریشه بقاء اجتماعات بشری و نظام جامعه و حکومت شناخته و بدون آن اجتماع و حکومت بشری را نامعقول دانسته است ظاهر تعبیر او اینست که يك خاندان ابدی و مقتدر باید قیام کند و حکومت و قدرتی بوجود آورد و در یک دوره معینی که شامل جوانی

و پیری است بگنرانند و از میان برود و توبت بدیگری رسد و بعضی که ظاهر این تعبیر را بسیار کوتاه دانسته‌اند و تصور کرده‌اند که این گونه حکومت همان صورت بزرگ نفوذ ایل است که اساس اجتماع یابان گردانست در معنی این لفظ توسعه‌ای داده‌اند و گفته‌اند مقصودش از عصیه حزبست با آنکه در دوران او حزب باین معنی که امروزه گفته میشود وجود نداشته و شاید مفهوم نبوده و این خلدون هم آنرا تصور نمیکرده است البته در امور اجتماعی يك نیروی مقتدر که بر همه نافذ باشد ضرور است و کلام در علت پیدایش این نیرو است، وقتی پیدایش اسلام را در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که خود عصیه قریش بر ضد اسلام بود و جز معدودی از خاندان بنی هاشم از او طرفداری نکردند و در دوره‌های اول دعوت افراد متفرقه‌ای باو گرویدند و بر اثر مقاومت و منطق و دلیل و معجزه کم کم قدرت بدست آورد و هرچه قدرتش بیشتر شد محیط بیشتری را در زیر نفوذ گرفت تا عصیت قریش در سال هشتم هجرت و بعد از فتح مکه مجبور شد از او پیروی کند و جزء قدرت او شود بعد از پیغمبر هم قبائل کم ارزش قریش چون تیم و عدی حکومت را بدست آوردند و این قانون عصیت این خلدون بر جریان اسلامی منطبق نمیشود و مفهوم روشنی ندارد.

این خلدون بر اساس این دو مقدمه ناصحیح توجیه نامربوطی برای این همه اخبار ظهور مهدی نموده و ظهور مهدی را توجیه کرده بر اجتماع قبائل سادات اطراف مدینه و حجاز و این قضایات بسیار بعید و با مضمون بسیاری از خود این اخبار مخالف است مانند روایت ابن ماجه از عبدالله ابن حوث بن جزء که میگوید مردمی از مشرق زمین می‌آیند و زمین را برای مهدی آماده می‌سازند مدلول این اخبار مانند اخباری که از طرق امامیه رسیده این است که خروج مهدی در آخر الزمان مانند بعثت خود پیغمبر يك امر الهی و خلاق عادت است و نفوذ او يك موهبت خدا داده است و چنانچه پیغمبر با نیروی فوق العاده و قدرت اعجاز و کرامت مبعوث شد و پیشرفت کرد مهدی موعود هم با يك نیروی الهی با امانت و ولایت ظاهر میشود و پیشرفت میکند و حکومت خود را در سراسر زمین مستقر می‌سازد آنچه در اینجا بحساب این خلدون باید تذکر داد دو چیز است:

۱- این خلدون در مقام بحث از صحت این اخبار وارد انتقادات فرد فرد آنها شده و نظری بر مجموع اخبار نیفکنده با اینکه ملاحظه مجموع این اخبار و نظر بر مضمون مشترك همه آنها با اسقاط موارد اختلاف موجب قطع باین است که پیغمبر اسلام از ظهور مهدی بعنوان یکنفر از خاندانش برای اصلاح جهان خبر داده است گویا اینکه در فرد فرد این اخبار جای خورده گیری

و انتقاد موجود باشد و این معنای خبر متواتر است که کثرت مخبرین آن سبب قطع بصحت آنست
 گواينکه هر فردی نامعتبر باشد و مجهول باشد، این بررسیهای رجالی برای اخبار احاد است که
 مدرک احکام شرعی است و بنقیر دیگر اگر ملاحظه مجموع این روایات موجب قطع باین
 بیشکونی باشد نتیجه بدست آمده است و اگر نزدیکی در میان باشد صحت اسناد آنها اثری
 ندارد زیرا که مفاد آنها يك حکم شرعی و عملی نیست که روی صحت خبر دستور اجرا و عمل
 داشته باشد.

۶- از کلام ابن خلدون استفاده میشود که تا قرن هشتم اسلامی هیچ پیش آمدی در تاریخ
 اسلام نبوده که بتوان مضمون اخبار ظهور مهدی را بر آن تطبیق کرد و آن را امر واقع شده‌ای
 بحساب آورد با آنکه در محیط زندگانی او دولتی از سادات بنی فاطمه در تاریخ گذشته تشکیل
 شده بوده است و بسیار با عظمت و نیرومند بوده و تا مدت يك قرن در سراسر افریقا تا مصر نفوذ
 داشته و بنام دولت فاطمین در مصر و محیط اسلامی معروف بوده و مدتی حکومت بنی عباس را هم
 تهدید مینموده است با اینکه ابن خلدون بویج وجه احتمال نداده است که منظور از این اخبار
 وعده بتشکیل چنین حکومتی باشد یا آنکه تشکیل آن در مفاد این اخبار تأثیری کرده باشد
 چنانچه در ضمن کلام خود اشاره بچند نفر از مدعیان مهدویت دروغین نموده و فساد ادعا و
 تباهی حال آنها را روشن ساخته از اینجا باید متوجه این نکته شد که در طول تاریخ اسلامی
 جمعی از مردم کم خرد با استفاده چندی اخیراً بعضی از منابع سیاسی از این بیشکونی پیغمبر
 اسلام در مقام سوء استفاده بر آمده‌اند و با دعای مهدویت قیام کرده‌اند و این موضوع از قرون اولیه
 اسلام مورد توجه بوده است و از روی اشتباه یا نعمد مهدی‌آبان بسیاری در تاریخ اسلام خود
 نمائی داشته‌اند.

۷- توجهی بمدعیان مهدویت و مهدی‌قراشان

از اوایل قرن دوم اسلامی و اواخر حکومت بنی امیه سخنی و فشار در محیط اسلامی
 عمومی شد و ظلم و ستم حکومت بنی امیه سراسر عالم اسلامی را فرا گرفت مسلمانان کم کم آن
 لذت و خوشی فتوحات اسلامی را از سر بدر کردند و بدر دسر حکام خود گرفتار شدند و در فکر چاره
 افتادند و از مرزده‌ای که قرآن و پیغمبر در بآره يك حکومت اسلامی عادلانه بآنها داده بود یاد
 آور شدند، این مرزده مسلم دواتر مختلف در طبقه حاکم و محکوم و ظالم و مظلوم داشت طبقه
 حاکم در صدد برآمدند که از این اخبار و مرزده‌ها برفع خود استفاده کنند و خود را بحساب
 همان موعود خدا و پیغمبر در میان مسلمین جلوه دهند و اول کسیکه باین فکر افتاد خاندان ابراهیم

امام بودند که سلسله حکومت بنی عباس را تشکیل دادند به همین نظر القاب و اسماء منصور و مهدی را برای خود انتخاب میکردند تا از این راه خود را به حساب آن موعود بیاورند، سر سلسله قاطمین هم که در افریقا قیام کرد خود را بمهدی ملقب ساخت ولی طبقه مظلوم و محکوم که انتظار فرج داشتند و باین وعده قرآنی و مرزدهای پیغمبر اسلام دل خوش میداشتند و از حکام ظاهر وقت جز ظلم و ستم و ناحق چیزی نمیدیدند يك مهدی موعود برای خود در نظر میگرفتند و عوام از راه اشتباه و جمعی از راه گمراه کردن مردم و استفاده از آنها کسی را بعنوان مهدی موعود معرفی می کردند و از این نظر طبقاتی تشکیل شده است.

۱ - کسانی که بامامت محمد بن حنفیه معتقد شدند و او را مهدی موعود غائب در کوه رضوی پنداشتند.

۲ - از جمعی عقیده بغیبت خود امیر المؤمنین نقل شده است.

۳ - از جمعی عقیده بغیبت امام صادق (علیه السلام)

۴ - از جمعی عقیده بغیبت اسمعیل بن جعفر الصادق

۵ - از جمعی که معروف بواقفیه هستند عقیده بغیبت امام موسی کاظم علیه السلام

و در ضمن مقدمه ای که شیخ صدوق در کمال الدین دارد که ممکن است باب اول آن کتاب باشد اشاره به همه این عقاید شده است و اقامه دلیل بر رد آنها گردیده است. در این جریان دو موضوع دیگر هم پدیدار شد که عبارت از:

۱ - سوء استفاده شیادان و ریاست طلبان باشد وقتی حکام اسلامی که روی عنادین خلافت و سلطنت مه وف بودند ضعیف شدند و وضع مردم پریشانی کشید و دیانت ضعیف شد و ظلم و ستم فراوان گردید در هر گوشه و کنار افراد استفاده جوئی نزد مردم عوام و نفهم و متعدیده و دنبال چاره جوئی و دیده خود را بعنوان مهدی موعود معرفی میکردند و مردمی دور آنها جمع میشدند و کم بایش سروصدائی برآه میانداختند، این خلدون راجع باین افراد از مدعیان مهدویت چند موضوع را که در محیط مشوش و پریشان افریقای اسلامی در دوران او بایش از لورخ داده یادآوری کرده است که محتاج بتکرار آن نیستیم.

و اینگونه مدعیان در گوشه و کنار فراوان بودند و در مشرق زمین هم که در دسترس اطلاعات ابن خلدون نبوده است کسانی مدعی این مقام شده اند و بزودی مشی آنها باز شده و دستگاه آنها برچیده شد.

۲ - در مدعیان مهدویت و مهدی تراشان قرون اولیه اسلام و مدعیان مهدویت در محیط

افریقا که این خلدون متعرض حال آن‌ها گردیده است انگشت سیاست بخوبی آشکار نیست و بیشتر همان داعی دینی و اشتباه باریاست طلبی و حب جاه‌طلبی اساسی آن بوده اگر چه در همه دوره‌های تاریخ اسلام خصوص از قرن دوم که عناصر رومی و فارسی در محیط اسلامی متداخل شدند و روابطی میان کشور اسلامی و رومی بوجود آمده، میتوان اوضاع داخلی کشور اسلامی را از سیاست‌های زیر پرده و تحریکات هنزه دانست و خصوص در محیط افریقا و اندلس که در قرون مقدم و مؤخر این خلدون پراز تشویش و اضطراب بوده است و دشمن نیرومندی از نصرائیت با آن‌ها هم مرز بوده است و در کمین آنان نهشته بوده بسا در همه اوضاع پیرشان این نواحی تأثیر داشته است ولی به هر حال کمتر شده است که این مدعیان متعدد و دومی یافته باشند یا آنکه تعسکراتی بوجود آورده باشند که دنباله‌ای داشته باشد و غالباً مانند نیکه ابر سیاهی در يك ناحیه و عدد برقی گرفته‌اند و بر اثر تعقیب حکومت‌های مجاور یا مردم دیندار و غیرتمند از میان رفته‌اند ولی در این قرون اخیر که استعمار اروپائیان مانند جن نامرئی به هر شکلی متشکل گردید و از هر وضعی استفاده کرد در این موضوع هم چنگ انداخت و يك فصلی هم بعنوان مهدی تراشی باز کرد و از قرن نوزدهم که استعمار سرمایه‌داران و حکومت‌های اروپا چنگال خود را در پیکر جامعه اسلامی فرو بردند و در صدد برآمدند به هر وسیله باشد آنرا یار و باره کنند یکی از این وسائل هم موضوع مهدی تراشی بود که برای آن سرزمین ایران اسلامی شیعه مذهب هم افریقای شیعه مآب مستعد و آماده بود، در سرزمین ایران یکدستگاه مهدی تراش دنباله داری پدیدار شد که سر سلسله آن علی محمد شیرازی معرفی گردید و در محیط افریقا احمد غادپانی باین عنوان یا شبیه آن معرفی شد و اگر فرمول مهدی را قدری توسعه دهیم و بعنوان مجدد دین و سنت اسلامی تعبیر کنیم قیام و هایه در عقاید همین تاریخ و قیام‌های دیگری هم که در نتیجه باعث تلاشی و ضعف حکومت‌های اسلامی در برابر حاکمتهای متحده نصرانی در آن تاریخ گردید همه یکسر چشمه بخود میگیرند و از يك جام سیراب میشود فقط تفاوت در نقشه است که مطابق فکر هر محیطی طوری تنظیم شده که برای آن‌ها قابل قبول و قابل فهم باشد.

راجع بمداخله سیاستمداران خارجی در قیام علی محمد و جانشینان او اخیراً مدارکی منتشر گردید که گویاترین آن‌ها یادداشت‌های کینیازد آلفور کی یکی از کارمندان سفارت روسیه تزاری بود که شرح حال خود را مفصل و واضح نوشته است و در ضمن گفته است که بنام شیخ علی لشکرانی وارد حوزه علمیه نجف شده و در حلقه درس سید کاظم رشتی شرکت کرده و علی محمد شیرازی را برای این کار انتخاب نموده و با او طرح دوستی ریخته، او را آماده این کار کرده و

حكومت مقتدر روسیه تزاری در همه مراحل از او پشتیبانی نموده تا آنجا که مصلحت سیاست اقتضا کرده است و سبیل بهادر شدن او فراهم شود و بر سر مرده او زمینه تبلیغ بیشتر و موثرتری فراهم گردد و در کتاب فلسفه نیکو و کتاب آواره آیتی هم نشانه‌های انگلیسی‌مآبی این دارد دسته معروف بیابی و بهائی بامدارك و تفصیلات منتشر شده و نیازی بتکرار نیست و وجوه مشابهت میان آنان و اتباع احمد غادیانی بسیار است اگر چه گفته‌های این دو فرقه و عملیات آنها باعتبار تفاوت سلیقه و عقیده مردم ایران و افریقا فرق‌های بسیار دارد.

تعرض ما در اینجا برای صرف اشاره است ولی بطلان دعوی این فرق آشکار است و اهل من کتاب‌های مفصل در رد آنها نوشته و منتشر کرده‌اند

۸- ترکیب نقشه اصلاح کتاب و سنت در تجدید حکومت اسلامی

ما بیشتر اخباری را که محدثین و روات عامه در موضوع ظهور مهدی نقل کرده‌اند از مقدمه این خلدون ترجمه کردیم و يك صورت مشترك میان این اخبار که موافق تعبیرانی است که در اخبار امامیه در این باره رسیده است خلاصه نمودیم و نتیجه گرفتیم بعد از اتفاق روایات فریقین نسبت باین مضمون‌های موافق و مشترك قطعی است که پیغمبر اسلام چنین مرده‌ای بامت خود داده است و اکنون صورت مشترك را ضمیمه می‌نماییم بآن و عده قرآنی زیرا در حقیقت این بیانات پیغمبر و مضامین داده در سنت شرح و توضیح همان نقشه قرآنی است و ردی هم رفته این نتیجه بدست می‌آید که قرآن و سنت هم آهنگ برای اسلام يك تجدید حکومتی پیش‌بینی کرده‌اند که برنامه آن در اینمواد خلاصه شده.

۱- مردمی که خدا را دوست دارند و خدا هم آنها را دوست دارد قرآن

۲- مؤمنان را عزیز دارند و کفار را خوار و ذلیل سازند - قرآن

۳- در باره حق مردانه یسار کنند - قرآن

۴- در باره حق و خداوند مردانه یسار کنند و تحت تأثیر قرار نگیرند و از سرزنش

نهراسند - قرآن

۵- با ایمان باشند و همه کارهای نیک و شایسته را انجام دهند. قرآن

۶- این مردم پیشوائی دارند از خاندان پیغمبر اسلام - سنت

۷- او را مهدی خوانند و در میان رکن و مقام با او بیعت شود - سنت

۸- نام او نام پیغمبر اسلام باشد و خدا بوسیله از در یکشب جهان را اصلاح کند - سنت

۹- از نسل فاطمه زهرا دختر پیغمبر باشد - سنت

۱۰ - قیام اودر آخر الزمان و دوران نهائی اسلام باشد که بحکومت جامعه اسلامی ختم شود و پایان پذیرد - سنت

۱۱ - یاران او جانشینان روی زمین شوند و حکومت زمین بدست آنها باشد و دیگری نباشد که مزاحم آنها گردد - قرآن

۱۲ - دینی که پسند خدا باشد با قدرت و تمکین خدا داده در محیط زمین اجراء کنند - قرآن

۱۳ - پس از ترس و هراسی که داشته اند امنیت و آسودگی یابند - قرآن

۱۴ - خدا را ییگانگی پرستند و هیچوجه شرك و دو گانه پرستی نداشته باشند - قرآن

۱۵ - نروت فرادان شود که از شماره بیرون رود - سنت

۱۶ - زمین پس از آنکه پر از ظلم و جور شده است پراز عدل و داد گردد و چهار پایان از درندگان آسوده شوند - سنت

۱۷ - زمین همه نباتات خود را پروباند و آسمان همه باران های نافع و موسمی خود را بیارد - سنت

۱۸ - زمین معادن و گنجینه های خود را بیرون ریزد - سنت

این خلاصه موادی است که در قرآن و سنت مورد اتفاق فریقین برای وضع تجدید و اصلاح جامعه اسلامی پیش بینی شده است و قرن های بی در پی مسلمانان با انتظار چنین روزی گذرانیده اند و اکنون هم در انتظارند و چنانچه تا قرن نهم اسلامی که آخر عمر این خلدون بوده است چنین وضعی که بتوان این برنامه را بر آن تطبیق کرد بوجود نیامده بوده از آن تاریخ تا کنون هم چنین وضعی بوجود نیامده است بلکه بسیاری از مسلمات اسلامی و مقررات کتاب و سنت و روایت ضعیف و انحرافات رفته است و وضعی که مدعیان مهدویت در پیش گرفته اند نه آنکه هیچوجه با این برنامه مطابق نیست بلکه کاملاً برخلاف آنست و نتیجه اش مخالف همه این مواد مقرر شده است، اکنون روی سخن ما با کسانی است که معتقد بدرستی و صدق قرآن و سنت هستند و آنها را مورد اعتماد میدانند و بدان متمسک میشوند میگوییم یا بیایید در مدت این چهارده قرنی که از عمر اسلام در این جهان گذشته است تاریخی را نشان بدهید که وضع حکومت اسلامی طبق این برنامه ۱۸ ماده ای بوده تا ما بتوانیم این عهد قرآن و سنت را وفاء شده و عملی بداییم و دیگر در انتظار نباشیم و یا آنکه بگویید قرآن و سنت مسلم پیغمبر اسلام را باید نادیده گرفت و مورد

اعتبار ندانسته؛ البتة این گفتار از هر کس خود را مسلمان می‌شمارد از هر فرقه و مذهبی باشد صادر نمی‌شود و باید در انتظار این وعده قرآنی بود.

برای رسیدن باین هدف و درك و عده‌ای که در قرآن و سنت بطور واضح و روشن ثبت شده است ناگزیر باید بیک مرجع دینی و مصدر نبوی متکی شد زیرا عقل و تصور انسانی از درك آن ناتوانست چنانچه قبل از بعثت خاتم انبیاء هیچ عقلی نمی‌توانست این حقیقت را درك کند که نجات و هدایت جامعه از هم گسیخته و بر از عفا شد جهان به قیام پیغمبری و دس نخوانده از سر زمین عربستان جاهلیت محقق می‌شود فقط جمعی بسیار کم و کم نام از رجال علم و دانش هستند پیغمبران این حقیقت را دانسته بودند و در گوشه و کنار با انتظار بودند ولی طرفداران و معتقدان بظهور مهدی صاحب الزمان در هر دوده از تاریخ اسلام تا کنون بسیار بودند و نصوص و اخباری که در این موضوع رسیده به مراتب بیشتر و معتبرتر از بشاراتی است که منتظران ظهور خاتم بدان متکی بودند شك و تردید و شبهه در این موضوع از قرون اولیه اسلام موجود بوده است و مردمی که فکر آن‌ها کوتاه و ظاهریین و شنایزده بودند در این موضوع دچار تردید بوده‌اند و از هر راهی بوسوسه دچار گردیده‌اند اینست که در اخبار وارده از امامه اطهار راجع بشربیع وعده الهی در آیه ۵۴ سوره مائده بطور صریح و حتم آنرا منطبق بظهور امام قائم نموده است و در برابر انکار منکران و تردید مشککان تأکیدات مناسبتی در آن اخبار ذکر شده است و در حقیقت این تأکیدات بیان همان مفاد آیه مبارکه و آیات دیگری است که با آن هم مضمون است و بوجهی که ما شرح دادیم اگر این اخبار هم نبود با فکر و تأمل در مفاد این آیات و ملاحظه تاریخ گذشته اسلام از زمان وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله تا کنون چاره‌ای جز ایمان و اعتقاد بمهدی موعود و انتظار ظهور نبود اکنون چند حدیث از تفسیر برهان بنظر خوانندگان محترم عرضه می‌شود.

۱- نعمانی بسند خود از سلیمان بن هارون عجل گوید شنیدم امام ششم میفرمود بر راستی صاحب این امر محفوظ است و اگر همه مردم بیرونند خداوند باران آید و پدید آورد و آن‌ها هم آن کسانی که خدای عز و جل در باره آن‌ها فرموده است اگر اینان بآن آیات کافر باشند ما مردمی را بدانها گذاشتیم که بدانها کافر نباشند.

۲- عباسی - از سلیمان بن هارون روایت کرده گوید با عرض کردم پاره‌ای از این شتاب زده‌گان گمان می‌کنند شمشیر رسول خدا نزد عبدالله بن الحسن است فرمود بعد از نه اینها و نه پدرشان یا هیچیک از دو چشم خود آنرا ندیده است مگر آنکه پدرش آنرا نزد حسین علیه السلام دیده باشد و بر راستی صاحب این امر مورد حفاظت می‌باشد بر است و چپ مرد زیرا بخدا مطالبه روشن

است بخدا اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند که این امر را از جانی که خدا قرارش داده بگردانند نتوانند و اگر همه مردم کافر شوند واحدی نماند خدا برای این امر اهلی آورد که لائق آن باشند سپس فرمود آیا نشنیدی که خدا میفرماید ای آنکسایکه گرویدید هر کس از دین خود برگردد خدا در آینده بیاورد مردمی که او را دوست دارند و آنها را دوست دارد برای مؤمنان عزت باشند و برگزار خواری و ذلت آیه را تا آخر تلاوت کرد ..

۳ - علی بن ابراهیم گوید فرمود این آیه خطاب باصحاب رسول خدا است آن کسایکه حق آل خدا را غصب کردند و از دین خدا برگشتند در آینده خدا مردمی را آورد که آنها را دوست دارد و او را دوست دارند تا آخر آیه فرمود درباره قائم و اصحابش نازل شده است که در راه خدا جهاد کنند و از سرزنش ملامت کشته نهراسند .

۹ - انفاد از گفتار فخر رازی در تفسیر کبیر
در تفسیر فخر رازی در شرح آیه گوید:

مسئله چهارم اختلاف دارند که این قوم کیانند ؟

سپس از عده ای از صحابه نقل کرده است که آنان ابوبکر و اصحاب ادیند زیرا که آنها با اهل رده قتال کردند ، عایشه گفته است رسول خدا ﷺ مرد و عرب مرتد شدند و نفاق منتشر گردید و بر پندم حادثه ای رسید که کوههای بلند را خرد میکرد .

سدی گوید درباره انصار نازل شده چون آنها بودند که رسول را باری کردند و براظهار دین کمک نمودند . مجاهد گوید درباره اهل یمن نازل شده .

در روایت مرحومی از رسول خدا نقل شده چون این آیه نازل شد اشاره بای موسی اشعری کرد و فرمود قوم این باشند .

دیگران گفته اند ایشان فرس باشند زیرا روایت شده است که چون از یغمبر رضی الله عنه راجع باین آیه پرسش شد دست خود را بشانه سلمان زد و فرمود این است و هم نژادانش سپس فرمود اگر دین در ثریا آویزان باشد مردانی از فارس بدین دست بایند .

قومی هم گفته اند درباره علی رضی الله عنه نازل شده

بعد از نقل این اقوال نتایج زیر را از این آیه گرفته است

۱ - این آیه اول دلائل است بر بطلان مذهب امامیه از روافض

زیرا اگر علی بعد از یغمبر رضی الله عنه امام باشد چنانچه گویند ابوبکر و اصحابش مرتد باشند و لازم باشد که خدا قومی آورده باشد تا بآنها نیرد کنند چون چنین قومی نیاورده پس ابوبکر مرتد نبوده . تا آخر

۲ - واجب است که این آیه درباره ابوبکر نازل شده باشد زیرا مخصوص بمحاربه مرتدین است و او بود که با مرتدان جنگید و ممکن نیست مقصود از آن شخص خود پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد زیرا برای پیغمبر جنگ با مرتدان اتفاق نیفتاد و زیرا خدا فرماید فسوف یأتی الله و این برای استقبال است نه حال و بایست این قوم در وقت نزول آیه موجود نباشند الخ .

در مسئله دوم گوید از صاحب کشاف روایت شده که اهل رده یازده فرقه بودند سه تا در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱ - بنو مدلج که رئیسشان ذوالحمار بود که همان اسود غسی است کاهنی بود که در یمن دعوی نبوت کرد و بر بلاد آن مستولی شد و کارگزاران رسول خدا را پیرون کرد رسول خدا بمعاذ بن جبل و بزرگان اهل یمن نوشت و فیروز دیلمی بر او شیخون زد و او را کشت و پیغمبر در همان شب قتل او را بمسلمانان گزارش داد و خرسند شدند و فردای آن رسول خدا وفات کرد .
۲ بنو حنیفه قوم سیلمه . . . بعد از شرح آن گوید :

۳ - بنی اسد قوم طالع بن خویلد ادعای نبوت کرد و رسول خدا خالد را بسوی او فرستاد و بعد از جنگ بشام گریخت و سپس اسلام آورد از روی عقیده - پایان گفتار تفسیر رازی
انصافاً از بی انصافی این امام مشککان باید پوشگفت شد که در ضمن تفسیر قرآن مجید تا این اندازه خلاف گوئی روا دارد :

۱ - در پیش توضیح دادیم که کلمه سوف یأتی معنی استقبال دور میدهد یعنی خدا مدتی بعد از این مردمی پدید آرد بدین صفت که فرموده است و این آیه در آخر دوران رسول خدا نازل شده زیرا در سوره مائده است که آخر سوره قرآنست که بر آن حضرت نازل گردیده و تمام کسانی که در جنگهای رده ابوبکر شرکت کردند در آن تاریخ موجود بودند و حاضر و مخاطب باین آیه و چگونه ممکن است این آیه بر آنها تطبیق شود و چنانچه گفتیم اگر تا زمان فخر رازی این وعده قرآنی منجز و عملی نشده باید در انتظار آینده بود و هزارها سال بعد هم که امام قائم عجل الله فرجه ظهور کند و ابوبکریان را از میان بردارد هنوز وعده این آیه از نظر احاطه و علم و ابدیت خدای تعالی دیر نشده است زیرا میفرماید ان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون بکروز در نزد پروردگار شما چون هزار سال است که شما بحساب میآوردید .

۲ - چرا این آیه را در میان همه فرق شیعه که ابوبکر را باطل می دانند تنها دلیل بطلان قول امامیه و شیعیان اثنی عشریه گرفته و از دیگران صرف نظر کرده است با آنکه در زمان او اسمعیلیه و زیدیه در نهایت کثرت و اشتها بودند .

۳ - در آخر کلامش گفته است این آیه شامل خود پیغمبر نیست زیرا خود پیغمبر در زمان نزول آیه موجود بوده و آیه از مردم آینده خبر داده با آنکه ابوبکر و سایر شرکت کنندگان در جنگ پای رده زمان خلافت ابوبکر هم حاضر بودند و این تفاوت معلوم نیست از کجا پیدا شده که آیه بر آنحضرت صادق نیست و بر دیگران صادق است .

۴ - در اینجا گفته است که برای پیغمبر جنگ با مرتدان اتفاق نیفتاد با آنکه در صفحه گذشته در مسئله دوم که بعداً از او نقل کردیم از صاحب کشف روایت کرده است که اهل رده یازده فرقه بودند و سه فرقه از آنها در زمان خود پیغمبر بودند و پیغمبر در برابر آنها قشون فرستاد و با آنها جنگید و این خود يك تناقض کونی عجیب است با آنکه فاصله قابل توجهی در بین نیست وجه خوش گفته اند که دروغگو کم حافظه است

عصر تألیف کتاب کمال الدین

یکی از جهات اهمیت اعتبار کتاب ملاحظه عصریست که در آن تألیف شده زیرا مؤلف هر کتابی نوشته خود را بر اهل عصر خود تقدیم میکند و بعبارت دیگر کتاب انشاء خطابی است به خوانندگان آن که در درجه اول همان دانشمندان معاصر مؤلف میباشد و خوانندگان عصر تألیف کتاب و باین ملاحظه کنی که در عصر رواج علم و وفور دانشمندان تألیف میشوند اعتبار و اهمیت فراوان دارند.

۱ - از جهت آنکه نویسنده کتاب در يك محیط دانش پرورش یافته و ماده علمی او از سرچشمه فضائل عصرش سرشار است

۲ - از جهت آنکه ناچار است همه هم و همت خود را بکار اندازد و کتابی در دسترس خوانندگان گذارد که قابل توجه و مصون از تخلف و با استهزاه و سخریه باشد

شیخ صدوق در اوائل قرن سوم اسلام ۳۱۹ متولد شده است و در اواخر این قرن که پس ۳۸۰ است وفات کرده است و این کتاب را در اواخر عمر خود تألیف کرده و از کتابهای دوران پس از ۳۵۰ هجری است و باید عصر تألیف این کتاب را از مشرقی ترین اعصار علمی قرون اسلامی بشمار آورد زیرا مسلمانان از دوره خود پیغمبر اسلام بطور عموم وارد تحصیلات علمی شدند و خود تشکیلات اسلامی صورت يك دانشگاه و آموزشگاه عمومی و اجباری را داشت برای آنکه هر مسلمانی ناگزیر بود جزء تشکیلات يك مسجد اسلامی باشد و برنامه مسجد اقامه نماز و خطابه و نقل اخبار و اطلاعات و تربیت و آداب بود و بسیاری از مسائل و مطالبی که برای هر يك از آنها در این عصر آموزشگاه مخصوص و کتابهای فنی نوشته شده در ضمن این اجتماع مسجد

اسلامی مندرج بود و بطور ساده بمردم آموخته میشد و آنها هم باندازه استعداد خود فرا میگرفتند و دلیل روشنش اینست که از پرورده های همین مسجد امیرقشون میشدند و ظائف فرماندهی و نظامی را بهتر از فرماندهان قشونهای روم و فارس که در دانشکده های نظامی آن روز تربیت شده بودند انجام می دادند، از همین تربیت شده های مسجد بدربار روم و فارس سفارت میکردند و وظیفه سفارت را بهتر از سفرای تربیت شده دانشگاههای روم و فارس انجام میدادند و مورد غبطه آنها میشدند.

در کامل مبرد نقل کرده است که عبدالملك شعبی را برای سفارتی بدربار روم فرستاد و موقع مراجعت امپراطور روم نامه سربسته ای باو سپرد که به عبدالملك برساند وقتی شعبی برگشت و نامه را باو داد و باز کرد و خواند گفت میدانم در این نامه خصوصی چه نوشته است؟ گفت نمیدانم گفت نوشته عجب دارم از مردمی که چون شعبی شخص لایقی میان آنهاست و دیگری را به خلافت خود انتخاب کرده اند، سپس خود عبدالملك گفت میدانم چرا این نامه را بمن نوشته است؟ گفت نمیدانم گفت از وجود شخصیت لایق تو در محیط خلافت من بمن حسد ورزیده و خواسته است باین وسیله مرا بتو بدین کند و وسیله نابودی تو را فراهم سازد این توجیه عبدالملك واقعیت داشته یا در برابر این نامه يك سیاستی از خود نشان داده است نمیدانم ولی بهر حال دلالت بر عظمت مقام و شخصیت شعبی دارد که یکی از دانشمندان مسجد پرورده صدر اسلام بوده، این تفوق و برتری و پیروزی سریع مسلمانان بر اساس شخصیت همه جانیهای بود که در پرورش اسلامی مسجد یافتند هرگز نمیتوان آنرا معلول زور و قلندری دانست و نتیجه فساد و پیری دولتهای روم و فارس بحساب آورد و علت های پیروزی و پیچی برای آن تراشیده که امثال جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی تصور کرده است.

این وضع تعلیمات اسلامی در قرون اولیه اسلام تا قرن سوم رو به پیش بود و هر روز مرکزیت تحصیلی مساجد اسلامی بیش از روز گذشته میشد و خصوص وقتی بوسیله فتوحات اسلامی از ملتهای باهوش فارس و روم و ملل دیگر در آن وارد شدند يك دریچه ای از تفکر و واقع بینی در محیط پر غوغا و منظم تحصیلات اسلامی باز کردند و از اواسط قرن دوم حوزه های علمی اسلام با معلومات ملل دیگر مربوط شدند و کم کم کتب علمی فارس و روم و هند و یونان عبری ترجمه شد و در اوائل قرن چهارم رشته معلومات عمومی تاریخ علمی جهان تحویل دانشمندان اسلامی گردید و با فکر و ابتکارات آنان در آمیخت با این ملاحظه باید گفت قرن چهارم اسلامی قرن تکامل علمی اسلام است در همین قرنست که در سراسر عالم اسلامی دانشگاههای

بزرگ زمینه سازی شد و در بغداد نظامیه تاسیس شد و در نیشابور نظامیه معروف بوجود آمد و دانشمندان بزرگ اسلامی در هرقفی در آنها تربیت شدند ناصر خسرو - محمد بن زکریا رازی - شیخ الرئیس ابوعلی سینا - و امثال شیخ صدوق در علوم مذهب در این قرن تربیت یافته اند و در حقیقت می توان گفت هر چه آثار علم و دانش در محیط اسلامی بوجود آمده است زائیده همین قرن چهارم است و قرنهای آینده نمره و بهره آنها گرفته اند و از اساسیکه در آن بوجود آمده استفاده کرده اند، قرن چهارم اسلامی قرن علم و فضیلت و استقلال کامل محیط پهنای اسلام بوده است که از جبال پیرنه در مرز فرانسه تا حدود چین مرکزی وسعت داشته است.

۱۱ - وفور رقابتهای مذهبی در عصر تألیف کمال الدین

میتوان نهایت قرن سوم اسلامی را دوران تشکل مذاهب و فرق اسلامی نامید، تا آخر این قرن که امام دوازدهم شیعه امامیه در مسند امامت متمکن گردیده و خود را از انظار عمومی پنهان و بوسیله نواب خاص ارشاد پیروان را انجام میداد عقیده شیعه امامیه تکمیل شده بود و در برابر آنها سایر فرق شیعه که نیرومندترین آنان فرقه اسمعیلیه بودند و سپس زیدیه صف کشیده بودند و در برابر همه اینها اکثریت اسلامی سنی مذهب وجود داشت که خود فرق بسیاری تشکیل داده بودند تلقیح عقائد دانشمندان با افکار فلسفی و اندیشه های علمی آمیزش ملل متعدد زیر پرچم اسلام، انکه دولت ها و حکومت های مستقل و نیم مستقل اطراف محیط پهنای اسلامی از جبال پیرنه تا تخوم چین و افریقای مرکزی بدینان از جهات متعدد مبارزه های سخت و دنیاله داری بوجود آورده بود که بدین شرح خلاصه میشود.

۱ - يك مبارزه علمی میان دانشمندان فرق اسلامی چون معتزله و اشاعره و عدلیه و امامیه و مرجئه و... هر يك از این فرق دارای عقائدی بودند که از طرفی استاد بنصوص کتاب و سنت داشت و از طرفی استناد بمقررات علمی مکتب یونانی از مبانی فلسفی و لاهوتی غریبان و ابتکارات فکری دانشمندان اسلامی، هر يك از این فرق پیروانی داشت و مدرسه های بوجود آورد و میکوشید مبادی خود را در برابر دیگران پایر جا کند و عقائد مخالف را از نظر علمی ابطال نماید و در این زمینه بکدورت علمی بوجود آمد بنام علم کلام.

۲ - يك مبارزه ملی میان نژادهای مختلف و متفاوتی که همه عقیده اسلامی را پذیرفته بودند و زیر پرچم اسلام وارد شده بودند.

این مبارزه از نظر کلی میان عرب و عجم وجود داشت و شعوبه در این میدان مبارزه شدیدی بر علیه نژاد عرب برانگیخته بودند در درجه دوم میان ترکان و فارسی زبانان هم سرایت کرده

و هر دسته‌ای غوغائی داشتند.

۳- يك مبارزه سیاسی شدید میان خلافت ظاهر به اسلام که در این تاریخ عباسیان تعلق داشت با فاطمیین مصر که خود را از نژاد یوسفبر میدانستند و حکومت مقتدری در افریقا برپا کرده بودند و در محیط حکومت عباسی امراء نیمه مستقل اطراف هم در بسیاری از نواحی مبارزه‌های سختی داشتند و چون مسلمانی و دینداری معرک عمده افراد بود هر يك از این دستگاههای سیاسی بایستد خود را طرفدار عقیده ای معرفی کنند و از کتاب و سنت و مبادی دینی پشتیبانی محکمی در دست داشته باشند.

برای همین موضوع در سراسر کشور اسلامی داعیان مذهبی در آشکار و نهان فعالیت میکردند و هر کدام میکوشیدند برای خود پیروان و طرفدارانی تهیه کنند، در محیط ری و یشابور که در آن تاریخ دو مرکز بزرگ و آباد و پرجمعیت بود این رقابت شدیدتر بود و بملاحظه تشکیل حکومت علویان زیدی مذهب در طبرستان بیشتر تقویت میشد زیرا محیط حکومت علویان از سمت جنوب بری میکشید و از سمت مشرق بشهر برجمیت و بر از دانشمندان یشابور

۱۴ - موفقیت علمی شهر یشابور محل تالیف کتاب کمال الدین

این شهر در قرن چهارم از بزرگترین شهرهای ایران بوده است و مرکز حکومت های چندی قرار گرفته و جمعیت بسیاری در آن سکونت داشته اند و دارالعلم شرق عالم اسلامی بشمار میرفته و در حدود همین تاریخ بوده است که دانشگاه نظامیه در آن تاسیس شده و طراز اول دانشمندان متنوع عالم اسلامی آن فردن در آن تربیت یافته اند مانند غزالی و شیخ الرئیس و نظام الملک و عمر خیام؛ و شیخ بزرگوار صدوق هم مکرر در این شهر رفت و آمد کرده است و احادیث حدیث نموده و احادیث شیعه را در آن نشر داده است و چنانچه خودش در باره تالیف کتاب کمال الدین نوشته در همین شهر بتالیف این کتاب پرداخته است با ملاحظه مطالبی که ذکر شد آنچه را از نظر عقلی و حدیثی لازم بوده در نظر گرفته و باندازه امکان در مقام اثبات غیبت امام عصر عجل الله فرجه استدلال نموده و شبهات مخالفین را دفع کرده است و آنچه طبق اصول و موازین علم و حدیث گفتنی بوده است گفته است و در مقدمه آن کلام متبحرین از متکلمین شیعه را که در باره اثبات عقیده امامیه و اثبات غیبت پسندیده است نقل کرده و آنچه گفتنی بوده است گفته و نوشته و از نظر کتاب و سنت و تاریخ که مبادی اثبات غیبت است حق سخن را ادا کرده و از نظر دفع اشکالات و شبهاتی که از همان تاریخ تا کنون در این موضوع مطرح بوده و هست کاملاً وارد شده و آنها را ابطال کرده و مزیدی بر آن نیست البته اگر کسی قرآن و مسلمات عقل را

پشت سر اندازد دیگر با او جای سخن در این موضوع نمی ماند و باید برای او چاره ای دیگری اندیشید.

یکی از شرایط تاثیر و اهمیت کتاب خلوص و عقیده یاک مصنف است که بعد کامل در شیخ بزرگوار صدوق موجود بوده است و جز ارشاد و راهنمایی غرض دیگری نداشته و این موضوع را خود در مقدمه کتاب توضیح داده است و امید است عموم علاقه مندان به حقیقت و طالبین راه درستی از این ترجمه فارسی مانند اصل کتاب استفاده کامل ببرند

در عصر صدوق و فرقه از شیعه نفوذ قابل توجهی در محیط پهنای اسلامی داشته اند.

۱- طائفه اسمعیلیه که در قسمت های مختلف ایران مشغول دعوت بودند و در نتیجه در محیط قزوین بکوشش حسن صباح که از تحصیل کرده های دانشگاه نیشابور بود حکومتی تشکیل دادند که مدت ها دوام یافت و غزنویان و سلجوقیان با همه اقتداری که یافتند بر آنها دست نیافتند و تا دوران هجوم بنیان کن مغل ها برقرار بود.

۲- طائفه زیدیه که در طبرستان حکومتی تشکیل دادند و چند تن از آنها استقلال یافتند دعوت هربک از این طوائف بعنوان تشیع بود و شمار آنها استحقاق خاندان پیغمبر اسلام برای پیشوائی و خلافت و از این جهت با طائفه امامیه مخالف شدیدی داشتند و احتجاجات علمی میان آنها با امامیه بسیار بوده است و در برابر این ها جمعی هم با امامت جعفر کذاب قائل بودند باین ملاحظه شیخ صدوق در قسمت اول کتاب احتجاجاتیکه میان دانشمندان آن تاریخ بوده است و بصورت کتبی رد و بدل شده خلاصه کرده است و از میان فرق مخالف زیدیه را شدیدتر از دیگران تشخیص داده و کتابی که ابوزید علوی بررد امامیه منتشر کرده است در نزه او مورد اهمیت قرار داشته از این جهت ردی را که عبدالرحمن بن قبه بزرگترین متکلمین امامیه بر این کتاب نوشته است بنماه درج کرده است.

در اینجا توجه باین نکته هم لازمست که اخباری را که شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال الدین جمع آوری کرده اند همرا جز اندکی با سلسله سند ضبط نموده است و در سلسله بعضی اسناد رجال عامه وجود دارند و اینها را برای احتجاج بر آنها ذکر کرده است و در رجال دیگر از نظر اصطلاحات رجالی گاهگاهی ضعف دیده میشود ولی در زمان شیخ صدوق اساتید حدیث باقرب زمان ائمه فراوان بوده اند صحت احادیث را بقرائنی که نزد آنها موجود بوده تشخیص میدادند و بای بند این اصطلاحات متأخره نبودند چنانچه شیخ بهائی در حبل المتین

تحقیق کرده است که حدیث صحیح در نزد متقدمین اصحاب که مؤلفین کتب اربعه بودند بمعنای حدیث مورد اعتماد بوده است که صدور آن از معصومین بنظر آنها درست بوده گویانکه در سلسله روایت آن ضعف وجود داشته است ولی به قرائن دیگر صحت آنرا دانسته‌اند و بدان اعتماد کرده‌اند و به همین ملاحظه مراجعه بر رجال و رد ابراد در رجال اسناد کتاب کمال الدین نتیجه‌ای نداشت و شاید مخالف نظر مؤلف در آید و بناچار ما از این ناحیه صرف نظر کردیم و حسن اعتماد بمؤلف را از روایت کتب رجال معتبر تر دانستیم.

البته در ضمن احادیث کتاب مضامین ضعیف و تواریخ غیر منضبط با اخلاق تواریخ متداوله کم دیش وجود دارد ولی چون بسیاری از چنین اخباری را شیخ صدوق بحساب استشهاد و استدلال بمضامین مشترک آنها که متحد با اخبار معتبر دیگر هستند ذکر کرده است باین نقاط ضعیف و مورد اعتراض نظری نیفکنند و ما هم در موقع ترجمه از نظر مؤلف پیروی کردیم و برای اینکه خوانندگان محترم را در میدان يك مناقشانی که خارج از موضوع است وارد نکرده باشیم بتحلیل و تجزیه اینگونه اخبار پیرا اختیم روش شیخ در این کتاب اینست که بابی را عنوان میکند و هدف آن باب را عنوان باب قرار میدهد و هر چه اخبار در زیر این عنوان درج میکند بحساب استفاده برای اثبات این عنوانست و اگر در ضمن خبر مطالب دیگری نقل شده مورد نظر نیست در صورتیکه يك خبر صحیح و قابل اعتماد برای اثبات عنوان وجود داشته باشد ذکر باقی اخبار جنبه تأیید دارد و بعلاوه اخبار بسیار نسبت بمضمون مشترك بکدیگر را تأیید میکنند و در آن مضمون مشترك بعد قطع و تواتر میرسند گویانکه در هر کدام مضامین مخصوص با غیر صحیح هم وجود داشته باشد.

بتاریخ ۱۶ د ۲ و ۱۳۳۸ خورشیدی برابر ۲۶ شوال ۱۳۷۸ - شهر ری

محمد باقر کمره‌ای



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و آله الطاهرين الحمد لله الواحد الاحد
الفرد الصمد العلي القادر العليم الحكيم العلي العظيم المتعالی عن صفة المخلوقين ذی الجلال
والاکرام والافضال والانعام والمشيئة النافذة والارادة الكاملة لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخیر و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
خالق کل شیء و مالک کل شیء و جاعل کل شیء و محدث کل شیء و رب کل شیء و انه یقضي بالحق
و یعدل فی الحکم و یحکم بالقسط و یامر بالعدل و الاحسان و ابتداء ذی القربى و ینهى عن الفحشاء
و المنکر و البی و لا یكلف نفسا الا وسعها و لا یعملها فوق طاقتها وله الحجة البالغة و لو شاء لهدی
الناس اجمعین یدعو الی دار السلام و یردی من یشاء الی صراط مستقیم لا یجعل بالعقوبة ولا یعذب
الا بعد ایضاح الحجة و تقدیم الایات و النذارة لم یستعبد عباده بعالم ینبیه لهم ولم یامرهم بطاعة

بنام خداوند بخشنانده مهربان

حمد از آن خدای بگانه یکنای تنها است بی نیاز زنده و توانا و دانا و حکیم و علی و عظیم
که بر تراست از صفات آفریدگان، خداوند جلال و کرامت و فضیلت بخشی و نعمت است آنکه اسماء
حسنی و امثال علیاء و حکمت بالقه دارد، و دارای خواست نافذ و اراده کامل است، نیست مانندش
چیزی و او است شنوا و بینا، دیده گانش در نیابت و او دیده گان را در باید و او است لطیف و خیر
و گواهم که سزاوار پرستشی جز خدای بگانه و بی شریک نیست آفریننده همه چیز و مالک هر چیز
است و گزارنده هر چیز و پدید آورنده هر چیز و پرورنده هر چیز او است که بر راستی دادگری کند
و در حکم عدالت وزد، پیرایری فرمان دهد و دستور عدالت و احسان و مهربانی با خوبان صادر کند
و از هر زگی و زشتی و ستم خدقن فرماید و بکسی بیرون توانائی تکلیف نکند و بیش از طاقت
بر کسی بار نهد، حجة بما از آن او است و اگر خواهد همه مردم را ره نماید، بخانه سلامت و
آسایش بفرماید و هر کس را خواهد راه راست بنماید، در شکنجه قناب نکند و جز پس از وضوح
حجت و تقدیم آیات و بینات و ترسانیدن، عذاب نکند: بدگان خود را بدانچه بر ایشان بیان نکرده

من لم ينصبه لهم ولم يكلمهم الى انفسهم واختيارهم وآرائهم واختراعهم في خلافته تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا واشهد ان محمدا عبده ورسوله وامينه صلى الله عليه وآله واته بلغ عن ربه و دعا الى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة وعمل بالكتاب و امر بالتباعد و اوصى بالتمسك به وبمقرته الائمة بعده (بعد وفاته صل) صلوات الله عليهم و قل انها لن يفترقا حتى يردا على الحوض و ان اعتصم المسلمون بهما على العجة الواضحة والطريقة المستقيمة والعنفية البيضاء التي ليلها كنهارها و باطنها كظواهرها ولم يدع امته في شبهة ولا عمامة من امره ولم يدخر عنهم دلالة ولا نصيحة ولا هداية و لم يدع برهانها ولا حجة الا اوضح سبيلها و اقام لهم دليلها لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل وليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة واشهد انه ليس له مؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم وان الله يخلق ما يشاء ويختار انهم لا يؤمنون حتى يعطوكم فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما وان من حرم حلالا او من احل حراما او غير سنة او انكر فريضة او بدل شريعة او احدث بدعة يريد ان يتبع عليها ويصرف وجوه الناس اليها فقد اقام نفسه لله شريكا ومن اطاعه فقد ادعى مع الله ربا وباء بغضب من الله وماويه النار وبش مشوى

پیرش نخواند و آنها را باطاعت میتوانی که بر ایشان معین نکرده دستور ندهد و بندگان خود را در امور دینی بخود و اختیار و نظر آنان وانگذاورد، و خلافت خود را بایشان آنها سپرده خدا بسیار از این برتر است و گواهم که معبد (مس) بنده و فرستاده و امین او است از پروردگار خود تبلیغ کرده و براه او بحکمت و بند نیک دعوت نموده، بقرآن عمل کرده و به پیروی آن فرمان داده و نسک بدان را سفارش کرده بهمراهی خاندانش که پس از او آمده هستند و فرموده این دو از هم جدا نشوند تا سر حوض پس درانید و براسنی امتداد مسلمانان باین دو بر پایه حجت روشن و راه راست و طبق دین یگانه پرستی درخشانی است که شبش چون روز روشن است و درونش چون برون و نهانش چون آشکار است، امت خود را در اشتباه و گمراهی نسبت بکار خود وانگذاشته و هیچ دلالت و راهنمایی و اندرزی را از آنان دریغ نکرده و هیچ برهان و حجتی را از نظر دور ننموده است جز آنکه برای آنان راهش را روشن کرده و دلایش را آورده تا پس از رسولان خدا مردم را حجتی بر مخالفت حق نباشد و هر کس بهلاکت رسد دانسته و از روی پینه باشد و هر کس زنده پیروی خدا گردد با گواه و پینه باشد و من گواهم که هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه دارم که در برابر قضاوت خدا و رسولش در امری خود سر باشد و اختیار دار خود گردد و براسنی خداست که هر چه خواهد بیاورند و هر چه خواهد اختیار کند، براسنی آنان مؤمن نباشند تا آنکه تورا در اختلافات میان خود حکم سازند و سپس از آنچه تو حکم کنی میان آنها دلتنگ نشوند و براسنی تسلیم باشند (آیه ۶۵ سوره نساء) و براسنی هر کس حلالی را حرام کند و حرامی را حلال کند یا سنتی را دیگرگون نماید یا واجبی را منکر شود یا دستور شرعی را وارونه کند یا بدعتی در آن پدید آرد و بخواهد از او پیروی شود و روی مردم بسوی او گردد و بتحقیق که خود را شریک خدا ساخته و هر کس چنین کسی را پیروی کند بتحقیق که او را با خدا پروردگاری پذیرفته و گرفتار خشم خدا شده است

الظالمین وحبس عمله فی الآخرة وهو من الخاسرین وعلی الله علی محمد و آله الطاهرين قال الشيخ الفقيه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه ان الذي دعاني الى تصنيفي هذا اني لما قضيت وطري من زيارة مولانا الامام ابي الحسن الرضا صلوات الله و سلامه عليه رجعت الى نيشابور واقمت فيها فوجدت اكثر المعتنقين الى من الشيعة قد حيرتهم الغيبة ودخلت عليهم في امر العالم عليه الف سلام الشبهة وعدلوا عن الطريق المستقيم (الحق والتسليم الخ) الى الاراء والمقائيس فجعلت ابذل مجهودي في ارشادهم الى الحق ودرهم الى الصواب بالاخبار الواردة الصحيحة في ذلك عن النبي وعترته المعصومين صلوات الله عليه حتى وردنا من بخارا شيخ من اهل الفضل والعلم والنباهة يبذل قمر طالعات منيت لقائه واشتقت الى مشاهدته لتدينه و سديد رأيه واستقامة طريقته وهو الشيخ نجم الدين ابو سعيد محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن احمد بن علي بن الصلت القمي ادام الله توفيقه و كان ابي رضي الله عنه يروي عن جده محمد بن احمد بن علي بن الصلت روح الله روحه ويصف علمه وعمله وزهده وفضله وعبادته وكان احمد بن محمد بن عيسى في فضله وجلالته يروي عن ابي طالب عبدالله بن الصلت القمي رضي الله عنه وبقي حتى لقيه محمد بن الحسن الصفار وروي عنه فلما اظفرني الله تعالى ذكره بهذا الشيخ الذي هو من هذا البيت الرفيع

وجایش دوزخ است و بد جامی دارند ستکاران و عملش حبس شده و از زبان کارانت و رحمت خدا بر معصوم و خاندان پاکش

شيخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسى بن بابويه ره مصنف این کتاب گوید آنچه باعث شد من این کتاب را تالیف کردم اینست که چون باندازه حاجت توفیق زیارت مولایم امام ابوالحسن الرضا صلوات الله و سلامه عليه را دریافتم و در برگشت بنیشابور اقامت کردم بسیاری از شیعیان را که نزد من رفت و آمد میکردند دیدم در موضوع غیبت حیرانند و در امر امام قائم علیه الف سلام در اشتباهند و از راه راست برای و قیاس برگشته اند من تلاش فراوان کردم که آنها را بحق ارشاد کنم و براه درست برگردانم و در این باره تمسک باخبار درستی میکردم که در این باره از پیغمبر و خاندان معصومش (ع) رسیده بود تا اینکه شیخ بزرگواری از دانشندان قم که اهل فضل و علم و شخصیت بود از بخارا مراجعت کرد و بیا وارد شد که من از دیر زمانی آرزوی ملاقات او را در دل داشتم و شیفته دیدار او بودم برای آنکه دیندار و درست نظر و خوش عقیده بود و از شیخ نجم الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی ادام الله توفيقه و رضي الله عنه بود و پدر من رضي الله عنه از جدش محمد بن احمد بن علی بن صلت روح الله روحه روایت میکرد و شاگردی او را داشت و علم و عمل و زهد و فضل و عبادت او را میستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و جلالت رتبه خود از ابي طالب عبدالله بن صلت قمی رضي الله عنه روایت میکرد و زنده بود تا محمد بن حسن صفار او را درك کرد و از او اخذ روایت کرد چون خدای تعالی ذكره مرا بخدمت این بزرگواری که از این خاندان و الامقام بود پیروزمند ساخت و ملاقات او را

شکرت الله تعالى ذكره على ما يرلي من لقائه واكرمني به من اخائه وحباني به من وده وصفائه
 فينا هو يحدثني ذات يوم اذ ذكر لي عن رجل قد لقيه بينخارا من كبار الفلاسفة والمتطيقين كلاما
 في القائم **عليه السلام** قد حيره وشككه في امره لطول غيبته وانقطاع اخباره فذكرت له فصولا في اثبات كونه
 ورويت له اخبارا في غيبته عن النبي والائمة عليهم السلام سكنت اليها نفسه و زال بها عن قلبه
 ما كان دخل عليه من الشك والارتباب والشبهة وتلقي ما سمعه من الآثار الصحيحة بالسمع والطاعة
 والقبول والتسليم ومالني ان اصنف في هذا المعنى كتابا فاجبته الى ملتصقه و وعدته بجمع ما ينبغي
 اذا سهل الله لي العود الى مستقرى و وطني بالري فينا انا ذات ليلة افكر فيما خلفت ورائي من
 اهل و ولد و اخوان ونعمة اذ غلبني النوم فرايت كاني بمكة اطوف حول بيت الله الحرام وانا في الشوط
 السابع عند الحجر الاسود استلمه و اقبله و اقول امامتي ادبتها و ميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة فارى

نصیب کرد و برادری او مرا گرامی داشت و بدوستی و صفای او بر من بخشش کرد او را شکر
 گذاری کردم ، در این میان که يك روز برای من صحبت میکرد باد آور شد که در شهر بضا را
 یکی از بزرگان فلاسفه و منطق را دیدار کرده است و درباره قائم (ع) سغنی ازاو شنیده است
 که او را سرگردان کرده و راجع بطول غیبت و بی خبری از او و برادرش انداخته ، من در اثبات وجود
 امام زمان چند فصل باو تذکر دادم

در باره غیبت آنحضرت از گفتار پیغمبر ص و ائمه علیهم السلام اخباری روایت کردم که بوسیله
 آنها خاطرش آرام شد و آن شك و تردید و شبهه ای که بدش راه یافته بود زایل گردید و آنچه
 از اخبار صحیحها را از من شنیده بسمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من خواست که در این موضوع
 کتابی تألیف کنم من خواهش او را پذیرفتم و باو وعده دادم که چون خدا برگشت مرا بوطن و قرار
 گاهم شهر ری فراهم سازد آنچه خواسته او است جمع آوری مینمایم (۱)

در این میانه يك شبی که در باره خانواده و فرزندان و برادران و زندگی پر نعمتی که در
 شهر ری باز گزاردم اندیشه میکردم بناگاه خواب بن غلبه کرد ، در خواب دیدم گویا درمکه ام
 و گرد خانه محترم خدا طواف میکنم و در دور هفتم نزد حجر الاسود آمده ام آرامیایم و میبوسم
 و میگویم (امامت ادیشها و ميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافات ۲) درین وقت مولای خود قائم
 صاحب الزمان (ع) را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده من دلباخته و پریشان خاطر باو نزدیک شدم
 آنحضرت از رخساره من بفرست خود راژ درونم را دانست بر او سلام دادم و بن جواب داد و

(۱) این عبارت اشعار دارد که اقامت شیخ صدوق در نیشابور تا اندازه ای اضطراری بوده
 است و در مراجعت به شهر ری که محل خانواده و خویشان و بتعبیر خودش وطن او بوده آزاد
 نبوده است ولی معلوم نیست این اضطرار مربوط به جهت سیاسی بوده ؛ تبعید بوده ، وظیفه ای
 باو محول بوده یا بجهت مشاغل علمی بوده از نظر جمع احادیث یا نشر احادیث
 (۲) امانت من است که میپردازم و پیمان منست که و امیرسم و باز بین میکنم تا تو
 بوفاداری من گواهی دهی - این جزء دعائی است که هنگام طواف موقع استلام و بوسیدن
 حجر الاسود وارد است

مولانا القاتم صاحب الزمان صلوات الله عليه وآله واقضایاب الکعبه فادنومنه علی شغل قلب وتقسیم فکر فعلم **ع** ما فی نفسی بتقرسه فی وجهی فسلمت علیه علی السلام ثم قال لی لم لا تصنف کتابا فی النبیه تکفی عاقدھمک فقلت له یا بن رسول الله قد صنف فی النبیه اشیا فقال **ع** لیس علی ذلک السیل آمرک ان تصنف ولكن صنف الان کتابا فی النبیه و اذکر فیہ غیبات الانبیاء علیہم السلام ثم مضی صلوات الله علیه فاتبہت فزعالی الدعاء والبکاء والبث والشکوی الی وقت طلوع الفجر فلما أصبحت ابتدأت فی تألیف هذا الکتاب ممثلا لامر ولی الله وحجته مستعینا بالله ومتوکلا علیه ومستغفرا من التقصیر وما نوفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

واما بعد فان الله تبارک وتعالی یقول فی محکم کتابه واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفه - الایه فبدأ عزوجل بالخلیفه قبل الخلیقه فذلک علی ان الحکمة فی الخلیفه ابلغ من الحکمة فی الخلیفه فلذلک ابتدأ به لانه سبعا نه حکیم والحکیم من یدہ بالاهم ودون الاعم وذلک تصدیق قول الصادق جعفر بن محمد **ع** حیث یقول الحجة قبل الخلق ومع الخلق و بعد الخلق ولو خلق الله عزوجل الخلیقه خلوا من الخلیفه لکان قد عرضهم للثلف ولم یردع السیفه عن سفهه

فرمود چرا در باره غیبت کتابی تألیف نمیکنی تا اندوه دلت را برود ؟ عرض کردم یا بن رسول الله در باره غیبت چیزهایی تألیف کرده ام ، فرمود آنها بدین روش مطلوب نیستند که من دستور آنرا میدهم اکنون مستفلا کتابی در باره غیبت تألیف کن و غیبت پیغمبران را در آن درج کن سپس آنحضرت صلوات الله علیه رفت و من از خواب هراسان برخاستم و تا طلوع فجر بیدار و گریه و درد دل کردن و شکایت نمودن بدرگاه خدا گذرانیدم و چون صبح کردم آغاز بنالیف این کتاب نمودم برای امثال امر ولی خدا (ع) و حجت او در حالیکه از خدا کمک جويا بودم و بر او توکل کردم و از تقصیرات خود آمرزش خواستم وما نوفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب (سوره هود آیه ۸۸)

اثبات پیدایش خلافت حقه الهیه

اما بعد - خدای تبارک و تعالی در کتاب محکم خود فرماید در سوره بقره آیه ۳۰ - و آنگاه که پروردگارت بهیچ فرشتگان اعلام کسرد که مصفا من در زمین خلیفه ای میگذازم الخ (۱) خدا نعت خلیفه آفرید و سپس خلق جهان را و این خود دلیل است که حکمت وجود خلیفه یا برجا تر است از وجود مردم از اینرو خدا بدان آغاز کرد زیرا که خدای سبحان حکیم است و حکمدار کسی است که موضوع مهتر را بر امر عسومی مقدم دارد و این خود درستی فرمایش امام صادق جعفر بن محمد را برساند که میفرماید - حجت خدا پیش از خلق است و با خلق است و پس از خلق - اگر خدا مردمی بی خلیفه و رهبر آفریند آنانرا در معرض تباهی افکنده و وسیله برای

(۱) فرشتگان عرض کردند در زمین کسی را میگذازی که فساد کند و خون بریزد با اینک ما بتایشت تسبیح خوان و حضرتت را تقدیس گویند و عتیم تقدیس گویند هستیم ، خدا فرمود آنچه من میدانم شما نمیدانید

بالتويع الذي يوجب حكمته من اقامة الحدود و تقويم المفسد و اللحظة الواحدة لانسوغ الحكمة ضرب منفع عنها ان الحكمة تعم كما ان الطاعة تعم ومن زعم ان الدنيا تخلو ساعة من امام لزمه ان يصحح مذهب البراهمة في ابطالهم الرسالة ولولا ان القرآن نزل بان هذا صلى الله عليه وآله خاتم الانبياء لوجب كون رسول في كل وقت فلما صح ذلك لارتفع معنى كون الرسول بعده و بقيت الصورة المستدعية للخليفة في العقل و ذلك ان الله تقديس ذكره لا يدعو الى سبب الا بعدان يصور في العقول حقائقه و اذا لم يصور ذلك لم تتسق الدعوة و لم تثبت الحجة و ذلك ان الاشياء تألف اشكالها وتنبو عن اضدادها فلو كان في العقل انكار الرسل لما بعث الله عز وجل نبيا قط مثال ذلك الطيب يعالج المريض بما يوافق طباعه ولو عالج به بدواء يخالف طباعه ادى ذلك الى تلفه فثبت ان الله احكم الحاكمين لا يدعو الى سبب الا له في العقول صورة ثابتة وبالخليفة يستدل على المستخلف كما جرت به العادة في العامة والخاصة و في المعارف متى استخلف ملك فغالما استدل بظلم خليفته على ظلم مستخلفه و اذا كان عادلا استدل بعده على عدل مستخلفه فثبت ان خلافة الله يوجب العصمة ولا يكون الخليفة الا معصوما و لما استخلف الله عز وجل آدم في الارض وجب على اهل السموات

جلوگيري بيخردان از کارهای نا رواينست باصبار دستوراتي که حکمت او اقتضا میکند از قبيل اقامه حدود بر تبهکاران و براء آوردن تبهکاران در صورتیکه حکمت الهیه اجازه نمیدهد يك چشم بهزدن از اصلاح مردم صرف نظر شود حکمت تدبير اجتماع در همه حال لازمت چنانچه طاعت حق در همه حال واجبست

کسیکه گمان بسرد جهان يك ساعت بی امام مینماید باید به عقیده برهمنان گرايد که بهشت و پیغمبران را لازم نینداند بلکه زشت میشمارند . اگر در قرآن آیه نیامده بود که معصم خاتم پیغمبرانست بایستی در هر زمانی پیغمبری باشد و ای چون ختم نبوت بصحت پیوست يك صورت معقول برای اداره بشر میباشد که وجود خلیفه حق باشد چون خدای تقدس ذکره وضعی را پیش نیاورد مگر آنکه حقیقت عقل پسندی باشد و اگر وجود خلیفه حق تصور نگردد دعوت الهیه پیوست نیابد و حجت بر بشر تمام نشود ، هر چیزی با همانند خود الفت جوید و از مخالف خویش در گریز باشد ، اگر چنانچه براهمه گویند عقل بهشت پیغمبران را زشت میفهمد خدا هرگز پیغمبری نمی انگیزد فی الشل طیب بیمار را با دارویی که بزاجش بسازد درمان کند و اگر داروی نا سازش دهد او را بهلاکت رساند ثابت است که خدا از همه حکیمان حکمت شمار تراست و دعوتش طبق دستورات ثابت عقول است همیشه وضع خلیفه دلیل است بر خلیفه گذار، همه مردم از خاص و عام بر این شیوه اند در حرف مردم اگر پادشاهی قائم مقام شتمکاری بجای خود مقرر کرد ظلم خلیفه دلیل است بر ظلم خلیفه گزار و اگر خلیفه عادل باشد دلیل شود که خلیفه گزار وی عادل است ، از اینجا است که خلافت از طرف خدا ملازم مقام عصمت است و خلیفه جز معصوم نشاید

در وجوب اطاعت خلیفه حق و مقام او

چون خدا آدم را در زمین بخلافت خود برگزید بر اهل آسمانها طاعتش واجب شد تا چه

الطاعة فكيف الظن باهل الارض ولما اوجب الله عز وجل على المخلوق الايمان بملائكة الله واوجب على الملائكة السجود لخليفة الله ثم لما امتنع ممتنع من الجن عن السجود له احل الله به الذل والصغار والدمار واخزاء ولعنه الى يوم القيمة علمنا بذلك رتبة الامام وفضله وان الله تبارك وتعالى لما اعلم الملائكة انه جاعل في الارض خليفة اشهدهم على ذلك لان العلم شهادة فلزم من ادعى ان المخلوق يختار الخليفة ان تشهدهم ملائكة الله كلمهم عن آخرهم عليه والشهادة العظيمة تدل على الخطب العظيم كما جرت به العادة في الشاهد فكيف واني ينجو صاحب الاختيار من عذاب الله وقد شهدت عليه ملائكة الله اولهم و آخرهم وكيف يعذب صاحب النص وقد شهدت له ملائكة الله كلمهم وله وجه آخر وهو ان القضية في الخليفة باقية الى القيمة ومن زعم ان الخليفة اراد به النبوة فقد اخطا من وجه وذلك ان الله عز وجل وعد ان يستخلف من هذه الامة خلفاء راشدين كما قال جل وتقدس وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدون لا يشركون بي شيئا ولو كانت قضية الخلافة قضية النبوة اوجبت حكم الآية ان يبعث الله عز وجل نبيا بعد

رسد باهل زمین و چون خدا واجب دانست ایمان بر فرشتگان خود را و بر فرشتگان واجب دانست سجده بر خلیفه خدا را و در این میان يك تن جن (شیطان) از سجده بر آدم سر باز زد و خدا خواری و پستی و داندگی بر او فرود آورد و رسوایش کرد و تا قیامت دچار لعنتی ساخت ما مرتبه امام و فضل او را دانستیم

نصب خلیفه با خدا است و باختیار مردم نیست

چون خدای تبارک و تعالی بر فرشتگان اعلام کرد که خلیفه در زمین مقرر میدارد آنها را گواه این موضوع گرفت زیرا علم اساس گواهی است کسیکه مدعی است خلیفه را مردم انتخاب میکنند بایست همه فرشتگان حق گواه این انتخاب باشند و بحکم عادت شهادت در گواه بزرگ برای کار بزرگ است، کسیکه بناحق خلیفه انتخاب کند چگونه از عذاب خدا و اراده در صورتیکه همه فرشتگان گواه او باشند و چگونه کسیکه بنص خدا و پیغمبر خلیفه حق را بشناسد و طاعت کند عذاب شود؟ با اینکه همه فرشتگان گواه او باشند

دفع شبهه خلافت الهی حق و حکمت امر بسجده بر آدم

بعضی گمان کرده اند مقصود از این خلیفه که در آیه مبارکه است همان مقام نبوت است، این درست نیست از يك نظر و آن اینست که خدای عز وجل در قرآن وعده داده که از این است اسلامی خلیفه های برحق انتخاب کند و بگمارد چنانچه حضرتش جل و تقدس فرماید (سوره نور آیه ۵۵) خدا وعده داده بآنانکه از میان شما بگروند و کارهای نایسته کنند که آنها را در روی زمین بخلافت گمارد چنانکه آنانکه پیش از آنها بودند گياشت و یا برجا کند برای آنها همان کیشی را که بشد او است و بجای ترسیکه دارند امنیت خاطر بآنها بخشد تا مرا بس برسند و با من هیچ چیز را شریک نگیرند و اگر مقصود از خلافت همان نبوت باشد لازم آید بحکم این آیه که خدای عز وجل بعد از محمد ص پیغمبری فرستد و گفته او

عنه **و ما صح قوله** و خاتم النبیین قسبت ان الوعد من الله عزوجل ثابت من غیر النبوة و ثبت ان الخلافة تخالف النبوة بوجه و قد يكون الخليفة غیر نبي ولا يكون النبي الا خليفة و اخرى انه عزوجل اولادان يظهر باستعباده الخلق بالسجود لادم **و نفاق المنافق و اخلاص المخلص** كما كشفت الايام و الخبر عن قناعيهما اعني ملائكة الله و الشيطان ولو و كذلك المعنى من اختيار الامام الى من اضمرسوا لما كشفت الايام عنه بالتعرض و ذلك انه يختار المنافق من سمعت نفسه بطاعته و السجود له فكيف و اني ان يوصل الى ما في الضمائر من النفاق و الاخلاص و الحسد و الداء الدفين و وجه آخر و هو ان الكلمة تتفاضل على اقدار المخاطب و المخاطب فنطالب الرجل عبده يخالف مخاطب سيده و المخاطب كان الله عزوجل و المخاطبون ملائكة الله اولهم و آخرهم و الكلمة للعموم لها مصلحة عموم كما ان الكلمة للخصوص لها مصلحة خصوص و المثوبة في العموم اجل من المثوبة في الخصوص كالتوحيد الذي هو عموم على عامة خلق الله يخالف الحج و الزكاة و سائر ابواب الشرع الذي هو خصوص فقوله عزوجل و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة دل على ان فيه معنى من معاني التوحيد لما اخرجهم مخرج العموم و الكلمة اذا جاورت الكلمة في معني لزما ما لزم اختها اذ اجمعهما معني واحداً و وجه ذلك ان الله سبحانه علم ان من

که خاتم پیغمبرانست درست نباشد از اینجائات ثابت شد که موضوع این وعده ثابت است و منظور خلافت جدا از نبوت و خلافت از نظری غیر از نبوت است و ممکن است خلیفه مقام نبوت نداشته باشد اگر چه هر پیغمبری مقام خلافت دارد مطلب دیگر اینست که خدا خواست بادستور سجده بر آدم خلق خود را بیازماید و نفاق منافق و اخلاص مخلصان را آشکار سازد چنانچه گذشت روزگار و بررسی و اختیار برده از واقعیت آنها برگرفت مقصود امتیاز میان ملائکه و شیطانست

و اگر خدا انتخاب امام را با اختیار بدان گزارد گذشت روزگار برده از سوء نیت آنان بر ندارد زیرا مردم بی ایمان هم جنس خود را انتخاب کنند و با او بسازند و بر او سجده کنند در اینصورت چگونه بیاطن مردم از منافق و مؤمن بی توان برد و حدود دردهای درونی را توان شناخت

پیوست امامت با توحید و سر عصمت امامان برحق

بوجه دیگر سخن از نظر گوینده و شنونده بسیار تفاوت کند : گفتار مردی با بنده خود غیر از گفتار شخصی است با آقای خود ، اینجا گوینده خدای عزوجل است و شنونده فرشتگان خدا از اول تا آخر ، معنی که بطور کلی و عموم باشد مصلحت کلی و عمومی دارد چنانچه سخن مخصوص بسودی مصلحت خصوصی دارد ، ثواب کارهای عمومی بزرگتر است از ثواب کارهای خصوصی مثلاً توحید و خدا شناسی که بر همه خلق خدا واجبست غیر از حج و زکوة و احکام مخصوص دیگر است پس گفتار خدای عزوجل که - و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة - دلیل باشد که سر توحید در آن نهفته است چون بطور عموم ایراد شده ، چون جمله ای در بی جمله آمد و منظور از هر دو يك مقصد است در لوازم معنا باهم مشترك باشند خدا میدانست که در میان بندگانش کسانیند که او را یگانه

خلقه من بوحده و یا نمرلامره وان لهم اعداء یعیبونهم و یتحیون حرهم ولو انه عزوجل قصر الایدی عنهم جبرا و قهرا لبطلت الحکمة و تنیه الاختیار و اُسا و بطل الثواب و العقاب و العبادات و لما استحال ذلك و جب ان یدفع عن اولیائه بضرب من المضروب لایبطل به و معه العبادات و المثوبات فکان الوجه فی ذلك اقامة الحدود کالقطع و الصلب و القتل و الحبس و تحسیل الحقوق کما قبل ما یزع السلطان اکثر مما یزع القرآن و قد نطق بمثله قوله عزوجل لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله فوجب ان ینصب عزوجل خلیفه بقصر من ابدی اعدائه عن اولیائه ماتصح به و معه الولاية لانه لا ولاية مع من اغفل الحقوق و ضیع الواجبات و وجب خلعه فی القول جل الله تعالی عن ذلك و الخلیفة اسم مشترک لانه لو ان رجلا بنی مسجدا ولم یؤذن فیہ و نصب فیہ مؤذنا کان مؤذنه فاما اذا اذن فیہ ایاما تم نصب فیہ مؤذنا کان خلیفته و كذلك الصورة فی القول و المعارف متى قال البندار هذا خلیفتی کان خلیفه علی البندرة لعلی البرید و المظالم فکذلك القول فی صاحبی البرید

مباشند و فرمایش را میبرند و دشمنانی دارند که از آنها عیب جوئی کنند و هتک حرمت خاندان آنان کنند و اگر خدا با جبر و قهر جلود دشمنان را بگیرد حکمت باطل شود و اختیار از میان برود و ثواب و عذاب و عبادات بیهوده شود و بهین ملاحظه بایست خدا بوضعی از اولیاء خود دفاع کند که سبب بطلان عبادات و مثوبات نباشد و راه بی عیب دفاع کبیر بدکارانست چون قطع بدو دارزدن و قصاص و حبس و تحسیل حقوق حقه است چنانچه گفته اند (جلو گیریهای سلطان بیشتر از جلو گیریهای قرآنست) خدا هم بهین معنا نطق فرموده (در سوره حشر آیه ۱۳) :

هر آینه از شما ترس بیشتری دارند تا از خدا (۱)

بس لازمست بر خدا نصب خلیفه کند تا شر دشمنانش را از دوستانش بگرداند بشرط عدالت و صحت عدل که ولایت امام بر آن متکی است نه ولایت و ریاست کسیکه از حقوق غافل است و واجبات را ضایع می نماید و مخالفت برکنار کردن او از نظر عقل لازمست ، برتر است خدای تعالی از این کار

شرح ماهیت و حدود خلافت حقه

خلیفه در کسی صادق آید که حائز مقام خلیفه گذار و شغل او باشد از اینرو باید گفت لفظی است که در موارد مختلف اطلاق شود

اگر کسی مسجدی بسازد و خود در آن اذان نگفته مؤذنی بر آن نصب کند این شخص مؤذن مسجد ساز است و بس چون متصدی شغل او نشده ولی اگر خودش چند روز در آن مسجد اذان گوید و سپس کسی را مؤذن کند بر او صادق آید که خلیفه او است و شغل او را متصدی است و از نظر عقل و عرف اگر گمر کچی بگوید این شخص خلیفه منست فهمیده شود که در شغل گمرک خلیفه او است نه در ریاست و رسیدگی بمظالم و همین طور است اگر بستچی یا حاکم مظالم خلیفه معرفی کنند، از اینجا

(۱) این آیه در شرح حال یهود است که میفرماید یهود با اظهار خدا پرستی از شما مسلمانان

شمشیر بدست بیشتر از خدا میترسند

والمظالم ثبت ان الخليفة من الاسماء المشتركة فكان من صفته الله تعالى ذكره الاتصاف لاوليائه من اعدائه فوكل من ذلك معنى الى خليفته فلمذا الشأن استحق معنى الخليفة دون معنى ان يتخذ شريكا معبودا مع الله سبحانه ولهذا من الشأن قال الله تبارك وتعالى لابليس يا ابليس ما منك ان تسجد لما خلقت نه قال عز وجل يدي استكبرت و ذلك انه بقطع العذر ولا يوهم انه خليفة شارك الله في وحدته فقال بعدما عرفت انه خلق الله ما منك ان تسجد ثم قال يدي استكبرت و اليد في اللغة قد يكون بمعنى النعمة و قد كان لله عز وجل عليه نعمتان حوتا نعمتا كقوله عز وجل واسبح عليكم نعمه ظاهرة و باطنة وهما نعمتان حوتا نعمتا لا نحصى ثم غلظ عليه القول بقوله عز وجل يدي استكبرت كقول القائل بسيفي تقاتلني و برمحني تطاعني وهذا ابلغ في القبح و اشنع فقوله عز وجل واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة كانت كلمة متشابهة احد وجوهها انه يتصور عند الجاهل ان الله عز وجل يستشير خلقه في معنى التيس عليه ويتصور عند المستدل اذا استدلل على الله عز وجل بافعاله الحكيمة وجلالته الجليلة انه جل عن ان يلتبس عليه معنى اريستعجم عليه حال فانه لا يمجزه شيء في السموات والارض والليل في هذه الآية المتشابهة كالسبل في اخوانها من الابات المتشابهات انها ترد الى المحكمات بما يقطع به ومعه المذموم المتطرق

ثابت شد که خلیفه معانی مختلفی دارد و باید فهمید که خلیفه الله چه معنی میدهد، چون یکی از صفات افعال الهی تعالی ذکره حق خواهی و انتقام برای دوستان خود است نسبت بدشمنانش باین اعتبار برگزیده خود را که مقام نبوت یا امامت دارد خلیفه خود خوانده است یعنی جانشین خدا در اجرای عداوت نه باین معنی که شریک خداست در معبودیت بهمین ملاحظه خدای تبارک و تعالی بابلیس عتاب کرد که ای ابلیس چه تورا بازداشت که برای آنچه آفریدم سجده کنی؟ سپس خدای عز وجل فرمود **یدی استکبرت** بنعت من تکبر و رزیدی - این برای قطع عذر بود که تو هم نشود آدم خلیفه است نسبت بمقام معبودیت و شریک خداست در مقام وحدت ذاتی و پس از آنکه او را آفریده خود معرفی کرد فرمود چرا بر او سجده نکردی سپس فرمود (۱) **یدی استکبرت** و بد در لغت عرب بمعنی نعت آفریده است و برای خدای عز وجل دو نعت است که نعمتهای فراوانی در بردارند چنانچه فرموده او است بر شما فرو بارید نعمت آشکار و نهان را و این دو نعت باشند که نعمتهای بیشاری در بردارند، سپس خدا عتاب را بر او سخت نمود فرمود بنعت خود من تکبر و رزیدی چنانچه گوینده ای در مقام سرزنش خلافت کار گوید بشمشیر خودم بامن میجنگی و نیزه خود را بمن فرو میری این بیشتر زشت است و بدنامتر است پس گفته خدای عز وجل واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة معنی است مبهم و بر معنا يك معنائش اینست که نادانی تصور میکند خدای عز وجل با خلق خود در موضوعی شور میکند تا بر او کشف حقیقی شود ولی شخص منطق منش از نظر بررسی کارهای حکیمانه با عظمت و آشکار حق میفهمد که خدا برتر از آنست که امری بر او شبهه شود یا وضعی بیش او تیره و نامعلوم باشد زیرا هیچ چیزی در آسمان و زمین او

(۱) منظور اینست که یدی متعلق بخلقت نیست چنانچه ظاهر کلام است باید بمعنی با قدرت باشد بلکه متعلق بفعل متاخر است و ید بمعنی نعت است

الى السفة والالحادقوله و اذقال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة فذل على معنى هدايتهم لطاعة جليلة مقترنة بالتوحيد نافية عن الله عزوجل الخلع و الظلم و تضییع الحقوق و ما یصح به و معه الولاية فتکمل معه الحجة ولا یبقى لاحد عذر فى اغفال حق

واخرى انه عزوجل اذا علم استقلال احد عباده لمعنى من معانى الطاعات ندبه له حتى یحصل له به عبادة و یتحقق معها مشیئة على قدرها مالواغفل ذلك جازان یغفل جمیع معانى حقوق خلقه اولهم و آخرهم جل الله عن ذلك فلیتوأم بحقوق الله و حقوق خلقه مشیئة جليلة متى فکرفیها مفکر عرف اجزائها اذ لا وصول الى کلها لجلالتها و عظم قدرها ، واحد ، معانیها و هو جزء من اجزائها انه یسعد بالامام العادل النملة و البعوضة و الحيوان اولهم و آخرهم بدلالة قوله تعالى عزوجل و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و یدل على صحة ذلك قوله عزوجل فى قصة نوح **فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا الا ینة من المدرار ما ینتفع به الانسان و ما یر حیوان و مسبب ذلك الدعاء الى دین الله و الهداة الى حق الله فمشیئته على اقداره و عقوبته على من عانده بحسابه و لهذا نقول ان الامام یحتاج الیه لبقاء العالم على صلاحه و قد اخرجت الاخبار**

و ادواته نشاید - سوره فاطر آیه ۴۴ روش فهم این آیه مبهم مانند آیات مبهم دیگر است که باید بوسیله آیات روشن قرآن حل بشود بطوری که قطع عذر گردد و وسیله سفاهت و العاد در مقام ربوبیت نشود و گفته وی که و اذقال ربک للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة نظر دارد باینکه جانشینی در زمین گذارد که وسیله هدایت آنان باشد بیک اطاعت بلند پایه ای که مقترن بمقام توحید است و از حضرت حق شریک و شتمکاری و تضییع حقوق را برکنار میسازد و مقصود همانی است که بوسیله او و با او مقام ولایت درست میشود و حجت الهی کامل میگردد و برای کسی عذری در غفلت از حق باقی نماند.

فائده دیگر نصب امام اینست که چون آمادگی یکی از بندگان خود را برای یک نوع عبادتی در نظر گیرد بوسیله خلیفه خود او را بدان دعوت مینماید تا توفیق آن عبادت را دریابد و باندازه آن مستحق ثواب گردد و اگر غفلت از آن روا باشد رواست از همه حقوق خلق خود صرف نظر کند خدا از آن بزرگواری تراست برای کسانی که قیام بحق خدا و حق خلق او کنند بیک ثواب و فائده است که چون مفکری در آن اندیشه کند چیزی از آن را درک نماید زیرا شاید همه را ادراک کرد از بس بزرگ است و پیرانندازه و بیک جزایش اینست که بوسیله امام عادل موریه و پشه و هر جاننداری هم بسعادت میرسد بدلیل اینکه خدای عزوجل (در سوره انبیاء آیه ۱۰۷) فرماید ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای جهانیان و دلیل روشنتر آن گفتار خدای عزوجل است در داستان حضرت نوح علیه السلام (در سوره نوح آیه ۱۰-۱۲) گفتم آموزش طلبید از پروردگار خود که او بسیار آمرزنده است از آسمان باران بی دریغ بر شما میفرستد تا آخر از برکت باران بی دریغ آنچه است که انسان و هر حیوانی بدان بهره مند میشوند و سبب دایمان دین خدا و هدایان بسوی حق میشوند و ثوابش باندازه آنست و عقابش بر معاندین از روی حساب است از اینجا است که میگوییم برای بقاء عالم نیازمند بوجود امام هستیم تا اصلاح جهان فراهم آید و آنچه خبر در این موضوع وارد است در ضمن همین کتاب در باب حلة احتیاج بوجود امام نقل کرده ام.

التي رويتها في هذا المعنى في هذا الكتاب في باب العلة التي يحتاج من اجلها الى الامام
و قول الله عز وجل واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة منون صفة الله التي
وصف بها نفسه وميزانه قوله اني خالق بشرآ من طين فتونه و وصف به نفسه فمن ادعى انه يختار
الامام وجب ان يخلق بشرآ من طين فلما بطل هذا المعنى بطل الاخر اذ هما في حيز واحد بوجه آخر

رياست عامه و خلافت در هر عصرى با انتخاب خدا است نه خلق

۱- کلمه جاعل در آیه و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة بنى نصب
خليفة را خدا بخود اختصاص داده بدليل آنکه آنرا با تنوين آورده است (۱) و هم وزن اين کلمه در
دلالت بر صفت خاص بخدا گفته ديگر اوست (در سوره ص آيه ۷۸ اني خالق بشرآ من طين- همانا
من بخصوص آفريننده بشرم از خاک در اينجا هم کلمه خالق را با تنوين آورده و خود را بدان ستوده
هر کس مدعى است که اختيار تعيين امام با اوست لازمست که از خاک بشر بيايرند چون اين باطل
است موضوع اختيار امام هم باطل ميشود زيرا اين هر دو موضوع را قرآن در يك سياق تعليم داده.

(۱) مقصود شيخ اينستکه اين جمله افاده حصر ميکند و معنايش اختصاص حق انتصاب خليفة است
بخدا و اين اختصاص از تنوين کلمه جاعل فهم ميشود چنانچه در روايت کافي در باب وضوء و قتي محمد بن
مسلم از امام بنجه ميرسد از کجا دانستی که مع ج يعنى از سر واجب شده امام مي فرمايد **لَمَّا كَانَ الْإِمَامُ
فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ** و با اين نشانه کليد فهم حکم را بدست ارميده و قانع ميشود در اينجا بايد فهميد
که استفاده اختصاص از اين تنوين از نظر قواعد ادبي مقرر در علم نحو و بلاغت است يا آنکه مرحوم
شيخ از نظر قريحه و کسب الهام خصوصي اين استفاده را نموده زيرا مجرد تشبيه بجملة خلقت بشر از
خاک بحسب ظاهر درست نيآيد زيرا در اين جمله خود صنعت آفرينش قطع نظر از تنوين هم از صفات
خاصه خدا است و ادله عقلی و نقلی ديگر بر اين اختصاص دلالت دارد در علم بيان چهار طريقه براي
افاده حصر و اختصاص ذکر شده.

۱. کلمه انما ۲ کلمه الا در مقام استثناء ۳ تقديم معمول بر عامل ۴ ضمير فصل و لام جنس در
خير چون زید هو الامير و تنوين صفت در شمار آنها نيست ولي از اين آيه بچندوجه ممکن است استفاده
اختصاص نمود.

الف - از سياق جمله باعتبار کلمه تاکيد که در آن آورده شده است زيرا در صورتی که
اين خطاب بفرشتگان متوجه است و آنها هيچ تردیدی در صحت گفتار خدا ندارند غايه آن افاده
اختصاص است.

ب - از سياق خطاب باعتبار آنکه اعلام اين موضوع بجه فرشتگان خدا دليل بيان صنعت خاصه
حق است.

ج از نظر همان تنوين که در کلمه جاعل آمده اگر تنوين جنس باشد معنايش حمل مطلق جنس است بر ذات
حق و اين خودش دليل اختصاص ميشود زيرا معنايش اينستکه کل جنس جاعليت خليفة صفت حق است
و اگر ديگری هم جاعل باشد اين درست نباشد و اگر تنوين افراد باشد جمله اين معنا را ميدهد -
معتقاً من يکنا جاعل خليفة زمين هستم و اين جمله هم دليل اختصاص است بنا بر اين تنوين در مثل
زید عادل که دلالت بر اختصاص ندارد تنوين تکثير است نه جنس و نه افراد.

وهو ان الملائكة في فضلهم وعصمتهم لم يصلحوا اختيار الامام حتى تولى الله ذلك بنفسه دونهم و احتج به على عامة خلقه انه لا سبيل لهم الى اختياره لما لم يكن للملائكة سبيل اليه مع صفاتهم و وفائهم وعصمتهم و مدح الله اياهم في آيات كثيرة مثل قوله سبحانه بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون و كقوله عز وجل لا يصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون ثم ان الانسان بما فيه من السفه والجهل كيف و اني يستثبت له ذلك فهذا و الاحكام دون الامامة مثل الصلوة و الزكوة و الحج وغير ذلك لم يكل الله عز وجل شيئا من ذلك الى خلقه فكيف و كل اليهم الاله الجامع للاحكام كلها و الحقائق باسرها و في قوله عز وجل خليفة اشارة الى خليفة واحدة ثبت به و معه ابطال قول من زعم انه يجوز ان يكون في وقت واحد ائمة كثيرة و قد اقتصر الله عز وجل على الواحد ولو كانت الحكمة ما قالوه و عبروا عنه لم يقتصر الله عز وجل على الواحد و دعوانا معاذ لدعواهم ثم ان القرآن يرجح قولنا دون قولهم و الكلمتان اذا تقابلتا ثم رجح احدهما على الاخرى بالقرآن كان الرجحان اولى و لقوله عز وجل و اذ قال ربك للملائكة الاله في الخطاب الذي خاطب الله عز وجل بنبيه ﷺ لما قال ربك من اصح الدليل على انه سبحانه يستعمل هذا المعنى في امته الى يوم القيمة فان الارض لا تخلو من حجة له عليهم و لولا ذلك لما كان

۲ - فرشتگان حق با همه فضیلت و مقام عصمتی که دارند شایسته نبودند که امامی انتخاب کنند تا آنکه خدا بذات خود متصدی آن گردید و بآنها وانگذاشت و همین راحت بر خلق نبود که هیچ راهی برای انتخاب امام ندارند زیرا فرشتگان خدا این حق را نداشته با همه پاکدلی و وفا داری و مقام عصمت از خلافتکاری و مدعی که خدا از آنها در آیات بسیاری نموده چون الف - در سوره انبیاء آیه ۲۶-۲۷) بلکه بندگان گرامی هستند که در گفتار بعد از سبقت نجویند و در کردار بفرمان اویند .

ب - در سوره تحریم آیه ۶) خلاف خدا را در آنچه دستور فرماید نکنند و آن چه فرمان دهد انجام دهند .
در این صورت انسان با همه بی خردی و نادانی از کجا و با چه صلاحیتی می تواند امام انتخاب کند .

۳ - احکامی که در مقام امامت از نماز و زکوة و حج مسائل دیگر را خدا به پیغمبر بخلق خود وانگذاشته پس چطور این موضوع مهتر که جامع همه احکام و حقایق است بدست آنها میسپارد .

خليفة نافذ در هر عصری یکی است و قابل تعدد نیست

کلمه خليفة در گفته خدای عز وجل اشاره است باینکه در هر عصری ریاست و خلافت الهیه بایکی است و گفته کسانی که گمان کرده اند ممکن است در يك عصر خليفة های متعدد بر مردم حکومت کنند باطل است و خدا بيك خليفة اکتفاء کرده و اگر حکمت خدا اقتضای خلفاء متعدد داشت چنانچه این طایفه

لقله ربك حكمة وكن يجب ان يقول ربهم وحكمة الله في السلف كحكمة في الخلف لا يختلف في
مرالايام وكر الاعوام و ذلك انه عزوجل عدل حكيم لا يجمعه واحداً من خلقه نسب جل الله عن
ذلك و لقوله عزوجل و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة الآية معنى و هو
انه عزوجل لا يستخلف الامن له نقاه السريرة ليعبد عن الخيانة لانه لو اختار من لائق له في السريرة
كلا قد خان خلقه لانه لو ان دلائل قدم حملاً لاختارنا الى تاجر فعمل له حملاً فخان فيه كل الدلائل

گفته اند و تعبیر کرده اند خدا اکتفاء بیک خلیفه نیکرد (۱) ادعای ما در برابر ادعای آنهاست
و قرآن گفتار ما را ترجیح میدهد نه گفتار آنها را و چون دو عقیده برابر هم باشند و قرآن یکی از
آن دو را ترجیح دهد همان شایسته و درست باشد .

البات لزوم امام برحق در هر عصری تا روز قیامت

چون خدا در آیه و اذ قال ربك للملائكة خطاب را متوجه پیغمبر ساخت و فرمود پروردگار تو بفرستگان
خود چنین اعلام کرد اینست دلیل بسیار روشنی است بر اینکه خدای سبحان تا روز قیامت کار خلافت را بشخص
امت او ادامه خواهد داد زیرا زمین هیچگاه خالی از حجت الهی نیست بر مردم خانه و اگر مقصود ادامه
خلافت نباشد تعبیر و بلکه پروردگار توحشتی نخواهد داشت و بایست و بهم گفته شود یعنی پروردگار

(۱) موضوع وحدت و تعدد خلیفه در یک عصر یکی از مسائل مبهمی است که کمتر در اطراف
آن بحث شده .

آنچه از نظر تاریخ و مصادر اسلامی استفاده میشود اینست که وحدت خلیفه در هر عصری مورد
اتفاق مسلمانان بوده است زیرا عامه اساس خلافت را اجماع امت میدانند و معنی اجماع است که اجماع نیست
یک نفر واقع میشود و اگر هر دسته ای از مسلمانان یکی را انتخاب کنند اجماعی محقق نشده و بنابر
عقیده امامیه هم که اساس خلافت ختمی و دستوری غیر است اخبار بسیاری وجود دارد که در هر عصری
یک امام واجب الطاعة معین است و همه افراد دیگر باید مطیع ویر و او باشند آری در محیط اسلامی
ضمانی پیدا شد که مخالف این دو اصل است و از تعدد خلیفه در یک عصر مانع نیست مانند عقیده
زیدیه که اساس امامت را هاشمی نسب بودن و خروج بیف میدانند بنابر این ممکن است در یک عصر
دو نفر باین عنوان متعین شوند و مقام خلافت داشته باشند و از بیان مصنف استفاده میشود که موضوع
تعدد خلیفه در یک عصر طرفدارانی داشته ولی آنرا بذهب و عقیده معروفی منتسب نکرده است فقط از
نظر دلالت آیه بر وحدت خلیفه آنرا نادرست شمرده و از اینجا مسئله دیگری پیدا شده که مورد اختلاف
میان شیعه و مشرعه است و از آن بوحدت ناطق تعبیر کرده اند شیعه بنابر اصل مسلم میان امامیه
که در هر عصری یک امام مفترض الطاعة بیشتر تواند بود گویند که در زمان غیبت امام هم که مرجع احکام
عقیده جامع الشرائط است باید یک مرجع وجود داشته باشد و اشخاص متعدد نمیتوانند بدایه مقام اجتهاد
در عرض یکدیگر مداخله در مناصب امامت کنند و بسند ارشاد و هدایت مستقل تکیه زنند و بناچار
تعیین یک نفر از میان جمیع کثیری از علمای مذهب بر اساس یک امتیاز منویدست که از آن برکن رابع
تعبیر کرده اند و در هر عصری شخصی او را واسطه میان خلق و امام شناخته اند ولی گفتار آنان مخالف
حدیث معروف و مقبول است که میفرماید در حوائث آینه رجوع بروات حدیث کنید

لحائنا فكيف يجوز الخيانة على الله عز وجل وهو يقول وقوله الحق ان الله لا يهدي كيد الخائنين
و ادب هذا ^{بقره آیه ۱۰۵} بقوله عز وجل ولا تكن للخائنين خصيما فكيف واني يجوز ان يأتي ما ينهي عنه
وقد عبر اليهود بسمه النفاق وقال اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم و انتم تطون الكتاب
الافلا تعلمون وفي قول الله عز وجل واذ قال ربك للملكة اني جاعل في الارض خليفة حجة قوية في
غيبه الامام ^{عليه السلام} وذلك انه عز وجل لما قال اني جاعل في الارض خليفة اوجب بهذا اللفظ معنى
وهو ان يعتقد اطاعته فاعتقد عدو الله ابليس بهذه الكلمة نفاقا و اضمره حتى صار به منافقا و ذلك

ایشان (۱) بعلاوه حکمت الهی در مردمان دیرین و اقوام سلف همان حکمت الهی است در آینه گان
در گذشت ایام و روش اقوام تفاوت پذیر نیست برای آنکه خدای عز وجل عدل است و حکیم و با هیچ
کدام از آفریدگان خود پیوند خویشاوندی و خصومت خانمانی ندارد بر تر است از این موضوع.

خلیفه الهی باید امین و پاکدل باشد

و برای گفته خدای عز وجل و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة الا يقصد دیگری
است و آن اینست که خدای عز وجل بغلات نمیگمارد مگر کسی را که پاکدل و امین باشد تا از خیانت
بر کنار باشد زیرا که اگر شخص آلوده ای را که وجدان پاکی ندارد بغلات بر خلق خود اختیار
کند نسبت بغلن خویش خیانتکار باشد زیرا اگر شخص دلالتی يك حال خیانتکاری را بشخص تاجری
معرفی کند و آن تاجر بوسیله آن حال باری حمل کند و حال در آن خیانت نماید آن دلال معرف هم
خائن معسوب باشد و چگونه خیانت بر خدای عز وجل روا باشد که بدرستی میفرماید (در سوره یوسف
آیه ۵۲) بدرستی که خدا نیرنگ خیانتکاران را رهبری نمیکند و پیغمبر خود محمد ص را ادب آموخته
است بگفته خود (در سوره نساء آیه ۱۰۵) مباش طرفدار خیانتکاران چگونه و از کجار و است که آنچه
دیگران را از آن نهی کرده خود مرتکب شود با اینکه قوم یهود را باین روش نکوهیده تفاق انگیز
سرزنش نموده (در سوره بقره آیه ۴۴) فرموده آیا مردم را بتیگ و کاری فرمان کنید و خود را فراموش
کنید با آنکه کتابخوان و کتابدان باشید آیا خردمندی ندارید ؟

سابقه غیبت امام علیه السلام از بدو آفرینش

در گفتار خدای عز وجل و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة دلیل نیرومندی
است برای غیبت (۱) امام علیه السلام برای آنکه چون خدای عز وجل اعلام بنصب خلیفه خود در

(۱) استفاده دوام خلافت الهیه از کلمه ربك مبنی بر دو مقدمه است.

۱- کاف خطاب از خصوصیت شخص مخاطب منسلخ است و منظور از آن هر فرد قابل خطاب است
تا روز قیامت چنانچه علمای بیان در مثل (ولو تری اذ فزعوا علی النار اگر بینی آن موقعیکه کفار بر
کناره دوزخ ایستاده اند) گفته و آنرا اصل بر مخاطب نوعی نموده اند و مقصود از آن شخص
معینی نیست.

۲- رب معنی تربیت کننده و پرورش دهنده دارد و نهایت تربیت سبب نصب خلیفه است و نسبت
بهر کسی در هر زمانی انجام تربیت معنوی و مادی نیازمند وجود خلیفه عادل است و این موضوع تا روز
قیامت ادامه دارد.

آنکه اضرار آنکه بخلافه متنی استعبد بالطاعة له فكان نفاقه انكر النفاق لانه نفاق بظهر الغيب ولهذا من
 الشأن صلا اخزي المناقين كلهم ولما عرف الله عز وجل ملائكته ذلك اضرروا الطاعة له واشتاقوا اليه
 و اضرروا نقيض ما اضره الشيطان فصار لهم من الرتبة عشرة اصناف ما استحق عدو الله من الخزي
 والخسار والطاعة والموالاة بظهر الغيب ابلغ من الثواب والمدح لانه ابعد من الشبهة و المغالطة
 ولهذا روى عن النبي ﷺ انه قال من دعا لآخيه بظهر الغيب ناداه ملك من السما ولك مثلاه
 وان الله تبارك و تعالى اكد دینه بالإيمان بالغيب فقال هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب الآية
 فالإيمان بالغيب اعظم مثوبة لصاحبه لانه خلو من كل عيب وريب لان بيعة الخليفة وقت المشاهدة
 قديتهم على المبايع انه انما يطيع رغبة في خير ارمال اورهبة من قتل او غير ذلك مما هو عادات
 ابناء الدنيا في طاعة ملوكهم وايمان الغيب مأمون من ذلك كله ومحروس من معايبه باصله و بدل
 على ذلك قول الله عز وجل فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده وكفروا بما كانوا مشركين
 فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا باسنا ولما حصل للمتعبد ما حصل من الإيمان بالغيب لم يحرم الله

روى زمين نود با این جمله تکلیفی فرشتگان متوجه ساخت و آن ایست که باید عقیده مند بفرمانبری
 آن خلیفه باشند ، در این میان ابلیس بیرو این سخن عقیده نفاقی اتخاذ کرد و آنرا در دل گرفت و
 از همان هنگام این خطاب منافق شد چون دل بر آن نهاد که هنگام صدور فرمان باطاعت خلیفه حق
 مخالفت او کند و این زشت ترین نفاق است زیرا نفاق با يك فرمانده غائب است و از اینرو شیطان
 رسواتر همه منافقانت و چون خداوند این خلیفه آینده را بفرشتگان خود معرفی کرد طاعت و برا
 در دل گرفتند و مشتاق وی شدند و خلاف آنچه و ابلیس تصمیم گرفته بود تصمیم گرفته و مستعقده بر ابر درجه
 گردیدند نسبت بآنچه دشمن خدا مستحق رسوائی و عذاب گردید و البته طاعت و دوستی غایبان
 ثواب بیشتر و مدح بیشتری دارد چون در معرض اشتباهکاری و بیرنگ نیست از اینرو از پیغمبر ص
 روایت شده که فرمود هر کس دو غیاب برادر دینی خود در حق وی دعا کند فرشته ای از آسمان
 آوازش دهد که برای تو در برابر آن درخواست معضق باشد و خداوند تبارک و تعالی دین خود را
 بر سبیل ایمان بنیب تاکید فرمود و گفته است (در سوره بقره آیه ۲) هدایت برای پرهیزکارانست
 ۳ آنانکه ایمان بنیب آورند - ایمان بنیب ثواب بزرگتری برای مؤمن بدان دارد چون از هر عیب و
 و بی بر کنار است اگر کسی با خلیفه حاضر دست بیعت دهد این گمان پیش آید که اظهار اطاعت
 برای جلب منفعت و ثروت یا ترس از قتل و غارتست چنانچه شیوه دنیا پرستانست در اطاعت
 پادشاهان خود ولی ایمان بنیب از همه این آلودگیها بر کنار است و از همه این عیوب محفوظ است و دلیل بر این
 گفته خدای عزوجل است (در سوره مؤمن آیه ۸۴) چون سختی عذاب ما را دیدند گفتند بخدای بگانه
 ایمان آوردیم بدانچه شرك میورذیدیم کار شدیم و سودی از ایمان خود نبردند چون عذاب را
 معاینه کردند و چون پرستندگان حق حظ و افری از ایمان بنیب دارند خدا فرشتگان خود را از
 این ثواب بزرگ محروم ساخت در خبر آمده است که خدای سبحان هفتصد سال پیش از آفرینش
 آدم این اعلام را بفرشتگان نمود و در این مدت ثواب این طاعت باید آنان گردید و اگر کسی

عزوجل ذلك ملائكة قد جاء في الخبر ان الله سبحانه قال هذه المقالة للملائكة قبل خلق آدم سبع مائة عام وكان يحصل في هذه المدة الطاعة للملائكة الله على قدرها ولو انكر منكر هذا الخبر والوقت والاعوام لم يجد بدا من القول بالغيبة ولو ساعة واحدة والساعة الواحدة لا تعرى عن حكمة ما وما حصل من الحكمة في الساعة الواحدة حصل في الساعتين حكمتان وفي الساعات حكم فما زاد في الوقت الا زاد في المثوبة و ما زاد في المثوبة الا كشف عن الرحمة ودل على الجلالة فصح الخبر ان فيه تاييد الحكمة وتبليغ المحبة وفي قول الله عزوجل واذا قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة حجة في غيبة الامام (عليه السلام) من اوجه كثيرة احدها ان الغيبة قبل الوجود ابلغ الغيبات كلها وذلك ان الملائكة ما شهدوا قبل ذلك خليفة قط و اما نحن فقد شاهدنا خلفاء كثيرين غير واحد قد نطق به القرآن وتواترت به الاخبار حتى صارت كالمشاهدة والملائكة لم يمهّدوا واحدا منهم فكانت تلك الغيبة ابلغ ، و اخرى انها كانت غيبة من الله عزوجل وهذه الغيبة التي للامام (عليه السلام) هي من قبل اعداء الله تعالى فاذا كان في الغيبة التي هي من الله عزوجل عبادة للملكة فما الظن بالغيبة التي هي من اعداء الله وفي غيبة الامام (عليه السلام) عبادة مغلصة لم تكن في تلك الغيبة وذلك ان الامام الغائب (عليه السلام) مغموع مقهور مزاحم في حقّه قد غلب قهرا وجري على شيعته من اعداء الله ما جرى من صفك السوء ونهب الاموال وابطال الاحكام والجور على الايمان و تبديل الصدقات وغير

این خبر و این مدت مدید را انکار کند بناچار گویند اذنه يك ساعت هم باشد باید اعلام را بر آفرینش آدم مقدم داند همین يك ساعت هم باید حکمتی داشته باشد و حکمت يك ساعت در ظرف دو ساعت دو حکمت است و در ساعتهای متعدد حکمتهای چند و هر چه مدت بیشتر باشد ثواب بیشتر است و کشف از مزید رحمت است و دلیل بر عظمت و درست آید که این خبر مؤید حکمت است و تبليغ حجت و در گفته خدای عزوجل واذا قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة از جهات بسیاری بنیت امام (ع) احتجاج میشود

۱ - غیبت پیش از وجود خلیفه از همه انواع غیبت بلیغتر است زیرا فرشتگان در زمان اعلام این خطاب هرگز خلیفه ای ندیده بودند ولی ما خلفاء بسیاری را میدانیم که قرآن خبر داده و اخبار متواتره در باره آنها رسیده تادانش ما بر تبه شهود گزاشیده و فرشتگان در آن هنگام از هیچکدام اطلاعی نداشتند پس غیبت خلیفه نسبت بآنها بلیغتر بود

۲ - غیبت خلیفه نسبت بفرشتگان از طرف خدای عزوجل بود که هنوز او را نیافریده بود ولی این غیبت امام زمان علیه السلام از طرف دشمنان خدای تعالی است که از او تسکین نمیکنند و قصد جان او دارند و در صورتیکه عزم بر طاعت در حال غیبتی که از طرف خدای عزوجل است برای فرشتگان عبادتست پس چه گمان می رود بحال غیبتی که از طرف دشمنان خدا است ؛ با اینکه در عزم طاعت امام غائب وجه اخلاص و ارادتی است که در آن غیبت نبوده زیرا امام غائب علیه السلام رانده و مقهور است و حق وی از او دریغ شده و بدست دشمنان خدا سبل خون شعیانش روان شده و اموالشان بشارت رفته و بر احکام حق خط بطلان کشیده شده و بر ایشان مستها رسیده و وجود یت الیال در غیر مورد صرف گردیده و فجایع دیگری بوقوع پیوسته که بر اهل حق پوشیده نیست و با این حال هر کس معتقد

ذلك مما لا يخفاء به ، و من اعتقد موالاته شاكه في اجره و جهاده و تبراً من اعدائه و كان في برائة مواليه من اعدائه اجر و في ولاية اوليائه اجر ، يربى على اجر ملائكة الله عزوجل على الايمان بالامام المغيب في عدم و انما قص الله عزوجل بناه قبل وجوده توقيراً و تعظيماً له و لنستعد له الملائكة و يتشمروا لطاعته و انما مثال ذلك تقديم الملك فيما يتنا بكتاب او رسول الى اوليائه انه قادم عليهم حتى يتهيؤوا لاستقباله و ارتياد الهدايا له ما يقطع به و معه عندهم في تقصير ان قصروا في خدمته كذلك بدله الله عزوجل بذكر نيائه ابانة عن جلالته و رتبته و كذلك قضيته في الصلوة بالخلف ما قبض خليفة الاعرف خلقه الخليفة الذي يتلوه تصديق ذلك قوله عزوجل اقمين كان على بيعة من ربه و يتلوه شاهد منه الآية والذي على بيعة من ربه على بيعة و الشاهد الذي يتلوه على بن ابي طالب امير المؤمنين عليه السلام ، دلالة قوله عزوجل من قبله كتاب موسى اماناً و رحمة و الكلمة من كتاب موسى المجاورة لهذا المعنى حدثوا النمل بالنمل و القنزة بالقنزة قوله : واعدنا موسى ثنتين ليلة و ائمنها بعشر ليل و اربعين ليلة و قال موسى لاهيه هرون اخلفني في قومي و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين و استبد الله عزوجل الملائكة

بيروى آنحضرت باشد شريك ثواب و جهاد اوست و از دشمنانش بيزادى ميجويد و در كناره گيرى از دشمنانش و دوستى با دوستانش مزد است كه بر مزد فرشتگان خداى عزوجل برايمان بامام غائب در كنم عدم بر نرى دارد

خداى عزوجل از پيدائش آدم براى فرشتگان پيشگوئى كرد براى احترام ، تعظيم وى تا اورا بشناسند و آماده فرمانبرى او گردند مثلاً پادشاه نامى ييكى نزد دوستانش ميفرستد و بآنها خبر ميدهد كه فلان روز وارد ميشود تا براى استقبالش آماده شوند و هدايا فراهم سازند و اگر در تقديم خدمتش كوتاهى كردند عذرى نداشته باشند همچنين پيشگوئى خداى عزوجل از پيدائش خليفه براى اظهار جلال و مقام او است و در هر حجت سابقى نسبت بجانستين او اين پيشگوئى را دارد همچو خليفه اى نيراند مگر آنكه خليفه آينده را بخلق خود معرفى كند تصديق اين گفتار فرموده خداى عزوجل است (در سورة هود آيه ۱۷) آيا كسيكه استناد به بينه پروردگار خود دارد و گواهى از جانب خدا بپهلوى او است تا آخر آيه (۱) مقصود از كسيكه استناد ببينه پروردگار خود دارد معصم است و گواهى كه بپهلوى او است على بن ابي طالب امير المؤمنين عليه السلام و دليلش قول خداى عزوجل است دنبال آن ويش از وى كتاب موسى يثوا در حجت بود و آن كلمه از كتاب موسى كه تراز و مطابق اين موضوع بود خذوا النمل بالنمل گفتار او است در سورة اعراف آيه ۱۴۶ باموسى وعده گذاشتيم سى شب و بده شب ديگر آنرا تمديد كرديم و وعده گاه پروردگارش چهل شب تمام شد و موسى پيرادرش هرون فرمود در ميان قوم من خليفه من باش و اصلاح كن و بيروى از روش مفسدين مكن.

(۱) باقى آيه - ويش از وى كتاب موسى يثوا در حجت بود آنان ميگروند بوى هر کدام از دستجات كه باو كفر شوند وعده گاهشان آتش است درباره آن شك نداشته باش او از طرف پروردگار است دوست است ولى بيشتر مردم ايمان نياورند.

بالسجود لادم تعظيما له لما غيبه عن ابصارهم و ذلك انه عز وجل انما امرهم بالسجود لادم لما اودع
 صلبه من ارواح حجج الله تعالى ذكره فكان ذلك السجود لله عز وجل عبودية ولادم طاعة ولما في
 صلبه تعظيما فاي ابليس ان يسجد لادم حسداً له اذ جعل صلبه مستودع ارواح حجج الله دون صلبه
 فكفر بمسده و نايه و فسق عن امر ربه و طرد عن جواره و لمن و سمى رجيماً لاجل انكاره
 للقيبة لانه احتج في امتناعه من السجود لادم بان قال انا خير منه خلقتني من نار و خلقتك من طين
 فجحد ما غيب عن بصره ولم يوقع التصديق به و احتج بالظاهر الذي شاهده و هو جسد آدم
 ﷺ و انكر ان يكون يعلم لما في صلبه وجوداً ولم يؤمن بان آدم انما جعل قبله للملائكة و
 امروا بالسجود له لتعظيم ما في صلبه فمثل من آمن بالقائم ﷺ في غيبته مثل الملائكة الذين
 اطاعوا الله عز وجل في السجود لادم و مثل من انكر القائم ﷺ في غيبة مثل ابليس في امتناعه
 من السجود لادم كذلك، روى عن الصادق جعفر بن محمد ﷺ حدثنا بذلك محمد بن موسى بن المتوكل
 رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي عن محمد بن اسمعيل البرمكي عن جعفر بن عبدالله
 الكوفي عن الحسن بن سعيد عن محمد بن زياد عن ايسن بن معرّز عن الصادق جعفر بن محمد
 عليهما السلام ان الله تبارك و تعالى علم آدم ﷺ اسماء حجج الله كلها ثم عرضهم و هم ارواح على

سفرمان ملائكة بسجود بر آدم

خداوند فرشتگان را بعبادت خویش واداشت بوسیله سجده بر آدم و آدم را بدین وسیله تعظیم نمود
 برای آنکه وی را از چشم آنان پنهان داشت از اینرو که خدای عزوجل همانا فرمانشان کرد بسجده بر
 آدم برای آنکه ارواح حجج الهی را در صلبش سپرده بود این سجده برای خدا بر منش بود و برای
 آدم فرمانبری و برای آنچه در پیشش بود تعظیم و احترام، ابلیس در این میان از روی حسد از سجده بر
 آدم سرباز زد زیرا ارواح حجج را خدا در صلب آدم نهاد و از صلب او دریغ کرد و بواسطه حسد و
 تیرد کافر شد و از دستور خدا سرپیچی کرد و از جوار او رانده شد و ملعون گردید و رجیم نامیده
 شد بخاطر آنکه منکر غیبت گردید چون دلیلش در امتناع از سجده بر آدم این بود که گفت من از آدم
 بهترم مرا از آتش آفریدی و مرا از خاک، آنچه از دیده اش پنهان بود انکار کرد و آنرا باور نداشت و
 بهمان که آشکار دید احتجاج کرد و آن تن خاکی آدم بود و منکر شد که در پشت وی چه سپرده شده و
 ایمان نیاورد باینکه آدم بواسطه ارواح مکرمه ای که در صلب او است قبله فرشتگان و دستور سجده بوی شده
 صادر گردیده، کسانی که به حضرت امام غائب در حال غیبتش ایمان داشته باشند مانند همان فرشتگانی هستند که
 خدای عزوجل را در سجده بر آدم اطاعت کردند و کسانی که در حال غیبت منکر امام غائب باشند مانند
 ابلیسند که از سجده بر آدم سرباز زد، چنانچه از امام صادق جعفر بن محمد روایت شده، حدیث کرد ما
 را بدین مطلب محمد بن موسی بن متوکل رضي الله عنه گفت حدیث کرد ما را محمد بن ابي عبدالله کوفی
 از محمد بن اسمعيل برمکی از جعفر بن عبدالله کوفی از حسن بن سعيد از محمد بن زياد از ايسن بن معرّز
 از امام صادق جعفر بن محمد (ع) که چون خدای تبارک و تعالی اسمهای همه جتنهای خود را به حضرت آدم
 آموخت پس از آن در حالی که ارواح بودند آنها را فرشتگان عرضه داشت و فرمود مرا از نام اینان
 آگاه کنيد اگر شاراستگو هستید که بواسطه حدیث و تسبیح خود بخلاف در روی زمین شایسته و

الملائكة قال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين بانكم احق بالخلافة في الارض لتسيحكم
و تقديسكم من آدم **عليه السلام** قائلوا سبحانه لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم قال الله
تبارك وتعالى يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم وقفوا على عظيم منزلتهم عند الله
تعالى ذكرهم فعلموا انهم احق بان يكونوا خلفاء الله في ارضه وحججه على برهته ثم غيبهم عن ابصارهم
و استعبدتهم بولائهم ومحببتهم وقال لهم الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات و الارض و
اعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون ،

حدثنا بذلك احمد بن الحسن القطان قال حدثنا الحسين بن علي السكري قال حدثنا محمد
بن زكريا الجوهري قال حدثنا جعفر بن محمد بن عماره عن ابيه عن الصادق جعفر بن محمد **عليه السلام** وهذا
استبعاد الله عز وجل للملائكة بالغيبة والاية اولها في قصة الخليفة و اذا كان آخرها مثلها كان للكلام
نظم و في النظم حجة و منه يؤخذ وجه الاجماع لامة محمد **عليه السلام** اولهم و آخرهم و ذلك انه سبحانه
و تعالى اذا علم آدم الاسماء كلها على ما قاله المخالفون فلامحالة ان اسماء الائمة عليهم السلام داخله
في تلك الجملة فصار ما قلناه في ذلك باجماع الامة و من اصح الدليل عليه انه لامحالة لما اول الملائكة
على السجود لادم فانه حصل لهم عبادة ولما حصل لهم عبادة اوجب باب الحكمة ان يحصل لهم ما

سزاوارتريد از آدم عليه السلام عرض کردند منزهی تو ما را دانستی نیست جز آنچه تو بها آموختی بدو سنکه
تو بسیار دانا و حکیمی، خدای تبارک و تعالی فرمود ای آدم خبر ده ایشان را بنام آنان چون آدم از نام
حجج فرشتگان خبر داد ب مقام بزرگ آنها در پیشگاه خدا واقف شدند و دانستند که آنها سزاوارترند
که در زمین خلیفه های خدا باشند و حجت بر آفریدگان او چون که آنها را از دیدگان ملائکه پنهان
داشت و فرشتگان را بوسیله ولایت و محبتشان پیر سنش خود واداشت و بآنها گفت آبا شما نگفتم من
بغیب آسمانها و زمین دانانترم و میدانم آنچه شما آشکار کنید و آنچه را شما پنهان دارید، حدیث کرد ما
را بدان احمد بن الحسن القطان گفت حدیث کرد ما را حسین بن علی السكري گفت حدیث کرد ما را محمد بن
عمار از پدرش از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام، منظور این دو حدیث اینست که خدای عز و جل
فرشتگان را بعقیده بیک امر غائب بعبادت خود واداشت و چون صدرا یه راجع بخلیفه است دنبال آنها
باید راجع بخلیفه باشد تا نظم سخن برجا باشد و انتظام سخن دلیل بر مقصود میشود بلکه از این
نظر میتوان مطلب را باجماع همه مسلمانان از عامه و خاصه ثابت کرد زیرا مخالفین امامیه در تفسیر
این آیه گویند خدا همه اسماء را بآدم آموخت و بنا بر این هم اسماء مخصوص ائمه در ضمن بعضی از اسماء
آموخته شده زیرا داخل در عموم اسماء میباشد پس گفته ما مورد اجماع است میشود.

دلیل بطلان قول انتخاب خلیفه باختیار مردم

بکدلیل روشن براینکه مقصود از اسماء در آیه اسماء ائمه است اینست که بطور حتم چون ملائکه
بسجده بر آدم رهبری شدند منظور این بود که عبادتی کرده باشد و باید در ضمن انجام این عبادت حد
اکثر فضیلت و توانایی را که ممکن است در آن موضوع درک کنند خواه باعتبار همان وقت سجده باشد یا

هو في خيزه سواء كان في وقت اوفى غير وقت فان الاوقات ما تغير الحكمة و لا تبدل الحجة اولها
 كاخرها و آخرها كاولها لا يجوز في حكمة الله ان يحرمهم معني من معاني المثوبة ولا ان يخل
 بفضل من فضائل الائمة لانهم كلهم شرع واحد، دليل ذلك الرسل متي آمن مؤمن بواحد منهم او
 الجماعة و أنكر واحدا لم يقبل منه ايمانه كذلك القضية في الائمة عليهم السلام اولهم و آخرهم واحد
 وقد قال الصادق عليه السلام المنكر لاخرنا كالمنكر لاونا وقال عليه السلام من انكر واحدا من الاحياء فقد
 انكر الاموات و ساخرج ذلك في هذا الكتاب مستندا في موضعه انشاء الله فصح ان قوله عز وجل
 علم آدم الاسماء كلها اراد به اسماء الائمة عليهم السلام و الاسماء معاني كثيرة ليس احد معانيها
 باولى من الاخر و الاسماء اوصاف و ليس احدا الاوصاف باولى من الاخر فمعني الاسماء انه سبحانه
 علم آدم عليه السلام اوصاف الائمة كلها اولها و آخرها و من اوصافهم العلم و التقوى و الشجاعة
 و العصمة و السخاء و الوفاء و قد نطق بمثله كتاب الله عز وجل في اسماء الانبياء عليهم السلام كقوله
 عز وجل و اذكر في الكتاب ابراهيم انه كان صديقا نبيا و اذكر في الكتاب اسماعيل انه كان
 صادقا الوعد و كان رسولا نبيا و كان يامر اهله بالصلوة و الزكاة و كان عند ربه مرضيا
 و اذكر في الكتاب ادريس انه كان صديقا نبيا و رفعناه مكانا عليا و كقوله عز وجل و اذكر
 في الكتاب موسى انه كان مخلصا و كان رسولا نبيا و ناديناه من جانب الطور الايمن

اوقات ديگر زیرا اختلاف اوقات سبب تغير حکمت افاضه الهیه نیستود و جهت عمومی را دیگرگون
 نبسازد اول و آخرش یکی است و در حکمت فیض بخشی خدا روا نیستکه هیچ توائی را از آنان دریغ
 دارد و هیچ فضیلتی در فضائل الهیه که وسیله سعادت آنها میشود بغل و درود زیرا ائمه همه يك روش
 دارند مانند رسولان هر کس یکی یا جمعی از آنها را قبول کند و یکی را رد کند ایمانش درست نیست
 حکم الهیه از اول تا آخر یکی است امام صادق علیه السلام فرمود منکر آخر ما مانند منکر اول ما
 است و فرمود کسیکه یکی از زنده ها را انکار کند گذشتگان را هم انکار کرده من اخبار این
 موضوع را با سند دوهین کتاب در جای خودش بیرون نویسی میکنم انشاء الله بنابراین درست باشد که
 گفته خدای عز وجل علم آدم الاسماء كلها مقصود از آن اسماء الهیه عليهم السلام است، مقصود از
 اسماء نمایشات ذاتست و معانی بسیاری دارد که قرینه ای بر تعیین هیچکدام بخصوص نیست و باید همه
 آنها مقصود باشند، منظور از اسماء نامهای شخصی نیست بلکه مقصود اوصاف است و دلیل بر تعیین
 وصف مخصوصی نیست و باید همه آنها منظور باشد و معنی تعلیم اسماء اینستکه خدای سبحانه همه
 اوصاف ائمه را از آغاز تا انجام بآدم آموخت، از جمله صفاتشان دانش، بردباری، برهیزکاری، شجاعت،
 عصمت، سخاوت و وفاداری است. کتاب خدای عز وجل هم در اسماء پیغمبران بساتند آن گویا است چون
 گفته خدای عز وجل در سوره مریم آیه ۴۱ باد آور در این کتاب ابراهیم را که بود صدیق پیغمبری آیه
 ۵۴ باد آور در این کتاب اسماعیل را که اوصاف الوعد بود و رسول و پیغمبر بود و بخاندان خود دستور نماز و
 زکوة میداد و نزد پروردگارش پسندیده بود آیه ۵۶ یاد کن در کتاب ادريس را که اوصاف صدیق پیغمبری
 بود و او را بجای بلندی بالا بردیم آیه ۵۱ یاد کن در کتاب موسی را که اخلاصمند بود و رسول بود و پیغمبر

و فرستاده نجباء و وهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبيا، فوصف الرسل عليهم السلام و حمدهم بما كان فيهم من الشيم المرضية و الاخلاق الزكية و كان ذلك اوصافهم و اسمائهم كذلك علم الله عزوجل آدم الاسماء كلها و الحكمة في ذلك ايضا انه لا وصول الى الاسماء و وجوه الاستعدادات الا من طريق السماع و العقل غير متوجه الى ذلك لانه لو ابصر عاقل شخصا من بعيد او قريب لما اتصل الى استخراج اسمه و لا سبيل اليه الا من طريق السماع فجعل الله عزوجل العمدة في باب الخليفة السماع و لما كان كذلك ابطال به باب الاختيار اذ الاختيار من طريق الاراء و قضية الخليفة موضوعة على الاسماء و الاسماء موضوعة على السماع فصح به دمه مذهبنا في الامام انه يصح بالنسب و الاشارة و اما باب الاشارة فمضمون قوله عزوجل ثم عرضهم على الملائكة فباب العرض مبني على الشخص و الاشارة و باب الاسم مبني على السمع فصح معنى الاشارة و النص جميعا و للمرض الذي قال عزوجل ثم عرضهم على الملائكة معنيان احدهما عرض اشخاصهم و هيئاتهم كما روينا في باب اخبار اخذ الميثاق و الذر و الوجه الاخر ان يكون عزوجل عرضهم على الملائكة من طريق الصفة و النسبة كما بقوله قوم من مخالفينا فمن كلا المعنيين يحصل استعداد الله عزوجل لملائكته بالابسان بالقبية

از سوى طور اين اورا ندا كرديم و بخود نزديك ساختيم را از گو - و مقام نبوت را پيرادش هرون بخشش او نموديم، در اين آيات رسولان خود را شيوهائى پسنديده و اخلاق باكي كه داشتند توصيف و تعريف كرده و هم اينها اوصاف و اسماء آنهاست همچنين خداى عزوجل همه اسماء را بآدم آموخت و نبر حكتش اين بود كه هيچ راهى بدرك اسماء امامت و روشهاى پرستش و اطاعت نيست مگر شنيدن و سماع از حق و عقل نيتواند آنها را درك كند، زيرا اگر شخصى از دور يا نزديك ديده شود در بافت نامش راهى ندارد و طريقى بدان نيست مگر شنيدن و خداوند عدم مطلب را در موضوع خليفة بسماع حواله كرده و چون چنين است ملك اختيار و انتخاب مردم در باره امام باطل ميشود زيرا انتصاب بر آي گرفتن است و تعيين خليفة مربوط باوصاف كماليه باطنى است كه راهى جز سماع از حق ندارد.

الخصار طريق تعيين امام بنص و اشاره و شرح آن

اينجا است كه عقیده ما در تحقق امامت درست است كه بابه آن نمى است و اشاره؛ موضوع تعيين امام با اشاره مندرج است در گفته خداى عزوجل كه ميفرمايد (ثم عرضهم على الملائكة بس عرضهم) ايشان را بر فرشتگان (موضوع عرض امامان اينست كه شخص آنها را نموده و با ارائه شخصيت شايسته آنها اشاره با امامت آنها كرده است و موضوع نام بردن آنان اينست كه بايد نمى خلافت آنها استماع شود از اينجا است كه نص و اشاره در تعيين امام هر دو صحيح است و عرض آنها بر فرشتگان كه خدا فرموده است دو معنى دارد.

۱ - عرض اشخاص و هياكل آنها چنانچه در اخبار اخذ ميثاق در عالم زود در روايات ما وارد شده است.

۲ - آنكه اوصاف و نژاد آنها را خداوند بر فرشتگان نموده باشد چنانچه جمعى از مخالفان ما گويتم و بهر دو وجه خداى عزوجل بوسيله ايمان بنيب فرشتگان را بعبادت خویش واداشته .

و فی قوله عزوجل انبتونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین حکم کثیره ، احدها ان الله عزوجل اهل آدم ﷺ لتعلم الملائكة اسماء الائمة عن الله تعالى ذکره و اهل الملائكة لتعلم اسمائهم من آدم ﷺ و الله عزوجل علم آدم و آدم علم الملائكة فكان آدم فی حیز المعلم و کانوا فی حیز المتعلمین هذا مانص علیه القرآن و قول الملائكة سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحکیم فيه اصح دليل و ابرهن حجة لنا انه لا يجوز لاحد ان يقول فی اسماء الائمة و اوصافهم ﷺ الا عن تعلم الله جل جلاله و لو جاز لاحد ذلك کان الملائكة اجوز ولما سبحو الله دل تسبیحهم علی ان الشرع فيه مما ینافی التوحید و ذلك ان التبیح تنزیه الله عزوجل و باب التنزیه لا یوجد فی القرآن الا عند قول جاحدا و ملحدا و متعرض لا بطلان التوحید و القدرح فيه فلم یستشفوا اذ لم یعلموا ان یقولوا لا علم لنا فمن تکلف علم مالا یعلم احتج الله علیه بملائکتهم کانوا شهداء الله علیه فی الدنيا و الآخرة و انما اهل الله الملائكة لاعلامهم علی لسان آدم عند اعترافهم بالمعجز و انهم لا یعلمون فقال عزوجل یا آدم ابیئهم باسمائهم و لقد کلمنی رجل بمدينة السلام فقال لی ان الغیبة قد طال و الحیرة اشتدت و قد رجح کثیر من الاصحاب عن القول بالامامة لطول الامد فكیف

ذکر امراری در آیه مبارکه

و گفت خدای عزوجل انبتونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین- خبر دهید بن از نام اینان! اگر شما راستگو هستید حکمتهای بسیاری است.

۱- خدای عزوجل حضرت آدم را استاد شایسته ای معرفی کرد که نامهای اله را بفراشتگان بیاموزد و فراشتگان را هم شاگردان شایسته ای نشان داد برای یاد گرفتن نامهای ایشان از آدم علیه السلام خدای عزوجل معلم آدم شد و آدم معلم فراشتگان، آدم در ذمه استادان برآمد و فراشتگان در ذمه شاگردان این تصریح قرآن مجید است.

معرفی و توصیف اله علیه السلام موقوف بنص است

گفتار فراشتگان در برابر خدا با کی تو ماندانیم جز آنچه تو با آموختی زیرا تو سیار دانا و حکیمی بدلیل روشن و حجت آشکار است بر گفته ما که برای کسی جائز نیست که بدون آموزش از خدای جل جلاله برانه نامی نهد یا آنها را بوصفی موصوف نماید و اگر برای کسی این امر جائز بود برای فراشتگان روا تر بود و چون در برابر پرش خدا او را تسبیح گفته خود دلیل است بر اینکه اگر از پیش خود اله را توصیف میکردند با سطحی مخالف توحید صادر میشد زیرا تسبیح تنزیه خدای عزوجل است و موضوع تنزیه در قرآن مجید وارد نشده مگر در برابر گفته منکر یا ملحد یا مخالف توحید و متعرض بدان و چون نبیدانستند چه بگویند بر آنها ناهموار نبود که بگویند ما نبیدانیم هر کسی علم نداشته را بخود بندد خدا به فراشتگان خود براد احتیاج کند و آنها گواه وی باشند در دنیا و آخرت، خدا همانا ملائکه را اهل دانسته بزبان آدم بانها اعلام اسماء کند بواسطه همین اعتراف بعجز و نادانی و خطاب بآدم فرمود ای آدم خبرده بانها از نامشان، یکمردی در مدینه السلام (بخداد) با من گفت غیبت امام زمان طول کشیده و حیرت مردم سخت شده و بسیاری از امت شیعه منقلب بواسطه طول مدت از قول با امامت برگشته اند

هذا ؟ فقلت له ان سنة الاولين في هذه الامة جارية حذوا النمل بالنمل كما روى عن رسول الله ﷺ في غير خبر وان موسى ﷺ ذهب الى ميقات ربه على ان يرجع الى قومه بعد ثلثين ليلة فاتمها الله عز وجل بعشرة فتم ميقات ربه اربعين ليلة فلتاخرهم عنهم فضل عشرة ايام على ما وعدهم استطالوا المدة القصيرة وقست قلوبهم وفسقوا عن امر ربهم عز وجل و عن امر موسى ﷺ و عصوا خليفته هرون و استضعفوه و كادوا يقتلونه و عبدوا عجلا جسدا له خوار من دون الله عز وجل و قال السامري لهم هذا الهكم و اله موسى ﷺ و هرون يعظم و ينهاهم عن عبادة العجل يقول يا قوم انما فُتِنتم به و ان ربكم الرحمن فاتبعوني و اطيعوا امري قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع الينا موسى فلما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال بشما خلفتموني من بعدى اعجلتم امر ربكم و اتى اللواح و اخذ براس اخيه يجره اليه و القضية في ذلك مشهورة فليس بعجيب ان يستطيل الجهال من هذه الامة مدة غيبة صاحب زماننا ﷺ و يرجع كثير منهم عما كانوا دخلوا فيه بغير اصل و بصيرة ثم لا يتبروا بقول الله تعالى ذكره حيث يقول الم يان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق و لا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبله فطال عليهم الامد فقصت قلوبهم و كثير منهم فاسقون فقال و ما انزل الله عز وجل في كتابه في هذا المعنى قلت قوله عز وجل الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب

نظر شما چیست ؟ گفتم روش امتهای گذشته در این امت حذو النمل بالنمل جایز است چنانچه از رسول خدا در اخبار بسیاری رسیده است که حضرت موسی علیه السلام بحساب سی شب بوعده گاه پروردگار خود بیرون رفت خداده شب بدان افزود و وعده گاه چهل شب تمام شد و بهین جهت که ده روز بیشتر طول کشید همین مدت کم را بسیار شمردند و مساوت قلب گرفتند و از دستور پروردگار خود بیرون شدند و دستور حضرت موسی و خلیفه وی را مخالفت کردند و او را ناتوان شمرده و نزدیک بود بکشند و يك مجسه گوساله ای که با سگی کرد پرستیدند و دست از پرستش خدای عز وجل کشیدند و سامری بآنها گفت ایست خدای شما و موسی و یا اینکه هرون آنها را پند داد و از عبادت گوساله بر حذر داشت و میگفت ای مردم همانا باین گوساله آزمایش شدید و فریفته گردیدید بر راستی پروردگار شما رحمن است بیرو من باشید و فرمان مرا برید ، گفتند ما پرستش گوساله بسایم تا موسی نزد ما برگردد ، چون موسی خشناك و اندوهگین بسوی قومش برگشت گفت بسیار بدبس از من بجای من کار کردید آیا شتاب داشتید برای دستور خدای خود؟ الواح توریة را دور انداخت و سر برادر را گرفت و بجای خود کشید داستان او مشهور است و عجیب نیست که نادانان این امت مدت غیبت صاحب الزمان را طولانی شمارند و از مذهب خود برگردند بدون اساس و بصیرت و از گفته خدا عبرت نگیرند که در سوره حدید آیه ۱۶ فرماید وقت نشده است برای آنانکه گرویدند تا دلشان اذیاد خدا بفرزد و مانند آنان نباشند که کتاب بآنها داده شد (یهود و نصاری) و مدت را طولانی شمردند و دلشان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق فرود آمده سخت شد و بسیاری از آنان فاسق شدند آن شخص گفت خدای عز وجل در قرآن مجید چه آیه ای دریاب حضرت امام زمان نازل کرده ؟

گفتار او عز وجل سوره بقره آیه ۱ الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين الذين

بعضی بالقائم عليه السلام و غیبه

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى عن عمر بن عبد العزيز عن غير واحد عن داود بن كثير الرقي عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب قال من اقر بقيام القائم عليه السلام انه حق

حدثنا علي بن احمد بن محمد رحمه الله قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي قال حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن علي بن ابي حمزة عن يعقوب بن ابي القاسم قال سألت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن قول الله عز وجل الم ذاك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب فقال المتقون شيعة علي عليه السلام والغيب فهو الحجة الغايب و شاهد ذلك قول الله عز وجل ويقولون اولا انزل الية آية من ربه فقال انما الغيب لله فانظروا الى معكم من المنتظرين فاجبر عز وجل ان الية هي الغيب و الغيب هو الحجة و تصديق ذلك قول الله عز وجل وجعلنا ابن مريم وامه آية يعني حجة

حدثنا ابي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في قول الله عز وجل يوم ياتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل فقال الآيات هم الائمة و الية المنتظرة القائم عليه السلام فيومئذ لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل قيامه بالسيف وان آمنه

يؤمنون بالغيب مقصود از ايمان بغيب ايمان بضررت قائم است و غيبت او... داود بن كثير رقی از امام ششم در تفسیر قول خدای عز وجل هدی للمتقین الذین يؤمنون بالغیب روایت کرده که فرمود کسی است که اقرار کند بقیام قائم علیه السلام حق است... یعقوب بن ابی القاسم گوید از امام صادق جعفر بن محمد (ع) پرسیدم از قول خدای عز وجل الم ذلک الكتاب لا ریب فی هدی للمتقین الذین يؤمنون بالغیب فرمود متقین شیعه علی علیه السلام هستند و غیب همان امام غایب است و گواهی قول خدای عز وجل است (در سوره یونس آیه ۲۰) میگویند چرا نازل نمیشود بر او نشانه ای از پروردگارش بگو همانا غیب از آن خداست در انتظار باشید منهم باشما از منتظرانم خدا خبر داده که نشانه همان غیب است و غیب هم همان حجت است و تصدیق آن گفته خدای عز وجل است (در سوره مؤمنون آیه ۵۰ و گردانیدیم فرزندان مریم و مادرش را نشانه یعنی حجت... علی بن رئاب از امام ششم روایت کرده که گفت در تفسیر قول خدای عز وجل (در سوره انعام آیه ۱۵۸) روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگارت سود نمیدهد کسی را ایشانش در صورتیکه پیش از آن ایمان نداشته فرمود آیات ائمه هستند آیت منتظره حضرت قائم علیه السلام است در روز ظهورش سود نمیدهد ايمان کسی که پیش از قیام او باشد شریک ايمان نداشته و اگر چه ايمان پیدران گذشته او داشته باشد و بتحقیق که نایبده خدای عز وجل یوسف (ع) را حبس در آنجا که داستان را برای پیغمبرش نقل کرده و فرموده است عز وجل (در سوره یوسف آیه ۱۰۲) این از خبره

بمن تقدمه من آباءه عليهم السلام وقد سمي الله عز وجل يوسف **عليه السلام** غيبا حين قص قصته على نبيه **عليه السلام**

فقال عز وجل ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك و ما كنت لديهم اذا اجمعوا امرهم وهم يمكرون فسمي يوسف **عليه السلام** غيبا لان الانباء التي قصها كانت انباء يوسف فيما اخبر به من قصته وحاله و ما آلت اليه اموره و لقد كلمني بعض المخالفين في معنى هذه الآية فقال معنى قوله عز وجل الذين يؤمنون بالغيب اي بالبعث و النشور واحوال القيامة فقلت له لقد جهلت في تأويلك و ضللت في قولك فان اليهود والنصارى و كثيرا من فرق المشركين والمخالفين لدين الاسلام يؤمنون بالبعث و النشور والحساب و الثواب و العقاب فلم يكن الله تبارك و تعالى ليمدح المؤمنين بمدحة قد شركهم فيها فرق الكفر والجهود بل وصفهم عز وجل و مدحهم بما هولهم خاصة لم يشركهم فيه احد غيرهم ولا يكون الايمان ايمانا صحيحا من مؤمن الا من بعد علمه بحال من يؤمن به كما قال الله تبارك و تعالى : الا من شهد بالحق وهم يعلمون فلم يوجب لهم صفة ما يشهدون به الا من بعد علمهم ثم كذلك لن ينفع الايمان من آمن بالمهدى القائم حتى يكون عارفا بشانه في حال غيبته و ذلك ان الائمة عليهم السلام قد اخبروا بغيبتهم **عليهم السلام** و وصفوا كونها لغيبتهم فيما نقل عنهم و استحفظ و دون في الكتب المؤلفة من قبل ان تقع الغيبة بعائتي سنة او اقل او اكثر فابس احد من اتباع الائمة عليهم السلام الا وقد ذكر ذلك في كثير من كتبه و رواياته ودونه في مصنفاته وهي الكتب التي تعرف بالاصول مدونة مستحفظة عند مشيخة

های غیب است که بشوخی کردیم تو بیش آنها نبودی آنگاه که حزم خود را تصبیم دادند و مکر نمودند، نامیده است یوسف را غیب چونکه اخباری را که نقل کرده راجع بدانسان یوسف بوده و احوال او و سرانجام کار او، بعضی از مخالفین راجع بآیه ایمان بغیب با من سخن گفت و اظهار داشت که معنی قول خدای عزوجل الذين يؤمنون بالغيب اينست که ايمان بزنده شدن و قيامت و احوال قيامت دارند، گفتم در تاويل نادانی و در گفتار گمراهی زیرا يهود و نصاری و بسیاری از مشرکین و مخالفین اسلام هم ايمان بيعت و نشور و حساب و ثواب و عقاب دارند و خدا مؤمنان را مدح نکند بمدعی که فرق کفر و مجوس با آنها شریک باشند بلکه خدای عزوجل آنها را توصیف و مدعی کرده که مخصوص آنهاست و دیگری با آنها شرکت ندارد.

و جوب معرفت امام زمان عجل الله فرجه

ايمان در حقيقت نيازمند علم بموضوع است و ايمان هيچ مؤمنی درست نباشد جز آنکه بداند حال کسی را که بوی ايمان میآورد چنانچه خدای تبارك و تعالى (در سورة زخرف آیه ۸۶ فرماید مگر کسانی که گواه بقند و هم ایشان میدادند وصحت گواهی آنها را تصدیق نکرده مگر پس از علم همچنین سود نیده ایمان کسی که خود را پیرو مهدی قائم علیه السلام میداند تا در حال غیبت مقام او را بشناسد و راه شناسائی اینست که امامان گذشته عليهم السلام از غیبت او خبر داده اند و وجود او را برای شیعیان خود دوستان

آل غل من قبل الغيبة بما ذكرنا من السنين وقد اخرجت ما حضرنى من الاخبار المسندة فى الغيبة من هذا الكتاب « فى هذا الكتاب خ ل » فى مواضعها فلا يخلو حال هؤلاء الاتباع المؤلفين للكتب ان يكونوا علموا الغيب بما وقع الان من الغيبة فالقوا ذلك فى كتبهم و دونوه فى مصنفاتهم من قبل كونها و هذا محال عند اهل اللب والتعميل لو ان يكونوا قد اسسوا فى كتبهم الكتب فانفق الامر لهم كما ذكرنا و تحقق ما وصفوا من كذبهم على يد ديارهم و اختلاف آرائهم و تباین أقطارهم و محالهم و هذا أيضاً محال كسيل الوجه الاول فلم يبق فى ذلك إلا انهم حفظوا عن ائمتهم المستحقين للوصية عليهم السلام عن رسول الله ﷺ من ذكر الغيبة وصفة كونها فى مقام بعد مقام إلى آخر المقامات ما دونوه فى كتبهم والقوه فى اصولهم وبذلك وشبهه فليج الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا و ان خصومنا و مخالفينا من أهل الأهواء المضلة تصدوا قصدوا خلعنا تاليف الحق و عناده بما وقع من غيبة صاحب الزمان « زماننا خ ل » القائم ﷺ و احتجابه عن ابصار المشاهدين ليلبسوا بذلك على لم تكن معرفته متقنة « مستقيمة خ ل » ولا بصيرته مستحكمة فاقول و بالله التوفيق إن الغيبة التى وقعت لصاحب زماننا ﷺ قد لزمه حكمته و بان حقا

پیش باکم و پیش در ضمن روایات بسیاری که از ایشان نقل شده و در رساله ها ثبت شده در کتب تألیف گردیده خبر داده اند هیچکدام از پیروان ائمه از این موضوع غفلت نکرده و دوبیاری از کتب و روایات و مصنفات خود آنها را ذکر کرده اند و اینها همان کتبى است که با اصول معروف و نزد شیعیان آل محمد ع از قریب دویست سال پیش از غیبت بتدریج مدون گردیده و محفوظ مانده من آنچه را راجع بغیبت در این اصول محفوظ بدست آمده در محل مناسب خود در این کتاب پیرون نویس کرده ام با ذکر سند آنها ؛ بناچار این جمیع کتب پیروان تشیع که نویسندگان این کتب بوده اند یا از همان وقت علم غیب پیدا کرده اند یا این غیبتى که اکنون واقع شده و پیش از وقوعش آنها در کتب خود نوشته اند و این بنظر عقل و انصاف محال آید این که این جمیع کتب در ضمن مدت دویست سال بزرگ امر دروغ توافق کنند و ندانسته آنها بنویسند و کتاب کنند و بطور اتفاق دروغ آنها راست درآید و کتب آنها محقق گردد و بنظر باینکه این جمیع بسیار در کشورهای دور از هم بوده اند و عقیده های مختلف داشته و در سرزمینهای جدا زندگی میکردند و توافق آنها بر امر خلاف واقع و جعل کذب محال میآید و این موضوع را هم ندارد جز آنکه خبر امام غائب را از ائمه خود اخذ کرده که حافظ وصیت پیغمبر ع بوده اند و آنحضرت از غیبت امام دوازدهم و صفات او و مقامات او بدانها خبر داده و آنها در کتب خود نوشته اند و در اصول خویش گرد آورده اند و با همین توجه دقیق حق پیروز میگردد و باطل از میان میرود زیرا باطل قابل زیست نیست ، منظور مخالفین ما که هوسهای گمراه کننده دوسر دارند اینست که بدست آویز غیبت صاحب الزمان و طول مدت آن حق را با بیسالی کنند و عناد ورزند ، تا موضوع را برردمان کم معرفت و است بصیرت متنبه نمایند

و فلجت حجتها للذی شاهدناه و عرفنا من آثار حکمة الله عزوجل و استقامة تدبیره فی حجبہ المتقدمة فی الاعصار السالفة مع ائمة الضلال و تظاهر الطواغیت و استعلاء الفراعنة فی الحقب الغالية و ما نحن بسیله فی زماننا هذا من تظاهر ائمة الکفر بمعونة أهل الافک و العدوان و البهتان و ذلك إن خصومنا طالبونا بوجود صاحب زماننا عليه السلام کوجود من تقدمه من الائمة عليهم السلام فقالوا انه قد مضى علی قولکم من عسروفاة نبینا عليه السلام أحد عشر اما ما کل منهم کان ظاهرا موجودا معروفا باسمه و شخصه بین الخاص و العام فان لم یوجد كذلك فقد فسد علیکم أمر من تقدم من أئمتکم کفساد أمر صاحب زمانکم هذا فی عدمه و تعذرو وجوده. فاقول و بالله التوفیق ان خصومنا قد جهلوا آثار حکمة الله تعالی و اغفلوا مواقع الحق و مناهج السبل فی مقامات حجب الله تعالی مع ائمة الضلال فی « دولة خ ل » دول الباطل فی کل عصر و زمان إذ قد نبی أن ظهور حجب الله تعالی فی مقاماتہم فی دول « ل خ ل » الباطل علی سبیل الامکان و التدبیر لاهل الزمان فان كانت الحال ممکنة فی استقامة تدبیر الاولیاء لوجود الحجة بین الخاص و العام کان ظهور الحجة كذلك و إن كانت الحال غیر ممکنة من استقامة تدبیر الاولیاء لوجود الحجة

اثبات غیبت امام عصر عجل الله فرجه و فوائد آن

بتوفیق خدا من میگویم که غیبت امام زمان ما عجل الله فرجه نظر بآنچه بچشم دل دیده و بدرستی شناخته ایم حکمتش ثابت و حقیقتش روشن و دلیلش پیروز است، باید آثار حکمت خدای عزوجل و تدبیر پا بر جای او را در باره امامان گذشته و در ازمه دیرین سنجید که چگونه بایشوایان گمراهی مبارزه کردند و گردنکشان و فرعون نشان در قرون گذشته بر آنها چیره شدند، امروز هم بچشم خود می بینیم که یشوایان کفر بکلیک اهل دروغ و دشمنی و افترا و پرونده سازی بر همه چیز مسلط شدند نه بمنطق خرد مندان توجه دارند و نه بمخالفین خود هر چه هم حق بگویند ترحم و توجهی نمیشانند

با این وضع رسوا مخالفین ما میگویند امام زمان خود را نشان دهید و مانند امامانی که پیش از و آشکار بودند او را آشکار معرفی کنید، میگویند بقول شما پس از وفات یضیر یازده امام بی دربی بوده اند که همه آشکار بودند و در دسترس موافق و مخالف و بنام و شخص خود معروف میان عام و خاص اگر این امام مانند آنان آشکار و معروف نباشد و نتواند باشد امر امامت آن یازده تن هم تباه و بیهوده گردد چنانچه موضوع صاحب الزمان شباهت با واسطه بودن و عدم امکان وجود او در طول اینست فاسد و بیهوده است

من بتوفیق خدا در جواب این اعتراض میگویم مخالفین ما بفوائد مختلفه حکمت و مصلحت اندیشی خدای تعالی نادانند و راه و روش حجتهای خدا را در هر عصر و زمانی نسبت به یشوایان ضلالت در دولتهای نا حق درست نمی سنجند و از آن غافلند زیرا مسلم است که ظهور حجتهای الهی در مقامات یشوایی خود در وقت تسلط دولتهای نا حق روی حساب امکاناتی است که برای او شاد و تدبیر مردم زمان خرد داشت باشند، اگر وضعیت طوری باشد که برای امام تا یک حدی تدبیر و رهبری نسبت بدوستانش ممکن باشد ظهور حجت وقت لازمست و اگر هیچ گونه امکانی مناسب

بین النعاص والعام و كان استتارة مما توجه الحكمة و يقتضيه التدبير حجب الله و ستره إلى وقت بلوغ الكتاب أجله كما قد وجدنا من ذلك في حجب الله المتقدمة من عسرو فوات آدم عليه السلام إلى حين زماننا هذا، منهم المستخفون و منهم المستعلنون بذلك جاءت الآثار و نطق الكتاب فمن ذلك ما حدثنا به أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن خالد البرقي عن أبيه عن محمد بن سنان عن إسحاق بن جرير عن عبد الحميد بن أبي الديلم قال قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يا عبد الحميد إن الله سأل المستعلنين و سأل المستخفين فاستل به حق المستخفين و تصديق ذلك من الكتاب قوله تعالى و رسالنا قد قصصناهم عليك من قبل و رسالنا لم نقصصهم عليك و كلم الله موسى تكليما فكانت حجج الله كذلك من وقت وفات آدم عليه السلام إلى وقت ظهور إبراهيم عليه السلام أوصياء مستعلنين و مستخفين فلما كان وقت كون إبراهيم عليه السلام ستر الله شخصه و اخفى ولادته لان الامكان في ظهور الحجة كان متعذرا في زمانه فكان إبراهيم عليه السلام في سلطان نمرود مستترا لامره و كان غير مظهر نفسه و نمرود يقتل اولاد رعيته و أهل مملكته في طلبه إلى ان دلهم إبراهيم عليه السلام على نفسه و أظهر لهم امره بعد ان بلغت الغيبة امدها و وجب اظهار ما أظهره للذي اراده في ايات حجته و اكمال دلائلها فلما كان وقت وفاة إبراهيم عليه السلام كان له اوصياء حجج الله عزوجل

و وضع زمان برای تدبیر و رهبری وجود خارجی نداشته باشد و حکمت الهی و تدبیر معنوی موجب پنهانی او گردد خدا او را در پشت پرده غیبت نهان کند و مستور نماید تا وقتی مدت غیبت بگذرد چنانچه پس از مطالعه تاریخ همه حجت های خدا از پیغمبران و اوصیاء پس از وفات حضرت آدم تا این زمان ما همین طور بودند بعضی پنهان بودند و برخی آشکار آثار صحیبه بر طبق این موضوع رسیده و قرآن مجید بر آن گویا است

از آن جمله عبد الحمید بن ابی الدیلم گوید امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود ای عبد الحمید برای خدا رسولان بود آشکار و رسولانی پنهان و غائب چون از خدا بحق رسولان عیان در خواستی کنی بحق رسولانی پنهان هم در خواست کن تصدیق آن از قرآن مجید در گفته خدای تعالی است (در سوره نساء آیه ۱۶۴) رسولانی که داستان شان را از پیش برای تو گفتیم و رسولانی که قصه آنها را نگفتیم و خدا یا موسی بوضع خاصی سخن گفت حجت های خدا از هنگام مرگ آدم تا پیدایش ابراهیم چنین بودند اوصیائی عیان و نهان چون ابراهیم بدینا آمد برای آنکه ظهور و حجت در آن وقت امکان نداشت خدا زایش و بایش او را از دیده مردم نهان کرد حضرت ابراهیم در موقع تسلط ظالمان نمرود در پشت پرده بود و خود را با مقام نبوت ظاهر نمیکرد تا سالها نمرود فرزندان معصوم رعایا و اهالی کشور خود را در جستجوی ابراهیم میبکشت تا آنکه مدت غیبت سرآمد و اظهار نبوت واجب گردید و حضرت ابراهیم آنها را بخود دلالت کرد و امر خویش را ظاهر ساخت چون اراده خدا تعلق گرفت که حجت خود را بر مردم ثابت کند و دین خود را کامل نماید از هنگام مرگ حضرت ابراهیم اوصیائی بودند که در روی زمین حجت های خدای عزوجل بتبار میآمدند و دنبال هم مقام

فی ارضه يتوارثون الوصية كذلك مستملین و مستخفین إلى وقت كون موسى ﷺ فكان فرعون يقتل اولاد بني اسرائيل في طلب موسى ﷺ الذي قد كان شاع من ذكره خبر كونه فستر الله ولادته ثم قذف به امه في اليم كما اخبر الله عز وجل في كتابه **فَالْهَلْهَلَةُ آل فرعون فكان موسى** ﷺ في حجر فرعون يريه و هؤلاء يعرفه و فرعون يقتل اولاد بني اسرائيل في طلبه ثم كان من أمره بعد ان اظهر دعوته و دلهم على نفسه ما قد قصه الله عز وجل في كتابه فلما كان وقت وفاة موسى ﷺ كان له اوصياء حبجبا لله ﷻ كذلك مستملین و مستخفین إلى وقت ظهور عيسى ﷺ فظهر عيسى في ولادته معنا الدلالة مظهر الفطنة شاهر البراهينه غير مخفى لنفسه لان زمانه كان زمان امكان ظهور الحجة كذلك ثم من بعد له اوصياء حبجبا ثم عز وجل كذلك مستملین و مستخفین إلى وقت ظهور نبينا ﷺ فقال الله عز وجل له في الكتاب ما يقال لك الا ما قد قيل للرسل من قبلك ثم قال عز وجل سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا فكان مما قيل له و لزم من سنته على ايجاب سنن من تعدى من الرسل اقامة الاوصياء له كاقامة من تقدمه لاوصياهم فاقام رسول الله ﷺ اوصياء كذلك و اخبر يكون المهدي خاتم الائمة عليهم السلام وانه يملأ الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما نقلت الامة ذلك باجمعها عنه ﷺ و ان « بان خ ل » عيسى

وصایت را از یگدیگر ادرت میبردند و هم چنان میان بودند و نهان تا زمان حضرت موسی که چون نام او بلند شد و خبر پیدایش او محقق گردید فرعون بجنجوی وی پرداخت و فرزندان بنی اسرائیل را بیرحمانه میکشت ، خدا ذایش او را پنهان ساخت و مادرش ویرا در دریا انداخت چنانچه خدای عزوجل در کتاب خود خبر داده که خاندان فرعون او را از آب گرفتند موسی در دامن فرعون بود او را میپرورید ولی نیشناخت و بازم در جستن وی بکشتار فرزندان بنی اسرائیل ادامه میداد تا حضرت موسی مأمور اظهار دعوت شد و خود را بر دم شناخت بوضعی که خدا در کتاب خود داستانش را پیاورد کرده چون هنگام در گفت حضرت موسی علیه السلام رسید او هم اوصیائی داشت که جنتهای خدا بودند و همچنان در میان بودند و در نهان تا زمان ظهور حضرت عیسی علیه السلام

عیسی با دلائل روشن نبوت خود از هنگام زایش آشکارا بجهان آمد و خود را نشان داد و براهین خویش را منتشر ساخت زیرا ماضی از اظهار وجود خود نداشت و پس از وی اوصیائی بودند که بنی میان بودند و برخی نهان و جنتهای خدای عزوجل بودند تا هنگام ظهور پیغمبر ما ص که خدا در قرآن مجید گوید (سوره سجد آیه ۴۳) گفته نشود تو مگر همانکه برای رسولان پیش از تو گفته شد، سپس خدای عزوجل فرمود بنو گفت نشود جز آنچه بر رسولان پیش از تو گفته شده پیش خدای عزوجل گفته است روش کسانی که پیش از تو فرستادیم از رسولان خود، پیغمبر اسلام طبق دستور پرورش پیغمبران پیش لازم بود اوصیاء خویش را معین کند چنانچه پیغمبران گذشته اوصیاء خود را معین کردند، پیغمبر همچنان اوصیاء خود را اعلام داشت و خبر داد که مهدی پایان امامان است و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ستم گردیده است باجماع خود این خبر را از آن حضرت نقل کرده اند و خبر داد که حضرت

بنزل فی وقت ظهوره فیصلی مخلقه فحفظت ولادات الأوصیاء مقاماتهم فی مقام بعد مقام إلى وقت ولادة صاحب زمانا **علیه السلام** المنتظر للتوسط والعدل كما اوجبت الحکمة باستقامة التدبیر غیبة من ذکرنا من الحجة المتقدمة علیهم السلام بالوجود و ذلك ان المعروف المتسالم بین الخاص و العام من أهل هذه الملة ان الحسن بن علی والد صاحب زمانا علیهما السلام قد کان و کل به طایفة زمانه إلى وقت وفاته فلما توفی **علیه السلام** و کل بعاشيته و أهله و حبیبت جواریه و طلب مولوده هذا اشد الطلب و کان احد المولیین « المتولیین خ ل » علیه عمه جعفر اخو الحسن بن علی بما ادعاه لنفسه من الامامة و رجا ان يتم له ذلك بوجود ابن اخیه صاحب الزمان فجرت السنة فی غیبه بما جرى من سنن غیبة من ذکرنا من الحجة المقدمة و لزم من حکمة غیبه **علیه السلام** ما لزم من حکمة غیبتهم فكان معارضة خصومنا ان قالوا ولم اوجبت فی الاممة ما کان واجبا فی الانبیاء فما انکرتم ان ذلك کان جائزا فی الانبیاء و غیر جائز فی الاممة لان الاممة ليسوا كالانبیاء ف غیر جائز ان يشبه حال الاممة بحال الانبیاء فلو وجدنا دلیلا مقنعا علی انه جائز فی الاممة ما کان جائزا فی الانبیاء والرسول فیما شبهتم من حال الاممة الذین ليسوا باشباه الانبیاء والرسول و إنما یقاس الشكل بالشکل والمثل بالمثل فلن یثبت دعواکم فی ذلك

عیسی پس از ظهورش فرود آید و پشت سرش نماز گزارد ، ولادت اوصیاء و مقامات آنها هریک پس از دیگری ضبط شد تا هنگام ولادت صاحب الزمان ما علیه السلام که انتظار او برده میشود برای عدل و داد و چنانچه حکمت الهیه در دوره های گذشته اقتضای غیبت سببهای متعددی مینمود او را هم در پرده غیبت نهان ساخت برای آنکه نزد خاص و عام ملت اسلام معروف و مسلم است که خلیفه نایب و سرکش معاصر امام حسن عسکری علیه السلام ناظران و پاسدارانی بر آنحضرت گماشته بود که ناموقع وفات او را بدقت تحت نظر داشتند و چون حضرت وفات کرد تمام خاندان و خدمتکاران او را باز داشت نمود و زیر نظر گرفت و کنیزان آنحضرت را زندانی کرد و در دنبال فرزند نوزاد او جستجو و باذرسی دقیقی انجام داد و یکی از بازجویان او همان جعفر برادر خود امام حسن عسکری بود که هوای امامت در سر داشت و بدست آوردن برادر زاده خود را وسیله مؤثر درک مقام امامت بنایب خود میدانست و تلاش بسیاری میکرد و دروش غیبت درباره آنحضرت مجری شد چنانچه در سببهای گذشته مجری گردید که ذکر آنها نمودیم

رفع اعتراض در غیبت امام عصر عجل الله فرجه

در اینجا مخالفین ما اعتراضی دارند ، میگویند چرا پیش آمد غیبت پیغمبران را برای امامان لازم میدانید و چرا نمیگویند که غیبت برای پیغمبران روا بوده ولی برای امامان روا نیست چون الله از همه جهت مانند انبیاء نیستند و روا نیست که حال الله را بحال انبیاء تشبیه کرد شما باید دلیل قانع کننده ای بیاورید که در موضوع غیبت امام هم مانند پیغمبر است با آنکه امام از نظر حقیقت مقام خود پیغمبر و رسول خدا نیست و تشبیه و قیاس در دو موضوع کاملا همانند جاریست و بنا بر این ادعای شما در اینجا ثابت نمیشود و قیاس شما در تشبیه الله بانبیاء از نظر غیبت درست نیست مگر

ولن یسقیم لکم قیاسکم فی تشبیهکم حال الائمة بحال الانبیاء علیهم السلام الا بدلیل مقنع . فاقول
و بالله اهتدی ان خصومنا قد جهلوا فیما عارضونا به من ذلك ولو انهم كانوا من اهل التميز و النظر
والتفکر والتدیر باطراح العناد و ازالة الحصیة لرؤسائهم و من تقدم من اسلافهم لعلموا ان كلما
كان جایزاً فی الانبیاء فهو واجب لازم فی الائمة حدوا النعل بالنعل و القذة بالقذة و ذلك ان
الانبیاء هم اصول الائمة و مفضیئهم و الائمة هم خلفاء الانبیاء و اوصیائهم و القائمون بالجمعة لله تعالی علی من
یکون بعدهم کیلاً تبطل حجج الله و حدود شرایعه مادام التکلیف علی العباد قائماً و الامر لهم
لازماً ولو وجبت المعارضة لجاز لقایل ان یقول ان الانبیاء هم حجج الله فبیر جایز ان یکون الائمة
حجج الله اذ لیسوا بالانبیاء ولا کالانبیاء له و ان یقول أيضاً فبیر جایز ان یسموا الائمة لان الانبیاء
كانوا ائمة و لیسوا بانبیاء فیکونوا ائمة کالانبیاء و غیر جایز ایضاً ان یقوموا بما یقوم به الرسول من الجهاد
والامر بالمعروف والنهی عن المنکر إلى غیر ذلك من أبواب الشریعة اذ لیسوا کالرسول ولا هم
برسل ثم یأتی بمثل هذا من المعال مما بکثر تعداده و یطول الکتاب بذكره فلما فسد هذا کلامه
کانت هذه المعارضة من خصومنا فاسدة کفساده ثم نحن نین الان و نوضح بعد هذا کلامه ان

دلیل قانع کننده ای بیارید

با خواست وهبری از خدا در پاسخ این شبهه و اعتراض میگویم مخالفین ما از راه نادانی این
اعتراض را وارد کردند و اگر فیه تشبیس و تامل و اندیشه و سنجش را بکار میبنداختند و عناد و
طرفداری از سران موجود و گذشتگان خود را کنار میگذاشتند میدانستند که هر وضعی در انبیاء رواست
و علی شده در امامان واجب و لازمست **حدوا النعل بالنعل و القذة بالقذة** چون پیغمبران
نسخه اصل امامان و سرچشمه آنانند و امامان جانشین و قائم مقام پیغمبرانند و نصب شدند تا بجای آنها
حجت خدا باشند بر مردم تا حجت الهی از میان نرود و شرایع و احکام تا آخرین دوره تکلیف بندگانش
بر جا بماند و باید امام از همه جهت بجای پیغمبر باشد ، اگر راه اعتراض در اینجا باز باشد رواست
کسی بگوید پیغمبران حجت خدا هستند ولی امامان حجت خدا میشوند چون در ماهیت پیغمبر از
امام جداست و بگوید باز انبیاء پیشوا هستند ولی اوصیاء پیشوا نیستند چون آنها پیغمبرند و اینها اوصیاء
و باز بگوید برای اوصیاء جایز نیست که برای جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و وظائف خاصه
نبوت قیام کنند زیرا در مقام رسالت وارد نیستند و در ماهیت خود رسول خدا نباشند و دنبال این
اعتراض از این گونه مصالحت و اباطیل بسیار بشمار میآید و ذکر آنها مایه تطویل کتاب میشود
چون این اعتراضات از طرف مخالفین ما فاسد است آن اعتراض هم فاسد است و بیلاوه ،
ما اکنون ثابت میکنیم که همانندی در اوصاف منصوبه و روش زندگی میان انبیاء و ائمه
روشن و آشکار است

- ۱ - بایست ائمه حجت خدا باشند بر خلق چنانچه انبیاء حجت خدایند بر خلق او و بندگانش
- ۲ - اطاعت ائمه فرض لازمست چون لزوم اطاعت انبیاء و دلیلش گفته خدای عز و جل است
(در سوره نساء آیه ۵۹) از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا اطاعت کنید و از فرماندهان

التشاكل بين الانبياء والائمة بين واضح فيلزمهم انهم جميع الله على الخلق كما كانت الانبياء جميعه على العباد و فرض طاعتهم لازم كلزوم فرض طاعة الانبياء و ذلك قول الله عزوجل **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم** و قوله تعالى **ولو رددوه الى الرسول واولى الامر منكم** لعلمه الذين يستنبطونه منهم فولاة الامر هم الاوصياء والائمة بعد الرسول **عليه السلام** وقد قرن الله طاعتهم بطاعة الرسول فادجب على العباد من فرضهم ما اوجبه من فرض الرسول كما اوجب على العباد من طاعة الرسول ما اوجبه من طاعته عزوجل في قوله **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول ثم قال من يطع الرسول فقد اطاع الله** و اذا كانت الائمة **عليهم السلام** جميع الله على من لم يلحق بالرسول ولم يشاهده في عصره لزم من طاعة الائمة ما لزم من طاعة الرسول **عليه السلام** فقد تشاكوا واستقام القياس فيهم و ان كان الرسول افضل من الائمة فقد تشاكوا في العجة و الاسم و الفعل و العقل خ ل و الفرض اذ كان الله جل ثناؤه قد سمى الرسل المة بقوله لابراهيم اني اجعلك للناس اماما وقد اخبرنا الله تبارك و تعالى انه قد فضل الانبياء والرسل بعضهم على بعض فقال تبارك و تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله الاية و قال **والقد فضلنا بعض النبيين على بعض الاية فتشاكل الانبياء في النبوة** و ان كان بعضهم افضل من بعض و كذلك

بحق خودتان .

و گفته خدای تعالی (در سوره نساء آیه ۸۳) و اگر مراجعه میدادند آنرا بر رسول خدا و بر مآنهان بحق خودشان آنان که در میان آنها کنجکاو بودند حقیقت آنرا میدانستند، فرماندهان بحق (اولی الامر) همان اوصیاء و ائمه بعد از پیغمبرند و خدا اطاعت آنها را قرین طاعت رسول ساخته و بر بندگان لازم کرده است پیروی آنان را چنانچه لازم کرده است بر بندگان خود طاعت رسول را در شمار وجوب طاعت خود در گفته خویش **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم** در همان سوره نساء هر کس اطاعت رسول کند محققاً اطاعت خدا را کرده است و چون که ائمه علیهم السلام جنتهای خدا بندگانیکه شرف حضور او را درک نکردند و او را ندیدند و بر کسانی که بعد از او آمدند و چنانچه پیغمبر رحمت است بر کسی که او را هم ندیده در عصر خودش لازم آید از اطاعت امام همانکه لازم آید از اطاعت شخص پیغمبر معصوم (ع) بنا بر این انبیاء و ائمه يك حکم دارند و قیاس هر يك بديگری درست است و اگر چه رسول افضل از امامت ولی دو حجت بودن و وصف خلافت و عمل رهبری و فرض طاعت یکی هستند و خدای جل ثناؤه در کلام خود رسولان را ائمه نامیده و با ابراهیم گفته است (در سوره بقره آیه ۱۲۴) براستی من ترا امام مردم ساختم و خدای تبارک و تعالی باخبر داده که انبیاء و رسولان هم بر یکدیگر برتری دارند در سوره بقره تبارک و تعالی باخبر داده که انبیاء و رسولان هم بر یکدیگر برتری دارند (در سوره بقره ساختن و خدای آیه ۲۵۳) فرموده آنانند رسولان که برتری دادیم بعضی را بر بعضی با کسانی از آنها خدا سخن گفت الاية و فرمود (در سوره اسراء ۵۵) ما بعضی از پیغمبران را بر بعضی برتری دادیم و انبیاء در نبوت هاست و شریکند و اگر چه بعضی افضل از بعضی دیگرند و همچنین باشند انبیاء و اوصیاء و هر کس حال ائمه را بحال انبیاء بشنجد و باعمال انبیاء نسبت باعمال اوصیاء استشهاد کند درست منجیده و استدلالش استوار است و درباره آنچه ما گفتیم از تشاکل انبیاء و اوصیاء درست است

تشاكل الانبياء والارصياء، فمن قاس حال الائمة بحال الانبياء، و استشهد بفعل الانبياء على فعل الائمة قد اصاب في قياسه و استقام له استشاده الذي وصفناه من تشاكل الانبياء و الارصياء **و** وجه آخر من الدليل على حقيقة ما شرحنا من تشاكل الائمة والانبياء عليهم السلام ان الله تبارك و تعالى يقول في كتابه لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة و قال تعالى ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فامرنا الله عز وجل ان نهتدى بهدى رسول الله **و** نجرى الامور على حد ما اجراه رسول الله **و** من قول او فعل فكان من قول رسول الله **و** المعق لما ذكرنا من تشاكل الانبياء والائمة ان قال منزلة على **و** منى كمنزلة هرون من موسى الا انه لاني بعدى فاعلمنا رسول الله **و** ان عليا ليس بنبي وقد شبه به هرون و كان هرون نبيا و رسولا و كذلك كان شبهه بجماعة من الانبياء **و**

حدثنا محمد بن موسى بن التوكل رحمه الله قال حدثنا علي بن الحسين بن السعد آبادي قال حدثنا احمد بن ابي عبدالله البرقي عن ابيه محمد بن خالد قال حدثنا عبدالملك بن هرون بن عثرة الشيباني عن ابيه عن جده عن عبدالله بن عباس قال كنا جلوسا عند رسول الله **و** فقال من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حلمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في فطاته و الى داود في زهده فلينظر الى هذا قال فنظرنا فاذا علي بن ابي طالب قد اقبل كانما ينمى من صلب فاذا استقام ان يشبه رسول الله **و** احدا من الائمة عليهم السلام بالانبياء و

راه دیگر برای اثبات مشاکله انبیاء و اوصیاء

راه دیگری برای استدلال بر حقانیت آنچه ما شرح دادیم راجع به شایستگی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام اینست که خدای تبارک و تعالی در کتاب خود (در سوره احزاب آیه ۲۱) میفرماید هر آینه برای شماست نسبت بر رسول خدا پیروی نیکو و پندیده و در (سوره حشر آیه ۷) میفرماید آنچه رسول خدا بشما داد بپذیرید و آنچه شایسته از آن بازداشت و انبیه خدا با دستور داده که بر هبری رسول خدا و هبری شویم و همه کارها را در حدود اجراءات رسول خدا مجری داریم چه گفتار و چه کردار و یکی از گفته های رسول خدا که دلیل است بر مشابعت کامل انبیاء و ائمه اینست که فرمود مقام و منزله علی نسبت بن چون مقام و منزله هرون نسبت بن موسی (ع) جز اینکه پس از من پیغمبری نیست و رسول خدا با اعلام کرده که علی پیغمبر نیست و با این وصف شبه هرونست که هم پیغمبر بود و هم رسول و همین وضع آنحضرت را بجمعی از پیغمبران تشبیه کرده است . عبدالله بن عباس گوید ما نزد رسول خدا نشست بودیم که فرمود هر که خواهد بآدم بنگرد در علمش و بنوح در صلح جوتیش و با ابراهیم در بردباریش و موسی در زیرکیش و داود در زهدش باید بنگرد باین شخص که میا بدما همه خیره شدیم بناگاه علی بن ابیطالب پیش آمد و با کمال وقار قدم بر میداشت چون استوار باشد که در ساو خدا یکی از ائمه را بانبیاء و رسول شبه سازد برای ما استوار باشد که همه ائمه را بانبیاء و رسول شبه دانیم و این دلیل قانع کننده است و بتحقیق

الرسال استقام لنا ان نشبه جميع الائمة بالانبياء والرسال وهذا دليل مقنع وقد ثبت شكل صاحب زماننا **عليه السلام** في غيبته بنبوة موسى وغيره ممن وقعت بهم النبوة و ذلك ان غيبة صاحب زماننا وقعت من جهة الطوائف لعل التدبير من الذي قدمنا ذكره في الفصل الاول ومما يفسد معارضة خصوصنا في نفي تشاكل الائمة والانبياء ان الرسل الذين تقدموا قبل عصر نبينا **عليه السلام** كان اوصياؤهم انبياء فكل وصي قام بوصية حجة تقدمه من وقت وفاة آدم **عليه السلام** الى عصر نبينا **عليه السلام** كان نيا وذلك مثل وصي آدم و كان شيث ابنه و هو هبة الله في علم آل محمد **عليه السلام** و كان نيا ومثل وصي نوح كان سام ابنه و كان نيا و مثل ابراهيم **عليه السلام** كان وصيه اسحق واسماعيل ل و ابنه و كان نيا و مثل موسى **عليه السلام** كان وصيه يوشع بن نون و كان نيا و مثل عيسى **عليه السلام** كان وصيه شمعون الصفا و كان نيا و مثل داود **عليه السلام** كان وصيه سليمان **عليه السلام** ابنه و كان نيا و اوصياء نبينا **عليه السلام** لم يكونوا انبياء لان الله عز وجل جعل خدامنا لهذا الامم كرامة له و تفضيلا فقد تشاكلت الائمة والانبياء بالوصية كما تشاكلوا فيما قدمنا ذكره من تشاكلهم فالنبي وصي والامام وصي والوصي امام والنبي امام و النبي حجة و الامام حجة فليس في الاشكال اشبه من تشاكل الائمة والانبياء و كذلك اخبرنا رسول الله **عليه السلام** بتشاكل افعال الاوصياء فيمن تقدم و تاخر من قصة يوشع بن نون وصي موسى **عليه السلام** مع صفراء بنت شبيب زوجة موسى وقصة امير المؤمنين وصي رسول الله **عليه السلام** مع عايشة بنت ابي بكر و ايجاب غسل الانبياء اوصياؤهم بعد وفاتهم

تابت شده که صاحب الزمان ما در غیبت حضرت موسی و انبیاء دیگر که غیبت داشته اند همانند گردیده برای آنکه غیبت امام زمان برای خاطر سرکشان و طاغیانست به لایحه مصلحتی که در فصل اول آنرا یاد آور کردیم و از ملاحظاتی که گفتار مخالفان ما را در شبهه نبودن ائمه بابیبا و رسل باطل میکند اینست که رسولانی که پیش از عصر پیغمبر (ص) ما بودند اوصیایان مقام نبوت داشته و هر وصی پیغمبری که پیش از زمان پیغمبر ما قائم مقام حجت پیش از خویش بود از وفات آدم تا عصر پیغمبر ما (ص) پیغمبر بود چون وصی حضرت آدم شیت فرزند او که هبة الله است در علم آل محمد (ع) و خود پیغمبر بود و مثل وصی حضرت نوح فرزندش سام که پیغمبر بود و مثل حضرت ابراهیم که اسحق پسر و وصی او بود و پیغمبر هم بود و مثل حضرت موسی که وصیش یوشع بن نون پیغمبر بود و مثل حضرت عیسی که وصیش شمعون الصفا پیغمبر بود و مثل حضرت داود که وصیش سلیمان پسرش پیغمبر بود ولی اوصیاء پیغمبر ما (ص) پیغمبر نبودند چونکه خدای عزوجل محمد (ع) را خاتم انبیاء نمود و امتش را خاتم همه امم برای کرامت و برتری او پس انبیاء و ائمه از نظر مقام وصایت هم شکل باشند چنانکه در اوصافی که پیش گفتیم هم شکل باشند پیغمبر وصی است و وصی امام است و بنی امام است و بنی حجت است و امام هم حجت است در میان هم شکلان هم شکلتر از ائمه و پیغمبران نخواهد بود و همچنین پیغمبر باخبر داده است که اوصیاء گذشت و اوصیاء او هم در کارهای خود و پیش آمدها شبه هستند چنانچه در داستان یوشع بن نون و وصی حضرت موسی و صفوره دختر شیب زن موسی ملاحظه میشود با داستان امیرالمؤمنین وصی رسول خدا و عایشه دختر ابي بكر و در اینکه غسل دادن هر پیغمبری بر وصی او بخصوص لازمست

حدثنا علي بن احمد الدقاق رحمه الله قال حدثنا حمزة بن القاسم قال حدثنا ابو الحسن علي بن الجعيد الرازي قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا الحسين بن علي بن عبدالرزاق عن ابيه عن هيثم (مشياخل) مولى عبدالرحمن بن عوف عن عبدالله بن مسعود قال قلت للنبي ﷺ يا رسول الله من ينسلك اذا مت قال يغسل كل نبي وصيه قلت فمن وصيك يا رسول الله قال علي بن ابي طالب قلت كم يعيش بعدك يا رسول الله قال ثلثين سنة فان يوشع بن نون وصي موسى عاش بعد موسى ثلثين سنة وخرجت عليه صفراء بنت شبيب زوجة موسى ﷺ فقالت انا احق منك بالامر فقاتلها فقتل مقاتليها واسرها واحسن اسرها وان ابنة ابي بكر ستخرج علي في كذا وكذا الغامن امتي فيقاتلها فيقتل مقاتليها وياسرها فيحسن اسرها وفيها انزل الله عز وجل و قرن في يوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى يعني صفراء بنت شبيب فهذا الشكل قد ثبت من الائمة والانبياء بالاسم والصفة والنعم والفعل وكلما كان جائزا في الانبياء فهو جائز يجري في الائمة حذوا النمل بالنمل والقذة بالقذة ولوجازان يجمع امامة صاحب زماننا هذا لغيبة بعد وجود من تقدمه من الائمة ﷺ لوجب ان يدفع نبوة موسى بن عمران ﷺ لغيبته اذ لم يكن كل الانبياء كذلك فلما لم تسقط نبوة موسى لغيبته وصحت نبوته مع الغيبة كما وصحت نبوة الانبياء الذين لم تقع بهم الغيبة فكذلك وصحت امامة صاحب زماننا هذا مع غيبته كما وصحت امامة من تقدمه من الائمة الذين لم تقع بهم الغيبة وكما جازان يكون موسى ﷺ في حجر فرعون بربه وهو لا يعرفه وهو يقتل اولاد بني اسرائيل في طلبه

عبدالله بن مسعود گوید پیغمبر عرض کردم وقتی از دنیا بروی کی تو را غسل میدهند؟ فرمود هر چه بپری ز او می آید غسل میدهند عرض کردم وصی شما کیست یا رسول الله؟ فرمود علی بن ابیطالب عرض کردم یا رسول الله بعد از شما چند زنده باشد فرمود سی سال زیرا یوشع بن نون وصی موسی پس از او سی سال زنده بود و صفوراء دختر شیب زن حضرت موسی بر او شورید و گفت من بغلافت از تو شایسته ترم یوشع با وی جنگید و طرفدارانش را کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوش رفتاری نمود دختر ابی بکر هم بر وی برهلی بشورد با چند هزار از اتم و با او بجنگد و طرفدارانش را بکشد و خودش را اسیر کند و با او خوش رفتاری کند و در باره او است که خدای عزوجل (در سوره احزاب آیه ۳۲) فرماید در خانه های خود بنانید و مانند زمان جاهلیت نعت خود نمائی نکنید مقصود از آن صفوراء دختر شیب است پس همانندی پیغمبران و ائمه ثابت شد در نام و وصف و نحو کار و هر چه برای پیغمبران روا باشد برای ائمه رواست و مبری میشود طبق النمل بالنمل و اگر روا باشد که امامت صاحب الزمان بغا طر غیبت او انکار شود بعد از وجود امامان گذشته و ظهور آنها لازم آید که نبوت موسی بن عمران هم انکار شود بغا طر آنکه غایب شد چون همه پیغمبران غیبت نداشته و چون غیبت موسی باعث سقوط نبوتش نیست و با غیبت نبوتش بر جا است مانند همان پیغمبرانی که آشکار بودند و غیبت نداشته هم چنین امامت صاحب الزمان ما هم با غیبت او صحیح است چنانچه امامت امامانی که پیش از او بودند و غیبت نداشته صحیح است و چنانچه روا باشد حضرت موسی در دامن تربیت فرعون باشد و او را نشاند و فرزندان بنی اسرائیل را در طلبش بگشتد همچنین جائز است صاحب الزمان ما بشخصه در میان مردم موجود باشد و در

فكذلك جازان يكون صاحب زمانا موجودا بشخصه بين الناس بدخل مجالسهم ويطأ بسطهم و
يمشي في أسواقهم وهم لا يعرفونه الى ان يبلغ الكتاب اجله فقد روى عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام
انه قال في القائم سنم من موسى و سنم من يوسف و سنم من عيسى و سنم من محمد عليه السلام فاما سنة موسى فمعايف
بترقب و اما سنة يوسف عليه السلام فان اخوته كانوا يباعونه و يخاطبونه ولا يعرفونه و اما سنة عيسى
فالسباحة و اما سنة محمد عليه السلام فالسيف فكان من الزيادة لخصومنا ان قالوا ما انكرتم اذ قد ثبت
لكم ما ادعيت من الغيبة كغيبه موسى عليه السلام ومن حل معله من الائمة الذين وقعت بهم الغيبة ان
تكون حجة موسى لم تلزم احدا الا بعد ما اظهر دعوته و دل على نفسه و كذلك لا تلزم حجة
امامكم هذا لغفاء مكانه و شخصه حتى يظهر دعوته و يدل على نفسه كذلك فحيث تلزم حجة و تنجب
طاعته و ما بقي في الغيبة فلا تلزم حجة و تنجب طاعة فاقول و بالله التوفيق ان لخصومنا غفلوا عما يلزم
من حجة حجب الله في ظهورهم و استتارهم و قد الزمهم الله تعالى الحجة البالغة في كتابه و لم يتركهم
سدى في جهلهم و تغيبهم ولكنهم كما قال الله عز وجل افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها
ان الله عز وجل قد اخبرنا في قصة موسى عليه السلام انه كان له شيعه بهم بامرهم عارفون و بولايته متمسكون

مجالس آنها در آید با روى فرش آنها بگذارد و در بازارهای آنها راه برود و او را تا گذشت مدت
مفرد شناسند از امام ششم صادق جعفر بن محمد روایت شده که فرمود در حضرت قائم روشی است از موسی و روشی
است از یوسف و روشی است از عیسی و روشی است از محمد (ع) اما روش موسی اینست که ترس دارد و انتظار
میکشد روش یوسف اینست که برادرانش با او سخن گویند و خرید و فروش کنند و وی را شناسند
روش عیسی گردش در زمین است و روش محمد (ع) شنیر است.

جواب اعتراض دیگری راجع بغیبت امام زمان عجل الله فرجه

در اینجا ممکن است مخالفین ما با اعتراض خود بفرمایند و بگویند، بر شما ثابت شد که امام زمان
مانند حضرت موسی و دیگر پیغمبران غایب است و کسی او را نمی شناسد ولی حجتی غائب چون
موسی بن عمران تا غائب بودند اتیری نداشتند و اطاعت آنان واجب نبود تا آنکه اظهار دعوت کردند
و خود را معرفی نمودند و امام زمان شمام ■ مکانش نهان و شخصش پنهانست حجت بر مردم نیست
مگر آنکه ظهور کند و قیام دعوت نماید.

توفیق خدا در پاسخ آنان میگویم مخالفین ما غافلند از آنچه لازمست بر خلق نسبت به حجتی
خدا در حال ظهور و غیبت با اینکه خدا در کتاب خود حجت را بر آنها تمام کرده و آنها را در اشتباه
و نادانی و انگذاشته ولی آنها در قرآن مجید تدبیر نمیکند و حقایق آنرا نمی فهمند چنانچه خدای
عزوجل (در سوره محمد آیه ۲۴ فرماید) آیا تدبیر نمیکنند و قرآن یا قتل بردل آنها زده شده است،
خدا در داستان موسی برای ما بیان کرده که وجود او در حال غیبت و قبل از قیام رسمی بدعوت بی اثر
نبوده و طائف میکه را انجام می داده و مردم را بتناسبت همان موقبت غیبت رهبری می کرده و در
همان حال پیروانی داشتند که او را می شناختند و باز وابسته بودند و پیش از اظهار دعوت و معرفی خود

والمعوثه منتظرون قبل اظهار دعوته ومن قبل دلائله على نفسه حيث يقولو دخل المدينة على حين غفلة من اهلها فوجد فيها رجلا يفلان هذا من شيعة وهذا من عدوه فاستفاه الذي من شيعة على الذي من عدوه وقال عز وجل حكاية عن شيعة قالوا اودينا من قبل ان تأتينا و من بعد ما جئنا الاية فاعلمنا ان الله في كتابه انما قد كان لموسى عليه السلام شيعة من قبل ان يظهر له من نفسه نبوة وقبل ان يظهر له دعوة يعرفونه ويعرفهم بهم الاله موسى صاحب الدعوة ان لم يكونوا يعرفون ان ذلك الشخص هو موسى بعينه و ذلك ان نبوة موسى انما ظهرت من بعد رجوعه من عند شعيب حين سار باهله من بعد السنين التي رعى فيها لشعيب حتى استوجب بها اهله فكان دخوله المدينة حين وجد فيها الرجلين قبل مصيره الى شعيب و كذلك وجدنا مثل نبينا عليه السلام قد عرف اقوام امره قبل ولادته وبعد ولادته وعرفوا مكان خروجه ودلوا بهجرتهم من قبل ان يظهر من نفسه نبوة ومن قبل ظهور دعوته وذلك مثل سلمان الفارسي رحمه الله ومثل قيس بن ساعدة اليبادي ومثل تبع الملك ومثل عبدالمطلب و أبي طالب و مثل سيف بن ذي يزن ومثل بعيرة الراهب ومثل كبير الرهبان

انتظار اورا داشتند آنجا که (در سوره قصص آیه ۱۵) می فرماید. وارد شهر شد هنگامی که مردمش غافل بودند و مرد را یافت که باهم قتال میکردند این از شیعیانش بود و این از دشمنانش آنکه از شیعیانش بود از او کمک خواست بر علیه دشمنش و خداوند در بیان حال شیعیانش در سوره اعراف آیه ۱۲۹ فرماید قوم موسی گفتند پیش از اینکه بنجات مایمانی در آزار بودیم و بدهم که آمدی تا آخر آیه، خدا در قرآنش بنا خبر داده که موسی پیش از آنکه اظهار نبوت خویش کند و قیام بدعوت نماید شیعیانی داشته که اورا میشناختند و آنها را می شناخته و طرفداران خود می دانسته و اگر چه آنها در آنوقت نمی دانستند این شخص همان موسی است که منتظر اویند زیرا ظهور نبوت موسی پس از آن بود که از پیش شعیب برگشت و پس از سالها که گله چرانی او کرد و تسلط بر خانواده خود یافت با خانواده خود بسمت مصر آمد و داستان ملاقات آن دو نفر که موقع ورود بی خبر خود در شهر مصر دارد پیش از رفتن او نزد شعیب بوده است و همچنین راجع بشخص محمد (ع) هم مردمانی بودند که پیش از ولادتش و بعد از آن قبل از بعثت از کار او خبر داشتند و خروج او و دارالهجرة او مدینه را میدانستند با آنکه هنوز خود را نبوت معرفی نکرده بود و اظهار دعوت ننموده بود و اشخاص نامبرده.

۱- سلمان فارسی رضی

۲- قیس بن ساعدة الیادی

۳- تبع پادشاه حیر از اهل یمن

۴- حضرت عبدالمطلب و ابیطالب (چهارم بزرگوار خود پیغمبر)

۵- سیف بن ذی یزن از ملوک یمن

۶- بعیراء راهب ساکن شامات

۷- بسیاری از راهبان راه مدینه بشام

۸- ابی مویس رهب

فی طریق الشام و مثل ابی مویب الراهب و مثل سطح الکاهن و مثل یوسف الیهودی و مثل ابن حواش الحبر المقبل من الشام و مثل زید بن عمرو بن نفیل و مثل هؤلاء کثیر من قد عرف النبی ﷺ بصفته و نعتہ و اسمه و نسبه قبل مولده و بعد مولده و الاخبار فی ذلك موجودة عند الخاص و العام و قد اخرجتها مسندة فی هذا الکتاب فی مواضعها فلیس من حجة الله عزوجل نبی ولا رسی الا وقد حفظ المؤمنون وقت کونه و ولادته و عرفوا ابویه و نسبه فی کل عصر و زمان حتی لم یفتبه علیهم شیء من امر حجج الله عزوجل فی ظهورهم و حین استارهم و اغفل ذلك اهل الجحود والضلال و الکنود فلم یکن عندهم علم شیء من امرهم و كذلك سبیل صاحب زماننا ﷺ حفظ اولیاء المؤمنون من اهل المعرفة و العلم و قته و زمانه و عرفوا علاماته و شواهد ايامه و کونه و وقت ولادته و نسبه فهم علی یقین من امره فی حین غیبه و مشهده و اغفل ذلك اهل الجحود و الانکار و الضود فی صاحب زماننا ﷺ قال الله عزوجل یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نقصا ایمانها لم تکن آمنتم من قبل و سئل الصادق ﷺ عن هذه الایة فقال الایات هم الائمة و الایة المنتظرة هو القائم المهدی ﷺ فاذا قام لا ینفع نقصا ایمانها لم تکن آمنتم من قبل قیامه بالسیف و ان آمنتم بما تقدمه من ابائه. حدثنا بذلك احمد بن زبید بن جعفر الهمدانی رضی الله

۱۰- سطح کاهن

۱۱- یوسف یهودی

۱۲- ابن حواش دانشمندی که از شام میآمد

۱۳- زید بن عمرو بن نفیل از اهالی خود شهر مکه

و اشخاص بسیار دیگر مانند اینها بودند که پیغمبر (ص) را بصفت و مشخصات و نام و نسب چه پیش از ولادت او و چه پس از ولادت اومی شناختند و اخبار آن پیش عامه و خاصه موجود است و من آنهارا با ذکر سند در مواضع مناسب در همین کتاب بیرون نویسم کرده ام، هیچکدام از حجتهای خدای عزوجل از پیغمبر و امام نبوده است مگر آنکه اهل ایسان وقت پیدایش و زایش او را ضبط کرده و پدر و مادر و نژادش را در هر عصر و زمانی می شناخته برای آنکه امر حجتهای خدای عزوجل بر آنها اشتباه نشود چه در حال ظهور و چه در حال غیبت ولی اهل انکار و گمراهی و عناد بهیچوجه وضیعت آنها را نمی دانستند و ضیعت امام زمان ما علیه السلام هم همین طور است، دوستان مؤمنش که اهل معرفت و دانش هستند وقت و زمانش را ضبط کردند و نشانه های او را شناختند و گواه ایام و پیدایش او و هنگام زایش او را و نژاد او را می دانند و ایشان در باره او چه در حال غیبت و چه در حال حضور یقین دارند خدای عزوجل فرماید روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگارت هیچکس را ایسان آن روز سود ندهد در صورتی که پیش از آن بی ایسان بوده امام صادق از تفسیر این آیه برش شد فرمود آیات امامانند و آیت منتظر همان قائم مهدی است علیه السلام چون قیام کند ایسان هیچکس که پیش از قیام او باشند ایسان نداشته سود ندهد اگر چه پدران گذشته او هم ایسان داشته و تصدیق اینکه مقصود از آیات حجج هستند از

عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن بن ابي عمير و الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب و غيره عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام و تصديق ذلك من كتاب الله عزوجل ان الایات هم الحجج قول الله عزوجل وجعلنا ابن مريم وامه آية یعنی حجة و قوله عزوجل لارميا (العزيز) حين احياء الله من بعد ان اماته مائة سنة فانظر الى حمارك و لتجعلك آية للناس یعنی حجة فجعله عزوجل حجة على الخلق و سماه آية و ان الناس لما صح لهم عن رسول الله صلی الله علیه و آله امر الغيبة الواقعة بحجة الله تعالى ذكره على خلقه وضع كثير منهم الغيبة غير موضعها اولهم عمر بن الخطاب فانه قال لما قبض النبي صلی الله علیه و آله والله مامات محمد و انما غاب كفية موسى عليه السلام عن قومه و انه سيظهر لكم بعد غيبته حدثنا احمد بن محمد بن الصقر الصامع العدل قال حدثنا ابو جعفر محمد بن العباس بن بسام قال حدثنا ابو جعفر محمد بن يزيد اذ قال حدثنا نصر بن سيار بن داود الاشعري قال (عن محمد بن عبدربه خ) حدثنا محمد بن عبدربه و عبد الله بن خالد الساولي انهما قالا حدثنا ابو نجيع المدني (مشرح ل) قال حدثنا محمد بن قيس و محمد بن كعب القرظي و عمارة بن غريرة و سعيد بن ابي سعيد المقرئ و عبد الله بن ابي (مشرح ل) مليكة و غيرهم من مشيخة اهل المدينة قالوا لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله اقبل عمر بن الخطاب يقول والله مامات محمد و انما غاب كفية موسى عن قومه و انه سيظهر بعد غيبته فما زال يردد هذا القول و يكرره حتى ظن الناس ان عقله قد ذهب فاتاه ابوبكر و قد اجتمع الناس عليه يتعجبون من قوله فقال اربع على نفسك يا عمر من يمينك التي تحلف بها فقد اخبرنا الله عزوجل في كتابه فقال يا محمد انك ميت و الهم ميتون فقال عمر و ان هذه الآية لفي كتاب الله يا ابابكر ؟ فقال نعم اشهد بالله لقد ذاق

قرآن مجید قول خدای عزوجل است (در سوره مؤمنون آیه ۵۰ و قرار دادیم پس مریم و مادرش را آیه یعنی حجت و گفته خدای عزوجل برای ارمیا هنگامی که پس از حد سال مرگ او را زنده کرد) در سوره بقره آیه ۲۵۹ نگاه کن بفر خود و برای آنکه تورا برای مردم آیت قرار دهیم، یعنی حجت، خدا او را حجت بر خلق ساخت و آیه نامید و چون نزد عموم مردم مسلمان امر غیبت امامی بعد از پیغمبر بوده بعضی در موضوع آن با اشتباه رفته و آنرا عوضی تطبیق کرده اند.

نخست اشتباهکار عمر بن خطاب بود که چون پیغمبر (ص) وفات کرد گفت محمد (ص) نمرده بلکه چون موسی غایب شده از امت خود و بزودی میان آنها ظاهر می شود چنانچه محمد بن قیس، محمد بن کعب قرظی، عمارة بن غريرة، سعيد بن ابي سعيد مقرئ، عبدالله بن ابي مليكة و دیگران از مشایخ مدینه گفته اند که چون رسول خدا (ص) وفات کرد عمر بن خطاب پیش آمد و می گفت بخدا محمد نمرده و هانا چون موسی از میان قوم خود غایب شده و پس از غیبت خود معقلاً ظهور می کند و پی در پی این گفتار را تکرار می کرد تا مردم گمان کردند دیوانه شده ابوبکر در حالی که همه مردم دور عمر جمع شده و از گفتارش در حشمت بودند پیش او آمد و گفت ای عمر بخود باز آی از این سو گندی که میخوری نگران باش بر آستی خدای عزوجل در کتاب خود بما خبر داده (در سوره زمر آیه ۳۰) خطاب پیغمبرش فرموده تو میبری و ایشانهم میبرند، عمر گفت ای ابوبکر راستی این آیه در قرآن هست؟ گفت آری

عنه الموت ولم يكن عمر جمع القرآن ثم غلطت الكيسانية بعد ذلك حتى ادّعى هذه الغيبة
لمحمد بن الحنفية قدس الله روحه حتى ان السيد محمد العميرى رضي الله عنه اعتقد ذلك وقال فيه شعراً

الا ان الائمة من قریش
علي و الثلثة من بنیه
فبط سبط ايمان و بر
وسبط لا يندرق الموت حتى
يفيب فلا يرى عنا زمانا

وقال فيه السيد رحمة الله عليه ايضاً شعراً

ايا شعب رضوى ما المن بك لا يرى
فلو غاب عنا عمر نوح لا يفت
و قال فيه السيد ايضاً شعر

الا حي المقيم بشعب رضوي
و قل يا بن الوصي قدتك نفسي

واحد له بمنزله السلام
اطلقت بذلك الجبل المقاما

من خدا را گواه می گیرم که محمد (ع) مرده است، عمره فرآورد حفظ نکرده بود.
بعد از عمر طایفه کیسانیه در این اشتباه افتادند و ادعا کردند که موهود غائب محمد بن حنفیه
است و سید محمد عمیری هم که در آغاز امر پیرو این مذهب بود باین عقیده بود و درباره آن در
شعر خود گفته است.

- ۱- هلا بدوستی که امامان از نژاد قریشند چهارتن ما تندهم امامان برحق بودند.
- ۲- علی بود و سه تن از فرزندان که آنان اسباط ما و اوصیاء ما بودند.
- ۳- یکی حسن سبط بود که ایمان و نیکی داشت و دیگر حسین سبط بود که در کربلا
مدفون شد.
- ۴- و دیگر محمد سبط بود که نمیرد تا آنکه فرمانده قشونی گردد که پرچم در جلو آن
کشیده شود.
- ۵- غایب است و مدتی از نظرم پنهان است در کوه رضوی زنده است و غسل و آب نژاد او است.
و باز سید رحمة الله علیه در باره او گفته است.
- ۱- ای دره کوه رضوی برای چه کسی که در تو است دیده نمی شود، تا کی تو در نزدیکی
ما از دیده پنهانی؟
- ۲- اگر باندازه عمر نوح غائب باشی ما یقین داریم که محققاً مراجعت می کند و باز سید در
باره او گفته است.

- ۱- هلا سلام بر بان که در کوه رضوی اقامت دارد و در منزل گاهش سلام باو هدیه کن
- ۲- بگو ای زاده وصی یغبر، جانم قربانت اقامت در این کوه را طول دادی

فمر بمعشر والوك منا
وسموك الخليفة والامام
فما ذاق ابن خولة طعم موت
ولا وارت له ارض عظاماً

فلم يزل السيد ضالا في امر الغيبة يعتقد بها في عهد بن الحنفية حتى لقي الصادق جعفر بن محمد **ع**
وراي منه علامات الامامة و شاهد منه دلالات الوصية فسأله عن الغيبة فذكر له انها حق ولكنها
تقع بالثاني عشرة من الائمة عليهم السلام و اخبره بموت عهد بن الحنفية و ان اياه شاهد دفنه
فرجع السيد عن مقالته و استغفر من اعتقاده ورجع الى الحق عند اتصاحه و ادن بالامامة
حدثنا عبدالواحد بن عهد العطار رضي الله عنه قال حدثنا علي بن عهد بن قتيبة النيسابوري
(نحى قال حدثنا) عن حمدان بن سليمان عن عهد بن اسمعيل بن نوح عن حيان السراج قال سمعت
السيد عهد الحميري يقول كنت اقول بالخلو و اعتقد غيبة عهد بن الحنفية قد ضللت في ذلك زمانا فمن
الله علي بالصادق جعفر بن عهد **ع** و انقضى به من النار و هداني الى سواء الصراط فسالته بعد ما صحبت عندي
باقى الدلائل التي شاهدتها منه انه حجة الله على رعي جميع اهل زمانه و انه الامام الذي فرض الله طاعته
و اوجب الاقتداء به فقلت له يا بن رسول الله قد روي لنا اخبار عن آبائك عليهم السلام في الغيبة وصحة
كونها فاجبرني بمن تقع فقال **عليه السلام** ان الغيبة ستقع بالسادس من ولدي و هو الثاني عشر من ائمة الهداة
بعد رسول الله **صلى الله عليه وآله** اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب و آخرهم القائم بالحق بقية الله في الارض
و صاحب الزمان والله لو بقي في غيبته ما بقي نوح في الارض خ ل في قومه لم يخرج من

۳- بگنذر بگرومی که دوستدارت هستد و تورا خلیفه و امام میدانند

۴- فرزند خولة (مادرش) مرك را تبعید و زمین استخوان او را زیر خود نگرفته

هیئت سید حیری در امر غیبت گمراه بود و موهود غائب را معبد بن حنفیه می دانست تا شرفیاب
حضور امام صادق علیه السلام گردید و علامات امامت را در او دید و نشانه های وصایت در او فهمید و از
امام غائب از آنحضرت پرسش کرد و فرمود غیبت درست است ولی در امام دوازدهم است و باو خبر داد
که معبد بن حنفیه مرده است و پدرش شاهد خاک سپردن او بوده، سید از این عقیده برگشت و بحق
گرایید و بپناه امامیه درآمد - حیان سراج گوید از خود سید معبد حیری شنیدم که میگفت من معتقد
بخلو بودم و معبد بن حنفیه را امام غائب می دانستم مدتی در این گمراهی بسر بردم تا آنکه خدا بوسیله
امام صادق جعفر بن محمد بن معبد بین من و نهاد و از آتش برگرفت و براه راستم رهبری کرد و چون دلائل
امامت آنحضرت بر من آشکار شد و دانستم او بر من و همه خلق رحمت است و او است امامی که خدا طاعت
او را واجب کرده و پیروی او را لازم شمرده باو عرض کردم یا بن رسول الله برای ما اخباری از پندرات
علیهم السلام در باب قیبت رسیده و بصحت پیوسته بفرمائید این غیبت دوباره کدام امام است ، فرمود
غیبت دوشین فرزند من است که امام دوازدهم است پس رسول خدا **ص** که اول آنها امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب است و آخر آنها قائم بالحق است ، بقیه الله فی الارض و صاحب الزمان است : بخدا

الدنيا حتى يظهر فيملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. قال السيد فلما سمعت ذلك من مولاي الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام تيت إلى الله ذكره على يديه و قلت قصيدتي التي اولها:

فلما رايت الناس في الدين قد غفوا	تجعفرت باسم الله قيمن تجعفروا
و ناديت باسم الله الله اكبر	و ايقنت ان الله يغفر و يغفرو
و دنت بدين غير ما كنت ديتاً	به و نهاني سيد الناس جعفر
قلت فهبني قد تهودت برهة	و الا فدينى دين من ينصر
و انى الى الرحمن من ذلك تائب	و انى قد اسلمى و الله اكبر
فلست بفال ما حييت و راجع	الى ما عليه كنت الخفى و اظهر
ولا قاللا حى برضى محمد	و ان عاب جهال مقالى فاكثروا
و لكنه مما مضى لسيله	على افضل الحالات بقفى و ينخر
مع الطيبين الطاهرين الاولى لهم	من المصطفى فرع زكى و عنصر

الى آخر القصيدة و هي طويلة و قلت بعد ذلك قصيدة اخرى :

اگر باندازه عمر نوح در پشت پرده محبت بماند از دنیا نرود تا ظاهر شود و زمین را پراز عدل و داد کند چنانچه بر از جور و ظلم شده . سید گفت چون این خبر را از مولایم امام صادق شنیدم بدست آنحضرت توبه کردم و بخدا باز گشتم و قصیده خود را سرودم که اولش اینست .

۱ - چون دیدم مردم در دین گمراه شدند من بنام خدا در گروه جعفری مذهب پیرو جعفر بن محمد شدم

۲ - بنام خدا آواز دادم و الله اکبر گفتم و دانستم که خدا میبخشد و میآمرزد

۳ - و بدین خدا تا زنده ام متدین شده ام و سید مردم جعفر بن محمد مرا از کیش باطل باز داشت

۴ - گفتم فرض کن مدتی من یهودی بودم و گرنه در آن مدت ترساشده بودم

۵ - من پیرو دگوار بخشاینده از آن مذهب باطل تا بستم و گویا اکنون مسلمان شدم و الله اکبر

۶ - من دیگر تا زنده ام معتقد غلو نیشوم و ببقیده ای که بودم رجوع نکنم در پنهان و آشکار

۷ - من دیگر نیگویم محمد بن حنفیه در کوه رضوی غائب شده - و اگر چه نادانها گفته مرا عیب کنند و بسیار انتقاد کنند

۸ - آری او برآه مرکب خود رفت و دارای ضلیک بود و بیروست

۹ - با گذشتگان پاک و طاهر خود و یکی از فروع پاک خاندان مصطفی ص بود

تا آخر قصیده که بسیار طولانی است و باز در این موضوع این شعر را گفته ام

عذافرة يطوى بها كل سبب
 قتل لولى الله و ابن المذهب
 اتوب الى الرحمن ثم تادى
 احارب فيه جاهدا كل معرب
 معاندة عنى لنسل العطيع
 وما كان فيما قال بالمتكذب
 من كقول الخائف المترقب
 نفيه بين الصبح المنصب
 كعبة جدى من الافق كوكب
 على سودد منه و امر مسب
 فيقتلهم قتلا كمران منصب
 صرفنا اليه قولنا لم نكذب

ايا راكبا نحو المدينة جصرة
 اذا ما هداك الله عاينى جعفرا
 الا يا امين الله و ابن امينه
 إليك من الامر الذى كنت مطلباً
 و ما كان قولى في ابن عولقبطنا
 ولكن روينا عن وصى عهد
 بان ولى الله يفقد لا يرى
 فتقسم اموال الفقيد كالسما
 فيمكث حيناً ثم ينبع نعمة
 يسير بنصر الله من بيت ربه
 يسير إلى اعدائه بلواله
 فلما روى ان ابن خولة غائب

- ۱ - ای کسیکه بر شتر تنومند بسوی مدینه رهپاری - بر شتران تند رو که بیابانهای دور و دراز را بآنها درمینودند
- ۲ - اگر خدایت رهبری کرد و جعفر بن محمد را دیدار کردی - بولی خدا و زاده امام پاکیزه از غول من عرض کن
- ۳ - هلا ای امین خدا و زاده امین خدا - من بسوی خدای پخشاینده باز گشتم و بنود آوردم
- ۴ - از آن عقیده ای که در آن بودم و پافشاری میکردم - و با مخالفین آن ستیزه داشتم و آشکارا برای آن مبارزه میکردم
- ۵ - گفتار من در باره محمد بن خولة از روی کتب - و نهاد با سلسله پاک میضرب نبود
- ۶ - ولی از گفته وصی محمد (ع) برای ما نقل شده بود - و ناقلین آن هم دروغ گوی بودند
- ۷ - که ولی بر حق خدا غائب میشود و دیده نمیشود - در سالهای بسیاری نقش يك ترسیده و منتظر را دارد
- ۸ - و دارائی آن امام غائب تقسیم میشود - مثل آنکه مرده است و زبرخروارها خاک پنهان شده
- ۹ - مدتی پشت پرده غیبت میباید و یکدفعه ظهور میکند - مانند ستاره درخشنده ای که از پشت افاق پدید شود
- ۱۰ - بکک و یاری خدا از خانه خدا بیثروی میکند - با تسلط و بزرگواری و وسائل آماده
- ۱۱ - با پرچم پیروزی بدشمنان خود می نازد - و آنها را میکشد بسختی چون خشمناك دل بر افروخته ای
- ۱۲ - چون برای ما روایت شد که محمد بن حنفیه زاده خولة غائب است - ما این عقیده را بر او تطبیق کردیم و دروغ نشردیم

و قلنا هو المهدي والقائم الذي
 فان قلت لا فالحق قولك والذي
 واشهد ربي ان قولك حجة
 بان ولي الامر والقائم الذي
 له غيبة لابد من أن يديبا
 فيمكث حينا ثم يظهر حبه
 بذلك ادب الله سرا و جهره
 يعيش به من عدله كل مجذب
 أمرت فحتم غير ما متعصب
 على الناس طرا من مطيع و مذب
 تطلع نفسى نحوه بتطرب
 فصلى عليه الله من متب
 فيملك من في شرقها و الغرب
 و لست و ان عوتبت فيه بمعتب

و كان حيان السراج الراى للحدث من الكيسانية و متى صح موت محمد بن علي بن
 الحنفية بطل ان تكون الغيبة التي رويت في الاخبار واقعة به.

فما روى في وفاة محمد بن الحنفية رضي الله عنه ما حدثنا محمد بن عصام رضي الله عنه قال حدثنا
 محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثني اسمعيل بن علي القزويني قال حدثني علي
 بن اسمعيل عن حماد بن عيسى عن جعفر بن مختار قال دخل حيان السراج علي الصادق جعفر بن محمد
 عليهم السلام فقال له يا حيان ما يقول اصحابك في محمد بن الحنفية؟ قال يقولون انه حتى يرزق

۱۳ - گفتیم او است مهدی و قائم جفیکه - که بپرکت عدالت او هر قطعی زده ای بنوشی
 زندگی میکند

۱۴ - اکنون که شما میفرمائید او نیست البته فرموده شما درست است و آنچه - بدان فرماندهی
 حتم است و تعصبی در میان نیست

۱۵ - پروردگارها گواه میگيرم که گفتار شما حجت است - بر همه مردم از فرمانبرو تا فرمان

۱۶ - آن امامیکه قائم بحق است - و روحم باشیاق او د رطرب است

۱۷ - بناچار غیبتی دارد که دوره آن را میگذرانند - درود خدا بر آنچنان غائبی باد

۱۸ - مدتی در پشت پرده غیبت است و در موقع خود ظهور میکند - و حکمرانی میکند بر

همه مردم از مشرق تا مغرب

۱۹ - باین عقیده در نهان و آشکار خدا را دیندارم - و اگر در باره آن بین عتاب شود

تأثیر در من ندارد

حیان سراج که راوی این حدیث است خود از کیسانیه بوده است

در اثبات مرگ محمد بن حنفیه و رد مذهب کیسانیه

چون مرگ محمد بن حنفیه ثابت باشد روشن است که اخبار جامع بنیبت امام که بطور حتم
 رسیده بر او منطبق نیست اکنون روایاتی که دلیل مردن محمد بن حنفیه است ذکر میکنیم

• جعفر بن مختار گوید حیان سراج خدمت امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام رسید امام
 باو فرمود ای حیان اصحاب در باره محمد بن حنفیه چه گویند؟ عرض کرد گویند زنده است و
 روزی میخورد امام صادق فرمود که پدرم (ع) برای من باز گو کرده که از جمله کسانی بوده

فقال الصادق (ع) حدثني أبي (ع) أنه كان فيمن عاده في مرضه وفيمن غمضه وادخله حفرته وزوج نسائه و قسم ميراثه فقال يا أبا عبد الله إنما مثل محمد في هذه الأمة كمثل عيسى بن مريم شبه أمره للناس فقال الصادق (ع) شبه أمره على أوليائه أو على أعدائه قال بل على أعدائه فقال اتزعم أن أبا جعفر محمد بن علي الباقر (ع) عد و عمه محمد بن الحنفية ؟ فقال لا ثم قال الصادق (ع) يا حيان إنكم صدقتم عن آيات الله وقد قال الله تبارك و تعالى سيجزي الذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بما كانوا يصدفون و قال الصادق (ع) عامات محمد بن الحنفية حتى أقر لعلي بن الحسين (ع) و كانت وفاة محمد بن الحنفية سنة أربع و ثمانين من الهجرة .

حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم عن عبد الصمد بن محمد عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي جعفر (ع) قال دخلت على محمد بن الحنفية و قد اعتل لسانه فأمرته بالوصية فلم يجب قال فأمرت بطشت فعمل فيه الرمل فوضع قلبي له خط بيديك قال فخط وصيته بيده في الرمل و نسخت أنا في صحيفة ، ثم غلطت النوا و سببه بعد ذلك في أمر الغيبة بعد ما صح وقوعها عندهم بحجة الله على عباده فاعتقدوها جهلا منهم بموضعها في الصادق جعفر بن محمد (ع) حتى أبطل الله قوله بوفاته (ع) و بقيام كاظم البيط الاواه

است که در حال بیماریش و برا عیادت کرده و در حال احتضارش چشمهای او را بست و در حال دفنش او را بخاک سپرده و زنانش را پس از او بشوهر داده و ترکه اش را قسمت کرده ، مرض کرد ای ابی عبدالله مثل محمد بن حنفیه در میان امت اسلامی چون عیسی بن مریم است که وضعت او بر مردم مشبه شد ، حضرت صادق فرمود وضع او بر دوستانش مشبه شد یا بر دشمنانش ؟ عرض کرد بر دشمنانش ، حضرت فرمود بگمانت ابو جعفر محمد بن علی (ع) دشمن عیسی محمد بن حنفیه بود ؟ عرض کرد خیر ، پس امام صادق فرمود ای حیان شما از آیات خدا رو گردان هستید و خدای تبارک و تعالی (در سوره انعام آیه ۱۵۷) فرموده بزودی کیفر دهیم کسانی که از آیات ما رو گردانند بذاب بدی برای آنکه رو گردان بودند امام صادق فرمود محمد بن حنفیه نبرد تا اعتراف بامامت علی بن الحسین امام چهارم نمود وفاتش در سال هشتاد و چهار از هجرت واقع شد . . حنان بن سدير از پدرش نقل کرده که من بسمحمد بن حنفیه وارد شدم در آن گاه که زبانش بند آمده بود باو دستور دادم وصیت کند نتوانست جواب گوید گفتم طشت آوردند و مناسه نرم در آن ریختند و نزد او گذاشتند و گفتم روی آن با انگشت خود بنویسد ، او با انگشتش روی آن رمل نوشت و من روی کاغذ نسخه برداشتم ،

رد علیه نا ووسیه در باره غیبت

پس از آن طایفه ناووسیه در امر غیبه یا شتباه رفتند و چون امر غیبت را راجع بحجت خدا درست میدانستند از روی تمهیدین شخص غایب آنرا بامام ششم جعفر بن محمد علیه السلام منطبق ساختند تا آنکه خداوند گفته آنها را بامرك وى ييهوده ساخت ، پس از وی

الحلیم الامام ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام بالامر کقیام الصادق علیه السلام و كذلك ادعت ذلك الواقفة فی موسی بن جعفر علیه السلام فابطل الله قولهم باظهار موته و موضع قبره ثم بقیام الرضا علی بن موسی بالامر بعده و ظهور علامات الامامة فيه مع ورود النصوص علیه من آباءه علیهم السلام فمادی فی وفات موسی بن جعفر علیهما السلام .

ما حدثنا به محمد بن ابراهیم بن اسحق رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن محمد بن عمار قال حدثني الحسن بن محمد القطعی عن الحسن بن علی النخاس العدل عن الحسن بن عبد الواحد الجزار عن علی بن جعفر بن عمر عن عمر بن واقد قال ارسل إلى السدی بن شاهك فی بعض اللیل و أنا ببغداد فاستحضرني فغشيت ان يكون ذلك لسوء يريد به بی فاصیبت عیالی بما احتجت إليه و انا لله و انا إليه راجعون ثم ركبت إليه فلما رأني مقبلا قال یا ابا حفص لعلنا ارضعناك و افرعناك قلبك نعم قال فلیس ههنا الاخیر اقلت فرسول تبعته إلى منزلي یخبرهم بحیری فقال نعم ثم قال یا باحفص أنتدی لم ارسلت اليك فقلت لا فقال انعرف موسی بن جعفر فقلت ای والله أني لا عرفه و بیني و بينه صداقة منذ دهر فقال من ههنا ببغداد يعرفه ممن یقبل قوله فسمیت له اقواما و وقع فی نفسی انه عليه السلام قد مات قال فبعث إليهم و جاء بهم کما جاء بی فقال هل تعرفون قوما يعرفون موسی بن

امام هفتم کاتلم الفیظ و اواء حلیم امام ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد چون پدرش جعفر بن محمد قیام بامامت کرد

در رد عقیده واقفیه

و همچنان واقفیه مدعی شدند که امامت بن موسی بن جعفر ختم میشود و بناچار باید او امام غایب باشد و خداوند گفتار آنها را بر کس موسی بن جعفر و آشکارا بودن قبرش باطل ساخت و قیام حضرت امام رضا علی بن موسی مصطفی شد و علامات امامت در او مصفق گردید و در نفس امامان گذشته درباره امامت آن حضرت بصحت پیوست و عقیده واقفیه را باطل ساخت

از روایاتی که درباره وفات موسی بن جعفر رسیده ... علی بن عمر بن واقد گوید نیه شیعی بود که سندی بن شاهك مرا احضار کرد . من در بغداد بودم در موقع این احضار بسیار ترسیدم و نگران شدم که مباد قصد بدی در یام من داشته باشد بخانواده خود و صایای لازم را نمودم و گفتم انا لله و انا الله و انا علیه راجعون سپس سوار شدم و نزد او رفتم چون دید پیش او میروم گفت ای ابا حفص گمانم تو را بوحشت و اضطراب انداختم گفتم آری گفت برای تو در این مورد جز خیر نیست گفتم پس قاصدی بفرست که خبر مرا بچانه ام برساند گفت بسیار خوب سپس گفت ای ابا حفص می دانی برای چه تو را احضار کردم ؟ گفته نه گفت موسی بن جعفر را می شناسی ؟ گفتم بخدا آری من او را می شناسم و عمری میان من او دوستی بوده است ، گفت در بغداد چه کسانی از مردم مقبول القول هستند که او را می شناسند ؟ نام مردمانی را باو گفتم و در دلم افتاد که آن حضرت وفات کرده ، گوید همه آن اشخاص را خواست و مانند من دور خود جمع کرد و از آن ها هم پرسید مردمی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند آن ها هم

جعفر قسموا له قوما فجاء بهم فاصبحنا و نحن في الدار نيف و خمسون رجلا من يعرف موسى وقد صحبه قال ثم قام و دخل و صلينا فخرج كاتيه و معه طومار فكتب اسمائنا و منازلنا و اعمالنا و حالنا ثم دخل إلى السندی قال فخرج السندی ف ضرب يده إلى قتل قم يا ابا حفص فنهضت و نهضت اصحابنا و دخلنا و قال لي يا ابا حفص اكشف الثوب عن وجه موسى بن جعفر فكشفت فرأيتهمينا فبكيت و استرجعت ثم قال للقوم انظروا إليه فدنوا و احدا بعد واحد فنظروا إليه ثم قال تشهدون كلکم ان هذا موسى بن جعفر بن محمد ؟ قلنا نعم شهد أنه موسى بن جعفر بن محمد ثم قال يا غلام اطرح علی عورته منديلا و اكشفه قال فضل فقال اترون به اثر انكرونا ؟ قلنا لا عاتري به شيئا ولا نراه الامينا قال لا تبرحوا حتى تغسلوه و اكفنه و ادفنه قال فلم تبرح حتى غسل و كفن و حمل فصرى عليه السندی بن شاهك و دفناه و رجعنا فكان عمر بن واقد يقول ما أحد هو أعلم بموسى بن جعفر **(عج)** منى كيف يقولون انه حى و أنا دفنته .

حدثنا عبدالواحد بن محمد الطار رحمه الله قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة عن حمدان بن سليمان النسابورى عن الحسن بن عبدالله الصيرفى عن أبيه قال توفي موسى بن جعفر **(عج)** في يدي السندی بن شاهك فحمل على نمش و نودى عليه هذا امام الرافضة فاعرفوه فلما انى به مجلس الشرطة اقام أربعة نفر قنادوا الا من اراد ان ينظر إلى الخبيث بن الخبيث موسى بن جعفر فليخرج

نام كسانى را بردند و آنهارا هم احضار كرد و نا صبح پنجاه و چند كسى از مردمى كه موسى بن جعفر را مى شناختند و باوى مصاحبت داشتند جمع كرد، سپس برخاستند و بانديرون رفت و مانناز صبح را خواندند و نوپسندءاش بيرون آمد و طومارى در دست داشت و نام همه ماها را با نشانى منزل و شغل سيمانوشت و ما را وا گذاشت و نزد سندی رفت، سندی خودش بيرون آمد و دست بر شانه من زد و گفت اى ابا حفص برخيز، من بر خواستم و همه حاضران هم برخواستند و در جبرءاى وارد شدیم و گفت اى ابا حفص اين پادچه را عقب كن از روى موسى بن جعفر من جامه را عقب زدم و دیدم حضرت از دنيا رفته و گریستم و گفتم انا لله و انا اليه راجعون سپس بهمه آن مردم گفت بيايد و نگاه كنيد بآن حضرت يك يك آمدند و نگاه كردند، گفتا كنون همه شا گواهي مى دهيد كه اين موسى بن اوجعفر بن محمد است؟ گفتم آرى ما همه گواهييم كه اين موسى بن جعفر بن محمد است، سپس بسلامش گفت يك دستمالى روى صورت آنحضرت انداخت و سراپا او را عريان ساخت، گفت، هيچ نشانه اى در تن مى بينيد كه غير عادى باشد اثر ضرب و شکنجه باشد؟ گفتيم نه هيچ علامتى نيست و عقیده ما اينست كه مرده است، گفت هيمن جا باشيد تا او را غسل دهد و كفن كنيم و بجاك سپاريم، آنجا ماندیم تا آنحضرت را غسل دادند و كفن كردند و بگورستان بردند و سندی بن شاهك بر آنحضرت نماز خواند و او را بجاك سپردیم و برگشتيم، عمر بن واقد مى گفت هيچكس بهتر از من موسى بن جعفر را نمى شناخت چگونه مى گوئيد آنحضرت زنده است و من خود او را بجاك سپردم.. حسن بن عبدالله صيرفى از قول پدرش باز گويد كه حضرت موسى بن جعفر زير دست سندی بن شاهك وفات كرد او را بر تابوتى حمل دادند و فرياد مى كردند اين امام رافضيانست او را بشناسيد چون او را بشرطة خانه آوردند چهار نفر جاري كردند هر كس مى خواهد بنگردد بيد فرزند بموسى.

و هرج سليمان بن أبي جعفر من قصره إلى الشط فسمع الصباح والضوضاء فقال لولده و غلمانہ ما هذا قالوا السندی بن شامك ينادی علی موسى بن جعفر علی نعش فقال لولده و غلمانہ یوشك ان یفعل به هذا فی الجانب الغربی فاذا عبره فانزلوا مع غلمانکم فخذوه من ایدیہم فان ما نعوکم فاضربوہم و خرقوا ما علیہم من السواد قال فلما عبروا به نزلوا إلیہم فاحذوه من ایدیہم و ضربوہم و خرقوا علیہم سوادہم و وضعوه فی مفرق أربع طرق و اقام النادین ینادون الامن أراد أن ینظر إلی الطیب بن الطیب موسی بن جعفر فلیخرج و حضر الخلق و غسله و حنطه بحنوط فاخر و کفنه بکفن فیہ حبرة استعملت له بالقی و خمس مائتہ دینار مکتوباً علیہا القرآن کله و احتفی و مشی فی جنازته مستلباً مشقوق الجیب إلی مقابر قریش فدفنه **ع** هناك و کتب بخبره إلی الرشید فکتب إلی سلیمان بن أبي جعفر و صلت رحمک یا عم فاحسن الله جزاک والله ما فعل السندی بن شامک لعنه الله ما فعله من أمرنا.

حدثنا أحمد بن زیاد الهمدانی رضی الله عنه قال حدثنا علی بن ابراهیم بن ایہ ابراهیم بن ہاشم عن محمد بن صدقة العبیری قال لما توفي أبو ابراهیم موسی بن جعفر **ع** جمع هرون الرشید شیوخ الطالیه و بني العباس و سایر اهل المملكة والحکم و احضر ابا ابراهیم موسی بن جعفر **ع** قال هذا موسی بن جعفر قد مات حتف انفه و ما کفن بیني و بینہ ما استفر الله منه فی امره یعنی فی قتله فانظروا إلیه فدخل علیہ سبعون رجلاً من شیعتہ فنظروا إلی موسی بن جعفر **ع** و لیس له اثر

بن جعفر (ص) بیرون آید، سلیمان بن ابی جعفر از کاخش بکنار شط آمد و جنجال و غوغا داشتند از فرزندان و غلامانش بر سید این جاد و جنجال برای چیست گفتند سندی بن شامک بر سر جنازه موسی بن جعفر این جنجال را بر پا کرده، فرزندان و غلامانش گفت گمانم جنازه را بکناره بحری شط هم با همین وضع بیاورند و چون او را از جر عبور دادند همه با غلامان خود بر سر آنها بریزند و جنازه را از دست آنها بگیرند و آنها را بریزند و آنچه علامت سیاه دارند بپاره کنند و جنازه را سر چهار راه بگذارند و بیچاره بگویند جاد بکشد؛ هلاک کس می خواهد یا کیزه فرزند یا کیزه موسی بن جعفر نظر کند بیرون آید مردم چون طرفداری سلیمان جعفر را دیدند به یکباره جمع شدند او را غسل دادند و حنوط نموده با حنوط قیمتی و کفنی که بردیانی داشت و دوهزار و پانصد اشرفی تمام شده و همه قرآن بر آن نوشته بود بر او پوشانیدند و خود سلیمان پای برهنه و گریبان چاک زده دنبال جنازه برای افتاد و او را تا قبرستان قریش نشیبع کرد و در آن جا بحداک سپرد و بهرون الرشید گزارش نوشت او در جواب سلیمان بن جعفر نوشت ای هم آفرین رحمت الله حق صله رحم را بجا آوردی و خدا جزای نیکت دهد بحداک سوگند سندی بن شامک بدستور ما کار نکرده است. محمد بن صدقه عبیری گوید چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام وفات کرده هرون الرشید بزرگان خاندان ابو طالب و بنی عباس و سران اهل کشور و قضات را جمع کرد و گفت این جنازه موسی ابن جعفر است که خود بخود مرده است و من نسبت بجاد نه مرگ او هیچ گناهی ندارم که لازم باشد از خدا آمرزش بخواهم. بیاید او را ببینید، هفتاد تن از شیعیانش در آمدند و او را نگریدند و باز جونی کردند هیچ اثر زخم و سم و خفه گی در او نبود و در پایش رنگ

جراحة ولا سه ولا خنق و كان في رجله اثر العنا فاخذته سليمان بن أبي جعفر وتولى غسله و تكفينه و تعفني و تحسر في جنازته .

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المطلي بن محمد البصري قال حدثني علي بن رباط قال قلت لعلي بن موسى الرضا عليه السلام ان عندنا رجلا يذكر ان اياك عليه السلام حي و انك تعلم من ذلك ما تعلم فقال عليه السلام سبحان الله مات رسول الله صلى الله عليه وآله و لم يمض موسى بن جعفر بلي والله والله لقد مات و قسمت امواله و نكحت جواريه .

ثم ادعت الواقعة علي الحسن بن علي بن محمد عليه السلام ان الغيبة وقعت به لصحة امر الغيبة عندهم و جهلهم بموضعها و انه القائم المهدي فلما صحت وفاته عليه السلام بطل قولهم فيه و ثبت بالاخبار الصحيحة التي قد ذكرناها في هذا الكتاب ان الغيبة واقعة بابنه عليه السلام و انه فاما روى في صحة وفاة حسن بن علي بن محمد العسكري عليه السلام .

ما حدثنا به أبي و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا من حضرموت الحسن بن علي بن محمد العسكري عليه السلام و وقته ممن لا يوقف على احصاء عددهم ولا يجوز على امثالهم التواظي والكذب و بعد فقد حضرنا في شعبان سنة ثمان و سبعين و مائتين و ذلك بعد مضي أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام ثمانية عشرة سنة او أكثر مجلس احمد بن عبد الله بن يحيى بن خاقان و هو عامل السلطان يومئذ علي الخراج والضياح بكورة قم و كان من انصب خلق الله و اشد هم عداوة لهم فجري ذكر المقيمين من آل أبي طالب بسر من رأى

حنا بود، سليمان بن جعفر او را كفالت كرد متولى غسل و كفن كردنش گردید و با سرو پای برهنه جنازه او را تشییع کرد.

علی بن رباط گوید با امام هشتم عرض کردم مردی نزد ما است که می گوید پدرت زنده است و شباهت بدوستی می دانی، فرمود سبحان الله رسول خدا مرد موسی بن جعفر نمی میرد آدمی بخدا مرد اموالش تقسیم شد و کتیرانش تزویج شدند.

رد قائلین بطیبت امام حسن عسکری علیه السلام

سبب جمعی در امامت بحسن بن علی بن محمد توقف کردند و گفتند او غایب شده چون غیبت را درست فهمیده بودند ولی موضوعش را ندانستند و گمان کردند او است قائم مهدی ولی چون وفات آن حضرت هم ثابت شد گفتار آنها باطل گردید و بموجب اخبار صحیحهای که ما در مقام مناسب خود در این کتاب یاد کردیم محقق است که غیبت در فرزند او علیه السلام است از جمله روایات وفات امام حسن عسکری علیه السلام حدیثی است از سعد بن عبدالله گوید جمیع یثماري که نتوان احصاء کرد و آنها را از منم بنبانی بردروغ دانست با گفتند در حادثه فوت امام حسن عسکری و دفن او حضور داشتند و بعد در ماه شعبان یکصد و هفتاد و هشت که غریب هجده سال از وفات ابی محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام میگذشت ما در محضر احمد بن عبدالله بن یحیی بن خاقان بودیم که در آن روز گارا از طرف سلطان کار گزار خراج و مزارع دهستان قم بود و این شخص ناصبی ترین و دشمنترین خلق خدا بود نسبت بانه هدی در

و مذاهبهم و صلاحهم و اقدارهم عند السلطان فقال احمد بن عبيد الله ما رايت ولا عرفت بغير من
 رای و جلال من العلوية مثل الحسن بن علي بن محمد بن علي الرضا عليه السلام ولا سمعت به في هديه و
 سکونه و عفافه و نبيله و کبرته عند اهل بيته و السلطان و جميع بني هاشم و تقديسهم اياه علي
 ذوي السن منهم و الخطر و كذلك القواد و الوزراء و الکتاب و عوام الناس فاني كنت قائما ذات
 يوم علي رأس أبي و هو يوم مجلسه للناس إذا دخل عليه حجابهم فقالوا له ان ابن الرضا علي الباب
 فقال بصوت عال ائذتوا له فدخل رجل اسمر اعين حسن القامة جميل الوجه جيد البدن حدث
 السن له جلالة و هبة فلما نظر إليه أبي قام فمشى إليه خطوات ولا اعلمه فعل هذا بأحد من
 بني هاشم ولا بالقواد ولا باولياء العهد فلما دنى منه عانقه و قبل وجهه و عنكبيه و اخذ يده
 فاجلسه علي مصلاه الذي كان عليه و جلس إلى جنبه مقبلا عليه بوجهه و جعل يكلمه و يکنيه و
 يفديه بنفسه و بابويه و انا متعجب مما اری منه لاذ دخل عليه الحجاب فقالوا الموفق قد جاء و
 كان الموفق اذا جاء دخل علي أبي تقدم حجابهم و خاصة قواده فقاموا بين مجلس أبي و بين باب الدار السماطين
 إلى ان يدخل و يخرج فلم يزل أبي مقبلا عليه بعدته حتى نظر إلى غلمان الخاصة فقال حينئذ اذ ائذت فقم
 جعلني الله فداك يا ابا محمد ثم قال لغلمانه خذوا به خلف السماطين لئلا يراه الامير يعني الموفق فقام
 و قام أبي فماتته و قبل وجهه و مضى فقلت لحجاب أبي و غلمانه و يلكم من هذا الذي فعل به أبي هذا

این میان ذکر کسانی از خاندان ابی طالب بیان آمد که دوسری رأی زندگانی می کردند و بیان منسوب
 آنها و صلاحیت و مقاماتشان پیش سلطان مورد گفتگو شد. احمد بن عبيد الله نامبرده گفت من در سر من
 رأی هیچ علوی را ندیدم و نشناختم که بفام حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا باشد و در رهبری و وقار
 و عفت و بزرگواری و کرم در میان خاندان بنی هاشم و نزد سلطان و همه بنی هاشم کسی را بزرگواری
 او نشیدم بر همه پیره مردان و افسران و وزیران و نویسنده گان و عوام مردم مقدم بود، من خود در يك
 مجلس عمومی و رسمی پدرم پشت سرش ایستاده بودم در بانان او دیدند و گفتند ابن الرضا بر در خانه
 است، فزید کرد او را وارد کنید، مردی گندم گون، گشاده چشم خوش قامت، زیبا و خوشترکیب،
 جوان با جلال و هیبت وارد شد، چون چشم پدرم با او افتاد از جا برخاست و چند گام باستقبال او شناخت
 که من سابقه نداشتم با هیچ کدام از بنی هاشم پادریه داران و ولیعهدان چنین کند، چون نزدیکش رسید،
 در آغوش کشید و رویش را بوسید و دوشانه اش را بوسید و دستش را گرفت آورد بالای مصلاي خودش
 نشاند و پهلوش نشست و با همه توجه با وی سخن میگفت و او را بکنه می خواند و خودش و پدر و مادرش
 را قربان او می نمود و من میدیدم و تصدیق می کردم در این میان در بانان آمدند و گفتند (ولیعهد خلیفه) موفق
 در پ منزل است هر وقت موفق نزد پدر می آمد در بانان و افسران مخصوص می آمدند میان پدر و پادریه دار السماطين
 صف می کشیدند و می ایستادند تا موفق نیاید و برود، با این وضع پدرم توجه آن حضرت بود و با او سخن میگفت
 تا وقتی دید غلامان مخصوص موفق آمدند، آن وقت حضرت عرض کرد یا ایامهد خدا مرا قربانت
 کند اگر میل دارید بفرمائید و بنلامانش گفت او را از پشت صفوف ببرید که امیر یعنی موفق او را
 نبیند، از جا برخاست و پدرم هم بلند شد او را در آغوش کشید و رویش را بوسید و آن حضرت رفت، من

الذي فعل؛ فقالوا هذا رجل من العلوية يقال له الحسن بن علي يعرف بابن الرضا فازدوت تعجبا فلم ازل يومى ذلك قلما متفكرا في امره و امرائي وما رأيت منه حتى كان الليل و كانت عادته ان يصلي العتمة ثم يجلس فينظر فيما يحتاج اليه من المؤامرات و ما يرفعه الى السلطان فلما صلى وجلس جئت فجلست بين يديه فقال يا احمد االك حاجة؟ قلت نعم يا ابي ان اذنك عنها فقال قد اذنك لك يا بني فقل ما لعبيت فقلت له يا ابي من كان الرجل الذي اتاك بالغداة و فعلت به ما فعلت من الاجلال و الاكرام و التجويل و قدبته بنفسك و بابويك؟ فقال يا بني ذاك ابن الرضا امام الرضا ذاك ابن الرضا فسكت ساعة فقال يا بني لو زالت الامامة عن خلفاء بني العباس ما استحقها احد من بني هاشم غير هذا فان هذا استحقها في فضله و عفافه و هديه و صيانة نفسه و زهده و عبادته و جميع " جميل خ ل " اخلاقه و صلاحه و لورايت ابيه لرأيت رجلا جليلا نبيل خيرا فاضلا فازدوت قلما و تفكرا و غيظا على ابي مما سمعت منه فيه ولم يكن لي همة بعد ذلك الا السؤال عن خبره و البحث عن امره فما سالت عنه احدا من بني هاشم و من القواد و الكتاب و القضاة و الفقهاء و ساير الناس الا وجدته عندهم في عاية الاجلال و الاعظام و السجل الرفيع و القول الجميل و التقديم له على جميع اهل بيته و مشايخه و غيرهم و كل يقول هو امام الرافضة فعظم قدره عندي اذ لم ازل و لا عدوا الا و هو يحسن القول فيه و الثناء عليه فقال بعض اهل المجلس من الاشعرين يا ابا بكر فما

پدر بانات و غلامان پدرم گفتم وای بر شما این کی بود که پدرم با او چنین احترامی کرده؟ گفتند این مردیست از علویان که او را حسن بن علی گویند و بابن الرضا معروف است تعجب من بیشتر شد آن روز و ادلتك و اندیشناك در باره او و پدرم بر پدرم و فرصتی نشد که از پدرم در این باره پرسشی کنم تا شب شد، شیوه پدرم این بود که پس از نماز هشتا می نشست و در مراجعات اداری و کارهای دولتی نظر میکرد، چون نماز خواند و نشست من پیش او نشستم گفت احمد کاری داری؟ عرض کردم آری اگر اجازه بفرمایید پرسشی دارم گفت فرزند جانم بتو اجازه دادم هر چه میخواهی پرس گفتم پدر جان این مردی که امروز صبح نزد شما آمد و اینقدر احترامش کردی و اجلالش نمودی و خود و پدر و مادرت را قربانش کردی کی بوده؟ گفت پسر جان این ابن الرضا امام راضیان بود ابن الرضا، قدری خاموش شد و گفت پسر اگر امامت از خلفاء بنی عباس بگردد احدی از بنی هاشم جز او از نظر فضیلت و رهبری و خفاف و خودداری و زهد و عبادت و جمیع اخلاق هاله و لیافت خایسته آن نیست، اگر پدرش را دیده بودی مرد جلیل و بزرگوار و خیر و فاضلی را دیده بودی، از شنیدن این بیانات دلننگی و اندیشناکی و کینه ام نیست پدرم افزود و پس از آن همه کوشش و همت من پرسش و بازرسی احوالات او بود از هر کسی احوال او را پرسیدم از بنی هاشم، افسران، نویسندگان و قضات و فقهاء و مردم دیگر همه او را بزرگوار، عالیه قدر و صاحب مقام رفیع و گفتار نیک میدانستند و بر همه خاندانش از بیرو جوان مقدم میسر دهند و همه میگفتند او امام راضیان است بزرگوار و او نزد من معفق شد زیرا از دوست و دشمن درباره او خوب میگفتند و او را میتوانستند.

بعضی از اشعریینم که در مجلس بودند از حاکم خبر برادر امام حسن سکری جعفر را پرسیدند :

خبر اخیه جعفر؛ فقال ومن جعفر فیستل عن غیره او یقرن به ان جعفر معلن بالفسق عاجز شریب للعمور و اقل من رابته من الرجال و اهتمهم بستره قدم حمار (یعنی گنگ و احمق) قلیل فی نفسه خفیف والله لقد ورد علی السلطان و اصحابه فی وقت وفاة الحسن بن علی علیه السلام ما تعجبت منه و ما ظننت انه یكون و ذلك انه لما اعتل بعث الی ابی ان ابن الرضا قد اعتل فركب من ساعته مبادرا الی دار الخلافه ثم رجع مستجلا و معه خمسة نفر من خدام امیر المؤمنین کلهم من ثقاه و خاصته فمنهم نحریر و امرهم بلزوم دار الحسن بن علی علیه السلام و تعرف خبره و حاله و بعث الی نفر من المتطیین فامرهم بالاختلاف الیه و تعاهده صباحاً و مساءً فلما کان بعد ذلك یومین جائه من اخبره انه قد ضعف فركب حتی بکر الیه فامر المتطیین بلزومه و بعث الی قاضی القضاة فاحضره مجلسه و امره ان یختار من اصحابه عشرة ممن یوثق به فی دینه و اماتته و ورعه فاحضرهم فبعث بهم الی دار الحسن علیه السلام فامرهم " و امرهم خ ل " بلزومه لیلاً و نهاراً فلم یزالوا هناك حتی توفی علیه السلام لایام مضت من شهر ربيع الاول من سنة ستین و مائتین فصارت سر من رأی ضجة واحدة مات ابن الرضا و بعث السلطان الی دایه من یفتشها و یفتش حجرها و یختم علی جمیع ما فیها و طلبوا اثر ولده و جازا بنساء یعرفن بالحبیل فدخلن علی جواریه فنظرن الیهن فذكر بعضهن ان هناك جاریة بها حمل حبیل خ ل " فامر بها فجعلت فی حجره و کل بها نحریر الخادم و اصحابه و نسوة معهم تم اخذوا بعد ذلك فی

گفت جعفر کیست که از او پرسش شود با همتای او شمرده شود ، براستی جعفر مرد متجاهر بغضی است بی شرم است و دائم الغر ، پست تر بر دینست که من دیدم و بی آبرو و پرده در است ، یضداً با یارانش هنگام وفات حسن بن علی پیش سلطان آمد و کاری که در که من در عجب ماندم و گمان نداشتم مرتکب شود ، برای آنکه چون خبر بیماری ابن الرضا ییدم رسید همان ساعت سوار شد و به دار الخلافه رفت و شتابانه برگشت و پنج تن از خدام امیر المؤمنین که بسیار خصوصی و مورد وثوقش بودند بزیاست نحریر با او آمدند و مامور شدند که خانه حسن بن علی را زیر نظر بگیرند و اخبار آنحضرت و حالش را بازرسی کنند و چند نفر طبیب مخصوص را هم دستور داد از او عیادت کنند و هر بام و شام نزد او رفت و آمد کنند و او را واریسی نمایند بعد از دو روز خبر رسید که بسیار ضعیف شده صبح زود سوار شد و نزد او رفت و پزشکان دستور داد بالین او بمانند و فرستاد قاضی القضاة را احضار کرد در آن مجلس و دستور داد از یاران خود ده تن افرادی که در دیانت و امانت و ورع مورد وثوقند حاضر کرد و فرستاد در خانه حسن بن علی ۳۰ دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و آنها ملازم خانه بودند تا چند روز از ربيع الاول سال دویست و شصت گشته بود که آنحضرت وفات کرد و شهر سر من رأی یکبارچه شیون کردید و شوغای مات ابن الرضا بلند شد سلطان باز رسانی فرستاد که خانه او را تفتیش کردند و همه اطفال را گشتند و بستند و مهر کردند و در جستجوی فرزندی بودند زناییکه قابله بودند وزن آبستن را می شناختند آوردند و کنیزان آنحضرت را مورد بردسی قرار دادند یکی از آنها گفت این کنیز آبستن است او را در اطلاق زندانی کردند و نحریر خادم را با یارانش موکل او ساختند و چند زن هم با آنها بمواظبت او گذاشتند ، پس از این کارها در

تهیته و عطلت الأسواق و ركب ابي و بنوهاشم و القواد و الكتاب و ساير الناس الى جنازته **ع** فكانت حرم من رأى يومئذ شيئا بالقيصة فلما فرغوا من تهيته بعث السلطان الى ابي عيسى بن المتوكل فامر به بالصلوة عليه فلما وضعت الجنازة للصلوة دنى ابو عيسى منها فكشف عن وجهه فمر به على بني هاشم من العلوية والعباسية والقواد والكتاب والقضاة والفقهاء والمعدلين وقال هذا الحسن بن علي بن محمد بن الرضا مات حتف انفه على فراشه حضره من خدام «خدم خ ل» امير المؤمنين وثقاته فلان وفلان ومن المتطهين فلان وفلان ومن القضاة فلان وفلان ثم غطى وجهه وقام صلى عليه وكبر عليه خمسا وامر بحمله فحمل من وسط داره ودفن في البيت الذي دفن فيه ابوه **ع** فلما دفن و تفرق الناس اضطرب السلطان و اصحابه في طلب ولده و كثر التفتيش في المنازل والدور وتوقفوا على قسمة ميراثه ولم يزل الذين وكلوا بحفظ الجارية التي توهموا عليها الحبل ملازمين لها سنتين و اكثر حتى تبين لهم بطلان الحبل فقسم ميراثه بين امه و اخيه جعفر و ادعت امه وصيته و ثبت ذلك عند القاضي والسلطان على ذلك بطلب اثر ولده فجاء جعفر بعد قسمة الميراث الى ابي وقال

مقام تجهيز او برآمدند بازارها تعطيل شد و بدوم باجبيح بنی هاشم و اميران و نویسنده گان و همه مردم بتشییع جنازه و او برداختند و شهر سرمن رای در آن دو و شبیه قیامت شدند چون از کار غسل و کفن برداختند سلطان ابي عيسى پسر متوکل را فرستاد تا بر او نماز گذارد و چون جنازه را گذاشته که بر او نماز بخوانند ابو عيسى روی او را باز کرد او را بهیسه بنی هاشم و بنی عباس و اميران و نویسنده گان و قضات و فقها و وعدول نشان داد و گفت ملاحظه کنید این خطی حسن بن علی بن محمد بن الرضا است برك خود از دنیا رفته و در بستر خود فوت شده و از خدام امير المؤمنين و ثقات او فلان و فلان بالین او بودند از پزشکان فلان و فلان و از قضات فلان و فلان سپس رویش را پوشید و بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و دستور داد او را برداشته و در خانه ای که پدرش در آن دفن بود ب خاک سپردند چون او را ب خاک سپردند و مردم پراکنده شدند سلطان و یارانش در جستجوی فرزندش بریشان شدند و بازرسی بسیار دقیقی در منازل انجام شد و از قسمة میراثش خود داری کردند و کسانی که موکل نگهداری آن کنیزك بودند که گمان داشتند آبتن است تا دو سال و بیشتر مواظب او بودند تا آنکه معلوم شد آبتن نیست و سپس میراثش میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شد (۱) و مادرش مدعی شد که وصی او است و این وصایت نزد قاضی و سلطان یثوت دسیه (۲) و ما زهم سلطان از فرزند او جستجو میکرد و پس از

(۱) این قسمة میراث میان مادر و برادر بنا بر منصب عامه است که به نصیب قائلند یعنی چون میراث از فریضه طبقه اول وراثت بیشتر باشد آن زائد را بخوبیشان پیدری طبقه دوم میدهند ، در اینجا فریضه مادر ثلث بوده و چون بحسب ظاهر وراثت دیگری نبوده باقی را به برادر داده اند

(۲) ظاهر اینست که این وصایت ما دهم ساختگی بوده و برای گمراه کردن مردم بوده که بآنها بیهوشاند فرزندى از امام بجا نمانده و مادر خود را وصی خود نموده است

له اجعل لی مرتبة ای و اخي و اصل الیک فی کل سنة عشرين الف دینار مسلمة فزیرہ ای و اسمعه وقال له یا احمق ان السلطان اعزه الله جرد سيفه وسوطه فی الذین زعموا ان اباک و اخاک ائمة لیردهم عن ذلك فلم یقدر علیه ولم یتھیاله صرفهم عن هذا القول فیہما وجهدان یزیل اباک و اخاک عن تلك المرتبة فلم یتھیاله ذلك فان کنت عند شیعة اییک و اخیک اماما فلا حاجة بک الی السلطان یرتیک مراتبهم ولا غیر السلطان وان لم تکن عندهم بهذه المترلة لم تنلها بنا واستقله عند ذلک و استضعفه و امر ان یحجب عنه فلم یأذن له بالدخول علیه حتی مات ای و خرجنا والامر علی تلك الحال و السلطان یطلب اثر ولد الحسن بن علی (علیه السلام) حتی الیوم و کیف یصح الموت الا هكذا و کیف یجوز رد العیان و تکذیبہ وانما کان السلطان لا یفتر عن طلب الولد لانه قد کان وقع فی مسامحه خبره و قد کان ولد (علیه السلام) قبل موت ایہ بستین و عرضه علی اصحابه و قال لهم هذا امامکم من بعدی و خلقت علیکم اطیعوه فلا تفرقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم اما انکم لن تروه بعد یوکم هذا فیه ولم یظهره فلذلک لم یفتر السلطان عن طلبه و قدروی ان صاحب هذا الامر هو الذی تخفی ولادته علی الناس و یغیب عنهم شخصه لئلا یکون فی عنقه بیعة اذا خرج و انه هو الذی یقسم میراثه و هو حی و قد اخرجت ذلک مسندا فی هذا الکتاب فی موضعه و کان مرادنا بایراد هذا الخبر تصحیحا

تقسیم میراثش جعفر نزد پدر آمد و درخواست کرد که مقام امامت پدر و برادرش را بمن تخویض کنبد و در هر سالی بیست هزار اشرفی میردازم پدرم بر او بر آشت و باو بد گفت و گفت ای احمق سلطان اعزه الله بیرحمانه شمشیر و تازیانه را بر کسانیکه معتقد بامامت پدر و برادرت بودند کشیده بود تا آنها را از این عقیده برگرداند و برگردانیدن آنان ممکن نشد و کوششها کرد که پدر و برادرت را از مقام امامت بیندازد ممکن نشد ، اگر تو یش شیعیان پدر و برادرت امام شناخته شوی نیازی نداری که سلطان و یا دیگری رتبه آنها را بتو بدهد و اگر این مقام را نداشته باشی بوسیله مانسی توانی بآن مقام برسی و از اینجا پدرم او را کوچک شمرد و ضعیف شناخت و دستور داد که از ورود او نزدی جلو گیری شود و تا پدرم مرد اجازه ملاقات باو نداد تا من از سر من رای بیرون آمدم اوضاع بهین طور بود و باز هم سلطان در جستجوی فرزند حسن بن علی علیه السلام مییاشد

آیا مرگ امام یازدهم درست نیست و رواست که یک زمر عیانی دروغ باشد و سلطان وقت با آن همه کوشش از فرزند او جستجو می کرد چون دانست بود که پیش از چند سال از وفاتش فرزندی آورده و او را بر شیعیان خود نبوده و بآنها گفته است که پس از من این فرزندم امام شما و خلیفه من است بر شما از او پیروی کنید و از دور او پراکنده نشوید تا هلاک گردید و از دین بیرون رود ولی بدانید که از امروز گذشته دیگر او را نخواهید دید و سپس او را پنهان کرد و ظاهرش ساخت برای هین بیود که سلطان از جستجوی او دست باز نیگرفت

و روایت شده که ولادت امام زمان پنهانی است و شخصی او از نظر مردم غایب است تا آنکه چون ظهور کند بیعت هیچکس بگردن او نباشد و او کسی باشد که زنده است و سهم ارث او را تقسیم

لموت الحسن بن علي عليه السلام فتما بطل وقوع الغيبة لمن ادعى له من محمد بن علي بن الحنفية و
 الصادق جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و الحسن بن علي العسكري عليهم السلام بما صح من وفاتهم
 فصح وقوعها بمن نص عليه النبي و الائمة الاحد عشر صلوات الله عليهم و هو الحجة بن الحسن بن
 علي بن محمد العسكري عليه السلام و قد اخرجت الاخبار المسموعة في ذلك في هذا الكتاب في ابواب
 النصوص عليه صلوات الله عليه و كل من سألنا من المخالفين عن القائم عليه السلام لم يخل من ان يكون
 قائلا بامامة الائمة الاحد عشر من آباءه عليهم السلام او غير قائل بامامتهم فان كان قائلا لزمه القول بامامة
 الامام الثاني عشر لنصوص آباءه الائمة عليهم السلام عليه باسمه و نسبهم واجماع اجتماع شيعتهم
 على القول بامامته و أنه القائم الذي يظهر بعد غيبة طويلة فيملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت
 جورا و ظلما و ان لم يكن السائل من القائلين بالائمة الاحد عشر (ع) لم يكن له علينا جواب
 في القائم الثاني عشر من الائمة (ع) و كان الكلام بيننا دينه في اثبات امامة آباءه الائمة الاحد
 عشر عليهم السلام و هكذا لو سألنا يهودي فقال لنا لم صارت الظهر اربعا والعصر اربعا والعتمة اربعا
 والغداة ركعتين والمغرب ثلثا لم يكن له علينا في ذلك جواب بل لنا ان نقول له انك منكر لنبوة
 النبي الذي اتى بهذا الصلوات وعدد ركعاتها فكلما في نبوته و اثباتها فان بطلت بطلت هذه الصلوات
 وسقط السؤال عنها و ان ثبت نبوته صلى الله عليه و آله و سلم لزمك الاقرار بفرض هذه الصلوات على عدد ركعاتها

کنند و من این حدیث را یاسند آن در محل مناسب این کتاب بیرون نویس کرده ام ، منظور من از
 نقل این خبر اثبات وفات امام یازدهم بود و چون غیبت محمد حنیفه و امام صادق جعفر بن محمد و موسی
 بن جعفر و حسن بن علی عسکری علیهم السلام باطل شد برای صحت و ثبوت وفات آنان تحقق
 آن در باره کسیکه پیغمبر ما و یازده امام ما تصریح کرده اند درست باشد و اوجبه بن الحسن
 بن علی بن محمد عسکری است و من اخبار نصوص غیبت شخص آنحضرت را از قول آنان یاسند خود
 در این کتاب درج کرده ام

هر کدام از مخالفین که راجع بقیبت امام قائم از ما پرسش میکنند یا معتقد بامامت یازده
 امام ، بدران آنحضرت هستند یا نیستند اگر هستند بایست امامت دوازده می را بپذیرند زیرا
 بدران او که امامان پیش از اویند باسم و نسب او را معرفی کرده اند و شبه اتفاق دارند که او امام
 قائم است که بعد از يك غیبت طولانی ظهور میکند و زمین را پرازدل و داد مینماید چنانچه بر از
 جور و ستم شده و اگر سوال کنند عقیده بامامت یازده امام پیش از او تعداد ما در باره امام غائب
 جوابی باو نخواهیم داد و باید اول امامت یازده امام بدران او را بر او ثابت کنیم ، چنانچه اگر
 يك یهودی بگوید چرا نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز عشاء چهار رکعت است
 و نماز صبح دو رکعت و مغرب سه رکعت است جوابی نداد باید باو گفت تو منکر پیغمبری هستی
 که این نمازها را دستور داده و شماره بر رکعات آنها نهاده باید اول در نبوت او و اثبات آن با
 توسن گوئیم اگر نبوت او باطل باشد اصل این نمازها باطل است و برش از آن چاندارد و اگر
 نبوت او درست است بایست باین نمازها و عدد رکعات آنها اقرار کنی چون پیغمبر آنها را

لصحة مجيئها عنه و اجماع امته عليها عرفت علتها ام لم نعرفها و هكذا الجواب لمن سأل عن القائم عليه السلام حذو النعل بالنعل و قد يعترض معترض بجاهل بأثار الحكمة غافل عن مستقيم التدبير لاهل الملة بان يقول ما بال الغيبة وقعت بصاحب زمانكم هذا دون من تقدم قبله من آباءه الائمة بزعمكم وقد نجد شيعة آل محمد عليهم السلام في زماننا هذا احسن حالا و ارغد عيشا منهم في زمن بني امية اذ كانوا في ذلك الزمان مطالبين بالبرائة من امير المؤمنين عليه السلام الى غير ذلك من احوال القتل و التشريد و هم في هذه الحال و ادعون سالمون قد كثرت شيعتهم و توافرت انصارهم و ظهرت كلمتهم بموالاة كبراء اهل الدولة لهم و ذوى السلطان و النجدة منهم فاقول و بالله التوفيق ان الجمل غير معدوم من ذوى الغفلة و اهل التكذيب و الحيرة و قد تقدم من قولنا ان ظهور حجج الله عليهم السلام و استارهم جبري خ ل في وزن الحكمة حسب الامكان و التدبير لاهل الايمان اذا كان ذلك كذلك فليقل ذروا النظر و الميزان ان الامر الان وان كان الحال كما وصفت اصعب و المحنة اشد مما تقدم من لزمنة الائمة السالفة و ذلك ان الائمة الماضية اسروا في جميع مقاماتهم الى شيعتهم و القائلين بموالاتهم

مقرر کرده و اجماع امت آنرا ثابت نموده علت آن را بدانی یا ندانی بهین وضع است برمش از حضرت قائم طبق النعل بالنعل

جواب اعتراض دیگر راجع بغيبت امام زمان عجل الله فرجه

بما معترضی باشد که آثار حکمت را نداند و از وضع تدبیر درست ملت بیخبر باشد و بعنوان اعتراض بگوید چرا امام دوازدهم غائب شد و یکی از امامان پیش از او غائب نشد که پدران او بودند و بقیه شما امام بودند یا اینکه اکنون که زمان غیبت اوست زندگانی شیعه از زمان بنی امیه بسیار رفاه تر است و آزادی بیشتری دارند زیرا سخت گیری بشیعه در زمان آنها تاحدی بود که

- ۱ - مستول مقامات دولتی بنی امیه بودند که از امیرالمؤمنین علیه السلام بیزارى جویند
- ۲ - مورد تعقیب نیروی آنها بودند و بر حسانه بجرم تشیع کشته میشدند و تبعید و آواره میگرددند ولى شیعه امامیه امروزه در آرامش و سلامت بسر میبرند و شماره آنها افزون شده و پیروان و یاران بسیاری دارند و بواسطه دوستی و بشیانی بزرگان اهل دولت وقت و صاحبان سلطنت و نیروی قدرت فراوانی یافته اند و مذهب آنها آشکار گردیده و پیروزمند شده.

من بتوفیق خدا در جواب این اعتراض میگویم نادانی بضربران و اشخاص بی عقیده و ایمان همیشه هست، ما پیش از این گفتیم که ظهور حجت های الهی در غیبت آنها در جریان حکمت نامتناهی است و بمناسبت امکان و استفاده اهل ایمان است گرچه حقیقت آن بر ما معلوم نباشد و برای توضیح باید گفت از روی دقت نظر با این نکات و نظائر شیعیان وضع امام بحق از زمان امامان گذشته مشککتر و سخت تر است و رنج آوردن برای آن که.

- ۳ - امامان گذشته معرمانه بشیعیان و دوستان و طرفدارانشان در هر مقامی و بهر مناسبتی گفته بودند که امام ششیرزن و مقتدر در برابر مخالفین همان امام دوازدهم است و ما وظیفه سکوت داریم

«بولايتهم خ ل» واما باین من الناس اليهم حتى تظاهر ذلك بين اعدائهم ان صاحب السيف هو الثاني عشر من الائمة عليهم السلام و انه عليه السلام لا يقوم حتى تجيء صيحة من السماء باسمه و اسم ابيه و الانفس منيته «منبعثه خ ل» على نشر ما سمعت و اذاعة ما لحست فكان ذلك منتشرا « بين خ ل» من شيعة آل محمد عليهم السلام عند مخالفتهم من الطوائف و غيرهم و عرفوا منزلة ائمتهم من الصدق و محلهم من العلم و الفضل فكانوا يتوقفون عن التسرع الى اتلافهم و يتحامون القصد لانزال المكروه بهم مع ما يلزم من حال التدبير في ايجاب ظهورهم كذلك ليصل كل امرء منهم الى ما يستحقه من هداية او ضلالة كما قال الله تعالى من يهدي الله فهو المهتدي و من يضل فلن تجد له وليا مرشدا و قال عز وجل و ليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا و كفرا فلاتاس على القوم الكافرين و هذا الزمان قد استوفى امله كل اشارة من نص و آزار فتنا هت بهم الاخبار و اتصلت بهم الانار الى ان صاحب هذا الزمان عليه السلام هو صاحب السيف و الانفس منبثة «منبعثه خ ل» على ما وصفنا من نشر ما سمعت و ذكر ما رأت و شاهدت فلو كان هذا صاحب الزمان عليه السلام ظاهرا موجودا النثر شيعتهم «شيعته خ ل» ذلك و لتعداهم الى مخالفتهم بحسن ظن بعضهم بمن يدخل فيهم و يظهر الميل اليهم و في اوقات الجدل بالدلالة على شخصه و الاشارة الى مكانه كفعل هشام بن الحكم مع الشامي و قد ناظره بحضرة الصادق عليه السلام فقال الشامي لهشام من هذا الذي تشير اليه و تصفه

و آن امام هم قيام نيکند تا آشکارا از آسمان بنام خود و پدرش فریاد عمومی بلند شود و باینکه این تعلیمات محرمانه بوده باندازه ای مورد سفارش شده که بگوش دشمنان رسیده و مردم هم عادت دارند هرچه بشنوند و احساس کنند منتشر سازند، این موضوع در میان شیعیان آل محمد منتشر بود بگوش دولتهای مخالف و دیگران هم رسیده بود و آنها هم امامان شیعه را راستگو و دانشمند و فاضل می دانستند نظر بسوقیت عمومی آنها از کتاب در کتباتشان توقف میکردند و از آزار آنها خودداری مینمودند و حکمت و تدبیر خداهم موجب ظهور و نگهداری آنها بود و بایست بهمین وضع هر کس بدانچه سزاوارست از هدایت و خلافت برسد چنانچه خدای تعالی (در سوره کهف آیه ۱۷) فرماید هر که را خدا توفیق هدایت داد رهبری شده و هر کس را بوادى خلافت و انهداد تو هرگز پیشوا و رهبری برای او نخواهی یافت و خدای عزوجل (در سوره مائده آیه ۶۸) فرماید بفرایند محققا بسیاری از آنان را آنچه بتو از پروردگارت نازل شده سرکشی و کفر اندوه مخور بر مردم کافر ولی در این زمان اخبار نص و اشاره باحوال صاحب الزمان بگوش همه مردم رسیده و همه مطلع شده اند که صاحب الزمان باشعیر ظهور کند، مردم هم عادت دارند هرچه بشنوند و بینند و مشفهد کنند منتشر سازند، اگر صاحب الزمان در میان باشد و با شیعیان خود تماس گیرد میان مردم شیعه شهرت یابد و بگوش دشمنان برسد بلکه باحوسان مخفی بوجود او بیرون بستان هنگام جدال یا مخالفان تحت تأثیر احساسات خود او را معرفی کنند و محل اود را نشان دهند، چنانچه هشام بن حکم موقع مناظره با شخص شامی در حضور امام صادق علیه السلام تحت این تأثیر قرار گرفت و او را معرفی کرد، در گرم مناظره شخص شامی بهشام گفت امامیکه باو اشاره میکنی این القاب و صفات را برای متفندی کجا وجود خارجی دارد؟ هشام بیخودانه

بهذه الصفات قال همام هو هذا و اشار بيده الى الصادق عليه السلام فكان يكون ذلك منتشرا في مجالسهم
كانتشاره بينهم مع اشارتهم اليه بوجود شخصه و نسبه و مكانه ثم لم يكونوا حيتذ بمهلون ولا
ينظرون كفعل فرعون في قتل اولاد بني اسرائيل الذي قد كان ذاع منهم و انتشر بينهم من كون
موسى عليه السلام منهم و هلاك فرعون و مملكته على يديه و كذلك كان فعل نمرود قبله في قتل اولاد
رعيتة و اهل مملكته في طلب ابراهيم عليه السلام في زمان انتشار الخبر بوقت ولادته و كون هلاك نمرود
و اهل مملكته و دينه على يديه و كذلك طائفة زمان وفاة الحسن بن علي عليه السلام و والد صاحب الزمان عليه السلام
و طلب ولده و التوكيل بداره و حبس بجواريه و انتظاره بهن وضع حمل ان كان بهن فلولا ان
ارادتهم كانت ما ذكرناه من حال ابراهيم و موسى عليهم السلام لما كان ذلك منهم و قد خلف عليهم السلام
اهله و ولده و قد علموا من مذهبه و دينه ان لا يرث مع الولد و الابوين احد الا زوج او زوجة، كلا
ما يشوهم غير هذا عاقل و لافهم هذا معما و جب من التدبير و الحكمة المستقيمة ببلوغ غاية العدة
في الظهور و الاستتار فاذا كان ذلك كذلك و قدت الغيبة فاستتر عنهم شخصه و ضلوا عن معرفة مكانه
ثم نشرنا خبر من شيعته شيئا من امره بما وصفناه و صاره و صاحبكم خ ل محكمه في حال الاستتار
فوردت عادية من طغوت الزمان او صاحب فتنه من العوام تفحص عما ورد من الاستتار و ذكر من

با دست خود بامام اشاره کرد او را معرفی کرد و گفت هین آقا است.

و اگر امام زمان بطور خصوصی با شیعیان خود هم تماس گیرد در مجالس آنها منتشر شود و
بناچار نشانی شخص و نسب و مکانش بگوش مخالفان رسد در اینصورت نه بوی رحم کنند و نه بنیعیان
وی مهلت دهند چنانچه فرعون بصحاب اینکه شنیده بود موسی پیغمبر ناجی بنی اسرائیل است و هلاکت
فرعون و کشورش بدست او است و از آنها بوجود میآید بیرحمانه متخول گشتار فرزندان بنی اسرائیل شد
و پیش از او بعضی اینکه خبر ذابش حضرت ابراهیم بگوش نرود رسید و فهمید که هلاکت او و ویرانی
کشورش بدست او است شروع بکشتار فرزندان رعایا و اهل کشورش کرد و هم چنان خلیفه ناحق
و سرکش زمان وفات امام حسن بن علی علیه السلام پدر صاحب الزمان در جستجوی فرزند او بر آمد
خانه او را تحت نظر گرفت و کنیزانش را زندانی کرد و انتظار حلی را که در آنها گمان میکرد کشید و
اگر منظورشان همان وضع زمان ابراهیم و موسی نبود این کارها را نمی کردند آن حضرت اهل و فرزند
خود را بجا گذاشت و مخالفین میدانستند که منصف و دین او اینست که با وجود فرزند یا یکی از ابویین هیچکس
جز زوج و زوجة از ارث نمیرد، شخص عاقل جز این را نپندارد و فهم نکند و مقتضای تدبیر و حکمت
الهی هم در موضوع غیبت و ظهور در میان بود و چون چنین ساعت گیری در میان بود امام بناچار غائب
شد و شخص او پشت پرده رفت و نتوانستند محل او را بدانند؛ سپس بکنفر از شیعیانش بارة از وضعیت
غیبت آنحضرت را منتشر ساعت چنانچه ما وصف نمودیم و امام در حال استتار مورد توجه دشمنان
گردید و باز رسانی از طرف سرکش آن عصر یا فتنه انگیزی از میان عوام بنفعش پرداخت نسبت
باستار امام و اخباری که در باره او رسیده بود با زری نمود ولی شخصی که باو اشاره شود و شبهه ای
که دست آویز او گردد نیافت در اینجا دشمن شکست خورد و فتنه خوابید و مصیبت طلب کشید و در این

الاخبار فلم يجد حقيقة يشار اليها ولا شبهة يتعلق بها انكسرت العادية ومكنت الفتنة و تراجعتم العمية فلا يكون حيثذ على شيعته ولا على شيء من اسبابهم لمخالفهم ميثاق متعلق خ ل ولا الى اصطلاحهم اصطلاحهم خ ل سيل متعلق متعلق خ ل و عند ذلك تعتمد النائرة وترتدع العادية فتظاهر احوالهم عند الناظر في شأنهم و يتضح للسائل امرهم و يتحقق المؤمن المنكر في مذهبهم فيلحق باولياء العجبة من كان في حيرة الجهل و ينكشف عنهم درن الظلمة عند مهلة التأمل المحقق الحق خ ل بياضه و شواهد علاماته كمال انصاحه و انكشافه عند من يتأمل كتابنا هذا مریدا للنجاة هاربا من سيل الضلالة ملحقا بمن سبق لهم من الله الحسنی فأثر على الضلالة الهدى، ومما سأل عنه جهال المعافدين للمحق ان قالوا اخبرونا عن الامام في هذا الوقت يدعى الامامة ام لا يدعيها ونحن نصير اليه فتمسكه من معالم الدين فان كان يجيبنا ويدعي الامامة علمنا انه امام وان كان لا يدعي الامامة ولا يجيبنا اذا امرنا اليه فهو ومن ليس بامام سواء قليل لهم قدول على امام زماننا قول الصادق عليه السلام الذي قبله ولبست به حاجة الى ان يدعي هو انه هو امام الا ان يقول ذلك على سيل الاذكار و التأكيد فاما على سيل الدعوى التي تحتاج الى برهان فلا لان الصادق عليه السلام الذي قبله قد نص عليه و بين امره و كفاء مؤنة الادعاء و القول في ذلك نظير قولنا في علي بن

صورث مخالفين نسبت بشيعيان او بهائيان نداشتند و نمیتوانند آنها را محكوم و محسوم نمایند، آتش جنگ خاموش شد و دشمن بجای خود نشست و فرصتی برای آنها پیشه و تأمل بدست آمد چو بنده گان حقیقت بصحت امامت آنان پی بردند و هر شخصی با ایسانی که دوست فکر کرد حقانیت منصب امامیه را فهمید و گمانیکه در حیرت جهالت بودند و باولیاء حجت الهی پیوستند، برده تاریکی در مهلت تأمل و تحقیق در علامات و شواهد امامت بکنار رفت چنانچه حقیقت امامت و صحت منصب امامیه برای هر کس طالب حق باشد از مطالبه همین کتاب ما روشن و هویدا گردد در صورتیکه جوابای نجات باشد و از گمراهی گریزان گردد و خود را در زمره یثروان سرانجام خوشیکه خدا مقرر کرده وارد کند و راه حق را بر گمراهی انتخاب نماید.

جواب شبهه دیگر راجع بقیبت امام عصر عجل الله فرجه

یکی از اعتراضاتیکه جهال معاندین حق دارند اینست که میگویند بما از وضع فعلی امام غایب خبر دهید آیا مدعی امامت هست یا نیست در فرض اینکه ما نزد او برویم و از احکام دین از او پرسش کنیم اگر جواب دهد و مدعی امامت باشد امام است و اگر در صورت مراجعه بوی مدعی امامت نباشد و جواب مارا ندهد او پاکیکه امام نیست برابر است و امامت اوفائده و مفهومی ندارد، در جواب این اعتراض باید گفت.

۱- امام راستگوئیکه پیش از وی بوده مارا با امامت او دلالت کرده و نیازی ندارد که خود مدعی امامت باشد بلکه وظیفه مردم است که او را با امامت بشناسند و اگر خودش هم اظهار امامت کند برای یاد آوری و تاکید است نه برای اثبات امامت و اقامه دلیل زیرا امامیکه پیش از وی ظاهر بوده با امامت او تصریح کرده و وضع او را روشن نموده و او را از ادعاه امامت و اقامه برهان بی نیاز ساخته نظیر آن

أبي طالب عليه السلام في نفس النبي صلى الله عليه وآله و استغناؤه عن ان يدعي هو نفسه انه امام فاجابته « فاما اجابته خ ل » اياكم عن معالم الدين فان جئتموه مسترشدين متعلمين عارفين بموضع مقرين بامامته عرفكم وعلمكم و ان جئتموه اعداء له مرصدين بالسعاية الى اعدائه منطوين على مكروهه عند اعداء الحق متحرفين مستور امور الدين لتدفعوه لم يجيبكم لانه يخاف على نفسه منكم فمن لم يقنع هذا الجواب قلنا عليه السؤال في النبي صلى الله عليه وآله و هو في الغار ان لو اراد الناس ان يسألوه عن معالم الدين هل كانوا يلقونه و يصلون اليه ام لا فان كانوا يصلون اليه فقد بطل ان يكون استتاره في الغار و ان كانوا لا يصلون اليه فسواء وجوده في العالم وعدمه على علمكم فان قلتم ان النبي صلى الله عليه وآله كان متوقفا قبل و كذلك الامام عليه السلام في هذا الوقت متوق فان قلتم ان النبي صلى الله عليه وآله بعد ذلك قد ظهر ودعا الى نفسه قلنا و ما في ذلك من الفرق اليس قد كان نيا قبل ان يخرج من الغار و يظهر و هو في الغار مستتر ولم ينقص ذلك نبوته و كذلك الامام يكون اماما و ان كان يستتر بامامته ممن يخافه على نفسه و يقال لهم ما يقوان في افاضل اصحاب عهد عليه السلام و المتقدم في الصدق منهم لوليتهم كثية المشركين يطلبون نفس النبي صلى الله عليه وآله و آله فلم يعرفوه فسألوه

عقیده ما است درباره علی بن ابیطالب علیه السلام که بنی یصیر (ص) امامت او ثابت شده و محتاج نبود که خود دعوای امامت کند و دلیل بر آن اقامه کند، اما راجع پرسش از احکام دین از آنحضرت البته اگر از روی معرفت باور رجوع شود و مقصود طلب رشاد و آموختن مسائل باشد و با اعتقاد بامامت او و اقرار ب مقام او باشد خود را بشناساند و بشما بیاموزد و جواب گوید ولی اگر بقصد دشمنی و جاسوسی باور رجوع شود و در دل گرفته شود که وسیله مزاحمت او نزد دشمنان دین فراهم گردد و بدست آویز اطلاع بر اسرار دین بدست دشمنان سپرده شود بشما جواب نخواهد داد زیرا از شما به جان خویش میترسد.

اگر این جواب قانع کننده نباشد ما در مقام جواب این پرسش را طرح میکنیم که

۲ - در آن زمانیکه پیغمبر (ص) در غار پنهان بود اگر مردم میخواستند باور رجوع کنند و از احکام دین بیروند میتوانند او را ملاقات کنند و خدمت او برسند یا نه، اگر میتوانند که حضرت پنهان نبوده و اگر نمیتوانستند پس وجود و عدم او در عالم بنابر نظر شما برابر بود، اگر بگوئید پیغمبر در این پنهانی حفظ جان خود میکرد گفته شود که امام هم در دوره غیبت حفظ جان خود میکند، اگر بگوئید که پیغمبر بعد از آن آشکار شد و دعوای نبوت کرد، میگوئیم چه فرق دارد منظور اینست که پیش از خروج از استار در غار و ظهور خود پیغمبر بود و این غیبت مایه تقصی در نبوت او نشد امام هم تا برای حفظ خود در پرده غیبت است امام است و این غیبت موجب نقص امامت او نیست.

۳ - صاحبان این اعتراض گفته میشود در جواب این پرسش چه میگویند؟

جمعی از افاضل اصحاب پیغمبر و راستگویان آنها با آنحضرت بیک لشکر جرار و خونخوار مشرکین برخوردند و آن لشکر دشمن در جستجوی شخص پیغمبر اند که او را از میان ببرند ولی شخص آنحضرت را نپشناسند و از میان اصحاب میروند که این شخص پیغمبر است و چگونه میشود او را گرفته

عنه هل هو هذا و هو بين ايديهم او كيف اخذوا اين هو؟ فقالوا ليس نعرف موضعه او ليس هو هذا هل كانوا في ذلك كاذبين مذمومين غير صادقين ولا محمودين ام لا فان قلت كاذبين خرجتم من دين الاسلام بتكذيبكم اصحاب النبي صلى الله عليه و آله و ان قلت لا يكون ذلك كذلك لانهم يكونون قد عرفوا كلامهم و اضروا معني لخرجه من الكذب و ان كان ظاهره ظاهر كذب فلا يكونوا مذمومين بل محمودين لانهم دفعوا عن نفس النبي ﷺ القتل قليل لهم و كذلك الامام اذا قال لست بامام ولم يجب اعلاء عما يسألونه عنه لا يزيل ذلك امامته لانه خائف على نفسه و ان ابطال جعله لامدائه انه امام في حال الخوف امامته ابطال على اصحاب النبي ﷺ ان يكونوا صادقين في اجابتهم المشركين بخلاف ما علموه عند الخوف و ان لم يزل ذلك صدق الصحابة لم يزل ايضا ستر الامام نفسه امامته و لا فرق في ذلك ولو ان رجلا مسلما وقع في ايدي الكفار و كانوا يقتلون المسلمين اذا ظفروا بهم فسالوه هل انت مسلم؟ فقال لا لم يكن ذلك بمخرج له من الاسلام فكذلك الامام اذا جعد عند اعدائه من يخافه على نفسه انه امام لم يخرج ذلك من الامام فان قالوا ان المسلم لم يجهل في العالم ليعلم الناس و يقيم الحدود فلذلك افرق حكمهما و يجب ان لا يستر الامام نفسه قيل لهم لم نقل ان الامام يستر نفسه لان الله عز وجل قد نصبه و عرف الخلق مكانه بقول الصادق الذي قبله فيه و نصبه له و انما قلنا ان الامام لا يفر عند اعدائه بذلك خوفا

و كجا است؟ بناچار براي دفع دشمن از پیغمبر میگویند ما محل او را نمیدانیم، این شخص پیغمبر نیست آیا در این جواب دروغگو و مورد ملامت هستند بدکاری کرده اند؟ اگر بگویند دروغگو هستند بواسطه تکذیب اصحاب پیغمبر (ص) از دین بیرون رفته اند و اگر بگویند دروغ نگفته اند بلکه برای حفظ جان پیغمبر سخن مبهمی گفته اند و در دل معنی دیگر داشته اند که از دروغ پرهیز کرده باشند اگر چه ظاهر گفتارشان دروغ باشد و ملامتی بدانها متوجه نیست بلکه کارشان پسندیده و بجاست زیرا از جان پیغمبر دفاع کرده اند در اینصورت بآنها گفت خود اگر امام هم در برابر دشمنان خود بگوید من امام نیستم و جواب پرسشهای آنها را ندهم امامت او ذاتی نگردد زیرا از جان خود ترسیده، اگر انکار امامت در برابر دشمن در حال ترس سبب بطلان امامت باشد باید اصحاب پیغمبر (ص) که در جواب دشمن انکار نبوت او را کنند راستگو و مسلمان نباشند و اگر اینگونه انکار خلل بر استقامتی و اسلام صحابه ندارد پنهان کردن امام شخص خود را خللی در امامت پدید نکند و در این میان فرقی نیست و اگر مسلمانی بدست کفاری گرفتار شد که هر مسلمانی را بدست آورند میکشند و از او پرسیدند تو مسلمانی؟ گفت نه، این انکار اضطراری او را از اسلام بیرون نمیرد اگر امام هم در برابر دشمنان جانی خود انکار امامت خود کند از امامت خارج نشود اگر بگویند يك مسلمان در عالم وظیفه تربیت مردم و اقامه حدود ندارد از ابتراء يك مسلمان بایك امام فرق دارد و لازمست كه امام خود را پنهان نکند تا مردم از او استفاده کنند جواب کوتیم كه امام خود را پنهان نکرده برای آنكه خدای عزوجل او را بامامت نصب کرده و مقام او را بر مردم معرفی کرده بگفته امام صادقی كه یش از او بوده او را به خلافت خود برگزیده ما میگوئیم امام برای ترس از اینکه دشمنانش او را بکشند یش دشمنان جانی خود اقرار

منهم ان يقتلوه فاما ان يكون مستورا عن جميع الخلق فلا لان الناس جميعا لو سألوا عن امام الامامية من هولئالوا فلان بن فلان مشهور عند جميع الامة و انما تكلمنا في انه هل يقر عند اعدائه ام لا يقر و عارضناكم باستتار النبي ﷺ في الغار وهو مبعوث و معه المعجزات و قد اتى بشرع مبتدع و نسخ كل شرع قبله و اريتناكم انه اذا خاف كان له ان يجحد عند اعدائه انه امام و لا يجيبهم اذا سألوه و لا يخرجهم ذلك من ان يكون اماما و لا فرق في ذلك فان قالوا فاذا جوزتم للامام ان يجحد امامته عند اعدائه عند الخوف فهل يجوز للنبي ﷺ ان يجحد نبوته عند الخوف من اعدائه قبل لهم قد فرق قوم من اهل الحق بين النبي ﷺ وبين الامام بان قالوا ان النبي ﷺ هو الداعي الى رسالته و المبين للناس ذلك بنفسه فاذا جحد ذلك و انكره للتقية بطلت الجمعة و لم يكن احد يبين عنه و الامام قد قام له النبي ﷺ بصحته و ابان امره فاذا سكت او جحد كان النبي ﷺ قد كفاه ذلك و ليس هذا جوابنا ولكن « ولكننا نقول لعل » نقول ان حكم النبي ﷺ و حكم الامام بيان في التقية اذا كان قد صدع بامر الله و بلغ رسالته و اقام المعجزات فاما قبل ذلك فلا وقد مضى النبي صلى الله عليه و آله اسمه من الصحيفة في صلح الحديبيه

بامامت نداده ولي اينطور نيستكه از هه خلق پنهان باشد و هيچكس اورا نشناسد براي آن كه اگر هه مردم از امام طائفه اماميه پرسش كنند كه كيست گفته شود فلان بن فلان است و نزد هه امت اسلامي معروف است و سخن ما در اين بود كه امام وظيفه دارد نزد دشمن خود افراد بامامت كند يانهو باشا معارضه كرديم باينكه پيغمبر هم يك وقت از ترس دشمن خود در غار پنهان كرد با اينكه صاحب معجزات بود و شريعت تازه آورده و شريعت پيش رانسخ کرده و مردم از هه راه معحتاج مراجعه باو بودند و گفتيم چون از جان خود بترسد حق دارد پيش دشمنان خود انكار امامت كند و جواب سؤالات آنها را نهد و اين معنى اورا از امامت خارج نكند و فرقى ميان غيبت پيغمبر در غار و غيبت امام زمان نيست در اينجا از طرف مخالفين سؤال ديگرى پيش ميايد باين مضمون.

شما كه براي امام جائز ميدانيد از ترس دشمنان انكار امامت كند براي پيغمبر هم جائز ميدانيد از ترس دشمن انكار نبوت كند .

جواب - در اینجا دو عقیده است اول آن كه پيغمبر و امام در اين مورد باهم فرق دارند، پيغمبر چون تنها وسيله ميان خدا و خلق است و او خودش بايد دعوى رسالت كند و مقام خود را براي مردم بيان كند اگر از روى تقيه هم انكار نبوت خود كرد حجت از ميان ميرود و ديگرى نيست كه مقام اورا بيان كنند و مردم اتمام حجت نبايد ولي امام جانشين پيغمبر است و پيغمبر اورا تعيين کرده و مردم معرفى نموده و اتمام حجت شده و اگر خاموش باشد يا انكار مقام خود كند پيغمبر بجای او وضع اورا روشن کرده و اشكالى ندارد ولي ما اينطور جواب نميديم ولي ميگويم حكم پيغمبر (ص) و حكم امام در حال تقيه يكان است پيغمبر هم در صورتيكه بامر الهى قيام کرده و تبليغ رسالت نموده و معجزه آورده باشد و سپس گرفتار دشمن گردد براي حفظ خود ميتواند تقيه كند ولي پيش از آن نتواند دليلش آنستكه پيغمبر اسلام (ص) در صلح حديبه عنوان نبوت خود را از صلحنامه معو كرد چون سهيل بن عمرو و حفص بن احنف نمايندگان مشركين منكر نبوت او شدند حضرت

حين انكر سهيل بن عمرو وحض بن الاحنف نيوتنه فقال لعلي عليه السلام و اكتب هذا ما صالح عليه قد بن عبدالله فلم يضر ذلك نيوتنه اذ كانت الاعلام في البراهين قد قامت له بذلك من قبل و قد قبل الله عز وجل عذر عمار حين حملته المشركون على سب رسول الله صلى الله عليه وآله و ارادوا قتله فسهبه فلما رجع إلى النبي صلى الله عليه وآله قال قد افلح الوجه يا عمار قال ما افلح و قد سبك يا رسول الله فقال صلى الله عليه وآله اليس قلبك مطمئن بالايمان قال بلى يا رسول الله فانزل الله تبارك و تعالى الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان و القول في ذلك ما في الشريعة من اجازة ذلك في وقت و حظه في وقت آخر و اذا جاز للإمام ان يجعل امامته و يستمر امره جاز ان يستمر شخصه متى اوجبت الحكمة غيبته و اذا جاز ان يغيب يوما لعله موجبة جاز سنة و اذا جاز سنة جاز مائة سنة و اذا جاز مائة سنة جاز اكثر من ذلك إلى الوقت الذي توجب الحكمة ظهوره كما اوجب غيبته و لا قوة الا بالله و نحن نقول مع ذلك ان الامام لا يأتي جميع ما ياتي من اختفاء و ظهور و غيرهما الا بعد مهور إليه من رسول الله صلى الله عليه وآله كما قد وردت به الاخبار عن امتنا عليهم السلام.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آباءه عن علي عليهم السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله والذي بعثني بالحق بشير اليقين القائل من ولدي بعد محمود إليه مني

بلى بن ابي طالب فرمود كلفه نبي رايك كن و بنوبس هذا ما صالح عليه محمد بن عبدالله اين فرمود صالح محمد بن عبدالله است و اين موضوع ضروري بتمام نبوت او نداشت زیرا نشانه و دلائل نبوتش پیش از آن برای مردم روشن شده بود.

خدای عز وجل عذر عمار را پذیرفت آنگاه که مشرکین او را بدشنام و بدگویی میخیزد و ادداشتند و میخواستند او را بکشند و بدگفت و نجات یافت و چون نزد یخبر هجرت کرد باو فرمود چه رستگاری داری عرض کرد رستگاریست که شما بد گفته فرمود مگردت ایمان یا بر جان داشت؟ عرض کرد چرا یا رسول الله خدای تبارک و تعالی (در سوره نحل آیه ۱۰۶) نازل کرد مگر کسیکه اکراه شود و دلش مطمئن بایمان باشد و حق این موضوع همان شرع است که این کار در موقتی جایز است و در موقتی منوع است و چون برای امام جاز است که برای حقیه امامت خود را انکار کند و مقام خود را پنهان دارد جاز است که باقتضای مصلحت شخص خود را هم پنهان نماید اگر غیبت يك روز جاز باشد برای حکمتی باقتضای حکمت غیبت يك سال هم جاز باشد اگر یکسال جاز شد صد سال هم جاز است و پیش از آن هم باقتضای حکمت جاز است تا وقتی فرارسد که مصلحت در ظهور باشد و لا قوة الا بالله تا اینجا برای جواب مخالفین بود ولی عذیه مذهبی ما اینست که امام هر وضعی بخود گیرد از غیبت و ظهور و غیر از آن طبق دستوری است که از رسول خدا باو رسیده و باید عمل کند چنانچه اخباری از ائمه مادر این موضوع وارد شده.. امام هتم از قول پدرش از قول پدرانش بازگو کرده است که یخبر (ص) فرمود بآنکه مرا به مرده دادن فرستاده هر آینه امام قائم از فرزندان من طبق دستور معینی از طرف من غائب شود تا آنکه بیشتر مردم گویند خدا را در خاندان محمد حاجتی نیست و دیگران در اصل ولادت او شك کنند هر کس زمان او را درك کند باید بدین او متمسك شود

حتى يقول اكثر الناس والله في آل محمد حاجة و يشك آخرون في ولادته فمن ادرك زمانه فليتمسك
بدنيه ولا يجعل للشيطان اليه سبيلا يشكه فيزيله عن ملتي و يخرججه من ديني فقد اخرج ابوبكم
من الجنة من قبل و ان الله عزوجل جعل الشياطين اولياء للذين لا يؤمنون وقد تكلم علينا ابوالحسن
علي بن احمد بن بشار في الفيبة و اجابه ابوجعفر رثمد بن عبدالرحمن بن قتيبة « قبح خل »

و شيطان را بخود راه نهد تا او را بوسه اذملت من براند و از دين من يرون برد او بدرومادشما
را از بهشت يرون كرد پيش از اين و خدای عزوجل شياطين را دوستان گسانيكه ايمان ندارند
قرار داده .

اعتراضات ابن بشار بر غيبت امام عصر عجل الله فرجه و جواب ابن قبا رازی

ابوالحسن علي بن بشار (۱) در موضوع غيبت امام عصر بر خلاف مذهب شيعة سختي دارد كه ابوجعفر
محمدين عبدالرحمن بن قبا رازی جوابش را گفته است.

(۱) در حاشيه نسخه مصحح راجع جلی بن احمد بشار نوشته است از سياق كلام فهم ميشود كه
اين علي بن احمد كه ابوالحسن كنيه او بوده است از معتقدین بامامت علي بن محمد بوده است و بعد
از او معتقد بامامت جعفر برادر امام حسن عسكري شده است با آنكه معتقد بامامت محمد بن علي تقی
برادر بزرگتر امام حسن عسكري بوده بدون واسطه يا به واسطه امام حسن زيرا معتقدین بامامت امام
حسن عسكري عليه السلام چنانچه شهرستاني در كتاب ملل و نحل تفصيل داده است يازده فرقه شدند
يكديست آنان بعد از آن حضرت رجوع بجعفر كردند و گفتند ما در رجوع بامام حسن خطا رفته بوديم
و بعضی هم قبلا معتقد به امامت محمد بن علي بودند و خود را در اين عقیده خطا كار شمردند چون محمد
مرد و فرزندی از خود بجا نگذاشت ولی از استدلال اكيد برای بطلان امامت جعفر و مطالب ديگری
كه پيش و پس آن ذکر شده ظاهر می شود كه اين ابوالحسن از معتقدان به امامت جعفر بوده
است پس از فوت امام حسن عسكري و از شيعيان يازده امامی محسوب می شود پايان ترجمه
حاشيه نامبرده .

ولی از سياق كلام ابوالحسن و جواب ابن قبا مطالب ذير استفاده ميشود.

۱- اين ابوالحسن مرد مقتدر و معروف و صاحب نفوذی بوده است و از اينجهت ابن قبا بسيار
مؤدبانه با او سخن گفته در ضمن جواب علمی و استدلال محكم و متين خود از او پيژدگی ياد کرده
است و شايد در زمينه رجال مستمين حكومت وقت بوده و از طرفداران جعفر از نظر سياست حكومت
منبوعه خود تقويت ميكرده است برای آنكه شيعة اماميه را تضعيف كند و در صف محكم مخالفين خلافت
بنی عباس از اين راه رخنه ای بيندازد و اين موضوع امام تراشي در طول دوران خلافت خلفای جور
يكي از سياستهای محكم آنها بود و ميتوان بسياری از فرق انشعابی شيعة را زائيده اين سياست دانست
زيرا بوسيله انشعاب نیروی شيعة را تفرقه می كردند و با ملحدانی را برپاست بعضی از فرقه های
انشعابی ميگماشتند كه برخلاف اسلام را می دادند و اساس تشيع را ضعيف می كردند چنانچه اين موضوع هنوز هم
دست آویز مخالفان اماميه هست و با اينكه بزرگان مذاهب مانند شيخ بزرگوار صدوق و
ديگران صقاید شيعة اماميه را بارها از دساتيس اين مخالفين ياد کرده اند باز هم شيعة گرفتار مطاعن
اين فرقه های قلابی و انشعابی هست

۲- اين ابوالحسن مرد بسيار سختور و هوچی و مغالطه سازی بوده است و در ضمن اين

الرازي و كلن من كلام علي بن احمد بن بشار علينا في ذلك ان قال في كتابه أقول ان كل المبطلين اغنياء عن تثبيت ائمة من يدعون له و به يتمسكون و عليه يعكفون و يعطفون لوجود اعيانهم و ببات ائياتهم و هؤلاء يعني اصحابنا قراء إلى ما قد غنى عنه كل مبطل سلف من تثبيت ائمة من يدعون له و جوب الطاعة فقد افتقروا إلى ما قد غنى عنه سائر المبطلين و اختلفوا بخاصة ازدادوا بها بطلاناً و انحطوا بها عن سائر المبطلين لان الزيادة من الباطل تعط و الزيادة من الخير تملو و الحمد لله رب العالمين.

سخن علی بن احمد بن بشار برخلاف ما در این موضوع اینست که در کتابش گفته است: من میگویم همه کسانی که عقیده باطلی دارند و خود را پیرو بنایق میداند از اثبات وجود پیشوای خود و مورد تسبیح و عبادت و توجه خود بی نیازند زیرا وجود آنها ثابت است و خبر آنها شایع و آنان (مقصودش اصحاب ما امامیه است) محتاج بطلبی هستند که همه فرق باطله گذشته بآن حاجت ندارند و آن اثبات وجود امامی است که مدعی وجوب اطاعت اویند، محتاجند به چیزی که فرق باطله دیگر بی نیازند ولی یکجهت بطلان زائد مخصوص بخود هم دارند که از سائر فرق باطله پست ترند زیرا زیادی در بطلان مایه انحطاط است و زیادی در خیر باعث سرفرازی و العبد لله رب العالمین.

فصل از کتابش قدرت خود را خوب نشان داده است و مانند عبدالرحمن بن قبه مرد دانشمند و متکلمی با او توانسته است میدان داری کند و جواب او را بدهد و گفتار او بسیار فریبنده و نگراننده و در عین حال تو خالی و برکنار از منطق استدلال است و این مرد بحق يك قدرت تبلیغاتی گمراه کننده ای داشته است

۳ - ظاهر اینست که طرفداری او از جعفر روی عقیده و ایسان بامامت او نبوده است و طبق احوالاتی که از جعفر نقل شده است لیاقت علمی و فضلی و اجتماعی او بسیار پست تر از این بوده که چنین اشخاص از روی عقیده و ایسان بوی بگروند و واقعاً خود را پیرو او بدانند و این طرفداری راجع بسیاست نمیتوان حمل کرد

۴ - در اینجا مختصری از شرح حال عبدالرحمن بن قبه جواب گوی او را بدانید محمد بن عبدالرحمن قبه با قاف مکسوره و باء يك نقطه بزیر مفتوحه رازی که او را ابو جعفر میگفتند متکلمی بوده است بزرگوار و خوش عقیده و در علم کلام توانا و مقتدر بوده است در آغاز عمر خود از تابعان مذهب منزله بوده ولی متنبه شده است و بذهب امامیه گرائیده ابو الحسن سوسنگردی که یکی از اعیان اصحاب و نیکان شیعه و متکلمین امامیه و نویسنده کتابی در امامت بوده است و پنجاه بار پیاده به حج مشرف شده گوید سفری برای زیارت امام هشتم بطوس رفتم و پس از زیارت ببلخ سفر کردم برای دیدن ابو القاسم بلخی و چون از او دیدار کردم و بر او درود دادم بواسطه شناسائی که میان ما بود کتاب ای جعفر بن قبه را که بنام انصاف معروف بود در موضوع امامت باو نشان دادم و در رد او کتابی بنام المسترشد در امامت نوشت و چون بری برگشتم و در او را باین قیه دادم و او کتابی در جواب آن بنام المستثبت در امامت نوشت و آنرا من نزد ابو القاسم ببلخ بردم و آنرا بکتاب دیگری بنام تقض المستثبت جواب گفتم و من بری گشتم و ابو جعفر وفات کرده بود از خلاصه علامه

ثم قال و أقول قولا يعلم فيه الزيادة على الانصاف منا وان كان ذلك غير واجب علينا
اقول انه معلوم انه ليس كل مدع و مدعى له بمحقق و ان كان سائل للمدعى يصح دعواه فمنصف و
هؤلاء القوم ادعوا ان لهم من قد صح عندهم أمر و وجب له على الناس الانقياد والتسليم و قد
قدمنا انه ليس كل مدع و مدعى له فواجب له التسليم ونحن نسلم لهؤلاء القوم الدعوى و نقر على
انفسا بالابطال و ان كان ذلك في غاية المعال بعد ان يوجدنا اية المدعى له ولانسالمهم تثبيت
الدعوى فان كان معلوما ان في هذا اكثر من الانصاف فقد وفينا بما قلنا فان قدروا عليه فقد
ابطلوا و ان عجزوا عنه فقد وضع ما قلنا من زيادة عجزهم عن تثبيت ما يدعون على عجز كل مبطل
عن تثبيت دعواه و انهم مختصون من كل نوع من الباطل بخاصة يزادون بها انحطاطا عن المبطلين
اجمعين لقدرة كل مبطل سلف على تثبيت دعوا اية من يدعون له و عجز هؤلاء عما قدر عليه
كل مبطل الا ما يرجعون إليه من قولهم انه لا بد ممن تعجب به حجة الله عز وجل و اجل لابد من
وجوده فضلا عن كونه فاجدونا الاية من دون ايجاد الدعوى ولقد خبرت عن ابي جعفر بن ابي
غانم انه قال لبعض من سأله فقال بما تحتاج ؟ تحتاج خ ل ؟ الذي كنت تقول ويقولون انه لا بد

میس گوید من میگویم گفتاری که بیش از حد انصاف بآنها ارفاق کنم اگرچه این اندازه
ارفاق بر ما واجب نیست

میگویم معلوم است که هر مدعی و مدعی ■ برحق نیست و اگر بعض ادعای بی دلیل خودش
مصمم دعوی باشد انصاف میان ما و آنان حکم باشد ، این مردم مدعیند که پیرو امامی هستند که
پیش خودشان ثابت و درست است و بر همه مردم هم واجب است انقیاد و تسلیم برای او و گفتیم که
بعض ادعا تسلیم واجب نیست ما ادعای این طائفه را میپذیریم و بطلان آنها را هم بر خود لازم
میدانیم بفرض محال ولی بشرط آنکه فقط وجود خارجی امام غائبه را بنا بر اینند و دیگر مطالبه دلیل
امامت از آنها نمیکنیم ، اکنون اگر معلوم شد که بیش از حد انصاف بآنها موافقت کردیم بقول خود وفا
کرده ایم ؛ اگر میتوانست وجود او را بنا بر این عقیده مفود را بخیث ابطال کرده اند و اگر نمیتوانستند عاجز اند آنچه
ما گفتیم روشن شد که علاوه از اینکه مانند هر فرقه باطله ای از اثبات ادعای خود عاجزند از اثبات
موضوع ادعایم عاجزند و در میان همه فرق باطله مخصوص يك خصومینی هستند که مقام آنها را از
همه فرق باطله بستان تر کرده است چون همه فرق باطله گذشته میتوانند موضوع ادعای خود را
بنمایند و اینها از آنچه هم که هر مبطلی بر آن قادر است عاجز اند فقط باین جمله چسبیده اند که باید
در هر عصری کسی باشد که وسیله اتمام حجت الهیه باشد آری لابد است از وجود خارجی چنین
شخصی علاوه از بودنش شما فقط وجود او را بنمایید و صرف دعوی را کنار بگذارید ، برای من نقل
شد از ابي جعفر ابي غانم که در جواب شخصی که باو اعتراض کرده بود اکنون که امامی از اهل بیت نیست
با چه دلیل اثبات میکنی گفته کسانی که میگویند باید يك امام قائم از اهل بیت باشد گفت بود
بآن مترش بآن میگویم این جعفر (بن حسن عسکری) اکنون موجود است و اعجابا که مردم بوسیله
شخصی که قابل خصومت نیست مجادله میکنند ، يك استادی در این نواحی بود ، میگفت من این

من شخص قائم من اهل هذا البيت قال له اقول لهم هذا جعفر فبا عجباً ايخصم الناس بمن ليس هو بمضموم و قد كان شيخ في هذه الناحية رحمه الله يقول قد و سمعت هؤلاء بالابدية اي انه لا مرجع لهم ولا معتمد الا انه لا بد من ان يكون هذا الذي ليس في الكائنات فوضمهم من اجل ذلك و نحن نسيمم بها اي انهم دون كل من له بد يسكف عليه اذا كان اهل الاصنام التي اخذوها اليه يدخ ل قد عكفوا على موجود و ان كان باطلا لهم قد تعلقوا بعدم ليس و باطل محض فهم الا «اللا خ ل» بديلة لاحقا اي لا بد لهم يسكفون عليه اذ كان كل مطاع مضموم و قد وضع ما قلنا من اختصاصهم من كل نوع الباطل بخاصة يزادون بها انحطاطا و الحمد لله ثم قال نختم الان هذا الكتاب بان نقول انما تناظر و نتخاطب من قد سبق منه الاجماع على انه لا بد من امام قائم من اهل هذا البيت تجب به حجة الله و يسد به فقر الخلق و فاقتهم و من لم يجتمع معنا على ذلك فقد خرج من النظر في كتابنا فضلا عن مطالبتنا به و نقول لكل من اجتمع معنا في هذا الاصل من الذي قدمنا في هذا الموضع كنا و اباكم قد اجتمعنا على انه لا يخلو احد من بيوت هذه الدار من سراج زاهر فدخلنا الدار فلم نجد فيها الايتا واحدا فقد وجب و صح ان في ذلك البيت سراجا و الحمد لله رب العالمين فاجابه ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قتيبة (قبة خ ل) الرازي بان قال انا نقول و بالله التوفيق ليس الاسراف في الادعاء و القول على الخصوم مما يثبت بها حجة قولنا كان ذلك كل لارتفع الحجاج بين المختلفين و اعتمد كل معتمد (واجل خ ل) على اضافة ما

مطافه را لا بديه موسوم ندوده ام ذيرا مرجع و معتمدى ندارند جز اينكه ميگويند اين كسيكه دم عالم كائنات نيست بايد موجود باشد باين خاطر اين نام را بآنها نهاده و ما هم هيمن نام را بآنها ميگذاريم و باين معنا كه اينها نيست ترند از هر مبطلي كه بنى دارد و آنرا ميرستند ذيرا هيمن بت پرستان هم متوجه يك موجودى هستند گواينكه باطل است و اينها يك عدم هيبيدند كه نيست و باطل معنى است و بحق آنها لا بديه ميباشند بمنى چاره اى ندارند كه متوجه او باشند ذيرا هر مطاخر معبود است و بدانچه گفتيم روشن شد كه اينها درميان فرق باطله خصوصيتى دارند كه مزيد انحطاط است و الحمد لله سپس گفته است ما اين نوشته را باين مثل بايان ميدهيم ميگوئيم طرف خطاب و مناظره ما كسانى هستند كه اتفاق دارند بر اينكه لا بد بايد امام قائمى از اهل بيت باشد تا حجت خدا ثابت گردد و حق و حاجت مردم بر طرف شود كسيكه در اين عيده هراسنا باشد از ملاحظه نوشته ما مملور است و ما مشول او نيستيم و كسانيكه در اين اصل با ما اتفاق دارند و پيش از اين بآنها اشاره كرديم ميگوئيم ما و شما اتفاق داريم كه اطاقهاى اين خانه هيچكدام بدون يك چراغ فروزنده نيست ميانه خانه رفتيم و در آنجا جز يك اطاق نبود در اينجا و اجساد دست آمده كه چراغ در همان يك اطاق موجود است و الحمد لله رب العالمين

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبة رازى او را جواب داده و گفته

ما بتوفيق خدا ميگوئيم ادعاييجاً و افتراء بغير دليل تيشوند و اگر چنين باشد استدلال ميان

دو طرف مختلف العقيدة از ميان برداشته شود و هر كس هر بدى را بخاطرش رسيد بطرف مخالف ميند

یخاطر بیاله من سوء القول إلى مخالفیه و علی ضد هذا بنی الحجاج و وضع النظر و الانصاف اولی ما بتعامل به أهل الدین و لیس قول أبی الحسن لنا ملجاء نرجع إلیه و لا قیماً نعطف علیهم و لا سنداً تتمسک بقوله حجة لان دعواه هذا مجرد من البرهان و الدعوی إذا انفرد عن البرهان کان غیر مقبول عند ذوی العقول و الالباب و لسا نعجز عن ان نقول بلی لنا و الحمد لله نحن نرجع إلیه و نقف عند امره و من من قد ثبتت حجتہ و ظهرت ادلتها فان قلت فاین ذلك و لو لنا علیه قلنا کیف تعبون ان ندلکم علیه تسوّمونا ان تأمره ان یرکب و یصیر الیکم و یمرض نفسه علیکم أو تسالون ان نبنی له دار و نعوّله إلیها و نعلم بذلك أهل العرق و الغرب فان رحمتم ذلك فلسنا نقدر علیه و لا ذلك بواجب علینا فان قلتم فمن ای وجه تلزمنا حجة الله (حجتہ و یجب علینا) دللناکم علی طاعته فانا نقرانه لابد من رجل من ولد أبی الحسن علی بن محمد السکری **علیه السلام** تجب به حجة الله و دللناکم علی ذلك حتی نضطرکم علیه ان انصفتم من انفسکم و اول ما یجب علینا و علیکم ان لا تتجاوز ما قد رضی به أهل النظر و استعملوه و رادوا ان من حاد عن ذلك فقد ترک سبیل العلماء و هو أنا لا نتکلم فی فرع لم یثبت أصله و هذا الرجل الذی یجمعون وجوده فانما ثبت له الحق بعد ایّه و انتم قوم لا تخالفونا فی وجود ایّه فلامنعی لترك النظر فی حق ایّه و الاشتغال بالنظر معکم فی وجوده فانه إذا ثبت الحق لایّه و هذا ثابت (ضرورة خ ل) عند ذلك باقرارکم و ان بطل ان یکون الحق لایّه فقد آل الامر إلی ما تقولون

و اورا معکوم میکنند ولی استدلال و احتجاج بر خلاف این پایه گذاری شده و انصاف سرمایه معامله اهل دیانت است ، گفتار ابی الحسن بناء گاهی نیست که ما بدان رجوع کنیم و نگهبانی نیست که ما بدان توجه کنیم و سندی نیست که بدان متک شویم و آنرا حجت دانیم زیرا ادعای او دلیلی ندارد و ادعای بی دلیل نزد خردمندان پذیرفته نیست و ما حاضر نیستیم بگوئیم آری بعد از ما کسی را داریم که بوی رجوع کنیم و بدستور او باشیم و آن کسی است که حجت وی ثابت است و ادله امامتش آشکار است ، اگر بگوئیم کجا است ما را بوی دهری کنید میگوئیم میخواستید چه طور شمارا بوی دهری کنیم ما را و اداری کنید که با و دستور دهیم سوار مرکب شود و نزد شما آید و خود را بشما بنماید یا خواستار هستید که خانه ای برای او بسازیم وی را در آنجا بنشانیم و باهل شرق و غرب اعلام کنیم اگر مقصود شما از نمودن او اینست ما بر آن قادر نیستیم و بر ما هم لازم نیست ولی اگر مقصود شما این است که از چه راه پی بوجود او میرید و حجت او بر شما تمام میشود ما برای شما دلیل میآوریم که او مفترض الطاعة است زیرا ما معتزیم که بناچار باید مردی که فرزند ابی الحسن علی بن محمد مسکریست پس از وی حجت خدا باشد ما شما را بر این موضوع دلالت میکنیم تا در صورت انصاف بناچار پذیرید ولی آن چیزیکه با شما لازمست اینست از روش منطقی و استدلال بر کنار نباشیم ، کسیکه از آن کناره گیرد روش دانشمندان ندارد ، نباید سخن در فرعی گفت که پایه و اصلی ندارد ، همین امامی که شما وجودش را منکرید و ما حق امامت را پس از پدرش برای او ثابت میدانیم ، شما مردمی هستید که با ما در وجود پدرش و امامت او مخالفتی ندارید ؛ در اینجا نباید از حق پدرش صرف نظر کرد و صرفاً در اطراف وجود خودش بحث کرد ، چون ثابت شد که حق امامت با پدرش

و قد ابطالنا و هیهات لن یزاد الحق الا قوة ولا الباطل الا وهنا و ان زعموه المبطون و الدلیل علی صحة امر ایه أنا و ایاکم مجتمعون علی انه لابد من رجل من ولد ابی الحسن تثبت به حجة الله و یقطع به عذر الخلق و ان ذلك الرجل تلزم حجته من نای عنه من أهل الاسلام کما تلزم من شاهده و عاینه و نحن و اکثر الخلق ممن قد لزمتنا الحجة من غیر مشاهدة فتتظر فی الوجه الذی لزمتنا منه الحجة ما هی ثم تتظر من اولی من الرجلین الذی لا عقب لابی الحسن غیرهما فایهما کان فهو الاولی والحجة والامام ولا حاجة بنا إلی التعلیل ثم نظرنا من احواله تلزم الحجة من نای عن الرسل والائمة علیهم السلام فاذا ذلك بالاعبار التي توجب الحجة و نزول عن ناقلیها تهمة التواطی علیها والاجماع علی تعرضها و وضعها ثم فحصنا عن الحال فوجدنا فریقین ناقلین یزعم احدهما ان الماضي نص علی الحسن و اشار إلیه و یروون مع الوصیة و ماله من خاصة الکبر ادلة یذکرونها و علماء یثبتونه و وجدنا الفریق الاخر یروون مثل ذلك لجعفر لا یقول غیر هذا فانه اولی بنا و نظرنا فاذا الناقل لاجبار جعفر جماعة بسيرة والجماعة السيرة یجوز علیها التواطی والتلافی والتراسل فوق نقلهم موقع شبهة لا موقع حجة و حجج الله لا تثبت بالشبهات و نظرنا فی نقل الفریق الاخر فوجدناهم جماعات متباعدي الدیار و الاقطار مختلف الهمم و الاراء

بوده و این خود هم بضرورت وهم باقرار شما ثابت است آری اگر پدرش حق امامت نداشت سخن شما بجای میرسد ولی این موضوع را ابطال کردیم هیهات که سخن حق نیرو فراید و باطل را هر چه آرایش کنند مست تر آید

دلیل بر صحت امامت پدرش اینست که ما و شما اتفاق داریم که باید مردی از فرزندان ابی الحسن (امام دهم) بجای او امام باشد که حجت خدا بر خلق تمام شود و عذر خلق در مخالفت حق بر طرف گردد و اطاعت این مرد بر همه مسلمانان از دور و نزدیک و حاضر و غایب لازم باشد و بیشتر ما مردم متعهد امامت او هستیم با اینکه او را ندیدیم ، اول باید ببینیم از چه راه امامت ابی الحسن بر ما ثابت شده سپس ملاحظه کنیم آن دو مرد بیکه جز آنها بجای ابی الحسن نمانده کدامشان شایسته است حجت و امام باشند و محتاج بطول کلام نیست باید اول بدانیم که از چه راه حجت رسولان و امامان بر کسانی که دورند و از حضورشان محروم ثابت میشود البته داهی ندارد جز اخبار قطعی که ناقلان آنها متهم به تبانی و توافق بر جعل و کذب نباشند با این ملاحظه از وضعیت بررسی کردیم و معلوم شد بعد از امام دهم دو دسته مختلف وجود دارد بکسته معتقدند که امام گذشته تصریح با امامت حسن علیه السلام نموده و شخص او را بخلاف خود معرفی کرده و روایت وصیت آنان بملاوه از آنکه بر ارشد را معرفی میکند ادله ای هم دارد و علماء و دانشمندان آنرا ثبت کرده اند و پذیرفته اند و دسته دیگر وصیت را بنام جعفر برادر کوچکتر امام حسن نقل کرده اند و جز این چیزی ندارد ما ملاحظه کردیم که ناقلین اخبار وصیت جعفر جماعتی اند کی هستند و میگویند ساخته باشند و ملاقات و مکاتبه کرده باشند و تبانی بر دروغ نموده باشند و نقل آنها موجب شبهه است و حجت نیست و امامت امامان با اخبار مشکوک ثابت نمیشود ولی چون باخبار و دسته دیگر مراجعه کردیم دیدیم جمیع آنها بیاری هستند در سرزمینهای دور و اقطار مختلف

متغایرین بالکذب ولا يجوز عليهم لتأی بعضهم عن بعض التواطی ولا التراسل و الاجتماع علی
تغیر من خبر و وضعه قلمنا ان النقل الصحيح هو نقلهم و ان المعق هؤلاء ولانه ان بطل ما قد
نقله هؤلاء علی ما وصفنا من شأنهم لم یصح خبر فی الارض و بطلت الاخبار کما فتأمل وفقك الله
الفريقین فانک تجدهم کما وصفت و فی بطلان الاخبار هدم الاسلام و فی تصحیحها تصحیح خبرنا
و فی ذلك دلیل علی صحة امرنا الحمد لله رب العالمین.

ثم رأينا الجعفریة تختلف فی امامة جعفر من أي وجه تجب قتال قوم بعد اخیه محمد و قال
قوم بعد اخیه الحسن و قال قوم بعد ایہو رایناهم لا یتجاوزون ذلك و راینا اسلافهم و اسلافنا قد روا
قبل الحارث ما يدل علی امامة الحسن و هو ما روي عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا توالى ثلثة
اسماء محمد و علی و الحسن فالرابع القائم و غیر ذلك من الروایات و هذه وحدها توجب الامامة
للحسن و لیس إلا الحسن و جعفر فاذا لم یثبت الجعفر حجة علی من شاهد فی أيام الحسن و الامام
ثابت الحجة علی من رآه و من لم یرہ فهو الحسن اضطراراً و اذا ثبت الحسن عليه السلام و جعفر عندکم
مبری تبرأ منه و الامام لا یبری من الامام و الحسن قدمی و لابد عندنا و عندکم من رجل من
ولد الحسن عليه السلام ثبت به حجة الله فقد وجب بالاضطرار للحسن ولد قائم عليه السلام و قل یا ابا جعفر

عالم اسلام و صاحبان رأی و مسالك مختلف و دور و دور و چون پراکنده و دوراند ممکن نیست باهم
تباہی کنند یا بوسیله نامه برانی توافق بر جعل خبری نمایند و دانستیم که قل آنها صحیح است و حق
با آنها است و اگر خبر آنها را باطل دانیم با این وضع هیچ خبری رانیشود درست دانست و باید همه
اخبار روی زمین را دور ریخت خدایت توفیق دهد توهم در حال این دودسته نامل کن تا بفهمی که
هین طووند که من وصف کردم اگر همه اخبار را باطل شماریم اسلام را ویران کرده ایم و اگر
اخبار قطعی صحیح است خبر مورد اعتقاد ما هم صحیح است و عقیده ما هم درست هست و المعبد
ه رب العالمین بملاوء طرفداران امامت جعفر خودشان اختلاف دارند جمعی گویند پس از برادرش
معبد امامت جمعی گویند بعد از پدرش امامت جز این سه در میان نیست و بعد از مراجعه ملاحظه
میکنیم که گذشتگان اصحاب ما و آنها بیش از حارث روایتی دارند که دلیل بر امامت حسن است
و آن روایت از امام ششم علیه السلام است که فرمود چون سه نام امامان ردیف شوند معبد و علی و حسن
چهارمی قائم باشد و روایات دیگری هم هست و خود همین روایات تنها دلیل قاطع امامت
امام حسن باشد نه جعفر و امامت جعفر دلیل قطعی ندارد و حجت امام بر کسی که او را
دیده یا ندیده نامست و آن امام بناچار امام حسن عسکریست و چون امامت امام حسن ثابت شد
جعفر ساقط است برای :

آنکه جعفر از امام حسن عسکری یزادی است و امام بحق از امام بحق بیزاری نمی جوید
امام حسن در گذشت بناچار بنا بر عقیده ما و شما باید امامی از فرزندان او باشد که حجت خدا گردد و
لازم آید برای او پسری باشد که قائم علیه السلام است ای ابی جعفر اسعدك الله باپی الحسن اعزاه الله

اسمك الله لا بى الحسن اعزه الله يقول محمد بن عبد الرحمن قد او جدناك اية المدعى له فاين المهروب هل تفر على نفسك بالابطال كما ضمننت لو يمنعك الهوى من ذلك فتكون كما قال الله تعالى و ان كثيرا من الناس ليضلون باهوائهم بغير علم فاما ما و سم به اهل الحق من الابدية «اللابديه خ ل» بقولهم لا بد من تعجب به حجة الله فيا عجبا هل يقول ابوالحسن لا بد من تعجب به حجة الله و كيف لا يقول وقد قال عند حكايتهنا و تعيره ايانا اجل لا بد من وجوده فضلا عن كونه فان كان يقول ذلك فهو و اصحابه من الابدية (اللابديه خ ل) و انما و سم نفسه و عاب اخوانه و ان كان لا يقول ذلك فقد كفيها مؤنة تطير و تسطير و مثله بالبيت والسراج و كذا يكون حال من عاند اولياء الله يعيب نفسه من حيث يرى انه يعيب خصمه والحمد لله المؤيد للحق بادلته ونحن نسمى هؤلاء بالبدية إذ كانوا عبدة البد قد عكفوا على مالا يسمع ولا يبصر ولا يفنى عنهم شيئا و هكذا هؤلاء و نقول هداك الله يا ابا الحسن هذا حجة الله على الجن والانس و من لا يثبت حجته على الخلق الابد الدعاء والبيان محمد بن محمد قد اخفى شخصه في الفار حتى لم يعلم بمكانه ممن احتج الله عليهم به الا خمسة نفر فان قلت ان تلك غيبة بعد ظهوره و بعد ان قام على فراشه من

بكره محمد بن عبد الرحمن ميگويد ما دليل قطعی و جرد امام مورداد دعاریو ذات کردیم چه گریز گاهی ایداری آیا چنانچه ضمانت کردی بطلان خود اقرار میکنی یا باز خود را راه باطل می کشانی؟ آیا هوای نفس تو را از اعتراف بحق مانع میشود و چنان میباشی که خدا بتعالی (در سوره انعام آیه ۱۹۱) فرماید بسیاری از مردم از روی هوای نفس بنادانی گمراه میشوند، اما اینکه اهل حق را برای آنکه میگویند لا بد باید کسی باشد که حجت خدا باو تمام شود آنها را لا بدیه نام داده اند بسیار مورد تعجب است مگر ابوالحسن خودش نمیگوید لا بد من تعجب به حجة الله چگونه نمیگوید یا اینکه در ضمن آن که این جمله را از ما نقل کرده و ما را بدان سرزنش کرده گفته است آری لا بد است که باشد اگر او هم با اینجمله معتقد است پس با اصحابش لا بدیه میباشند این نام را روی خود گذاشته و یاران خود را عیب کرده، در صورتیکه خودش هم اینجمله را میگوید دیگر مثلی که بعنوان خانه و چراغ آورده موردی ندارد اینست حال کسیکه با دوستان خدا عناد میورزد و خود را نگوشت میکند بحساب عیب گوئی از طرفش الصدوق المؤید للحق بادلته ما هم اینها را بدیهه مینامیم زیرا پرستنده گان بدانند و روی دل بسوی چیزی دارند که نیشود و نیبیند هیچ حاجتی از آنها بر نیآورد و آنان هم چنین باشند اکنون ای ابوالحسن میگوئیم این امام غائب حجت خدا است بر جن و انس و کسیکه حجت او بر خلق تمام نشود مگر بعد از دهوت و آشکار کردن دلیل چون خود محمد (ص) در غار مخفی شد و از مردمی که بر آنها حجت بود دوز پنج تن (۱) کسی جای او را نمیدانست اگر بگوئی این غیبت مسبوق بظهور بود و مقرون بقائم مقام

(۱) ظاهراً مقصود از این پنج نفر علی بن ایطالب علیه السلام است و ابوبکر و عباد الله بن اریقط دلیل راه هجرت و اسماء دختر ابی بکر که در زمان استار در غار ذخیره بآنها میرسانید و شاید نفر پنجم فاطمه زهرا علیها السلام باشد.

يقوم مقامه قلت لك لسنا نحتاج عليك في حال ظهوره ولا استخلافه لمن يقوم مقامه من هذا في قبل (قبيل ولا دير خ ل) ولا دير و إنما نقول لك اليس ثبت حجة في نفسه في حال غيبته على من لم يعلم بمكانه لعله من الملل فلا بد من نعم قلنا و ثبت حجة الامام و ان كان غايبا لعله اخرى والا فما الفرق انتم تقول و هذا أيضا لم يذب حتى ماله آباءه عليهم السلام اذن شيعتهم بان غيبته تكون و عرفوهم كيف يعملون عند غيبته فان قلت في ولادته فهذا موسى عليه السلام مع شدة طلب فرعون اياه و ما فعل بالنساء والاولاد لمكانه حتى اذن الله في ظهوره و قد قال الرضا عليه السلام في وصفه بابي و امي شيبه و سمي جدي و شبيهه موسى بن عمران و حجة اخرى نقول لك يا ابا الحسن اتقول ان الشيعة قد روت في الغيبة اخبارا فمن قال لا اوجدت (لا اوجدناه الاخبار بذلك وان خ ل) له الاخبار و ان قال نعم قلنا له فكيف تكون حالة الناس اذا غلب امامهم فكيف تلزم الحجة في وقت غيبته فان قال يقيم من يقوم مقامه فليس يقوم عندنا و عندكم مقام الامام إلا الامام و اذا كان اماما قائما فلا غيبة و ان احتج بشيء آخر في ذلك (تلك خ ل) الغيبة فهو بعينه حجتنا في وقتنا لا فرق فيه ولا فصل و من الدليل على فساد امر جعفر موالاته و تركيته فارس بن حاتم لعنه

او (على بن ابي طالب) که در بستر او خوابیده بود، میگویم منظور حال ظهور او و قائم مقام او نیست در قبل و بعد میگویم شخصی یقینا در حال غیبت هم حجت بر مردمی بود که جایش را نمیدانستند برای مصالحتی شما هم باید بگوئید آری میگوئیم حجت امام هم که برای مصالحتی دیگر غایب است بر خلق تمام است چه فرق دارد، بجای او میگوئیم امام هم میساخته غایب نشده است بلکه پدرانش درعنوان تاریخ خود گوش حشمان را بر کردند که او غایب میشود و آنهادستود زمان غیبت را دادند، اگر گوئی زایش او هم پنهانی بود آن موسی است که با جستجوی سخت فرعون را از او و آنچه نیست بزرگان و نوزادان مرتکب شد مخفی بود تا خدا اجازه ظهورش داد حضرت رضاعلیه السلام در وصف او فرمود پدر و مادرم قربان او که شبیه منست و هم نام جدم است و شبیه موسی بن عمران است دلیل دیگر آنکه ای ابوالحسن ما بشو گوئیم میگوئی که شبیه در باره غیبت اخباری روایت کردند یا نه؟ اگر گوید نه ما اخبار را ما و میباشیم و اگر گوید آری گوئیم پس تکلیف مردم در حال غیبت امام چیست؟ اگر گوید باید جانشین معین کند جواب گوئیم بنفیده ما و شما جانشین امام امام است و اگر امام بجای او ظاهر باشد غیبت موضوع ندارد و اگر او حجتی برای غیبت جانشین آورد ما هم در اینوقت بهمان نسبت کنیم، فرقی ندارد و جدایی نیست

دلیل دیگر بر فساد کار جعفر برادر امام حسگری اینست که فارس بن حاتم (۱) را دوست

(۱) فارس بن حاتم بن ماهویه فردینی از اصحاب امام هشتم بود و ولایت و دوستی امامان پس از وی را داشت ولی منحرف شد و خلافت پیوست و اخبار کذب و دروغ با امامان نسبت میداد تا آن که از طرف امام دهم لمن ویرات از او صادر گردید در جاهای مامقانی نقل کرده است که بنهایت ضعیف است و بی اندازه خبیث است و همه علمای رجا و اخبار بر ذم و تکفیر او متفقند و در صورتیکه جعفر او را دوست و همدست خود گرفته باشد بزرگترین مخالفت با امام دهم و یازدهم بوده است و در نتیجه اظهار دشمنی

الله و قد (برسمه خ ل) ابوه دشاع ذلك عنه في الامصار حتى وقف عليه الاعداء فضلا عن الاولياء و من الدليل على فساد امره استعانتهم بمن استعان في طلب الميراث من امام الحسن عليه السلام و قد اجتمع الشيعة ان آباءهم عليهم السلام اجتمعوا ان الاخ لا يرث مع الامام و من الدليل على فساد امره قوله اني امام بعد اخي محمد قلت شعري متى يثبت امامة اخيه و قد علمت قبل ايه حتى يثبت امامة خليفته و يا عجبا اذا كان محمد يستخلف و يقيم اماما بعده و ابوه حتى وقائم و هو الحجة و الامام فما يصنع ابوه و متى جرت هذه السنة في الائمة و اولادهم حتى قبلها منكم فدلونا على ما يوجب امامة محمد حتى اذا ثبت قبلنا امامة خليفته و الحمد لله الذي جعل الحق مؤيدا و الباطل مهتوكا ضعيفا زاهقا فاما ما حكى عن ابي غانم رحمه الله فلم يرد الرجل بقوله عندنا يثبت امامة

خود گرفت اورا عادل شمرد باینکه پدرش از او بیزاری جهت اخبار بیزاری او شیوع پیدا کرد تا ببلاده از دوستان دشمنان هم میدانند.

۲- آنکه از خلیفه جعفر وقت کتک خواست و ادث عصبه از مادر امام حسن عسکری دریافت کرد با آن که شیعه اتفاق دارند که پدران امام عسکری اجماع دارند که برادر با وجود مادر ادث نیبرد ۳ - گفته خود او است که من بعد از برادر محمد امام هستم کاش میفهمیدم با اینکه برادرش پیش از پدرش مرده کی امامت او را ثابت کرده تا امامت جانشینش درست باشد و اصحاب که محمد پس از خود امامی نصب کنند با آنکه هنوز پدرش زنده است و قائم بامر است و امام و حجت است در اینصورت پدرش چه میکرده؟ کجا میان ائمه و فرزندان ایشان این رویه بوده است تا از شما قبول کنیم شما دلیل بیاورید که محمد امام بوده است تا امامت خلیفه او ثابت شود و الحمد لله رب العالمین که حق را تأیید کرد و باطل را ست و نابود ساخت اما آنچه از ابي غانم (۲) رحمه الله نقل شده مقصودش این نبوده که

بقیه باورقی صفحه قبل

و خصومت با این دو امام نبوده است و با مخالفین سرسخت ائمه هدایت و هدایتان بوده است و خود همین موضوع دلیل قطعی است که دعوی وصیت از طرف این دو امام نسبت بنا و کذب و افتراء بوده است و شاید خود همین موضوع یکی از اسباب لمن و براءت این دو امام نسبت بطایفه بن حاتم باشد و چگونه ممکن است جعفر با امام دهم و یازدهم طرف دوستی و اعتماد باشد در صورتیکه دوست و هدایت فارس بن حاتم گردد و او کارمضالفت و دشمنی خود را با این دو امام بجای برساند که نامه های لمن و تکفیر و براءت از او مکرر و متداول شود.

(۱) ابو غانم علی بن ابي غانم الهرازی هئونه متضبالدين كذلك و لقبه بالشيخ مدید الدين و قال فقه صالح ص ۲۰ ج ۳ رجال مامقانی - نامش علی بوده و مدیدالدين لقب داشته و او را صالح و فقه دانسته اند و از این شرح حال مختصر او استفاده میشود که در عقیده امامت انحرافی نداشته و معتقد بامامت جعفر نبوده است.

بهین جهت محمد بن عبدالرحمن بن قبه در مقام توجیه کلام او برآمده است و میفرماید اینکه ابو غانم نام جعفر را برده برای الزام خصم خود بوده است چون بعد از فوت امام حسن عسکری علیه السلام امام ظاهری در میان نبوده باو طعن زده است و امامت را منقطع دانسته است و او در جواب

جعفر واما اراد ان يعلم السائل ان اهل هذه البيت لم يفتوا حتى لا يوجد منهم احدا و اما قوله وكل مطاع معبود فهو خطاء عظيم لانا لانعرف معبودا الا الله و نحن نطيع رسول الله ﷺ ولا تعبده واما قوله نختم الان هذا الكتاب بان نقول انما تناظر و نخطب من قد سبق منه الاجماع بانه لا بد من امام قائم من اهل هذا البيت تجب بحجة الله على خلقه الى قوله وضح ان في ذلك البيت سراجا ولاحاجة بنا الى دخوله فنحن وفقك الله لا نخافه و انه لا بد من امام قائم من اهل هذا البيت تجب به حجة الله و انما نخالفه في كيفية قيامه و ظهوره في غيبته و اماما مثل به من البيت و السراج فهو مني و قد قيل ان المتنى راس اموال الدفاليين ولكننا نضرب مثلا على الحقيقة لانميل فيه على خصم و لانعيف فيه على ضد بل نقصد فيه الصواب فنقول كنا و من خالفنا قد اجمعنا على ان فلانا مضى و له ولدان وله داروان الدار يستحقها منهما من قدر على ان يعمل باحدى يديه الف رطل و ان الدار لا يزال في يدى عقب العامل الى يوم القيمة و نعلم ان احدهما يعمل والاخر يمجز ثم احتجنا ان نعلم من العامل منهما فقصدنا مكانهما لمعرفة ذلك فعاقبنا عايق منع عن مشاهدتهما غير ان اراينا جماعات كثيرة في بلدان نائية متباعدة بعضها عن بعض يشهدون انهم روا الاكبر منهما قد حمل ذلك و وجدنا جماعة يسيرة في موضع واحد يشهدون ان الاصغر منهما فعل

امامت جعفر نزد ما ثابت است. مقصودش جواب سائل بوده و اظهار آنکه اهل بیت ائمه تمام نشده اند بطوریکه هیچکس از آنها باقی نباشد.

اینکه گفته است هر مطاعی معبود است خطائیس. بزرگ ذبرا معبودی جر حق ندانیم و ما به مطیع رسول خدا (ص) هستیم و او را نمی پرستیم اما گفتار او در بیان کتابش که گفته میگویم طرف مناظره و خطاب کسانی هستند که اجماع دارند بر آنکه باید امام قائمی از اهل بیت باشد که حجت خدا بر وجود او بر خلق تمام شود تا آنجا که گوید درست است که در این خانه چراغی هست ولی ما حاجت بدخول آن نداریم ما در اینجا با او خلافتی نداریم که لابد از اهل این بیت باید امامی باشد که حجت خدا بر خلق باشد اختلاف ما در وضع قیام و ظهور و غیبت او است مثلی که بعنوان خانه و چراغ زده است آرزو است و گفته اند آرزو راس المال مطلقان است ما از روی حقیقت يك مثلی میآوریم که برخوردی بطرف نداشت باشد و سنی بر او نباشد بلکه منظور در سنی باشد.

میگویم ما و مخالفین خود اتفاق داریم که فلان در گذشته دو پسر دارد و يك خانه مستحق خانه از دو پسران يك است که با يك دست هزار رطل بردارد و خانه تا روز قیامت اختصاص بسل او خواهد داشت و میدانیم یکی از آن دومی توان عمل کند و دیگری نمی تواند محتاج شدیم آن حامل هزار رطل را بشناسیم بعمل آنها شناختیم مانعی از دیدار آنها رخداد ولی دیدیم جمعینهای بسیار در شهرهای دور از هم گواهند که بیستم خود دیده اند پسر بزرگتر حامل هزار رطل است و در يك محله جمع اندکی گواهند

گفته هنوز در خانه ان امام کسی باقی است و دودمان او معلوم نشده است و باین مناسبت جعفر را نام برده و مسکن است اشاره بجعفر از روی تقیه باشد و در مقام صرف فکر مخالف از امام زمان و اصحاب خاص او باشد و این سؤال از طرف دولت وقت باو متوجه باشد و برای دفع شر آنها نام جعفر را برده باشد.

ذلك ولم نجد لهذه الجماعة خاصة بانوابها فلم نجد في حكم النظر وحققة الانصاف و ما جرت به العادة و صحت به التجربة رد شهادة تلك الجماعات و قبول شهادة هذه الجماعة و التهمة تلحق هؤلاء و تبعد عن اولئك فان قال خصومنا فما تقولون في شهادة سلمان و ابي ذر و عمار و المقداد لاميير المؤمنين عليه السلام و شهادة تلك الجماعات و اولئك الخلق لغيره ايهما كان اصوب قلنا لهم لاميير المؤمنين عليه السلام و اصحابه امور خص بها و خصوصياتها دون من باذاتهم فان اوجدتمونا مثل ذلك وما يقاربه لكم فاتم المحقق اولها ان اعدائه كانوا يقررون بفضله و طهارته و علمه و قد روينا و ردوا له معنا انه عليه السلام اخبر ان الله يرالي من يراليه و يعادي من يعاديه فوجب بهذا ان يتبع دون غيره و الثاني ان اعدائه لم يقولوا له نحن نشهد ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم اشار الى فلان بالامامة و نصبه حجة للخلق و انما نصبوه لهم على جهة الاختيار كما قد بلغك والثالثة ان اعدائه كانوا يشهدون على احد اصحاب امير المؤمنين عليه السلام انه لا يكذب لقوله عليه السلام ما اظلت الخضرا ولا اقلت الغبراء على ذي لهجة اصدق من ابي ذر فكانت شهادته وحده افضل من شهادتهم و الرابعة ان اعدائه قد نقلوا ما نقله اوليائه مما تجب به الحجة و ذهبوا عنه بفساد التأويل و الخامسة ان اعدائه رووا في الحسن و الحسين انهما سيد اشباب اهل الجنة و رووا ايضا انه عليه السلام قال من كذب على معتمدا فليتبشوا مقعده

که سر کوچک حامل بوده و خصوصیت فوق الماده ای هم در این جمع اندک نیست به حکم تأمل و حق انصاف و جریان عادت و تجربه درست نتوان شهادت دسته اول را رد کرد، بدگمانی دوباره دسته دوم هست و از دسته اول برکنار است، اگر مخالفین ما اعتراض کنند چه میگوئید در شهادت سلمان و ابي ذر و عمار و مقداد برای امير المؤمنين عليه السلام در برابر شهادت همه مسلمانان و آن خلق عظیم عامه در باره دیگری کدام درست تر است جواب گوئیم برای امير المؤمنين و اصحاب اندکش امتیازانی بود که در جمع مقابل نبود و اگر شما این امتیازات یا نزدیک به آنها را بها نشان دهید حق بجانب شما است.

۱- آنکه دشمنان امير المؤمنين همه افراد بنض و پاکي و علم او دارند و آنها را در باره آنحضرت روايت کردیم که خدا دوست کسی است که او را دوست دارد و دشمن کسی است که او را دشمن دارد در اینصورت پیروی او واجب است نه دیگران .

۲- دشمنان علی باونگفتند که ما گواهییم یغیر فلانی را معرفی کرد و حجت بر خلق ساخت بلکه آنها فلانی را بنظر خود انتخاب کردند چنانچه بگوشت رسیده.

۳- دشمنانش در باره یکی از اصحاب امير المؤمنين (ع) گواهی دادند که دروغ نمیگوید برای گفته یغیر (ص) که سابه نیفکنده است آسمان و بیش خود حمل نکرده است زمین را شکو ترازی ذر او شهادت همان یک نفر تنها مقدم است بر شهادت همه مخالفین.

۴- آنکه دشمنان وی مثل دوستانش روایاتی در باره او نقل کرده اند که دلیل امامت او است ولی آنها را بد تاویل کرده اند.

۵- دشمنانش در باره حسن و حسین (ع) روايت کرده اند که دو آقای جوانان اهل بهشتند و باز

من النار فلما شهدا لایهما بذلك وصح انهما من اهل الجنة بشهادة الرسول وجب تصدیقهما لانهما لو کذبا فی هذا لم یكونا من اهل الجنة وکانا من اهل النار وحاشا لهما الزکیین الطیین الصادقین فلیوجدنا اصحاب جعفر خاصة هی لهم دون خصوصهم حتی تقبل ذلك والا فلا معنی لترك خبر متواتر لاثمة فی نقله ولا علی ناقلیه و قبول خبر لایؤمن علی ناقلیه تهمة التواطی علیه ولا خاصة معهم یشتون بها ولن یفعل ذلك الاثامه حیران « فتاویل خ ل » فتاویل اسعدك الله فی النظر فیما کتبت به الیک مما یضطربه الناظر لدینه المفکر فی معاده المتامل بعین الحقیقة « الخیفة خ ل » و الحذار الی عواقب الکفر و الجحود موقفا انشاء الله تعالی اطل الله بقاءک و اعزک و ایدک و یبتک و جعلک من اهل الحق و هدایک و اعادک من ان تكون من الذین مثل سعیم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و من الذین یستزله الشیطان بخدعه و غروره و املاک و تمویله و اجرى لك اجمل ما عودک و کتب بعض الامامة الی ابی جعفر بن قتیبه « قه خ ل » کتابا بساله فیہ عن مسائل فورد فی جوابها اما قولک ابدک الله حاکما عن المعتزلة انها زعمت ان الامامة تزعم ان النص علی الامام واجب فی العقل فهذا یحتمل امرین ان کانوا یریدون انه واجب فی العقل قبل مجیء الرسل علیهم السلام و شرع الشرایع فهذا خطأ و ان ارادوا ان المقول دلت علی انه لابد من امام بعد الانبیاء علیهم السلام فقد علموا ذلك بالادلة القطعیة العقلیة و عملوا ایضاً بالخبر الذی

روایت کرده اند که فرمود هر کسی دروغ بر من بنهد همدأ شبیش بر آتش است و چون هر دوی آنها گواه امامت پدرشان هستند و درست است که از اهل بهشتند و شهادت خود یغیر واجب است تصدیق آنها زیرا اگر در گواهی بر امامت پدر خود دروغ گفته باشند اهل بهشت نباشند و اهل دوزخ باشند حاشا بر آن دوزکی طیب صادق، اکنون اصحاب جعفر یک خصوصیت پیاورند که در طرف آنها نباشد تا از آنها پذیرفته گردد و الا معنی ندارد یک خبر متواتری که تهمنی در نقل و ناقل آن نیست ترك شود و خبری که در معنی نیست و تبهانی بر کذب هست قبول شود یا آنکه ناقلین آن خصوصیتی هم ندارند و هرگز کسی این کار نکند مگر یشمور و حیران باشد، خدایت سعادت دهد خوب بنگر در آنچه بنو نوشتم مانند نگریستن کسیکه توجه بدین خود و اندیشه برای معاد خود دارد و چشم حق بین با او است و بر حدیثش از سرانجام کفر و جحود با توفیق انشاء الله تعالی اطل الله بقاءک و اعزک و ایدک و یبتک و جعلک من اهل الحق و هدایک له خدایت یناء باشد از آنکه دوزخه کسانی باشی که در این دنیا بگمراهی در تلاشت و گمان میبرد کار نیکوئی میکند و از کسانی که شیطان بیرنگ و فریب و القاءات و وسوسه اش اودا بلفزاند، خدا جلیلترین آنچه برایت ذخیره کرده بتو عطا کند،

جواب ابی جعفر بن قتیبه بنامه یکی از امامیه که از او سئوالی کرده بود

۱ - خدا تأییدت کند اینکه از پاره ای معتزله نقل کردی که گمان کرده امامیه نص بر امام را واجب عقلی میدانند و دوجه دارد اگر مقصودشان اینست نص بر امام پیش از آمدن رسل و اساس گذاری شریعت واجب عقلی است تا درست است و اگر مقصود اینست که عقل دلالت ندارد که باید بعد از پیغمبران علیهم السلام امامی باشد دلیلش ادله قطعیة عقل است و نیز خبری که از امام رسیده.

یقولونه ممن یقولون بامامته و اما قول المعتزلة انا قد علمنا یقینا ان الحسن بن علی علیه السلام ماضی
ولم ینص فقد ادعوا دعوی بخالفون فیها وهم محتاجون الی ان یدلوا علی صحتها و بای شیء
یتفضلون ممن زعم من مخالفهم انهم قد علموا من ذلك ضد ما ادعوا انهم علموه و من الدلیل
علی ان الحسن بن علی علیه السلام قد نص اثبات امامته وصحة النص من النبی صلی الله علیه و آله و فساد
الاختیار ونقل الشیخ عن قد اوجبوا بالادلة تصدیقه ان الامام لا یمضی او ینص علی امام كما فعل
رسول الله صلی الله علیه و آله لئلا کان الناس محتاجین فی کل عصر الی من یموت غیره لا یموت
ولا یتکلف كما اختلف اخبار الائمة عند مخالفینا هولاء و تکاذبت اذا امراتکم بطاعته ولا یدفوق
یده ولا یسهو ولا یفلط وان یموت عانما یعلم الناس ما جعلوا دعاء لا یمکنکم بالحق و من هذا حکمه
فلا ید من ان ینص علیه علام الیقوب علی لسان من یؤدی ذلك عنه اذا کان لیس فی ظاهر خلقتة ما یدل
علی عصمته فان قالوا المعتزلة هذه دعای تحتاجون الی ان ندلوا علی صحتها قلنا اجل لا ید من الدلیل
علی صحة ما ادعیناه من ذلك و اتم فانما سألتم عن فرع و الفروع لا یدل علیه دون ان یدل علی
صحة هذه الاصول و دلائلنا فی کتبنا موجوده علی صحة هذه الاصول و نظیر ذلك لو ان سألنا سألنا
الدلیل علی صحة الشرایع لاحتجنا ان تدل علی صحة الخبر و صحة النبوة صلوات الله علیه و علی انه امر بها

۲- اما اینکه معتزله گفته اند ما می دانیم حسن بن علی علیه السلام در گذشته و نمی بر امامند داشته ادعای
کردند و مخالف و رد کردند و باید دلیلی بر صحت آن بیاورند و از چه راهی برتری جویند بخالفین
خود که گویند ما خلاف این را می دانیم که آنها می دانند، دلیل بر اینکه حسن بن علی علیه السلام نص بر امام
بعد از خود صادر کرده است.

۱- صحت امامت آنحضرت (و امام بدون وصی نباید باشد).

۲- صحت صدور نص از پیغمبر است (ص)

۳- فساد عقیده اختیار امت در انتخاب خلیفه است.

۴- نقل همه طوائف شیعه از امام واجب التمدیق که هیچ امامی از دنیا نرود تا نص بر امامی
صادر کند چنانچه رسول خدا خلیفه خود را معین کرد زیرا مردم در هر عصری محتاجند بکسی که گفته های
او اختلاف نداشته باشد و یکدیگر را تکذیب نکند چنانچه گفته های پیشوایان مخالفین ماضی و نقیض دارد
با هم مخالفت دارد و دستی بالای دست او نباشد و سهو نکند و خطا نرود و همه چیز را بداند تا بر مردم
هر چه ندانند بیاموزد و عادل باشد تا بحق حکم کند چنین شخصی را باید نص از طرف خدای دانای حبیب
بزبان مبلغ او تعیین کند زیرا در ظاهر خلقت دلیلی بر عصمت نیست اگر معتزله گویند اینها ادعا است
و محتاج دلیل بر صحت است.

گوئیم آری باید دلیل بر صحت گفتار خود اقامه کنیم شا با ما در موضوع امامت که متفرع بر
اینها است موافقت کردید و دلیل بر فرع نتوان آورد مگر اینکه دلیل بر صحت این اصول آورده شود،
نظیرش اینکه اگر سائلی سؤال کند از صحت شریعتها محتاجیم دلیل بیاوریم بر صحت خبر و صحت
نبوت پیغمبر (ص) و بر اینکه او دستور شریعت را نهاده و پیش از همه دلیل بیاوریم که خدا پگانه و

و قبل ذلك ان الله عز وجل و احد حكيم وذلك بعد فراغنا من الدليل على ان العالم محدث و هذا نظير ما سألونا عنه وقد تأملت هذه المسئلة فوجدت غرضها ركيكا و هو أنهم قالوا لو كان الحسن بن علي عليه السلام قد نصح على ما تدعون امامته لسقطت الغيبة و الجواب في ذلك ان الغيبة ليست هي المدم فقد يغيب الانسان إلى بلد يكون معروفا فيه و مشاهدا لاهله و يكون غائبا عن بلد آخر و كذلك قد يكون الانسان غائبا عن قوم دون قوم و عن اعدائه لاعتن اوليائه فيقال انه غائب و انه مستتر و انما قيل غائب لفيت عن اعدائه و عن لا يوثق بكمثمانه من اوليائه و انه ليس مثل آباءه عليهم السلام ظاهرا للخاصة و العامة و اولياؤه مع هذا ينقلون وجوده و امره و نبيه و هم عندنا ممن تجب بنقلهم الحجة إذا كانوا يقطعون المذد لكثرتهم و اختلافهم في فهمهم و وقوع الاضطراب مع خبرهم و نقلوا ذلك كما نقلوا امامة آباءه و ان خالفهم مخالفوهم فيها و كما تجب بنقل المسلمين صحة آيات النبي صلى الله عليه و آله سوى القرآن و ان خالفهم اعدائهم من اهل الكتاب و المجوس و الزنادقة و الدهرية في كونها و ليست هذه مسئلة تشبه (نشتبهه خ ل) على مثلك مع ما اعرفه من حسن قائمك (تأملك خ ل) و اما قولهم إذا ظهر فكيف يعلم انه عهدي بن الحسن بن علي عليهم السلام فالجواب في ذلك انه قديجوز ان يعرف انه عهدي بن الحسن عليه السلام بنقل من تجب بنقله الحجة من اوليائه كما صحت امامته عندنا بنقلهم و جواب آخر و هو انه قديجوز ان يظهر معجزا يدل على

حكيم است و اينها همه بعد از اثبات حدوث عالم است و اين نظير همین سئوالی است که در باره امامت از ما کرده اند و من چون در این پرسش تأمل کردم دریافتم که مقصود و ریکی در میانست و منظورشان اینست که میگویند اگر حسن بن علی نصی بر امامت امام زمان صادر کرده و او را معرفی کرده باشد غیبت موضوع ندارد و جوابش اینست که منظور از غیبت نبودن نیست و امری هست نسبی گاهی انسان شهری از يك شهری غائب میشود که قبلا نزد اهل آن معروف و مشهور بوده و نسبت بشهر دیگر اصلا غائب بوده و همچنین گاهی انسان از نظر مردمی غائب است نه از نظر مردم دیگر یا از دشمنانش پنهانست نه از دوستانش باز هم میگویند غائب است و پنهانست اینکه میگویند امام زمان غائب است منظور اینست که از چشم دشمنان و دوستانیکه راز نگهدار نیستند غائب است و مثل پدرانش علیهم السلام آشکار نزد خاص و عام و دوست و دشمن نیست و با این حال دوستانش از وجود او خبر می دهند و امر و نهی را بما می رسانند و گفتار آنها مورد توثق و موجب اتسام حجت و قطع عذر است چون هم شمار بسیاری هستند و هم مقاصد مختلف دارند و هم خبر آنها موجب اضطراب است و هم آن طور که خبر پدرانش را نقل کردند و اگر چه مخالفین هم دارند چنانچه صحت معجزات پیغمبر جز قرآن بنقل مسلمین ثابت میشود با اینکه مخالفین اسلام از اهل کتاب و مجوس و زنادقه و دهریه در وجود آن ها مخالفت دارند و این مسئله ای نیست که بر چون توئی متنبه شود با آن دقت نظری که من در تومی شناسم

۳- چون ظاهر شود از کجا معلوم گردد که او محمد بن الحسن بن علی است.

جواب اینست که بدو وجه

۱- آنکه جمع بسیاری از دوستانش که او را می شناسند و قول آنها سند است او را معرفی کنند چنانچه

و هذا الجواب الثاني هو الذي يعتمد (نعمد خ ل) عليه و تجيب (نجيب خ ل) الخصوم و ان كان الاول صحيحا .

و اما قول المعتزلة فكيف لم يحتاج عليهم على بن ابي طالب باقامة المعجز يوم الثوري فانا أقول ان الانبياء والمعجز عليهم السلام انما يظهرون من الدلالات والبراهين حسب ما يامرهم الله عز وجل به مما يعلم الله انه اصلح لخلق فاذا ثبتت الحجة عليهم بقول النبي ﷺ فيه و نصه عليه فقد استغنى بذلك عن اقامة المعجزات اللهم الا ان يقول قائل ان اقامة المعجزات كانت اصلح في ذلك الوقت فنقول له و ما الدليل على صحة ذلك و ما ينكر الخصم من ان يكون اقامته لها ليس باصلح وان يكون الله عز وجل لو اظهر معجزا على يديه في ذلك الوقت لكفروا اكثر من كفرهم ذلك (الوقت خ ل) ولا دعوا عليه السحر والمخرقة وإذا كان هذا جازا لم يعلم اقامة المعجز كانت اصلح فان قالت المعتزلة فبأي شيء تعلمون ان اقامة من تدعون امامته المعجز على أنه ابن الحسن بن علي (عليهم السلام) اصلح قلنا لهم لسا تعلم انه لا بد من اقامة المعجز في تلك الحال و إنما نجوز ذلك اللهم الا ان يكون لا دلالة غير المعجز فيكون لا بد منه لايات الحجة و إذا كان لا بد منه كان واجبا و ما كان واجبا كان صلاحا لافساد او قد علمنا ان الانبياء عليهم السلام قد أقاموا المعجزات في وقت دون وقت ولم يقبموها في كل يوم و وقت و لحظة و طرفة و عند كل محتج عليهم ممن اراد الاسلام بل في وقت دين و وقت على حسب ما يعلم الله عز وجل من

امامت او يثبت ما ينقل امثال آيات ثابت شده.

۲ - ممکن است معجزه ای کند که خود را معرفی کند و این جواب دوم مورد اعتقاد است و طرف را قانع میکند و اگر چه اولی هم درست است معتزله اعتراضی کنند که پس چرا علی بن ابیطالب در روز شوری معجزه نکرد و طرفهای خود را مقهور نساخت؟

من در جواب میگویم پیغمبران و حجج الهی طبق دستور خدای عزوجل دلیل و برهان میآورند بوجهیکه خدا مصلحت خلق را می داند و در صورتیکه بگفته پیغمبر حجت بر اهل شوری ثابت شده بود و او را با امامت نصب کرده بود از اظهار معجزه بی نیاز بود مگر آنکه کسی گوید اقامه معجزات در آن موقع اصلح بود ما هم میگوئیم چه دلیلی دارد؟ ممکن است طرف بگوید اقامه معجزه مصلحت نداشت و بسا بود اگر خدای عزوجل در آن موقع معجزه ای بدست او ظاهر میکرد بیشتر کافر میشدند و او را ساحر و شعبده باز میخواندند با این احتمال معلوم نیست اظهار معجزه اصلح بوده.

اگر معتزله گویند از کجا می دانید که اظهار معجزه برای معرفی پسر حسن بن علی علیه السلام اصلح است می گوئیم ما نمی دانیم که حتما باید در آن حال اظهار معجزه شود میگوئیم جائز است مگر آنکه دلیلی جز آن نباشد پس برای اثبات حجت لازمست و واجب و هر چه واجب شد صلاح است نه فساد ما می دانیم پیغمبران هم گاه و گاه اظهار معجزه کردند نه هر روز و هر ساعت و هر آن و برای هر کسی که دلیل از آنها بر صحت اسلام می خواست بلکه یکوقتی اظهار معجزه میکردند که خدا مصلحت میدانسته خدای عزوجل از شرکین حکایت کرده (در سوره اسراء) که آنها از پیغمبر درخواست کردند

الصالح وقد حكى الله عز وجل عن المشركين أنهم سألوا نبيه ﷺ أن يرقى في السماء و أن يستقط السماء عليهم كسفاً أو ينزل عليهم كتاباً بقرؤنه و غير ذلك مما في الآية فما ضل ذلك بهم و سألوه أن يحيى لهم قصي بن كلاب و أن ينقل عنهم جبال تهامة فما أجابهم إليه و ان كان ﷺ قد اقام لهم غير ذلك من المعجزات و كذا حكم ما سألت المعتزلة عنه و يقال لهم كما قالوا لنا فلم يترك اوضح الحجج و ابين الادلة من تكرار المعجزات والاستظهار بكثرة الدلالات.

و أما قول المعتزلة انه احتج بما يعتمل التأويل فيقال فما احتج عندنا على اهل الشورى إلا بما عرفوا من نص النبي ﷺ لان لو شكك الرؤساء بكونوا جهالا بالامر و ليس حكمهم حكم غيرهم من الاتباع و نقلب هذا الكلام على المعتزلة فيقال لهم لم لم يبعث الله عز وجل باضاف من بعث من الانبياء و لم لم يبعث في كل قرية نبياً و في كل عصر و دهر نبيا او انبياء الى ان تقوم الساعة و لم لم بين معاني القرآن حتى لا يشك فيه شاك و لم تركه محتملا للتأويل و هذه المسائل تضطرهم الى جوابنا الى هنا كلام ابي جعفر بن قبة و قال غيره من متكلمي مشايخ الامامية ان عامة مخالفينا قد يسألونا في هذا الباب عن مسائل و يجب عليهم ان يعلموا ان القول بلبية صاحب

که باسماں بالا رود، ابری بر سر آنها فرود آورد، کتابی نوشته بر آنها نازل کند که آنها را بفراتند و معجزات دیگر که در آیه (۸۹-۹۳) سوره اسراء ذکر شده است حضرت اجابت نکرد از او خواستند که قصی بن کلاب را زنده کند، کوه‌های تهامة را از آنها بگرداند اجابت نکرد و اگرچه آنحضرت معجزات دیگری برای آنها اقامه کرد چنین است حکم آنچه معتزله پیرمند و آنچه باجواب دهند بآنها گوئیم چرا اوضح حجج و ابين ادله و تکرار معجزات و استظهار بکثرت دلالات از طرف خدا ترك شده

معتزله در باره شوری سخن دیگری دارند گویند امیر المؤمنین استدلال باخباری کرده که قابل تأویل هستند و دلالت قطعی ندارند.

در جواب باید گفت بقیه ما استدلال او بنصوصی بوده که اهل شوری از زبان خود بیخبر شنیده بودند و معنای آن را میدانستند چون بزرگانی که اصحاب شوری بودند حقیقت را می دانستند و مانند پیروان جاهل دیگر نبودند.

بعلاوه ما اشکال را بطور معتزله متوجه میکنیم، می گوئیم برای تبلیغ کامل بشر چرا خدا ۱- شماره پیغمبران را دوچندان نکرد و در هر شهر و دهی و عصر و زمانی تا روز قیامت يك پیغمبر نفرستاد.

۲- چرا معانی آیات قرآن را بطوری دوگانه ساخت که هیچکس در آن شک و تردید نکند و چرا آن ها را قابل تأویل و تردید و اگذاشت این سنوالات آنها را بجواب و امیدارد پایان گفتار ابي جعفر بن قبة

سخن یکی از بزرگان متکلمین امامیه در اثبات امام غائب در دزیدیه

دیگری از متکلمین مشایخ امامیه گفت است در باب غیبت امام زمان از ما پرستشائی دارند و لازمست بدانند که عقیده بخیبت امام زمان بر اساس عقیده بامامت پیروزان او است علیهم السلام و عقیده

الزمان **ع** مبنی علی القول بامامة آباءه عليهم السلام والقول بامامة آباءه عليهم السلام مبنی علی القول بتصدیق محمد **ص** فی امامته و امامة آباءه عليهم السلام و ذلك ان هذا باب شرعی و ليس بمقلی محض و الکلام فی الشرعیات مبنی علی الکتاب و السنة كما قال الله عزوجل فان تنازعتم فی شیء یعنی فی الشرعیات فردوه الی الله و الی الرسول فتمش شهد لنا الکتاب و السنة و حجة العقل قولنا هو المجهزی و نقول ان جمیع طبقات الزبدیة و الامامية قد اتفقوا علی ان رسول الله **ص** قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و هما الخلیفتان من بعدی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و تلقوا هذا الحدیث بالقبول فوجب ان الکتاب لا یزال معه من العترة من یعرف التنزیل و التأویل علما یقینا ینبیر عن مراده الله عزوجل كما کان رسول الله **ص** ینبیر عن المراد و لا یكون معرفته بتأویل الکتاب استنباطا و لا استخراجا كما لم یکن معرفة الرسول **ص** بذلك استخراجا و لا استنباطا و لا استدلالا و لا علی ما یجوز علیه اللغة و تجری علیه المخاطبة بل ینبیر عن مراده الله و یمین عن الله یمینا تقوم بقوله العجبة علی الناس كذلك یمین ان یمین معرفة عترة الرسول **ص** بالکتاب علی یقین و معرفة و بصيرة قال الله عزوجل فی صفة رسول الله **ص** قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصيرة انا و من اتبعنی فاتبعه من اهل و ذریته و عترتهم الذین ینبیرون عن الله عزوجل مراده من کتابه علی یقین و معرفة و بصيرة و منی لم یکن المخبیر عن الله عز و جل مراده ظاهرا مکشوفاً فانه یمین علینا ان نعتقد ان الکتاب لا یخلو

بتصدیق ینبیر است در امامت او و امامت پدرانش عليهم السلام و این برای آنستکه این موضوع یک دستور شرعی است و عقل تنها ثابت نمیشود و کلام در امور شرعی بر اساس کتاب و سنت است چنانچه خدای عزوجل (در سوره نساء آیه ۵۹) فرموده: اگر در چیزی نزاع دارید یعنی در امور شرعی آنرا بخدا و رسول مراجعه دهید - پس هرگاه کتاب خدا و رسول و فتاوت عقل برای ما گواه باشد گفته ما پسندیده است ما میگوئیم همه طوائف زبیدی و امامیه اتفاق دارند که رسول خدا (ص) فرموده است من دو قل در میان شما میگذازم کتاب خدا و نژاد خود که اهل بیت منند و این دو خلیفه منند پس از من و از هم جدا نشوند تا سرحوض بر من وارد شوند و خود هم این حدیث را قبول دارند و لازمستکه همیشه یکی از عترت ینبیر همراه قرآن باشد که تنزیل و تأویل قرآن را بداند و بطور یقین مانند خود رسول (ص) مقصود خدای عزوجل را بیان کند و در فهم قرآن روشی اجتهادی نداشته باشد چنانچه رسول خدا نداشت و استفاده او از قرآن صرفاً روی لغت فہمی و قواعد ادبی گفتگو نباشد بلکه مراد خدا را با الهام مخصوص خدا بیان کند تا بگفته او حجت بر مردم تمام شود و باید معرفت عترت رسول (ص) بقرآن روی یقین و معرفت و بصیرت باشد خدای عزوجل (در سوره یوسف آیه ۱۰۸) در وصف رسول الله (ص) گوید بگو این راه منست که دعوت بخدا میکنم از روی بصیرت خودم و هر که مرا پیروی کند پیروان او از اهل نژاد و عترت همان گانند که از روی یقین و معرفت و بصیرت مقصود قرآن را از طرف خدای و عزوجل بیان میکنند، در صورتی که مراد خدای عزوجل ظاهر و آشکارا نباشد لازم

من مقرون به من عتره الرسول صلی الله علیه و آله يعرف التأویل و التزیل اذ الحديث يوجب ذلك وقال علماء الامامية قال الله عزوجل ان الله اصطفى آدم ونوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض فوجب به موم هذه الایة ان لا يزال فی آل ابراهيم مصطفى وذلك ان الله عزوجل جنس الناس فی هذا الكتاب جنسین فاصطفى جنسا منهم وهم الانبیاء و الرسل والخلفاء علیهم السلام و جنسا امروا باتباعهم فمادام فی الارض من به حاجة الى مدبر و سائس و معلم و مقوم یجب ان یكون بازائهم مصطفى من آل ابراهيم و یجب ان یكون المصطفى من آل ابراهيم ذرية بعضها من بعض لقوله عزوجل ذرية بعضها من بعض وقد صح ان رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و الحسن و الحسين صلوات الله علیهم المصطفون من آل ابراهيم فوجب ان یكون المصطفى بعد الحسين علیه السلام منه لقوله عزوجل ذرية بعضها من بعض و متى لم تكن الذرية منه لا تكون الذرية بعضها من البعض الا ان تكون فی بطن دون جميعهم و اذ كانت الامامة قد انتقلت عن الحسن الى اخيه الحسين علیه السلام وجب ان یكون منه و من علیه من یقوم مقامه و ذلك معنى قوله تعالى ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم فدلک الایة علی ما دلت السنة علیه و قال بعض علماء الامامية لما كان الواجب علينا و علی کل عاقل ان یؤمن بالله و برسوله و بالقرآن و بجميع الانبیاء الذین تقدم

مستند باشد که قرآن تنها نیست و کسی از حضرت پیغمبر علیه السلام یا او همراه است و تأویل و تزیل او را می داند زیرا حدیث نقلین موجب آنست.

دلیل دیگر بر امام غائب از روی قرآن

علماء امامیه گفته اند خدای عزوجل (در سوره آل عمران آیه ۳۳) فرماید بدو سئیکه خدای عزوجل برگزید آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر همه جهانیان ذریه ای که بعضی از نسل بعضی بودند

طبق عموم این آیه باید همیشه در خاندان حضرت ابراهيم يك برگزیده الهی باشد زیرا خداوند در این آیه مردی را دوست کرده یکدیست را برگزیده و آنها انبیاء و رسل و امامان علیه السلام هستند و دسته دیگر را امر کرده پیرو آنها باشند و تا هر وقت که در روی زمین کسی باشد که محتاج به مدبر و مربی و معلم و نگهبانست لازمست در برابر او يك برگزیده از خاندان ابراهيم باشد و این برگزیده خاندان ابراهيم فرزند نسل اندر نسل باشد برای گفته خدای عزوجل ذرية بعضها من بعض و بصحت پیوسته که رسول خدا ص و امیر المؤمنین و حسن و حسین ع برگزیده گان از خاندان ابراهيمند و باید پس از امام حسین امام برگزیده از او باشد برای قول خدای عزوجل که ذرية بعضها من بعض و اگر ذریه از او نباشد ذریه بعضها من بعض نیست مگر در جایی که چند امام از يك بطن باشند مانند امام حسن و امام حسین ولی امامت از امام حسن منتقل بامام حسین شد و لازمست که از او و از پشت او کسی باشد که بجای او باشد و اینست معنی قول خدای تعالی ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم پس این هم دلالت دارد بر همان معنایی که سنت (حدیث) نقلین دلالت داشت

گویند که این نبی خدا را می‌آورد و می‌آورد که ان یتامل حال الامم الماضية و القرون الغالية و وجدنا حال الرسل والامم المتقدمة شیهة بحال اعتنا و ذلك ان قوة كل دين كانت في زمن انبيائهم عليهم السلام انما كانت متى قبلت الامم الرسل فكثر اتباع الرسول في عصره و دهره فلم تكن امة كانت اطوع لرسولها بعد ان قوى امر الرسول من هذه الامة لان الرسل الذين عليهم دارت الرضى قبل نبينا محمد و الله اعلم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السلام هم الرسل الذين في يد الامم آثارهم و اخبارهم و وجدنا حال تلك الامم اعترض في دينهم الوهن في المتمسكين به لتركهم كثيرا مما كان يجب عليهم محافظته في ايام رسالتهم و بعد مضي رسالتهم و كذلك قال الله عزوجل قد جئتكم رسولنا بين لكم كثيرا مما كنتم تخفون من الكتاب ويعتدو عن كثير و بذلك وصف الله عزوجل امر تلك القرون فقال عزوجل فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا و قال الله عزوجل لهذه الامة ولا تكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الامل فسقط قلوبهم و في الاثر انه يأتي على الناس زمان لا يبقى فيهم من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه و قال النبي صلى الله عليه و آله ان الاسلام بدا غريبا و سيمود غريبا فطوبى للغرباء فكان الله عزوجل

استدلال دیگر بر وجود امام غالب

یکی از علما امامیه گویند بر ما و بر هر عاقلی که ایمان بخدا و رسول و قرآن و پیغمبران پیش از پیغمبر ما معصمه (ص) دارد لازمست تا مثل کند در حال اتمهای گذشته و قریبهای از میان رفته و با این تأمل دریابیم که وضع رسولان و اتمهای گذشته شبیه وضع امت ما بوده است از اینرو که نیرومندی هر دینی در زمان پیغمبران گذشته وابسته بذیرانی و قدودانی آنها بوده است از رسولان خود که سبب کثرت پیروان او میشده در آن عصر و زمان و هیچ امتی بعد از شیوع اسلام چون امت اسلامی مطیع پیغمبر خود نبوده زیرا پیغمبران بزرگی که پیش از پیغمبر ما مدار شریعت گذاری و وحی بودند همان نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام هم آنانند که آثار و اخبارشان در دست امتها است و با مراجعه بتاریخ درک میکنیم که دین آنها در دست متدینین بآن دچار سستی و بستی گردید چون در زمان خود پیغمبران و بعد از گذشت آنان چنانچه لازم بود محافظت دستورات دین را نکردند و همچنین خدای عزوجل هم (در سوره مائده آیه ۱۵) فرموده است رسول ما آمد نزد شما تا برای شما بیان کند بسیار از آنچه که از کتاب پنهان گردیده و از بسیاری هم صرف نظر کند خدای عزوجل وضع قرون گذشته را چنین توصیف کرده و فرموده (در سوره مریم آیه ۵۹) يك نسل آئنده بجای آنها نشست که نواز را ضایع کردند و پیروی شهوات نمودند و بزودی گمراهی را برگزیدند (و خدا در مقام نصیحت این امت (در سوره حدید آیه ۱۶) فرماید نباشید مانند آنانکه داده شدند کتاب را بیش از این و مدت آنها طولانی شد و دلهاشان سخت گردید و در روایت هم آمده است که زمانی بر مردم آید که از اسلام مانند جز اسمی و از قرآن مانند جز رسم کتابی و پیغمبر (ص) هم فرمود بدرستی که اسلام آغاز شد در غربت و بزودی بر گردد بحال غربت خوشا بحال غریبان ، شیوه خدای عزوجل این بوده که در هر دوره ای رسولی مبعوث میکرده تا

بیعت فی کل وقت رسولاً یجده لتلك الامم ما انعمی من رسوم الدین و اجمعت الامة الا من لا یلتفت الی اختلافه و دلت الدلائل العقلية ان الله عزوجل قد ختم الانبیاء بمحمد ﷺ فلا نبی بعده و وجدنا امر هذه الامة فی استعلاء الباطل علی الحق و الضلال علی الهدی بحال زعم کثیر منهم ان الدار الیوم دار کفر و لیست بدار الاسلام ثم لم یجر علی شيء من اصول شرایع الاسلام ما جرى فی باب الائمة لان هذه الامة لم یقم لهم بالامامة منذ قتل الحسین (علیه السلام) امام عادل لامن بنی امیه و لامن ولد عباس الذین جارت احکامهم علی اکثر الخلق و نحن و الزبیدیة و عامة المعتزلة و کثیر من المسلمین یقولون ان الامام لا یكون الا من ظاهره ظاهر العدالة فالامة فی ید الجائرين یلبسون بهم و یحکمون فی اموالهم و ابدانهم بغير حکم الله و ظهر اهل الفساد علی اهل الحق و عدم اجتماع الكلمة ثم وجدنا طبقات الامة کلهم یکفر بعضهم بعضا و یلعن بعضهم بعضا و یبرأ بعضهم من بعض ثم تأملنا اخبار الرسول ﷺ فوجدناها قد وردت بان الارض تملأ قسماً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً برجل من عشرته فدلنا

- هذا الحديث علی ان القیمة لا تقوم علی هذه الامة الا بعد ما ملئت الارض عدلاً فان هذا الدین الذی لا یجوز علیه النسخ ولا التبديل سیکون له ناصر یؤيده الله عزوجل كما اید الانبیاء و الرسل اما بعثهم لتجديد الشرایع و ازالة ما فعله الظالمون فوجب لذلك ان یکون الدلائل علی من یقوم بما وصفنا موجودة غیر معدومة فقد علمنا عامة اختلاف الامة و سبرنا احوال الفرق فدلنا

برای آن امتهای گذشته آثار از میان رفته دین را تازه کند و امت اسلامی مگر مضافاً فی که مورد توجه نبوده اتفاق دارند و ادله قطعی آمده است که خداوند پیغمبران را به معصوم پایان داد و پیغمبری بعد از او نخواهد بود و ما می بینیم وضع این امت روی بر تری باطل بر حق و غلبه گمراهی بر هدایت است تا بجائی که بسیاری از مسلمین معتقدند دیگر دارالاسلام وجود ندارد و همه دارالکفر شده و هیچکدام از مقررات اصولی اسلامی مانند موضوع امامت دستخوش فشار ظلم و تباهی نشده زیرا از زمان شهادت امام حسین (علیه السلام) نه از بنی امیه و نه از بنی عباس که برای اکثر مردم حکومت کردند امام عادل قیام نکرده با آنکه هم ما و هم بیدیه و معتزله و اکثر مسلمین معتقدند که امام باید ظاهرالعدالة باشد ولی امت در طول تاریخ زیر دست حکومتهای جور گذرانیده که با آنها بازی کرده اند و در اموال و ابدان شان بر خلاف حکم خدا دستور داده اند و اهل فساد بر اهل حق غلبه داشته و اتحادی در مسلمین نبوده و می بینیم اختلاف میان طبقات امت اسلامی بجائی رسیده که همدیگر را تکفیر میکنند و لعن میکنند و از هم بیزار می جویند، باخبار رسول خدا که مراجعه میکنیم میفرماید زمین پر از عدل و داد میشود پس از آنکه پرا از ظلم و جور شده و این بوسیله یکی از خاندان اوست، این حدیث دلالت دارد که قیامت برپا نشود تا پس از آنکه زمین پر از عدل و داد شده است، این دینی که نسخ و تبديل ندارد باید ناصری پیدا کند که خدای عزوجل باو کمک کند چنانچه انبیاء و رسل را که بتجدید شرایع و دفع اعمال مستکاران میفرستاد کمک میکرد و لازمست که دلائل بر وجود کسیکه بدانچه وصفش کردیم قیام کند موجود باشد و مفلود نباشد ماهی اختلافات امم اسلامی را دانستیم و احوال همه فرق را بر رسی کردیم و نتیجه این بود که

ان الحق مع القائلين بالائمة الاثني عشر عليهم السلام دون من صولهم من فرق الامة ودلتنا ذلك على ان الامام اليوم هو الثاني عشر منهم وانه الذي اخبر رسول الله ﷺ به و نص عليه و ستورد في هذا الكتاب ما روى عن النبي ﷺ في عدم الائمة و انهم اثني عشر والنص على القائم الثاني عشر والاخبار ببقيته قبل ظهوره و قيامه بالسيف انشاء الله تعالى قال بعض الزيدية ان الرواية التي دلت على ان الائمة اثني عشر قول احده الامامية قريبا و وادرا فيه احاديث كاذبة فنقول وبالله التوفيق ان الاخبار في هذا الباب كثيرة والمفزع والملجأ الى ثقله الحديث و قد نقل مخالفونا من اصحاب الحديث قلام مستفيضاً من حديث عبدالله بن مسعود ما حدثنا به احمد بن الحسن القطان المعروف بابي علي بن عبيد بن الرازي و هو شيخ كبير لاصحاب الحديث قال حدثنا ابو يزيد محمد بن يحيى بن خلف بن يزيد المروزي بالري في شهر ربيع الاول سنة اثنين وثلاث مائة عن اسحق بن ابراهيم الحنظلي في سنة ثمان وثلثين و مائتين المعروف باسحق بن راهويه عن يحيى بن يحيى عن هشام بن معاذ عن الشعبي عن مسروق قال بينا نحن عند عبدالله بن مسعود نعرض مصاحفنا عليه اذ قال له فتى شاب هل عهد اليكم نبيكم ﷺ كم يكون من بعده خليفه؟ قال انك لحدث المسن وان هذا شيء ما سألني عنه احد من قبلك نعم عهد الينا نبينا ﷺ انه يكون من بعده اثني عشر خليفة بعد دنياه بني اسرائيل وقد اخرجت بعض طرق هذا الحديث في هذا الكتاب وبعضها في كتاب النص على الائمة الاثني عشر عليهم السلام بالامامة و نقل مخالفونا من اصحاب الحديث ايضاً نقلاً ظاهراً مستفيضاً من حديث جابر بن سمرة .

حق با اثني عشرية است نه با فرق ديگر و از اينجا مي برديم كه امروز امام برحق همان دوازدهمي آنهاست و همانست كه رسول خدا ص بوي دلالت كرده و تصريح نموده و در اين كتاب بزودي اخبار عهد ائمه و اينكه دوازده تنند با نبي بر امام دوازدهم و اخبار قبيل او را پيش از ظهور و قيام سيف نقل مينمايم انشاء الله تعالى

اعتراض زيديه بر عقیده اماميه و جواب آن

بعضي از زيديه گفته است روايتي كه دلالت بر دوازده بودن امامان دارد گفته تازه است كه اماميه در آورده اند و احاديث دروغی طبق آن توليد كرده اند

ما در جواب گوئيم اخبار در اين باب بسيار است و دليلي هم جز اخبار ندارد و اين قول اختصاص بشيعه اماميه ندارد و معدنين مخالفين هم بطور مستفيض آنرا از عبدالله بن مسعود نقل كرده اند

•• مسروق گويد در اين ميان كه ما پيش عبدالله بن مسعود نشسته قرآنهاي خود را با او مقابل ميكرديم بناگاه يك جوان تازه سن باو گفت آيا پيغمبر شما بشا گوشزد كرده كه چنده خليفه بعد از او هست؟ گفت تو تازه جواني و اين سئوالی است كه هيچ كس پيش از تو از نرسیده ، آري پيغمبر با سهرده كه پس از وي دوازده خليفه باشد بشماره نقيان بني اسرائيل من بعضي از طرق روايت اين حديث را در اين كتاب و بعضي ديگر را در كتاب نص بر ائمه اثني

ما حدثنا به احمد بن محمد بن اسحق الدينوري و كان من اصحاب الحديث قال حدثني ابو بكر بن ابي داود عن اسحق بن ابراهيم بن شاذان عن الوليد بن هشام عن محمد بن ذكوان قال حدثني ابي عن ابن سيرين عن جابر بن سمرة السواني قال كنا عند النبي ﷺ فقال يلى هذه الامة اتى عشر قال فصرخ الناس فلم اسمع ما قال فقلت لا بى و كان اقرب الى رسول الله ﷺ منى ما قال رسول الله ﷺ فقال قال كلهم من قريش و كلهم لا يرى مثله قد اخرجت طرق هذا الحديث ايضا بعضهم روى اننى شرا اميرا و بعضهم روى اننى عشر خليفة فعل ذلك على ان الاخبار التي في بدال امامية عن النبي ﷺ و الامة عليهم السلام بذكر الامة الاثنى عشر اخبار صحيحة قالت الزيدية فان كان رسول الله ﷺ قد عرف امته اسماء الامة الاثنى عشر فلم ذهبوا عنه بيينا و شمالا و خطبوا هذا الخطب العظيم فقلنا لهم انكم تقولون ان رسول الله ﷺ استخلف عليا عليه السلام و جعله الامام بعده و نس عليه و اشار إليه و بين امره و شهره فما بال اكثر الامة ذهب عنه و تباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى بنبع و جرى عليه ما جرى فان قلته ان عليا عليه السلام لم يستخلفه رسول الله ﷺ فلم اودعتم كتبكم ذلك و تكلمتم عليه فان الناس قد ينهبون عن الحق و ان كان واضحا و عن البيان و ان كان مشروحا كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد و من قوله عز وجل ليس كمثله شيء إلى التشبيه قالت الزيدية

عشر يرون نوبس کرده ام و باز محدثين مخالفين ما بوضع روشن و مستفيض از جابر بن سمرة نقل کرده اند . . . گفت ما نزد پیغمبر بودیم فرمود دوازده کس بر این امت والی شوند گوید مردم چنین کردند و دیگر نشیدیم چه فرمود پدرم که بر سواد خدا نزدیک تر نشسته بود از من گفتم پیغمبر چه گفت ؟ گفت فرمود همه از فرشته و همه بی نظیرند من طرق ابن حدیث ابراهیم نیز یرون نویسی کرده ام بعضی روایت کرده اند دوازده امیر بعضی روایت کرده اند دوازده خلیفه اینها دلالت دارد که اخباریکه در دست امامیه است بضمون آنکه ائمه دوازده نفرند اخبار درستی است

اعتراض دیگر از زیدیه بر امامیه و جواب آن

زیدیه گفته اند اگر رسول خدا ص نام دوازده امام بامت اعلام کرده بود چرا از آوردن گردانیدند و براست و چپ رفتند و این خطب بزرگ را مرتکب شدند ؟

در جواب گوئیم شما میگوئید رسول خدا ص علی را بجای خود خلیفه کرد، او را امام قرارداد تصریح بار فرمود و شخص او را بر مردم نمود و امر خلافتش را بیان کرد و آشکار ساخت و شهرت داد پس چه بالك داشتند بیشتر امت که از او رو گردانیدند و دوی جسته تا از مدینه به بنبع رفت و بر او گذشت آنچه گفته است اگر میگوئید رسول خدا ص علی را خلیفه خود نکرد چرا در کتابهای خود آنرا نوشتید و بزبان خود گفتید مردم گاهی از حق آشکار رو گردانند و بیان روشن پشت کنند چنانچه از توحید حق بالعناد گرایند و از قول او عز وجل لیس كمثله شیء مانند او چیزی نیست بتشبه عدول کنند

و مما نكذب به دعوى الامامية انهم زعموا ان جعفر بن محمد عليه السلام نس لهم على اسمعيل و اشار إليه في حياته ثم ان اسمعيل مات في حياته فقال ما بدا الله في شيء كما بداله في اسمعيل ابني فان كان الخبر الاثنى عشر صحيحا فكان لا اقل من ان يعرفه جعفر بن محمد عليه السلام و يعرف عوالم شيعة لئلا يفلط هو و هم هذا التعليل و قلنا لهم لم قلتم ان جعفر بن محمد عليه السلام نس على اسمعيل بالامامة و ما ذلك الخبر و من رواه و من تلقاه بالقبول فلم يجدوا إلى ذلك سبيلا و إنما هذه محكية ولدها قوم قالوا بامامة اسمعيل ليس لها اصل لان الخبر يذكر الائمة الاثنا عشر عليهم السلام و قد رواه الخاص و العام عن النبي صلى الله عليه و آله و الائمة عليهم السلام و قد اخرجت ما روى عنهم في ذلك في هذا الكتاب فاما قوله ما بدا الله في شيء كما بدا له في اسمعيل ابني فانه يقول ما ظهر الله أمر كما ظهر له في اسمعيل ابني إذا اخترمه في حيوتي ليعلم بذلك أنه ليس بامام بعدى و عندنا من زعم ان الله عز و جل يبدوا له اليوم في شيء لم يعلمه امس فهو كافر و البرائة منه واجبة كما روى عن الصادق عليه السلام

حدثنا أبي رضي الله عنه عن محمد بن يحيى الطاطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدثنا أبو عبد الله الرازي عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن محمد بن سنان عن عمار بن موسى عن أبي بصير و سماعة عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال من زعم ان الله يبدله في شيء اليوم لم يعلمه امس فابرؤا منه و إنما البداء الذي ينسب إلى الامامية القول به هو ظهور امره يقول العرب بدا لي شخص أي ظهر لي لا بداء بداعة تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا و كيف ينسب الصادق

اعتراف دیگر از زیدیه و جواب آن

زیدیه گفته اند دلیل بر کذب دعوی امامیه اینست که عقیده دارند جعفر بن محمد نس بر امامت اسمعیل صادر کرد و او را مشخص نمود در زمان حیاتش و چون اسمعیل در زمان حیات پدر مرد فرمود خدا در هیچ چیز اظهار بدانکرد چنانچه در اسمعیل فرزندیم کرد اگر خبر تعیین دوازده امام درست بود لا اقل جعفر بن محمد آنرا میدانست و خواص شیعه اش و مرتکب این خطا نباشدند

ما در جواب آنها گفتیم از کجا بگوئید که جعفر بن محمد نس بر امامت اسمعیل صادر کرده آن کدام خبر است که روایت کرده و کی قبول کرده و راه بجوایی نبردند و همانا این خبر را مردمی در آوردند کی بامامت اسمعیل قائل شدند و اصلی ندارد زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیغمبر روایت کردند و هم از ائمه علیهم السلام و من آنچه در این موضوع از آنها روایت شده در این کتاب بیرون نویس کردم اما گفته آنحضرت در باره اسمعیل که ما بداهه می شء کما بدا فی اسمعیل میفرماید خدا ظاهر نساخت چیزی را چنانچه ظاهر ساخت در باره یسرم اسمعیل برای آنکه او را در زندگی من و بود تا بر همه معلوم شود که بعد از من امام نیست و پیغمبر ما کسیکه گمان کند خدای عز و جل امروز چیزی بر او ظاهر شود که دیروز نیدانسته کافر است و یزادی از او واجب است چنانچه از حضرت صادق عليه السلام روایت شده ... سماعة از ابی عبد الله امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود هر کس گمان برد امروز چیزی بر خدا ظاهر میشود که دیروز نیدانسته او را یزار باشید و همانا بدانی که بامامیه نسبت دادند عقیده بآنها همان ظهور امر خدا است عرب گوید بدالی شخص یعنی ظاهر شد برای من شخص نه بدای

عنه عليه السلام عن اسمعيل بالامامة مع قوله فيه أنه عاص عاص لا يشبهني ولا يشبه احدا من آبائي .
 حدثنا محمد بن موسى بن منوكل رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد
 بن يحيى بن عمران الأشعري عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن الحسن بن راشد قال سألت
 أبا عبد الله عليه السلام عن اسمعيل فقال عاص عاص لا يشبهني ولا يشبه احدا من آبائي

حدثنا الحسن بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال حدثنا أبي عن محمد بن أحمد بن يعقوب
 بن يزيد البرقي عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد عن عبيدة بن ذرارة قال ذكرت اسمعيل عند
 أبي عبد الله عليه السلام فقال والله لا يشبهني ولا يشبه احدا من آبائي.

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن عبد الله عن محمد بن
 عبد الجبار عن ابن أبي نجران عن الحسين بن مختار عن الوليد بن صبيح قال جئتني رجل فقال لي
 تعال حتى أريك ابن الرجل قال فذهبت معه قال فجاء بي إلى قوم يشربون فيهم اسمعيل بن جعفر
 قال فخرجت منهم وما فوجئت إلى الحجر فاذا اسمعيل بن جعفر متعلق بالبيت يبكي قد بل استار
 الكعبة بدموعه قال فخرجت أشتد فاذا اسمعيل جالس مع القوم فرجعت فاذا هو آخذ باسناد
 الكعبة قد بلها بدموعه قال فذكرت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام فقال لقد ابتلى ابني بشيطان يتمثل في
 صورته وقد روي أن الشيطان لا يتمثل في صورة نبي ولا في صورة وصي نبي فكيف يجوز أن ينص
 عليه بالامامة مع صحة هذا القول منه فيه قالت الزيدية بأي شيء تدفعون امامة اسمعيل و ما

بمعنى بشماني، برتر است خدا زان برتری بزرگی چگونه حضرت صادق نص بر امامت اسمعيل ميکرد
 با آنکه درباره او فرمود او عاصی است و من و بهیچکدام از پدرانم نبرده . . حسن بن راشد گوید از
 امام ششم مراجع با اسمعيل پرسیدم فرمود او نافرمان است نافرمان بن نبرده و بهیچکدام از پدرانم نبرده . .
 هیئته بن ذراره گوید نام اسمعيل را پیش امام ششم بردم فرمود بعدا شبیه من و بهیچکدام از پدرانم نیست
 . . ولید بن صبیح گوید مردی نزد من آمد و گفت بیا تا پسر آن مرد را بنویسم با او دهم مرا نزد
 جمعی برد که شراب بنوشیدند و اسمعيل بن جعفر هم میان آنها بود گوید اندوهناک از آنها بیرون
 آمدم نزد حجر الاسود دستم دیدم اسمعيل بن جعفر بغانه کعبه چسبیده و اشک میریزد و پرده خانه را از
 اشک خود تر کرده گوید بیرون دادم باز دیدم اسمعيل با آن جمیع شرابخوارانسته باز برگشتم دیدم
 پرده کعبه چسبیده و آنها را اشک خود غسی کرده این حادثه را با امام ششم عرض کردم
 فرمود پسر من گرفتار شیطانی شده که بصورت او میشود با آنکه روایت شده شیطان بصورت
 پیغمبر و وصی پیغمبر نمیشود چگونه ممکن است امام نص با او نموده باشد با اینکه این گفتار از
 وی درباره او بصحت پیوسته

اعتراض دیگر از زیدیه و جواب آن

زیدیه گویند شما بچه دلهای امامت اسمعيل را مردود میدانید و چه حجتی بر خلاف معتقدین
 با امامتش دارید

حجتکم علی الاسمعیلیة القائلین بامامتہ قلنا لم ندفع امامتہ بما ذکرنا من الاخبار و بالاخبار الواردة بالنص علی الائمة الاتي عشر علیہم السلام و بموته فی حیوة ایه فاما الاخبار الواردة بالنص علی الائمة الاثنی عشر فقد ذکرناھا فی هذا الكتاب و أما الاخبار الواردة بموته فی حیوة الصادق (علیه السلام) ما حدثنا به ابي رضى الله عنه قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن سعيد عن فضالة بن ایوب والحسن بن علی بن فضال عن یونس بن یعقوب عن سعید بن عبدالله الا عرج قال قال ابو عبدالله (علیه السلام) لامامات اسمعیل امرت به و هو مستجری ان یکشف عن وجهه قبلت جبهته و قفنه و نحره ثم امرت به فغطی ثم قلت اکشفوا عنه قبلت أيضاً جبهته و قفنه و نحره ثم امرتهم فغطوه ثم امرت به فغسل ثم دخلت علیه وقد کفن قلت اکشفوا عن وجهه قبلت جبهته و قفنه و نحره و عوذته ثم قلت ادرجوه فقلت بای شیء عوذته قال بالقرآن قال مصنف هذا الكتاب فی هذا الحديث فوائد احدها الرخصة بتبیل جبهة الميت و قفنه و نحره قبل الغسل و بعده إلا انه من من میثا قبل الغسل بحرارته فلا غسل علیه فان مسه ما یبرد فعلیه الغسل و ان مسه بعد الغسل فلا غسل علیه فلو ورد فی الخبر ان الصادق (علیه السلام) بعد ذلك اغتسل اولم یغسل لعلنا بذلك انه مسه قبل الغسل بحرارته او بعد ما یرد و الخبر فایدة اخرى وهی انه امر به فغسل و لم یقل غسله و فی هذا الحديث أيضاً ما یبطل امامة اسمعیل لان الامام اذا حضره .

جواب این اعتراض

- ۱ - همین اخباری که ذکر شد و رد امامت اسمعیل بود
- ۲ - اخباری که دلیل بر دوازده امام است و در این کتاب ذکر کردیم
- ۳ - اخباری که دلالت دارد بر آنکه اسمعیل در زمان حیات پدرش فوت شده و امامت نرسیده

۱ - از سعید بن عبدالله عرج گوید امام ششم علیه السلام بمن فرمود چون اسمعیل مرد دستور دادم با آنکه زیر برده بود رویش را گشودند پیشانی و زنج و گردنش را بوسیدم و گفتم او را پوشانیدند ، باز گفتم رویش را گشودند و باز پیشانی و زنج و گردنش را بوسیدم و دستور دادم او را پوشیدند و سپس دستور دادم غسل داده شد و بر مالین او ریختم که کفن شده بود و گفتم روی او را باز کنید و پیشانی و زنج و گردنش را بوسیدم و تمویذی با او کردم و گفتم در کفنش پیچیدند گفتم چه تمویذی با او کردی ؟ فرمود قرآن ، مصنف این کتاب گوید در این حدیث چند فایده است

- ۱ - رخصت بوسیدن پیشانی و زنج و گردی مرده پیش از غسل و بعد از آن ولی اگر کسی قبل از سرد شدن مس میت کند غسل بر او نیست و اگر بعد از سرد شدن مس کند باید غسل مس میت کند و اگر بعد از غسل مس کند غسل ندارد و اگر در خیر ذکر شده بود که حضرت صادق بعد از بوسیدن غسل کرده یا نکرده میدانستیم که مس او قبل از غسل در حال گرمی او بوده یا بعد از سرد شدن
- ۲ - اینکه می فرماید دستور دادم غسل یار بدهند و نخرموده غسلی دادم و این

۳ حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمه الله قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن ایوب بن نوح و یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر عن محمد بن شعيب عن ابی کهمثر قال حضرت موه اسمعیل و ابو عبدالله علیه السلام جالس عندہ فلما حضره الموت و غمضه شد لحیه و غطاء بالمحفة تم امر بتبیتہ فلما فرغ من امرہ دعا بکفنه و کتب فی حاشیة الکفن اسمعیل بشہد ان لا اله الا الله.

۴ حدثنا ابی رضی الله عنه قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه یحیی بن مهزیار عن محمد بن ابی عمیر عن محمد بن ابی حمزة عن مرة مولى محمد بن خالد قال لما مات اسمعیل فأتته ابوعبدالله علیه السلام إلى القبر ارسل نفسه فقعده على جانب القبر لم ينزل فی القبر ثم قال هكذا صنع رسول الله صلی الله علیه و آله بابراہیم ولده

۵ حدثنا محمد بن الحسن رضی الله عنه قال حدثنا الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن الحسين بن عمر عن رجل من بني هاشم قال لما مات اسمعیل خرج البشائر عبدالله علیه السلام فتقدم السریر بلاحناء و الارواء.

۶ حدثنا ابی رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن حماد بن عیسی عن جریر عن اسمعیل بن جابر و الارقط بن عمر عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان ابو عبدالله علیه السلام عند اسمعیل حتی (حين قبض ل خ) قضی فلما رای الارقط جزعه قال یا ابا عبدالله قد مات رسول الله صلی الله علیه و آله فارادعتم قال صدقت انالك اليوم أشکر

خود دلالت دارد کہ اسمعیل امام نبوده زیرا امام را جز امام قبل ندهد در صورتیکه بالین او حاضر باشد

۲ - ابی کهمش گوید من وقت مرگ اسمعیل حاضر بودم امام ششم هم بالین بسترش نشت بود چون معطر شد چانه هایش را بست و اعانی روی او کشیده و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شد کفشی خواست و در حاشیه اش نوشت اسمعیل بشهد ان لا اله الا الله

۳ - مره مولای محمد بن خالد گوید چون اسمعیل مرد امام ششم تا کنار قبر آمد خود را انداخت و بر کنار قبر نشت و در قبر فرود شد سپس فرمود رسول خدا درمرك فرزندش ابراهیم چنین کرد

۴ - مردی از بنی هاشم گوید چون اسمعیل مرد امام ششم نزد ما بیرون آمد و جلو تابوت بی کفش و ردا بود

۵ - اسمعیل بن جابر و ارقط بن عمر گویند امام ششم بالین اسمعیل بود تا جان داد چون ارقط بی تابی آن حضرت را دید عرض کرد یا ابا عبدالله رسول خدا هم از دنیا رفت گوید امام خودداری کرد و فرمود من امروز از تو متشکرم

۶ حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار رحمه الله قال حدثنا سعيد بن عبد الله عن ابراهيم بن هاشم و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عمرو بن عثمان التقي عن ابي كهمش قال حضرت موت اسمعيل بن ابي عبد الله قال فرأيت ابا عبد الله عليه السلام وقد سجد سجدة فاطال السجود ثم رفع رأسه فنظر إليه قليلا و نظر إلى وجهه ثم سجد سجدة اخرى اطول من الاولى ثم قال رفع رأسه فنظر إليه قليلا و نظر إلى وجهه ثم سجد سجدة اخرى فاطال السجود ثم رفع رأسه وقد مضى الموت فغمضه و ربط لحييه و غطى عليه ملحفة ثم قام و قد رأيت وجهه و قد دخله منه شيء الله اعلم به قال ثم قام فدخل منزله فمكث ساعة ثم خرج علينا مدحنا و كتمنا عليه ثياب غير الثياب التي كانت عليه و وجهه غير الذي دخل به فامر و نهى في امره حتى إذا فرغ منه دعا بكفته فكتب في حاشية الكفن اسمعيل يشهد ان لا اله الا الله.

۷ حدثنا ابي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن ابي الحسن بن طريف بن ناصح عن الحسن بن يزيد قال مات ابنة ابي عبد الله عليه السلام ففناح عليها سنة ثم مات له ولد آخر ففناح عليه سنة ثم مات اسمعيل فجزع عليه جزعا شديدا فقطع النوح قال فقيل لابي عبد الله عليه السلام اصلحك الله ايناح في دارك فقال ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم امامات حمزة قال لكن حمزة لا يواكي له.

۸ وحدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال حدثنا الحسن بن مقبل قال حدثنا يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي بن فضال عن محمد بن عبد الله الكوفي قال لما حضرت اسمعيل بن ابي عبد الله

۶ - ابي كهمش گوید در مردن اسمعيل حاضر بودم دیدم امام ششم را که سجده ای طولانی کرد سپس سر برداشت و کسی در او نگریست بروی او نگاه کرد و گوید سپس سجده دیگر نمود که از او ای طولانی تر بود سپس گفت سر از سجده برداشت نظری هم بر او کرد و رویش را نگریست و سجده دیگری کرد طولانی سپس سر برداشت و معترض شده بود چشش را بست و چانه اش را بست و لعانچه ای روی او کشید سپس برخواست من رویش را نگریستم چنان در او تأثیر کرده بود که خدا بهتر می داند داخل اندرون شد و ساعتی مکث کرد در حالی که روغن زده و سرمه کشیده و لباسش را عوض کرده بود نزد ما بیرون آمد و رنگ چهره اش غیر از آنی بود که با آن داخل شده بود و در باره او امر و نهی کرد تا چون فراغت حاصل شد گفتی خواست در حاشیه اش نوشت اسمعيل يشهد ان لا اله الا الله

۷ - حسن بن يزيد گوید دختری از امام ششم مرد یکسال بر او نوحه کرد فرزند دیگری از او مرد یکسال بر او نوحه کرد اسمعيل مرد بسختی بیتی کرد و نوحه را قطع کرد گوید بامام عرض شد اصلحك الله در خانه شما نوحه بر پا است؟ فرمود رسول خدا (ص) در موت حمزه فرمود لیکن حمزه زنان گریه کن ندارد

۸ - محمد بن عبد الله کوفی گوید چون اسمعيل بن ابي عبد الله معترض شد امام ششم بر او سخت

الوفاء جزع أبو عبدالله عليه السلام جزعا شديدا قال فلما غمضه دعا بقميص غسيل أو جديد فلبسه ثم ترح و خرج يأمر وينهى قال فقال له بعض أصحابه جعلت فداك لقد ظننا ان لا تنتفع بك زمانا لما راينا من جزعك قال إنا أهل بيت نجزع ما لم ينزل المصيبة فإذا نزلت صبرنا.

۵ حدثنا علي بن أحمد بن محمد الدقاق رحمه الله قال حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال حدثنا محمد بن اسمعيل البرمكي قال حدثنا الحسين بن الهيثم قال حدثنا عباد بن يعقوب الأسدي قال حدثنا عنبسة بن بجاد العابد قال لعامات اسمعيل بن جعفر بن محمد و فرغنا من جنازته جلس الصادق جعفر بن محمد عليه السلام و جلسنا حوله و هو مطرق ثم رفع رأسه فقال ايها الناس ان هذه الدنيا دار فراق و دار النواء لا دار استواء على ان الفراق للمألوف حرة لا تدفع ولوعة لا ترد و إنما يتفاضل الناس بحسن العزاء و صفة الفكر فمن لم يشكل اخاه ثكله اخوه و من لم يقدم ولدا كان هو المقدم دون الولد ثم تمثل عليه السلام بقول أبي خراش الهذلي يرثي اخاه

ولا تحسبي اني تناسيت عهدك ولكن صبري يا امام جميل

قالت الزيدية لو كان خبر الاثمة الاثني عشر صحيحا لما كان الناس يشكون بعد الصادق جعفر بن محمد عليه السلام في الامامة حتى يقول طائفة من الشيعة بعبدالله و طائفة باسمعيل و طائفة تنحير حتى ان الشيعة منهم من امتنع عبدالله بن الصادق عليه السلام فلما لم يجد عنده ما أراد خرج وهو يقول إلى اين إلى المرجئة أم إلى القدرية أم إلى الحرورية و ان موسى بن جعفر سمعه يقول هذا فقال

بنایی کرد گوید چون چشمش را بست يك پیراهن شسته با نو خواست و آن را بشن کرد و ریش خود را شانه زد و پیرون آمد دستور تجهیز او را داد گوید یکی از اصحابش عرض کرد قربانت ما گمان بردیم تا مدتی از شما بی بهره خواهیم ماند چون بنایی شما را دیدیم فرمود ما خاندانی هستیم که تا مصیبت نیامده بنایی کنیم ولی چون مصیبت آمد بردبار شویم عنبسة بن حماد عابد گوید چون اسمعيل بن جعفر بن محمد (ع) مرد و از کار جنازه اش فارغ شدیم امام صادق جعفر بن محمد (ع) نشست و ما کرد آنحضرت نشستیم سرش فرو بود سپس سر بلند کرد و فرمود:

ای مردم این دنیا خانه جدائی است و خانه کجمداری نه خانه استواری با اینکه جدائی از دلپستگان سوزدلی است که دفع نشود و افروزش قلبی است که چاره ندارد ، مردم در فضیلت بوسیله صبر و فکر درست برهم سبقت جویند هر که برادر را داغدار نکرد برادرش او را داغدار کند ، هر کس فرزندش را بگورنفرستد فرزندش او را بگور فرستد سپس باین شعر این خراش هذلی مثل هست گمان مبر که من یمان دوستی تو را فراموش کردم ولی صبر من ای امامه محبوب نیکو است

اعتراض دیگر از زیدیه و جواب آن

زیدیه گویند اگر خبر دوازده امام درست بود مردم بعد از فوت امام صادق جعفر بن محمد (ع) شک و تردید در امام بعد نمیکردند تا کار حیرانی بجائی کشد که :

جمعی پیرو عبدالله شوند و جمعی پیرو اسمعيل و جمعی از شیعه پس از امتناع عبدالله بن صادق سرگردان شوند و چون او را اهل ندیدند از نزد او پیرون آمد و میگویند کجا رو کنیم بطائفه مرجئه یا

له لا إلى المرجئة ولا إلى القدرية ولا إلى الحرورية ولكن إلى فانظروا من كم وجه يبطل خبر
 الاثني عشر احدها جلوس عبدالله للإمامة والثاني اقبال الشيعة إليه والثالث حيرتهم عند امتناعه و
 الرابع أنهم لم يعرفوا ان امامهم موسى بن جعفر عليه السلام حتى دعاهم موسى إلى نفسه و في هذه
 المدة مات فقيهم زرارة بن أعين و هو يقول والمصحف على صدره اللهم اني ألتزم بمن اثبت امامته
 هذا المصحف فقلنا لهم ان هذا كله غرور من القوي و زخرف و ذلك انما ندع ان جميع الشيعة
 عرف في ذلك العصر الائمة الاثني عشر عليهم السلام باسمائهم و إنما قلنا ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبر
 ان الائمة بعده الاثني عشر الذينهم خلفاء و ان علماء الشيعة قد ردوا هذا الحديث باسمائهم ولا
 تشكر ان يكون واحد أو اثنان أو أكثر لم يصمعوها بالحديث فاما زرارة بن أعين فانه
 مات قبل انصراف من كان وقد يعرف الخبر ولم يكن سمع بالنس على موسى بن جعفر عليه السلام
 من حيث قطع الخبر عنده فوضع المصحف الذي هو القرآن على صدره و قال اللهم اني ائتم بمن
 ثبت هذا المصحف امامته و هل يفعل الفقيه المتدين عند اختلاف الامر عليه الا ما فعله زرارة و
 على انه قد قيل ان زرارة قد كان علم بامر موسى بن جعفر عليه السلام و بامامته و انه « اما خ ل » بم

قدريه يا حروريه ؟ و موسى بن جعفر ابن سفيان را شنيد و فرمود ته طرف مرجئه برويدونه قدريه و ته
 حروريه ولي بسوي من آئيد اكون بنگريد خبر دوازده امام از چند راه باطل ميشود

۱ - جلوس عبدالله بسند امامت

۲ - رو كردن شيعة به او

۳ - سرگرداني شيعة موقع امتحان او

۴ - نپدا نشند كه امامشان موسى بن جعفر است تا خودش آنها را دعوت كرد و خود را
 معرفی كرد

در بين اين مدت فقه آنان زرارة بن اعين مردود حاليكه قرآن را روی سينه اش داشت گفت
 بارخدايا من بامامت کسی معتمد كه اين قرآن امامتش را اثبات كند

جواب آنها را چنین گوئيم كه همه گفتار شما غريب و ظاهر سازيست برای آنكه ما مدعي
 نيستيم همه در آن عصر دوازده امام را بنام ميشناختند همانا گفتيم كه رسول خدا (ص) خبر داده كه
 امامان بعد از او دوازده گسند و علماء شيعة اين حديث را با نام ائمه روايت كرده اند و متكرر نيستيم كه
 در ميان شيعة يكي دو تا يا بيشتر بودند كه اين حديث را نشنيده بودند و اجماع زرارة بن اعين گوئيم
 جمعي را فرستاد تا خبر امام بعد از حضرت صادق را تحقيق كنند و پيش از آنكه نمايندگان او
 برگردند وفاتش رسيد و هنوز نس بر امامت موسى بن جعفر را نشنيده بود بطوردي كه يقين حاصل
 كند و قطع هنر او بشود وقت وفات قرآن را روی سينه اش گذاشت و گفت بارخدايا من بامامت کسی
 معتمد كه اين قرآن امامتش را ثابت كند و آيا شخص قبه متدين در موقع اختلاف و اشتباه جز كار
 زرارة را ميكند ؟

بعلاوه، گفته اند كه زواره امامت موسى بن جعفر را ميدانست ولي بعرض عييد را فرستاد تا

اینه عیید الیعرف من موسی بن جعفر علیه السلام هل يجوز له اظهار ما يعلم من امامته او يستعمل التقية في كتمانها وهذا اشبه بفضل زارة بن اعين واليق بمعرفة

۱- حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد عن ابراهيم بن محمد الهمداني رضي الله عنه قال قلت للرضا علیه السلام يا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرني عن زارة هل كان يعرف حق ابيك عليه السلام فقال نعم فقلت له فلم بعث ابنه عبيد الیعرف الخبر الى من اوصى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فقال ان زارة كان يعرف امر ابي عليه السلام ونس ابيه عليه و انما بعث ابنه ليتعرف من ابي عليه السلام هل يجوز له ان يرفع التقية في اظهار امره و نس ابيه عليه و انه لما ابطل عن ابنه طوالب باظهار قوله في ابي عليه السلام فلم يجب ان يقدم على ذلك دون امره فرفع المصنف و قال اللهم ان امامي من اثبت هذا المصنف امامته من ولد جعفر بن محمد عليه السلام و الخبر الذي احتج به الزيدية ليس فيه ان زارة لم يعرف امامة موسى بن جعفر عليه السلام و انما فيه انه بعث ابنه عبيد يسأل عن الخبر

۲- حدثنا ابي محمد الله قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن احمد بن هلال عن محمد بن عبد الله بن زارة عن ابيه قال لما بعث زارة عبيدا ابنه الى المدينة يسأل عن الخبر بعد مضي ابي عبد الله عليه السلام فلما اشتد به الامر اخذ المصنف و قال من اثبت امامته هذا المصنف فهو امامي فهذا الخبر لا يوجب انه لم يعرف علي ان راوي هذا الخبر احمد بن هلال و هو مجروح عند مشايخنا رضي الله عنهم

از آنحضرت تحقیق کند که اجازه دارد اظهار امامت او کند یا دستور تقیه و کتمان دارد و این قول با فضل زارة بن اعین و مقام معرفت او مناسبتر است - اخبار راجع بزارة -

۱ - ابراهيم بن محمد همداني رضي الله عنه گوید با امام رضا عرض کردم یا ابن رسول الله «من» بمن خبرده که زارة مقام پدرت را میشناخت ؟ فرمود آری گفتم پس چرا پرسش عید را فرستاد تا خبر بگیرد که امام صادق جعفر بن محمد (ع) چه کسی را وصی خود کرده ؟ فرمود زارة امامت پدرم را میدانست و نس پدرش را نسبت باو در دست داشت و همانا پرسش را فرستاد تا از پدرم کسب تکلیف کند که برای او جائز است تقیه را کنار گذارد در اظهار امامت و نس بر او یا نه ؟ و چون پرسش دیر کرد باو مراجعه شد در اظهار عقیده نسبت پدرم ولی نخواست بی دستور او اقدامی کند برای رد این مراجعه قرآن را بلند کرد گفت بار خدایا امام من کسی است که امامش در این قرآن ثبت باشد و فرزند جعفر بن محمد باشد

خبری هم که زیدیه حجت آورده اند دلالت ندارد که زارة عارف با امامت موسی بن جعفر نبود فقط دلالت دارد که پرسش عید را فرستاد خبر بگیرد .. محمد بن عبد الله بن زارة از قول پدرش گوید چون زارة بعد از فوت امام صادق پرسش عید را بپدرش فرستاد خبر بگیرد کار بر او سخت شد مصنف را در دست گرفت و گفت هر کسی که امامت او را این مصنف اثبات کند امام من است. این خبر دلیل نیست که او عارف با امام نبوده بهلاوه راوی خبری که زیدیه بآن استدلال کرده اند احمد

حدثنا شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال سمعت سعد بن عبد الله يقول ما رأينا ولا سمعنا بمتشيع رجوع عن التشيع إلى النصب إلا أحمد بن هلال و كانوا يقولون ان مات فرد بروايته أحمد بن هلال فلا يجوز استعماله وقد علمنا ان النبي و الائمة صلوات الله عليهم لا يشفعون الا لمن ارتضى الله دينه والشاك في الامام على غير دين الله و قد ذكر موسى بن جعفر عليه السلام انه يستوهبه من ربه يوم القيمة

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن ابي الصهبان عن منصور بن العباس عن مروق بن عيسى عن درست بن ابي منصور الواسطي عن ابي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال ذكر بين يديه زرارة بن اعين فقال و الله اني لاستوهبه من ربي يوم القيمة فيه لي ويحك ان زرارة بن اعين ابغض عدونا في الله و احب ولينا في الله

حدثنا ابي رحمه الله و محمد بن الحسن قالا حدثنا أحمد بن ادريس و محمد بن يحيى العطار جميعا عن محمد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن ابن ابي عمير عن ابي العباس عن الفضل بن عبدان ملك عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال اربعة احب الناس الى احياء و امواتا بريد العجلي و زرارة بن اعين و محمد بن مسلم و الاحول احب الناس الى احياء و امواتا فالصادق عليه السلام لا يجوز ان يقول لزرة انه من احب الناس اليه و هو لا يعرف امامة موسى بن جعفر عليه السلام قالت الزيدية لا يجوز ان يكون من قول الانبياء ان الائمة اثنا عشر لان الحجة باقية على هذه الامة الى يوم القيمة و الائمة الاثنى عشر بعد

بن هلال است و او نزد مشايخ ما جرح شده .. سعد بن عبدالله گوید ندیدم و نشنیدم بك شبهه از تشيع برگردد و ناصبي شود مگر احمد بن هلال و بودند که میگفتند هر روايتی که از خصوص احمد بن هلال نقل شده عمل بآن جابر نیست ما میدانیم که پیغمبر و ائمه عليهم السلام شفاعت نمیکند مگر برای کسی که خدا دینش را پسندد و کسیکه در امامت ك دارد دین خدا پست ندارد و موسی بن جعفر «ع» فرموده روز قیامت از پروردگارش بخشش زراعه را بخواهد .

درست بن ابي منصور واسطي از ابي الحسن موسى بن جعفر «ع» روايت کرده که نام زراعه بن اعين نزد او برده شد فرمود بخدا محققا من در روز قیامت از پروردگارم خواستار بخشش او شوم و او را بمن بخشد وای بر تو زرارة بن اعين دشمن ما را برای خدا بد داشت و با دوست ما برای خدا دوست بود . فضل بن عبدالله از امام ششم نقل کرده است که فرمود چهار کسی محبوبترین مردمند نزد من چه زنده باشند و چه مرده بريد عجلي ، زرارة بن اعين ، محمد بن مسلم و احول محبوبترین مردمند نزد من در حیات و میات برای امام صادق «ع» روا نبود که بفرماید زراعه محبوبترین مردم است نزد او و او عارف بامامت موسی بن جعفر نباشد .

اعتراض دیگر از زیدیه بر امامیه و جواب آن

زیدیه گویند جائز نیست که انبیاء امام را منحصر بدوازده سازند زیرا تا روز قیامت حجت الهی باید در این امت باشد و این دوازده کافی نیست زیرا یازده کسی از آنها وفات کرده اند و خود امامیه

عَدَدُ الْأَمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اثْنَا عَشَرَ وَالثَّانِي عَشَرَ هُوَ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ مَا يَذْكُرُهُ مَنْ كُونَ إِمَامًا بَعْدَهُ أَوْ قِيَامُ الْقِيَمَةِ وَلَسْنَا مُسْتَعِيدِينَ فِي ذَلِكَ إِلَّا بِالْأَقْرَابِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَاعْتِقَادُ كُونَ مَا يَذْكُرُ الثَّانِي عَشَرَ ع بَعْدَهُ

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدِ الْعَزِيزُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقَبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ حَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَمْرِو بْنِ مُوسَى الْوُجَيْهِيِّ عَنْ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَرِثِ قَالَ ثَلَاثُ لَعَلَى عَلَيْهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ قَالَ يَا بَنَ الْحَرِثِ ذَلِكَ شَرٌّ ذَكَرَهُ مُوَكُّوْلٌ إِلَيْهِ وَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ ص عَدَدُ إِلَى أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا أَجْمَعِينَ

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَقَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدِ الْعَزِيزُ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مَعَاذٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ حَنْصَلٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمٍ عَنْ أَبِي سَيَّارٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ الضَّمْعَاكِ بْنِ مَزَاهِمٍ عَنْ النَّزَالِ سَبْرَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَمْرَ الدَّجَالِ وَيَقُولُ فِي الْآخِرَةِ لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَى حَبِيبِي ع أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَتْرَتِي قَالَ النَّزَالُ بْنُ سَبْرَةَ فَقُلْتُ لِمَصْحُومَةَ بِنِ سَوْحَانَ مَعْنَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِهَذَا الْقَوْلِ قَتَلَ مَصْحُومَةَ بِابْنِ سَبْرَةَ أَنَّ الَّذِي يَصْلِي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَتَرَةِ النَّاسِعِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَيَطْهَرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ فَلَا يَظْلَمُ أَحَدًا أَحَدًا فَأَخْبِرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَدَدُ إِلَيْهِ أَنْ لَا أَخْبِرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عَتْرَتِهِ

هم معتقدند که زمین خالی از حجت نماند جواب اینست که عدد امامان دوازده است و دوازدهم آن کسی است که زمین را پر از عدل و داد کند تکلیف بعد از خود را او بیان میکند که آریا حجتی بعد از او خواهد بود یا قیامت بر پا میشود ما تکلیفی نداریم جز اعتقاد بنوازده امام و اعتقاد بآنکه امام دوازدهم وضع پس از خود را بیان میکند، عبدالله بن حرث گوید جلی (ع) گفتم یا امیرالمؤمنین پس خبر ده از حوادث بعد از امام قائم ع فرمود ای پسر حرث این چیز است که ذکر آن موکول بخود او است و رسول خدا پس سفارش کرده است که جز حسن و حسین را از آن مطلع نکنم. نزال بن سبره حدیثی از امیرالمؤمنین راجع بدجال نقل کرده که در بابانش میفرماید دیگر از من پرسید بعد از آن چه میشود زیرا حبیبم (رسول خدا) پس سفارش کرد که جز بعتوت خود از آن غیر ندهم نزال بن سبره گوید بصحبه بن سوحان گفتم مقصود امیرالمؤمنین از این گفتار چه بود؟ صحبه گفت ای پسر سبره آنکه عیسی بن مریم پشت سرش نواز میخواند از عترة نهین فرزند حسین بن علی است و او است آفتابی که از مغربش برآید و نزد رکن و مقام ظهور کند و زمین را پاک کند و میران عدل را در میان نهد و کسی بکسی ظلم نکند و امیرالمؤمنین خبر داده که حبیبش رسول خدا

الامة و يقال للزيدية افك كذب رسول الله ﷺ في قوله ان الامة اثنا عشر فان قالوا ان رسول الله صلى الله عليه و آله لم يقل هذا القول قيل لهم ان جازلكم دفع هذا الخبر مع شهرته و استفاضته و تلقى طبقات الامامية اياه بالتبوع فما انكرتم ممن يقول ان قول رسول الله ﷺ من كنت مولاه فعلي مولاه ليس من قول الرسول ﷺ قاله الزيدية اختلفت الامامية في الوقت الذي مضى فيه الحسن بن علي ؑ فمنهم من زعم ان ابنه كان ابن سبع سنين ومنهم من قال كان صبياً او رضيعاً وكيف كان فانه في هذه الحال لا يصلح للامامة و رياسة الامة و أن يكون خليفة الله في بلاده و قيمه في عبادته و فئة المسلمين إذا اغتصم الحروب و مدبر جيوشهم و المعاتل عنهم و الذاب عن حوزتهم و الدافع عن حريمهم لان المصبي الرضيع و العليل لا يصلحان لمثل هذه الامور و لم يجر العادة فيما سلف قديماً و حديثاً ان يلقي الاعداء بالصبيان و من لا يحسن الركوب و لا يثبت على السرج و لا يعرف كيف يصرف العنان و لا ينضج حمل الحمائل و لا يتصرف الفتاة و لا يمكنه الحمل على الاعداء في حومة الوغا فان أحد اوصاف الامام ان يكون اشجع الناس الجواب يقال لمن خطب بهذه الخطبة أنكم نسبتم كتاب الله عز وجل و لولا ذلك لم ترموا الامامية بانهم لا يحفظون كتاب الله و قد نسبتم قصة عيسى عليه السلام و هو في المهد حين يقول انا عبد الله آتاني الكتاب و جعلني نبياً و

باو سفارش کرده که خبر از هنرشی را از آنچه بعد از آن پدید شود مطلع نکنند، بزیدیه باید گفت آیا رسول خدا «ص» را تکذیب کنیم که فرموده است امامان دوازده اند اگر گویند رسول خدا این را نگفته بآنها باید گفت اگر رد این خبر مشهور و مستفیض با آنکه همه طبقات امامیه آنرا قبول دارند برای شما روا باشد چرا منکر می شوید قول کسانی را که میگویند من کنت مولاه فعلي مولاه گفته رسول خدا نیست.

اعتراض دیگر از زیدیه بر امامیه و جواب آن

زیدیه گویند امامیه درمن امام زمان وقت وفات پدرش حسن بن علی علیه السلام اختلاف دارند بعضی او را هفت ساله دانند و برخی او را چنین یا شیرخوار شمارند و در حال درستی نبوده است که شایسته امامت و ریاست برامت باشد و خلیفه خدا در بلاد و نگهبان عباد و جمیع مسلمانان گردد خصوص اگر جنگی بر آنها رخ دهد شاید فرمانده لشکرها باشد و بفتح آنها بجنگد و از وطن آنها دشمن را براند و از حريم آنها دفاع کند زیرا شیرخواره و کودک شایسته این امور نیستند و در دوران گذشته دور نزدیک شیوه نبوده است که دشمنان را با کودک کن و کسانی که سوارى ندانند و خوددارى بر زمین نتوانند و نفهمد چگونه باید عنان کشید و حائل انداخت و نیزه جنبانید بر خورد نمایند چون توان پوش بر دشمنان در میدان پیکار ندارند یا آن که یکی از صفات امام این است که شجاع تر از همه مردم باشد.

جواب کسیکه این سخن را می گوید اینست که شما کتاب خدای عزوجل را فراموش کردید و گرنه امامیه را متهم نمیکردید که حافظ قرآن نیستد شما داستان عیسی علیه السلام را از یاد برده اید که در گهواره بود و میفرمود (سوره مریم آیه ۳۰) براستی من بنده خدایم کتاب بن داده و مرا پیغمبر نموده ۳۱

جعلنی مبارکما اینما کنت الایة أخبرونا لو آمن به بنو اسرائیل ثم حزیهم أمر من العدو کیف کان یفعل المسیح علیه السلام و كذلك القول فی یحیی علیه السلام وقد أعطاه الله الحكم میافان جحدوا ذلك فقد جحدوا کتاب الله و من لم یقدر علی دفع خصمه إلا بعد أن یجحد کتاب الله فقد وضع بطلان قوله و نقول فی جواب هذا الفصل أن الأمر لو افضی باهل هذا العصر إلی ما وصفوا لتقض الله العادة فیہ و جعله رجلاً بالغاً کاملاً فارماً شجاعاً بطلاً قادراً علی مبارزة الاعداء و الحفظ لیضه الاسلام و الدفع عن حوزتهم و هذا جواب لبعض الامامیة علی أبي القسم البلخی، قالت الزیدیه قد شک الناس فی صحة هذا المولود إذا أكثر الناس يدفعون أن یشکون للحسن بن علی علیه السلام ولد فیقال لهم قد شک بنو اسرائیل فی المسیح و رموا مریم بما قالوا لقد جئت شیئاً غرباً فتنکلم المسیح بیراة امة فقال إني عبدالله اتاني الكتاب و جعلني نبياً فعلم أهل العقول ان الله عزوجل لا یختار لاداء الرسالة مغموراً النسب ولا غیر کریم المنصب كذلك الامام علیه السلام إذا ظهر کان معه من الایات الباهرات و الدلائل الظاهرات ما یعلم به أنه بعینه دون الناس هو خلف الحسن بن علی علیه السلام قال بعضهم ما الدلیل علی أن الحسن بن علی علیه السلام توفي قبل له الاخبار التي وردت فی موته هي أوضح و أشهر و اکثر من الاخبار التي وردت فی موت أبي الحسن موسى بن جعفر علیه السلام لان ابا الحسن مات فی ید الاعداء و

و مرا هر جا باشم مبارک کرده الایة بها بگویند اگر بنی اسرائیل همان وقت باو ایان آورده بودند و دشمن بر آنها مبتاخت مسیح علیه السلام با آن ها چه میساخت و هم چنین است گفتار در باره یحیی علیه السلام که خدا در کودکی فرمان نبوت باو عطا کرد اگر منکر آن باشند منکر قرآنند کسیکه جواب طرف را نتواند جز بانکار قرآن، بطلان گفتارش روشن باشد، در جواب ابن فصل گوئیم اگر کار مردم آن عصر باینجا کشد که در ضمن اعتراض شرح داده اند خدا نقض عادت کند و خدا او را بالغ، کامل و اسب سوار و شجاع و پهلوان نماید که توان شیره پادشهان و حفظ یضه اسلام و دفاع از حوزه مسلمانان داشته باشد، این جواب یکی از امامیه است با بوالقاسم بلخی زیدیه گفته اند در صحت نسب این مولود تردید نباید آمده است زیرا بسیاری از مردم منکرند که حسن بن علی پسری داشته باشد .

جواب اینست که بنی اسرائیل هم در باره مسیح تردید کردند و مادرش مریم را «تهم ساختند و گفتند تو چیزی آوردی که افترا آمیز است مسیح بسخن آمد و مادر را تبرئه کرد و فرمود من بند خدا یم که کتاب بمن عطاء کرده و مرا پیغمبر نموده، خردمندان دانستند که خدای عزوجل برای ادای رسالت شخصی آلوده نژاد و پستانتخاب نفرماید و امام دوازدهم وقتی ظهور کند آیات روشن و دلائل آشکاری با خود دارد که بلا حظه آنها معلوم باشد در میان مردم تنها او پس حسن بن علی علیه السلام است، بعضی از آنها گفته اند چه دلیل دارید که حسن بن علی (ع) وفات کرده باشد.

جواب اینست که اخبار وارده در وفات آن حضرت در بیشتر و مشهور تر و بیشتر از اخبار وفات ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) است زیرا ابوالحسن در زندان دشمنان از دنیا رفت و ابو محمد حسن بن علی (ع) در خانه خود بر بستر خویش وفات کرد و در پیش آمد در گذشت او آن چه خبر آورده اند باشند در این کتاب

مات ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام فی دله علی فراشه و جری فی امره ما قد اوردت الخبر به مستدا فی هذا الكتاب فقال قائل منهم فهلا دلکم تنازع أم الحسن و جعفر فی میراثه انه لم یکن له ولد لانا بمثل هذا نعرف من يموت ولا عقب له أن لا یظهر ولده و یقسم میراثه بین ورثه فقيل له هذه العادة منتقضة و ذلك ان تدبیر الله فی انبیاءه و رسله و خلفائه ربما جری علی المعهود المعتاد و ربما جری بخلاف ذلك فلا یعمل أمرهم فی کل الاحوال علی العادات کما لا یعمل أمر المسيح علیه السلام علی العادات قال فان جازله ان یشک فی هذا لم لا یجوز أن یشک فی کل من يموت ولا عقب له ظاهر قبل له لا یشک فی أن الحسن علیه السلام کان له خلف من عقبه بشهادة من اثبت له ولدان من فضلاء ولد الحسن و الحسن علیهما السلام و الشيعة الاخیار لان الشهادة التي یجب قبولها فی شهادة المثبت لا شهادة النافی وان کان عدد النافین أكثر من عدد المثبتین و وجدنا لهذا الباب فیما مضی مثالا و هو قصة موسى علیه السلام لان الله سبحانه لما أراد ان ینجی بنی اسرائیل من العبودیة و یصیر دینه علی یدیہ غصاً طریاً اوحى الی لیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تخزنی انار ادوه الیک و جاعلوه من المرسلین فلو ان ابناء مات فی ذلك الوقت علما کان الحكم فی میراثه الا کالحکم فی میراث الحسن علیه السلام و لم یکن فی ذلك دلالة علی نفی الولد و خفی علی مخالفینا

ذکر کردیم.

یکی دیگر از آنها گفت است نزاع ام الحسن و جعفر برادر آن حضرت در میراث او شمارا دلیل نیست که فرزندی نداشته؟ زیرا ما از اینجا می شناسیم کسرا که فرزندان نداشته و فرزندش ظاهر نشده و میراثش میان ورثه تقسیم شده.

جوابش اینست که این عادت در اینجا نقض شده زیرا تدبیر و مصلحت بینی خدا در باره انبیاء و رسل و خلفانش گاهی بر اساس عادت و معمول است و گاهی برخلاف عادت و نباید وضع آنها را همیشه عادی دانست چنانچه وضع مسیح علیه السلام عادی نبوده.

گوید اگر این تردید در باره او روا باشد چرا در باره هر کسی بمیرد و در ظاهر فرزندی ندارد روانیست.

در جواب گوئیم در این موضوع تردیدی نیست که حسن علیه السلام از نسل خود جانشینی داشت بگواهی همه امامانی که از فضلاء فرزندان حسن و حسین و شیعیان اخیار آنها اثبات کسریه اند زیرا گواهی که بایست پذیرفت آن گواهی است که اثبات موضوعی کننده گواه بر نفی و اگر چه شماره آنان بیشتر باشد و در این باب یک نمونه هم داریم و آن داستان موسی است که چون خدای سبحانه خواست بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد و بدش را بدست او تازه و شاداب کند بنادش وحی کرد هر گاه بر او ترسیدی بیندازش بدریا و یم و اندوهی نداشته باش مامحقاً او را بتو برگردانیم و از یغیران مرسلش نمایم، اگر در همان وقت بدش عیان مرده بوده حکم میراثش مانند میراث حسن علیه السلام میشد و این دلیل بر نبود فرزند نیست و باز نکته ای بر مخالفین ما پوشیده مانده و گفته اند موسی در این هنگام حجت خدا نبود ولی امام حجت خدا بود با اینکه ما ولادت و غیبت را بولادت و غیبت موسی تشبیه کردیم و نظری به مقام حجت بودن

فقالوا ان موسى في ذلك الوقت لم يكن بحجة والامام عندكم حجة و نحن إنما شبهنا الولادة و الغيبة بالولادة والغيبة و غيبة يوسف عليه السلام اعجب من كل عجب لم يقف على خبره ابوه و كان بينهما من المسافة ما يجب ان لا يتقعر لولا تدبير الله عز وجل في خلقه ان يتقطع خبره عن ابيه و هؤلاء اخوته دخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون و شبهنا أمر حيوته بقصة اصحاب الكهف فانهم لبثوا في كهفهم ثلثمائة سنين و ازدادوا تسعا و هم احياء فان قال قائل ان هذه امور قد كانت ولا دليل معنا على صحة ما نقولون؟ قيل له اخرجنا بهذه الامثلة اقوالنا من حد الاحالة إلى حد المواز و اقمنا الادلة على صحة قولنا بان الكتاب لا يزال معه من عترة الرسول صلى الله عليه و آله من يعرف حالا او حرامه و معكمه و متشابهه و بما استندنا في هذا الكتاب من الاخبار عن النبي و الائمة عليهم السلام فان قال فكيف يمكن التمسك به ولا يتهدى إلى مكانه ولا يقدر احد على اتيانه قيل؟ متمسك بالاقرار بكونه و امامته و بالنجباء الاخيار و الفضلاء الابرار القائلين بامامته المبتين لولائه و ولايته المصدقين للنبي و الائمة عليهم السلام في النص عليه باسمه و نسبه من ابرار شيعة العالمين بالكتاب و السنة العارفين بوحداية الله تعالى ذكره النافين عنه شبه المحدثين المعرّبين للقياس المصلحين لما يصح وروده عن النبي و الائمة عليهم السلام فان قال قائل ان جاز ان يكون يتمسك (التمسك بحل) بهؤلاء

نداشتم و غيبت يوسف عليه السلام عجيب تر از هر عجیبی است که پدرش هم از او خبر نداشت با اینکه مسافت میان آنها باندازه ای بود که نیابت از او بی خبر بماند همان تدبیر خدای عزوجل نسبت به خلقش سبب بود که پدرش از او بیخبر باشد و هم آنان برادرش بودند که نزد او وارد شدند و آنها را شناخت و ایشان او را شناختند و تشبیه کردیم وضع زنده بودنش را با اصحاب کوه که سیصد و نه سال در درون غار زنده بودند، اگر کسی گوید این امور واقع شده ولی دلیلی نداریم که آنچه شما در باره امام زمان میگوئید درست باشد گوئیم ما به کمک این نمونه ها میخواهیم ثابت کنیم که بعاد امام زمان در این مدت طولانی پشت پرده غیبت امر معالی نیست و ممکن است و سپس دلیل صحت آن را از چند وجه اقامه کنیم.

۱- باعتبار اینکه باید همیشه اوقات همراه قرآن کسی باشد از خاندان رسول (ص) که حلال و حرام و محکم و متشابه او را بداند.

۲- بوسیله اخبار مستدبکه از قول پیغمبر دانه (ص) در این کتاب ذکر کردیم.

اگر گویند چگونه ممکن است مانند قرآن بوی تمسک جست با آن که کسی جای او را نداند و در

نیست نزد او برود؟

در جواب گفته شود تمسک بوی در حال غیبت اقرار بوجود او و امامت او است و پیروی از نجباء نیکن و ضلّاء اهل ایمان معتقد بامامت او که زایش و امامت او را اثبات کرده و پیغمبر دانه را در نص بر او بنام و نبش تصدیق کرده اند از شیعیان ابرار و دانشمندان بقرآن و اخبار و عارفان یگانگی خدای تعالی ذکره که حضرت او را از تشبیه بعاد ذات برکنار داشته و محل بقیاس را حرام دانسته و آنچه از پیغمبر و ائمه وارد شده تسلیم شده اند، اگر کسی گوید اگر تمسک باین چنین کسانی که توصیف کردی جائز

الذین وصفتهم و يكون تمسکنا بهم تمسکاً بالامام الغایب فلم لا يجوز ان يموت رسول الله ﷺ ولا يخلف احدواقتصر امته على حجج المقول و الكتاب والسنة؛ قيل له ليس الاقتراح على الله عزوجل علينا و انما علينا فعل ما نؤمر به وقد دلت الدلائل على فرض طاعة هؤلاء الائمة الاحد عشر عليهم السلام اللذين عضوا و وجب القعود معهم إذا قعدوا والنهوض معهم إذا نهضوا والاستماع منهم إذا نطقوا فعلياً ان نفعل في كل وقت ما دلت الدلائل على ان علينا ان نفعله، قال بعض الزيدية فان للواقفة و لغيرهم ان يعرضنكم (يعارضنكم خ ل) في ادعائكم ان موسى بن جعفر عليه السلام مات و انكم وقفتم على ذلك بالعرف و العادة و المشاهدة و ذلك ان الله عزوجل قد اخبر في شأن المسيح عليه السلام فقال وما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم و كان عند القوم في حكم المشاهدة و العادة الجارية انهم قد راوه معلوباً مقتولاً و ليس بمنكر مثل ذلك في سائر الائمة الذين قال بنبيهم طائفة من الناس

الجواب يقال لهم ليس سيل الائمة عليهم السلام في ذلك سيل عيسى بن مريم عليه السلام و ذلك ان عيسى بن مريم ادعت اليهود قتله فكذبهم الله تعالى ذكره بقوله و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم و ائمتنا عليه السلام لم يرد في شأنهم الخبر عن الله انهم شبهوا و انما قال ذلك قوم من

باشد و تمسک با امام غائب سروده شود چرا جائز نباشد که رسول خدا در گذرد و خلیفه ای معین نکند و امت وی بدلات عقل و کتاب و سنت اکتفاء کنند جوابش اینست که ما نیایه پیشنهادی بخدای عزوجل عرض داریم ما باید پیرو امر او باشیم دلیل قطعی آمده است که اطاعت بازده امام گذشت واجب است و باید با آن ها کناره گیری کرد و با آن ها نهضت کرد و از آن ها حرف شنوی کرد و بره لازمست در هر وقت آن چه دلیل ثابت کند که وظیفه ما است بآن عمل کنیم.

اعتراض دیگری از زیدیه بر امامیه و جواب آن

بعضی از زیدیه گفته اند واقفیه و دیگران حق دارند که بدعوای شما در موت موسی بن جعفر (ع) اعتراض کنند که اطلاع شما بر موت آن حضرت بعرف و عاده و مشاهده است با آن که خدای عزوجل دو باره مسیح خبر داده که او را نکشتند و بدار نزدند بلکه بر آن ها اشتباه شد و آن مردم هم بشاهده و هادت معمول دیده عیسی بدار است و کشته شده و این موضوع در باره امامان دیگر هم که جمعی بخیبت آن ها معتقد شدند بیه نیست.

جواب بآن ها باید گفت حکم ائمه علیهم السلام در این موضوع حکم عیسی بن مريم (ع) نیست برای آن که مدعی قتل عیسی بن مريم بهود بودند و خدای تعالی ذکره آن ها را تکذیب کرد بقول خود در سوره نساء آیه ۱۵۷ اورا نکشتند و بدار نزدند ولی بر آن ها اشتباه شد ولی در باره هیچکدام از امامان ما از خدا خبر نرسیده که فوت و موت آن ها اشتباه شده باشد همانا طائفه از غلاة آن را گفته اند.

۲- پیغمبر (ص) از شهادت امیر المؤمنین (ع) خبر داده و فرموده بزودی این از این رنگین میشود

طوائف الغلاة و قد اخبر النبي ﷺ بقتل امير المؤمنين عليه السلام بقوله انه ستخضب هذه من هذه يعني لعينته من دم رأسه و اخبر من بعده من الائمة عليهم السلام بقتله و كذلك الحسن والحسين عليهما السلام قد اخبر النبي ﷺ عن جبرئيل بانهما سيقتلان و اخبرا عن انفسهما بان ذلك سيجرى عليهما و اخبر من بعدهما من الائمة عليهم السلام بقتلهم و كذلك سبيل كل امام بعدهما من علي بن الحسين الى الحسن بن علي العسكري عليهم السلام قد اخبر الاول بما يجري على من بعده و اخبر من بعده بما جرى على من قبله فالمخبرون بموت الائمة عليهم السلام هم النبي والائمة عليهم السلام واحد بعد واحد و المخبرون بقتل عيسى كانت اليهود فلذلك قلنا ان ذلك جرى عليهم على الحقيقة و الصحة لاعلى الحساب والحيولة ولاعلى الشك والشبهة لان الكذب على المخبرين بموتهم غير جائز لانهم معصومون وهو على اليهود جائز

قال مخالفونا ان العادات والمشاهدات تدفع قولكم بالغبية

قلنا ان البراهمة تعذر ان تقول مثل ذلك في آيات النبي ﷺ و تقول للمسلمين انكم باجمعكم له تشاهدوها قلتم قلتم من لم يجب تقليده او قبلتم خبرا لم يقطع العذر و من اجل هذه المعارضة قالت عامة المعتزلة على ما يحكي عنهم انه لم تكن للرسول ﷺ معجزة غير القرآن فاما من اعترف بصحة الايات التي هي غير القرآن احتاج الى ان يطلق الكلام في جواز كونها بوصف الله تعالى ذكره بالتقدمة عليها ثم في صحة وجود كونها امورا قد وقفنا عليها

يعني ريش او از خون سرش و امامان بعد از وی هم از شهادت او خبر داده اند و همچنان یشیر از قول جبرئیل در باره حسن و حسین خبر داده که هر دو کشته میشوند و خودشان هم از کشته شدن خود خبر داده اند و فرموده اند که این فاجعه بر آنها جاری میشود و امامان بعد از آنها هم خبر کشته شدن آنها را تأیید کرده اند و همچنین است وضع هرامامی که بعد از آنها آمده از علی بن الحسین تا امام حسن عسکری علیهم السلام هرامام سابق خبر داده بآنچه بر امام بعد از او گذرد و هرامام لاحق خبر داده اند آنچه را بر امام پیش از او گذشت، خبر گزاران مرگ ائمه یشیر و امامان بودند یکی پس از دیگری و خبر گزاران قتل عیسی یهود بودند از اینرو گوئیم موت ائمه حقیقت داشته و درست بوده نه روی گسان و اشتباه و شك واقع شده زیرا دروغ خبر گزاران از مرگشان روا نباشد چون معصومند ولی این دروغ بر یهود رواست .

اعتراض دیگر بر غیبت امام و جواب آن

مخالفین ما گفته اند عادت و مشاهده وضع بشر عقیده شمارا بغیبت رد میکند.

ما جواب گوئیم براهه هم که منکر نبوت و معجزه اند ممکن است در باره معجزات یحیی (ص) همین عذرها بیاورند و مسلمین بگویند شهادت که معجزات یشیر را بیستم ندیدید و ممکن است یهود کسانی شده باشند که پیروی آنان لازم نباشد و خبری را قبول کرده باشند که قطع عذر نکند بخاطر همین معارضه عموم معتزله طبق حکایت از آنها گفته اند یحیی (ص) جز قرآن معجزه ای نداشته ولی

فقال الامامية فارضوا منا بمثل ذلك و هو ان تصح هذه الاخبار التي تفردنا بنقلها عن
المتنا عليهم السلام بان ندل على جواز كونها بوصف الله تعالى ذكره بالقدره عليها وصحة كونها
بالاوله العقلية والكتايبه والاخبار المردية المقبولة عند نقله العامة قال الجدلي فنقول انه ليس
بازائنا جماعة تروى عن نبينا عليه السلام ضد ما تروى مما يبطله و يناقضه أو يدعون ان اولنا
ليس كآخرنا .

فيقال له ما انكرت من برهمي قال لك ان العادات والمشاهدات والطبيعات تمنع ان يتكلم
ذراع مسموم مشوى و تمنع من انشقاق القمر و أنه لو أنشئ فانطلق لبطل نظام العالم وأما قوله
ليس بازائهم من يدفع ان اولنا ليس كآخرنا فانه يقال له انكم تدفعون عن ذلك اشد الدفع ولو
شهد هذه الايات الخلق الكثير لكان حكمه حكم القرآن فقد بان ان الجدلي مستعمل للمغالطة
مستغرق فيما يستغرق قال الجدلي أو تدفعونا عن قولنا أنه كان لنا عليه السلام من الاتباع في حياته
و بعد وفاته جماعة لا يحصرهم العدد يروون آياته و يصححونها فيقال له ان جماعة لم يحصرهم
العدد قد عناينوا آيات رسول الله عليه السلام التي هي تغليل العامة و كلام الذراع المسمومة و حنين
الجدع و ما في بابيه ولكن هذه عامة الامة تقول ان هذه آيات رواها نفر يسير في الاصل فلم ادعيت

كسانيكه جرح قرآن اعتراف بمعجزات ديگر پیغمبر دار نمیگویند این معجزات برخلاف عادت و بقدره
الهی واقع شده و ما صحت آنهارا دانستیم با آنکه ناقلین بسیاری هم ندارند امامیه گویند شما از ما
هم همچنین بیان رایسندید و بما حق بدهید که اخباری را که خودمان ادائش خود نقل کردیم صحیح
است و دلیل است بر اینکه امر غیبی برخلاف عادت و بقدره خدا واقع شده و بر تحقیق آن ادله
قلیه و قرآنی و اخبار مروه که حتی نزد محدثین عامه پذیرفته است وجود دارد.

جدلی گوید ما میگوییم راجع بمعجزات پیغمبر کسانی در برابرمان نیستند که از خود پیغمبر ضد مرویات
مارا نقل کنند و آنرا ابطال کند و قضی نماید ولی شما خود روایت دارید که اول و آخر آنرا یکسانند آیا
اینجا مدعی هستید که اول آنها غیر از آخر آنهاست؟

در جواب باید گفت که چه خواهی گفت اگر يك برهنی گوید عادت و مشاهده اوضاع جهان و
طبیعت مانع است از اینکه ماه دو تا گردد و اگر دو پاره گردد و سخن گوید نظام عالم بر هم خورد
و استدلال شما باینکه در برابر آنها کسی نیست متکبر باشد اول ما چون آخرمان نیست درست نباشد
زیرا در جواب گفته شود.

شما خودتان بشت این موضوع را رد میکنید و اگر خلق بسیاری این معجزات را مشاهده کرده
بودند حکم آنها مثل حکم قرآن آشکار و روشن بود، از اینجا روشن شد که این شخص جدلی وارد
مغالطه شده و در شبهه فرو رفته است.

جدلی گوید شما قبول ندارید که پیغمبر ما (ص) در زمان حیاتش و بعد از مرگش پیروان بیشماري

ان احدًا لا يدفعك عن هذه الدعوى قال الجدلي ولما كان هذا هكذا كانت اخبارنا عن آيات نبينا ~~صلى الله عليه وآله~~ كالاخبار عن آيات موسى والاخبار عن آيات المسيح التي ادعتها النصارى لها و من أجلها ادعوا ما ادعوا و كالاخبار المجوس والبراهمة عن ايام آبائهم واسلافهم قلنا قد عرفنا ان البراهمة تزعم ان لا بائهم و اسلافهم امثالا موجودة و نظائر مشاهدة فلذلك قبلوه على طريق الاقتناع وليس هذا مما تتكره و إنما عرفناه الوجه الذي من أجله عورض بما عورض به فليكن من درآء الفصل من حيث طول.

قال الجدلي و بازاء هذه الفرقة من القطعية جماعات تفضلها و جماعات في مثل حالها تروى عن يسنون إليه الخبر خبرهم في النص عندما يروون فيقال لهم ومن هذه الجماعات التي تفضلها اين هم في ديار الله و اين يسكنون من بلاد الله أو ما وجب عليك ان تعلم (ان تعلمنا خلد) ان كتابك بقرأ و ان من ليس من اهل الصناعة يعلم استعمالك المفاطة قال الجدلي و ما كنت احتسب ان أمراً مسلماً تسمع نفسه بان يجعل الاخبار عن آيات رسول الله ~~صلى الله عليه وآله~~ عروضا للاخبار في غيبة ابن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر و يدعى تكافؤ التواتر فيها والله المستعان .

داشتکه معجزات او را دیده اند و روایت کرده اند و درست دانسته اند؛ گوئیم آیا جمع بیشماری معجزات خاصه او را از قبیل سایه انداختن ابر بر سر او و سخن گفتن ذراع زهر ناک در بر او و ناله تنه خرمارا دیده اند همه است می گویند این معجزات از افراد کسی روایت شده چرا می گوئی کسی نیست که دعوی تواتر معجزات پیغمبر را رد کند.

جدلی گوید بنا بر این اخبار ما از معجزات پیغمبر ما (ص) مانند اخبار از معجزات موسی و اخبار معجزات مسیح است که نصاری مدعی آن هستند و بطا طر آن دین خود را حق میدانند بلکه مثل اخبار مجوس و براهمه است از روزگار پدران و گذشتگان خود و اسلام بر آن ها مزیتی ندارد.

ما میگوئیم بر اهله هم گمان میکنند برای پدران و گذشتگان آنها نمونه های مطلق و نظائر مشهودی بوده از این دو قانع شده اند و آن مذهب را پذیرفته اند این را توهم منکر نیستی ما از آن راه نام آن ها را بردیم که معارضه اقتضا میکرد شامه باید از آن نظر جواب دهید.

جدلی گوید در برابر فرقه امامیه که قطع با امام غائب دارد جمیعتهای بیشتر یا همانندی هست و روایاتی از آنان که بوی استناد دارند و اسناد بدو می رسانند نقل میکنند در نفس امام بر ضد آن چه امامیه نقل میکنند.

جواب باید گفت که کدامند این جماعتی که بر امامیه برتری دارند، در کجای دیار خدا هستند و در کدام بلد خدا سکونت دارند آیا لازم نیست بدانی کتاب تورا هر کس هم اهل علم نباشد میخواند و میدانید مفاطه میکنی؟

جدلی گوید من گمان نمی کردم مسلمانی بخود اجازه دهد که اخبار معجزات رسول خدا (ص) را با اخبار غیبت بر حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر برابر داند و تواتر هر دو را در یک ردیف شمار دوا الله المستعان

فیقال له إنا قد بينا الوجه الذى من أجله ادعيت لتساوى فى هذا الباب و عرفناك ان الذى نسميه الخبر المتواتر هو الذى يرويه ثلثة انفس فما فوقهم و ان الاخبار عن آيات رسول الله ﷺ فى الاصل إنما يروونها العدد القليل والمعنة يتناو بينك ان ترجع إلى أصحاب الحديث فتطلب منهم من روى انشقاق القمر و كلام الذراع المسومة و ما يجائس ذلك من آياته فان امكنه ان يروى كل آية من هذه الايات عن عشرة انفس من أصحاب رسول الله ﷺ عابو او شاهدوا فالتقول قوله والافان الموافق ادعى التكافى فيماها مثلان ونظيران مشبهان والحمد لله و أقول و بالله التوفيق أنا قد استعبدنا بالاقرار بمصحة الامام كما استعبدنا بالقول به والمصحة ليست فى ظاهر الخلقة فترى و تشاهد ولو اقررنا بامامة امام و انكرنا ان يكون معصوما لم نكن اقررنا به فاذا جاز ان نكون مستعبدين من كل امام بالاقرار بشي غائب عن ايماننا فيه جاز ان نستعبد بالاقرار بامامة امام غائب عن ايماننا لضرب من ضروب الحكمة يعلم الله تبارك و تعالى اهتدينا إلى وجهه أولم نهتد ولا فرق و أقول أيضاً ان حال امامنا (عليه السلام) اليوم فى غيبته حال النبي ﷺ فى ظهوره و ذلك أنه ﷺ لما كان بمكة لم يكن بالمدينة لما كان بالمدينة لم يكن بمكة ولما سافر لم يكن فى الحضر ولما حضر لم يكن فى السفر و كان ﷺ فى جميع أحواله حاضرا فى مكان غائبا عن غيره من

جواب گفته شود که ما بیان کردیم که منظور تساوی این دو دسته خبر چیست و شما معرفی کردیم که خبری را متواتر می‌نامیم که سه کس و بیشتر آنرا روایت کنند و معجزات رسول خدا را در طبقه اول از نظر مراجعه باخبار جمع قلیلی روایت کرده اند زحمت من و شما هم اینست که مراجعه باصحاب حدیث کنیم و از آنها بخواهیم که توضیح دهند روایت شق القمر، روایت ذراع مسومه و معجزات دیگر پیغمبر را چند نفر بواسطه نقل کرده اند اگر توانستند هر معجزه ای را از ده کس از اصحاب رسول خدا روایت کنند که چشم خود دیده و مشاهده کرده اند قبول قول او است و گرنه شخص موافق مدعی هر دینی دو مانه و نظیر و شبه است والحمد لله

توضیح دیگر برای اثبات غیبت امام عصر عجل الله فرجه

بتوفیق خدا میگویم ما معتقدیم اعتداف داشته باشیم امام معصوم است چنانچه معتقد بخود او هستیم، عصمت در ظاهر خلقت نیست نه دیده و مشاهده شود و اگر امامی را قبول کنیم و عصمتش را منکر باشیم افراد ما درست نیست و چون ممکن است از طرف هر امامی معتقد شویم بر اعتراف چیزی نیا دیده ممکن است معتقد شویم بامامت امامی که از دیده ها پنهان است برای يك حكمتی که خدای تبارك و تعالى میداند ما راه بصطحت آن میریم یا میریم قرآنی ندارد

توضیح دیگر من میگویم حال امام زمان مادر غیبت خود چون حال پیغمبر ﷺ است در ظهور خود برای آنکه پیغمبر در همه جا و پیش همه کس نبود در مکه که بود در مدینه غائب بود و چون در مدینه بود در مکه نبود، چون در سفر بود در وطن نبود و چون در وطن بود در سفر نبود داد در همه حال یکجا حضور داشت و نسبت بجایهای دیگر غائب بود و حجت او نسبت باهل انجالم که

الاماكن ولم تسقط حجته عن أهل الاماكن التي غاب عنها فهكذا الامام (عليه السلام) لا تسقط حجته و ان كان غائبا عنا كماله تسقط حجة النبي (صلى الله عليه وآله) عن غاب عنه و أكثر ما استعبد به الناس من شرائط الاسلام و شرائعه فهو مثل ما استعبدوا به من الاقرار بقیة الامام و ذلك ان الله تبارک و تعالی مدح المؤمنین بايمانهم بالغیب قبل مدحه لهم على إقامة الصلوة و إيتاء الزکوة و الايمان بسائر ما أنزل الله عزوجل على نبيه و على من قبله من الانبياء صلوات الله عليهم أجمعين و بالآخرة فقال: هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون و الذين يؤمنون بما أنزل اليك و ما أنزل من قبلك و بالآخرة هم یوقنون اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون و ان النبي (صلى الله عليه وآله) كان یكون بین أصحابه فغی علی و هو یصاب عرفا فاذا افاق قال قال الله عزوجل کذا و کذا أمرکم بکذا و نهاکم عن کذا و أكثر مخالفینا یقول أن ذلك كان یكون عند نزول جبرئیل (عليه السلام) علیه فستل الصادق (عليه السلام) عن الفضية التي كانت تأخذ النبي (صلى الله عليه وآله) فكانت تكون عند هبوط جبرئیل فقال لا إن جبرئیل كان إذا نزل النبي (صلى الله عليه وآله) لم يدخل علیه حتی یتأذنه و إذا دخل علیهم فقد بین یدیه قعدة العبد و إنما ذلك اياه عند مخاطبة الله عزوجل اياه بغیر ترجمان و واسطة .

غالب بود ساقط نسبت امام علیه السلام هم اینطور است اگر هم غایب باشد حجت او ساقط نمیشود چنانچه حجت پیغمبر نسبت بدانها که از آنها غایب بود ساقط نبود
بیشتر احکام و شرائع اسلام تعبد بنا بدیده است مانند تعبد بالقرار نسبت بامام غایب ، برای آنکه خداوند مؤمنین را مدح کرده که بنا بدیده ایمان دارند پیش از آنکه آنها را برای اقامه نماز و دادن زکوة و ایمان بها انزل الله عزوجل بر پیغمبرش و بر پیغمبران پیش هم و بلکه بآخرت مدح کند و در سوره بقره فرمود است هدایت است مر برهیز کاران را آنکسانیکه ایمان بنسب دارند و نماز بر پا کنند و از آنچه ما بدانها روزی دادیم اخفاق کنند و آنکسانیکه ایمان دارند بآنچه بر تو نازل کردیم و آنچه پیش از تو نازل کردیم و بآخرت هم یقین دارند آنانند که بر طریق هدایتند از طرف پروردگار خود و آنان همان رستگارانند
پیغمبر در میان اصحابش بود یکبار از هوش میرفت و عرق میریخت چون بخود میآمد میفرمود خدای عزوجل چنین گفته

چنان فرموده ، چنان نهی کرده ، بیشتر مخالفین ما گویند این وضعیت نزد نزول جبرئیل علیه السلام بوده و از امام صادق علیه السلام پرسش شده از بیهوشی که پیغمبر (ص) را فرامیگرفت آیا نزد فرود آمدن جبرئیل بوده فرمود نا جبرئیل هر وقت خدمت پیغمبر میرسد وارد نمیشد تا اجازه میگرفت و چون وارد میشد چون بنده ای پیش اومی نشست این بیهوشی آنگاه بود که خدای عزوجل بی ترجمان و واسطه با او خطاب میکرد این حدیث را حسین بن احمد بن ادیس وضا عنه بنا گفته است از قول پدرش از جعفر بن محمد بن حسین بن یزید از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از صادق جعفر بن محمد علیه السلام

حدثنا بذلك الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه عن ابيه عن جعفر بن محمد بن مالك عن محمد بن الحسين بن يزيد عن الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قالنا لم يشاهدوا الله تبارك و تعالى يناجي رسول الله صلى الله عليه وآله و بناطبه ولا شاهدوا الوحي و وجب عليهم الاقرار بالذنب الذى لم يشاهدوه و تصديق رسول الله صلى الله عليه وآله فى ذلك وقد أخبرنا الله عزوجل فى محكم كتابه أنه ليس منا احد يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد و قال عزوجل وان عليكم لعافطين كراما كائين يعلمون ما يفعلون و نحن لم نرهم ولم نشاهدهم ولو لم نوقع التصديق بذلك لكنا خارجين عن الاسلام رادين على الله تعالى ذكره قوله وقد حذرنا الله تبارك و تعالى من فتنه الشيطان فقال يا بنى آدم لا يفتنكم الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة و نحن لانراه و يجب علينا الايمان بكونه والحذر منه و قال النبي صلى الله عليه وآله فى ذكر المسائلة فى القبر انه اذا سئل الميت فلم يجب بالصواب حربه منكر و تكبير ضربة من عذاب الله ما خلق الله دابة إلا تنذر لها ما خلا الثقلين و نحن لانرى شيئا من ذلك ولا نشاهده ولا نسمعه و أخبرنا عليه السلام أنه عرج به إلى السماء ونحن لم نر شيئا من ذلك ولا نشاهده ولا نسمعه و أخبرنا من زار أخاه فى الله عزوجل شيعة سبعون الفمالك يقولون ألا طيب و طابت لك الجنة و نحن لانراهم ولا نسمع كلامهم ولو لم نسلم الاخبار الواردة فى مثل ذلك وفيما يشبهه من امور الاسلام لكنا كافرين بها خارجين من الاسلام.

مردم نپدیدند خدای تبارک و تعالی با رسول خدا (ص) را از گوید و باو خطاب کند و وحی را مشاهده نیکردند و بر آنها واجب بود اقرار بخبری که ندیدند و تصدیق رسول خدا (ص) در آن خدای عزوجل در کتاب خود ببا خبر داده که هیچکدام ما تلفظ بگفته ای نکنیم مگر آنکه نزد آن رفیق و عتید هست و خدای عزوجل (در سوره انفطار آیه ۹-۱۲) فرماید بر شما نگهبانانی است با کرامت نویسنده مبدات و هر کاری بکنید ما آنها را ندیده و مشاهده نکردیم و اگر تصدیق بدان نداشته باشیم خارج از اسلام هستیم و گفته خدای تعالی ذکره را رد کردیم خدای تبارک و تعالی ما را از فتنه شیطان بر حذر داشته و فرموده در سوره اعراف آیه ۲۷ ای زادگان آدم شیطان شما را از دین پدر نبرد چنانچه پدر و مادر شما را از بهشت پدر مرد ما که او را ندیده ایم و لازمست ایسان باو و حفر از او ، یضیر (ص) در ذکر سوال و جواب در قبر فرمود که هر گاه از مرده سوال شود و درست جواب ندهد منکر و نکیر ضربتی بر او زنند از عذاب خدا که هیچ چنبده از آفریدگان حق نباشد جز آنکه بهر اسد از آن سوای جن و انس ما چیزی از آن ندیده و مشاهده نکردیم و نشنیدیم و او ببا خبر داده که با آسمان عروج کرده و ما ندیده و مشاهده نکردیم و نشنیدیم و ببا خبر داده هر کس برادر دینی خود را دین کند هفتاد هزار فرشته او را مشایعت کنند و گویند هلا باک شدی و بهشت برای تو پاک شد و ما آنها را نمی بینیم و سخن آنها نشنویم و اگر اخباریکه در این موضوعات و امثال آن رسیده است از امور اسلامی قبول نکنیم و کافربدانها شویم از اسلام بیرون رویم

ولقد كلمني بعض الملحدين في مجلس الامير السعيد ركن الدولة رضي الله عنه فقال لي
 وجب على امامكم ان يخرج فقد كاد أهل الروم يظلمون على المسلمين فقلت له ان اهل الكفر كانوا
 في ايام نبينا ﷺ اكثر عدوا منهم اليوم وقد اسر ﷺ أمره وكتبه اربعين سنة بامر الله جل ذكره
 و بعد ذلك اظهره لمن وثق به و كتبه ثلاث سنين عمن لم يثق به ثم آل الامر إلى ان تعاقبوا
 على هجرانه و هجران جميع بني هاشم والمعامين عليه لاجله فخرجوا إلى الشعب و بقوا فيه
 ثلث سنين فلو أن قتالا لاقا في تلك السنين لم لا يخرج ﷺ فانه واجب عليه الخروج لعلية المشركين
 على المسلمين ما كان يكون جوابنا له إلا أنه ﷺ بامر الله تعالى ذكره خرج إلى الشعب حين
 خرج و باذنه غاب و متى أمره بالظهور والخروج خرج و ظهر لان النبي ﷺ بقي في الشعب
 هذه المدة حتى أوحى الله عز وجل إليه أنه قد بعث أرضة على الصحيفة المكتوبة بين قريش في هجران
 النبي ﷺ و جميع بني هاشم المختومة باربعة خانما المعدلة عند زمعة بن الأسود فاكثما
 كان فيها من قطعة رحم و تركت ما كان فيها من اسم الله عز وجل فقام أبو طالب فدخل مكة
 فلما رآه قريش قدروا أنه قد جاء لبسلم إياهم النبي ﷺ حتى قتلوه أو يرجعوه عن نبوته فاستقبلوه
 و عظموه فلما جلس قال لهم يا معشر قريش ان ابن اخي قد لم اجرب عليه كذبا قط و أنه قد اخبرني
 وقد اوحى إليه أنه قد بعث على الصحيفة المكتوبة بينكم الارضة فاكث ما كان فيها من قطعة رحم
 و تركت ما كان فيها من اسماء الله عز وجل فاخرجوا الصحيفة و فكوها فوجدوها كما قال

حکایت مناظره شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه با یکی از ملاحده در مجلس رکن الدوله

یکی از ملحدین در مجلس امیر سعید رکن الدوله رضی الله عنه با من سخن گفت ،
 از اینجا شروع کرد که واجب است بر امام شما که بیرون آید نزدیک است رو میان پر
 مسلمانان غلبه کنند

باو گفتم کفار در روزگار پیشر ما هم شماره بیشتری داشتند و آنحضرت چهل سال نبوت
 خود را در پرده نگه داشت بامر خدای جل ذکره و بعد از آن یکسانیکه وثوق داشت اظهار نبوت
 کرد و مدت سه سال از کسانیکه بانها اعتماد نداشت گمان میکرد سپس کار با اینجا کشید که قریش
 معاهده کردند او را و جمیع بنی هاشم دو حیایت گشانش را بخاطر او ترك کنند اینها در شبه متحصن
 شدند و سه سال در آن ماندند آیا اگر کسی بگوید چرا در این سالها معاهده بیرون نشد و جلو
 غلبه مشرکین را بر مسلمین نگرفت چه جوابی داریم جز اینکه معاهده بیستود خدای تعالی ذکره
 در شعب در آمد و باذن او غائب شد و هر وقت اجازه خروج و ظهور دریافت کرد بیرون شد و ظاهر
 گردید زیرا پیشر ما اینست در شعب ماند تا خدای عز وجل باو وحی کرد که مودبانه فرستاده و
 عهدنامه قریش را دو هجران پیشر ما و همه بنی هاشم که چهل مهر و امضاء داشته و نزد زمعة بن
 اسود سپرده بوده خورده تعهدات قطع رحم آن از میان رفت و همان نام خدای عز وجل در آن

فامن بعض ربقی بعض علی کفره فرجع النبی ﷺ و بنوهاشم إلى مكة هكذا الامام علیؑ إذا اذن الله له في الخروج خرج و شيء وهو ان الله تعالى ذكره اقدد علی اعدائه الكفار من الامام فلو أن قاتلا قال لم يمهل الله اعدائه ولا يبدهم وهم يكفرون به و يشركون لكن جوابنا له أن الله تعالى ذكره لا يخاف الموت فيعاجلهم بالعقوبة ولا يستل عما يفعل وهم يستلون ولا يقال له لم ولا كيف و هكذا إظهار الامام إلى الله الذي غيبه فمتى أراد اذن فيه فظهر فقال الملعود لست أومن بامام لا اراه ولا تلزمني حجته عالم اراه فقلت له يجب ان تقول أنه لا يلزمك حجة الله تعالى ذكره لانك لانراه ولا تلزمك حجة الرسول ﷺ لانك لم تراه .

فقال للامير السعيد ركن الدولة رضي الله عنه أيها الامير و اع ما بذكره هذا الشيخ فانه يقول ان الامام إنما غاب ولا يرى لان الله عزوجل لا يرى فقال له الامير رحمه الله لقد وضعت كلامه غير موضعه و تقولت عليه و هذا انقطاع منك و اقرار بالمعز و هذا سبيل جميع المجاهدين لنا في أمر صاحب زماننا ﷺ ما يلفظون في دفع ذلك و جعوره إلا بالهذيان و السوساس و الخرافات المموهة .

باقیت ابوطالب برخواست و وارد مکه شد چون فریش اورا دیدند تصور کردند آمده است پیغمبر ص را بانها تسلیم کنند تا او را بکشند یا ازبوت برگردانند و او را احترام نمودند چون نشست فرمود ای گروه فریش من هرگز از برادر زاده ام معبد دروغ ندیدم او بن خبر داده که پروردگارش باو وحی کرده که موریانه را فرستاده بمهد نامه شما و آنچه راجع بقطع رحم در آن بوده خورده است و نامهای خدای عزوجل بجا مانده چون صحیفه را آوردند و گشودند دیدند همان طور است بعضی ایسان آوردند و بعضی بر کفر خود ماندهند پیغمبر و بنی هاشم مکه برگشتند ، امام علیه السلام چنین است هرگاه خدا باو اجازه دهد ظاهر میشود جواب دیگر آنکه خدا بر دفع کفار قادر تر است از امام اگر کسی گوید چرا دشمنان خود را مهلت داده و آنها را تا بود نیکند ما اینکه باو کافر و مشرکند؟ جواب ما اینست که خدای جل ذکره از فوت عضویت آنها ترسی ندارد تا عجله کند از او پرسشی نشود آنها نمیتوانند حضرت او گفته نشود برای چه و چگونه ؟ و هم چنین است اظهار امامی که او را غایب کرده است هر وقت خواست و باو اجازه داد ظهور میکند

ملحد گفت من با امامی که بنیم ایسان ندارم و حجت او بر من تمام نیست تا او را ندیدم

گفتم لازم است بگوئی حجت خدای تعالی ذکره هم بر تو تمام نیست چون او را نبینی و حجت رسول خدا هم بر تو تمام نیست چوی او را ندیدی

روی بامیر سعید رکن الدوله رضي الله عنه کرد و گفت ایها الامیر بشو این شیخ چه زبان میآورد میگوید امام غائب است و دیده نمیشود چون خدای عزوجل هم دیده نمیشود

امیر رحمه الله باو گفت سخن او را بد تعبیر کردی و باو اقتراء بشی این دلیل در ماندگی و عجز تو است و روشی است که همه اهل جدال در باره صاحب الزمان مآذارتند و در رد و انکار آن زبان به هذیان و وسوسه و خرافات نازوا میکشایند

و ذکر ابوسهل اسمعیل بن علی النوبختی فی آخر کتاب التنبیه و کثیرا مایقول خصوصاً لو کان ما تدعون من النص حقاً لادعاء علی علیه السلام بعد مضي النبی صلی الله علیه و آله فیقال لهم کیف يدعيه فبقیم نفسه مقام مدع يحتاج إلى شهود علی صحة دعواه وهم لم یقبلوا قول النبی صلی الله علیه و آله فكیف یقبلون دعواه لنفسه و تخلفه عن یعه أبي بكر و دفنه فاطمة عليها السلام من غیر ان يعرفهم جميعاً خبرها حتی دفنها سرّاً ادلّ دلیل علی أنه لم یرض بما فعلوه فان قالوا فلم قبلها بعد عثمان رضی الله عنه قيل لهم اعطوه بعد ما وجب له قبله و كان فی ذلك مثل النبی صلی الله علیه و آله حیث قبل المنافقین و المؤلفه قلوبهم و ربما قال خصوصاً إذا عضهم الحجاج و لزمتهم الحجة فی أنه لا بد من امام منصوص علیه عالم بالكتاب و السنة مأمون علیهما لا ینسأهما ولا یغلط فیما ولا یجوز مغالطته واجب الطاعة بنص الاول علیه فمن هو هذا الامام سموه لنا و دلونا علیه ؛ فیقال لهم هذا کلام فی الاخبار و هو انتقال من الموضع الذی تکلمنا فیہ لانا انما تکلمنا فیما توجبہ العقول إذا مضى النبی صلی الله علیه و آله و هل یجوز ان لا ینتخلف و بنص علی امام بهذه الصفة التي ذکرناها فاذا ثبت ذلك بالادلة فعلینا و علیهم التفتیش عن عین الامام فی کل عصر من قبل الاخبار و نقل الشیخ النص علی علی علیه السلام وهم الان من الکثرة و اختلاف الاوطان و المم علی ما هم علیه یوجب العلم والعمل لاسیما و لیس بازائهم فرقة تدعی النص

ذکر کلام ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی در امامت

در آخر کتاب تنبیه گوید بسیار شده که مخالفین ما گویند اگر نص در امامت که شما ادعا میکنید درست بود علی علیه السلام بعد از وفات پیغمبر (ص) انرا ادها کرده بود.

در جواب گفته شود چگونه می توانست محمدی آن شود و خود را بعنوان مدعی معرفی کند و محتاج گواهان گردد و آن مردم قول پیغمبر را درباره او نه پذیرفتند و چگونه ادهای او را می پذیرفتند، همان تخلفش از بیعت با ابی بکر و بھاك سپردن فاطمه زهرا بدون اطلاع همه آنها در پنهانی روشتر دلیل است بر اینکه راضی بکارهای آنها نبود.

اگر گویند چرا پس از عثمان قبول خلافت کرد؛ گفته شود حق واجب او را بوی دادند و پذیرفت گر چه عقیده بوی نداشتند چنانچه پیغمبر (ص) منافقین و مؤلفه قلوبهم را پذیرفت.

و بسا مخالفین ما وقتی در برابر دلیل درمانده گردند اعتراف کنند که ما قبول داریم باید امام منصوبی باشد که کتاب و سنت را بداند و بر آنها امین باشد و در آنها خطا نکند و مخالفتی در او نباشد و طاعت وی بنص امام پیش از او واجب باشد ولی این امام کیست نامش را بیا بگوئید و ما را بوجود او رهبری کنید؟

در اینجا از شاخی دیگر برد و موضوع سخن را بگرداند زیرا سخن ما در حکم عقل بود نسبت بعد از درگذشت پیغمبر که آیا روا است خلیفه معین نکند و نص بر امام منصوبی نشاید و چون بدلیل ثابت شود که باید خلیفه منصوبی معین کند بر ما و آنها لازم است بررسی کنیم از شخصی امام در هر عصری بوسیله اخبار و اوده طائفه شیعه نقل نص بر امامت علی نموده اند و چون جمیع آنها بنیاد و وطنشان مختلف و مقاصدشان متفاوتست و در این نقل اتفاق دارند موجب علم می شود و باید بدان عمل کرد

لرجل بعد النبي ﷺ غير علي عليه السلام فان عارضونا بما يدعيه أصحاب زرا دشت و غيرهم من المبطلين قيل لهم هذه المعارضة يلزمكم في آيات النبي ﷺ فاذا انفصلتم بشيء فهو فصلنا لان صورة الشيع في هذا الوقت كصورة المسلمين في الكثرة و أنهم لا يتعارفون و أن أسلافهم يجب أن يكونوا كذلك بل اخبار الشيع أو كدلاء ليس معهم دولة ولا سيف ولا رغبة ولا رغبة و إنما تفعل الاخبار الكاذبة لرغبة أو رغبة أو حمل عليها بالدول و ليس في اخبار الشيعة شيء من ذلك و إذا صح بنقل الشيعة النص من النبي ﷺ على علي عليه السلام بمثل ذلك صح نقلها النص من علي عليه السلام إلى الحسين ثم علي إلى امامهم إلى الحسن بن علي ثم علي القائم الغائب الامام بعده عليهم السلام لان رجال آية الحسن عليه السلام الثقات كلهم قد شهدوا له بالامامة و غائب عليه السلام لان السلطان طلبه طلبا ظاهرا و وكل بمنزله و حرمة سنين فلو قلت ان غيبة الامام عليه السلام في هذا العصر من اول الادلة على صحة الامامة قلت صدقا لصدق الاخبار المتقدمة في ذلك و شهرتها و قد ذكر بعض الشيعة ممن كان في خدعة الحسن بن علي عليه السلام واحد ثقاته ان السبب بينه و بين ابن الحسن بن علي عليه السلام متصل و كان يخرج من كتبه و أمره و نهيته على يده إلى شيعة إلى أن توفي و اوصى إلى رجل من الشيعة مستور فقام مقامه في هذا الامر و قد سألونا في هذه الغيبة و قالوا إذا جاز أن يغيب الامام ثلثين سنة و ما أشبهها فما تنكرون من رفع عينه عن العالم فيقال لهم في ارتفاع عينه

خصوصا بهلاحظه اینکه در برابر آنها کسی نیست که مدعی باشد پیغمبر دیگری را بخلافت مبین کرده اگر بنا اعتراض کنند بدهاوی اصحاب زردشت و دیگران از کفار گوئیم این اعتراض نسبت بمجازات پیغمبر هم وارد است هر جواب در آن جا بدهید ما هم همان جواب را در آنجا میدهم امروزه محیط عالم تشیع مانند محیط اسلام است از نظر و سمت و کثرت و عدم شناسایی یکدیگر و گشتگان آنها هم این طور بوده اند بلکه باید اخبار شیعه را صحیح تر دانست زیرا شیعه در طول تاریخ گذشته حکومت و مشیر و ارباب و وسائل تشویق نداشته و نقل اخبار دروغ برای تشویق یا ترس یا بوسیله تحویل دولت ها است و در اخبار شیعه این وسائل نبوده و چون نقل شبهه در نص پیغمبر بر علی (ع) درست باشد بهمین دلیل نص علی بر امامت حسن و از حسن بر حسین سپس بر هر امامی تا حسن بن علی عسکری (ع) درست باشد و نص بر امام غائب قائم هم صحیح باشد پس از او زیرا رجال طرفدار بدوش امام حسن علیه السلام همه مورد وثوق بودند و گواهی دادند که او امام است و غائب شده برای آنکه سلطان وقت بعضی در تعقیب او بود و سالها یاسبان بر منازل و حرم او گمارد اگر بگوئیم غیبت امام در این عصر بهتر دلیلی است بر صحت امامت درست گفته ام زیرا اخبار گذشته در این موضوع همه صحیح است و مشهور است و بعضی از شیعیانی که در خدمت حسن بن علی (ع) بوده و مورد وثوق آن حضرت بوده ذکر کرده که وسیله ملاقات میان او فرزند حسن بن (ع) موجود است و نامه ها و دستورات آن حضرت بوسیله او بشیعه میرسید تا وقتی از دنیا رفته و پنهانی بدیگری از شیعیان وصیت کرده و او را در این منصب بجای خود گذاشت ؛

باز در موضوع غیبت از ما میپرستند که اگر روا باشد امام سی سال تمام غائب باشد چه انکاری

ارتفاع الحجة من الأرض و سقوط الشرائع إذا لم يكن لها من يحفظها و أما إذا استتر الامام للخوف على نفسه بامر الله عز وجل و كان له سبب معروف متصل به كانت الحجة قائمة إذ كانت عينه موجودة في العالم و بابه و سببه معروفان و إنما عدم افتائه و أمره و نفيه ظاهراً و ليس في ذلك بطلان للحجة و لذلك نظائر قد أقام النبي ﷺ في الشعب مدة طويلة و كان يدعو الناس في أول أمره سرّاً إلى أن أمن و صارت له فئة و هو مع ذلك نبي مبعوث مرسل فلم يطل توقيه و نستره من بعض دعوة نبوته و لا ادحض ذلك حجته ثم دخل ﷺ الدار فاقام فيه لا يعرف أحد موضعه و لم يطل ذلك نبوته و لو ارتفعت عنه بطلت نبوته و كذلك الامام يجوز أن يحبس السلطان المدة الطويلة و يمنع من لقائه حتى لا يقتل و لا يعلم ولا يبين و الحجة قائمة ثابتة واجبة و ان لم ينفذ و لم يبين لانه موجود العين في العالم ثابت الذات و لو ان نبيا أو اماماً لم يبين و يعلم و يقل لم تبطل نبوته و لا امامته و لا حجته و لو ارتفعت ذاته بطلت الحجة به و كذلك يجوز أن يستتر الامام المدة الطويلة إذا خاف و لا تبطل حجة الله عز وجل فان قالوا فكيف يصنع من احتاج ان يسئل عن مسألة؟

دارید که اصلاً در عالم نباشد

در جواب گفته شود عدم وجود امام در زمان سبب رفع حجت خدا و سقوط دین است چون حافظی ندارد ولی اگر امام برای ترس از جهان خود بامر خدا عز وجل پنهان شود و وسیله معروف و پیوستنی در میان باشد حجت خدا بر بالاست زیرا خودش در عالم است و وسیله هم دارد فقط فتاوی و امر و نهی او ظاهر نیست و این موجب بطلان حجت الهیه نباشد و نظائری هم در تاریخ اسلام دارد

۱ - خود پیغمبر «ص» مدتی طولانی در شعب پناهنده بود ، در اول بهشت پنهانی مردم را دعوت میکرد تا امنیت یافت و جمعیتی فراهم کرد در همه این اوقات پیغمبر مبعوث و مرسل بود و پناهندگی و پنهانی او نسبت ببعضی از مردم دعوت نبوتش را باطل نکرد و حجت او را معدومش نساخت

۲ - سپس پیغمبر در غار پنهان شد و ماند و کسی جای او را ندانست و این موجب بطلان نبوت او نبود و اگر وجودی نداشت نبوتی نمی داشت همچنین ممکن است سلطان جور امام بعضی را مدتی مدبد زندانی کند و مانع ملاقات او شود و او نتواند فتوی دهد و تعلیم کند و بیان احکام نماید ولی حجت الهی بر پا است و یا بر جا است و محقق است و اگر چه فتوی ندهد و بیان احکام نکند زیرا خودش در عالم هست و موجود است و بجا است و اگر پیغمبر یا امامی بیان حکم نکند و تعلیم ندهد و سخن نگوید نبوت و امامت و حجیت او باطل نشود و اگر خودش از میان برود حجت خدا بر مردم باطل گردد همچنین جائز است امام مدتی مدبدی از ترس پنهان باشد و حجیت او باطل نگردد

اگر گویند وقتی امام پنهان است چه کند کسی که محتاج است از او مسئله ای بپرسد ؟

باید گفت همان کند که در موقع تخلف پیغمبر در غار میکرد و میخواست بیاید مسلمان شود و از او تعلیم گیرد اگر در بیخ فیض نبوت در حکمت الهی برای مصلحتی رواست برای غیبت امام هم رواست

قوله كما كان يصنع والنبي في الدار من جاء اليه ليسلم و لينعلم منه فان كان ذلك سائفا في
الحكمة كان هذا مثله سائفا و من اوضح الادلة على الامامة ان الله عز وجل جعل آية النبى انه
يكون يعلم الكتابة ظاهرا اذ لقى نصرانيا او يهوديا فكان ذلك أعظم آياته و قتل الحسين بن علي
عليه السلام و خلف علي بن الحسين عليه السلام متقارب السن كان منه أقل من عشرين سنة ثم انقبض عن
الناس فلم يلق أحدا ولا كان يلقاه إلا خواص أصحابه و كان في نهاية العباد و لم يخرج عنه من
العلم إلا يسيرا لصعوبة الزمان وجور بني امية ثم ظهر ابنه محمد بن علي المسمى بالباقر عليه السلام
لبقره العلم او لشقه العلم فاني من علوم الدين والكتاب والسنة والسير والمغازي بامر عظيم و
اني جعفر بن محمد بن علي عليه السلام من بعده من ذلك بما كثر و ظهر فلم يبق فن في فنون العلم إلا انى
فيه بأشياء كثيرة و فر القرآن والسير و رويت عنه المغازي و اخبار الانبياء من غير ان يرى هو
و ابوه محمد بن علي و علي بن الحسين عليهما السلام عند احد من روات حديث العامة أو فقهاءهم
يتعلمون منهم شيئا و في ذلك أول دليل على أنهم إنما أخذوا ذلك العلم عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم
ثم عن واحد واحد من الائمة و كذلك جماعة الائمة عليهم السلام هذه سنتهم في العلم يسألون عن
الحلال والحرام فيجيبون جوابات متفقة من غير أن يتعلموا ذلك من أحد من الناس قاي دليل أول
من هذا على إمامتهم و أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم نصبهم و علمهم و أودعهم علمه و علوم الانبياء عليهم السلام

القرير دیگری در امر امامت و اثبات غیبت

واضح ترین دلیل بر امامت اینست که خدای عزوجل يك معجزه یغیر (ص) را این قرار داده
که داستان یغیران گذشته را در قرآن آورده و دانش تورات و انجیل و زبور را بیان کرده بی
آنکه نوشتن آموخته باشد یا يك نفر نصرانی یا یهودی را دیده باشد این بزرگترین معجزه اوست،
حسین بن علی (ع) کشته شد و علی بن الحسین علیه السلام را بجای خود گذاشت در سن کسی که از
بیت تجاوز نمیکرد و آنحضرت از مردم کناره گرفت و با احدی ملاقات نسب نکرد و هر خواص
اصحابش او را ملاقات نمیکردند همه را بعبادت میگذرانید و برای سختی زمان وجود بنی امیه اندکی
از علوم دین از وی نشر شد سپس فرزندش محمد بن علی بنام باقر علیه السلام لقب یافت برای آن که علوم
را شکافت و از علم دین و کتاب و سنت و تاریخ و مفازی قسمت بزرگی بیان کرد و جعفر بن محمد بن علی (ع)
پس از وی بیاناتی کرد که منتشر و ظاهر گردید هیچ فنی از فنون علم نماند جز آنکه مطالب
بسیاری در آن بیان کرد و قرآن و سنن را تفسیر نمود و مفازی و اخبار انبیاء از او روایت شد بی آنکه
او پدرش محمد بن علی بن الحسین علیه السلام استادی بینند و نزد یکی از راویان حدیث عامه یا
فقیهان آنها بنشینند و چیزی بیاموزند این خود بهترین دلیل است بر اینکه علم را از یغیر (ص) و
سپس از علی (ع) و بترتیب از هر آدمی دریافت کردند و همه ائمه چنین بودند این بود روش آنان
در دانش، از حلال و حرام پرسش می شدند و جواب های هم آهنگ میدادند بی آنکه از کسی تعلیم گیرند
چه دلیلی بهتر است از این بر امامت آنها و بر اینکه یغیر آنها را معین کرد و تعلیم نمود و علوم
انبیاء پیش را بآنها سپرد و آیا بحسب عادت ما دیده ایم که از بشری آن همه علم و دانش که از محمد بن علی

قبله و هل رأينا في العادات من ظهر عنه مثل ما ظهر عن محمد بن علي و جعفر بن محمد من غير ان يتعلموا ذلك من أحد من الناس فان قال قائل لعلمهم كانوا يتعلمون ذلك؟ سراً قيل لهم قد قال مثل ذلك الدهرية في النبي ﷺ أنه كان يتعلم الكتابة و يقرأ الكتاب سرا و كيف يجوز أن يظن ذلك بمحمد بن علي و جعفر بن محمد بن علي عليهم السلام و أكثر ما اتوا به لا يعرف إلا منهم ولا سمع من غيرهم وقد سألونا فقالوا أن ابن الحسن لم يظهر ظهوراً عاماً للخاصة و العامة فمن أين علمتم وجوده في العالم و هل رايتهم أو أخبرتكم جماعة قد تواترت اخبارها أنها شاهدته و عاينته؟ فيقال لهم ان امر الدين كله بالاستدلال بعلم فنحن عرفنا الله عزوجل بالادلة ولم نشاهده ولا اخبرنا عنه من شاهدته و عرفنا النبي ﷺ و كونه في العالم بالاخبار و عرفنا نبوته و صدقه بالاستدلال و عرفنا ان خلف علي بن ابي طالب عليه السلام بالاستدلال و عرفنا ان النبي و سائر الائمة عليهم السلام بعده عالمون بالكتاب و السنة ولا يجوز عليهم في شيء من ذلك القطع الا بالنسيان ولا تعد الكذب بالاستدلال و كذلك عرفنا ان الحسن بن علي عليه السلام امام مفترض الطاعة و علمنا بالاخبار المتواترة عن الائمة الصادقين عليهم السلام ان الامامة لا يكون بعد الحسن والحسين إلا في ولد الامام لا يكون في اخ ولا في قرابة فوجب من ذلك ان الامام لا يعضى او يخلف من بعده اماماً فلما صحت امامة الحسن عليه السلام و صحت وفاقه ثبت انه خلف من ولده اما ما هذا وجه من الدلالة عليه

و جعفر بن محمد (ع) ظاهر شد ظاهر شود بی آنکه از کسی بیاموزد.

اگر کسی گوید شاید اینها پنهانی آموختند در جواب آن‌ها گفته شود این سخن را دهریه در باره پیغمبر هم گفته‌اند که پنهانی نوشتن و خواندن آموخته و چگونه این گمان در باره محمد بن علی و جعفر بن محمد میرود با آنکه بیشتر آنچه آوردند از احدی جز خودشان دیده و شنیده نشده در اینجا اعتراض دیگری دارند، میگویند پسر امام حسن عسکری برای خاص و عام ظاهر نشده شما از کجا میدانید که او در عالم وجود دارد او را دیده‌اید یا بتواتر از کسانی که او را دیده‌اند شنیدید، در جواب آن‌ها گفته شود که امر دیانت بدلیل ثابت میشود.

۱ ما خدای عزوجل را بدلیل شناختیم و او را ندیدیم و خبر او را از کسی که او را دیده نشنیدیم
 ۲ پیغمبر «ص» و وجودش را در این عالم باخبار شناختیم ولی نبوت و درستی گفتارش را بدلیل دانستیم

۳ - بدلیل دانستیم که او علی بن ابیطالب را بجای خود خلیفه کرده است.

۴ - بدلیل دانستیم که پیغمبر و همه امامان بعد از وی عالم بكتاب و سنت هستند و قطع و نسیان و دروغگویی بر آنها روا نیست در باره آنها و همچنین دانستیم که حسن بن علی عسکری امام مفترض الطاعة است و باخبار متواتره از ائمه صادقین دانستیم که امامت بعد از حسن و حسین باید در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند نیست از این مقدمات لازم آید که امام از دنیا نرفته باشد تا بجای خود امامی رایعوب کرده باشد و چون امامت امام حسن و وفات او درست باشد ثابت شود که پسر بی جای او مانده و امام بعد از او است

و وجه آخر و هو ان الحسن عليه السلام خلف جماعة من تقاته ممن يؤدي عنه الحلال والحرام و يؤدي إليه كتب شيعته و اموالهم و يخرجون الجوابات و كانوا موضع من السر و العدالة بتدليله إياهم في حياته فلما مضى اجمعوا جميعا على انه قد خلف ولدا هو الامام و أمر الناس ان لا يسالوا عن اسمه وان يستروا ذلك عن عدائه و طلب السلطان أشد طلب و كل بالدور والحبالي من جوارى الحسن عليه السلام ثم كانت كتب ابنه الخلف بعده تخرج إلى الشيعة بالأمر والنهي على أيدي رجال ابيه الثقات أكثر من عشرين سنة ثم انقطعت المكاتب و مضى أكثر رجال الحسن عليه السلام الذين كانوا شهداء بأمر الامام بعده و بقي منهم رجل واحد قد اجمعوا على عدالته وثقته فامر الناس بالكتمان و ان لا يذيعوا شيئا من أمر الامام و انقطعت المكاتب فصح لنا اثبات عين الامام بما ذكرت من الدليل و بما وصفت عن اصحاب الحسن عليه السلام و رجاله و نقلهم خبره و صحة غيبته بالاخبار المشهورة في غيبة القائم عليه السلام و ان له غيبتين احديهما اشد من الاخرى و منهبنا في غيبة الامام في هذا الوقت لا يشبه مذهب الممطورة (المراد بالممطورة الواقفية) في موسى بن جعفر لان موسى مات ظاهرا و رأى الناس ميتا و دفن دفنا مكشوبا و مضى لموته أكثر من مائة سنة و خمسين سنة لا يدعى احدا انه يراه ولا يكاتبه ولا يرأسه و دعويهم انه حي فيه اكذاب الحواس التي شاهدته ميتا

وجه دیگر برای اثبات امامت امام غالب عجل الله فرجه

و آن اینست که امام حسن عسکری (ع) جمعی از موثقین اصحاب خود را بجای خود گذاشت کسانی که احکام حلال و حرام را از طرف او بر مردم میرسانیدند و نامه های شیعه و وجوهات آنها را باو میرسانیدند و جواب میگرفتند و مقام ثابتی در عدالت و درستکاری داشتند و خود آنحضرت آنها را در زمان حیاتش تعدیل کرده بود و چون در گذشت همه اتفاق کردند بر اینکه پسری از او مانده است و امام بعد از او است و بر مردم دستور داده که از نامش بپرسند و موضوع را از دشمنانش پنهان دارند و سلطان وقت با سختی او را تنقیب کرد و بخانه های آنحضرت و کنیزان آستان او کسانی گذاشت و بسوی نامه های پسر جانشینش شامل دستوراتی بوسیله اصحاب مورد اعتماد پدرش تا پیش از بیست سال بشیعیانش میرساند و بسوی نامه ها قطع شد و بیشتر اصحاب امام حسن فوت شدند که بعد از امام حسن شاهد وضع امامت بودند يك نفر از آنها بجا ماند که اتفاق بوثاقت و عدالت او داشتند و او بر مردم دستور کتمان داد و غنغن کرد که هیچ چیز از امر امام را شهرت ندهند و نامه قطع شد و برای ما درست آید که امر امام را بدلیلی که گفتیم و آنچه از اصحاب امام حسن وصف کردیم معقول دانیم و غیبت او را باخبار مشهوره در امر غیبت امام قائم علیه السلام ثابت نمائیم و بگوئیم دو غیبت دارد که یکی از دیگری سخت تر است، مذهب ما در غیبت امام در این عصر مذهب واقفیه نیست در عقیده بنسبت موسی بن جعفر (ع) زیرا آن حضرت آشکارا فوت شد و مردم مرده او را دیدند و علنی بجا ک سپرده شد و مدت بیش از صد پنجاه سال از فوت او گذشته احدی ادعا نکرده که او را دیده یا با او نامه نگاری داشته و ادعای زنده بودنش تکذیب مشاهده مرده او است و بعد از وی چند امام دیگر آمده که مثل او اظهار علم و امامت کرده اند ولی در ادعای نسبت بنسبت امام عصر تکذیب

وقد قام بعده عدة ائمة فاتوا من العلوم بمثل ما اتى به موسى عليه السلام و ليس في دعوانا هذا في غيبة الامام اكذاب للحس ولا معال ولا دعوى تنكرها العقول ولا تخرج من العادات وله إلى هذا الوقت من يدعى من شيعة الثقات المستورين انه باب اليه و سبب يؤدي عنه إلى شيعة امره نهيه و لم تطل المدة في الغيبة طولا يخرج من عادات من غاب فالتصديق بالاخبار يوجب اعتقاد امامة ابن الحسن عليه السلام على ما شرحت و انه قد غاب كما جاءت الاخبار في الغيبة فانها جاءت مشهورة متواترة و كانت الشيعة تتوقعها و ترجاها لما يرجون بعد هذا من قيام القائم عليه السلام بالحق و اظهار العدل و نسأل الله عز وجل توفيقا و صبرا جميلا برحمته .

و قال ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبة الرازي في نقض كتاب الاشهاد لابي زيد العلوي قال صاحب الكتاب بعد اشياء كثيرة ذكرها لامنازعة فيها و قالت الزيدية و المؤتمة الحجة من ولد فاطمة بقول الرسول المصطفى عليه في حجة الوداع و يوم خرج إلى الصلاة في مرضه الذي توفي فيه ايها الناس اني قد خلفت فيكم كتاب الله و عترتي الا انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض الا و انكم لن تضلوا ما استمسكتم بهما ثم اكد صاحب الكتاب هذا الخبر و قال فيه قولاً لا مخالفة فيه ثم قال بعد ذلك ان المؤتمة خالفت الاجماع و ادعت الامامة في بطن من العترة ولم توجبها لسائر العترة ثم لرجل من ذلك البطن في كل عصر فاقول و بالله التوفيق ان في قول النبي صلى الله عليه و آله

حسن و التزام بمعالي نيت و خلاف عقل و عادت نيت و تاكون هم بعضی از شیعیان موثق و گوش گیر وی خود را باب او میداند و وسیله می شمارند که دستورات او را بشیعه میرسانند و آنقدر غیبت او طول نکشیده که خارج از عادات کسانی باشد که غایب میشوند . تصدیق باخبار موجب اعتقاد امامت ابن الحسن میشود چنانچه شرح دادیم و طبق اخباری که رسیده است در غیبت و مشهور و متواتر است غایب است و شیعه در انتظار ظهور او است و باو امبدوار است که بعد از این قائم علیه السلام بحق قیام کند و عدالت را ظاهر سازد و از خدای عزوجل خواستاریم توفیق و صبر جمیل را برحمت خود

جواب گوئی محمد بن عبدالرحمن قبة رازی از اعتراضات کتاب اشهاد

ابی زید علوی صاحب کتاب اشهاد بعد از ذکر مطالب بسیاری که نراهی در آن نیست گفته است ، زیدیه و امامیه گویند باید حجت خدا از فرزندان فاطمه ذرها باشد بواسطه گفته مورد اتفاق رسول خدا « من » که در حجة الوداع و روزیکه در آخرین بیماری خود برای نماز بمسجد آمد بیان کرد ، ای مردم در میان شما بجا گذارم کتاب خدا و عترت خود را هلا از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من در آیند هلا تا شما باین دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید سپس صاحب کتاب این خبر را تأیید کرد و تمبیری کرده که خلافتی در آن نیست . بعد از آن گفته امامیه مخالف اجماع رفته اند و مدعی شدند که امامت باید در يك خانواده مخصوص از عترت پیغمبر باشد و سائر خانواده های عترت حق بدان ندارند در این خاندان هم باید در هر عصری منحصرأ يك امام باشد توفیق از خدا جویم و در جوابش گویم که فرمایش پیغمبر « من » بر ادعای امامیه دلالت

على ما يقول الامامية دلالة واضحة و ذلك ان النبي ﷺ قال انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتى اهل بيتى دل على ان الحجة من بعده ليس من المعجم ولا من سائر قبائل العرب بل من عترته اهل بيته ثم قرن قوله بما دل به على مراده فقال الا و انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض فاعلمنا ان الحجة من عترته لا تفارق الكتاب و انا متى تمسكنا لمن لا يفارق الكتاب لن نضل و من لا يفارق الكتاب ممن فرض على الامة ان يتمسكوا به يجب فى القول ان يكون عالما بالكتاب مامونا عليه يعلم ناسخه من منسوخه و خاصة من عامه و حقه من نديه و محكمه من متشابهه ليضع كل شيء من ذلك موضعه الذى وضعه الله عزوجل لا يقدم مؤخر اولا يؤخر مقدما و يجب ان يكون جامعا لعلم الدين كله ليتمكن التمسك به والاخذ بقوله فيما اختلفت فيه الامة و تنازعت من تأويل الكتاب والسنة و لانه ان بقى منه شيء لا يعلمه لم يمكن التمسك فيه ثم متى كان بهذا الحمل ايضا ولم يكن مامونا على الكتاب ولم يؤمن ان يطلو فيضع النسخ منه مكان المنسوخ والمحكم مكان المتشابه والنسب مكان الحتم الى غير ذلك مما يكثر تعدادهم اذا كان هكذا صار الحجة والمجروح سواء و اذا فسد هذا القول صح ما قالت الامامية من ان الحجة من العترة لا يكون الا جامعا لعلم الدين معصوما مؤتمنا على الكتاب فان وجدت الزيدية فى امتها من هذه صفته فمن اول من ينقاد له و ان تكن الاخرى فالحق اولى ما اتبع.

روشنی دارد برای آن که پیغمبر (ص) فرموده من در میان شما میگذازم چیزی را که تا بدان تسك جوئید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم ، اهل بیتم ، در این بیان ما را دلالت کرده که حجت بعد از او از هجم و سائر قبائل عرب نیست بلکه از عترت و خاندان او است سپس فرشته آورده که مقصود خود را فهمانیده فرموده این دوازدهم جدا نباشند تا سر حوض بر من در آید بنا اعلام کرده که حجت از عترت و از قرآن جدا نیست و ما هم تا بکسی که از قرآن جدا نیست تسك کنیم گمراه نشویم ، کسبکه از قرآن جدا نیست و بر امت لازمست باو تسك جوئند لازمست بهکم عقل که

۱ - قرآن را درست بداند ، بر آن امین باشد ناسخ و منسوخ و خاص و عام واجب و مستحب و محکم و متشابه آن را بداند تا هر کدام را بجای که خدا امین کرده بگذارد مؤخر را مقدم نکند مقدم را مؤخر نکند .

۲ - باید همه علوم دین را بداند تا در موقع اختلاف امت و نزاع در تأویل کتاب و سنت تسك بوی و گفته بوی ممکن باشد.

اگر يك چیزی از قرآن را نداند تسك بوی در آن ممکن نیست و امین بر قرآن نیست و جائز است بطلو و دود ناسخ را جای منسوخ گذارد و محکم را بجای متشابه و مستحب را بجای واجب و غلط های بسیار کند و اگر چنین باشد حجت و دیگران برابر باشند و چون این گفته فاسد باشد گفته امامیه درست آید که حجت از عترت همان است که جامع علم دین و معصوم و امین بر قرآنست اگر زیدیه در میان امامان خود کسی جامع این اوصاف دارند ما اول مطیع او هستیم و اگر نه باید از حق پیروی کرد .

و قال الشيخ من الامامية انا لم نقل ان الحجة من ولد فاطمة عليها السلام قولا مطلقا و قلنا بتقييد و شرائط و لم نحتاج لذلك بهذا الخبر فقط بل احتجنا به وبغيره فاول ذلك انا وجدنا النبي صلى الله عليه و آله قد خص من عترته و اهل بيته امير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهم السلام بما خص به و دل على جلالة خطرتهم و عظيم شانهم و علو حالهم عند الله عز و جل بما فعله بهم في الموطن بعد الموطن و الموقف بعد الموقف مما شهرته تغني عن ذكره بيتنا و بين التزديدية و دل الله تبارك و تعالى على ما وصفناه من علو شانهم بقوله **الما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا** و بسورة هل اني و ماشا كل ذلك فلما قدم عليه السلام هذه الامور و قرر عند امته انه ليس من عترته من يتقدمهم في المنزلة و الرفعة و لم يكن عليه السلام ممن يتسب الى المعابة و لا ممن بوالى و يقدم الا على الدين علمنا انهم عليهم السلام نالوا ذلك منه استحقاقا بما خصهم به فلما قال بعد ذلك كله قد خلقت فيكم كتاب الله و عترتي علمنا انه عنى هؤلاء دون غيرهم لانه لو كان هناك من عترته من له هذه المنزلة لنفسه عليه السلام و نبه على مكانه و دل على موضعه لئلا يكون فعله بامير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهم السلام محاباة و هذا واضح بين و الحمد لله ثم دلنا على ان الامام بعد امير المؤمنين الحسن استخلاف امير المؤمنين اياه و اتباع اخيه له طوعا و اما قوله ان المؤتمة خالفت الاجماع و ادعت الامامة في بطن من العترة فيقال له ما هذا الاجماع السابق الذي خالفناه

بكي از بزرگان اماميه گفته است ما نكويم هر کدام فرزندان فاطمه زهراء بدون قيد و شرط امامند و اين خبر را تنها دليل آن نياوريم بلكه دليل ما اين خبر با اخبار ديگر است اولاً پيغمبر ص از ميان عترت خود امير المؤمنين و حسن و حسين را امتيازاتي داد و بجلالت مقام و بزرگواري و برتري موقع آنها نزد خداي عز و جل رهبري كرد بوسيله اظهار الطائفة در هر مناسبت و پيش آمد با آنها نمود كه شهرت آن در ميان ما و زبدي از ذكر آن ما را بي نياز ميكند.

۱- خدا علو شان آنان را بابه تطهير اعلام كرد و فرمود همان خدا ميخواهد پليدي را از شما خاندان ببرد و شمارا كاملاً پا كيزه كند.

۲- بسوره هل اني و ماشا آن

چون اين مقدمات را آماده كرد و بامت فهمانيه كه در ميان عترتش از نظر منزل و مقام و رتبت كسي بر آن ها مقدم نيست و دانستيم كه پيغمبر اهل بخشش مي مورد نيست و دوستي و محبت و احترام او فقط بحساب ديانت است مي دانيم كه اين مقام را روي شايستگي دريافت کرده اند و چون پيغمبر بعد از همه ايشا فرمود من قرآن و عترت خود را در ميان شما خليفه نمودم دانستيم كه مقصودش اينان بودند ديگران زيرا اگر فرد ديگري در عترت اين مقام را داشت او را امتياز مبداد و بوقبيت و اعلام ميكرد تا آنكه امتيازاتي كه نسبت بامير المؤمنين و حسن و حسين عملي كرده بود بخش مجاني نباشد و اين واضح است و الحمد لله سپس دليل بر امامت حسن بعد از پدرش امير المؤمنين اينست كه پدرش او را خليفه خود كرد و برادرش حسين هم بدعاي او پيروي كرد و اما اينكه گفته است اماميه بر خلاف اجماع مدهي شده اند كه امامت در خاندان مخصوصي از عترت است در جوابش گفته ميشود كه امام اجماعي پيش از آن

لازمه اللهم إلا ان تجعل مخالفة الامامة للزیدیه من مخالفة الاجماع فان كنت إلى هذا تؤمی فلیس یتعذر علی الامامة ان تنسبک إلى مثل ما نسبتها إليه تدعی علیک من الخروج من الاجماع الذی ادعیته علیها و بعد فانت تقول ان الامامة لانکون إلا لولد الحسن والحسین علیها السلام فبین لنا لم خصصک و لدهما دون سایر العتره لبین لك باحسن من حججتک ما قلناه و سیأتی فی موضعه انشاء الله .

ثم قال صاحب الکتاب و قالت الزیدیه الامامة جائزة للعتره و فیهم لدلالة رسول الله ﷺ علیهم عاما لم یخص بها بعضا دون بعض و لقول الله عزوجل لهم دون غیرهم باجماعهم ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایة فاقول و بالله التوفیق قد غلط صاحب الکتاب فیما حکى لان الزیدیه إنما تجیز الامامة لولد الحسن والحسین علیهما السلام عامتا للعتره فی اللغة العام وبنوا العم الاقرب فالاقرب و ما عرب اهل اللغة قط ولا حکى عنهم احد انهم قالوا العتره لانکون الاولاد والابنة من ابن العم هذا شیء تمته الزیدیه و خدعت به انفسها و تفردت بادعائه بلا بیان ولا برهان لان الذی تدعیه لیس فی العقل ولا فی الکتاب ولا فی الخبر ولا فی شیء من اللغات و هذه اللغة و هؤلاء اهلها فاستلوهم یبین لکم ان العتره فی اللغة الاقرب فالاقرب من العم و بنی العم فان قال صاحب الکتاب فلم زعمت ان الامامة لانکون لفلان و ولده و هم من العتره عندک

بوده که مخالفت کرده باشیم ما از آن اطلاعی نداریم بار خدا یا مگر مخالفت امامیه با زیدیه مخالفت اجماع باشد اگر مقصودش اینست ما هم میگوییم زیدیه در ادعای خود مخالفت اجماع امامیه کرده اند بعلاوه نو میگوئی امامت مخصوص اولاد حسن و حسین است برای مایان کن این اختصاص را در میان عترت چه دلیل میگوئی تا ما دلیل بهتری بر اختصاص خود بیاوریم و در جای خودش برهان آن ذکر می شود انشاء الله سپس صاحب کتاب گفته است زیدیه امامت را برای عترت جانتزدانسته در همه آنها شناخته برای آنکه فرموده رسول خدا صوم دارد و تخصیص بیکی دون دیگری ندارد و برای آنکه خدا راجع بآنها نه دیگران باجماع آنان (در سوره فاطر آیه ۳۹) فرموده است پس بارتدادیم کتاب را بآنانکه برگزیدیم از بنده گان خود تا آخر آیه

من بتوفیق خدا میگویم صاحب کتاب در آنچه نقل کرده به نظر داشته زیرا زیدیه امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین می دانند و عترت در لفظ شاعل هم و عمو زاده می شود الاقرب فالاقرب و هرگز اهل لقت نگویند و از آنها نقل نشده که عترت منحصر بر زنده دختر از عمو زاده است این مطلبی است که زیدیه آرزو کرده اند و خود را بدان گول زده اند بدون برهان و دلیل تنها مدعی آن هستند اینکه ادها کرده است نه دلیل عقلی دارد نه قرآنی نه خبری دارد و نه در هیچ لغتی ثابت است این اهل لقت حاضرند از آن ها بپرسید تا شاید بگویند معنی عترت الاقرب فالاقرب از عم است و هم زاده اگر صاحب کتاب گوید هر انو معتقدی که امامت بنی عباس درست نیست یا آنکه جزء عترت محسوبند نزد تو میگویم این را بلی دلیل نگفتیم و برای پیروی از عمل پیغمبر نسبت باین سه کس (علی و حسن و حسین) نه دیگران گفتیم و اگر چه جز و عترت باشند و اگر پیغمبر بعباس عم خود هم این امتیازات را داده بود ما جز اطاعت و حرف

قلنا له نعم لم نقل هذا قیاسا و إنما قلناه اتباعا لما فعله النبی ﷺ بهؤلاء الثلاثة دون غیرهم من العترة ولو فعل بغلان ما فعله بهم لم یکن عندنا إلا السمع والطاعة و أما قوله ان الله تبارک و تعالی قال لم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایة فقال له قد خالفک خصومک من المعتزلة و غیرهم فی تأویل هذه الایة و خالفک الامامية و اقل ما کان یجب علیک و قد الفت کتابک هذا لتبین الحق و تدعو الیه ان تؤید الدعوی بحجة فان لم تکن فافتناع فان لم یکن (لم یکن خ ل) فاترك الاحتجاج بما لم یمنک ان تبین انه حجة لك دون خصمک فان تلاوة القرآن و ادعاء تأویله بلا برهان امر لا یعجز عنه احد و قد ادعی خصومنا و خصومک ان قول الله عزوجل : کنتم خیر امة اخرجت للناس الایة هم جمیع علماء الامة و ان سیل علماء العترة و سیل علماء المرجئة سیل واحد و ان الاجماع لا یتیم و الحجة لا تثبت بعلم العترة فهل ینک و ینها فصل و هل نقض منها بما ادعت او تسالها البرهان فان قال بل اسألها البرهان قبل له فهاهنا برهانک اولا علی ان المعنی بهذه الایة التي تلوتها هم العترة و ان العترة هم الذریعة و ان الذریعة هم ولد الحسن و الحسن علیهما السلام دون غیرهم من ولد جعفر الطیار و غیره ممن امواتهم فاطمیات ثم قال و یقال للمؤتمة ما دلیکم علی ايجاب الامامة لواحد دون الجمیع و حظرها علی الجمیع فان اعتلوا بالوراثه و الوصية قبل هذه المعتبرة تدعی الامامة لولد الحسن ثم فی بطن من ولد الحسن بن الحسن فی کل عصر و زمان بالوراثه و الوصية من ایه و خالفوکم بعد فیما تدعون کما خالفتم غیرکم فیما

شوی براهی نداشتیم و اما آنچه راجع بایه ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا تا آخر گفته در جوابش گفته شود که در تأویل ابن آیه طرفهای توازن معتزله و دیگران باتو مخالفت و امامیه هم مخالفت تو می دانی که امامیه سابق بر غیرات را که در این آیه است چه کسانی می دانند دست کم مرتو که این کتاب را برای بیان حق نوشتی و بدان دعوت کردی لازم بود برای ادعای خود دلیلی بیاوری و گرنه بک مؤیدی که طرف را قانع کند و اگر نداشتی چیزی نگوئی که دلیل برای تودر برابر طرف نباشد ذکر بک آیه قرآن و ادعای تأویل آن بی دلیل چیز است که هیچکس از آن عاجز نیست طرفهای ما و تودر قول خدای عزوجل (در سوره آل عمران آیه ۶۶) شما بهتر امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید گفته اند مقصود همه علمای امت است و مقام علمای عترة و علمای مرجئه یکی است و اجماع و حجت بعلی عترة تنها تمام نیست میان تو و آن ها چه فرقی است آیا بصرف ادعای آنها قانع میشوی یا دلیل از آنها میخواهی اگر بگوئی دلیل از آنها میخواهم اکنون تو خودت دلیل بیاور که مقصود از این آیه که خواندی خصوص عترة است و عترة بمعنی ذریه است و ذریه هم خصوص فرزند حسن و حسین است نه دیگران از اولاد جعفر و حمزه و ازادگان دیگر و کسانی که مادرشان زنان فاطمیه هستند.

گفته است یا امامیه گوئیم چه دلیل دارید بر اینکه باید از میان همه عترة فقط یکی امام باشد و دیگران ممنوع باشند اگر بگویند دلیل انحصار وراثت و وصیت است گفته شود شیعه متبویه امامت را مخصوص اولاد حسن بن علی می دانند و سپس درین خاندان از اولاد حسن بن حسن در هر عصر و زمانی بورات و وصیت پدر و پاشا در این قون بانحصار مخالفت چنانچه شما با دیگران مخالف هستید.

بدعی فاقول و بالله الثقة الدلیل علی ان الامامة لانکون إلا لواحدان الامام لا یكون إلا الافضل و الافضل یكون علی وجهین إما ان یكون افضل من الجميع او افضل من کل واحد من الجميع فکیف كانت الفصة فلیس یكون افضل من جميع الامة أو من کل واحد من الامة و فی الامة من هو افضل منه فلما لم یجز هذا (هذه خ ل) صح بدلیل تفرق الزیدیه بصعته ان الامام لا یكون إلا الافضل و صح انها لانکون الا لواحد فی کل عصر والفصل فیما بیننا و بین المغیریه سهل واضح قریب والمنة لله و هو ان النبی ﷺ دل علی الحسن والحسین علیها السلام دلالة یسنة و بان بهما من سائر العترة بما خصهما به مما ذکرنا و وصفنا فلما مضی الحسن کان الحسین احق و ادلی بدلالة الحسن لدلالة الرسول ﷺ علیه و اختصاصه اياه و اشارة الیه فلو کان الحسن اوصی بالامامة إلی ابنه لکان مخالفا للرسول ﷺ و حاشا له من ذلك و بعد فلما نشک بالتراتبی ان الحسین افضل من الحسن بن علی و الافضل عندنا هو الامام علی الحقیقة و عند الزیدیه فقد تبین لنا بما وصفنا کذب المغیریه و استغنض الاصل الذی بنوا علیه مقاتلهم و نحن لم نخص علی بن الحسین بن علی علیهم السلام بما خصصناه به معایاة ولا قلنا فی ذلك احدا ولكن الاخبار قرعنا سمعنا فیہ بما لم یقرع فی الحسن بن الحسن و دلنا علی انه اعلم منه ما فصل (نقل ل) من علم الحلال والحرام

با اعتماد بخدا در جواب گویم دلیل اینکه امام در هر عصری جز یکی نباشد اینست که امام باید افضل مردم باشد و افضل یکی از دو معنی میدهد یا مقصود افضل از همه دیگرانست یا افضل از هر فردی دیگر و بهر معنی جز بیک مردم صحت نکند زیرا محال است او افضل همه امت یا هر فردی از امت باشد و در امت کسی افضل از او یافت شود چون این جائز نیست بدلیلی که خود زیدیه هم اعتراف بصلحت آن دارند و میگویند امام باید افضل باشد درست آید که در هر عصری حریک امام نباشد و امتیاز ما از طائفة مغیریه آسانست و روشن و نزدیک بهم و التفتة باینست که پیغمبر (ص) حسن و حسین را مورد دلالت روشن امامت نمود و آنهارا از سایر عترت با امتیازات روشنی جدا کرد چنانچه ذکر نمودیم و توصیف کردیم و چون حسن (ص) در گفتشت حسن احق و ادلی بامامت بود.

چون پیروی معرفی رسول خدا و اختصاص او ع امام حسن بامامت وی رهبری کرد و او را معین نمود و اگر امام حسن بامامت بر سرش وصیت میکرد مخالف رسول خدا (ص) میشد و او از این موضوع میراست و بعد ذلك ما هیچ شک و ریبی نداریم که حسین علیه السلام افضل است از حسن بن حسن بن علی و افضل بحقیقه ما و زیدیه همان امام بحق است و بدین بیان دروغ مغیریه ثابت شد و اساس گفتار آنها منهدم گردید و ما مقامی را که برای علی بن الحسین مستقیم از روی بخشش و تقلید احدی نیست ولی اخباری که درباره فضل و مقام او بگوش رسیده درباره حسن بن حسن نرسیده و اینها دلیل است که او اعلم و افضل بوده است در علم حلال و حرام از حسن بن حسن و از جانشین بعد از او و از گفتار حسن بن حسن چیزی نشنیدیم که ممکن باشد آن را با علم علی بن الحسین مقابله کرد و عالم در احکام دین احق بامامت است از کسیکه علم ندارد شای گریه زیدیه اگر برای حسن بن حسن علم بحلال و حرام بدست دارید بیرون آرید و اگر نه اندیشه کنید در قول خدای عزوجل آیا کسیکه

عنه و عن الخلف من بعده و عن ابي عبدالله عليه السلام ولم نسمع للحسن بن الحسن بشيء يمكن ان
تقابل بينه و بين ما سمعناه من علم على بن الحسين عليهما السلام و العالم بالدين الحق بالامامة
ممن لاعلم له فان كنتم با معشر الزيدية عرفتم للحسن بن الحسن علما بالعدل و الحرام فاطهروا
و ان لم تعرفوا له ذلك فتفكروا في قول الله عزوجل **اقمن يهدي الى الحق الحق ان يتبع امن**
لا يهدي الا ان يهدي فمالكم كيف تحكمون قلنا ندفع الحسن بن الحسن عن فضل و تقدم و
طهارة و زكوة و عدالة و الامامة لايتم امرها الا بالعلم بالدين و المعرفة باحكام رب العالمين و
بتاويل كتابه و ما راينا الى يومنا هذا ولا سمعنا باحد قال الزيدية بامامة الا وهو يقول في
التاويل اعني تاويل القرآن على الاستخراج و في الاحكام على الاجتهاد و القياس و ليس يمكن
معرفة تاويل القرآن بالاستنباط (بالاستخراج خ ل) لان ذلك كان ممكنا لو كان القرآن إنما
انزل بلفظ واحدة و كان علماء اهل تلك اللغة يعرفون (خ ل القرآن) المراد فاما القرآن قد نزل
بلفظ كثيرة و فيه اشياء لا يعرف المراد الا بتوقيف مثل الصلوة و الزكوة و الحج و ما في هذا الباب
مع و فيه اشياء لا يعرف المراد منها الا بتوقيف مما نعلم و يعلمون ان المراد منه انما عرف بالتوقيف
دون غيره فليس يجوز حمله على اللغة لانك تحتاج اولا ان تعلم ان الكلام الذي تريد ان تناوله
ليس فيه توقيف اصلا لا في جملة ولا في تفصيله فان قال منهم قائل لم تشكر ان يكون ما كان سبيله
ان يعرف بالتوقيف فقد وقف الله رسوله صلى الله عليه و آله عليه و ما كان سبيله ان يستخرج فقد و كل الى
العلماء و جعل بعض القرآن دليلا على بعض فاستغنينا اما بذلك عما تدعون من التوقيف و الموقف

بعض و هبى ميکنند ثابت تراست که يروى شود يا کيکه و هبى شود چه ر شما است ؟ چگونه تضاد
ميکنند (سوره يونس آيه ۳۵) ما منکر نشويم که حسن بن حسن فضل و تقدم و طهارت و با کدلى و عدالت
داشت ولى رکن امامت علم بدين است و معرفت احکام رب العالمين در دانشن تاويل قرآن و تا امروز ما
بهر کسى از زيديه بر خورديم که بامامت او قائل است مرجع او در تاويل قرآن استخراج معنی است و در
احکام اجتهاد و قياس است و معنی قرآن را با استخراج و استنباط نتوان فهميد بچند وجه
۱ - اين در صورتى که قرآن يك لغت مخصوص نازل شده بود و علماء آن لغت مفصود آن را
مى دانستند ولى قرآن بلفظ بسيارى نازل شده.

۲ - موضوعات دينى مجمل بسيارى در قرآن است که جز بيان از طرف خدا نتوان آنها را شناخت
مثل نماز، روزه، زکوة، حج و آنچه از اين قبل است.

۳ - در قرآن اسامى است که مفصود از آن جز با بيان از طرف خدا مفهوم نشود (مانند
حروف مقطعه اوائل سوره) و حمل قرآن بر صرف معنای لغوى درست نباشد زيرا اين در صورتى است
که قبلا بدانى کلامى را که مى خواهى تفسير کنى در مجمل و مفصلش مطالب توقيفى نيست ، اگر کسى
از آنها گويد آنچه در قرآن محتاج بيان از طرف خدا بوده رسول خدا براى صحابه بيان کرده و هر
چه قابل استخراج بوده بعلماء و اگه ارشاد مى فرماد خودش خودش را بيان مى کند و باين بيان ما از توقيف

قيل له لا يجوز ذلك على ما وصفتم لانا نجد للآية الواحدة تاويلين متضادين كل واحد منهما
يجوز في اللغة و يحسن ان يتعبد الله به و ليس يجوز ان يكون للمتكلم الحكيم كلام يحتمل مرادين
متضادين فان قال ما ينكر ان يكون في القرآن دلالة على احد المرادين و ان يكون العلماء
بالقرآن متى تدبروه علموا المراد بعينه دون غيره فيقال للمعتزى بذلك انكرنا هذا الذي وصفته
لامر نخبرك به ليس نخلو تلك الدلالة التي في القرآن على احد المرادين من ان تكون محتملة
للتاويل او غير محتملة فان كانت محتملة للتاويل فالقول فيها كالقول في هذه الآية و ان كانت
لا تحتمل التاويل فهي اذا توقيف و نص على المراد بعينه و يجب ان لا يشك على احد علم اللغة
معرفة المراد و هذا مما لا ننكره في القول و هو من فعل الحكيم جاز حسن و لكننا اذا تدبرنا
آي القرآن لم نجد هكذا و وجدنا الاختلاف في تاويلها قائما من (بين خ ل) اهل العلم بالدين
اول اللغة ولو كان هناك آيات تفسر آيات تفسير الایحتمل التاويل لكان فريق من المختلفين في تاويله من
العلماء باللغة معاندين و لا يمكن كشف امرهم باهون السعي و لكن تاويل الآية خارجا من
اللغة و من لسان اهلها لان الكلام اذا لم يحتمل التاويل فعملته على ما لا يحتمله خرجت عن
اللغة التي وقع الخطاب بها فدلونا يا معشر الزيدية على آية واحدة اختلف اهل العلم في تاويلها
في القرآن ما يدل نصا و توقيفا على تاويلها و هذا امر متعذر و في تعذره دليل على انه لا بد
للقرآن من مترجم يعلم مراد الله تعالى فيعبر به و هذا عندي واضح ثم قال صاحب الكتاب وهذه

محتاج امام که شما ميگوييد بي نبار هشتم در جوابش بايد گفت اين جائز نيست زيرا ما مي بينيم يك
آيه از نظر دلائل لغتي دو معني متضاد دارد و ممكن است هر کدام را حكم شرعي دانست و جائز نيست
که متكلم حكم هر دو را خواسته باشد اگر گويد ممكن است در خود قرآن دليلي بر تشخيص يكي از
دو معنا باشد که دانشمندان قرآن بنديبر مراد از آن را درك كنند ما جواب گوئيم اين که گويي مورد
انكار است براي آنکه اين دليلي که در خود قرآن براي تعيين يكي از دو معنا هست با قابل تاويل
هست يا نيست اگر قابل تاويل هست خودش محتاج تفسير از امام است و اگر قابل تاويل نيست خودش
توضيح مقصود است و مورد انكار نيست که بر حکيم رواست و پسنديده واي ما چون در قرآن تدبر كنيم
اين طور نيست و درك ميكنيم که اختلاف در تاويل آن ميان اهل علم پدين و لغت برجا است و اگر
آياتي بود که بطور قطع آيات ديگر را تفسير ميکرد و معلوم بود که مخالفين آن معاند هستند و
كشف امر آنها آسان بود و معلوم بود تاويل آنها خارج از ميزان لغت و زبان اهل لغت است ويرا اگر
كلامي قابل تاويل نباشد و آنرا حمل بر معنای مخالف لغت كني از آن لغتي گيه سخن
بآن ادا شده خارج شدي، شما گروه زيديه يك آيه مورد اختلاف را بها نشان دهيد که در
قرآن دليل قاطعي بتعيين معنای آن باشد اين امر متعذر است و تعذرش دليل آنست که
قرآن محتاج بترجم مخصوصي است که مراد خدای تعالی را بداند از آن خبر دهد، اين موضوع
بر من واضح است

الخطایه تدعی الامامة لجعفر بن محمد من ابيه عليهما السلام بالوراثة و الوصية و يقفون على رجعتهم و يخالفون كل من قال بالامامة و يزعمون انكم و اققتموهم في امامة جعفر عليه السلام و يخالفوكم فيمن سواه .

فاقول و بالله الثقة ليس تصح الامامة بموافقة موافق ولا مخالفة مخالف و انما تصح بادلة الحق و براهينه و الخطایه قوم غلاة و ليس بين الغلو و الامامية نسبة واحسب ان صاحب الكتاب غلط فان قال فاني اردت الفرقة التي وقفت عليه قبل له فيقال لتلك الفرقة نعلم ان الامام بعد جعفر موسى بمثل ما علمتم انتم به ان الامام بعد محمد بن علي جعفر و نعلم ان جعفر اُمامت كما نعلم ان ابيات مات و الفصل بيننا و بينكم هو الفصل بينكم و بين السبائيه و الموافقة على امير المؤمنين صلوات الله عليه فقولوا كيف شئتم و يقال لصاحب الكتاب دانت فما الفصل بينك و بين من جاز الامامة لولد العباس و جعفر و عقيل اعني لاهل العلم و الفضل منهم و احتج باللغة في انهم عترة الرسول و قال ان الرسول عم جميع العترة ولم يخص الاثنته هم امير المؤمنين و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم

در شبهه طائفه خطایه ورد آن (۱)

صاحب کتاب در مقام اعتراض بر امامیه گفته این فرقه خطایه هستند که برای جعفر بن محمد از طرف پدرش ادعای امامت دارند
طبق وراثت و وصیت و منتظر رجعت او هستند و مخالف امامان دیگرند و گمان دارند که با شما در امامت جعفر موافقت و در غیر او مخالفت

من با اعتماد بخدا میگویم امامت بصرف موافقت و مخالفت دیگران درست نمیشود همانا بدلیل و برهان درست است خطایه مردمی هستند قالی مذهب و میان غلو و امامیه هیچ ارتباطی نیست و گمان دارم صاحب کتاب خطا رفته و اگر گوید مقصود من آن فرقه است که بر امام صادق توقف کرده اند باین فرقه باید گفت ما میدانیم امام بعد از جعفر بن محمد امام موسی است بهمان دلیلی که شما دانستید امام بعد از محمد بن علی جعفر است و میدانیم که امام صادق فوت کرده چنانچه میدانیم پدرش فوت کرده و مرق میان ما و شما همان فرق میان شما است با سبائیه و وافقه بر امیرالمؤمنین است و هر چه خواهید بگوئید و بصاحب کتاب میگوئیم فرق میان تو و کسانی که امامت را در اولاد عباس و جعفر و عقیل یعنی آنها که دارای علم و فضل هستند تجویز میکنند چیست ؟ و دلیل هم میآورند که لغت و عرف شامل آنهاست و میگویند رسول خدا سه عترت را مشرّف حکم دانسته و فقط اختصاص برای امیرالمؤمنین و حسن و حسین قائل نشده برای ما بیان کن

۱- در تبصرة العوام راجع بخطایه گوید ما ایشان گوید که ابوالخطاب اسدی نبی بود و بعد از آن دعوی خدائی کرد و بعضی گفته اند که امام جعفر صادق است خدا بود و ابوالخطاب از او فاضلتر بود و بعد از آن تناسخی شدند ایشان را گوئیم که اگر ابوالخطاب فاضلتر از صادق علیه السلام بود پس چگونه صادق است خدا باشد و اگر صادق خدا بود بنا بر اصل مذهب شما محال باشد که ابوالخطاب از او بهتر و فاضلتر باشد یا مثل او باشد

عرفناه و بین لنا ثم قال صاحب الكتاب و هذه الشمطية تدعى امامة عبد الله بن جعفر بن محمد من ابيه بالوراثة والوصية و هذه القطعية تدعى امامة اسمعيل بن جعفر عن ابيه بالوراثة و الوصية و قبل ذلك انما قالوا بامامة عبدالله بن جعفر و يسمون اليوم اسماعيلية لانه لم يبق للقاتلين بامامة عبدالله بن جعفر خلف ولا بقية و فرقة من الفطحية يقال لهم القرامطة قالوا بامامة محمد بن اسمعيل بن جعفر بالوراثة و الوصية و هذه الواقعة على موسى بن جعفر تدعى الامامة لموسى و تراقب رجسته فاقول الفرق بيننا و بين هؤلاء سهل واضح قريب اما الفطحية فالحجة عليها اوضح من ان تخفى لان اسمعيل مات قبل ابي عبدالله عليه السلام و الميت لا يكون خليفة الحى و انما يكون الحى خليفة الميت ولكن القوم عملوا على تقليد الرؤساء و اعرضوا عن الحجة و ما فى بابها وهذا امر لا يحتاج فيه على اكثر لانه ظاهر الفساد بين الانتشار و اما القرامطة فقد نقضت الاسلام حرقا حرقا لانها ابطلت اعمال الشريعة و جات بكل مو فسطائية و انما الامام انما يحتاج اليه للدين و اقامة حكم الشريعة فاذا جات القرامطة تدعى ان جعفر بن محمد و وصيه استخلف رجلا دعوى الى نقض الاسلام و الشريعة و الخروج عما عليه طبائع الامة لم نحتاج فى معرفة كذبهم الى اكثر من دعواهم المتناقض الفاسد الركيك .

و اما الفصل بيننا و بين ساير الفرق فهو ان لنا نقلة اخبار و جملة آثار و قد طبقوا البلدان كثرة و نقلوا عن جعفر بن محمد عليه السلام من علم الحلال و الحرام ما يعلم بالمادة الجارية و التجربة

صاحب كتاب گفته طائفه شمطيه مدعى امامت عبدالله بن جعفر بن محمدند از طرف پدرش بودائت و وصيت و اين فطحيه مدعى امامت اسمعيل بن جعفرند از طرف پدرش بودائت و وصيت و يش از اين عقیده بامامت عبدالله بن جعفر داشتند و امروز معروف باسمعيليه هستند چون که قاتلين بامامت عبدالله از میان رفته اند يك فرقه از فطحيه را قرامطه گویند و معتقد امامت محمد بن اسمعيل بن جعفرند بودائت و وصيت و اين طائفه واقفیه مدعى امامت موسى بن جعفرند و منتظر رجعت او، من میگویم فرق میان ما و این طوائف آسان و روشن و نزدیک بهم است

اما فطحيه دليل برد آنها روشن است و بر کسى مخفى نیست زیرا اسمعيل پيش از پدرش امام صادق مرد و مرده خليفه زنده میشود زنده است که خليفه مرده میشود ولى اين مردم از رؤسای خود تقليد کردند و از دليل و برهان رو گردانيدند و اين موضوعی است که محتاج بيرگوئى ندارد برای آنکه فسادش ظاهر است

و اما راجع بقرامطه اينها مردمی هستند که اسلام را حرف به حرف نقض کردند و احمال دين را كناره گذاشتند و هر حرف فرخرفی را گفتند احتياج بامام برای حفظ دين اقام حكم شرع است وقتى قرامطه گویند جعفر بن محمد و وصى او مردی را خليفه خود ساختند که برخلاف اسلام و شريعت و خروج از طبيعت امت اسلامیه دعوت کند ديگر در معرفت دروغگوئى آنها جز اطلاع بر دعواى تناقض و فساد و ركيك آنان احتياجى بدليل ديگر نداريم و اما امتياز ما از فرق ديگر اينست که ما عده یشمارى ناقل اخبار و محدثين در همه شهرها داريم که از جعفر بن محمد ص آئند احكام حلال و

الصحيحة ان ذلك كله لا يجوز ان يكون كذبا مولدا و حكوا مع نقل ذلك عن اسلافهم ان ابا عبدالله (عليه السلام) اوصى بالامامة الى موسى (عليه السلام) ثم نقل اليها من فضل موسى و علمه ما هو معروف عند نقلة الاخبار و لم نسمع لهؤلاء باكثر من الدعوى و ليس سبيل التواتر و اهل سبيل الشذوذ و اهل فتاملوا الاخبار الصادقة تعرفوا بها فصل ما بين موسى و علي و عبدالله بن جعفر و تعالوا نمتحن هذا الامر بخمس مسائل من الحلال و الحرام مما قد اجاب فيه موسى فان وجدنا المذنب فيه جوابا عند احد من القائلين بامامتها فالقول كما يقولون و قد ردت الامامية ان عبدالله بن جعفر سئل كم مافي مائتي درهم قال خمسة دراهم قيل له و كم في مائة درهم فقال درهمان ونصف ولو ان معترضاً اعترض على الاسلام و اهل فادعي ان ههنا من قد عارض القرآن و سألنا ان نفصل بين تلك المعارضة و القرآن لقنا له اما القرآن فظاهر فظهر تلك المعارضة حتى نفصل بينها وبين القرآن وهكذا نقول لهذه الفرق اما اخبارنا فهي مروية محفوظة عند اهل الامصار من علماء الامامية فاعلموا ان تلك الاخبار التي تدعونها حتى نفصل بينها و بين اخبارنا فاما ان تدعوا خبرا لم يسمعه سامع ولا عرفه احد و نسألوننا الفصل بين اخبارنا و بين هذا الخبر فهذا مالا يعجز عن دعوى مثله احد ولو ابطال مثل هذه الدعوى اخبار اهل الحق من الامامية لا بطل مثل هذه الدعوى من البراهمة اخبار

حرام روايت کرده اند که طبق عادت و تجربه درست ممکن نيست دروغ و جعل باشد و از گذشتهگان خود نقل کرده اند که امام ششم موسى بن جعفر را وصي خود کرده و از فضل و علم موسى بن جعفر هم آنقدر نقل شده که معروف است پيش ناقلين اخبار ولى از اين فرق هرا دعا چيزى نشنيديم و نبايد روش تواتر و اهل آن را بيگدسته اى شاذ و نادر و يروان آن اشتباه کرد شما در اخبار درست تامل کنيد

فرق ميان موسى و محمد و عبدالله پسران جعفر را بشناسيد و بپايد اين تفاوت را پيردسى پنج مسئله در حلال و حرام که امام موسى عليه السلام در آن جواب داد آزمون كنيم و اگر زردقائلين بامامت آن دو ببرد بگر در اين مسائل جواب رسیده قول آنها درست است، اماميه روايت کرده اند که از عبدالله بن جعفر سؤال شد در دو بيت درهم چه قدر زكوت است گفت پنج درهم باو گفته شد در صد درهم چه قدر زكوة واجب است گفت دو درهم و نيم و اگر يك نفر باسلام و اهل اسلام اعتراض كند و ادعا كند که يكى با قرآن معارضه کرده و مانند قرآن را آورده و بخواهيم تفاوت ميان معارضه و قرآن را بنجيم بايد بگوئيم قرآن که ظاهر و هويد است تو آن معارضه را بياور تا ميان آنها قضاوت كنيم ما باین فرق هيمن سخن را ميگوئيم که اخبار ما در دست علمای اماميه همه اصصار محفوظ و موجود است شا هم اخبارى را که ادعا ميکنيد آشکار كنيد تا ميان آنها و اخبار ما قضاوت كنيم اما اينكه مدعى خبرى هستيد که هيچكس ندیده و نشنیده و ميگوئيد فرق ميان اخبار ما و آن چيست اين ادعا را هر مدعى باطلی ميتواند کرد اگر بصرف اين ادعا اخبار اهل حق باطل شود مانند هيمن ادعا از طرف براهمة اخبار مسلمين را باطل كند و اين واضح است و الله التوبه (قائلين يزدان و اهر يمن) هم مدعى هستند که مانى پيغمبر ايشان معجزاتى داشت و خبرى دارند که دلالت

المسلمين و هذا واضح و لله المنة وقد ادعت الثوية ان هاني اقام المعجزات و ان لهم خبرا يدل على صدقهم فقال لهم الواحدون هذه دعوى لا يعجز عنها احد فاظهروا الخبر لندلكم على انه لا يقطع عندا ولا يوجب حجة و هذا شبه بجوابنا لصاحب الكتاب و يقال لصاحب الكتاب قد ادعت البكرية والا باضية (بالموحدة والصادق) المعجزة فرقة من الخوارج اصحاب عبدالله بن ابياس و اباض اسم موضع) ان النبي ﷺ نص على ابي بكر و انكرت انت ذلك كما انكرنا نحن ان ابا عبدالله ﷺ اوصى الى هذين فتبين لنا حيثك و دلنا على الفصل بينك و بين البكرية والاباضية لندلك بمثله على الفصل بيننا و بين من سميت و يقال لصاحب الكتاب انت رجل تدعى ان جعفر بن محمد كان على مذهب الزيدية و انه لم يدع الامامة من الجهة التي تذكرها الامامية و قد ادعى القائلون بامامة محمد بن جعفر بن محمد بن علي خلاف ما تدعيه انت و اصحابك و يذكرون ان اسلافهم ردوا ذلك عنه فعرفنا الفصل بينكم و بينهم لتانيك باحسن منه و انصف من نفسك فانه اولى بك و فرق آخر وهو ان اصحاب محمد بن جعفر وعبدالله بن جعفر معترفون بان الحسين نص على علي وان عليا نص على محمد و ان محمد نص على جعفر و دليلنا على ان جعفرا نص على موسى عليهم السلام هو بعينه دون غيره دليل هؤلاء على ان الحسين نص على علي و بعد فان الامام اذا كان ظاهرا و اختلف اليه شيعته ظهر علمه و تبين معرفته بالدين و وجدنا روايات الاخبار و حملة

بر صدق آنها ميکند ، خدا پرستان بآنها گویند شما آن خبر را اظهار کنید تا بشما ثابت کنیم که این خبر دلیل قطعی نیست و قطع عذر نمیکند و این شبهه جوابی است که ما بصاحب کتاب می‌دادیم و بصاحب کتاب گفته میشود که طایفه بکرية و اباضية از خوارج مدعی هستند که پیغمبر ص نسبت بایي بکر نص صادر کرده و تو منکر گفته آنانی چنانچه ما متکریم امام صادق وصیت امامت باین دو پسر خود کرده باشد تو دلیل خود را بیان کن و فرق خود را با بکرية و اباضية روشن کن تا ما فرق خود را بآئینکه نام بردی مثل تو بیان کنیم

تو خود مدعی شدی که جعفر بن محمد مذهب زیدیه داشت و بآن معنی که امامیه گویند مدعی مقام امامت نبود و مدعیان امامت محمد بن جعفر بن علی بن محمد خلاف آنچه تو و اصحابت گویند میگوبند و از گذشتگان خود آنرا روایت کنند

فرق میان ادعای خود و آنان را بیان کن تا ما فرق بهتری میان خود و مخالفین خود بیان کنیم و با انصاف باش که برای تو بهتر است

جواب دیگر از اعتراض صاحب کتاب زیدیه

فرق دیگر اینست که اصحاب محمد بن جعفر و عبدالله بن جعفر اقرار دارند باینکه حسین نص بر فرزند خود علی کرده و اونس بر فرزندش محمد (الباقر) و محمد نص بر فرزندش جعفر (الصادق) و دلیل ما بر اینکه جعفر نص بر موسی نموده بشخصه نه دیگران همان دلیل آنها است بر اینکه حسین نص بر علی نموده و بعد از آن وقتی امام ظاهر باشد و شیعه نزد او رفت و آمد کنند حکمش ظاهر و معرفتش بدین روشن شود ما دریافتیم که راویان اخبار و ناقلان آثار از امام موسی در مسائل حرام و

الأنار وقد نقلوا عن موسى من علم الحلال والحرام ما هو مدون مشهور و ظاهر من فضله في نفسه ما هو بين عند الخاصة والعامة و هذه هي امارات الامامة فلما وجدنا ها لموسى دون غيره علمنا انه الامام بعد ابيه دون اخيه و شيء آخر و هو أن عبدالله بن جعفر مات ولم يعقب ذكرا ولا نص على أحد فرجع القائلون بامامته عنها إلى القول بامامة موسى عليه السلام والفصل بعد ذلك بين اخبارنا و أخبارهم هو ان الاخبار لا توجب العلم حتى يكون في طرفيه و واسطته قوم يقطعون العذر إذا خبروا ولسنا نشاح هولاء في اسلافهم بل تقتصر على أن يوجدوا في دهرنا من حملة الاخبار و رواة الأنار ممن بذهب مذهبهم عددا يتواتر بهم الخبر كما نوجددهم نحن ذلك فان قدرنا على هذا فليظهروه وان عجزوا فقد وضح الفرق بيننا و بينهم (بيننا و بينهم خ ل) في الطرف الذي يلينا و يليهم و ما بعد ذلك موهوب لهم و هذا واضح والحمد لله و اما الواقعة على موسى عليه السلام فسيبيل سبيل الواقعة على أبي عبدالله عليه السلام و نحن فلم نشاهد موت أحد من السلف و إنما صح موتهم عندنا بالخبر فان وقف واقف على بعضهم سألناه الفصل بينه و بين من وقف على سايرهم و هذا ملاحيلة لهم فيه ثم قال صاحب الكتاب و منهم فرقة قطعت على موسى و اتبعوا بعده بابنه على بن موسى عليهما السلام دون ساير ولد موسى عليه السلام و زعموا انه استحقها بالوراثة والوصية ثم في ولده حتى انتهوا إلى الحسن بن علي عليه السلام فادعوا له ولدا و سموه الخلف الصالح فمات قبل ابيه ثم

حلال روایات بسیار و مشهور نقل کرده اند و در کتابها نوشته اند و فضل آنحضرت آشکار شده و خاص و عام فهمیده اند و این از نشانه های امامت است و چون این نشانه در موسى است نه دیگری دانستیم بعد از پدرش او امام است و نه برادرش

وجه دیگر عبدالله بن جعفر مرد و پیری نداشت و نص بر کسی صادر نکرد و قائلین بامامتش رجوع بامام موسى کردند و فرق میان اخبار ما و اخبار آنها اینست که اخبار آنها کم است و موجب علم نمیشود تا نسبت بطرف اول و آخر و وسط قطع عذر کند ما اکنون در گذشتگان آنها صحبتی نداریم بلکه میگوئیم نسبت بهمین امروز از حمله اخبار و ناقلین آثار همدیگر بعد تواتر رسد بدست ما بدهند چنانچه نسبت بذهب خود بدست شما میدهیم اگر توانستند قول آنها ظاهر است و پیروز است و اگر در ماندند فرق میان ما و آنها ظاهر است در این مقابله فعلی و ما بعد آنرا هم بآنها بخشیدیم و این واضح است بحمد الله

رد اعتراض صاحب کتاب ورد مذهب واقفه

و اما واقفه بر موسى عليه السلام مثل واقفه بر امام صادق هستند ما که در موت هیچکدام از گذشتگان حضور نداشتیم و موت آنها برای ما باخبر ثابت شده اگر کسی توقف بر یکی از آنها کرد گوئیم با ورود اخبار بموت همه چرا توقف بر دیگری نکرده و در اینجا جوابی ندارند

صاحب کتاب گفته يك فرقه بامامت موسى معتقد شدند و بعد از وی پدرش علی بن موسى را امام دانستند و معتقدند که او بحسب وراثت و وصیت مستحق امامت است پس امامت را در فرزندان او دادند تا برسد بحسن بن علی عسکری ع و برای او ادعای پیری کنند و او را خلف صالح نامند و امامت را بعد از علی بن محمد در پدرش محمد بن علی دانسته اند که پیش از

انهم رجعوا إلى أخيه الحسن و بطل في عهد ما كانوا توهموا و قالوا بدا لله من عهد إلى الحسن كما بدا له من إسماعيل بن جعفر إلى موسى و قدعات إسماعيل في حياة جعفر إلى ان مات الحسن بن علي سنة ثلث و ستين و مأتين فرجع بعض اصحابه إلى إمامة أخيه جعفر بن علي كما رجع أصحاب محمد بن علي بعد وفاة محمد إلى الحسن و زعم بعضهم ان جعفر بن علي استحق الامامة من أخيه علي بن محمد بالوراثه والوصيته دون أخيه الحسن ثم نقلوها في ولد جعفر بالوراثه والوصيته و كل هذه يتشاحون على الامامة و يكفر بعضهم بعضا و يكذب بعضهم بعضا و يبرأ بعضهم من امامة بعض و تدعي كل فرقة الامامة لصاحبها بالوراثه والوصيه و اشياء من علوم الغيب المخارقات أحسن منها ولا دليل لكل فرقة فيما تدعي و تخالف الباقيين غير الوراثه والوصيه دليلهم شهادتهم لانفسهم دون غيرهم (غيرة خ ل) قولا بلا حقيقه و دعوى بلا دليل فان كان ههنا دليل فيما تدعي كل طائفة غير الوراثه والوصيته وجب اقامته و إن لم يكن غير الدعوى للامامة بالوراثه والوصيه فقد بطلت الامامة لكثرة من يدعيها بالوراثه والوصيه و لا سبيل إلى قبول دعوى طائفة دون الاخرى ان كانت الدعوى واحدة و لا سيما وهم في اكذاب بعضهم بعضا مجتمعون و فيما يدعي كل فرقة منهم منفردون فاقول والله الموفق للصوب لو كانت الامامة تبطل لكثرة من تدعيها لكان سبيل النبوة سبيلها لانا نعلم ان خلقا قدا دعاها وقد حكى صاحب الكتاب عن الامامية حكايات مضطربة و ادهم ان

بدمرد و رجوع برادرش حسن کردند و آنچه درباره محمد توهم داشتند باطلند و گفتند برای خدا باشد از محمد بعض چنانچه باشد برای او از اسماعیل بن جعفر بسوی و بتحقیق که اسماعیل در زمان حیات جعفر پدرش مرد و چون در سال ۲۶۳ امام حسن فوت شد برخی از اصحابش رجوع با امامت برادرش جعفر بن علی کردند چنانچه اصحاب محمد بن علی بعد از وفات محمد بن الحسن رجوع کردند و بعضی گمان کردند که جعفر بن علی از پدرش علی بن محمد وراثت و وصیت مستحق امامت شده و برادرش حسن امام نبوده و امامت را ب وراثت و وصیت در اولاد جعفر میدانند، همه این فرق در امر امامت کشمکش دارند و مدبگر و اتکفیر میکنند و ازهم بیزار میجویند و همه امامت را ب وراثت و وصیت حقیشوای خود میدانند و چیزهایی از علم غیب معتقدند که خرافات از آنها بهتر است و هیچ فرقه چر دعوی در امت و وصیت دلیلی ندارد، دلیلهای اینست که گواه خود هستند نه دیگران گفتاری بی حقیقت و ادعایی بی دلیل اگر خبر ادعای وراثت و وصیت در اینجا دلیلی بود بایست اظهار کنند و اگر جز دعوی امامت وراثت و وصیت در میان نیست اصل امامت باطل است چون مدعی آن بسازند و در يك دعوی نمی شود یکی را پذیرفت و باقی را رد کرد با آن که در تکذیب یکدیگر اجماع دارند و در دعوی مخصوص خود تنها هستند.

بتوفیق خدا در جواب او میگویم

اگر امامت برای کثرت مدعیانش باطل باشد نبوت هم چنین است زیرا بسیاری بدو مدعی آن شدند .

صاحب کتاب از فرق امامیه داستانهای پریشانی حکایت کرده و وانمود کرده که هم چنین گویند و

تلك مقالة الكل و انه ليس فيهم الا من يقول بالبدا : من قال ان الله يبدو له من احداث رأى وعلم مستفاد فهو كافر بالله و ما كان غير هذا فهو قول المغيرة و من ينحل الائمة علم الغيب فهذا كفر بالله و خروج عن الاسلام عندنا و اقل ما كان يجب عليه ان يذكر مقالة اهل الحق وان لا يقتصر على ان القوم اختلفوا حتى يدل على ان القول بالامامة فاسد و بعد فان الاعم عندنا يعرف من وجوه من ذكرها ثم نعرض ما يقول هؤلاء فان لم نجد بيننا و بينهم فصلا حكما بفساد المذهب ثم عندنا نستل صاحب الكتاب عن ان اى قول هو الحق من بين الافاويل اما قوله ان منهم فرقة قطعت على موسى و ائتموا بعده بابنه علي بن موسى فهو قول رجل لا يعرف اخبار الامامية لان كل الامامية الا شريعة وفت و شذوا و قالوا بامامة اسمعيل و عبد الله بن جعفر قالوا بامامة علي بن موسى و ردوا فيه ما هو مدون في الكتب و ما يذكر من حملة الاخبار و نقلة الآثار خمسة مالوا إلى هذه المذاهب في اول حدوث الحادث و إنما اكثر من اكثر منهم بعد فكيف استحسن صاحب الكتاب أن يقول و منهم فرقة قطعت على موسى و اعجب من هذا قوله حتى ائتموا إلى الحسن فادعوا له ابنا وقد كانوا في حيرة علي بن محمد و سمو الامامة لابنه محمد إلا طائفة من اصحاب فارس بن حاتم و ليس بحسن بالعقل ان يشنع على خصمه بالباطل الذي لا اصل له والذي يدل على فساد قول القائلين بامامة محمد هو بعينه ما وصفنا في باب اسمعيل بن جعفر لان القصة واحدة و كل واحد منهما مات قبل أبيه و من الممحال ان يستخلف الحى الميت و يوصي إليه

هه پیدا منفذند هر کس گوید خدا رأى تازه و علم جدیدی پیدا میکند او بخدا کافر است اقتراهای دیگرش عقیده خصوص مغیریه است کسیکه اسم را صاحب علم غیب داند نزد ما کافر است و از اسلام خارج است، کمتر چیزی که بر او لازم بود این بود که تمام عقیده اهل حق را نقل کند بهمین اکتفاء نکند که امامیه اختلاف دارند و بهمین دلیل است که عقیده امامت فاسد است علاوه امام بر حق نزد ما بوجوهی شناخته می شود که آن را بزودی بیان کنیم و آنچه را فرق دیگر گویند تغییر کنیم و اگر فرق ما و آنها معلوم نشد و حقانیت ما ثابت نگردید حکم کنیم بفساد مذهب خود رجوع کنیم بصاحب کتاب و بپرسم مذهب حق در این میان کدام است ؟

اینکه گفته يك فرقه از امامیه معتقد بموسی شدند و پس از وی علی بن موسی را امام دانستند از بی اطلاعی براخیار امامیه است زیرا همه امامیه مکرانند که واقفیه شدند یا اسمعیلیه یا چند نفری که بامامت عبدالله جعفر قائل شدند قائل بامامت علی بن موسی هستند روایات بسیاری درباره او نقل کردند که در کتب ثبت شده است و از حاملین اخبار و محدثین بزرگ پنج تن نیست که از اول بذهاب دیگر پیوسته باشند و بعداً جمعیتی پیدا کرده اند چگونه از صاحب کتاب خوش باشد که بگوید فرقه بموسی بن جعفر گرویدند و عجب تر از این گفته بعد اوست که گوید امامت را منتهی بحسن نمودند و برای وی پسری مدعی شدند و در زمان حیات علی بن محمد (امام دهم) امامت را بنام فرزندش محمد نمودند مگر يك طائفه از اصحاب فارس بن حاتم مرد عاقل را شایسته نیست که بمطلب باطلی که اصلی ندارد طرف خود را تشبیح کند آنچه دلالت بر فساد عقیده امامت محمد بن علی کند همانی است که در باره امامت اسمعیل بن

بالامامة و هذا أئين فسادا من ان نحتاج في كثرة القول والفصل بينا و بين القائلين بامامة جعفر ان حكاية القائلين بامامته عنه اختلفت و تضادت لان منهم و هنا من حكى أنه قال اني امام بعد أخي محمد و منهم من حكى عنه أنه قال اني امام بعد أخي الحسن و منهم قال أنه اني امام بعد أبي علي بن محمد و هذه اخبار كما ترى يكذب بعضها بعضا و خبرنا في أبي محمد الحسن بن علي خبر متواتر لا يتناقض و هذا فصل بين ثم ظهر لنا من جعفر ما دلنا على أنه جاهل باحكام الله عزوجل و هو أنه جاء يطلب (بطلب خ ل) ام ابي محمد بالميراث و في حكم آباءه ان الاخ لا يرث مع الام فاذا كان جعفر لا يحسن هذا المقدار من الفقه حتى تبين فيه نقصه و جهله كيف يكون اماما و إنما تعبدنا لله بالظاهر من هذه الامور ولو شئنا ان نقول لقلنا و فيما ذكرناه كفاية و دلالة على ان جعفرا ليس بامام و اما قوله انهم ادعوا للحسن ولدا فالقوم لم يدعوا ذلك الا بعد ان نقل إليهم اسلافهم حاله و غيبته و صورة امره و اختلاف الناس فيه عند حدوث ما يحدث و هذه كتبهم فمن شاء ان ينظر فيها فلينظر و أما قوله ان كل هذه الفرق يتشاحون و يكفر بعضهم بعضا فقد صدق في حكايته و حال المسلمين في تكفير بعضهم بعضا هذه الحال فليقل كيف احب و ليطن كيف شاء فان البراهمة تتعلق به فطعن بمثله في الاسلام و من سأل خصمه عن مسألة يريد بها نقض مذهبه

جعفر گفته چون داستان هر دو یکی است و هر دوییش از پدر مرده اند و معال است که زنده مرده ای را جانشین خود کند و بامامت وی وصیت نماید فساد آن ظاهر تر از آنست که نیاز بطول کلام داشته باشد.

فرق میان کسانی که بامامت جعفر بن علی قائلند اینست که

۱- قائلین بامامت او اختلاف دارند و ضد یکدیگر گویند زیرا بعضی از او حکایت کنند که گفته است من بعد از برادرم محمد امام بعضی حکایت کرده اند که گفته من بعد از برادرم حسن امام و بعضی گویند گفته است من بعد از پدرم علی بن محمد امام و چنانچه می بینی این اخبار همدیگر را تکذیب کنند ولی خبر مادر باره امامت ابي محمد حسن بن علی متواتر است و بی اختلاف و این فرق روشنی است .

۲- بما آشکار شده که جعفر با حکام خدای عزوجل نادان بوده و او خودش آمده از مادر امام حسن ارث برادر خواسته با اینکه پدرانش همه گفته اند برادر با وجود مادر ارث نمی برد جعفر که اینقدر مسئله نداند و جهل خود را ظاهر سازد چگونه امام باشد ما بظاهر مأموریم بیشتر دلیل بیاوریم که جعفر امام نبود و همین قدر کافی است و اما اینکه گفته این قوم برای حسن پسری مدعی شدند این قوم مدعی آن نشدند مگر بعد از آنکه گذشتگان آن ها حال او را، غیبت او را و صورت کار او را و اختلاف مردم را در باره او در پیشامدی که میشود نقل کردند این کتب امامیه است هر کسی خواهد مطالعه کند اما اینکه گفته همه این فرق امامیه کشمکش دارند و یکدیگر را تکفیر کنند راست گفته همه فرق مسلمین چنین اند و همدیگر را تکفیر کنند چه باید کرد هر چه خواهد بگوید هر گونه خواهد طعن زند بر ائمه پسین او بچسبند و با اصل اسلام اعتراض کنند و طعن زنند، هر کس از طرف

إذا دوت عليه كان فيها من نقض مذهبه مثل الذي قدر ان يلزعه خصمه فانما هو رجل يسأل نفسه و ينقض قوله و هذه قصة صاحب الكتاب و النبوة اصل و الامامة فرع فاذا اقر صاحب الكتاب بالاصل لم يحسن به ان يظعن في الفرع بما رجع على الاصل والله المستعان ثم قال ولو جازت الامامة بالوراثة و الوصية لمن تدعي له بلا دليل متفق عليه لكانت المغيرية احق بها لاجتماع الكل معها على امامة الحسن بن علي الذي هو اصلها المستحق للامامة من ابيه فالوراثة و الوصية و امتناعها بعد اجماع الكل معها على امامة الحسن من اجازها لغيره هذا مع اختلاف المؤتمة في دينهم منهم من يقول بالجسم و منهم من يقول بالتناسخ و منهم من يجرد التوحيد و منهم من يقول بالعدل و يتبت الوعيد و منهم من يقول بالقدر و يبطل الوعيد و منهم من يقول بالرؤية و منهم من ينفيها مع القول بالبدا و اشياء يطول الكتاب بشرحها يكفر بها بعضهم بعضا و يثبرا بعضهم من دين بعض و لكل فرقة من هذه الفرق يزعمها رجال ثقات عند انفسهم ادوا اليهم عن ائمتهم ما هم متمسكون به ثم قال صاحب الكتاب و اذا جاز كذا جاز كذا فشيء لا يجوز عندنا لم يات باكثر من الحكاية فلا معنى لتطويل الكتاب بذكر ما ليس فيه حجة ولا فائدة فاقول و بالله الثقة لو كان الحق لا يثبت الا بدليل متفق عليه ماصح حق ابدا و لكانت اول مذهب بطل مذهب الزيدية

مسئله ای برسد و مقصودش نقض مذهب او باشد و طرّف عین آن سؤال را بوی بر گزرداند بهمان طریق مذهب خود را نقض کرده ، این مردیست که بخود اعتراض کرده و مذهب خود را نقض کرده این داستان صاحب کتابست نبوت اصل است و امامت فرع در صورتی که او اصل را بپذیرد پسند نباشد که در فرع طعنه زند بوجهی که باصل برگردد و الله المستعان

اعتراض دیگر از صاحب کتاب اشهاد و جواب آن

سبب گوید اگر امامت بمحض دعوای وراثت و وصیت بدون دلیل مورد اتفاق روا باشد باید در میان فرق شیعه حق با مغيرة باشد زیرا همه با آنها در امامت حسن بن علی بن ابیطالب متفقند که او اصل امامت است از طرف پدرش بوراثت و وصیت و بعد از اتفاق آن ها با دیگران در امامت حسن بن علی آنها در امامت امام بعد موافقت ندارند بعلاوه امامیه در اصول دین است خود اختلاف دارند بعضی خدا را جسم دانند ، بعضی قائل بتناسخ شدند ، بعضی معتقد بتوحید مجردند ، بعضی معتقد بعدل هستند و وعید عذاب را ثابت میکنند ، بعضی بقدر قائلند وعید را باطل میدانند ، بعضی برویت خدا قائلند و بعضی آن را نفی کنند و بدارا قائلند و چیزهایی که شرح آن باعث طول کتاب است که در باره آنها یکدیگر را تکفیر کنند و از دین هم بیزاری جویند ، برای هر یک از این فرق بیگمان خود رجال مورد اعتمادیست که از پیشوایان آنها آنچه را بدان متمسکند بآنها رسانیده اند ، سبب صاحب کتاب گفته اگر این جائز باشد آن جائز است چیزیکه نزد ما جائز نیست و جز قصد نیاورده اند و موجهی ندارد که بی فایده دنباله کتاب را طولانی کنم

من با اعتماد بخدا در جواب میگویم اگر اثبات حق محتاج دلیل اتفاقی باشد هیچ حقی ثابت نگردد و اول مذهب باطل مذهب زیدیه باشد زیرا دلیل آن مورد اتفاق نیست ، آنچه را دلیل برای

لأن دليلها ليس بتفق عليه وأما ما حمله عن المقربة فهو شيء اتخذته عن اليهود لأنها تحتاج أبداً باجماعنا وإياهم على نبوة موسى ومخالفتهم إيانا في نبوة محمد عليه السلام واما تعبيره إيانا بالاختلاف في المذهب و بان كل فرقة منا تروی ما تدین به عن امامها فهو مأخوذ من البراهمة لأنها تطعن به بعينه دون غيره على الاسلام ولولا الاشفاق من ان يتعلق بعض هؤلاء المجان (الفجار خ ل) بما حكيتهم عنهم قللت كما يقولون والامامة اسمكم الله انما تصح عندنا بالنس و ظهور الفضل والعلم بالدين مع الاعراض عن القياس والاجتهاد في الفرائض السعوية و في فردعها و من هذا الوجه عرفنا امامة الامام وسنقول في اختلاف الشيعة قولاً مقنعاً قال صاحب الكتاب ثم لم يدخل اختلافهم من أن يكون مولداً من أنفسهم أو من عند الناقلين إياهم أو من عند أئمتهم فان كان اختلافهم من قبل أئمتهم فالامام من جمع الكلمة لا من سبب للاختلاف بين الامة لاسيما وهم اوليائه دون أعدائه و من لائقة بينهم و بينه و ما الفرق بين المؤمنة والامة اذا كانوا مع أئمتهم و حجج الله عليهم في أكثر ما عابوا على الامة التي لا امام لها من المخالفة في الدين و اكفار بعضهم بعضاً وان يكن اختلافهم من قبل الناقلين إياهم دينهم فما يؤمنهم من ان يكون هذا سبيلهم معهم فيما القوا اليه من الامامة لاسيما إذا كان المدعى له الامامة معدوم المين غير مرمي الشخص و هو حجة عليهم فيما يدعون لامامهم من علم الغيب اذا كان خيرته والتراجمة بينه و بين شيعته كذا بين بكذبون عليه

مغيرة تراشیده دلیلی است که یهود بر رد اسلام آورده اند زیرا همیشه آن ها حجت آورده اند که نبوت موسی مورد اجماع ما و شما است و نبوت محمد مورد اختلاف است و ما اجماعی را اخذ میکنیم و اختلافی را رد میکنیم و سرزنش او باختلاف مذاهب و بآنکه هر فرقه برای خود از امامت روایت دارد از براهنه گرفته شده زیرا براهنه عیناً بهمین اعتراض بخصوص اسلام ابراد کنند و اگر ترس این نبود که دست آویزی بدست مخالفین اسلام افتد بیان آن ها را کاملاً تقریر میکردم ، خدا بشا سعادت روزی کند امامت نزد ما بنی هود است و ظهور فضل و علم با احکام دین و اعراض از قیاس و اجتهاد در واجبات سببه و فروع آن ، از این راه ما امامت امام را می شناسیم و درباره اختلاف شیعه بزودی سخن قانع کننده ای میگوئیم .

اعتراض دیگر از صاحب کتاب اشهاد و جواب آن

صاحب کتاب گفته اختلاف فرق امامیه یا از جانب خودشان است یا بوسیله محدثین و ناقلین اخبارشان یا از طرف امامانشان اگر ائمه آن ها باعث اختلافند باید گفت امام کسی است که موجب جمع کلمه باشد نه کسی که باعث اختلاف است گردد خصوص نسبت بدوستانش و گمانیکه از آن ها تقیه ندارد ، چه فرق است میان امامیه با وجود امام و حجت خدا و امت بی امام و سر خود که امامیه آن را عیب دانند زیرا همان عیوب بی امامی در امامیه موجود است اختلاف کنند و همدیگر را تکفیر نمایند و اگر اختلاف آن ها بوسیله ناقلین اخبار است که دروغ نقل کرده اند پس چه اطمینانی است که در اصل نقل امامت هم دروغ نقل کرده باشد خصوص اگر کسیکه مدعی امامت او هستند وجود خارجی نداشته باشد شخص او دیده نشود و این خود دلیل بر علیه آنها است که برای امام علم غیب معتقدند با

ولا علم له بهم وان يكن اختلاف المؤتمعة في دينها من قبل انفسها دون ائمتها فما حاجة المؤتمعة إلى الاثمة إذا كانوا بانفسهم مستغنين و هو بين اظهرهم ولاينهاهم وهو الترجمان لهم من الله والحجة عليهم هذا أيضاً من ادل الدليل على عدمه و ما يدعى له من علم الغيب له لانه لو كان موجودا لم يسمه ترك البيان لشيعته كما قال الله عز وجل و ما اتركنا عليك الكتاب الا اثنين لهم الذي اختلفوا فيه الآية فكما بين الرسول لائمه وجب على الامام مثله لشيعته فاقول و بالله الثقة ان اختلاف الامامية انما هو من قبل كذا بين دلسوا انفسهم قبيهم في الوقت بعد الوقت و الزمان بعد الزمان حتى عظم البلاء و كان اسلافهم قوم يرجعون إلى ورع و اجتهاد و سلامة ناحية و لم يكونوا اصحاب نظر و تميز فكانوا إذا راوا رجلا مستورا يروى خبرا احسنوا به الظن و قبلوه فلما كثر هذا وظهر شكوا الى ائمتهم فامرهم الاثمة عليهم السلام بان ياخذوا بما يجمع عليهم فلم يفعلوا و جروا على عادتهم فكانت الغيابة من قبلهم لامن قبل ائمتهم والامام أيضاً لم يقف على كل هذه التخاليف التي رويت لانه لايعلم الغيب و انما هو عبد صالح يعلم الكتاب والسنة و يعلم من اخبار شيعته ما ينهي إليه .

و أما قوله فما يؤمنهم ان يكون هذا سيلهم فيما اتقوا اليهم من امر الامامة فان الفصلين

اينکه برگزیدگان ووسائط میان او وشیعیانش دروغگو هستند و بر او دروغ بتند و او نیداند و اگر اختلاف امامیه در دینشان ازخودشان باشد نه از امامانشان پس چه حاجتی بامام دارند در صورتی که با وجود او خودسری میکنند او جلو آنها را نیگیرد ما اینکه از طرف خدا او ترجمان و حجت بر آنهاست، اینهم خود يك دليل روشن است بر نبود او و حال نبودن او بنیب که برای او اداها میکنند زیرا اگر بود برای او جائز نبود که نسبت بشیعیانش حق را بیان نکند چنانچه خدای عزوجل در سورة نحل (آیه ۴۰ - ۶) فرماید ما کتاب را بر تو نفرستادیم مگر برای آنکه بر مردم بیان کنی تا آخر آیه چنانچه رسول خدا ص « برای امت خود بیان میکرد بر امام هم واجب است که برای شیعه خود بیان کند.

در جواب او با اعتماد بخدا میگویم:

۱) اختلاف میان امامیه از طرف کذائینی است که بتدلیس خود را در میان آنها گاه بگاه جازدند و گرفتاری را بزرگ کردند گفتنشان شیعه مردم باکمالی بودند که خوی و کوشش در عبادت داشتند و وارد تنقیص خوب و بد مردم نبودند و چون مردی را ظاهر اصلاح میدیدند و خبری نقل میکرد باو خوش گمان میشدند و از او روایت میکردند چون این دسیه بسیار شد و علنی گردید بامامان خود شکایت کردند الله بآنها دستور دادند که روایات مورد اتفاق خود را بگیرند و نکنند و بر عادت خود مانند و این خیانت از قبل آنهاست نه از قبل الله آن ها امام هم واقف بر همه این دسائس و اخبار جعلی بود زیرا او غیب نمیداند همانا او بتنه صالحی است که قرآن و سنت میداند و آنچه از اخبار شیعه باو برسد میداند و اما اینکه گفته ممکن است اخبار راجع باصل امامت هم جعلی باشد تفاوتش اینست که اخبار راجع بامامت متواتر است و تواتر مانع از کذب است و اخبار دیگر خبر واحد است و موجب علم نیست و خبر واحد راست و دروغ دارد و تواتر دروغ ندارد این

ذلك ان الامامة ينقل إليهم بالتواتر والتواتر لا ينكشف عن كذب و هذه الاخبار فكل واحد انما خبر هو واحد لا يوجب خبره العلم و خبر الواحد قد يصدق وقد يكذب و ليس هذا سبيل التواتر هذا جوابنا و كل ما اتى به سوى هذا فهو ساقط ثم نقول له اخبرنا عن اختلاف الامة هل تغلوا من الاقسام التي قسمتها فاذا قال لا قبل له افليس الرسول انما بعث لجمع الكلمة ؟ فلا بد من نعم فيقال له اوليس قد قال الله عز وجل و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه افلا بد من نعم فيقال له فهل بين ؟ فلا بد من نعم فيقال له فما سبب الاختلاف عرفناه واقنع منا بمثله و اما قوله فما حاجة المؤتممة إلى الامة اذا كانوا بانفسهم مستثنين وهو بين اظهرهم لا ينهاتهم إلى آخر الفصل فيقال له أولى الاشياء باهل الدين الانصاف أى قول قولنا أو مانا به إلى أنا بانفسنا مستثنين حتى يقرعنا به صاحب الكتاب و يحتج علينا أو أى حجة توجهت له علينا توجب ما اوجبه و من لم يبال بأى شيء قابل خصومه كثر مسائله و جواباته أما قوله و هذا من ادل دلائل على عدمه لانه لو كان موجودا لم يسمه ترك البيان كما قال الله عز وجل و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه فيقال لصاحب الكتاب اخبرنا عن العترة الهادية يسعهم إلا ان يبينوا للامة الحق كله فان قال نعم حج نفسه و عاد كلامه و بالا عليه لان الامة قد اختلفت و تباينت و كفر بعضها بعضا فان قال لا قبل هذا من ادل دليل على عدم العترة و قمار ما يدعيه الزيدية لان العترة لو كانوا

جواب ما است هرچه جز این گوید بی اعتبار است.

۲ - باو گوئیم راجع باختلاف امت اسلامی چه گویی آنهم بیکی از تقسیماتی راجع است که اگر گوید نه باو گفته شود آیا پیغمبر مبعوث نشده برای ایجاد اتحاد مردم ؟ لابد آری باو گفته شود بیان راه اتحاد نکرده ؟ لابد چرا باو گفته شود پس سبب اختلاف چیست ؟ با بفهمان و خودهم از طرف ما بآن قانع باش اما اینکه گفته است امامیه چه حاجتی بامام دارند زیرا در این حالیکه امام میان آنهاست خود را از او بر نیاز میدانند و او آن ها را نهی نمیکند تا آخر فصل باید باو گفت برای اهل دین انصاف از همه چیز لازمتر است ما در برابر امام چه گفتیم و چه کردیم که خود را از وجود او مستغنی دانستیم و صاحب کتاب ما را بدان سرگوشی میکند و دلیل بر علیه ما میثراشد چه حجتی در این باره با دارد ؟ هر کس باک نداشته باشد هرچه خواهد در برابر طرفش بران آورد سؤاں و جوابش بسیار است ، اینکه گفته است این خود دلیل روشنی است بر نبود او زیرا اگر بود برای شیعه خاموش نبود چنانچه خدای عزوجل فرماید ما کتاب را بر تو نفرستادیم مگر برای آنکه بیان کنی هرچه در آن اختلاف کنند .

صاحب کتاب باید گفت با خبر بده که بر عترت هادیه پیچیده تو لازمست همه احکام حق را برای امت بیان کنند یا نه ؟ اگر گوید آری خود را مغلوب کرده و سختش و بالش کرده زیرا امت اسلامی سختی اختلاف دارد و از هم دوری میکند و یکدیگر را تکفیر مینماید و اگر گوید عترت بیان نکرده باید گفت این دلیلی روشن است که عترتی وجود ندارد و دعوای زیدیه باطل است زیرا اگر چنانچه زیدیه عترت را وصف کنند وجودی داشت برای امت بیان میکردند

كما نصف الزيدية لينوا للامة ولم يسعهم السكوت والامساك كما قال الله و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه وان ادعى ان المنة قد بينوا الحق للامة غير ان الامة لم تقبل و مالت الى الهوى قيل له هذا بعينه قول الامامية في الامام و شيعة و نسال الله التوفيق ثم قال صاحب الكتاب و يقال لهم استتر امامكم عن مسترشد فان قالوا بنية على نفسه قيل لهم فالمسترشد أيضاً يجوز له ان يكون في تقية من طلبه لاسيما اذا كان المسترشد بخاف و يرجو ولا يعلم ما يكون قبل كونه فهو في تقية و اذا جازت التقية للامام فهي للمأموم اجوز و اجود وما بال الامام في تقية من ارشاده و ليس هو في تقية من تناول اموالهم والله يقول اتبعوا من لا يستلکم اجرا الاية و قال ان كثيرا من الاحبار والرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله فهذا مما يدل على ان اهل الباطل عرض الدنيا يطلبون والذين يتمسكون بالكتاب لا يستلون اجرا وهم مهتدون ثم قال و ان قالوا كذا قيل كذا فشيء لا يقوله الا جاهل ناقوس والجواب عما سأل ان الامام لم يستتر عن مسترشديه و إنما استتر خوفا على نفسه من الظالمين فاما قوله فاذا جازت التقية للامام فهي للمأموم اجوز فيقال ان كنت تريد ان المأموم يجوز له ان يتقى من الظالم ويهرب عنه متى خاف على نفسه كما جاز للامام فهذا لعمرى جائز وان كنت تريد ان المأموم يجوز له ان لا يعتقد امامة الامام للتقية وذلك لا يجوز اذا قرعت الاخبار سمعه و قطعت

و خاموش نبودند چنانچه خدا فرماید ما کتاب را بر تو فرستادیم مگر برای آنکه بیان کنی به مردم و اگر مدعی شود که عترت حق را برای امت بیان کرده اند ولی امت نپذیرفته و دنبال هوا و هوس رفته گوئیم همین قول امامیه است در باره امام و شیعه خود از خدا توفیق خواهیم

اعتراض دیگر از صاحب کتاب ارشاد و جواب آن

صاحب کتاب گوید با امامیه باید گفت امام شما از شاگردان خود هم که قصد تعلیم از او دارند پنهانست اگر گویند برای حفظ جانست گفته شود برای مسترشد هم رواست که از او تقيه کند و دست بکشد خصوص که در میان خوف و رجاء باشد و نداند که با وی چه معامله کنند پس او هم در تقيه است و هرگاه تقيه برای امام جائز باشد برای مأموم جائزتر است و بهتر است چگونه امام از رهبری شیعه در تقيه است و از گرفتن اموالشان تقيه ندارد، ما اینکه خدا در سوره پس آیه ۲۱ مفرماید پیروی کسی کنید که مزد نمیخواهد تا آخر و در سوره توبه آیه ۳۴ فرماید براستی بسیاری از دانشمندان و رهبانان یهوده اموال مردم را میخورند و راه خدا را می بندند - این دلیل است که اهل باطل کالای دنیا میجویند و کسانی که منسکند از مردم مزدی نمیخواهند و آنان رهبری شدند سپس گفته است جمله اگر چنین گویند چنان گفته شود سخن نادان کم عقل است

جواب اعتراض اینست که امام از کسانی که راه حق جویند پنهان نشده برای حفظ جان خود از مستکاران پنهان شده اینکه گفته اگر تقيه برای امام جائز است برای مأموم جائزتر است باید گفت اگر مصلودت اینست که جائز است مأموم و منی بر جانش برسد از ظالم تقيه کند و بگریزد چنانچه برای امام جائز است بجان خودم جائز است و اگر مصلودت اینست که برای مأموم بملاحظه تقيه ترك عظیمه امامت جائز

عذره لان الخبر الصحيح يقوم مقام البيان و ليس على القلوب تقية ولا يعلم ما فيها الا الله و اما قوله و ما مال الامام في تقيه من اردشاهم و ليس في تقيه من تناول اموالهم والله يقول اتبعوا من لا يستلکم اجرا فالجواب عن ذلك إلى آخر الفصل فيقال له ان الامام ليس في تقيه من ارشاد من يريد الارشاد و كيف يكون في تقيه و قد بين لهم الحق و حتم عليهم و دعاهم اليه و علمهم الحلال و الحرام حتى شهبوا بذلك و عرفوا به و ليس يتناول اموالهم و إنما يسألهم الخمس الذي فرضه الله عزوجل ليضعه حيث أمر ان يضعه والذي جاء بالخمس هو الرسول و قد نطق القرآن بذلك قال الله و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه الاية و قال خذ من اموالهم صدقة الاية فان كان في اخذ المال عيب او طعن فهو على من ابتدأ به والله المستعان و يقال لصاحب الكتاب اخبرنا عن الامام منكم إذا خرج و غلب هل ياخذ الخمس و هل يجبي الخراج و هل ياخذ الحق من الفیء و المغم و المعادن و ما أشبه ذلك فان قال لا فقد خالف حكم الاسلام و ان قال نعم قيل له فان احتج عليه رجل مثلك بقول الله عزوجل اتبعوا من لا يستلکم علیه اجرا و بقوله ان كثيرا من الاحبار و الرهبان الاية بای شيء تجيبه حتى نجيبك الامامية بمثله و هذا وفقكم الله شيء كان الملحدون يظنون به على المسلمين و ما أدري من دلسه لهؤلاء و اعلم علمك الله الخير و جملك من أهله انا

استدر صورتیکه اخبار امامت را شنیده و قطع عذرش شده جائز است زیرا خبر صحیح مثل عیانست و در امور قلبی تقيه موضوع ندارد زیرا جز خدا کسی آن را نمیداند، اینکه گفته چرا امام از ارشاد شیعه تقيه کند و از گرفتن اموال آن ها تقيه نکند و خدا گوید پیرو کسی باشید که از شما مزد نخواهد در جواب این اعتراض تا آخر فصل باید گفت امام از ارشاد و کسی که طالب آن باشد تقيه ندارد چه تقيه ای کرده ما آنکه حق را بیان کرده و بر آن ها لازم دانسته و آن ها را بدان دعوت کرده و حرام و حلال را بآن ها آموخته تا با حکام مخصوص منسوب خود معروف و مشهور شده اند، امام اموال مردم را نگرفته از آن ها خسی را خواسته که خدای عزوجل واجب کرده برای آن که آنرا بصرف رساند طبق دستوری که دارد آنکه قانون خسی آورده همان رسول خدا است و قرآن هم بدان گویا است در سوره انفال آیه ۴۱ بدانید هر چه غنیت یافتید همانا خسی آن تا آخر آیه و در سوره توبه آیه ۱۰۳ فرماید بگیر از اموالشان صدقه تا آخر آیه اگر در گرفتن مال هیبی یا طنی است بر کسی است که آغاز کرده و الله المستعان باز بصاحب کتاب گوئیم بگو که اگر امام شما خروج کرد و غالب شد خسی را میگیرد و خراج را جمع میکند و از زمین و غنیت و معادن و امثال آن حق دریافت میکند اگر گوید نه خلاف حکم اسلام است و اگر گوید آری پس در جواب مردی مانند خود که باو اعتراض کند خدای عزوجل گفته پیرو کسی باشید که از شما مزد نخواهد و فرموده بسیاری از احبار و رهبان مال مردم را میخورند تا آخر چه گوید ؟ امامیه هم همان جواب را گویند، این اعتراضی است که ملحدين و يهدين ها باسلام دارند و طعنه میزنند بر مسلمانان نمیدانم چه کسی آن را بایشان جا زده

خدایت خیر آموزد و اهل خیرت کتاد بدانکه ما بکتاب و سنت عمل کنیم و مخالف آن نباشیم

نعمل بالكتاب والسنة ولا نتخالفهما فان امكن خصومنا ان يدلونا على أنه مخالف في اخذ ما اخذ الكتاب والسنة فلم يري ان الحجة واضحة لهم و ان لم يكن بممكنهم ذلك فليعلموا أنه ليس في العمل بما يوافق الكتاب والسنة عيب و هذا بين ثم قال صاحب الكتاب و يقال لهم نحن لانجيز الامامة لمن لا يعرف فهل توجدونا سيلا الى معرفة صاحبكم الذي تدعون له حتى نجيز له الامامة كما يجوز للموجودين من سائر العترة والا فلا سبيل الى تجويز الامامة للمعزومين وكل من له يكن موجودا فهو معدوم وقد بطل تجويز الامامة لمن تدعون فاقول رب الله استعين فقال صاحب الكتاب هل نشك في وجود علي بن الحسين و ولده عليهم السلام الذين تاتم بهم فاذا قال لا قيل له فهل يجوز ان يكونوا ائمة فان قال نعم قيل له فانت لا تدري لعلمنا على صواب في اعتقاد امامتهم و انت على خطأ و كفى بهذا حجة عليك و ان قال لا قيل له فما ينفع من اقامة الدليل على وجود امامنا و انت لا تعرف بامامة مثل علي بن الحسين (عليه السلام) مع محله من العلم و الفضل عند المخالف و الموافق ثم يقال له انا انما علمنا ان في العترة من يعلم التأويل و يعرف الاحكام بخبر النبي (صلى الله عليه و آله) الذي قدمناه و بعاجتنا الى من يعرفنا المراد من القرآن و من يفصل بين احكام الله و احكام الشيطان ثم علمنا ان الحق في هذه الطائفة من ولد الحسين (عليه السلام) لما راينا كل من

اگر طرفهای مادیلی از کتاب خدا و سنت رسول دارند که در آنچه گرفته خلاف رفته بجان خود حجت واضعی است و اگر نه بداند که در عمل بر طبق کتاب و سنت عیبی نیست این روشن است

اعتراض دیگر از صاحب کتاب و جواب آن

گویند ما امامت کسیکه شناخته نشود جائز ندانیم شما را می دارید که امام خود را با معرفتی کنید تا امامت او را تجویز کنیم چنانچه امامت افراد موجود از هنرت را جائز دانیم و اگر نه امامت معدوم وجهی ندارد و هر کس موجود نباشد معدوم است و دعوی امامت کسیکه شما ادعا دارید باطل است.

بیاری خدا در جوابش میگویم:

۱- تو در وجود علی بن الحسین (امام چهارم) و فرزندان پشت در پشت او که امامان ماهستند شک داری؟ اگر گوید نه باید گفت جائز میدانای امام بحق باشند؟ اگر گفت آری باید بلا گفت چه میدانای شاید در عقیده امامت آنها درست رفته باشیم و تو خطا کرده باشی و همین حجت تو را پس است اگر بگوید نه باید گفت در این صورت دلیل آوردن بر وجود امام زمان چه سودی دارد تو با امامت علی بن الحسین با آن مقام علم و فضل نزد مخالف و موافق احترام نداری

۲- باید بلا گفت ما میدانیم در هنرت یغیر کسی هست که تأویل قرآن را می داند و احکام را میفهمد بدلیل همان خبریکه از یغیر من پیش داشتیم و میدانیم ما محتاج کسی هستیم که مقصود قرآن را با بفهماند و بیان احکام خدا و احکام شیطان فرق گذارد و دانسیم که حق در این طائفه از فرزندان امام حسین است زیرا دیدیم همه مخالفین آنها از خود هنرت در بیان احکام خدا و تأویل قرآن همان

مخالفتهم من الصرة يعتمد في الحكم والتأويل على ما يعتمد عليه علماء العامة من الرأي والاجتهاد والقياس في الفرائض السمعية التي لا علة في التعبد بها الا المصلحة فعلما بذلك ان المخالفين لهم مبطلون ثم ظهر لنا من علم هذه الطائفة بالحلل والحرام والاحكام ما لم يظهر من غيرهم ثم ما زالت الاخبار ترد بنص واحد على آخر حتى بلغ الحسن بن علي عليهما السلام فلما مات ولم يظهر النص والمخلف بعده رجعا الى الكتب التي كان اسلافنا رووها قبل الغيبة فوجدنا فيها ما يدل على امر المخلف من بعد الحسن عليه السلام و انه يغيب عن الناس و يغيب شخصه و ان الشيعة تختلف و ان الناس يفتنون على حيرة من امره فعلما ان اسلافنا لم يعلموا الغيب و ان الائمة اعلموهم ذلك بخير الرسول فصع عندنا من هذه الوجه بهذه الدلالة كونه و وجوده و غيبته فان كان ههنا حجة تدفع ما قلناه فلتظهرها الزيدية فما بيننا و بين الحق معاندة و الشكر لله ثم رجع صاحب الكتاب الى ان يعارضنا بما تدعيه الواقعة على موسى بن جعفر و نحن فلم نقف على احد و نسأل الفصل بين الواقفين و قد بينا انا علمنا ان موسى قدمنا بمثل ما علمنا ان جعفر مات و ان الشك في موت احدهما يدعو الى الشك في موت الاخر و انه قد وقف على جعفر قوم انكرت الواقعة على موسى عليهم و كذلك انكرت قول الواقعة على امير المؤمنين قلنا لهم يا هؤلاء حجتكم على اولئك هي حجتنا عليكم فقولوا كيف شتم تحجوا انفسكم ثم حكى عنا انا كنا نقول للواقفة ان الامام لا يكون الا ظاهراً موجوداً و هذه حكاية من لا يعرف اقابيل خصمه وما زالت الامامية تعتقد ان

روش عامه را دارند و در واجبات شرعيه كه جز مصلحت الهي باعث تعبد بآنها نيست برآي و اجتهاد و قياس عمل ميكنند و بهمين راه دانستيم كه مخالفين آنها بر باطلند.

۳- از اين طائفه آن قدر علم بحلال و حرام و احكام بر ما ظاهر شد كه از ديگري ظاهر نشده پس اخبار پشت رسيده كه هر کدام ديگري را با امامت معين کرده تا با امام حسن عسكري (ع) و چون وفات كرد و نص و جانشينش را تصريح نكرد رجوع بكتب گذشتگان خود كرديم و ديديم در روايات بسياري پيش از غيبت دليل قطعي بر جانشين بعد از امام حسن وارد شده و بيان شده كه از چشم مردم غائب شود و شخص او پنهان باشد و شيعه دچار اختلاف شوند و مردم بحيرت افتند در كار او ما دانستيم كه گذشتگان عليه غيب نداشتند و الله از طرف پيغمبر موضوع غيبت را بآنها اعلام كردند پس ما از اين راه بدين دليل پيمايش و وجود و غيبت او محقق شد اگر دليلي بر رد آنچه گفتيم هست اظهار كنند ما با حق عنادي نداريم و الشكر لله

باز صاحب كتاب بقب برگشته و سخن واقعه بر موسى بن جعفر را پيش كشيد ما كه بر كسي توقف نكرديم و خودمان پرسش از تفاوت ميان طوائف واقعه داريم و بيان كرديم كه ما دانستيم كه موسى فوت شده چنانچه دانستيم امام صادق فوت شده و شك در موت يكي از آنها باعث شك در موت ديگر است و جمعي هم واقعه با امام جعفر صادق شدند كه منكر واقعه با امام موسى و منكر واقعه بر امير المؤمنين هستند ما بآنها گفتيم دليل شما بر رد آنها دليل ما است بر رد شما هر چه خواهيد بگوئيد خود را محكوم کرده ايد پس گفته است كه ما اماميه در برابر واقعه گويم امام بايد آشكار و موجود باشد و اين حكاي

الامام لا يكون الا ظاهرا مكشوفاً او باطناً مغموراً و اخبارهم في ذلك اشهر و اظهر من ان تغنى
 و وضع الاسول الفاسدة للمخصوم امر لا يسجز عنه احد و لكنه قبح بذى الدين والفضل والعلم ولو
 لم يكن في هذا المعنى الا خبر كميل بن زياد لكفى ثم قال فان قالوا كذا قيل لهم كذا شيء
 لا نقوله و حجتنا سمعتم و فيها كفاية والحمد لله ثم قال و ليس الامر كما يتوهمون في بني هاشم
 لان النبي ﷺ دل امته على عترته باجماعنا واجماعكم التي هي خاصته التي لا يقرب احد منه
 كقربهم فهي لهم دون الطلقاء و ابناء الطلقاء و يستحقها واحد منهم في كل زمان إذ كان الامام
 لا يكون الا واحدا يلزوم الكتاب و الدعاء الى اقامته بدلالة الرسول ﷺ عليهم انهم لا يفارقون
 الكتاب حتى يردوا على الحوض و هذا اجماع و الذي اعتلتم به من بني هاشم ليس من فريضة
 الرسول ﷺ و ان كانت لهم ولادة لان كل بني ابيهم ينتمون الى عصبتهم ما خلا ولد فاطمة فان
 رسول الله ﷺ عصبتهم و اباؤهم والذرية هم الولد بقول الله عز وجل اني اعينها بك و ذريتها
 من الشيطان الرجيم فتقول و بالله اعتمد ان هذا الامر لا يصح باجماعنا و اياكم عليه و انما
 يصح بالدليل و البرهان فما دليلك على ما ادعيت على ان الاجماع بيننا انما هو في ثلثة امير -
 المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلام و لم يذكر الرسول ﷺ فريضة و انما ذكر عترته فملتزم
 انتم الى بعض العترة دون بعض بلا حجة و بيان اكثر من الدعوى و احتججنا نحن بما رواه اسلافنا

كسى استكه از گفتار طرف بى خبر است اعتقاد اماميه هيئت اين بوده كه امام باظاهر است و بيان يا
 غائب است و مستور اخبارشان در اين موضوع اشهر و اظهر است از آنكه پوشيده بماند جعل مقدمات نادرست
 براى طرف كار بستكه كسى از آن عاجز نيست ولى از مردم ديندار و فضيلت شمارودانشند بسيار زشت
 است و اگر جز خبر كميل بن زياد در اين موضوع وارد نبود كافى بود و الصدقه سپس گفته است
 جمله ان قالوا كذا قيل لهم كذا را ما نگوييم دليل ما آنستكه شنيديد و همان كافى است و الصدقه سپس
 گويد اعتراضى كه نسبت بهمه بنى هاشم توهم كرده اند درست نيست زيرا پيغمبر باخلاق ما و شماست را
 پيروي عترت دلايت كرده و اين عترت - مخصوص قرابت او هستند و كسى در اين قرابت خصوصى مقام
 آنها نرسد و خلافت حق آنها است نه مطلقا و زادگان مطلقا و در هر عصرى يكي از آنها مستحق خلافت
 است زيرا امام نمى شود جز يكي باشد كه ملازمت قرآن كند و بدان دعوت نمايد بدليل آنكه پيغمبر
 فرمود اينها از كتاب جدا نشوند تا دوسر حوض بن رستند و اين اجماع است و سائر بنى هاشم كه شا
 نقص كرديد از ذريه رسول (ص) نيستند و اگر چه از خاندان او يند بر حسب ولادت زيرا همه دختر
 زاده ها نسبت به پويشان پدرى دارند جز فرزندان فاطمه زهرا كه رسول خدا صبه آنها است و پدر آنها
 است و ذريه همان فرزندان است زيرا خداى تعالى در سوره آل عمران آيه ۳۶ در باره مريم فرمايد
 بدستى كه من او را و ذريه او را بتو بناه مى دهم من بنگهدارى حق ميگويم امر امامت باجماع ما و شما
 در اين مطلب درست نيشود با دليل و برهان درست مى شود چه دليلى دارى براين ادعاى خود با اينكه
 مورد اتفاق بيان ما و شما كه كند امير المؤمنين و حسين و حسين (ع) رسول در حديث تخلين ذكر ذريه
 نكرده ذكر عترت كرده شما بعضى از عترت توجه گرديد دون بعضى بدون حجت و بيان فقط بصرف

عن جماعة حتى انتهى خبرهم الي نس الحسين بن علي علي ابنه و نس علي علي عهد و نس محمد علي جعفر ثم استدللنا على صحة امامة هؤلاء دون غيرهم ممن كان في عصرهم من العترة بما ظهر من علمهم بالدين و فضلهم في انفسهم و قد حمل العلم عنهم الاولياء والاعداء و ذلك مبثوث في الامصار معروف عند نقلة الاخبار و بالعلم يتبين الحجة من المعجوج و الامام من المأموم و التابع من المتبوع و اين دليلكم يا معشر الزيدية على ما تدعون ثم قال صاحب الكتاب و لو جازت الامامة لسائر بني هاشم مع الحسن و الحسين عليهما السلام لجازت لبني عبد مناف مع بني هاشم و لو جازت لبني عبد مناف مع بني هاشم لجازت لسائر ولد قصى ثم مد في هذا القول فيقال له ايها المحتج عن الزيدية ، ان هذا شيء لا يستحق بالقراءة و انما يستحق بالفضل و العلم و يصح بالنس ولو جازت الامامة لا قرب رجل من العترة لقرايته لجازت لابعدهم فافصل بينك و بين من ادعى ذلك و اظهر حجتك و افصل الان بينك و بين من قال و لو جازت لولد الحسن لجازت لولد جعفر و لو جازت لهم لجازت لولد العباس و هذا فصل لاثباتي به الزيدية ابدا الا ان تفرع الى فصلنا و حجتنا و هو النس من واحد على واحد و ظهور العلم بالعلل و الحرام ثم قال صاحب الكتاب و ان اعتلوا بعلي عليه السلام فقالوا ما تقولون فيه اهو من العترة ام لا قيل لهم ليس هو من العترة ولكنه

دعوى ولي ما بروايت گذشتگان نیست داریم که باجماع ازهم روايت کردند تا روايت آنها رسیده بنس حسين بن علي بر سرش و نس علي بر محمد و نس محمد بر جعفر سپس استدلال کردیم بر انحصار امامت باینها در زمان هريك در میان عترت بدانچه ظاهر شده است از آنها از علوم دين و فضائل نفساني و دوست و دشمن از آنها اخذ دانش کرده اند و نقل کرده اند و در همه بلاد منتشر شده و نزد ناقلين اخبار معروف است بوسیله علم حجت از معجوج و امام از مأموم و تابع از متبوع جدا می شود ، شما زیدیه چه دلیلی بر مدعای خود دارید؟

سپس صاحب کتاب گفته اگر با وجود حسن و حسين امامت برای دیگران از بني هاشم جائز باشد باید برای همه بني عبد مناف هم جائز باشد و اگر برای همه بني عبد مناف جائز باشد همه اولاد قصى در آن شریک شوند و این گفته را دنبال کرده.

در جواب او گفته شود ای کسیکه برای زیدیه حجت می تراشی امامت مقامی است که بصرف قرابت نتوان مستحق آن شد باعث استحقاق آن فضل و علم است و بانس و توقیف درست میشود اگر امامت برای قرابت بنزدیکترین افراد عترت می رسد بدورترین آنها هم می رسد چون لفظ عترت عموم دارد تو فرق میان آنها که ادعا شده بیان کن و دلیل را بشما و فرق خود را با کسیکه گوید اگر اولاد حسن حق امامت دارند اولاد جعفر هم دارند و اولاد عباس هم دارند بیان کن، زیدیه هرگز دلیل فارقى در اینجا ندارند مگر بر گردنند بدلیل فارق ما که همان نس هر امامی است بر دیگری و ظهور علم بعلل و حرام

سپس صاحب کتاب گفته اگر اعتراض بامامت علی (ع) کنند و گویند او از عترت بود یا نه ؟ باید گفت او از عترت نبود ولی بواسطه نس و روز غدیر از عترت و سائرین جدا شد.

بان من العترة و من سائر القرابة بالنصوص عليه يوم القدير باجماع فاقول و بالله استعين يقال لصاحب الكتاب اما النصوص يوم القدير فصحيح و اما انكرك ان يكون امير المؤمنين من العترة فمظيم فدلنا على اى شي تقول فيما تدعى فان اهل اللغة يشهدون ان العم و ابن العم من العترة ثم اقول ان صاحب الكتاب نقض بكلامه هذا مذهبه لانه معتقد ان امير المؤمنين ممن خلفه الرسول في امته و يقول في ذلك ان النبي ﷺ خلف في امته الكتاب و العترة و ان امير المؤمنين صلوات الله عليه ليس من العترة و اذا لم يكن من العترة فليس ممن خلفه الرسول ﷺ و هذا متناقض كما ترى اللهم الا يقول انه ﷺ خلف العترة فينا بعد ان قتل امير المؤمنين صلوات الله عليه فساله ان يفصل بينه و بين من قال و خلف الكتاب فينا منذ ذلك الوقت لان الكتاب و العترة خلفا معا و الخبر ناطق بذلك شاهد به و لله المنة ثم اقبل صاحب الكتاب بما هو حجة عليه فقال و نسأل من ادعى الامامة لبعض دون بعض اقامة الحجة و نسي نفسه و فرده بادعاء لولد الحسن و الحسين دون غيرهم ثم قال فان احوالوا على الاباطيل من علم الغيب و اشياء ذلك من الخرافات و ما لا دليل لهم عليه دون الدعوى و عودوا بمثل ذلك لبعض فجاز ان العترة من الظالمين لانفسهم ان كان الدعوى هو الدليل فيقال لصاحب الكتاب قد اكرت في ذكر الغيب و الغيب لا يعلمه الا الله و ما ادعاه لبشر الا مشرك كافر و قد قلنا لك و لا صحابك و دلنا على ما ندعى الفهم و ان العلم كان لكم مثله فانظروا و ان لم يكن الا التشنيع و القول و تفريع الجميع بقول قوم غلاة فالامر سهل و حسبنا الله و نعم

من بيارى خدا در جواب او گویم نصوص روز قدير صحيح است ولى اخراج امير المؤمنين از عترت خطاء بزرگى است باروشن کن بچه دلى ابن ادعاه را ميکنى، اهل سنت گواهند که هم و پدر هم عترت هستند سپس گویم صاحب کتاب با اين سخن مذهب خود را تقض کرده زیرا ميگويد ينسب امير المؤمنين را که از عترت نيست خليفه است کرده و باز ميگويد ينسب (ص) منحصرأ کتاب و عترت را خليفه است نبوده و اگر امير المؤمنين از عترت نباشد خليفه نخواهد بود و اين چنانچه بيني تناقض است بار خدايا مگر آنکه گويد خلافت عترت بعد از قتل امير المؤمنين است از او ميرسيم که پس خلافت قرآن هم از آن وقت است زیرا کتاب و عترت باهم منسوب به خلافت شده اند و خبر بآن شاهد و گويا است و قال الله

سپس صاحب الكتاب حجتى بر عليه خود آورده و گفت ما از كسيكه ادعاى امامت براى بعضى دون بعضى از عترت دارند دليل ميخواهم گويا خود را فراموش کرده كه مدعى خلافت خصوص اولاد حسن و حسين است و نه ديگران از عترت.

سپس گويد اگر ما را حواله باباطيل كنند از قبيل علم غيب و مانند آن از خرافات بکه دليل بر آن ندارند جز ادعا و بخلاف بعضى از عترت باينوسيله اعتراض كنند جائز است گفت عترت شامل ظالمين بنفس هم ميشود اگر صرف دعوى دليل باشد در جواب صاحب كتاب بايد گفت بسيار ذكر علم غيب ميكنى علم غيب را چه خدا نداند هر كس آنرا ادعا كند مشرك و كافر است ما بنو و اصحاب گفتيم دليل ما بر مدعاى خود نهم و علم الله است اگر شما هم مانند آن را داريد بياوريد و اگر فقط بدگوني و افتراء و سر كوبي

الوكيل ثم قال صاحب الكتاب ثم رجعنا الى افصح حجة الزيدية بقول الله تبارك و تعالی
 ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا الاية فيقال لهم (له خ ل) نحن نسلم لك ان هذه
 الاية نزلت في العترة فما برهانك على ان سابق بالخيرات هم ولد الحسن والحسين دون غيرهم
 من سابق العترة فانك ليس تريد الا التشبيح على خصوصك و تدعى لنفسك ثم قال قال الله عزوجل ذكر
 الخاصة والعامة من امة نبيه واعتصموا بحبل الله جميعا الاية ثم قال انقضت مخاطبة العامة ثم استأنف
 المخاطبة للخاصة فقال ولتكن منكم امة يدعون الى الخير الى قوله للخاصة كنتم خير امة
 اخرجت للناس فقال هم ذرية ابراهيم عليه السلام و سائر الناس ثم المسلمون منهم دون من اشرك من ذرية
 ابراهيم عليه السلام قبل اسلامه و جعلهم شهداء على الناس فقال يا ايها الذين آمنوا اركعوا و
 سجدوا و اعبدوا الى قوله: لتكونوا شهداء على الناس و هذا سبيل الخاصة من ذرية ابراهيم
عليه السلام ثم اعتل بايات كثيرة تشبه هذه الايات من القرآن فيقال له ايها المحتج انت تعلم ان المعتزلة
 و سائر فرق الامة تنازعك في تاويل هذه الايات اشد منازعة و انت فليس تاتي باكثر من الدعوى
 و نحن نسام لك ما ادعيت و نسألك الحجة فيما تفردت به من ان هؤلاء هم ولد الحسن و الحسين
 عليهم السلام دون غيرهم فالى متى تأتى بالدعوى و تعرض عن الحجة و تهول علينا بقراءة القرآن و

يكفته بعضى از غلات نسبت بهمه اماميه حجت شماست كه آسانست و حجت الله و نعم الوكيل سپس صاحب
 كتاب گفته اكنون دليل زيديه را بيان ميكنيم و آن گفته خداى تبارك و تعالى است ثم اورثنا الكتاب
 الذين اصطفينا من عبادنا كتاب اراشد داديم بندهگان برگزيده خود تا آخر آيه.

در جوابش بايد گفت اگر قبول كنيم كه اين آيه در باره عترت نازل شده چه برهاني دارى كه
 مقصود از سابق بالخيرات دنبال آن خصوص اولاد حسن و حسين است نه ديگران از عترت تو هم طرفهاي
 خود را سرزنش ميكني و خودت ادعاي بي دليل ميكني.

سپس گويد خداى عزوجل ذكر خاصه و عامه امت پيغمبرش را در اين آيه كه و اعتصموا بحبل
 جميعا همه بر بسمان محكم خدا پيچيد تا آخر نموده و بخطاب عمومى خوانده داده و يك خطاب مخصوص
 آغاز کرده و فرموده و لتكن منكم امة يدعون الى الخير - بايد درميان شما امنى باشند كه دعوت به خير
 كنند تا آنها را بخصوص فرمايد شما بهترين امت هستيد كه ميرون آورده شديد براي مردم اين را
 بذريه ابراهيم خطاب کرده نه مردم ديگر و مقصود مسلمانان نه مشركان از ذريه ابراهيم عليه السلام
 پيش از مسلماني و هم اينان را گواهان مردم ساخته و در سوره حج آيه ۷۷ فرموده اى آنانكه گرويديد
 و كوع كنيد و سجد كنيد و عبادت كنيد تا آنجا كه فرمايد تا باشيد گواه بر مردم، اين دوش مخصوص
 بذريه ابراهيم است (س) سپس بايات بسيارى دست انداخته مانند هين آيات از قرآن.

در جوابش بايد گفت اى حجت تراش تو خود ميداني كه معتزله و سائر فرق امت در تاويل اين
 آيات بسيخى با تو نزاع دارند و مخالفند و توجيز ادعاى ندارى ما ادعاى تو را قبول كرديم و از
 تو ميرسيم دليل در مدهاي خصوصيت كه منظور از آنان خصوص ولد حسن و حسين است نه ديگران
 چيست تا كى ادعا ميكني و از دليل ميگري بزي و ما را با قرآن خواندن ميترساني و گمان ميكني فرائد دليلي
 است مخصوص تو و طرف تو نسي تواند قرآن بخواند و الله المستعان

توهم ان لك في قرائته حجة ليس لخصوصك والله المستعان ثم قال صاحب الكتاب فليس من دعى الى الخير من العترة كمن امر بالمعروف و نهى عن المنكر و جاهد في الله حق جهاده سواء و سائر العترة ممن لم يدع الى الخير و يجاهد في الله حق جهاده كما لم يجعل الله من هذا سبيلا من اهل الكتاب سواء و سائر اهل الكتاب و ان كان تارك ذلك فاضلا عابدا لان العبادة نافلة و الجهاد فريضة لازمة كسائر الفرائض صاحبها يمشى بالسيف الى السيف و يؤثر على الدعة الخوف ثم قرأ سورة الواقعة و ذكر الآيات التي ذكر الله عز وجل فيها الجهاد و اتبع الآيات بالدعاوى ولم يحتج لشيء من ذلك حجة فتطالبه بصحتها او نقابله بما ناله فيه الفصل و اقول و بالله استعين ان كان كثرة الجهاد هو الدليل على الفضل و العلم و الامامة فالعصيان عليه السلام احق بالامامة عن الحسن عليه السلام لان الحسن و ادع معوية و الحسين عليه السلام جاهد حتى قتل و كيف يقول صاحب الكتاب و باى شيء يدفع هذا و بعد فلما تنكر فرض الجهاد و لا فضله و لكنا راينا الرسول عليه السلام لم يعارب احدا حتى و جدا اعوانا و انصارا فح حارب و راينا امير المؤمنين عليه السلام فعل مثل ذلك بمينه و راينا الحسن قدم بالجهاد فلما خذله اصحابه و ادع و لزم منزله فعلمنا ان الجهاد فرض في حال وجود الاعوان و الانصار و العالم باجماع العقول افضل من المجاهد الذي ليس بعالم و ليس كل من دعى الى الجهاد يعلم كيف حكم الجهاد و متى يجب القتال و متى يحسن المواجهة و بماذا يستقبل امر هذه الرعية و كيف يصنع في الدماء و الاموال و الفروج و بعد فانا نرضى من اخواننا

اعتراض ديگر از صاحب کتاب اشهاد و جواب آن

سپس صاحب کتاب گفته کسانی از عترت که داعی بخیر و آمر بمعروف و ناهی از منکر و مجاهد فی سبیل الله اند و ادای حق جهاد کرده اند با دیگران از عترت برابر نیستند آنانکه نه دعوت بخیر کنند و نه حق جهاد را ادا کنند چنانچه خدا مجاهدین اهل کتاب و تارکین جهاد اهل کتاب را برابر ندانسته و اگر چه تارک آن فاضل و عابد باشد زیرا عبادت نافله است و جهاد فریضه لازمه است مانند فرائض دیگر شخصی مجاهد باشد مشیر برابر مشیر می رود و هراس را بر آسودگی بر میگزیند سپس سوره ای که در آن ذکر جهاد شده قرائت کرده و دنبالش دعا کرده و هیچ دلیلی نیاورده تا ما صحت دلیلش را بخواهیم یا باو اعتراض کنیم من با خواست کمک از خدا میگویم اگر کثرت جهاد دلیل فضل و علم و امامت است باید امام حسین از امام حسن احق بامامت باشد زیرا امام حسن با معاویه صلح کرد و امام حسین جهاد کرد تا کشته شد صاحب کتاب در اینجا چه میگوید و این اشکال را چگونه دفع میکند « ما منکر فرض جهاد و فضل آن نیستیم ولی ملاحظه میکنیم که خود شخص پیغمبر تا انصار را بدست نیاورد جنگ نکرد چون انصار کافی بدست آورد جنگ کرد و میدانیم امیر المؤمنین علیه السلام همین کار را کرد و بدین امام حسن عزم جهاد کرد و چون اصحابش او را وا گذاشتند صلح کرد و در منزل نشست و از اینجا دانستیم جهاد بشرط یار و یاور فرض است و باجماع عقول عالم افضل است از مجاهد نادان نه هر کس دعوت بجهاد کرد حکم جهاد را میداند و وقت آنرا میفهمد و موقع صلح را تشخیص میدهد و آینده وضع رحمت را میتواند بشنجد و میداند با خون و مال و فروج مردم چه کند و بعد از این ما از برادران خود یک چیز را می شناسیم و آن

بشيء واحد و هو ان يدلونا على رجل من المعترة ينفي التشبيه والجبر عن الله ولا يستعمل الاجتهاد والقياس في الاحكام السمعية ويكون مستقلا كافيا حتى نخرج معه فان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة على قدر الطاقة و حسب الامكان والعقول تشهد ان تكليف مالا بطلاق فاسد والتعزير بالنفس قبيح و من التعزير ان تخرج جماعة قليلة لم تشاهد حربا ولا تدبت بدربة اهله قوم متدربين في الحروب تمكنوا في البلاد وقتلوا العباد و تسربوا بالحروب ولهم العدد و السلاح والكراع و من نصرهم من العامة و يعتقدوا و ان الخارج عليهم مباح الدم مثل جيشهم اضعافا مضاعفة فكيف يسوئنا صاحب الكتاب ان نلقى بالاعمار المتدربين بالحروب و كم عسى ان يحصل في بداع ان دعى من هذا العدد هيات هيات هذا الامر لا يزيله الا نصر الله العزيز العظيم الحكيم ثم قال صاحب الكتاب بعد آيات من القرآن تلاها بنازع في تاويلها اعد منازعة و لم يؤيد تاويله بحجة عقل ولا سمع فافهم رحمك الله من احق ان يكون لله شهيدا من دعى الى الخير كما امر و نهى عن المنكر و امر بالمعروف و جهاد في الله حق جهاد حتى استشهاد أم من لم يوجهه ولا عرف شخصه أم كيف يتخذ الله شهيدا على من لم يرهه ولا نهاهم ولا امرهم فان اطاعوه اودا ما عليهم و ان قتلوه عصى الى الله عز وجل شهيدا ولو ان رجلا استشهد قوما على حق مطالب

اینستکه مردی را بما نشان دهند از عترت یغیر که توحیدش درست باشد از خدا نهی تشبیه کند و بجبر معتقد نباشد و اجتهاد و قیاس در احکام شرعی استعمال نکند و مستقل و با کفایت باشد تا ما با او خروج کنیم امر بمعروف و نهی از منکر واجب است بقدر طاقت و حسب امکان و عقول بشر گواهند که تکلیف مالا بطلاق فاسد است و بهلاکت انداختن خود زشت است و بک قسم الفاء بهلاکت اینستکه جمع اندکی جنگ ندیده و تجربه نیاموخته بجنگ مردمی جنگ ندیده و فنون جنگ آموخته بروند که بر بلاد مسلط شده و عباد را کشته اند و جنگ آموخته شده اند لشکر و تجهیزات دارند و عامه هم یشتیبان آنها هستند و معتقدند که هر که بر آنها خروج کند خونی مباح است و چند برابر لشکر آنها بندگان چگونه صاحب کتاب ما را سوق میدهد بیدان این جنگ آموختگان و چه چیز بدست دعوت کننده اینگونه مردم بیاید هیهات هیهات این مفسده و اجزای خدای عزیز و حکیم از میان نتواند برد

سپس صاحب کتاب بعد از آیاتی از قرآن که خوانده است و در تاویلاتی که برای آنها کرده بعضی مورد نزاع است و هیچ دلیل عقلی و تأیید خبری برای تاویل خود نیاورده است گفته است خدایت رحمت کند خوب بهم کی شایسته است گواه الهی باشد؟ کیسه طبق دستور دعوت بغیر کند و نهی از منکر نماید و امر بمعروف نماید و حق جهاد در راه خدا را ادا کند تا شهید شود یا کیسه ویش را نبندد و شخصش را نشاند و چگونه خدا او را گواه گیرد بر کسانی که آنها را نبند و نهی و امری نکند تا اگر فرمانش برند ادای واجب کرده باشند و اگر او را بکشند نزد خدای عزوجل رود با افتخار شهادت اگر مردی از قومی گواه طلبد بر حقی که او را ندیدند و مشاهده نکردند آیا گواه تواند شد و آیا حقی بر آنها دارد جز آنکه بآنچه دیدند شهادت دهند و اگر بنادیده گواهی دهند دروغ گو باشند و پیش خدا باطل خواه معسوب شوند اگر گواهی ندیده برای بندگان جائز نباشد پیش خدای حاکم عادل هم که جور نکند جائز نیست و اگر گواهی طلبد از مردمی که معاینه کردند

به لم يروه ولا يشهدوه هل كان شهيدا و هل يستحق بهم حقا الا ان يشهدوا على ما لم يروا فيكونوا كذابين و عند الله مبطلين و اذا لم يجز ذلك من العباد و هو غير جازع عند الحكم العدل الذي لا يجهل و لو انه استشهد قوما عاينوا و سمعوا فشهدوا له و المصلحة على حالها اليس كان يكون محقا و صادقون و خصه بمطل و تمضي الشهادة و يقع الحكم و لذلك قال الله تعالى
 الا من شهد بالحق وهم يعلمون اول ترى ان الشهادة لا تنفع بالغيب دون العيان و كذلك قول
 عيسى و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم الاية فاقول و بالله اعتمتع يقال لصاحب الكتاب ليس
 هذا الكلام لك بل هو للمعتزلة و غيرهم علينا و عليك لاننا نقول ان العترة غير ظاهرة و ان من
 شاهدنا منها لا يصلح ان يكون اماما و ليس يجوز ان يامرنا الله عز وجل بالتمسك بما لا نعرف عنهم
 ولا نشاهده ولا شاهدنا اسلافنا و ليس في عصرنا ممن شاهدناه منهم ممن يصلح ان يكون اماما
 للمسلمين والذين غابوا لاحجة لهم علينا و في هذا اول دليل على ان معنى قول النبي ﷺ تارك
 فيكم ما ان تمسكن به لن تضلوا كتاب الله و عترتي ليس ما سبق الى قلوب الامامية و الزيدية
 و للنظام و اصحابه ان يقولوا وجدنا الذي لا يفارق الكتاب هو الخبر القاطع للعذر فانه ظاهر
 كظهور الكتاب ينتفع به و يمكن اتباعه و التمسك به فاما العترة فلمنا شاهد منهم عالما يمكن ان
 تقتدى به و ان يلقنا عن واحد منهم مذهب يلقنا عن آخر انه يخالفه و الاقتداء بالمختلفين فاسد

و شنیدند و برای او گواهی دهند در حالیکه موضوع بحال خود باشد آیا این حق نیست و آنها راستگو
 نیستند ۱ در اینصورت گواهی تنفیذ شود و حکم صادر گردد و از اینجا است که خدای تعالی در
 سوره زخرف آیه ۸۶ فرماید مگر آنانکه گواه بحق دهند و ایشان میدانند آیا نیتانیکه گواهی
 بامر نادیده واقع نشود و همچنین است قول عیسی در سوره مائده آیه ۱۱۲ و میباشم گواه بر آنها تا
 در میان آنهایم تا آخر آیه

من بانگهداری خدا میگویم باید بصاحب کتاب گفت این کلام از تو نیست بلکه اعتراضی است که
 معتزله و دیگران با و شاهرود دارند زیرا عترت لایق خلافت ظاهر نیست و کسانی از آنها که
 مشهورند نزد ما صلاحیت امامت ندارند و جائز نیست خدای عزوجل بما امر کند که تمسک بکسانی
 از عترت باشیم که شناسیم و نبینیم و گذشتگان ما هم آنها را ندیده باشند و در این عصر آنها را که از
 عترت مشاهده کردیم صلاحیت امامت مسلمانان ندارند و آنانکه غایبت حجت بر ما نیستند و این دلیل
 روشنی است که مقصود قول پیغمبر ص از عترت در گفته خود که من در میان شما چیزی میگذارم که
 تا بدان تمسک کنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت خودم آن نیست که در دل امامیه و زیدیه
 افتاده نظام و اصحابش حق دارند بگویند آنچه ما یافتیم که از کتاب خدا جدا نیست و آن خبریست که
 قاطع علم باشد و آن ظاهر است چون ظهور کتاب از آن نفع برده شود و پیروی و تمسک بدان ممکن
 است و اما عترت بمعنی ذریه ما در میان آنها عالمی که ممکن باشد پیروی از او ندیدیم و اگر از
 طرف یکی از آنها مذهبی بیا رسیده از دیگری مخالف آن رسیده و اقتداء بغير مخالف فاسد است با
 این حال چگونه صاحب کتاب جواب گوید

فكيف يقول صاحب الكتاب ثم اعلم ان النبي عليه السلام لما امرنا بالتمسك بالعترة كان بالعقل والتعارف والسيرة ما يدل على انه اذاد علماؤهم دون جهالهم والبررة الانتباه دون غيرهم فالذي يجب علينا و يلزمنا ان ننظر إلى من يجتمع له العلم بالدين مع العقل والفضل والعلم والزهد في الدنيا و الاستقلال بالامر فنقتدى به و تتمسك بالكتاب به و ان قال فان اجتمع ذلك في رجلين و كان احدهما ممن يذهب الى مذهب الزيدية والاخر الى مذهب الامامية بمن يقتدى منهما ولم يتبع قلنا له هذا لا يتفق فان اتفق فرق بينهما دلالة واضحة اما نحن من امام تقدمه وأما شيء يظهر في علمه كما ظهر في أمير المؤمنين يوم النهر حين قال والله ما عبروا النهر ولا يعبروا والله ما يقتل منكم عشرة ولا ينجو منهم عشرة و أما ان يظهر من احدهما مذهب يدل ان الاقتداء به لا يجوز كما ظهر من علم الزيدية القول بالاجتهاد والقياس في الفرائض السعية والاحكام فعلم بهذا أنهم غير ائمة وليس اريد بهذا القول زيد بن علي و أشباهه لان اولئك لم يظهرُوا ما ينكر ولا ادعوا أنهم ائمة وإنما دعوا إلى الكتاب والرضا من آل محمد و هذه دعوة حق و أما قوله كيف يتخذ الله شهيدا على من لم يره ولا أمرهم ولأنهاهم فيقال له ليس معنى الشهيد عند خصومك ما تذهب إليه ولكن ان عصى الامامية بان من لم يروجه ولا عرف شخصه لا يكون بالمحل الذي يدعونه له فاخبرنا عنك عن الامام الشهيد من العترة في هذا الوقت فان ذكر انه لا يعرف دخل فيما عاب و لزمه ما قدر أنه يلزم خصومه فان قال هو فلان قلنا له فنحن لم نروجه ولا عرفنا شخصه فكيف يكون اماما لنا و شهيدا علينا

بدانکه چون پیغمبر ص ما را فرمان داده که تمسک بمنوت کنیم عقل و عرف و سیره دلیل باشد که مقصودش علمای عترت نه جهال عترت و نبکان و برهیزکاران نه دیگران آنچه بر ما واجب و لازمست اینست که متوجه باشیم در میان عتوت یکسکه علم بدین با عقل و فضل و زهد در دنیا و استقلال با مردم و جمع باشند و بیرو او شویم و بقرآن با او نسک جوئیم اگر گوید فرض کن ایتهاد در دو مرد جمع شد یکی از زیدیه است و دیگری از امامیه شما کدام اقتداء میکنی و بپرو کدام میشوی و بگوئیم این اتفاق واقع نشود و اگر واقع شود یکدلیل روشنی آنها را از هم جدا کند و بر حق از آنها را معلوم سازد چون نص از امام پیش یا ظهور علم و دانش چنانچه در روز نهر و ان از امیر مؤمنان ظاهر گردید و فرمود خوارج از نهر نگذشتند و نخواهند گذشت بعد از شما ده تن کشته نشود و از آنها ده تن نجات نیابد و با آنکه از یکی مذهب ما حق سرزند که اقتداء بوی جائز نباشد چنانچه از زیدیه ظاهر است که معتقد باجتهاد و قیاس در واجبات شرعی و احکام هستند و از این دانسته شود که امام بر حق نیستند مقصودم شخص زید بن علی و امثال او نیست زیرا از آنها انکار امامت اظهار نشده و خود هم مدعی امامت نبودند دعوت آنها بقرآن و رضای آل معبد بود و این دعوت حق است اما اینکه گمراه چگونه او را گمراه گیرد بر کمائیکه آنها را ندیده و یا آنها امر و نهی نکرده در جواب او باید گفت معنی شهید در نزد طرفهای تو آن نیست که تو میگوئی و اگر امامیه را نکوهش کنی یا اینکه کسیکه رویش دیده نشده و شخصی شناخته نیست آن مقامی را که برای او مدعی شهید ندارد تو بها اطلاع بده از امامیکه گواه و شهید خلق است از عترت امروزه اگر گوید او را نبشناد داخل در عیبی که گفته شده، و بر او لازم آمده آنچه را بگردن طرف خود

فان قال انکم و ان لم تعرفوه فهو موجود الشخص معروف علمه من علمه و جهله من جهله قلنا سألناک بالله هل تظن ان المعتزلة و الخوارج و المرجئة و الامامية تعرف هذا الرجل و سمعت به او خطر ذکره ببالها فان قال هذا ما لا بضره ولا يضرنا لان السبب فی ذلك انما هو غلبة الظالمین علی الدار و قلة الاعوان و الانصار قلنا له فقد دخلت فیما عبت و حججت نفسك من حيث قدرت أنك تحتاج خصومک و ما اقرب هذه الغيبة من غيبة الامامية غیر أنکم لاتصفون ثم یقال قد اکررت فی ذکر الجهاد و وصف الامر بالمعروف و النهی عن المنکر حتی اذهمت ان من لم یخرج فلیس بمعق فما بال ائمتک و العلماء من اهل مذهبک لا یخرجون و ما لهم قد ازموا منازلهم و اقتصدوا علی اعتقاد المذهب فقط فان نطق بحرف تعابله (فیتقابله خ ل) الامامية بمثله ثم یقل (قل خ ل) له برفق و لین هذا الذی عبتہ علی الامامية و هفت بهم من اجله و شنت به علی ائمتهم بسببه و توصلت بذکره الی ما ضمتہ کتابک قد دخلت فیہ و ملت الی صحتہ و عولت عند الاحتجاج علیه و الحمد لله الذی هدانا لیدینه ثم یقال له اخبرنا هل فی العترة اليوم من یصلح للامامة ؟ و لابد من ان یقول نعم فیقال له افلیس امامته لاتصلح الا بالنس علی ما تقوله الامامية و لامه دلیل معجز یعلم به انه امام و لیس سبیلہ عندکم سبیل من یجتمع اهل الحل و العقد من الامة فیتشاورون فی امره ثم یختارونه و یتابعونه ؟ فاذا قال نعم فیل له فكیف السیل الی معرفته ؟ فان قالوا

گذاشته و اگر گوید فلان شخص است ما گوئیم تا کنون نه رویش را دیدیم و نه شخص را شناختیم پس چگونه امام ما باشد و گواه ما گردد ؟

اگر گوید گو که شما اورا نشناختید ولی شخصش موجود است و کسانی اورا میشناسند و کسانی نمیشناسند گوئیم تو را بعدا گمان کنی معتزله ، خوارج ، مرجئة و امامیه این شخص را میشناسند و نام اورا شنیده اند و بدل آنها گذاشته ، اگر گوید نشناختن آنان ضروری با و و ما ندارد زیرا سبب غلبه ظالمین است بر دارالاسلام و کمی یاران و یاوران با و گوئیم باز عیبی که میکردی و اعتراضی که مینودی بگردن گرفتاری و از راهی که میخواستی طرفدار محکوم کنی ، خود را محکوم کردی و غیبت اینکه که شما گوئید بسیار بقیبت امام زمان نزدیک است ولی شما انصاف ندارید

سپس باید با و گفت تو بسیار ذکر جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر میکنی تا بگمان میانندازی که هر کس خروج نکند بر حق نیست پس چرا امامان شما و علمای مذهب شما خروج نمیکند ؟ چرا در خانه های خود نشسته و بهمان اعتقاد بندهب اکتفاء کرده اند اگر سخنی در جواب گفت امامیه هم همان را جوابش گویند و با آرامی با و گفته شود اینکه برای امامیه عیب میدانستی و بخاطر آن فریاد میکردی و آنها را بدان نکوهش میکردی و کتابت را یا آن بر کردی خود بدان گرفتاری و آنرا درست میشماری و در ضمن احتجاج بدان اعتقاد کردی و الحمد لله الذی هدانا لیدینه

سپس باید گفت با و بسا خبریده که امروزه در میان عترت کسی هست که لایق امامت باشد ؛ لابد گوید آری با و گفته شود امامتش چنانچه امامیه گویند طبق نص نیست دلیل معجزه ای هم که ندارد که دانسته شود امام است بر عقیده شما وسیله اجماع اهل و عقد و شوری و انتخاب و بیعت هم که عقیده عامه است ندارد چون گوید آری باید با و گفت شناختن او چه راهی دارد ؟ اگر گویند راهش اجماع عترت است

يعرف باجماع العترة عليه قلنا هم كيف يجمع عليهم فان كان اماميا لم ترض به الزيدية وان كان زيديا لم ترض به الامامية فان قال لا يعتبر بالامامية في هذا قيل له فالزيدية على قسمين قسم معتزلة و قسم مثبتة فان قال لا يعتبر (لا تعتبر الامامية خ ل) بالمشبهة (لا تعتبر المشبهة خ ل) في هذا قيل له فالمعتزلة قسمان (قسم) مجتهد في الاحكام وقسم يعتقد ان الاجتهاد ضلال فان قال لا يعتبر بمن نفى الاجتهاد قيل له فان بقي ممن يرى الاجتهاد منهم افضلهم (قال بالاجتهاد خ ل) او بقي ممن يبطل الاجتهاد منهم افضلهم و يبرأ بعضهم من بعض بمن تمسك وكيف تعلم ان الحق منهما هو من تؤمى انت و اصحابك اليه دون غيره؟ فان قيل بالنظر في الاصول قلنا فان طال الاختلاف و اشتبه الامر كيف نصنع و بما تنقصى من قول النبي ﷺ اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي اهل بيتي و الحجة من عترته لا يمكن احد ان يعرفه الا بعد النظر في الاصول والوقوف على ان مذاهبه كلها صواب وعلى ان من خالفه فقد اخطأ و اذا كان هكذا سبيله و سبيل كل قابل من اهل العلم سبيل واحد فما تلك الخاصة التي هي الميزة دلنا علينا وبين لنا جميعها لنعلم ان بين العالم من العترة و العالم من غير العترة فرق او فصلا و اخرى؟ يقال لم اخبر و ناعن امامكم اليوم اعنده الحلال و الحرام؟ فاذا قالوا نعم قلنا لهم و اخبرونا عما عنده مما ليس في الخبر المتواتر اهل هو ما عند الشافعي و ابي حنيفة و من حنسه ابر هو خلاف ذلك؟ فان قال بل عنده مثل الذي

گوئیم چگونه اجماع معتقد شود اگر خودش از امامیه باشد زیدیه باو راضی نشوند و اگر از زیدیه باشد امامیه باو راضی نشوند اگر گوید در اینجا اعتباری با امامیه نیست گفته شود خود زیدیه هم دو دسته اند معتزله و مثبتة و با هم اتفاق نکنند اگر گوید مثبتة هم اعتباری ندارند در مثل این موضوع باو گفته شود معتزله زیدیه هم دو قسمند یکی در احکام اجتهاد کند و یکی اجتهاد را ضلالت داند اگر گوید آنکه اجتهاد را باطل داند بی اعتبار است باو گفته شود اگر از معتقد باجتهاد افضل بماند و از نافعی اجتهاد افضل و بعضی؟ از بعضی بیزارى جویند بکه تمسک کنیم و چگونه حق را در میان آنها بچوئیم و بدانیم که در میان نو و اصحاب تو است نه دیگران اگر گوید مراجعه بقواعد کنیم گوئیم اگر اختلاف طولانی شد و مطالب بادتنیاء ماند چه باید کرد و در قول پیغمبر که فرماید بکتاب و عترت تمسک کنید چه ضلالت کنیم در صورتیکه کسی نتواند عترت را شناخت مگر بعد از نظر در اصول و قواعد و اخلاص بر اینکه همه خوانند او درست است و مخالفین او خطاء کارند و اگر تشخیص عترت لاتق خلافت محتاج این مقدمات باشد یا سائر اهل علم فرقی ندارد و عترت دارای خصوصیتی نیست بگو بدانم میان عالم از عترت و عالم از غیر عترت چه تفاوتی است.

اعراضی بر عقیده زیدیه

باید بآن‌ها گفت بما خبر دهید از وضع امروزه امام خود مسائل حلال و حرام را میداند؟ وقتی گفتند آری بآن‌ها گوئیم احکامی که خبر متواتر ندارد مانند شافعی و ابوحنیفه امثال آنها استنباط میکنند یا از راه دیگر اگر گوید نزد او همان روش آنها است باید گفت مردم چه احتیاجی بعلم امام شما دارند که از پیغمبر نشنیده با آن که کنایه‌های شافعی و ابوحنیفه در دست است، اگر گویند علم

عندهما و من خصمه قيل لهم و ما حاجة الناس إلى علم امامكم الذي لم يسمع به؟ و كتب الشافعي و ابي حنيفة ظاهرة موجودة و ان قال قائل عنده خلاف ما عندهما قلنا فخلافا ما عندهما هو النص المستخرج الذي تدعيه جماعة من مشايخ المعتزلة و ان الاشياء كلها على اطلاق القول الا ما كان في الخبر القاطع للمعذر على مذهب النظام و اتباعه او مذهب الامامية ان الاحكام منصوصة و اعلموا انا لا نقول منصوصة على الوجه الذي يسبق الى القلوب ولكن المنصوص عليه بالجمل التي من فهمها فهم الاحكام من غير قياس ولا اجتihad فان قالوا اعتد ما يخالف هذا كله خرجوا من التعارف و ان تعلقوا بمذهب من المذاهب قيل لهم فابن ذلك العلم هل نقله عن امامكم احد يوثق بدينه و امانته؟ فان قالوا نعم قيل لهم قد عاشرناكم الدهر الاطول فما سمعنا بحرف واحد من هذا العلم و انتم قوم لاترون النقية ولا براهنا امامكم فابن علمه و كيف لم يظهر ولم ينتشر ولكن اخبرونا ما يؤمننا ان لاتكونوا قد كذبتهم على امامكم كما تدعون ان الامامية تكذب على جعفر بن محمد و هذا مالا فصل فيه.

مسئلة اخرى و يقال لهم اليس جعفر بن محمد عندكم كان لا يذهب إلى ما تدعيه الامامية و كان على مذهبكم و دينكم؟ فلا بد من ان يقول نعم اللهم الا ان تبرأ منه؟ فيقال لهم و قد كذبت الامامية فيما نقلته عنه و هذه الكتب المؤلفة التي في ايديهم انما هي من تاليف الكذابين؟ فاذا قالوا نعم قيل لهم فاذا جاز ذلك فلم لا يجوز ان يكون امامكم يذهب مذهب الامامية و يدين بدينها و ان يكون ما يحكي سلفكم و مشائخكم عنه مولداً موضوعاً لا اصل له فان قالوا ليس

او غير از علم آن ها است گوئيم غير از علم آن ها نصوصي است كه جمعی از مشايخ معتزله استنراج کرده اند و گفته اند حكم هر چیزی طبق قضایات عقل است مگر خبر قضای بر خلاف آن باشد چنانچه مذهب نظام و پیروان او است ولی مذهب امامیه اینست كه همه احكام طبق نص است نه باین معنی كه در همه جزئیات نص وارد باشد ولی باین معنی كه کلیات احكام منصوص است و بدون احتیاج بقیاس و اجتihad همه احكام فهمیده می شود اگر گویند او علمی بر خلاف همه اینها دارد از متعارف خارج شده اند و گرچه بمنتهی خود را بسته باشند باید گفت این علم كجا است آیا اشخاص مورد اعتمادی آن را از امام شما نقل کرده اند اگر گویند آری گوئيم ما عبری با شما معاشرت كردیم و يك حرف از آن نشنیدیم باینكه شما مردمی هستید كه تقیه را جائز نمی دانید و امام شما هم تقیه ندارد پس علمش كجا است چرا اظهار نشده منتشر نگردیده؟ بگوئيد ما به خاطر جمعی داریم كه شما دروغ بر امام خود بستید چنانچه گوئيد امامیه بجعفر صادق دروغ بسته اند چه فرقی در میانست؟ اعتراض دیگرست باید بآن ها گفت شما گوئيد امام صادق عقیده امامیه نداشته و هم مذهب شما بوده اگر نه از او بیزارى میبستید و امامیه آنچه از او نقل کرده اند دروغ است و كتابهازيكه در دست آنها است تاليف كذايبن است باید گفت اگر ممكن باشد این همه دروغ گفت و نوشت چرا ممكن نباشد كه امام شما مذهب امامیه داشته باشد و بدین آنها باشد و هرچه را گذشتگان و استادان شما از او نقل کرده اند مولد و موضوع و بی اصل باشد.

لنا فی هذا الوقت امام نعرفه بعینه فتروی عنه علم الحلال و الحرام و لكننا نعلم ان فی العترة من هو موضوع هذا الامر و اهله قلنا لهم قد دخلتم فيما عیبوه علی الامامية بما معها من الاخبار من المتنبها بالنص علی صاحبهم و الاشارة إلیه و البشارة به و بطل جميع ما قصصتم به من ذکر الجهاد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فصار امامکم بحيث لا یرى ولا یعرف فقولوا کیف شتم و نعوذ بالله من الخذلان ثم قال صاحب المکناب و کما امر الله العترة بالدعاء الی الخیر و وصف سبق السابقین منهم و جعلهم شهداء و امرهم بالقسط فقال یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ثم اتبع ذلك بضرب من التأویل و قرأ آیات من القرآن ادعی انها فی العترة ولم یحتاج لشيء منها بحجة اکثر من ان یکون الدعوی ثم قال وقد اوجب الله تعالى علی نبيه ﷺ ترک الامر و النهی ان هیأ اذ انصاراً فقال و اذا رايت الذین یخوضون فی آیاتنا الی قوله لعلمهم یتقون فمن لم یکن من السابقین بالخیرات المجاهدین فی الله و لا من المقتصدین الواعظین بالامر و النهی عند اعواز الاعوان فهو من الظالمین لانفسهم و هذا سبیل من کان قبلنا من ذراری الانبیاء علیهم السلام ثم تلی آیات من القرآن فیقول له لیس علینا لمن اراد بهذا الکلام و لکن اخبرنا من الامام من العترة عندک من ای قسم هو فان قال من المجاهدین قبل له فدن هو و من جاهد و یعلم

اگر گویند امروزه ما امامی نداریم معروف و مشخص که علم حلال و حرام از او نعل کنیم ولی می دانیم در میان عترت شخص لایق امامت هست گوئیم شما هم ملتزم همانی شدید که آنرا عیب امامیه می شمرید با این همه اخباری که از امامه بدست آنها است راجع بنی بر امام عصر خود و تبعین او و بشارت باو و آنچه از داستان جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر گفتید باطل بود و امام شما هم نادیده و ناشناس است هر چه خواهید بگوئید نعوذ بالله من الخذلان

اعتراض دیگر از صاحب کتاب و جواب آن

سپس صاحب کتاب گوید و چنانچه خدا عترت را مأمور کرده دعوت بغیر کنند و سبقت بپویان آنهارا ستوده و شهداء بر مردم ساخته و آنهارا مأمور بعدالت کرده و در سورة مائده آیه ۸ فرموده ای آن کسانی که گرویدید بسیار بسیار برای خدا قیام کنید و گواهان عدالت باشید سپس دنبال آن تأویلاتی کرده و آیاتی از قرآن آورده و بدون دلیل مدعی شده که در باره عترت وارد شده سپس گفته خدای تعالی بر پیغمبرش (ص) ترک امر بمعروف و نهی از منکر را لازم کرد تا یارانی پیدا کند و فرمود در سورة انعام آیه ۶۸ - ۶۹ (و چون کسانی را دیدی که در آیات ما خوش میکنند تا آنجا که می فرماید شاید برهیز کار شوند) پس کسانی که از سابقین، بالخیرات و مجاهدین فی الله نباشند و از متقدمین و واعظین بامرو نهی نیستند بواسطه آنکه یاورانی ندارند آنان ظالمین بانفسهم محسوب شوند و همین بوده است روش ذراری انبیاء سلف باز آیاتی از قرآن خوانده است.

در جوابش باید گفت ما مسئول کسی نیستیم که در این اعتراض با او سخن گفته

و گوئیم تو با خیر بده از امام عترت که بدو معتقدی از کدام قسمی است که شمردی ، اگر

گوید از مجاهدین است باید باو گفت کیست و کجا است و یا که جهاد کرده و کجا خروج کرده سوار

من خرج و این خيله و رجله : فان قال هو ممن يعظ بالامر والنهي عند اعواز الاعوان قيل له فمن سمع امره و نهيه فان قال اولياؤه و خاصته قلنا فان اتبع هذا و سقط فرض ما سوى ذلك عنه لا اعواز الاعوان و جاز ان لا يسمع امره و نهيه الا اولياؤه فاي شيء غبته على الامامية و لم الف كتابك و بمن عرضت وليت شعري و بمن قرعت بآي القرآن و الزمته فرض الجهاد ثم يقال له و للزيدية جميعا اخبرونا لو خرج رسول الله ﷺ من الدنيا ولم ينص على امير المؤمنين عليه السلام ولا دل عليه ولا اشار اليه اكان يكون من فعله صوابا و تدبيراً حسناً جائزاً ؟ فان قالوا نعم فقلنا لهم ولو لم يدل على العترة اكان يكون ذلك جائزاً فان فقالوا نعم فقلنا و لو لم يدل فاي شيء انكرتم علي المعتزلة و المرجئة و الخوارج و قد كان يجوز ان لا يقع النص فيكون الامر شورى بين اهل العمل والعقد و هذا مالا حيلة فيه فان قالوا لا و لابد من النص على امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله و من الادلة على العترة قيل لهم بم (لم خ ل) حتى اذا ذكروا الحجة الصحيحة فانقلها الى الامام في كل زمان لان النص ان وجب في زمن وجب في كل زمان لان العلق الموجهة له موجودة ابداً و نمود بالله من الخذلان .

مسئله اخري يقال لهم اذا كان الخبر المتواتر حجة رواه العترة و الامة و كان الخبر الواحد من العترة كخبر الواحد من الامة يجوز على الواحد منهم من تعدد الباطل و من السهو

نظام و بياده نظامش كجا است ؟ و اگر گوید از واعظین بامروتنهی است برای نبودن اعوان باید گفت کی امر و نهی او را شنیده ؟ اگر گوید دوستان و مخصوصانش گوئیم اگر بهین قناعت شود و دستورات دیگر برای نبودن یا در ساقط گردد و روا باشد که امر و نهی امام مخصوص دوستان باشد امامیه هم در حال غیبت مینظوراند پس چه عیبی برای آنها میگویی و چرا کتاب نوشتی و این کتاب برای چیست ؟ گاهی می دانستم با آیات قرآن که را سر کوب کنی و بچه کسی جهاد را واجب دانی ؟

پس باید باو و زبیده گفت بما بگوئید اگر رسوا شد از دنیا رفته بود و نص در باره امیرالمؤمنین (ع) صادر نکرده بود و مردم را بوی رهبری نکرده و او را معین نکرده بود کار درستی کرده بود و تدبیر نیکو و جائزی بود یا نه ؟ اگر تصدیق کنند گوئیم اگر امامت عترت هم رهبری نکرده بود کار جائزی بود ؟ اگر تصدیق کنند گوئیم اگر دلیلی بر خلیفه پیغمبر نیست شما چه اعتراضی بمنزله و مرجئه و خوارج دارید با اینکه جائز دانید نصی در میان باشد و کار خلافت معول به شورای اهل حل و عقد باشد و این اعتراضی است که جوابی برای آن ندارند و اگر بگویند ناچار بود که نص برای امامت خصوص امیرالمؤمنین (ع) صادر کند و عترت را هم بخلافت تعیین کند بآن ها باید گفت دلیل لزوم آن چیست ؟ تا آن که دلیل درست خود را اظهار کنند و ما آن دلیل را بهر زمانی تطبیق کنیم بر انص بر امامت اگر در یک زمانی واجب باشد در هر زمانی واجب است زیرا علت وجوب در هر زمانی موجود است تا همیشه و نمود بالله من الخذلان

يك سنوال دیگر در جواب زبیده

مسئله دیگر بآن ها گفته شود - خبر متواتر از عترت و است هر دو حجت است و اگر خبر واحد عترت هم مانند خبر واحد سائر استیلاست در باره یکی از عترت تعدد در دروغ و سهو و خطا رواست

والزلل ما يجوز على الواحد من الامة و ما ليس في الخبر المتواتر ولا الخبر الواحد فسيله
 هندكم الاستخراج و كان يجوز على المتاول منكم ما يجوز على المتاول من الامة فمن اى وجه
 صارت العثرة حجة فان قال صاحب الكتاب ان اجمعوا فاجمعهم حجة قيل له فاذا اجتمعت الامة
 فاجمعها حجة و هذا يوجب انه لا فرق بين العثرة والامة و ان كان هكذا فليس في قوله خلقت
 فيكم كتاب الله و عترتى فائدة الا ان يكون فيها من هو حجة في الدين و هذا قول الامامية و
 اعلموا اسعدكم الله ان صاحب الكتاب اشغل نفسه بعد ذلك بقراءة القرآن و تاويله على من احب
 ولم يقل في شيء من ذلك الدليل على صحة تاويلي كيت كيت و هذا شيء لا يعجز عنه الصبيان و
 انما اراد ان يعيب الامامية بانها لا ترى للجهد والامر بالمعروف والنهي عن المنكر وقد غلطانا
 نرى ذلك على قدر الطاقة ولا نرى ان تلقى بايديها إلى التهلكة ولان يخرج مع من لا يعرف
 الكتاب والسنة ولا يحسن ان يسير في الرعية بسيرة العدل والعق و اعجب من هذا ان اصحابنا
 من الزيدية في منازلهم لا يأمرؤن بالمعروف ولا ينهؤن عن المنكر ولا يجاهدون وهم يعيبننا
 بذلك و هذا نهاية من نهايات التعامل و دليل من ادلة العصية نموذ بالله من اتباع الهوى و هو
 حسبنا و نعم الوكيل مسألة اخرى و يقال لصاحب الكتاب هل تعرف في ائمة الحق افضل من
 امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله فان قال لا يقال له هل تعرف من المنكر بعد الشرك والكفر
 شيئا اقبح و اعظم مما كان من اصحاب السقيفة ؟ فان قال لا يقال له فانت اعلم بالامر بالمعروف و

ماتند بكي از سائر امت و آنچه از احكام دين كه نه خبر متواتر دارد و نه خبر واحد راه فهمش
 عقیده شما اجتهد است و بناء على كه شما در استعاده آن حكم داريد قابل خطاء است مانند تاويل
 ديگران از امت در اينصورت عترة چگونه حجت باشد - اگر صاحب كتاب گويد از اجماع عترة
 حجت بدست مى آيد گوئيم از اجماع امت هم حجت بدست مى آيد و بنا بر اين فرقى ميان عترة و امت
 نمائند و قول پيغمبر ص كه من قرآن و عترة را در ميان شما خلافة نهادم فائده ندارد مگر آن كه در
 ميان عترة شخص معينى باشد كه حجت در دين باشد و اين عقیده اماميه است

خدا شما را سعادتمند كند بدانيد كه صاحب كتاب بعد از اين خود را بقرائت قرآن واداشته
 و بدون دليل آن را بكسى كه دلش خواسته تاويل کرده و بجهها هم از ادعاى بى دليل عاجز نيستند
 مفصودش اين بوده كه اماميه را عيب كند بحداب اينكه جهاد و امر بمعروف و نهى از منكر نظر
 ندارند و غلط رفته است زيرا ما اين احكام را باندازه قدرت و توانائى منظور داريم و اماميه نظر
 نمى دهند كه خود را بدست خود در خطر جاني بيندازند و با كسيكه كتاب و سنت تدبير عدالت در
 رعبت را نميدانند خروج كنند و عجب تر اينكه شيعيان زبديه هم در منازل خود آرميده نه امر بمعروف
 و نهى از منكر كنند و نه جهاد و با اين حال بر ما عيب گيرند و اين نهايت زور گويى و حصيت است
 بخدا بناء از پيروي هواى نفس و مو حسينا و نعم الوكيل

حوال ديگر از صاحب كتاب اشهاد

آيا در امامان بر حق بهتر از امير المؤمنين ميشناسي؟ اگر گويد نه بايد گفت بعد از شرك و
 كفر كارى زشت تر و منكرى بزرگتر از كاذب اصحاب حقيقت هست؟ اگر گويد نه باو بايد گفت تو با امر

والنهی عن المنکر و الجهاد او امیر المؤمنین فلا بد ان يقول امیر المؤمنین **علیه السلام** فیقال له فما باله لم یجاهد القوم فان اعتذر بشیء قیل له فاقبل مثل هذا المنکر من الامامیة فان الناس جمیعاً یعلمون ان الباطل الیوم اقوی منه یومئذ و اعوان الشیطان اکثر ولا تهول علينا بالجهاد و ذکره فان الله تعالی انما فرضه لشرائط لو عرفتھا لقل کلامک و قصر کتابک و نسأل الله التوفیق.

مسئله اخرى بقال لصاحب الکتاب انصوبون الحسن بن علی علیه السلام فی مواعده معویه ام تخطئونه؟ فاذا قالوا نصوبه قیل لهم فتصوبونه وقد ترک الجهاد و اعرض عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر هل الوجه الذی تؤمنون الیه فان قالوا نصوبه لان الناس خذلوه ولم یامنهم علی نفسه ولم یکن معه من اهل البصائر من یسکنه ان یقاوم به معویه و اصحابه فاذا عرفوا صحة ذلك فاذا کان الحسن **علیه السلام** مبسوط المنکر و معه جیش ایه و قد خطب له الناس علی المنابر و سل سیفه و سار الی عدو الله و عدوه للجهاد لما وصفتم و ذکرتم فلم لانعززون جعفر بن محمد **علیه السلام** فی ترک الجهاد و قد کان اعداؤه فی عصره اصناف من کان مع معویه و لم یکن معه من شیعه مائة نفر ممن قد تدربوا الحروب و إنما کان قوم من اهل السمر لم یشهدوا حرباً ولا عابثوا وقعة فان بسطوا عذرهم فقد انصفوا و ان امتنع منهم ممتنع نسل الفصل ولا فصل و بعد فان کان قیاس الزیدیة صحیحاً فزید بن علی افضل من الحسن بن علی لان الحسن و ادع و زید عارب و قتل و کفی

بمعروف و نهی از منکر و جهاد و اناتری یا امیر المؤمنین بنایار گوید امیر المؤمنین «ع» باید گفت چرا امیر المؤمنین با آن‌ها جهاد نکرد هر قدری بیاورد باید مانند آنرا از امامیه بپذیرد، زیرا همه مردم میدانند امروزه باطل قویتر است از روز سقیفه و یاوران شیطان بیشتر جهاد و ذکر آن را برخ ما نکش زیرا خدا آن را با شرائطی واجب کرده که اگر نو بدانی سخت کوتاه و کتاب مختصر خواهد شد و نسأل الله التوفیق

سؤال دیگر

باید بصاحب کتاب گفت شما حسن بن علی (ع) را در سازش با معاویه درست کار می‌دانید یا خطا کار اگر گویند درست کار می‌دانیم گوئیم بطوریکه آنحضرت از جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر کناره گرفت بوجهی که شما منظور دارید اگر گویند درست کارش دانیم برای آنکه مردم او را وا گذاشتند و از آنها بر جان خود مطمئن نبود و بیروان درست فهم و مقتدوی باندازه‌ای نبودند که بتواند با آنها در برابر معاویه ایستادگی کند اگر بفهمند و این جواب را بدهند بآن‌ها باید گفت در صورتیکه امام حسن با وجود لشکر بموش و اعلام امامتش بر فراز منار و اینکه شمشیر کشید و بالتکبری بپیدان جهاد با دشمن خدا و خود رفت برای این پیش آمدها منظور از ادامه جهاد باشد چرا جعفر بن محمد علیه السلام را در ترک جهاد معذور ندانید با اینکه دشمنان معاصر وی چند برابر قشون معاویه بود و شیعیان یکمشت مردم جنگ ندیده و اهل انزوا تحصیل بودند نه جنگ دیده و نه پیکار می‌دیدند و اگر خدا را بیلبرند انصاف داده اند و اگر نه سؤال از مرق می‌شود و فرق در میان نیست به علاوه اگر قیاس و سنجش زیدیة نسبت بمجاهد و قاعد درست باشد باید زید بن علی افضل از حسن بن علی (ع) باشد برای آنکه حسن (ع) سازش

بمذهب یزدی‌ای تغزیل زید بن علی علی الحسن بن علی قبا و الله المستعان و حسبنا الله و نعم الوکیل و إنما ذکرنا هذه الفصول فی أول کتابنا هذا لأنها غایة ما يتعلق به الزیدیه و ما رد علیهم و هی أشد الفرق علینا وقد ذکرنا الانبیاء و الحجج الذین وقعت بهم الغیبة صلوات الله علیهم و قد ذکرنا فی آخر الكتاب المعمرین لیخرج بذلك ما نقوله فی الغیبة و طول المعمر من حد الاحالة إلى حد الجواز ثم صححنا النصوص علی القائم الثاني عشر من الائمة علیه وعلیهم السلام من الله تعالی ذکره و من رسولهم الائمة الاحد عشر صلوات الله علیهم مع اخبارهم بوقوع الغیبة ثم ذکرنا مولده علیه السلام و من شاهده و ما صح من دلالاته و اعلامه و ما ورد من توقیعاته لتأكيد المحجة علی المنکرین لولی الله و المصیب لمر الله و الله الموفق للصواب هو خیر مستعان .

الباب الثاني فی غیبة ادریس النبی علیه السلام

فاول الغیبات غیبة ادریس النبی علیه السلام المشهورة حتى ال الامر لشیعته إلى ان تعذر علیهم

کرد و زید جنگید تا کشته شد و منعی که زید را بر حسن برتری دهد در زشتی و فباحت نیاز بدلیل دیگری ندارد و الله المستعان و حسبنا الله و نعم الوکیل (۱)

این فصول را در آغاز کتاب خود آوردیم زیرا نهایت ادله زیدیه و رد آن در وی مندرج است و آنها از همه فرق نسبت بها سخت گیر ترند.

فهرست کلی مطالب کتاب از این قرار است

- ۱ - بیان حال یغبران و حجبی که غیبت داشتند صلوات الله علیهم
- ۲ - در آخر کتاب مصرین تاریخ گذشته را یاد کردیم تا غیبت و طول عمری که در باره آن حضرت معتقدیم امکان پذیر بنظر آید و معال تصور نشود.
- ۳ - اخبار و تصویصی که راجع بامام قائم دوازدهمین از ائمه صادر شده و آن ها از جانب خدای تعالی ذکره و از جانب رسول خدا و ائمه دیگر نقل کرده اند بیوست اخبار و وقوع غیبت تصحیح نمودیم
- ۴ - ولادت او را ذکر کردیم ، کسانی که او را دیده اند و دلالات و نشانه ها و توقیعات صادره از آن حضرت راجع نمودیم برای تاکید حجت نسبت بشکران ولی خدا و مصیب لمر الله، خدا توفیق درستی دهد و بهترین کمک کار است

باب دوم در غیبت ادریس یغبر علیه السلام « ۴ »

آغاز غیبت مشهور ادریس یغبر است تا کارشیماننش بجایی رسد که قوت آنها برسد

(۱) مصنف طرح جوابی بر اعتراضات زیدیه نسبت بمذهب امامیه از طرف این قبه رازی نمود و دنیا له سخن را بعنوان اعتراضات صاحب کتاب اشهاد تا اینجا کشانید و اشاره ای بپایان گفتار این قبه نکرد، ظاهر اینست که جمیع مطالبی که عنوان سؤال و جواب از صاحب کتاب نقل شده گفتار این قبه علیه الرحمة است که مصنف آن را نقل کرده و چون بنظرش کافی رسیده است سخن را با آن ختم نموده و چیزی بدان نغزوده .

(۲) در نسخه چایی کتاب غیبت ادریس را باب دوم فید کرده و روی همین شماره ابواب کتاب را پایان برده است ولی در اول کتاب عنوان باب اول ذکر نشده و این گفتار طولانی گذشت بقیه

القوت و قتل الجبار من قتل منهم و افقر و أخاف باقیم ثم ظهر عليه السلام فوعده شيعة بالفرج و بقيام القائم من ولده و هو نوح عليه السلام ثم رفع الله عز وجل إدریس عليه السلام إليه فلم تزل الشيعة تتوقعون قيام نوح عليه السلام قرنا بعد قرن و خلفا عن سلف صابرين من الطواغيت على العذاب المون حتى ظهرت نبوة نوح عليه السلام.

حدثنا أبي (رض) و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد و محمد بن موسى بن المتوكل (رض) قالوا حدثنا محمد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری و محمد بن یحیی العطار قالوا حدثنا أحمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن قاسم (هاشم خ ل) جميعا عن الحسن بن محبوب عن ابراهیم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام قال كان بدو نبوة إدریس عليه السلام أنه كان في زمانه ملك جبار و أنه ركبه ذات يوم في بعض ترهة فمر بأرض محضرة نظرة لعبد مؤمن من الرافضة فاعجبته فسأل و زرائه لمن هذه الأرض قالوا لعبد مؤمن من عبيد الملك فلان الرافضي فدعا به فقال له امتعني بأرضك هذه فقال له عیالی اسوج اليها منك قال فسمنى بها ائمن لك قال لا امتعك (احتقك خ ل) بها ولا اسومك دع عنك ذكرها فنضب الملك عند ذلك و اسف و انصرف إلى أهله و هو مغموم متفكر في أمره و كانت له امرأة من الازادقة و كان بها معجبا يشاورها في

و دیکتاتور آمان جمعی را کشت و دیگران را قتل و هراسناک نمود، سپس ظهور کرد و بشجاعتش مزده فرج داد و بشارت داد که قائمی از فرزندانش قیام کند و انتقام کشد آن نوح علیه السلام بود سپس خدا ادریس را بالا برد و همیشه شیعه وی در انتظار قیام نوح بودند و در هر قرنی ادریس قرن دیگر پشت در پشت بظلم و عذاب مدت بار ایشان بردباری کردند تا نبوت نوح آشکار شد. ابی جعفر محمد بن علی - الباقر علیه السلام فرماید نبوت ادریس از اینجا آغاز شد که در زمان وی پادشاه ستمکار و زورگویی بود یک روز سوار شد و رفت بگردش و تفرج در راهی که میرفت یک زمین سبز و خرمی برخورد، این زمین از یک مؤمن کناره گیر بود و آن خوشی آمد از وزیراش پرسید این زمین از کی است گفتند از آن یکی از بندگان مؤمن پادشاه است، فلان شخص کناره گیر او را خواست و گفت این زمین خود را بمن واگذار و پیشکش کن گفت نان خورهای من از تو بدان نیازمند ترند و باید از در آمد آن زندگی کنند گفت بگو چند ارزش دارد تا بهایش را بشو بدهم، گفت نه پیشکش میکنم و نه میفروشم نام آنرا بر زبان میاور، پادشاه از این سخن خشمگین شد و او را نموهناک کردید نزد خانواده خود برگشت ولی از این پشامده بگین و اندیشناک بود، زنی از طایفه کیود چشمان داشت که مورد اعتماد و پسندش بود و بهر مشکلی گرفتار میشد یا او مشورت میکرد چون در جای خود آرامید و او را خواست تا ناوی در موضوع گستاخی صاحب زمین مشورت کند چون این زن بر او در آمد رخسارش را خشمناک دید گفت

کتاب شبیه تر است خصوص بملاحظه اینکه مهرست کتاب بعد از آن ذکر شده ولی چون در آغاز فصول گذشته بیانی راجع به غیبت آدم شده گویا مصنف باین اعتبار آن را باب یکم حساب آورده و غیبت ادریس را باب دوم گرفته و بهر حال از نظر ترتیب و باب بندی و مقدمه چینی اضطراری مشهود است خصوص که خود مصنف غیبت ادریس را اول غیبت تعبیر کرده

الامر إذا نزل به فلما استقر في مجلسه بعث إليها ليشاورها في أمر صاحب الأرض فخرجت إليه فرأت في وجهه الغضب فقالت له أيها الملك ما الذي دهاك حتى بدا الغضب في وجهك قبل فعلك فأخبرها بخبر الأرض و ما كان من قوله لصاحبها و من قول صاحبها له فقالت أيها الملك إنما يغتم و يهتم به من لا يقدر على التغيير والانتقام فان كنت تكره ان تقتله بفيرحجة فانا كفيناك أمره و اصير أرضه لك بحجة لك فيها المنز عند اهل مملكته قال و ماهي قالت ابعت اليه اقواما من اصحابي الا زارقه حتى باتوك به فيشهدون عليه عندك انه قد برأ من دينك فيجوز لك قتله و اخذ أرضه قال فافعل ذلك قال و كان لها اصحاب من الازارقة على دينها يردون قتل الروافض من المؤمنين فبعثت إلى قوم من الازارقة فاتوها فامرته ان يشهدوا على فلان الرافض عند الملك انه قد برأ من دين الملك فشهدوا عليه انه قد برأ من دين الملك فقتلوه استعلم أرضه فغضب الله تعالى للمؤمن عند ذلك فادعى الله إلى إدريس ان انت عبي هذا الجبار فقل له أما رضيت أن تقتل عبي المؤمن ظلما حتى استخلصت أرضه خالصة لك فاحوجت عياله من بعده و اجتمعت الاوعزتي لا تنقم له منك في الازجل ولا سلبك ملكك في العاجل ولا خربن مدينتك ولا ذلن عزتك ولا طعن الكلاب لحم امرأتك فقد غرك يا مبتلى حلمي عنك فاتاه ادريس ■ برسالة ربه وهو في مجلسه و حوله اصحابه فقال ايها الجبار اني رسول الله إليك و هو يقول لك اما رضيت أن تقتل

پادشاهها چه ناگواری رخ داده که خشم از رخسارت هویدا است پیش از آنکه دست بکاری زنی! او را از داستان زمین و گفتار صاحبش آگاه کرد گفت پادشاهها غمواندوه را کسی خورد که توانایی دیگر گونی و انتقام ندارد اگر گوشت نیاید که بی بهانه او را بکشی من برای او پرونده میسازم و با بهانه ای زمینش را بنویسم بر میگرددیم، این بهانه پیش مردم کشور عذر تومی شود، گفتها، این نقشه تو چیست؟

گفتم من جمعی از کبود چشان را میفرستم او را بکشند و پیش تو بیاورند و گواهی دهند که از دین تو بیزاری هسته در اینصورت کشتن او بر تو روا گردد و زمین او را مصادره کنی، گفت بسیار خوب برو این کار را بکن، این زن یکدسته طرفدار از کبود چشان داشت که با او همکیش بودند و کشتن مؤمنان کتاره گیر را روا می دانستند، فرستاد جمعی از کبود چشان درخواست حاضر شدند بآنها سپرد که در نزد پادشاه گواهی دهند که فلان رافضی از دین پادشاه بیزاری هست حاضر شدند بر او گواهی دادند که از دین پادشاه بیزاری هسته پادشاه او را کشت و زمینش را خالصه خود ساخت خدای تعالی در اینجا برای مؤمن خشتاک شد و یادریس وحی کرد که برو پیش این بنده زور گوی و بوی بگو باین قانع نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم خالصه خود کردی و خاندان بازمانده او محتاج و گرسنه نمودی بهزت خودم سوگند در آخرت از تو سخت انتقام کشم و در دنیا سلطنت تو را براندازم و شهرت را ویران کنم و عزت را بفلت کشانم و گوشت این زن را خودم سگان سازم، حلم من ای گرفتار تو را فریفته کرد.

ادریس برای ادای رسالت پروردگارش نزد او آمد، در منده خود نشست و یارانش دور او حلقه بسته بودند، فرمود ای جبار من از طرف خدا رسول توام او است که بنویس میفرماید قانع نشدی که بنده مؤمن مرا بناحق کشتی تا آنکه زمینش را خالصه خود ساختی و خانواده و بازمانده گانش را محتاج و گرسنه کردی

عبدی المؤمن ظلما حتى استخلصت أرضه خالصة لك وأحوجني عياله من بعده وأجمعهم أما و عزتي لا تتمن له منك في الأجل ولا سلبك ملكك في العاجل ولا تحربن مدينتك ولا ذلن عزك ولا لاطعن الكلاب لهم امرأتك فقال الجبار اخرج عني يا إدريس فلن يسبقني بنفسك ثم أرسل إلى امرأته فأخبرها بما جاء به إدريس فقل لاتمولك رسالة اله إدريس أنا اكفيك أمر إدريس أنا أرسل إليه من يقتله فتبطل رسالة اله و كلما جاءك به قال فافعلی قال و كان لادريس أصحاب من الرافضة مؤمنون يجتمعون إليه في مجلس له فيانسون به ويأنس بهم فأخبرهم إدريس بما كان من وحی الله عزوجل إليه و رسالته إلى الجبار و ما كان من تبليغه رسالة الله عزوجل إلى الجبار فاشتقوا على إدريس و أصحابه و خافوا عليه القتل و بعث امرأة الجبار إليه أربعين رجلا من الازارقة ليقتلوه و آتوه في مجلسه الذي كان يجتمع إليه فيه أصحابه فلم يجدوه فانصرفوا و قدر آهم أصحاب إدريس فحسبوا أنهم اتوا إدريس ليقتلوه فتفرقوا في طلبه فلم يلقوه فقالوا له نحن نذكرك يا إدريس فان الجبار قاتلك قد بعث اليوم أربعين رجلا من الازارقة ليقتلوك فأخرج من هذه القرية فتسحى إدريس من القرية من يومه ذلك و معه نفر من أصحابه فلما كان في السحر ناجى إدريس ربه فقال يارب بعثنى إلى جبار فبلغت رسالتك قد توعدنى هذا الجبار بالقتل بل هو قاتلى ان ظفري فاحس الله عزوجل ان تنج عنه و اخرج من قريته و خلنى واباء فوعزتي لا أفذن فيه أمرى ولا صدقن قولك

هلا بمرت خودم سو گنده در آخرت از تو انتقام جویم و در دنیا سلطنت تو را براندازم و شهرت را ویران سازم و عزت را بذلت بکشانم و گوشت این ذلت را خوراك سگان تمام آن زورگو گفت ای ادريس از نزد من بیرون رو، هرگز خود را بر من پیش نیندازی. سپس فرستاد زنشرا خواست و ماجرای ادريس را باو خبرداد: گفت تو از رسالت خدای ادريس در هراس مباش من کس میفرستم ادريس را بکشد و رسالت خدایش باطل شود و آنچه برای تو پیام آورد بیهوده گردد، گفت اقدام کن.

فرمود ادريس يرواني از مؤمنان کناره گیر داشت که با او انجمن میکردند و بوی آدامش دل داشتند و او هم بآنها دل بسته بود.

ادريس گزارش آنچه را خدای عزوجل بوی وحی کرده بود باصحاب خود داد و موضوع پیام خدا را بآن زورگو و رساندن پیام خدای عزوجل را بایشان گفت همه يروانش از این پیش آمد نسبت باو نگران شدند و یارانشرا دو خطر دیدند و ترسیدند که وی کشته شود زن آن زورگو چهل مرد از کبود چشان فرستاد او را بکشند آنها بانجی که در آن باباران خود می نشستند رفتند و او را نیافتند و برگشتند، یاران ادريس درك کردند که آنها آمده او را بکشند بدنبال او پراکنده شدند و باو برخوردند و بوی اعلام خطر کردند و گفته خود را بیا که زورگو تو را میکشد، امروز چهل کبود چشم فرستاده بود که تو را بکشند، از این ده بگیریز، ادريس همان روز با چند تن از یارانش از آن قریه دور شد و سحرگاه با پروردگار خود برای برداخت عرض کرد پروردگار امر آن زورگو مبعوث کردی من پیام تو را رسانیدم و او مرا تهدید بقتل کرده و اگر مرا بگیرد میکشد خدا باو وحی کرد از او دوری کن و از قریه اش بیرون شو و مرا باو و اگر از بزمتم سو گنده فرمان خود را بر او مجری کن و

فیه فیما ارسلتک به إلیه فقال إدریس یا رب ان لی حاجة قال الله عزوجل سل نخطبها قال استلک ان لا تمطر السماء علی هذه القرية و ما حولها و ما حوت علیه حتی استلک ذلك قال الله عزوجل یا إدریس إذا تخرب القرية و یشتد جهد اهلها و یجوعون قال إدریس و ان خربت و جهدوا و جماعوا قال الله عزوجل قد اعطیتک ما سالت ولن امطر السماء علیهم حتی تسألنی ذلك و أنا احق من وفی بوعده فانخبر إدریس أصحابه بما سأل الله من حبس المطر عنهم (علیهم خ ل) و بما وحبی الله إلیه و وعده ان لا یمطر السماء علی قریتهم حتی یسأله ذلك فاخرجوا ایها المؤمنون من هذه القرية الی غیرها من القرى فخرجوا منها و عدتهم یومئذ عشرون رجلا فتفرقوا فی القرى و شاع خبر إدریس فی القرى بما سأل ربه و تنحى إدریس إلی کهف من الجبل (فی جبل خ ل) شامق فلجأ إلیه و کلل الله عزوجل به ملکا یأتیه بطعامه عند کل مساء و کان یصوم النهار فیاثیه الملك بطعامه عند کل مساء و سأل الله عزوجل عند ذلك ملک الجبار و قتله و اخرج مدینته و اطعم الکلاب لحم امرأته غضبا للمؤمن فظهر فی المدینة جبار آخر عامس فمکتوا بذلك بعد خروج إدریس من القرية عشرين سنة لم تمطر السماء علیهم قطرة من مائها فجهد القوم و اشتدت حالهم و صاروا یمتارون الاطعمة من القرى من بعد فلما جهدوا مشی بعضهم إلی بعض فقالوا ان الذی نزل بنا مما ترون لسؤال إدریس ربه ان لا یمطر السماء علینا حتی یسأله هو وقد تنحى إدریس عنا

آنچه را بوسیله تو باو پیغام دادم انجام دهم ادریس عرض کرد پروردگارا من درخواستی دارم خدای عزوجل فرمود بطوایه برآورده است عرضکرد خواهش دارم براین قریه و حومه و آنچه در آنست باران نفرستی تا من از تو درخواست کنم خدای عزوجل فرمود ای ادریس در این صورت قریه ویران می شود و مردمش دچار سختی و گرسنگی میگردند ادریس عرضکرد اگرچه ویران شود و گرفتار سختی و گرسنگی شوند خدای عزوجل فرمود آنچه خواهشی تو دادم و هرگز باران بآنها نفرستم تا تو خواهش کنی و من بوعده خود یعنی وفا کنم.

ادریس موضوع درخواست خود را و اجابت آن را بباران خود گفت و اعلام کرد خدا بار وحبی کرده که تا درخواست نکند آسمان بر آنها باران نیارد فرمود ای مؤمنین شما از این قریه بیرون شوید و بقریه دیگر بروید بایک عده یست نقری از آن قریه کوچ کردند و در قریه دیگر متفرق شدند و خبر ادریس در آن قریه شیوع یافت که از خدا چه خواست و خود ادریس بالای کوه بلندی در میان غاری پناهنده شد و از مردم دور شد، خدا فرشته ای بر او گذاشت که هیشام خود را کی برایش میآورد هر روز روزه میگرفت و فرشته افطاری او را میآورد خدای عزوجل در این میان سلطنت آن زورگو را گرفت و خودش کشته شد و شهرش ویران گردید و گوشت زنش را خورد و سگان کرد بخاطر خشمیکه برای آن مژمن داشت، در آن شهر یک زورگوی دیگر بیدار شد و گناهکار بود و پس از بیرون رفتن ادریس از آن شهر یک سال بسر بردند که آسمان یکقطره باران بر آنها نیارید مردم دچار سختی شدند و حالشان ناگوار شد و شروع کردند بخوار بار از شهرهای دیگر وارد کنند و چون بیتاب شدند با هم برخورد کردند و گفتند این سختی و قحطی که میبینید بیماری داده برای اینست که ادریس از پروردگارش خواسته

ولا علم لنا بموضعه والله ارحم بنامته فاجمع امرهم على ان يتوبوا الى الله ويدعوه و يفرعوا إليه و يسألوه ان يمطر السماء عليهم و على ما حوت قريتهم فقاموا على الرماد و لبسوا المسوح رجثوا على رؤسهم التراب و عجلوا إلى الله بالتوبة و الاستغفار و البكاء و التضرع اليه فارحى الله عزوجل إلى ادریس ان اهل قريتك قد عجلوا إلى بالتوبة و الاستغفار و البكاء و التضرع و أنا الله الرحمن الرحيم اقبل التوبة و اعفوا عن السيئة و قد رحمتهم و لم يمنعني من اجابتهم إلى ما سالوني من المطر الا مناظرتك فيما سألتني ان لا امطر السماء عليهم حتى تسألني فاسألني يا ادریس حتى اغيثهم و امطر السماء عليهم قل ادریس اللهم اني لا اسألك ذلك قال الله عزوجل الم تسألني يا ادریس فاجبتك إلى ما سألت و أنا اسألك ان تسألني فلم لا تجيب مسألتي قل ادریس اللهم اني لا اسألك قال فارحى الله عزوجل الى الملك الذي امره ان يأتي ادریس بطعامه كل مساء ان احبس عن ادریس طعامه و لا تأتیه به فلما أمسى ادریس في ليلة ذلك اليوم فلم يؤت بطعامه حزن و جاع فصر فلما كان في ليلة اليوم الثاني فلم يؤت بطعامه اشتد حزنه و جوعه فلما كانت الليلة من اليوم الثالث فلم يؤت بطعامه اشتد جهده و جوعه و حزنه و قل صبره فنادی ربه یارب حبست عني رزقي من قبل ان تقبض روحي فارحى الله عزوجل إليه یا ادریس جزعت ان حبست عنك طعامك ثلثة أيام و لیالها و لم تجزع و تذكر جوع اهل قريتك و جوعهم منذ عشرين سنة ثم سألتك عند جوعهم و رحمتی آیاهم ان تسألني فامطر السماء عليهم فلم تسألني و بخلت عليهم بمسألتك ایای قادتک (فادبتک خ ل) بالجوع

که آسان بر ما نیارد تا او درخواست کند، ادریس از ما دوری بسته و جابشرا نیبمانیم و خدا بیازوی مهربانتر است باهم يك قول شدند که بخدا باز گردند و دعا کنند و بپوشانند و از او بخواهند که آسان بر آنها و حومه شهر بیارد بر خاکستر ایستادند و چه سیاه پوشیدند و خاک بر سر ریختند و بسوی خدا باتوبه نالیدند و گریه و زاری کردند، خدای عزوجل با دریس وحی کرد که هشتاد و یک نفر از تو به بعد گاممن بلند کردند و آمرزش خواستند و گریه و زاری کردند و من خدای بخشاینده مهربانم، توبه میپذیرم و گناه میبخشم من بآنها رحم کردم و مانعی برای بر آوردن درخواست باران ندارم مگر نظر تو که از من خواهی که از آسان باران بآنها نیارم تا تو خواهش کنی اکنون بقوا ای ادریس تا بفریاد آنها برسم و از آسان باران بر آنها بیارم، ادریس عرض کرد بارالها این خواهش را از تو نمیکنم خدای عزوجل فرمود یا اینکه من خواستارم از تو چنانچه خواهی تا اجابت کنم ادریس عرض کرد بار خدایا خواهش نمیکنم خدا بفرشته ای که مأمور بود در هر شامی خوراک ادریس را برساند دستور داد که خوراک او را در پهن دارد و باو نهد چون ادریس آن روز را شب رسانید و خوراکش نرسید اندوه خورد و گرسنه ماند و صبر کرد در شب روز دوم که خوراکش نرسید اندوه گرسنگی او سخت شد، چون شب روز سوم شد و خوراکش نیامد سختی و گرسنگی و اندوهش بیشتر شد و صبرش کمتر فریاد زد پروردگارا یش از آنکه جانم را بگیری روزی بهم راجت آوردی، خدای عزوجل باو وحی کرد ای ادریس سه شبانه روز خوراکت بند آمد یتایی کردی و یستساز است که هشتاد و یک نفر به سر میرند نه یتایی کردی و نه یادی از آنها کردی سپس از تو خواستم که درخواست کنی از آسان بر آنها بیارم درخواست نکردی

فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ صَبْرَكَ وَظَهَرَ جَزَعَكَ فَاهْبِطْ مِنْ مَوْضِعِكَ فَاطْلُبِ الْمَعَاشَ لِنَفْسِكَ فَقَدِ وَكَلْتِكَ فِي طَلَبِهِ إِلَى حَبْلِكَ فَهَبِطْ إِدْرِيسُ **عَلَيْهِ السَّلَامُ** مِنْ مَوْضِعِهِ إِلَى قَرْيَةٍ يَطْلُبُ أَكْلَهُ مِنْ جُوعٍ فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ نَظَرَ إِلَى دُخَانٍ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا فَاقْبَلَ نَحْوَهُ فَهَجَمَ عَلَى عَجُوزٍ كَبِيرَةٍ وَهِيَ تَرْفُقُ قَرَصَتَيْنِ عَلَى مَقْلَاةٍ فَقَالَ لَهَا ابْنَتَا الْمَرْأَةِ اطْعِمْنِي فَإِنِّي مَجْهُودٌ مِنَ الْجُوعِ فَقَالَتْ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تَرَكْتَنَا دَعْوَةَ إِدْرِيسَ فَضَلَا نَطْعَمُهُ أَحَدًا وَحَلَفْتَ أَنَّهَا مَا تَمْلِكُ غَيْرَهُ شَيْئًا فَاطْلُبِ الْمَعَاشَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ فَقَالَ لَهَا اطْعِمْنِي مَا أَمْسَكَ بِهِ رُوحِي وَتَحْمِلْنِي بِهِ رَجُلِي إِلَى أَنْ اطْلُبَ قَالَتْ إِنَّمَا هُمَا قَرَصَتَانِ وَاحِدَةٌ لِي وَالْآخَرَى لِابْنِي فَإِنِ اطْعَمْتِكَ قُوتِي مَاتَ وَأَنْ اطْعَمْتِكَ قُوتَ ابْنِي مَاتَ وَهَاهُنَا فَضَّلْ أَطْعَمَكَ فَقَالَ لَهَا إِنَّ ابْنَكَ صَغِيرٌ يَجْزِيهِ نِصْفُ قَرَصَةٍ فَيَحْيِي بِهِ وَيَجْزِيَنِي النِّصْفُ الْآخَرَ فَاحْيَا بِهِ وَفِي ذَلِكَ بَلْفَةٌ لِي وَ لَهُ فَآكَلَتِ الْمَرْأَةُ قَرَصَتَهَا وَكَسَرَتْ الْآخَرَى بَيْنَ إِدْرِيسَ وَ بَيْنَ ابْنَتِهَا فَلَمَّا رَأَى ابْنَتَا إِدْرِيسَ يَأْكُلُ مِنْ فَرَصَتِهِ اضْطَرَبَ حَتَّى مَاتَ، قَالَتْ أُمُّهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَتَلْتَ عَلَى ابْنِي جَزْعًا عَالِي قُوتِهِ فَقَالَ لَهَا إِدْرِيسُ فَاثْنَا أَحْيِيهِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَجْزَعِي ثُمَّ أَخَذَ إِدْرِيسُ بَعْضَ دِي الصَّبِيِّ ثُمَّ قَالَ ابْنَتَا الرُّوحِ الْخَارِجَةِ عَنْ بَدَنِ هَذَا الْفَلَامِ بِأَمْرِ اللَّهِ ارْجِعِي إِلَى بَدَنِهِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنَا إِدْرِيسُ النَّبِيُّ فَرَجَعْتُ رُوحَ الْفَلَامِ إِلَيْهِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَمَّا سَمِعَتْ كَلَامَ إِدْرِيسَ وَ قَوْلَهُ وَ أَنَا إِدْرِيسُ وَ نَظَرَتْ عَلَى ابْنَتِهَا قَدِ عَالَى بَعْدَ الْمَوْتِ قَالَتْ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِدْرِيسُ النَّبِيُّ وَ خَرَجَتْ تَنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهَا فِي الْقَرْيَةِ ابْشُرُوا بِالْفَرَجِ قَدْ دَخَلَ

و اذيك سوال برای آنها در پیخ کردی من با گرسنگی تو را ادب کردم و صبر تو کم شد و پیتابی تو آشکار گردید از جای خود فرود آی و معاش خود را بجوی من چستن آن را بچاره خودت و اگه ندارم، ادريس از جای خود فرود شد و بشهری درآمد و در طلب يك خوراك برآمد كه گرسنگی او را چاره كند، چون بشهر درآمد يك دودی دید كه از خانه‌ای بلند است بسوی آن رفت و بريك پیره زن سالخورده درآمد كه دو قرصه نان روی تابه پهن ميكرد باو گفت ای زن بن خودا کی بده كه از گرسنگی پیتابم گفت ای بنده خدا نفرین ادريس برای خوراك فرونی و انگذاشته كه بكسی بدهيم و سوگند خورد كه جز این دو قرصه نان چیزی ندارد و گفت برو در قریه دیگری معاش جستجو كن گفت باندازه خوراك بمن بده كه جانم را بگه دارم و پایم را بكشم تا آنكه جستجو كنم، گفت اینكه میبینی دو قرصه است یکی از آن خود من است و یکی از آن پسر من اگر قوت خودم را بدهم خود میبهرم و اگر قوت پسر را بدهم او میبرد و در اینجا زیادی نیستكه تو را بخورانم، گفت پسر من كوچك است نصف قرصه او را پس است و با آن زنده میماند و نصف دیگر مرا كافی استكه زنده بمانم در این يك قرصه كفایت من و او هر دو هست زن قرصه خود را خورد و قرصه دیگر را شكست و میان ادريس و پسرش قسمت كرد چون پسرش دید ادريس از قرصه او ميخورد از پریشانی مرد مادرش گفت ای بنده خدا فرزندم را از پیتابی بر قوتش كشتی ادريس باو گفت من باذن خدا او را زنده ميكتم پیتابی مكن ادريس دو بازوی كودك را گرفت و گفت ای چایكه از تن این بچه بیرون شدی با من خدا باز آی بتش باذن خدا من ادريس میبهرم روح بچه باذن خدا باو برگشت، چون پیره زن سخن ادريس را شنید و گفته او را كه من ادريس نباشم پوشید ریشش نگر بست كه پس از مردن زنده شده گفت من گواهم كه تو ادريس پیغمبری و

إدريس في قريبتكم و مضى إدريس حتى جلس على موضع مدينة الجبار الاول فوجدها في تل فاجتمع إليه اناس من أهل قريته فقالوا له يا إدريس أما رحمتنا في هذه العشرين سنة التي جاهدنا فيها و مسنا الجوع والجهود فيها فادع الله لنا ان يمطر السماء علينا قال لا حتى ياتيني جباركم هذا و جميع أهل قريبتكم مشاة حفاة فيسالوني ذلك فبلغ الجبار قوله فبعث اليه أربعين رجلا يأتونه بإدريس فاتوه فقالوا له ان الجبار بعثنا اليك لنذهب بك إليه فدعنا عليهم فماتوا فبلغ ذلك الجبار فبعث اليه خمسمائة رجل ليأتوه به فاتوه فقالوا له يا إدريس ان الجبار بعثنا اليك لنذهب بك إليه فقال لهم إدريس أنظروا إلى مصارع أصحابكم فقالوا له يا إدريس قتلنا بالجوع منذ عشرين سنة ثم تريد ان تدعوا علينا بالموت أمالك رحمة فقال ما أنا بذهاب إليه و ما أنا بسائل الله ان يمطر السماء عليكم حتى ياتيني جباركم ما شيا حافيا و أهل قريبتكم فانطلقوا إلى الجبار فاعبروه بقول إدريس و سألوه أن يمضي معهم و جميع أهل قريتهم إلى إدريس مشاة حفاة فاتوه حتى وقفوا بين يديه فخاصعوا له طائين إليه ان يسأل الله عز وجل لهم ان يمطر السماء عليهم فقال لهم إدريس أما الان فنعم فسأل الله عز وجل إدريس عند ذلك ان يمطر السماء عليهم و على قريتهم فوافقهم فاطلعتهم سحابة من السماء و ابرقت و هطلت عليهم من ساعتهم حتى ظنوا انه الفرق فما رجعوا إلى منازلهم حتى اهتمهم انفسهم من الماء

بيرون رفت در میان شهر فریاد کشید مژده فرج بهیید ادريس بشهر شما آمده ، ادريس رفت تا بسكان شهر جبار نشست رسید يدك تل خاکی است بر فراز آن نشست مردمی از اهل آن قریه دورش جمع شدند و گفتند ای ادريس آیا با تراحم نیکنی در این مدت بیست سال بسختی و گرسنگی گذرانديم اکنون از خدا بخواه باران برای ما بفرستد گفت نه تا پادشاه کنونی شما با همه اهل قریه سرو پای برهنه بیایند و از من خواهش کنند گفته او بگوش آن زورگو رسیده چهل مرد نزد او فرستاد که ادريس را نزد او ببرند نزد او آمدند و گفتند زورگو ما را نزد تو فرستاده تا تو را نزد او ببریم بر آنها نفرین کرد و همه مردند خیر بگوش زورگو رسید پانصد تن فرستاد که او را ببرند نزد او آمدند و گفتند ای ادريس زورگو ما را فرستاده تا تو را نزد او ببریم ، گفت برده باران خود بگیرد گفتند ای ادريس بیست سال است که ما را از گرسنگی کشتی و میخواهی اکنون نفرین کنی تا ببریم آیا تراحم نداری گفت من نزد او نیایم و از خدا هم برای شما باران نمیخواهم تا زورگوی شما پای برهنه با اهل شهر نزد من آیند بروید و زورگوراز گفته ادريس خبر کنید و بخواهید که خودش با همه اهل شهر پای برهنه نزد ادريس آیند همه آمدند باتواضع جلو او ایستادند و از او خواهش کردند که از خدای عزوجل بخواهد که از آسمان باران بآنها ببارد و شهر و نواحی آن را سیراب کند ، ادريس از خدای عزوجل خواهش کرد تا آسمان بر آنها و شهرشان و اطراف آن ببارد يك ابری بر سر آنها سایه انداخت و رعد و برق کرد و همان ساعت باران فراونی بر آنها بارید تا گمان کردند که غرق خواهند شد و بخت های خود نرسيده بودند که اندوه آب در دل آنها افتاد

الباب الثالث في ذكر ظهور نوح عليه السلام بالنبوة بعد ذلك

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق (ره) قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا حميد بن زياد الكوفي قال حدثنا الحسن بن محمد بن سماعة عن أحمد بن الحسن الميثمي عن عبدالله بن الفضل الهاشمي قال قال الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام لما اظهر الله تبارك و تعالي نبوة نوح عليه السلام و ايقن الشيعة بالفرج و اشتدت البلوى و عظمت القرية إلى ان الالامر إلى شدة شديدة نالت الشيعة و التوب على نوح بالضرب المبرح حتى مكث عليه السلام في بعض الارقات مقشبا عليه ثلثة ايام يجري الدم من اذنه ثم افاق و ذلك بعد ثلاث مائة سنة من مبعثه و هو في خلال ذلك يدعوهم ليلا و نهارا فيهربون و يدعوهم سرا فلا يجيبون و يدعوهم علانية فيؤولون فهم بعد ثلاثمائة سنة بالدعاء عليهم و جلس بعد صلاة الفجر للدعاء فبط اليه وفد من السماء السابعة رهم ثلاثة املاك فسلموا عليه ثم قالوا يا نبي الله لنا حاجة قال و ماهي قالوا تؤخر الدعاء على قومك فانها اول سعاوة الله عزوجل في الارض قال قد اخرت الدعاء عليهم ثلاثمائة سنة اخرى و عاد إليهم فصنع ما كان يصنع و يفعلون ما كانوا يفعلون حتى اذا انقضت ثلثمائة سنة اخرى و بش من ايمانهم جالس في وقت ضمي النهار للدعاء فبط اليه وفد من السماء السادسة و هم ثلثة املاك فسلموا عليه و قالوا نحن وفد من السماء السادسة خرجنا بكرة و جثثك ضحوة ثم سألوهم مثل ما ساله وفد السماء السابعة

باب سوم ذكر ظهور نوح بعد از آن نبوت

.. امام صادق جعفر بن محمد عليهما السلام فرمود چون خدای تبارک و تعالی نبوت نوح علیه السلام را آشکار کرد و شیعه یغین بفرج نبودند گرفتاری سخت شد و شهر بزرگ شد تا کار بیک سختی تاگراری کشید که بر شیعه چرخید و مخالفان به نوح هجوم کردند و او را بسختی زدند تا پاره ای اوقات سه روز بیهوش افتاده بود و خون از گوشش میریخت تا بیهوش آمد ، این حادثه بعد از سیصد سال از پشت او رخ داد که آن حضرت در میان این مدت شب و روز آنهارا دعوت میکرد و میگريختند ، پنهانی دعوت میکرد اجابت نمیکردند آشکارا دعوت می کرد رو بر میگردانیدند ، پس از سیصد سال در دل گرفت که بآنها نفرین کند و پس از نماز بامداد برای نفرین نشسته بود که یکدسته از آسمان هضم بوی فرود آمدند و مرکب از سه فرشته بودند ، بر او سلام کردند و عرض کردند ای پیغمبر خدا ما يك حاجت داریم فرمود چیست ؟ گفتند نفرین بر قوم خود را و پس انداز زیرا این نعمت سطوتی است که خدا در زمین اظهار میکند فرمود نفرین بر آنان را سیصد سال دیگر پس انداختم و پسری آنها برگشت و همان کار دعوت را پیش گرفت و آنها هم همان کارها را کردند تا چون سیصد سال گذشت و از ایشان آنها نومیست شد در هنگام ظهر برای نفرین بآنها نشسته بود که یکدسته از آسمان ششم بر او فرود آمدند و سه فرشته بودند بر او سلام کردند و گفتند ما یکدسته از آسمان ششم هستیم بامداد بیرون شدیم و نیه روز نزد تو آمدیم پس از او همان درخواست نمایندگان آسمان هضم را نمودند و آنها را بهمان پاسخ آنان پاسخ داد و بسوی قوم برگشت و بدعوت آنها ادامه داد

فاجابهم إلى مثل ما اجاب اولئك اليه و عاد عليه السلام إلى قومه يدعوهم فلا يزيد دعائهم الا فرارا حتى انقضت ثلاث مائة سنة اخرى تنمة تسعمائة سنة فصارت إليه الشيعة و شكروا ما ينالهم من العامة و الطوائف و سألوه الدعاء بالفرج فاجابهم إلى ذلك و صلى و دعا فهبط جبرئيل عليه السلام فقال له ان الله تبارك و تعالى قد اجاب دعوتك فقل للشيعة ياكلون التمر و يفرسون النوى و يراعونه حتى يثمر فاذا اثمر فرجت عنهم فعمد الله و انني عليه و عرفهم ذلك فاستبشروا به فاكلوا التمر و غرسوا النوى و راعوه حتى اثمر ثم صاروا إلى نوح عليه السلام بالتمر و سألوه ان ينجز لهم بالوعد فسأل الله عزوجل في ذلك فاروحى الله اليه قل لهم كلوا هذا التمر و اغرسوا النوى فاذا اثمر فرجت عنكم فلما ظنوا ان الخلف قد وقع عليهم ارتد منهم الثلث و ثبت الثلثان فاكلوا التمر و غرسوا النوى حتى اذا اثمر اتوا به نوحا عليه السلام فاخبروه و سألوه ان ينجز لهم الوعد فسأل الله عزوجل في ذلك فاروحى الله اليه قل لهم كلوا هذا التمر و اغرسوا النوى فارتد الثلث الاخر و بقي الثلث فاكلوا التمر و غرسوا النوى فلما اثمر اتوا به نوحا عليه السلام فقالوا له لم يبق منا الا القليل و نحن نتخوف على انفسنا بتاخر الفرج ان نهلك فصلى نوح عليه السلام فقال يا رب لم يبق من اصحابي الا هذه العصابة و اني اخاف عليهم الهلاك ان تاخر عنهم الفرج فاروحى الله عزوجل اليه قد اجبت دعاك فاصنع الفلك و كان بين اجابة الدعاء و بين الطوفان خمسون سنة.

دهايش جز گريز انرى در آنها نداشت تا سيمصد سال ديگر گذشت كه تنه نهصدسال بود شيعة نزد وى آمدند و از آنچه كه از آزار عامه و سرگشان قوم ميکشيدند بوي شكابت كردند و از او خواستند دعا كنند تا فرج آيد آنها را اجابت كرد و دعا كرد، جبرئيل عليه السلام فرود آمد باو عرض كرد خداى تبارك و تعالى دعوت تورا اجابت كرد بشيعة بگو خرماء بخورندند و هسته اش را بكارند و پرورش دهند تا ميوه دهد، چون ميوه داد فرج آيد، خدا را حمد و ثنا گفت و بآن ها اين موضوع را فهمانيد بدین مژده شاد شدند و خرماء خوردند و هسته را كاشتند و پروريد تا ميوه آورد و خرمای آنها نزد نوح عليه السلام بردند و درخواست وفای بوعده كردند و نوح از خداى عزوجل خواهش فرج كرد خدا باو وحى كرد بآن ها بگو هيئن خرماء را هم بخورند و هسته اش را بكارند و چون ميوه آورد بشما فرج ميدهم چون گمان بردند وعده نوح خنث شده سه يك آنها از دين برگشتند و دو سوم آنها باقى ماندند و خرماء را خوردند و دانه اش كشتند تا چون ميوه آورد نزد نوح عليه السلام آوردند و باو خبر دادند و از او خواهش كردند كه بوعده عمل شود او هم از خداى عزوجل خواهش فرج كرد و خدا بار وحى كرد بآن ها بگو اين ميوه را هم بخوريد و هسته اش را بكاريد يك سوم ديگر هم از دين برگشتند و يك سوم بجا ماندند و خرماء را خوردند و هسته آنها كشتند و چون ميوه آورد نزد نوح آوردند و گفتند از ما كمى باقى مانده و ما هم در صورت تاخير فرج بر خود نگرانيم و مي ترسيم كه هلاك شويم نوح نماز خواند و عرض كرد پروردگارا از پلوانم جز اين دسته نمانده است مي ترسم هلاك شوند اگر باز فرج بتاخير افتد خدا باو وحى كرد من دعای تورا اجابت كردم اکنون كشتى را بسازميان اجابت دعا و طوفان هم بتجاء سال فاصله شد

حدثنا محمد بن علي ما جيلويه و محمد بن موسى بن المتوكل و احمد بن محمد بن يحيى العطار
(رض) قالوا حدثنا محمد بن يحيى العطار عن الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن ادرمة عن محمد
بن منان عن اسمعيل بن جابر و عبدالكريم بن عمرو عن عبدالحميد بن ابي الديلم عن ابي عبدالله
الصادق عليه السلام قال بقي نوح بعد النزول من السينة خمسين سنة ثم اتاه جبرئيل عليه السلام فقال له يا نوح
قد انتقض نبوتك و استكملت ايامك فانظر الاسم الاكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوة التي
معك فادفعها إلى ابنك سام فاني لا اترك الارض الا فيها عالم تعرف به طاعني و يكون نجاسة
فيما بين قبض النبي و بعث النبي الاخر ولم اكن اترك الناس بغير حجة و داع و هاد إلى سبيل و
عارف بأمري فاني قد قضيت ان اجعل لكل قوم هاديا اهدي به السعداء و يكون حجة على الاشقياء
قال فدفع نوح عليه السلام الاسم الاكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوة إلى ابنه سام و أما حمام و
يافت فلم يكن عندهما علم ينتفعان به قال و بشرهم نوح بهود و امرهم باتباعه و ان يفتحوا
الوصية كل عام فينظرون فيها و يكون عبداهم كما امرهم آدم عليه السلام فظهرت الجبرية
من ولد حام و يافت فاستخفي ولد سام بما عنده من العلم و جرت على سام بعد نوح
الدولة لحام و يافت و هو قول الله عز وجل و تركنا عليه في الاخرين يقول تركنا على نوح دولة
الجبارين و يعزاه الله عز وجل بذلك قال و ولد لحام السند و الهند و الحبش و ولد لسام العرب
والمجم و جرت عليهم الدولة و كانوا يتوارثون الوصية عالم بعد عالم حتى بعث الله عز وجل هودا

.. ابي عبدالله الصادق (ع) فرماید پس از آنکه نوح از کشتی فرود آمد پنجاه سال زندگی کرد
پس جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد ای نوح نبوت تو گذشت و روزگارت بسر رسید اسم
اکبر و میراث نبوت و آثار علم نبوی که با تو است در نظر بگیر و به پسر تو سام تحویل بده زیرا
من زمین را وانگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که تا بعث پیغمبر دیگر وسیله طاعت من و نجات
مردم گردد و مردم را بدون حجت و دعوت کننده بسوی خود و راهنمای راه من و عارف بامر من
وانگذارم من حکم کرده ام که برای هر قومی رهبری باشد تا سعادتمندان بوسیله او رهبری شوند
و حجت بر اشقیاء تمام شود حضرت نوح اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را به فرزندش سام داد
ولی حام و یافت علمی نداشتند که از آن بهره برند فرمود نوح مرده هود را بآنان داد و دستور
داد از او پیروی کنند و هر ساله یک روز وصیت او را مورد نظر قرار دهند و بعد آنها باشد چنانچه آدم بآنها
امر کرده بود فرزندان حام و یافت زورگویی پیشه کردند و فرزندان سام علمی که داشتند پنهان
کردند و بعد نوح از دولت حام و یافت بر سام تسلط یافت و اینست فرموده خدای عز وجل در سوره
(والصافات آیه ۸۷) و واگذاریم بر او در آخرین میفرماید و اگذارم بر نوح دولت زورگویان را
و باز که این پیش آمد محمد (ص) و انسلیم می دهد فرمود اولاد حام سند و هند و حبش است و اولاد
سام عرب و هجم است و دولت بر آنها تسلط داشت و وصیت نوح را عالم بآلماز هم ادث میبرد
هند تا خدا هود علیه السلام را مبعوث کرد

عنه و حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رضا قال حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي عن علي بن سالم عن ابيه قال قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام لما حضرت نوحا عليه السلام الوفاة دعى الشيعة فقال لهم اعلموا انه سيكون من بعدى غيبة تظهر الطوائف وان الله عز وجل يفرج عنكم بالقائم من ولدى اسمه هود له سمت و سكنة ووقار يشبهني في خلقي و سيهلك الله اعدائكم عند ظهوره بالريح فلم يزالوا يرقبون هودا عليه السلام ويستظرون ظهوره حتى طال عليهم الامد و قست قلوب اكثرهم فاعلم الله تعالى ذكره نبيه هودا عليه السلام عند الياس منهم و تناهى البلاء بهم و اهلك الاعداء بالريح العقيم التي وصفها الله تعالى ذكره فقال ما تذر من شيء انت عليه الا جعلته كالريم ثم وقعت الغيبة بعد ذلك الى ان ظهر صالح عليه السلام

حدثنا ابي محمد بن الحسن رضا قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن اسمعيل بن جابر و كرام بن عمر عن عبد الحميد بن ابي الديلم عن الصادق ابي عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام قال لما بعث الله عز وجل هودا عليه السلام سلم له العقب من ولد سام و اما الاخرون فقالوا من اشد منا قوة فاهلكوا بالريح العقيم و اوصاهم هود و بشرهم بصالح عليه السلام

الباب الرابع في ذكر غيبة صالح عليه السلام

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضا قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري قالوا حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن علي بن اسباط عن سيف بن عميرة عن زيد الشحام عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان صالحا عليه السلام غاب عن قومه زمنا

... امام صادق فرمود چون وفات نوح رسيد شيعة خود را طلبيد و بآن ها گفت بدانيد كه پس از من غيبتى خواهد بود كه سر كشان ظاهر شوند و خيلى عزوجل بيك قائمى از فرزندان من كه نامش هود است و خوش سيما و سنگين و باوقار است و در شاكله و اخلاق شبیه من است بشما فرج مى دهد و با ظهور او دشمنان شما را هلاك ميكند و هيئت چشم بهود داشته و انتظار ظهور او را ميكشيدند تا مدت دراز شد و دل بيشترشان سخت شد و خداى تعالى ذكره بعد از نوميلى آن ها پيغمبرش هود را ظاهر كرد و بگرفتارى آنان پايان داد و دشمنان را با باد بى سودى كه وصف آن را كرده هلاك كرد چنانچه در سوره و الداريات آيه ۴۶ فرمايد بر هر چه گذشت آنرا خاكستر كرد پس غيبت واقع شد تا ظهور صالح عليه السلام.

امام صادق جعفر بن محمد عليه السلام فرمود چون خداوند هود را مبعوث كرد بازماندگان اولاد سام باو ايمان آوردند و ديگران گفتند كيست كه از ما نيرومندتر باشد و با باد بى سود هلاك شدند و هود بآن ها وصيت كرد و بظهور صالح مژده داد

باب چهارم ذكر غيبت صالح عليه السلام

... امام صادق عليه السلام فرمود صالح مدتی از میان قوم خود غیبت کرد روزی که غائب شد مردی

وكان يوم غاب عنهم كهيلا مبدح واسع البطن حسن الجسم وافر اللحية خميص البطن خفيف
 العارضين مجتمعا ربعة من الرجال فلما رجع الى قومه لم يعرفوه بصورته فرجع اليهم وهم على
 ثلث طبقات طبقة جاحده لا ترجع ابدا واخرى شاكة فيه واخرى على يقين فبدأ **الشيخ** حيث رجع
 بالطبقة « بطبقة الشكاك خ ل » الشاكة فقال لهم انا صالح فكذبوه وشتموه و زجروه وقالوا برى الله
 منك ان صالحا كان في غير صورتك قال فاني الجهاد فلم يسمعوا منه القول ونفروا منه اشد النفور
 ثم انطلق الى الطبقة الثالثة وهم اهل اليقين فقال لهم انا صالح فقالوا اخبرنا خبر الانشك فيه معه
 انك صالح فانا لانمري ان الله تبارك وتعالى الخالق ينقل و يحول في اي صورة شاء و قد اخبرنا
 وتدارسنا فيما بيننا بعلامات القائمة اذاجا و انما يصح عندنا اذا اتى الخبر من السماء فقال لهم صالح
 انا صالح الذي اينكم بالناقة فقالوا صدقت وهي التي نتدارس فما علاماتهم فقال لها شرب ولكم
 شرب يوم معلوم فقالوا آما بالله و بما جئتنا به فعد ذلك قال الله تبارك و تعالى ان صالحا مرسل من
 ربه فقال اهل اليقين انا بما ارسل به مؤمنون قال الذين استكبروا وهم الشكاك والجهاد انا
 بالذي آمنتم به كافرون قلت هل كان فيهم ذلك اليوم عالم به قال الله اعلم من ان يترك الارض

كامل، خوش اندام بود ریش انبوهی داشت و شکم خفته ای گونه هایش سبک بود در میان مردان میانه بالا
 و بهم یکپیده بود و چون نزد قوم خود برگشت تغییر شکل داده بود و او را نشناختند، قومش هنگام
 برگشت او سه دسته شدند



۱ - منکران جدی که هرگز بر نمیگشتند

۲ - اهل شك و تردید


۳ - اهل ایمان و یقین



صالح بدعوت آن دسته ای که شك داشتند آغاز کرد و بآن ها اظهار داشت که من صالح هستم
 او را تکذیب کردند و دشنام دادند و راندند و گفته خدا از تو بیزار باد صالح به شکل تو نبود،
 فرمود سپس نزد منکران آمد سخن او را نشنیدند و بسختی از او دوری کردند سپس پیش دسته سوم
 رفت که اهل ایمان و یقین بودند و بآن ها گفت من صالح هستم، گفتند يك خبری بها بگو که بقیه من تو صالح
 هستی چون ما شکي نداریم که خدای تعالی آفریننده است هر کس را بهر شکل که خواهد درمی آورد،
 ما در میان خود نشانه های قائم را بهم خبر دادیم و بررسی کردیم که وقتی آید معلوم باشد وصحت
 آن بوسیله يك خبر آسمانی بر ما محقق شود.

صالح گفت من همان صالح هستم که شما را برای شما آوردم، گفتند راست گفتی ما هم همین
 موضوع را بررسی می کردیم آن شما چه نشانه هایی داشت؟ گفت یکروز او آب را مینوشید و یکروز
 شما، گفتند ما بخدا و آنچه از او آوردی ایمان داریم، اینجا است که خدا می فرماید بدرستی که
 صالح از طرف پروردگارش فرستاده شد اهل یقین گفتند ما بدانچه فرستاده شده ایمان داریم و
 و گفته آنانکه خود را بزرگ شمردند یعنی اهل شك و منکران ما بآنکه شما ایمان آوردید کافر
 هستیم، گفتیم آیا آئروز در میان آن ها عالمی بصالح بود، فرمود خدا از آن عادل تر است که زمین را

بلاعالیه بدل علی الله عزوجل ولقد مكث القوم بعد خروج صالح سبعة ايام علی فترة لا يعرفون اماما غیراھم علی فی ایدیهم من دین الله عزوجل كلمتهم واحدة فلما ظهر صالح  اجتمعوا علیه وانما مثل القائم  مثل صالح

باب الخامس فی غیبة ابراهیم

واما غیبة ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه فانها تشبه غیبة قائمنا صلوات الله علیه بل هی اعجب منها لان الله عزوجل غیب اثر ابراهیم  و هو فی بطن امه حتی حوله عزوجل بقدرته من بطنها الی ظهرها ثم اخفی امر ولادته الی وقت بلوغ الكتاب اجله

حدثنا ابی و محمد بن الحسن رضا قالا حدثنا سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی بصیر عن ابی عبدالله  قال کان ابو ابراهیم  منجما لنمرود بن کنعان و کان نمرود لا یصدر الا عن رأیه فنظر فی النجوم لیلۃ من اللیالی فاصبح فقال لقد رأیت فی هذه اللیلة عجبا فقال له النمرود و ما هو؟ فقال رأیت مولودا یولد فی ارضنا هذه فیکون هلاکنا علی یدیه ولا یلبث الا قلیلا حتی یعمل به فحجب من ذلك نمرود و قال هل حمل به النساء قال لا و کان فیما اوتی به من العلم انه سیمرق بالنار و لم یکن اوتی ان الله تعالی سینجیه قال فحجب النساء عن الرجال فلم یترک امرأۃ الا جعلت بالمدينة حتی لا یخلص الیهن الرجال قال و مباشر غل

بدون عالم گذارد که بخدای عزوجل وهبری کند ، آن مردم بعد از خروج صالح فقط هفت روز در حال بالاتکلیفی بسر بردند که امامی را نمی شناختند ولی بهمان دین خدای عزوجل که در دست داشتند عمل میکردند و با هم متحد بودند و چون مسالّح (ع) ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مثل قائم علیه السلام مثل صالح است .

باب پنجم در غیبت ابراهیم علیه السلام

غیبت ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه مانند غیبت قائم (ع) ما است بلکه عجیب تر است از آن زیرا خدای عزوجل اثر حضرت ابراهیم را از همان وقتی که در شکم مادر بود پنهان داشت تا خدای عزوجل بقدرت خود او را از شکم به پشت جابجا کرد پس امر ولادتش را پنهان داشت تا وقتی مدت غیبت بسر آمد .

.. امام صادق علیه السلام ، فرمود بدر حضرت ابراهیم (ع) منجم نمرود بن کنعان بود ، نمرود می نظر او کاری نمیکرد ، شبی از شبها در ستاره ها نظر کرد و صبح گفت امشب وضع شکفت انگیزی دیدم ، نمرود گفت چه بود ، گفت تو زادی را در همین کشور خود دیدم که هلاکت ما همه بدست او است و بهمین نزدیکی مادرش باو آبتن می شود ، نمرود از این خبر تعجب کرد ، گفت زن ها بدو آبتن شده اند ؟ گفت نه ، در علم خود یافته بود که آن مولود را با آتش می سوزانند ولی در کمال نکرده بود که خدای تعالی او را نجات میدهد فرمود نمرود زنان را از مردان ممنوع کرد و همه زن ها را در میان شهر بازداشت نمود تا مردی نتواند با زنی آمیزش کند فرمود در همین میان بدر ابراهیم (ع)

وقع ابو ابراهيم على امراته فعملت به وظن انه صاحبه فارسل الى نساء من القوايل لا يكونن في البطن شيء الا علمن به فنظرن الى ام ابراهيم فالزم الله تعالى ذكره ما في الرحم الظاهر فقتلن ما نرى شيئا في بطنها فلما وضعت ام ابراهيم به اراد ابو ان يذهب به الى نمرود فقالت له امراته لا تذهب بابنك الى نمرود فيقتله دعني اذهب به الى بعض الغيران اجعله فيه حتى يأتي عليه اجله ولا يكون انت تقتل ابنك فقال لها فاذهبي به فذهبت به الى غار ثم ارضعته ثم جعلت على باب النار صخرة ثم انصرفت عنه فجعل الله عز وجل رزقه في ايهامه فجعل يمسها فيشرب لبنا و جعل يشب في اليوم كما يشب غيره في الجمعة و يشب في الجمعة كما يشب غيره في الشهر و يشب في الشهر كما يشب غيره في السنة ثم خول فمكث ماشاء الله ان يمكث ثم ان امه قالت لايه لو اذنت لي حتى اذهب الى ذلك الصبي فادريه فعلت قال فافعلي فانت الغار فاذهبي بابراهيم عليه السلام واذا عيناه تزهرا ان كانهما سراجان فاخذته فضمته الى صدرها و ارضعته ثم انصرفت عنه فسألها ابو عن الصبي فقالت له قد و اربته في التراب فمكثت نعتل و تخرج في الحاجة و تذهب الى ابراهيم عليه السلام فنضمه اليها و ترضعه ثم تنصرف فلما نحرك الله امه كما كانت تايته وضمت كما كانت تصنع فلما ارادت الانصراف اخذ بثوبها فقالت له مالك قال لها اذهبي بي معك فقالت له حتى استام اناك فلم يزل ابراهيم عليه السلام في الغيبة مخفيا لشخصه كأنما لامره حتى ظهر فصدع لامر

باذنش موافقه كرد و بدو آستن شد و گمان برد كه اين همان مولود است فرستاد چند زن قابله را كه هرچه در شكم بود تشخيص ميدادند آورد و مادر ابراهيم را بازرسي كردند خدای تعالی آنبيّه را در رحم بود پشت چسبانيد و قابله ها گفتند ما چيزی در شكم او نمی بينيم و چون مادر ابراهيم او را دايد پدرش ميخواست او را پيش نمرود برد ، دنش گفت نوزادت را نزد نمرود ببر كه او را بگذارد بگذار من او را يكي از اين غارها ببرم و آنجا بگذارم تا پيرد و تو بدست خود بچاهات را نكشته باشي ، گفت او را ببر ، او را در غاري برد و شير داد و در آنجا گذاشت و در غار را با قطعه سنگي بست و برگشت خدای عزوجل روزی او را در انگشت بزرگش نهاد و از آن شير ميسكيد و در هر روز باندازه يكهفته و در يكهفته بانداده يكماه و در يكماه باندازه يكسال بزرگ می شد تا خدا خواست در آنجا ماند و يكروز مادرش پيدارش گفت كاش اجازه ميدادی بروقت آن كودك ميرفتم و بخاكش ميسپردم ، گفت برو مادر ابراهيم بخار آمد و بر خلاف انتظار ديد كه دو چشم او چون دو چراغ ميدرخشند او را بر گرفت و بسینه خود چسبانيد و شيرش داد و برگشت ، پدرش از حال كودك پرورش كرد ، گفت بخاكش ميسردم و مدتی بيهانه حاجت ميرون ميرفت و خود را با ابراهيم ميرسانيد و او را در آغوش ميكشيد و شيرش ميداد و برميگشت ، چون راه رو شد بشيوع ديرين مادرش آمد و با او كار هميشه را نمود و چون خواست برگردد جامه او را گرفت مادر گفت چه ميخواهي ؟ گفت مرا با خود ببر ، گفت بگذار از يدت اجازه بگيرم ، هيشه ابراهيم در بنهائی بود و خود را نهان ميداشت و كار خود را زير پرده داشت تا آنگاه كه ظهور كرد و هرملن خدای تعالی ذكره را بگوش مردم آشكار كرد و خدا نبروی خود را در باره او آشكار ساخت سپس دوباره غائب شد و

الله تعالی ذکره و اظهر الله قدرته فيه ثم غاب **عليه السلام** الغيبة الثانية و ذلك حين نفاء الطلائعوت عن المصر فقال و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله و ادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شیئا قال الله عزوجل فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله و هبنا له اسحق و یعقوب و کلا جعلنا نبیا و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیا یعنی به علی بن ابی طالب **علیه السلام** لان ابراهیم کان قد دعی الله عزوجل ان یجعل له لسان صدق فی الاخرین فجعل الله تبارک و تعالی له و لاسحق و یعقوب لسان صدق علیا فاخبر علی **علیه السلام** بان القائم هو المعادی عشر من ولده و انه المهدی الذي یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً و انه تكون له غيبة و حيرة تضل فیها اقوام و تهتدی فیها آخرون و ان هذا کاین کما انه مخلوق و اخبر **علیه السلام** فی حدیث کمیل بن زیاد النخعی ان الارض لا ینزلو من قائم بعجة اما ظاهر مشهور او خاف مغمور لثلاث بطل حجج الله و بیناته و قد اخرجت هذین الخبرین فی هذا الکتاب باسنادهما فی باب ما اخبر به امیر المؤمنین **علیه السلام** من وقوع الغيبة و کررت ذکرهما للاحتیاج الیه علی اثر ما ذکرنا من قصة ابراهیم **علیه السلام** و لا ابراهیم **علیه السلام** غيبة اخرى سار فیها فی البلاد وحده للاعتبار.

حدثنا ابی و محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن مالک بن عطیة عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر **علیه السلام** قال خرج ابراهیم **علیه السلام** ذات یوم یمیر فی البلاد لیعتبر فتمر بفلات من الارض فاذا

آن موقعی بود که پادشاه سرکش او را از شهر بیرون کرد و فرمود از شما آنچه جز خدا میخوانید کناره کنم و پروردگار خود را بخوانم و امیدوارم بخواندن پروردگارم بدیخت نباشم ، خدای عزوجل در سوره مریم آیه ۴۹ فرماید چون از آنها و آنچه جز خدا میپرستیدند کناره کرد ما اسحق و یعقوب را باو بخشیدیم و همه را پیغمبر قرار دادیم ۵۰ و از رحمت خود بدانها بخشیدیم و برای آنها زبان راستگونی که علی بود قرار دادیم ، مقصود علی بن ابیطالب (ع) است زیرا ابراهیم از خدای عزوجل خواست بود که برایش در میان بسینان زبان راستگونی قرار دهد و خدای تبارک و تعالی برای او واسحق و یعقوب زبان راستگوی علی را قرار داد که قائم همان یازدهمین فرزند او است و او است مهدی که زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ظلم شده است و برای او یسک غیبت و سرگردانی است که در آن مردمانی گمراه شوند و دیگرانی هدایت یابند و این امر باشد چنانچه او آفریده شده است و علی در حدیث کمیل بن زیاد نخعی خبر داد که زمین بی حجت نماند آن حجت یا ظاهر و مشهور باشد یا نهان و مستور برای آنکه حجت های خدا و نشانه های او از میان نروند و من این دو خبر را با سند آن ها در همین کتاب در باب نقل اخباریکه راجع بوقوع غیبت از امیر المؤمنین نقل شده بیرون نویسم کرده ام و در اینجا آن ها را مکرر کردم برای آنکه در تنصیب داستان ابراهیم بذکر آنها حاجت بود .

هو برجل قائم یصلی قد قطع السماء صوته و لباسه شعر فوقف علیه ابراهیم علیه السلام ففجبت منه وجعل
 ينتظر فراغه فلما طال ذلك عليه حر که بید و قال له ان لی حاجة فخنق فقال فخنق الرجل وجلس
 ابراهیم فقال له ابراهیم علیه السلام لمن تصلی فقال لاله ابراهیم فقال و من اله ابراهیم
 قال الذی خلقتک و خلقتنی فقال له ابراهیم لقد اعجبنی تحوّلنا احب ان آخیک فی الله عزوجل
 فاین منزلك اذا اردت زیارتک و لقائک به فقال له الرجل منزلی خلف هذه النطفة و اشار یدیه
 الی البحر و اما مصلا فی هذا الموضع تصببني فيه اذا اردتني انشاء الله ثم قال الرجل لابراهیم الک
 حاجة؟ فقال ابراهیم نعم فقال الرجل و ما هی قال له تدعوا الله و اؤمن انا علی دعائک او ادعوا الله انا
 و تؤمن انت علی دعائی فقال له الرجل و فیما تدعوا الله فقال ابراهیم لله الذین المؤمنین فقال
 الرجل لا فقال ابراهیم ولم؟ فقال لانی دعوت الله منذ ثلث سنین بدعوة لم ار اجابتها الی الساعة و انا
 استعینی من الله عزوجل ان ادعوه بدعوة حتی اعلم انه قد اجابنی فقال ابراهیم و فیما دعوت فقال له
 الرجل انی لفی مصلاي هذا ذات یوم اذ مر بی غلام ادوع النود بطلع من جهة له ذرائب من خلفه
 و معه بقر یسوقها کانما دهن دهن و غنم یسوقها کانما دخشت دخشا قال فاعجبنی ما رأیت
 منه فقلت یا غلام لمن هذه البقر و الغنم فقال لی فقلت و من انت فقال انا اسمعیل بن ابراهیم

ابراهیم علیه السلام غیبتی دیگر دارد که تنها بگردش شهرها پرداخته تا عبرت گیرد

امام بنجم فرمود ابراهیم روزی بیرون رفت و بگردش شهرها پرداخت تا عبرت گیرد بیک بیابانی
 اذمین گذشت و بناگاه دید مردی ایستاده نماز میخواند آوازش تا آسمانها بالا میرود و جامه ای از
 مو تن دارد، ابراهیم علیه السلام نزد او ایستاد و از او در شکفت شد و منتظر بود از نماز فارغ شود و چون
 طول کشید او را بادست خود جنبانید و گفت مختصر کن من حاجتی دارم، آن مرد نماز را کوتاه کرد و ابراهیم
 نشست باو گفت برای که نماز میخوانی؟ گفت برای معبود ابراهیم، گفت معبود ابراهیم چیست؟ گفت
 نکه تو را و مرا آفریده ابراهیم فرمود وضع تو مرا خوش آمد و من دوست دارم برای خاطر خدای
 عزوجل بانو برادر باشم منزلت کجا است که هرگاه خواستم از تو دیدن کنم و با تو ملاقات بنمایم بدانم؟
 گفت منزلت پشت این آب نما است و اشاره بدریا کرد ولی مصلا من همینجا است و در اینجا مرا درک
 میکنی انشاء الله سپس آن مرد با ابراهیم گفت آیا حاجت دیگری داری؟ ابراهیم گفت آری آن مرد گفت
 چیست؟ فرمود یا تو دعا کن و من آمین گویم یا من دعا میکنم تو آمین بگو آن مرد گفت برای چه بدرگاه
 خدا دعا کنیم؟

ابراهیم فرمود برای مؤمنین که کار آن مرد گفت نه ابراهیم فرمود برای چه؟ گفت چون مدت سه
 سال است که دعائی بدرگاه خدا کردم و تاکنون اجابتی ندیدم و من از خدای عزوجل خجالت میکشم که
 دعای دیگری بکنم تا بدانم که او مرا اجابت کرده است، ابراهیم فرمود چه دعا کردی؟ آن مرد گفت
 من در همین مصلاي خود بودم یک روز یک پسر بچه باهیت که نور اذیشانیش ساحط بود من گذشت
 گبوانهایش در پشت سرش ریخته بود یک کله گاو را میراند که روغن از آنها میچکید و یک کله گوسفند
 که بسیار شسته و فربه بود من از دیدار او در عجب شدم باو گفتم ای پسر بچه این گاو و گوسفند از چیست

خلیل الرحمن عزوجل صلواته علیه فدعوت الله عزوجل عند ذلك وسأله ان يرني خليله فقال له ابراهيم فانا ابراهيم خليل الرحمن و ذلك الغلام ابني فقال له الرجل عند ذلك الحمد لله الذي اجاب دعوتي قال ثم قبل الرجل صفحتي وجه ابراهيم وعانقه ثم قال اما الان فقم ادع حتى اؤمن على دعائك فدعا ابراهيم عليه السلام للمؤمنين والمؤمنات المذنبين من يوم ذلك الى يوم القيمة بالمغفرة و الرضا عنهم قال و امن الرجل على دعائه قال فقال ابو جعفر عليه السلام فدعوة ابراهيم بالغة للمؤمنين المذنبين من شيعتنا الى يوم القيمة

باب السادس في غيبة يوسف عليه السلام

واما غيبة يوسف عليه السلام فانها كانت عشرين سنة لم يدهن فيها و لم يكتحل و لم يتطيب ولم يمسه النساء حتى جمع الله ليعقوب شمله و جمع بين يوسف و اخوته و ابيه و خالته كان فيها ثلاثة ايام في الحب و في السجن بضع سنين و في الملك باقى سنينه و كان هو بمصر و يعقوب بفلسطين و كان بينهما مسيرة تسعة ايام فاختلف عليه الاحوال في غيبته من اجماع اخوته على قتله ثم القاهم اياه في غيابت الحب ثم يعهم اياه بثمان بنخس دراهم معدودة ثم بلواه بفتنة امرأة العزيز به ثم بالسجن بضع سنين ثم صار اليه بعد ذلك ملك مصر و جمع الله تعالى ذكره شمله و اراه تاويل رؤياه

گفت از من گفتم تو کیستی؟ گفت اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن عزوجل صلواته علیه در آنوقت بدرگاه خدای عزوجل دعا کردم و خواهمش کردم که خلیل خود را بمن بنماید.

ابراهیم باو گفت من ابراهیم خلیل الرحمن هستم و آن سر بچه بر منست آنگاه آن مرد گفت حمد خدا را که دعوت مرا اجابت کرده سپس هر دو گونه ابراهیم را بوسید و او را در آغوش کشید و عرض کرد اکنون برای دعا حاضرم شما دعا کنید تا من آمین گویم ابراهیم علیه السلام برای گنهکاران از مؤمنین و مؤمنات از آن روز تا روز قیامت دعا کرد و آرزوش و رضای خدا را طلبید و آن مرد بر دعایش آمین گفت راوی گوید امام پنجم فرمود دعای ابراهیم بمؤمنین گنه کار از شیعیان ما تا روز قیامت میرسد.

باب ششم غیبت یوسف علیه السلام

غیبت یوسف مدت بیست سال بوده که در آن عطر نروده و سرمه نکشیده و بزنان نزدیک نشده تا آنکه خدا پریشانی یعقوب را رفع کرد و یوسف و برادران او را و پدر و مادر و خاله اش را دور هم جمع کرد این مدت سه روز درجه بود و چند سال در زندان بسر برد و بانی سالها را در ملک و عزت بود یوسف در مصر بود و یعقوب در فلسطین میان آنها نه روز مسافت بود و در دوران غیبت اوضاع مختلفی داشت. برادرانش اتفاق کردند او را بکشند، سپس او را درجه عیقی افکنند و پس از آن بیهای ناروانی او را فروختند سپس گرفتاری عشق زن عزیز مصر برای او رخ داد و دنبال آن چند سال زندانی شد و بعد از آن سلطنت مصر بدست او افتاد و خدا بتعالی ذکره وضع پراکنده او را جمع آوری کرد و تاویل خوابش را باو نمود.

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ر.ه قال حدثنا محمد بن يحيى المطار عن الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن اورمة عن احمد بن الحسن الميثمي عن الحسن الواسطي عن هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام قال قدم اعرابي على يوسف ليشتري منه طعاما فباعه فلما فرغ قال له يوسف ابن منزلك قال له بموضع كذا وكذا قال فقال له فاذا مررت بوادي كذا وكذا فناد يا يعقوب يا يعقوب فانه سيخرج اليك رجل عظيم جميل وسيم قتل له ليعت رجلا بمصر وهو يقرئك السلام ويقول لك ان وديمتك عند الله عز وجل لن تضيع قال فمضى الاعرابي حتى انتهى الى الموضع فقال لخلطامه احفظوا على الابل ثم نادى يا يعقوب يا يعقوب فخرج اليه رجل اعشى طويل جسم جميل ينقى الحائط بيده حتى اقبل فقال له الرجل انت يعقوب قال نعم فابلقه ما قال له يوسف قال فسقط مغشيا عليه ثم افاق فقال يا اعرابي الك حاجة الى الله عز وجل فقال له نعم اني رجل كثير المال ولي ابنة عم ليس يولد لي منها واحب ان تدعوا الله ان يرزقني ولدا قال فتوحا يعقوب وحلي ركعتين ثم دعى الله عز وجل فرزق اربعة ابطن او قال ستة ابطن في كل بطن اثنين فكان يعقوب عليه السلام يعلم ان يوسف حي لم يموت وان الله تعالى ذكره سيظهره له بعد غيبته و كان يقول لبنيه اني اعلم من الله لا ما تعلمون و كان اهله و اقرباؤه يفتنونه على ذكره ليوسف حتى انه لما وجد ربح يوسف قال اني لاجد ربح يوسف لولا ان تفندون قالوا تا الله انك لنبي ضاللك القديم فلما ان جاءه البشير و هو يهودا ابنه والقي قبس يوسف على وجهه فارتد بصيرا قال لم اقل لكم اني اعلم

.. امام ششم عليه السلام فرمود يك اعرابي پيش يوسف آمد تا از او گزدم بفرد باو فروخت و چون از خريد و فروش پرداخت يوسف باو گفت منزلت كجا است؟ گفت در فلان مكان فرمود باو گفت چون بوادي فلاني رسيدى بآيست و فرياد كن يا يعقوب يا يعقوب كه يك مرد بزرگوار نيكو منظر و تنومند و خوش چهره نزد تو ميرون ميآيد باويگو من در مصر مردى را ملاقات كردم و او بشما سلام رسانيد و ميگفت كه امانت تو نزد خداى عزوجل ضايع نشده فرمود اعرابي راه بريده تا بدان جا رسيد بسلامتش گفت شترها را نگه دارند سپس فرياد كرد يا يعقوب يا يعقوب يك مرد ناينا بسوى او ميرون شد بلند قامت و نيكو منظر بود و دست بدو داد است و پيش آمد آمد آن مرد شتر دار گفت تو يعقوب هستى؟ گفت آرى پيغام يوسف را باو رساند فرمود يكباره غش كرد و بر دى زمين افتاد چون بهوش آمد فرمود اى اعرابي حاجتى بخداى عزوجل دارى عرض كرد آرى من مرد مالدارى هستم و زنم دختر عموى منست و تا كنون فرزندى نياورده برايم دوست دارم كه خدا يك پسر پس روژى كند، يعقوب و ضو ساخت و دور كعت نماز خواند بدرگاه خداى عزوجل دعا كرد و چهار شكم با فرمود شش شكم زانيد و در هر شكسى دو فرزند بود، از اينجا يعقوب دانست كه يوسف زنده است و سرده است و خداى تعالى ذكره پس از دوره غيبت او را محققا ظاهر مينمايد و پسرانش ميگفت براستى من از طرف خدا چيزى ميدانم كه شما نميدانيد و خاندان و خوبى تان درياد يوسف و انتظار او ويرا غلط كار ميدانستند تا آنگاه هم كه بوى يوسف را شنيد و فرمود من بوى يوسف را دريافته ام اگر مرا بملط نسبت ندهيد گفتند بخدا تو هنوز در پيراهه ديرين خود هستى و چون پذير آمد كه همان

حدثنا محمد بن علي ما جيلويه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن ادرمة عن محمد بن اسمعيل السراج عن بشر بن جعفر عن المفضل الجعفي اظنه عن ابي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول انديري ما كان قميص يوسف قلت لا قال ان ابراهيم عليه السلام لما اوقدت له النار اتاه جبرئيل عليه السلام بنوب من ثياب الجنة والبه اياه فلم يضره معه حر ولا برد فلما حضر ابراهيم الموت جعله في نعيمة وعلقه على اسحق وعلقه اسحق على يعقوب فلما ولد ليعقوب يوسف عليه السلام علقه عليه فكان في عضده حتى كان من امره ما كان فلما اخرج يوسف القميص من النعيمة وجد يعقوب ريحه و هو قوله اني لاحد ريح يوسف لولا ان تفندون فهو ذلك القميص الذي انزل من الجنة قال قلت جعلت فداك فالى من صار ذلك القميص قال الى اهله ثم قال كل نبي ورث علما او غيره فقد انتهى الى محمد عليه السلام فروي ان القائم عليه السلام اذا خرج يكون عليه قميص يوسف عليه السلام ومعه عصا موسى وخاتم سليمان عليهم السلام والدليل على ان يعقوب عليه السلام علم بحياة يوسف وانه انما غيب عنه لبلوي واختبار انه لما رجع اليه بنوه يبكون قال لهم يا بني لم تبكون وتدعون بالويل و مالي ما اري فيكم حبيبي يوسف قالوا يا ابانا انا ذهبنا نستبق وتركنا يوسف عند متاعنا فاكله الذئب و ما انت بعلم من لنا ولو كنا صادقين هذا قميصه فدانيناك به قال القوم الى فالتقوا اليه فالتقاء على

پسرش يهودا بود و پيراهن يوسف را برويش انداخت و بينامي او بر گشت فرمود آيا نگفتم شما كه براستي من از جانب خدا ميدانم آنچه را شما نديدانيد.

.. مفضل جعفي گوياد از امام ششم نقل كرده گويد شنيدم مي فرمود آيا ميدانيد كه پيراهن يوسف چه بود؟ گفتيم نه فرمود چون آتش براي ابراهيم عليه السلام افروخته شد جبرئيل (ع) براي او يك جامه بهشتي آورد باو پوشانيد و بوسيله آن حرارت آتش او را زيان نرسانيد و از سرما هم ضرري نديد و چون مرك ابراهيم رسيد آنرا در بازو بندي نهاد باسحق آويخت و اسحق يعقوب آويخت و چون يوسف براي وي بدنيا آمد آنرا بوي آويخت در بازوي اوست بود تا كاش بدانجا رسيد كه رسيد و چون يوسف آن پيراهن را از زبان آن بازو بدينديرون آورد يعقوب بوي آنرا شنيد و اينست كه فرمود براستي من بوي يوسف را ميشنوم اگر مرا بخلط نسبت ندهيد و آن اين پيراهن بود كه از بهشت آمده بود راوي گويد قربانت كردم اين پيراهن بكه رسيد؟ فرمود باهش سپس فرمود هر ينجبري علمي يا چيز ديگري بارت برد همه به بعد رسيد و روايت شده كه چون قائم ظهور كند پيراهن يوسف را در بردارند و عباي موسي و خاتم سليمان را و او است و دليل بر آنكه حضرت يعقوب ميدانست يوسف زنده است و براي ابتلاء و آزمايش اذوي غائب شد است اينست كه:

۱ - چون پسرانش از صحرای كنعان برگشتند و گريه ميكردند بآنها فرمود فرزندانم چرا گريه ميكنيد و و اي ميگوئيد وجه شده است كه من عزيزم يوسف را در ميان شما نبيينم ؟ گفتند پدر جان براستي ما رفتيم مسافه كنيم و يوسف را بر سر بته خود گذاشتيم گر ك او را خورد تو حرف ما را

وجبه فخر منشيا عليه فلما افاق قال لهم يا بني الستم تزعمون أن الذئب قد اكل حبيبي يوسف قالوا نعم قال ما لي لا اشم ريح لحمه و مالي أري قميصه صحيحا هبوا ان القميص انكشف من اسفله ارايتم ما كان في منكيه و عنقه كيف خلص عليه الذئب من غير ان يخرقه ان هذا الذئب لمكذب عليه و أن ابني لمظلوم بل سوك لكم انفسكم امرا قصير جميل والله المستعان على ما تصفون وتولي عنهم ليكنه تلك لا يكلمهم و أقبل يرثي يوسف و يقول حبيبي يوسف الذي كنت او ثره على جميع اولادي فاختلس مني حبيبي يوسف الذي كنت ارجوه من بين اولادي فاختلس مني حبيبي يوسف الذي او سده بعيني و ادثره بشعالي فاختلس مني حبيبي يوسف الذي كنت ادنس به وحدتي فاختلس مني حبيبي يوسف ليت شعري في اي الجبال طرحوك ام في اي البحار غرقوك حبيبي يوسف ليتني كنت معك فيصيبني الذي اصابك و من الدليل على ان يعقوب عليه السلام علم بحياة يوسف عليه السلام و انه في النبوة قوله عسى الله ان ياتيني بهم جميعا و قوله لبنيه يا بني اذهبوا فتحبسوا من يوسف واخيه ولا تياسوا من روح الله انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون قال الصادق عليه السلام ان يعقوب عليه السلام قال لملك الموت اخبرني عن الارواح تقبضها مجتمعة او متفرقة قال بل متفرقة قال فهل قبضت روح يوسف في جملة من الارواح فقال لا فعند ذلك قال لبنيه يا بني اذهبوا

باورنداری اگر چه راستگو باشیم، این پیراهن اواسنکه برایت آوردیم. گفت آنرا بمن دهید باو دادند گرفت بصورت خود انداخت و بیهوش شد چون بیهوش آمد گفت فرزندانم مگر گمان شما این نیست که گرگ فرزند عزیزم یوسف را خورده؟ گفتند چرا گفت چرا بوی گوشت او را نمی شنوم و چرا پیراهن او درست است و دریده نیست گواينکه پیراهن از طرف ياتين از تنش بیرون آمده باشد چگونه ممکن بود گریبان و سرشانه هایش پاره نشود و گرگ او را بدرد و بخورد این گرگ دروغ است و فرزندم شکشیده و نفس بد کیش شما کار بدی برای شما جلوه داده من صبر جمیل یشه کنم و خدا بر آنچه شرح دهید پاری کننده است، آنشب از آنها دو گردان شد و با آنها سخن نگفت و شروع کرد بسوگواری بر یوسف.

میگفت ای عزیزم یوسف که بر همه فرزندانم او را برگزیدم و از من ربوده شد

عزیزم یوسف که از میان همه فرزندانم باو امیدوار بودم و از من ربوده شد

عزیزم یوسف که دست راستم را بالشش میکردم و دست چپم را رو اندازش می نمودم و از من

ربوده شد.

عزیزم یوسف که در تنهایی باو انس میکردم و از من ربوده شد

عزیزم یوسف کاش می دانستم در کدام از کوهها انداختنت یا در کدام دریا فرقات کردند.

عزیزم یوسف کاش باتو بودم و هر مصیبتی بتو رسید بود بمن می رسید.

۲ - دلیل دیگر بر آنکه یعقوب میدانت یوسف زنده است و غائب است گفته او است که فرمود

امید است خدا همه را بمن رساند و اینکه بفرزندانش گفت ای فرزندانم بروید و از یوسف و

برادرش جستجوی کنید و از رحمت خدا نومید نباشید از رحمت خدا نومید نباشند مگر مردم کافر

۳ - امام صادق فرمود که یعقوب بملك الموت گفت بمن خبر ده که ارواح مردم را با هم قبض

فتحسوا من يوسف فعال العارفين في وقتنا هذا بصاحب زماننا الغائب عليه السلام حال يعقوب عليه السلام في معرفته يوسف و غيبته و حال الجاهلین به و بغیبت و المعاندین فی امره حال اهل یعقوب و اقربائهم الذین بلغ من جهلهم بامر يوسف و غیبتة حتى قالوا لا یبهم یعقوب قال الله انك لفي ضلال القديم و قول یعقوب لما التقى البشير قمیم يوسف فی وجهه فارتد بصيرا قال الم اقل لكم اعلم من الله ما لا تعلمون دلیل علی انه قد کان علم ان یوسف حی و انه إنما غیب عنه للبلوی و الامتحان .

حدثنا ابی و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری عن احمد بن هلال عن عبدالرحمن بن ابی نجران عن فضالة بن ایوب عن سدير قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان فی القائم سنة من يوسف قلت کانک تذكر خبره او غیبتة فقال لی و ما تنکر هذه الامة اشباه الخنازیر ان اخوة يوسف كانوا اسباطا اولاد انبیاء تاجروا یوسف و بايعوه و هم اخوته و هو الخوهم فلم یعرفوه حتى قال لهم یوسف انا یوسف و هذا اخي فما تنکر هذه الامة ان یكون الله عزوجل فی وقت من الاوقات یرید ان یستر حجة عنهم لقد کان یوسف یوماً ملک مصر و کان ینه و بین والده مسيرة ثمانية عشر یوما فلو اراد الله تبارک و تعالی ان یعرفه مکانه لقد ر على ذلك والله لقد سار یعقوب و ولده عند البشارة فی تسعة ایام إلى مصر فما تنکر هذه الامة ان یكون الله عزوجل

میکنی یا جدا یا جدا گفت جدا جدا فرمود روح یوسف را در ضمن ارواح ستاندى؟ عرض کرد نه. اینجا بود که پسرانش گفت بروید و از یوسف جستجو کنید و حال کسانی که امروزه عارف بامام زمان غائب هستند چون حال یعقوب است که معرفت یوسف غائبش داشت و حال جاهلان بغیبت امام زمان و معاندان در باره او مانند حال خاندان یعقوب و خویشان او است که کار جهالت آنها در باره یوسف و غیبت وی بآنجا کشید که پیدایشان یعقوب گفتند بخدا تودر گمراهی دیرین خودمستی.

۴- آنکه چون بشر یراهن یوسف بر روی او انداخت و ینا گردید فرمود من شما نگفتم برامنی من میدانم آنچه شما ننبدانید و اینهم دلیل است که میدانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غائب شده.

.. سدير گوید از امام ششم شیدم میفرمود که در قائم روشی است از یوسف، گفتم گویا یار خبر او یا غیبت او باشد؟

بن فرمود این امت خوك صفت منکر نیستند که برادران یوسف سبط بودند و پیغمبر زاده با یوسف تجارت کردند و خرید و فرش کردند با آنکه برادرانش بودند و او هم برادرشان بود او را نشاخنند تا خودش بآنها گفت من یوسف هشتم و این برادر منست پس چرا این امت منکر میشوند که خدای عزوجل در يك روز گاری بخواهد حجت خود را از آنها پنهان کند، یوسف يك روزی پادشاه مصر بود میان او و پدرش هیجده روز مسافت بود اگر خدا میخواست جای او را باو بپیماند بدان توانا بود بعدا چون مرده بآنها رسید یعقوب و فرزندانش نه روزه بمصر رسیدند چرا این امت منکرند که خدای عزوجل با حجت خود همان کند که با یوسف کرد امام غائب میان آنها گردش میکنند

يفعل بحبيته ما فعل يوسف ان يكون يسير فيما بينهم و يمشى في اسواقهم و يطأ بسطهم و هم لا يعرفونه حتى يأذن الله عزوجل له ان يعرفهم في نفسه كما اذن ليوسف عليه السلام حين قال لهم هل علمتم ما فعلتم يوسف و اخيه اذ انتم جاهلون قالوا انك لالت يوسف قال انا يوسف و هذا اخي

الباب السابع في فيبة موسى النبي عليه السلام

فانه حدثنا الحسين بن احمد بن إدريس (رحم) قال حدثنا ابي قال حدثنا ابو سعيد سهل بن زياد الادمي الرازي قال حدثنا محمد بن آدم السناي عن ابيه آدم بن ابي اياس قال حدثنا المبارك بن فضالة عن سعيد بن جبير عن سيد العابدين علي بن الحسين عن ابيه سيد الشهداء الحسين بن علي عن ابيه سيد الوصيين امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه و عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله لما حضرت يوسف عليه السلام الوفاة جمع الشيعة و اهل بيته فحمد الله و انشئ عليه ثم حدثهم بشدة تنالهم تغفل فيها الرجال و تشق بطون العبالى و تذيب الاطفال حتى يظهر الله الحق في القائم من ولد لاوي بن يعقوب و هو رجل اسمر طوال و نعتهم لهم بنعتهم فسكوا بذلك و وقعت الغيبة و الشدة على بني اسرائيل و هم ينتظرون قيام القائم اربع مائة سنة حتى اذا بشروا بولادته و رأوا علامات ظهوره و اشتدت البلوى عليهم و حمل عليهم بالعجالة و طلب الفقيه الذي كانوا يستريحون إلى احاديثه فاستردوا سلمهم فقالوا كنا مع الشدة نستريح إلى حديثك فخرج بهم إلى بعض الصحاري و جلس يحدثهم حديث القائم و نعت و قرب الامر و كانت ليلة قمراء فيناهم كذلك إذ (ادخل)

و در بازارهای آنها راه میرود و با روی فرش آنها میبندد و آنها را شناسند تا آنکه خدای عزوجل باو اجازه دهد که خود را بآنها معرفی کند چنانچه یوسف اجازه داد آنگاه که بآنها گفت میدانید با یوسف و برادرش چه کردید و غیبکه نادان بودید، گفتند ها تو خود یوسف هستی؟ گفت من یوسف هستم و این برادر من است.

باب هفتم در غیبت موسی علیه السلام

« رسول خدا فرمود چون مرگ یوسف رسید شعبان و خاندان خود را جمع کرد و تنای الهی گفت و سپس آنها را از سختی آینه آنان خبر داد و گفت در این سختی مردان را بکشند و شکم زنان آویزند را بزنند و کودکان را سر ببرند تا خدا حق را در قائم از فرزندان لاوی بن یعقوب ظاهر کند و او مردی گندم گون و بلند قامت است و صفات او را برشرد و سفارش کرد که باین وصیت من متمسک باشید، دوره غیبت و سختی بنی اسرائیل فرا رسیده و مدت چهار صد سال در انتظار قیام قائم بسر بردند تا آنگاه که مژده تولد او را دریافتند و نشانه های ظهورش را دیدند و گرفتاری سخت تر شد و با سنگ بآنها حمله شد و دانشمندیکه با احادیث او آرامش میگرفتند تحت تعقیب قرار گرفت و پنهان شد و آنها را وا گذاشت باو گفتند مادر هنگام سختی بگفته های تو دلخوش بودیم آنها را نزدیک بیابانی برد و نشست و حدیث قائم و اوصاف و مژده نزدیک بودن ظهور او را بآنها میگفت شب

طلع عليهم موسى عليهم السلام و كان في ذلك الوقت حدث السن قد خرج من دار فرعون يظهر
النزهة فعدل عن موكب و اقبل إليهم (اليه خ ل) و نحتة بقله و عليه طيلسان خز فاما آما فقيه
عرفه بالثمت فقام اليه و انكب على قدميه فقبلهما ثم قال الحمد لله الذي لم يمتني حتى ارايك فلما
رأى الشيعة ذلك علموا انه صاحبهم فاكبوا على الارض شكراً لله عز و جل فلم يزداهم على
ان (قال خ) قالوا أرجوان يعجل الله فرجكم ثم غاب بعد ذلك و خرج الى مدينة مدين فاقام عند
شعيب ما اقام فكانت الغيبة الثانية اشد عليهم من الاولى و كانت ينفا و خمسين سنة و اشتدت
البلوي عليهم و استتر الفقيه فبعثوا اليه انه لا عبر لنا على استتارك عنا فخرج الى
بعض الصحاري و استدعاهم و طيب نفوسهم (قلوبهم خ ل) و اعلمهم ان الله عز و جل اوحى اليه
انه مفرج عنهم بعد اربعين سنة فقالوا باجمعهم الحمد لله فاوحى الله عز و جل اليه قل لهم قد جعلتها
ثلثين سنة لقولهم الحمد لله فقالوا كل نعمة من الله فاوحى الله اليه قل لهم قد جعلتها عشرين سنة
فقالوا لا باتي بالخير الا الله فاوحى الله قل لهم جعلتها عشرا فقالوا لا يصرف السوء الا الله فاوحى الله
اليه قل لهم لا تبرحوا فقد اذنت لكم في فرجكم فينهم كذلك اذ طلع موسى (عليه السلام) راكباً حماراً
فاراد الفقيه ان يعرف الشيعة ما يستبصرون به فيه و جاء موسى حتى وقف عليهم فسلم عليهم فقال
له الفقيه ما اسمك قال موسى قال ابن دن قال ابن عمران قال ابن من قال ابن فاهت بن لاوي

متهابی بود و در هین میان موسی علیه السلام بر آنها وارد شد ، در این وقت تازه جوانی بود و از
خانه فرعون بیرون آمده و گردش میکرد از میان موکب خود کناره گرفته و سواد بر استر بود و
طیلسان خزی بدوش داشت و نزد آنها آمد ، چون آن دانشمند او را دید از صفات او و برای شناخت ،
برخواست و خود را پیای او انداخت و بوسه زد و گفت حمد خدا را که نردم تا تو را دیدم چون
بیروانش چنین دیدند دانستند که او ناجی آنها است همه بشکرانه خدای عز و جل بر زمین افتادند
موسی جز این کلمه نگفت که امیدوارم خدای عز و جل فرج شما را زود برساند سپس غائب شد و
رفت به شهر مدين و نزد شعيب مدت ها ماند ، این غیبت دوم برای آنها سخت تر از اولی بود و پنجاه
و چند سال طول کشید و گرفتاری آنها سخت شد و دانستند هم پنهان شد ، فرستادند خدمت او که ما
بر پنهانی تو صبر نتوانیم رفت يك بیابانی و آنها را خواست و با گفته های خود خوشدل ساخت و
بآنها اعلام کرد که خدای عز و جل با و وحی کرده است که بعد از چهل سال فرج بدهد همه گفتند
الحمد لله خدا با و وحی کرد بگو بآنها که آنرا بی سال تخفیف دادم که العبد لله گفتند ، گفتند هر نعمتی
از خداست خدا با و وحی کرد بآنها بگو آنرا تا بیست سال تخفیف دادم ، گفتند کسی خبر نیاورد
جز خدا ، خدا با و وحی کرد که آنرا تا ده سال کم کردم ، گفتند چلو بندی را نگیرد جز خدا ، با و
خطاب رسید که بآنان بگو از جای خود حرکت نکنید اکنون اجازه فرج شما را دادم در این میانه
موسی علیه السلام نمودار شد سوار بر الاغی بود و دانستند خواست و وظائف شیمه را نسبت با و شرح
دهد ، موسی آمد تا نزد آنها توقف کرد و بر آنها سلام داد دانستند با و گفت چه نام داری ؟ گفت
موسی گفت نام پدرت چیست ؟ گفت عمران ، پدر او کیست فاهت بن لاوی بن یعقوب ؟ برای چه آمدی ؟

بن یعقوب قال بماذا جئت؟ قال جئت بالرسالة من عبدالله عزوجل فقام اليه فقبل يده ثم جلس بينهم فطيب نفوسهم و امرهم ثم فرقهم فكان بين ذلك الوقت و بين فرجهم بفرق فرعون اربعين (اربعون خ ل) سنة

حدثنا ابي و محمد بن الحسين بن احمد بن الوليد (رض) قالوا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري و محمد بن يحيى الططار و احمد بن إدريس جميعا قالوا حدثنا احمد بن محمد بن عيسى عن احمد بن محمد بن ابي نصر البرزطي عن ابان بن عثمان عن محمد الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان يوسف بن يعقوب صلوات الله عليهما حين حضرته الوفاة جمع آل يعقوب وهم ثمانون رجلا فقال ان هؤلاء القبط سيظهر دن عليكم و يسومونكم سوء العذاب و انما ينجيكم الله من ايديهم برجل من ولد لاوى بن يعقوب اسمه موسى بن عمران عليه السلام طوال جمعة آدم فجعل الرجل من بني اسرائيل يسمي ابنه عمران و يسمي عمران ابنه موسى فذكر ابان بن عثمان عن ابي الحسين عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام انه قال ما خرج موسى خرج حتى قبله خمسون كذابا من بني اسرائيل كلهم يدعي انه موسى بن عمران فبلغ فرعون انهم يرجعون به و يطلبون هذا الغلام و قال له كهنته و سحرته ان هلاك دينك و قومك على يدي هذا الغلام الذي يولد العام من بني اسرائيل فوضع القوايل على النساء و قال لا يولد الغلام الا ذبح و وضع على ام موسى قابلة فلما راي ذلك بنوا اسرائيل قالوا اذا ذبح الغلمان و استحي النساء هلكنا فلم تبق فتعالوا لانقرب النساء فقال عمران أبو موسى عليه السلام بل اينوهن (باشروهن خ ل) فان امر الله واقع و لو كره

برسالت از طرف خدای عزوجل، دانستند برخواست و دست اودا بوسید سپس با آنها نشست و آنها را خوشدل کرد و دستورات خود را بآنها داد و آنها را متفرق ساخت و از این وقت تا غرق فرعون و فرج آنها چهل سال طول کشید . امام ششم علیه السلام فرمود چون وفات یوسف بن یعقوب م رسید خاندان یعقوب را که هشتاد مرد بودند جمع کرد و گفت که این قبطیان بزودی بر شما مسلط شوند و بدترین عذاب را شما ببخشانند و هانا خدا شما را بدست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب بنام موسی بن عمران نجات بخشد و او پسر است بلند بالا و پیچیده مو و گندم گون و هر مردی از بنی اسرائیل پسرش را عمران نام میکرد و او هم نام پسرش را موسی میگذاشت، امام پنجم فرمود موسی ظاهر شد تا آنکه پنجاه دروغ گودر بنی اسرائیل قیام کرد و هر کدام مدعی بودند که موسی بن عمران موعود هستند، غیر فرعون رسید که بنی اسرائیل موسی بن عمران توجه دارند و اودا میجویند و غیب گویان و جادوگران دربار وی هم بارگفته هلاکت دین و قوم تو بدست پسر بچه ایست که در این سال زائیده شود از بنی اسرائیل فرعون بر زنان آنها قابله ها گذاشت و دستور داد امسال پسری زائیده نشود جز آنکه باید سرش را برید يك قابله هم بر مادر موسی گذاشت ، چون بنی اسرائیل چنین دیدند گفتند اگر پسر ها را بکشند و دختر ها را نگهدارند ما هلاک میشویم و باقی نماییم بیا بید قرار بگذاریم که نزدیکی بر زنان نکنیم عمران پدر موسی گفت با آنها بیامیزد تقدیر الهی محقق

المشركون اللهم من حرمة فاني لا احرمه و من تركه فاني لا اتركه و وقع على أم موسى فحملت فوضع على أم موسى قابله تحرسها فاذا قامت قامت و إذا قعدت قعدت فلما حملته امه وقمت عليها المحبة و كذلك بحجج الله على خلقه فقالت لها القابلة ،مالك يا بنية تصرين و تذوين قالت لا تلوميني فاني إذا ولدت اخذ وادي فذبح قالت لانحزني فاني سوف اكنم عليك فلم تصدقها فلما ان ولدت التفتت اليها وهي مقبلة فقالت ماشاء الله فقالت لها الم أقل أني سوف اكنم عليك ثم حملته فارخلته المخدع و اصلحت أمره ثم خرجت إلى العرس فقالت انصرفوا و كانوا على الباب فانما خرج دم منقطع فانصرفوا فارضعت فلما خافت عليه الصوت أوحى الله اليه أن اعملي النابوت ثم اجعليه فيه ثم اخرجيه ليلا فاطرحيه في نيل مصر فوضعت في النابوت ثم دفنته في اليم فجعل يرجع اليها و جئت تدفعه في البحر فان الريح ضربته فانطلقت به فلما رآه قد ذهب به الماء همت ان تصيح فربط الله على قلبها قال وكانت المرأة الصالحة امرأة فرعون وهي من بني اسرائيل قالت لفرعون انها أيام الربيع فاخرجني و اضرب لي قبة على شط النيل حتى انزه هذه الايام فضربت لها قبة على شط النيل إذا قبل النابوت يريدنها فقالت هل ترون ما أرى على الماء قالوا إي والله باسئدتنا إنا لنرى شيئا فلما دنى منه (منها خ ل) قامت إلى الماء ولته يدها وكاد الماء بغمرها حتى تصابحوا عليها فجذبته و اخرجته فاخذته فوضته في حجرها فاذا هو غلام أجمل الناس و اسره فوكت

شود اگر چه مشرکان بد داشته باشند باز خدا یا هر کس آنرا حرام داند من حرام ندانم و هر که آنرا ترك کند من آنرا ترك نکنم و بامادر موسی در آمیخت و آبستن شد قابله ای بر سر او گذاشتند که با او بر میخواست و با او می نشست و چون مادرش بسوی آبستن شد بوی مصیبت شدیدی احساس کرد و چنین اند حجاج خدا برخلافش قابله وی گفت دختر جان چرا رنگت زرد میشود و گوشت نشت آب میشود ؟ گفت مرا سزوتش ممکن زیرا چون برایم سر برسم بریده شود ، گفت غم مخور من او را کتمان میکنم از او باور نکرد و چون زانید بساو توجه کرد و او را بوسید و گفت ماشاء الله و مادرش گفت نگفتم او را مطلق میکنم برای تو سببی او را برداشت میان و ختنه او را پنهان کرد و کار او را اصلاح کرد و از خانه بیرون رفت و پیاسبانان فرعون که بر در خانه بودند گفت برگردید فقط يك قطعه خون بریده خارج شد آنها هم برگشتند و مادرش او را شیر داد و چون ترسید که با آواز گریه او او را تعقیب کنند خدا باو وحی کرد که يك تابوت بسازد و او را در آن بگذازد و شبانه او را بر در میان نهر نیل مصر بیفکند ، او را در تابوتی گذاشت و در دریا انداخت و تابوت بطرف او بر میگشت و او را بدم موج میداد تا باد او را زد و پیمان نیل برد ، چون دید آب او را میرد خواست فریاد بکشد ، خدا دلش را نکند داشت ، گوید زن صالح فرعون از بنی اسرائيل بود فرعون گفت بهار است مرا از تنگنای قصر بیرون ببر و يك جادوی بر کنار شط سربا کن تا در این چند روزه تخریب کنم ، جادوی کنار رود نیل برای او زدند و شاگاه تابوت بسوی او آمد بکنیزان خود گفت آنچه من می بینم شما هم می بینید که روی آبست ؟ گفتند ای خانم ما بعدا آری و چون نزدیک او رسید بدست خود آنرا از آب گرفت و نزدیک بود آب او را بر رود فریاد همه بلند شد ، آنرا کشید و بیرون آورد و گشود و بچه

عليها منه محبة فوضعت في حجرها و قالت هذا ابني فقالوا اي والله يا سيدتنا والله عالك ولد ولا
للمك فاتخذتي هذا ولدا فقامت إلى فرعون و قالت اني أصبت غلاما طيبا حاولا نتخذه ولدانيكون
قرة عين لي ولك فلا تقتله قال و من اين هذا الغلام قالت والله ما أدري إلا ان الماء جاء به فلم
يزل به حتى رضى فلما سمع الناس ان الملك قد تبأ ابنا لم يبق احد من رؤس من كان مع فرعون
الا بعث إليه امرأته لتكون له ظئرا أو تعضنه فابى أن يأخذ من امرأة منهم ندبا قالت امرأة فرعون
اطلبوا لابني ظئرا ولا تحرقوا أحدا فجعل لا يقبل من امرأة مشهن فقالت أم موسى لاخته قصيه
أنظري اترين له اترا فانطلقت حتى أتت باب الملك فقالت قد بلغني انكم تطلبون ظئرا و هيئنا
امرأة سالحة تاخذ ولدكم و تكفله لكم فقالت ادخلوها فلما دخلت قالت امرأة فرعون ممن أنى
قاله من بني اسرائيل قالت اذهبي يا بنة فليس لنا فيك حاجة فقلن لها النساء انظري عافاك الله
يقبل أولا يقبل فقالت امرأة فرعون أرايت لو قبل هل يرضى فرعون ان يكون الغلام
من بني اسرائيل والمرأة من بني اسرائيل يعني الظئر فلا يرضى فلن فانظري يقبل أولا يقبل قالت
امرأة فرعون فاذهبي فادعيتها فجاءت إلى امها و قالت لن امرأة الملك تدعوك فدخلت إليها فدفعت
إليها موسى فوضعت في حجرها لم التفتته نديها فازدحم اللبن في حلقه فلما رأت امرأة فرعون

را در دامن خود گرفت دید يك پسر بسیار زیباتر و خوش چهره ایست که کسی مانند او ندیده و معجب او در
دلش افتاد و او را در دامن گرفت و گفت این پسر من است ، گفتند آری بخدا ایضاً من ، تو فرزند
نداری و ملك مصر جانشینی ندارد او را فرزند خود قرار بده برخاست نزد فرعون رفت و گفت من
يك پسر بچه پاکیزه شیرینی از دود نیل گرفتم او را بفرزندی بپذیریم و چشم روشنی من و تو باشد
او را مکش ، گفت این پسر بچه از کجاست ؟ گفت بخدا نپیدانم هم اکنون آب او را آورده است
از او در خواست کرد تا او راضی گردد ، چون مردم شنیدند پادشاه يك پسرى اتخاذ کرده هیچکدام از
سران نبود مگر آنکه زنش را فرستاد تا دایه او باشد و او را نگهداری کند و آن بچه از پستان هیچکدام
شیر نخورد ، زن فرعون گفت برای پسر دایه بجوئید و هیچکس را ناقابل بحساب نیاورید و موسى
پستان هیچ زنی را نیگرفت مادر موسى بخواهرش گفت برو دنیاى او جستجو کن بین اترى از و
بدست مبادوزى رفت تا پدر خانه پادشاه رسید و گفت شنیدم شما دایه میخواهید در اینجا يك زن
پاکدامنى هست که پسر شما را بگیرد و کفالت میکند زن فرعون گفت او را بیاورید چون وارد شد
گفت از چه خاندانى هستی ؟ گفت از بنى اسرائيل ، گفت ای دخترک برویى کارت مابتو حاجت نداریم
زنها گفتند خدايت عاضيت دهد بين پستانى را قبول میکند یا نه ؟ زن فرعون گفت بقتیده شما
اگر قبول کند فرعون راضى میشود که پسر از بنى اسرائيل باشد و دایه هم از بنى اسرائيل او راضى
نیشود ، گفتند بین پستانى را بپذیرد یا نه ، زن فرعون بخواهر موسى گفت برو آن دایه را بیاور
آمد پیش مادرش و گفت زن پادشاه تو را میخواهد ، نزد او وارد شد و موسى را باو داد و او را در
دامن گرفت و پستان دو دهانش گذاشت و شیر در حلقومش سرازیر شد ، چون زن فرعون دید که پسرش
پستان او را گرفت نزد فرعون رفت و گفت من برای پسر دایه یافتم و پستان او را گرفت ،

ابنها قد قبل قامه إلى فرعون فقالت إني قد أصبت لابني ظئرا و قد قبل منها و فقال ممن هي قالت من بني إسرائيل قال فرعون هذا ما لا يكون أبدا الغلام من بني إسرائيل والظئر من بني إسرائيل فلم تزل تكلمة فيه و تقول لا تصاف من هذا الغلام إنما هو ابنك ينشؤ في حجر ك حتى قلبته عن رأيه و رضى فنشأ موسى **عليه السلام** في آل فرعون و كتمت أمه خبره و اخته والقبالة حتى هلكت أمه والقبالة التي قبلته فنشأ **عليه السلام** لا يعلم به بنوا إسرائيل قال وكانت بنو إسرائيل تطلبه وتسأل عنه فعمى عليهم خبره قال فبلغ فرعون أنهم يطلبونه و يسألون عنه فادسل إليهم فزاد عليهم في العذاب و فرق بينهم و نهاهم عن الاخبار به و السؤال عنه قال فخرجت بنو إسرائيل ذات ليلة مقمرة إلى شيخ لهم عنده علم فقالوا كنا نستريح إلى الاحاديث فحتى متى وإلى متى نحن في هذا البلاء قال والله إنكم لاتزالون فيه حتى يجيء الله تعالى ذكره بغلام من ولد لاوى بن يعقوب اسمه موسى بن عمران غلام طوال جعد فينماهم كذلك إذا قبل موسى **عليه السلام** يسير على بقله حتى وقف عليهم فرفع الشيخ رأسه فعرفه بالعفة فقال له ما اسمك يرحمك الله قال موسى قال ابن من قال ابن عمران قال فوثب إليه الشيخ فاخذه بيده وقبلها و ثاروا إلى رجله فقبلوها فعرفهم وعرفوه و اتخذ شيعة فحكث به بذلك ما شاء الله ثم خرج فدخل مدينة فرعون فيها رجل من شيعة موسى يقاتل رجلا من آل فرعون من القبط فاستغاثه الذي من شيعة علي الذي من عدوه القبطي فوكره

گفت از چه خاندانی است ؟ گفت از بنی اسرائیل فرعون گفت این کار هرگز نمیشود بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل و باو اصرار فراوانی کرد ، گفت از این بچه چه ترسی داری چون پسرى در دامن تو بزرگ میشود بهر نحوى بود او را از آیش برگردانید و راضی کرد ، موسى در میان خاندان فرعون بزرگ شد ، مادر و خواهر و قابله هم در باره او چیزی اظهار نکردند تا مادر و قابله هر دو مردند و موسى بزرگ شد و بنی اسرائیل هیچ اطلاعى از او نداشتند ، بنی اسرائیل او را میبجستند و از او میپرسیدند و بى اطلاع بودند

گویند بفرعون خبر رسید که بنی اسرائیل در جستجوی موسى هستند و از او پرسش میکنند نزد آنها فرستاد و بر آنها عذاب بیشتری مقرر کرد و زن و مرد آنها را از هم جدا کرد و آنها را از خبر گرفتن از موسى و پرسش از او باز داشت ، فرمود يك شب مهتاب بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود جمع شدند و گفتند ما با ذکر احادیث خوشه داریم تا کی و تا چند در انتظار باشیم و در گرفتاری بسر ببریم ، گفت بخدا در این رنج خواهیم بود تا خدای تعالی پسرى از خاندان لاوى بنام موسى بن عمران بلند قامت و پیچیده موی یاور و شمارا نجات دهد در این گفتگو بودند که موسى سوار بر استری آمد و نزد آنها توقف کرد آن شیخ سربلند کرد و بانها که داشت او را شناخت باو گفت نامت چیست ؟ گفت موسى پسر کیسنى ؟ گفت عمران گویند پرید جلو و دست او را بوسید و همه روی پایش افتادند بآن بوسه دادند آنها را شناخت و پیروانى یافت و مدتی که میخواست بر او گذشت و بیرون رفت و در شهری از شهرهای فرعون وارد شد که یکی از پیروانش در آنجا بود و بایک مرد فرعونى قبضى در کشت و کشتار بود آنکه از پیروانش بود بر علیه دشمن قبطى از او کمک

موسی فلفی علیه و كان موسى **عليه السلام** قد أعطى بسطة في الجسم و شدة في البطش فذكره الناس وشاع أمره وقالوا إن موسى قتل رجلا من آل فرعون فاصبح في المدينة خائفا يترقب فلما اصبحوا من الغدا إذا الرجل الذي استنصره بالأمس يستصرخه على الآخر فقال له موسى أنت لفوى مبين بالأمس رجل واليوم رجل فلما أراد أن يطش بالذي هو عدولهما قال يا موسى أتريد أن تقتلني كما قتلت نفسا بالأمس ان تريد الا ان تكون حيارا في الارض و ما تريد ان تكون من المصلحين و جاء رجل من اقصى المدينة يسعى قال يا موسى ان الملا يأمرون بك ليقتلوك فاخرج اني لك من الناصحين فخرج منها خائفا يترقب فخرج من مصر بغير ظهر ولا دابة ولا خادم تحفزه أرض و ترفعه أخرى حتى انتهى الى أرض مدين فأنهى الى اصل شجرة فنزل فاذا تحتها بشر إذا عندها امة من الناس يسقون وإذا جاريتان ضعيفتان وإذا معهما غنيمة لهما قال ما خطبكما قالتا أبونا شيخ كبير و نحن جاريتان ضعيفتان لا نقدر ان نزاخم الرجال فاذا سقى الناس حقنا فرحمهما موسى **عليه السلام** فاخذ دلوهما وقال لهما قد ماغتمكما فسقى لهما ثم رجعتا بكرة قبل الناس ثم تولى موسى الى الشجرة فجلس تحتها فقال رب اني لما ازلت الى من خير فلير فرى انه قال ذلك و هو محتاج الى شئ ثمرة فلما رجعتا الي ابيهما قال ما أعجلكما في هذه الساعة قالتا وجدنا رجلا صالحا رحما فسقى لنا فقال لاحديهما اذهبي فادعيه

خواست موسى مشی بآن فبطی زد ، او در گذشت ، موسی بسیار تنومند و نیرومند بود مردم سخن او را گفتند و کار او شبوع یافت و معروف شد که موسی يك تن از بندگان فرعون را کشته و موسی آن شب را در ترس و انتظار تنگی در آن شهر بسر برد ، چون صبح شد بناگاه مردی که دیروز از او یاری خواسته بود با دیگری در آویخته و از او بر علیه وی کتک میخواست موسی بوی گفت تو مرد آشوبگری هستی دیروز با يك مردی در افتادی و امروز با دیگری چون خواست بدشمن خود را و مشت زنده گفت ای موسی میخواهی مرا بکشی چنانکه دیروز آدمی کشتی تو نمیخواهی جز آنکه در زمین يك زورگو باشی و نمیخواهی از مصلحان باشی ، بکمردی هم از جای دور شهر آمد و شتاب میکرد گفت ای موسی برآستی اشراف در باره تو شور کردند و حکم قتل تو را دادند بیرون برو برآستی من از خیر خواهان توام با ترس و انتظار تنگی از مصر خارج شد نه پستی داشت نه مرکبی و نه خدمتکاری بيك زمینی سراپا میشد و از دیگر بالا میرفت تا بر زمین مدین رسید و زیر درختی آرامید دهد پای آن درخت چاهی است و گرد آن گروهی از مردم آب میکشند بناگاه چشمش بر دو دختر بیچاره افتاد که چند گوسفند همراه داشتند ، گفت چه کار دارید ، گفتند پدر پیری داریم و ما دو دختر بیچاره هستیم و نمیتوانیم با مردها در اقسیم و باید بساییم بعد از مردم گوسفندان خود را آب بدهیم موسی علیه السلام بر آنها دلسوزی کرد و دلو آنها را گرفت و گفت گوسفندان خود را بیش برانید و گوسفندان آنها را آب داد آن روز صبح آن دو دختریش از مردم سرچاه آمدند ، موسی زیر درخت برگشت و نشست و گفت پروردگار ابراستی من برای آنچه بمن فرستی محتاجم

روایت شده که این را در وقتی گفت که نیازمند يك نیه خرما بود و چون دختران نزد پدر برگشتند گفت چه زود آمدید

لی فجائته تمشی علی استعیه قالت ان ابی یدعوك لیجزیک اجر ماسقیت لنا فروی ان موسی
 قال لها وجهنی الی الطریق و امشی خلقی فانا بنو یعقوب لانتظر اعجاز النساء فلما جاته
 وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین قالت احدیهمایا بت استاجرہ
 ان خیر من استاجرت النوی الامین قال انی ارید ان اتکحک احدی ابنتی هاتین علی
 ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشر افمن عندک فروی انه قضی انهما لان الانبیاء
 علیهم السلام لا یأخذون الا بالفضل والتمام فلما قضی موسی الاجل و سار باهلهما نحو بیت
 المقدس و اخطاه عن الطریق لیلا فرأی ناراً فقال لاهله امکنوا انی آلت ناراً اعلی آتیکم منها
 بقی او یخبر من انطریق فلما انتهی الی النار اذا شجرة تضطرم من اسفلها الی اعلاها فلما
 دنی منها تاخرت عنه فرجع و او جس فی نفسه خيفة ثم دنت منه الشجرة فنودی من شاطئ
 الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین و
 ان الق عصاک فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبر اولم یعقب فاذا هیة مثل الجذع لاسنانها
 صریر ینخرج منها مثل لمب النار فوالی موسی مدبراً فقال له دبه عزوجل ارجع فرجع وهو یرتعد
 و رکبته نملکان فقال یا الہی هذا الکلام الذی اسمع کلامک؟ قال نعم لا تخف فوقع علیه الامان

گفتند یکمرد خوبی یافتیم دلش با سوخت و گوسفندان مارا سیراب کرد یکی از آنها گفت برو او را
 نزد من دعوت کن.

آن دختر با شرم نزد موسی آمد و گفت پدرم شارا خواسته تا مزد آبکشی را بتوبه دهد، روایت
 شده که موسی باو گفت راه را بمن نشان بده و از پشت سر من بیا زیرا ما فرزندان یعقوب نگاه بدنباله
 دنها نمیکنیم چون نزد او آمد و داستان خود را برای او گفت فرمود نترس از مردم ستمکار نجات یافتی،
 یکی از دختران گفت بدرجان او را اجیر کن، بهترین اجیر برای تو مرد نیرومند درستکار است، گفت
 من میخواهم یکی از این دو دختر مرا بتو بزنم دهم که تا هشت سال اجیر من باشی و تا آخر ده سال اختیار
 با تو است، روایت شده که مدت ده سال را خدمت کرد زیرا پیغمبران بهتر را عمل کنند و تمامتر و چون
 موسی مدت را تمام کرد و خاندان خود را بسوی بیت المقدس میبرد شب راه را گم کرد و آتشی دید و
 بغاوناده خود گفت اینجا من یک آتشی بنظر آوردم شاید یک تیکه از آن آتش برای شما بیآورم و با
 خبری از راه بگیرم، چون با آتش رسید دید یک درختی از بین شاخه فروزانست چون بآن نزدیک شد
 آتش از او واپس رفت برگشت و در خود احساس ترسی کرد سپس آن درخت بوی نزدیک شد و از کنار
 وادی ایمن که در زمین بابر کنی بود از آن درخت فریادی برخاست که ای موسی من همانخدای پرورنده
 جہاتیانم و اینک عصای خود را بزمن افکن، چون دید که آن عصا مانند مار جشی به پیش آمد، پشت
 کرد و عقب برگشت ناگهان یک مادی شد مانند تنه خرما که دندانهایش آواز قلم نویسنده کی میکرد
 و از دهانش شراره آتش میجهید موسی پشت کرده دور میشد و در کار عزوجلش فرمود برگرد برگشت
 و بخود میلرزید و زانوهایش بهم میخورد عرض کرد ای معبود من این سخنیکه میشنوم سخن تو است
 فرمود آری نترس آسوده شد و پای خود را بردم آن مار نهاد و وزیر گلویش را گرفت بناگاه دستش بر

فوضع رجلاه على ذنبها ثم تناول لحبيها فاذا يده في شعبة العصا قد عادت عصا و قيل له اخلع نعليك
انك بالواد المقدس طوى فروى انه امر بخلعهما لانهما كانا من جلد حمار ميت و روى في
قوله عز وجل فاخرج نعليك اي خوفك خوفك من ضياع اهلك وخوفك من فرعون ثم ارسله
عز وجل الى فرعون و ملائه بايتين يده والعصى فروى عن الصادق عليه السلام انه قال لبعض اصحابه كن
لما لا ترجو ارجى منك لما ترجو فان موسى بن عمران ذهب ليقبض لاهله نار افرجع اليهم وهو رسول
نبي فاصلى الله تبارك و تعالى امر عبده و نبيه موسى عليه السلام في ليلة و هكذا يفعل الله تبارك و
تعالى بالقائم الثاني عشر من الائمة عليهم السلام يصلح له امره في ليلة كما يصلح امر نبيه موسى
عليه السلام و يخرجهم من الحيرة والغيبة الى نور الفرج والظهور.

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا - وود بن عبد الله قال حدثنا المهدي بن محمد البصري عن محمد بن
جمهور و غيره عن عبد الله بن حنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول في القائم عليه السلام من
موسى بن عمران عليه السلام فقلت ما سنة من موسى بن عمران قال خلفاء مواده و غيبته عن قومه فقلت
وكم غاب موسى عن اهله قال ثمانية و عشرين سنة

حدثنا ابو الصباس محمد بن ابراهيم بن اسحق المكي (ره) قال حدثنا الحسين بن ابراهيم
بن عبد الله بن منصور قال حدثنا محمد بن هرون الهاشمي قال حدثنا احمد بن عيسى قال حدثنا
ابو الحسن احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا معوية بن هشام عن ابراهيم بن محمد بن الحنفية عن
ابيه محمد عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المهدي منا أهل البيت يصلح
الله له امره ليلة و في رواية اخرى يصلحه الله في ليلة

قبضه عصا بود و بصورت عصا برگشت و باو گفته شد نطق خود را بکن زیرا تو در وادی مقدس راه می-
روی، روایت شده که مأمور بکندن آنها شد زیرا از پوست خر مرده بودند و روایت شده که منظور از نطق
خوف از تبار شدن خانواده و خوف از فرعون است.

میس خدا او را بر سالت نزد فرعون و اعوانش فرستاد باد و معجزه بدو بیضا و عصا و از امام صادق
روایت شده که یکی از اصحابش فرمود بدانچه نومیدی از آنچه امیدواری امیدوار تر باش زیرا موسی-
بن عمران رفت يك تيكه آتش برای خانواده اش بیاورد و با مقام رسالت و نبوت نزد آنها برگشت خدای
تبارك و تعالى کار بنده و پیغمبرش موسی را در يك شب اصلاح کرد و چنین کند با امام قائم دوازدهمین
ائمة عليهم السلام در يك شب کارش را درست کند چنانچه کار موسی علیه السلام را درست کرد و او را از حیرت
و غیبت بر دشنامی فرج و ظهور بکشد... عبدالله بن حنان گوید از امام ششم ششم میفرمود در قائم ع
روشی است از موسی بن عمران علیه السلام عرض کردم چه روشی از موسی بن عمران؟ فرمود بنهانی ولادت
از و غیبت او از قوم خود. عرض کردم موسی چند از اهفش غائب شد؟ فرمود بیست سال... رسول خدا فرمود
خدا کار مهدی ما را در يك شب درست میکند و در روایت دیگر است که او را در يك شب اصلاح میکند...

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى عن سليمان بن داود عن أبي بصير قال سمعت ابا جعفر (عليه السلام) يقول في صاحب هذا الامر أربع سنن من أربعة انبياء سنة من موسى و سنة من يوسف و سنة من محمد صلوات الله عليهم اجمعين فاما من موسى فخائف يترقب و اما من يوسف فالسجن و اما من عيسى فيقال له انه مات ولم يموت و اما من محمد (عليه السلام) فالسيف

الباب الثامن مضي من موسى (عليه السلام)

و وقوع الغيبة بالاوصياء والحجج من بعده الى ايام المسيح (عليه السلام)

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا الحسن بن علي السكري قال حدثنا محمد بن زكريا البصري قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمار عن أبيه قال قلت للصادق جعفر بن محمد (عليه السلام) اخبرني بوفاة موسى بن عمران (عليه السلام) قال انه لما اتاه اجله و استوفى مدته و انقطع اكله اتاه ملك الموت (عليه السلام) فقال السلام عليك يا كليم الله فقال موسى و عليك السلام ، من انت؟ فقال انا ملك الموت قال ما الذي جاء بك قال جئت لاقبض روحك فقال له موسى (عليه السلام) من اين تقبض روحي؟ قال من فمك (فيك خ ل) قال موسى (عليه السلام) كيف وقد كلمت به ربي جل جلاله قال فمن يدك (يك خ ل) قال كيف و قد حملت بها (بهما خ ل) التوراة؟ قال فمن رجلك (رجلك خ ل) قال كيف و قد وطأت بها (بهما خ ل) طور سيناء؟ قال فمن عينيك قال كيف ولم تزل الى ربي بالرجاء ممدودة؟

ابی بصیر گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود در صاحب این امر چهار سنت است از چهار پیر بیک روش از عیسی و یک روش از یوسف و یک روش از محمد (ص) از موسی خائف است و انتظار میبرد و اما از یوسف زندان است و از عیسی آشنکه مردم میگویند مرده است و او نمرده است و اما از محمد (ص) شنیدم است .

باب هشتم ذکر در گذشت موسی علیه السلام و غیبت در اوصیاء و حجج بعد از او تا روزگار مسیح (ع)

.. محمد بن عماره از پدرش بازگو کرده است گوید یا امام صادق جعفر بن محمد (ص) عرض کردم مرا از وفات موسی بن عمران علیه السلام خبر ده؛ فرمود چون مرگش در رسید و مدت عمرش تمام شد و روزش برید ملک الموت نزد او آمد و عرض کرد السلام عليك يا كليم الله موسی گفت و عليك السلام کیستی گفت من ملك الموت؛ فرمود برای چه آمدی؛ عرض کرد آمدم جانت را بگیرم موسی گفت از کجا جانت را میگیری گفت از دهانت موسی گفت چگونه از دهانت با آنکه با این دهان با پروردگارم جل جلاله سخن گفتم؛ فرمود از دستت؛ گفت چگونه با آنکه با این دست تورات را برداشتم گفت از پایت فرمود چگونه با آنکه با پایم طور سینا را گام زدم؛ گفت از دو چشمت؛ گفت چگونه با آنکه همیشه دو چشم امینوار پروردگارم بوده اند گفت از دو گوشتت؛ گفت چگونه با آنکه با آنها سخن پروردگارم عز وجل را شنیدم؛ فرمود خدای تبارک و تعالی بملك الموت وحی کرد جانت را بگیر تا خودش درخواست کند

قال فمن اذنيك قال كيف وقد سمعت بهما كلام ربي عز وجل؟ قال فادعى الله تبارك و تعالی الى ملك الموت عليه السلام لا تقبض روحي حتى يكون هو الذي يريد ذلك و خرج ملك الموت فمكث موسى عليه السلام ماشا الله ان يمكث به بذلك و دعا يوشع بن نون فادعى اليه و امره بكتمان امره و بان يوصي بعده الى من يقوم بالامر و غاب موسى عليه السلام عن قومه فمر في غيبته برجل و هو يحفر قبر ا فقال له الا اعينك على حفره ذا الامر (القبر خ) فقال له الرجل بلى فاعانه حتى حفر القبر و سوى اللحد ثم اضطلع فيه موسى عليه السلام لينظر كيف هو فكشف الله له الغطاء فرأى مكانه في الجنة فقال يا رب اقبضني اليك فقبض ملك الموت روحه مكانه و دفنه في القبر و سوى عليه التراب و كان الذي يحفر القبر ملك الموت في صورة آدمي و كان ذلك في التيه فصاح صابح من السماء مات موسى كليم الله و اى نفس لانه موت حدثني ابي عن جدي عن ابيه عنهم عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه و آله مثل عن قبر موسى ابن هو؟ فقال هو عند الطريق الاعظم عند الكتيب الاحمر ثم ان يوشع بن نون عليه السلام قام بالامر بعد موسى عليه السلام صابرا من الطواغيت على الاذى والضراء و الجهد و البلاء حتى مضى منهم ثلاث طواغيت فقوى بعدهم امره فخرج عليه رجلا من منافق قوم موسى عليه السلام بصفراء بنت شبيب امرأة موسى عليه السلام في مائة الف رجل فقاتلوا يوشع بن نون عليه السلام فقتلهم و قتل منهم مقتلة عظيمة و هزم الباقين باذن الله تعالى ذكره و اسر صفراء بنت شبيب و قال لها قد عفوت عنك في الدنيا الى ان القي نبي الله موسى عليه السلام فاشكوا اليه ما لقيت منك و من قومك فقالت صفراء و اوبلاء و الله لو ابيعت لي الجنة

ملك الموت يبرون شد و موسى عليه السلام تا خدا خواست زنده بود بعد از آن يوشع بن نون را خواست و باو وصيت كرد و دستور داد سراورا نگهدارد و بعد از خود يكسكه شايسته است و وصيت نهايد و از ميان قوم خود غائب شد در دوران غيبتش برردى بر خورد كه كورى ميكنند باو گفت مبعوضا هي در كندن اينگور و بتو كمك دهم آنمرد گفت آرى كمكش كرد تا گور را كند و بعد را پرداخت سپس موسى در آن خوابيد تا بشكرد چگونه است خدا پرده از چشمش برداشت و جاي خود را در بهشت و بدو عرض كرد خدا يا سرا نزد خود بخوان و جانم را بگير ملك الموت همانگاه در آنجا جانم را گرفت و در آن قبر بخاكش سپرد و آنكه گور را ميكنند همان ملك الموت بود كه بصورت آدم در آمده بود و اين در صحراي تيه بود و يك فرهاد كننده اى از آسان فرياد كرد كه موسى كليم الله مرد و چه كس است كه نسيرد؟ فرمود پدرم از جدم از پدرش روايت كرده كه رسول خدا (ص) از قبر موسى پرسش شد فرمود آن نزد راه بزرگي است به طوق تل سرخ، سپس يوشع بن نون بعد از موسى عليه السلام قيام بامر نبوت و خلافت كرد و بر آزار و زبان و سختي و گرفتاري سر كشان صبر كرد تا سه تن از آنها مردند و پس از آنها كارش بالا گرفت و نبرو مند شد ولى دو تن از منافقان قوم خودش صفوراء دختر شبيب زن موسى را بشورش واداشتند و با صدمه از كس مخالفت او نمودند و جنگيدند و يوشع با آنها تيرد كرد و جمع بسياري از آنها كشت و باقى گريختند باذن خداي تعالى ذكره و صفوراء دختر شبيب اسير شد و يوشع او را بخشيد و گفت تورا در دنيا بخشيدم تا پيغمبر خدا موسى را ملاقات كنم و آنچه از دست تو و طرفداران كشيديم باو شكابت كنم و صفوراء گفت و اى و اى بخدا اگر بهشت را بر من از اني دارند شرم آيد كه رسول خدا را در آن ملاقات

لاستحييت ان اري فيها رسول الله وقد هتكت حجابيه وخرجت على وصيه بعده فاستتر الامة
بعد بوشع الى زمان داود عليه السلام اربع مائة سنة و كانوا احد عشر و كان قوم كل واحد منهم يختلفون
اليه في وقته وياخذون عنه معالم دينهم حتى انتهى الامر الى آخرهم فغاب عنهم ثم ظهر لهم فبشرهم
بداود عليه السلام و اخبرهم ان داود عليه السلام هو الذي يطهر الارض من جالوت و جنوده و يكون فرجهم في
ظهوره فكانوا ينتظرونه فلما كان زمان داود عليه السلام كان له اربعة اخوة ولهم اب شيخ كبير و كان
داود عليه السلام من بينهم حامل الذكر و كان اصغر اخوته لا يعلمون انه داود النبي المنتظر الذي يطهر الارض
من جالوت و جنوده و كانت الشيعة يعلمون انه قد ولد و بلغ اشده و كانوا يرونه و يشاهدونه
ولا يعلمون انه هو فخرج داود و اخوته و ابوهما لما فصل طالوت بالجنود فتغلف عنهم داود و قال
ما يصنع بي في هذا الوجه فاستنهان به اخوته و ابوه و اقام في غم ابيه برعاها فاشتدت الحرب و
اصاب الناس جهد فرجع ابوه و قال لداود احمل الى اخوتك طعنا ما يتقوون به على العدو و كان معه
رجلا قصيرا قليل الشعر طاهر القلب اخلافة نقيه فخرج والقوم متقاربون بعضهم من بعض قد رجح
كل واحد خيل منهم الى مركزه فمر داود عليه السلام على حجر فقال البصر له بندا رفيع يا داود
خذني فاقتل بي جالوت فاني انما خلقت لقتله فاخذه و وضعه في مخلاته التي كانت يكون فيها
حجارته التي كان يرمى بها غنمه فلما دخل المسكر سمعهم يعظمون امر جالوت فقال لهم ما تعظمون
من امره فوالله لئن عاينته لاقتله فتحدثوا بخبره حتى ادخل على طالوت فقال له يا فتى ما

كنتم با آنكه هتك حرمت او كردم و بروصي او شوريدم بعد از بوشع تا زمان داود ائمه شيان بودند
در مدت چهارصد سال و آنها بازده تن بودند و در هر زمانی يروان هريك از آنها با آنها رفت و آمد
داشتند و معالم دين خود را از آنها اخذ ميكردند تا كار امامت با آخرين نفر آنها رسيد و غايب شد و سپس
ظاهر گرديد و مرده طلوع داود را با آنها خبر داد كه داود عليه السلام همانكسي است كه زمين را از جالوت
و لشكر يانش پاك ميكند و فرج آنها در ظهور او است و در انتظار او بودند و چون زمان داود (ع) شد
براي او چهار برادر بود كه پدر يري داشتند و داود درميان آنها نامي نداشت و از همه كوچكتر
بود و نميدانستند كه او همان داودي است كه انتظار او را ميكشند و بايد زمين را از جالوت و دشو
نش پاك كند با آنكه شيعة ميدانستند كه او زائيده شده و پس نيرومندي رسيده او را ميديدند و مشاهده
ميردند و نميدانستند او است، داود و برادران و پدرشان يا طالوت جبهه جنگ رفته بودند ولي
داود بجا مانده بود و ميگفت در اين جبهه چه كاري از من ميايد و پدر و برادرانش هم او را مست ميشردند
اوسر گوسفندان پدر مانده بود آنها را رام ميچرانيده، هراس مردم از جالوت مضطرب و در گرفتاري افتادند،
پدرش از جبهه برگشت و بداد او گفت خوراك پيرادرانت برسان تا در برابر دشمن تقويت شوند داود مردى
كوتاه قد كم مو و پاك دل و خوش اخلاق بود بجهه رفت وديد لشكر كرد هم جمع شده و هر دسته اى
بر كمر خود موضع گرفته اند داود بيك سنگي گذشت و سنگ بوى آواز داد و فرياد كرد كه اى داود
مرا بردار و جالوت را با من بكنش براستى من براى كشتن او آمريده شدم آن سنگ را برداشت و در
توپر مخود نهاد كه سنگ هائي براى پرتاب بگوسفندان خود در آن جمع ميكرد، چون ميان لشكر رسيد
شنيد كه كار جالوت را بزرگ ميشمارند گفت چه عظمى دارد بخدا اگر چشم بار بيفتد او را ميكشم
گفته او را بهم رسانيدند تا بگوش طالوت رسيد او را خواست و باو گفت اى جوان چه اندازه نیرو
دارى و چه تجربه اى آموختى؟

عندك من القوة و ما جربت من نفسك قل قد كان الاسد يعد على الشاة من غنمي فادركه فاخذ برأسه و افك لحيه عنها فآخذها من فيه و كان الله تبارك و تعالى اوحى الى طالوت انه لا يقتل جالوت الا من لبس درعك فملاها فدعا بدرعه فلبسها داود عليه السلام فاستوت فراع ذلك طالوت و من حضره من بني اسرائيل فقال عسى الله ان يقتل به جالوت فلما اصبحوا و التقى الناس قال داود عليه السلام اروني جالوت فلما راها اخذ العجر فرماه بنفسك به بين عينيه فدفعه و تنكس عن دابته فقال الناس قتل داود جالوت و ملكه (الله عز وجل) الخ) الناس حتى لم يكن يسمع لجالوت ذكرا و اجتمع عليه بنو اسرائيل و انزل الله تبارك و تعالى عليه الزبور و علمه صنعة الحديد فليته له و امر الجبال و الطير ان تسبح معه و اعطاء صوتا لم يسمع بمثله حسنا و اعطى قوة في العبادة و اقام في بني اسرائيل نبيا و هكذا يكون سبيل القامم عليه السلام له علم اذا احسان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه و انطقه الله عز وجل فناداه اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله و له سيف مفضل اذا احسان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده و انطقه الله عز وجل فناداه السيف اخرج يا ولي الله فلا يعمل لك ان تقعد عن اعداء الله فيخرج عليه و يقتل اعداء الله حيث تقفهم و يقيم حدود الله و يحكمكم بحكم الله عز وجل حدثنا بذلك ابو الحسن احمد بن ثابت الدواليقي بمدينة السلام عن محمد بن الفضل النحوي عن محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي عن علي بن عاصم عن محمد بن علي بن موسى عن ابيه

گفت بسا بوده که شهر بر گوسفندی در کفام میبریده اورا میگرفتم سرش را میچسبیدم و در کاشرا از هم میگشودم و گوسفند را از دهانش بیرون میآوردم، خدای تبارک و تعالی بطالوت و حی کرده بود که قاتل جالوت کسی است که زره تو بر تنش رسا باشد زره خود را خواست و داود پوشید بر او رسا بود طالوت و حاضرین از این پیش آمد بهراس افتادند و گفت امید است خداوند بفرست او جالوت را بکشد، چون صبح شد و دولشگر بهم برآمدند داود علیه السلام گفت جالوت را بمن نشان بدهید چون اورا دید آن سنگ را باو پرتاب کرد و میان دو چشمش را با آن شکافت تا بفر سرش نشست و از مرکب سرنگون شد مردم فریاد کردند داود جالوت را کشت و اورا پیاده شاهی برداشتند و نامی از طالوت نبردند و بنی اسرائیل دور او جمع شدند و خدا زبور را بر او فرستاد و صنعت آهن را باو آموخت و آن را برای اوزن ساخت و کوهها و پرندوها را دستور داد با او در تسبیح هم آواز شوند و آوازی خوش باو عطا کرد که مانند آن شنیده نشده بود و در عبادت نیرومندی بوی عطا کرد و در میان بنی اسرائیل بنبوت قیام کرد و همچنین است روش قائم علیه السلام وقتی ظهور او برسد، او خود داند و خدا اورا گویا کند و باو آواز دهد ای ولی خدا بیرون شو و دشمنان خدا را بکشی يك شمشیر غلاف کرده دارد که چون وقت خروجش رسد از غلاف خود بدر آید و خدا اورا گویا کند و آن شمشیر فریاد زنند ای ولی خدا بیرون شو دیگر روانیت از دشمنان خدا تقاعد کنی بیرون آید و دشمنان خدا را هر جا بیابد بکشد و حدود خدا را برپا دارد و بحکم خدای عز وجل حکم کند.. رسول خدا (ص) در آخر حدیث طولانی خود که در این کتاب در ضمن اخباریکه در باب نص بر قائم دوازدهمین امامان بعد از پیغمبر (ص) روایت شده نقل کردم میفرماید :

عن أبيه عن الحسين بن علي عليهم السلام عن رسول الله ﷺ في آخر حديث طويل قد اخرجته في هذا الكتاب في باب ما روى عن النبي ﷺ من النص على القائم عليه السلام وانه الثاني عشر من الائمة عليهم السلام ثم ان داود عليه السلام اراد ان يستخلف سليمان عليه السلام لان الله عز وجل اوحى اليه يا امرئ بذالك فلما اخبر بني اسرائيل منجوا من ذلك وقالوا يستخلف علينا حدثنا وفينا من هو اكبر منه فدعا اسباط بني اسرائيل فقال لهم قد بلغني مقالتيكم فاروني عصيكم فاي عصا اثمرت فصاحبها ولي الامر من بعدى فقالوا رضينا فقال ليكتب كل واحد منكم اسمه على عصاه فكتبوا ثم جاء سليمان عليه السلام بعصا فكتب عليها اسمه ثم ادخلت بيتا واغلق الباب وحرسته رؤس اسباط بني اسرائيل فلما اصبح صلى بهم الفداة ثم اقبل ففتح الباب فاخرج عصبتهم قد لورقت وعصى سليمان قد اثمرت فلمو ذلك لداود عليه السلام فاخبره بحضرة بني اسرائيل فقال له يا بني اى شيء ابرء؟ قال عفوانه عن الناس و عفوا الناس بعضهم عن بعض ، قال يا بني فاي شيء احلى؟ قال المحبة و هو روح الله في عباده فافتر داود ضاحكا فسار به في بني اسرائيل فقال هذا خلقتي فيكم من بعدى ثم اخفى سليمان بعد ذلك امره و تزوج بامرأة و استتر عن شيعته ماشاء الله ان يستتر ثم ان امرأته قالت له ذات يوم باي انت و امي ما اكمل خصالك واطيب ريحك ولا اعلم لك خصلة اكرهها الا انك في مؤنة ابي فلودخلت السوق فتمرحت لرزق الله رجوت ان لا ينجبك فقال لها سليمان عليه السلام اني والله ما عملت عملا قط ولا احسنه فدخل السوق فجعل يومه ذلك ثم رجع فلم يصب شيئا فقال لها ما اصبحت شيئا قالت لا عليك

سپس داود خواست سليمان را خليفه خود کند چون خداى عزوجل باو وحى کرده بود و در باره او دستور داده بود همچون اين موضوع را بنی اسرائيل اعلام کرد از اين موضوع نايدند و گفتند میخواهد جوانی نودس را بر ما خليفه کند و در میان ما بزرگتر از او هست داود همه خاندانهای بنی اسرائيل را دعوت کرد و گفت گفتار اعتراض آمیز شما بن رسید ، بروید عصاهای خود را بیاورید هر عصا که سبز شد و میوه آورد صاحب آن بعد از من ولى امر است ، گفتند پذیرفتیم فرمود هر کس نام خود را بر عصایش بنویسد ، نوشته ، سليمان هم عصای خود را آورد و نام خود را بر آن نوشت سپس همه را در اطافی گذاردند و درش را بسته و سران بنی اسرائيل را بیابانی آن گذاشتند بامدادان ناز صبح را با آنها خواند و آمد در را باز کرد و عصاهای بیرون آورد همه برك آورده بودند و تنها عصای سليمان از میان میوه آورده بود و این وصیت را از داود پذیرفتند. داود سليمان را در حضور بنی اسرائيل امتحان کرد و باو گفت ای سر جان کدام چیز خنك كنده تراست؟ گفت گذشت خدا از مردم و گذشت مردم از یکدیگر.

سر جان کدام چیز شیرین تر است؟ گفت دوستی که روح خداست در بند گانش، داود از خشنودی خندید تا دندانهایش نمودار شد و سليمان را میان بنی اسرائيل گردش داد و او را بخلافت خود معرفی کرد؛ سپس سليمان امر خود را پنهان داشت و زنی گرفت از شیعیان خود مستور شد تا وقتی که خدا میخواست سپس یکروز زنش باو گفت پدر و مادرم قربانت می اندازم نیکو عصال و خوشبختی و هیچ بدی در تو نیفانم جز آنکه هزینه تو از مال پدر منست اگر بازار بروی در صد تحصیل روزی از خدا بر آئی امیدوارم که تو را نومید نسازد. سليمان باو گفت من هرگز کاری نکردم و صنعتی نیفانم

ان لم يكن اليوم كان غدا فلما كان من الفد خرج الى السوق فجال يومه فلم يقدر على شيء ورجع
 فاتخبرها فقالت له يكون غدا انشاء الله فلما كان من اليوم الثالث مضى حتى انتهى الى ساحل البحر
 فاذا هو بصياد فقال له هل لك ان اعينك و تعطينا شيئا قال نعم قلعا نه فلما فرغ اعطاه الصياد
 سمكتين فاخذتهما و حمد الله عز وجل ثم انه شق بطن احديهما فاذا بغنم في بطنها فاخذها فصره
 في ثوبه فحمد الله و اصلح السمكتين و جاء بهما الى منزله فقرحت امراته بذلك و قالت له اني
 اريد ان تدعو ابوي حتى يعلم انك قد كسبت فدعاهما فاكلامه فلما فرغوا قال لهم هل تعرفوني
 قالوا لا والله انا لم نر الا خيرا منك قال فاخرج خانمه فلبسه فخر عليه الطير والريح وغشبه الملك
 و حمل البارية و ابويها الى بلاد اصطخر واجتمع اليه الشيعة واستبشروا به ففرج الله عنهم مما كانوا
 فيه من حيرة غيبته فلما حضرته الوفاة اوصى الى آصف بن برخيا بامر الله تعالى ذكره فلم يزل بينهم
 تختلف اليه الشيعة و ياخذون عنه معالم دينهم ثم غيب الله تبارك و تعالى آصف غيبة طال امدها ثم
 ظهر لهم فبقي بين قومه ماشاء الله ثم انه ودعهم فقالوا له ابن الملقى قال على الصراط و غاب عنهم
 ماشاء الله فاشتدت البلوى على بني اسرائيل بغيته و تسلط عليهم بخت نصر فجعل يقتل من يظهر به
 منهم و يطلب من يهرب ويسبي قرايرهم فاصطفى من السبي من اهل بيت يهودا اربعة نفر فيهم دانيال

آن روز را بيازاد رفت گردید و برگشت و چیزی بهره نبرد آمد گفت چیزی بدستم نیامد زنش گفت چیزی
 بر تو نیست اگر امروز نبود فردا هست چون فردا شد بيازاد رفت و همه روز را گردش کرد و بر چیزی دست
 نیافت در برگشت بزنی خود خبر داده زن گفت فردا خواهد بود انشاء الله چون دوازدهم شد رفت تا بکناره دریا
 رسید بناگاه يك شكاري دید باو گفت حاضری با تو كك كنه و چیزی بمن بدهی گفت آری او را كك كرد و
 چون فارغ شدند صیاد دو ماهی باو بهره داد آنها را گرفت و حمد خدا گفت و شكم بکی را شكافت
 ناگاه انگشتری در شكم آن یافت آنرا گرفت در جامه خود بست و دو ماهی را شست و بخانه آورد و
 زنش شاد شد بدین موضوع و گفت میخواهم پدر و مادرم را دعوت کنه تا بدانند که تو کسبی کردی آنها
 را بعوراك ماهی دعوت کرد و با او خوردند و چون فارغ شدند گفت شما مرا میشناسید
 گفتند نه بخدا ما هیچقدر میدانیم که از توجز نیکی ندیدیم گوید انگشتر خود را در آورد و
 بدست کرد پرنده و باد در برابر او بفاك افتادند و ماهی او را فرا گرفت و آن دختر را بایدر و مادرش
 بیلاذ اصطخر منتقل کرد و غیبانش دور اوجم شدند و بوجود او خوشدل گردیدند و خدا بوجود
 او سرگردانی غیبت آنها را بر طرف ساخت و چون وفاتش رسید بدستور خدای تعالی ذکره بآصف بن
 برخیا وصیت کرد و او در میان آنها بود و شیعه نزد او رفت و آمد میکردند و معالم دین خود را از او
 اخذ میکردند پس خدای تبارك و تعالی آصف را مدت مدیدی غایب ساخت و سپس ظهور کرد و میان
 قوم خود بود تا خدا خواست و با آنها با زوداع کرد گفتند کجا ملاقات میکنیم گفت بر صراط و
 تا مدتی که خدا خواست از آنها غایب بود گرفتاری بنی اسرائیل سخت شد بواسطه غیبت او و
 بخت النصر بر آنها تسلط یافت و هر کس را میگرفت میکشت هر کس فرار میکرد دنیال مینمود
 و فرزندان آنها را اسیر میگرفت و از اسیران خاندان یهودا چهارتن برگزید که دانیال در میان آنها

و اصطفى من ولد هرون عزيزاً و هم يومئذ حية صفار فمكثوا في يده و بنوا اسرائيل في العذاب
 العرون و الحبة دانيال عليه السلام اسير في يد بخت نصر تسعين سنة فلمسا عرف فضله و سمع ان بني
 اسرائيل ينتظرون خروجه و يرجون الفرج في ظهوره و على يده امر ان يجعله في جب عظيم
 واسع و يجعل معه الاسد لياكله فلم يقربه و امر ان لا يطعم فكان الله تبارك و تعالى ياتيه بطعامه
 و شرابه على يد نبي من انبيائه فكان دانيال يصوم النهار و يفتطر بالليل على ما بدلي اليه من الطعام
 فاشتدت البلوى على شيعته و قومه المنتظرين له و لظهوره و شك اكثرهم في الدين لعلول
 الاعد فلما تناهى البلاء بدانيال عليه السلام و بقومه رأى بخت نصر في المنام كان ملائكة من السماء
 قد هبطت إلى الارض افواجا إلى الجب الذي فيه دانيال مسلمين عليه يبشرونه بالفرج فلما أصبح
 ندم على ما اتى إلى دانيال فامر بان يخرج من الجب فلما اخرج اعتذر إليه مما ارتكب منه من
 التعذيب ثم فوض إليه النظر في امور ممالكه و القضا بين الناس فظهر من كان مستتراً من بني
 اسرائيل و رفعوا رؤسهم و اجتمعوا إلى دانيال عليه السلام موقنين بالفرج فلم يلبث إلا القليل على تلك
 الحال حتى مات و افضى الامر بعده إلى عزيز عليه السلام فكانوا يجتمعون إليه و يانسون به و يأخذون
 منه معالم دينهم فذهب الله عنهم شغصه مائة عام ثم بعته و غائب الحبيب بعده و اشتدت البلوى على
 بني اسرائيل حتى ولد يحيى بن زكريا عليه السلام و ترعرع و ظهر وله سبع سنين فقام في الناس خطيباً فحمد

بود و افرزندان هرون عزیر را برگزید و اینها کودکان کوچکی بودند و زبردست او بزرگ شدند
 و بنی اسرائیل در شکنجه جوار کنندہ بسر میبردند و دانیال که حجت وقت بود نود سال در دست بخت
 نصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل انتظار خروج او را دارند و امید فرج
 را از ظهور او و بدست او میجویند دستور داد او را در جامه سیعی انداختند و شیرینی با او همراه کردند
 تا او را بخورد ولی شیر نزدیک او نرفت و دستور داد باو خوراک ندهند ولی خدای تبارک و تعالی
 بدست بگی از پیضمبران خود خوردنی و نوشیدنی باو میرسانید و دانیال روزها روزه بود و شب با
 خوراکی که برای او ریخته میشد افطار میکرد گرفتاری برای شیعیان و قومش سخت شد
 و کسانی که انتظار او را و ظهورش را داشتند و بیشترشان بر اثر طول غیبت او در دین شك کردند
 و چون گرفتاری دانیال علیه السلام و قومی بنهایت رسید بخت نصر در خواب دید که افواجی از فرشتگان
 آسمان بچاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و باو مژده فرج میدادند چون صبح شد از آنچه
 بدانیال کرده بود پشیمان شد و دستور داد او را از چاه بر آورند و چون بیرون آمد از شکنجه ای
 که باو داده بود عذر خواست و او را ناظر کارهای کشور و قاضی مردم ساخت و هر کس از بنی اسرائیل
 پنهان بود عیان شد و سر بلند کردند و دور دانیال علیه السلام را گرفتند و بچین فرج کردند و اندکی
 بر این وضع گذشت که دانیال وفات کرد و بعد از او کار جزیر و اگذار شد بنی اسرائیل نزد او جمع
 شدند و باو انس گرفتند و مصالح دین خود را اذ او اخذ میکردند و خدا شخص او را صدسال غائب ساخت
 و حجت های بعد از او هم غائب شدند و گرفتاری بنی اسرائیل سخت شد تا یحیی بن زکریا متولد شد
 و بزرگ شد در سن هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم ایستاد و خطبه خواند حمد و ثنای خدا

الله و انتی علیه و ذکرهم بایام الله و اخبرهم أن محن الصالحین إنما كانت لذنوب اسرائیل و ان العاقبة للمتقین و وعدهم الفرج بقیام المسیح علیه السلام بعد نيف و عشرين سنة من هذا القول فلما ولد المسیح ﷺ اخفی الله عزوجل ولادته و غیب شخصه لان مریم علیهما السلام لما حملته اتبذت به مکانا قصیا ثم ان زکریاء و خالتها أقبلا یقصان اثرها حتی هجما علیها و قد وضعت مافی بطنها و هی تقول یا انتی مت قبل هذا و کنت نسیا منعی فاطلق الله تعالی ذکره لسانه بعثرها و اظهار حببتها فلما ظهرت اشتدت البلوی و الطلب علی بنی اسرائیل و اکب العجیابة و الطوائع علیهم حتی کان من أمر المسیح ما قد اخبر الله عزوجل به داستر شمعون بن حمون و الشیعة ثم افنى بهم الاستار إلى جزيرة من جزایر البحر فاقاموا بها ففجر الله لهم فیها العیون العذبة و أخرج لهم من کل الثمرات و جعل لهم و أخرج لهم فیها الماشیة و بعث إلیهم سمكة تدعی القمد لالحم لها و لا عظم و إنما هی جلد و دم فخرجت من البحر فلو حی الله عزوجل إلى النحل أن ترکیبها فرکتها فانت النحل إلى تلك الجزيرة و نهض النحل و تعلق بالشجر فعرش و بنی فکثر العسل ولم یكونوا یفقدون شیئا من اخبار المسیح ﷺ

نمود و دوزگاری را بآن‌ها یاد آوری کرد و گفت رنج نیکان بسبب گناه بدکاران بنی اسرائیل است و براسنی سرانجام نیک برای پرهیزکارانست و بآن‌ها وعده داد که با قیام مسیح فرج آید بعد از بیست و چند سال از وقت این گفتار و چون مسیح علیه السلام زائیده شد خدا ولادتش را پنهان داشت و شخصش را ناپدید کرد زیرا چون مریم علیه السلام باو آبستن شد بجای دوری او را کشانید، میسر زکریا و خاله‌اش دنبال او گردیدند و وقتی بر سر او رسیدند که وضع حمل کرده بود و میگفت کاش پیش از این مرده بودم و نامم فراموش شده بود خدای تعالی ذکره زبان هیمی را گشود تا علر او را خواست و حبشش را اظهار کرد و چون ظاهر شد گرفتاری و تعیب بنی اسرائیل سخت شد و سرکشان و طاغوتان بر آن‌ها فشار آوردند تا کار مسیح بآنجا کشید که خدا از آن خبر داده و شمعون بن حمون و پیروانش پنهان شدند و این گریز و پنهانی آن‌ها را یسکی از جزیرهای دریا کشانید و در آن اقامت کردند و خدا چشمهای خوشگوار برای آنها برآورد و از هر گونه سیوه برای آنها آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و بکنوع ماهی بنام قمد بسوی آنها راند که نه گوشت داشت و نه استخوان و همان پوست بود و خون از دریا بیرون افتاد و خدا بر تپور عمل دستور داد که بر آن بنشینند و باین وسیله ذنبوران عسل بآن جزیره آمدند و بدرختان نشستند و برای خود مأوی ساختند و عسل فراوانی بوجود آمد و در این جزیره همواره اطلاعی از اخبار مسیح داشتند .

الباب التاسع في بشارة عيسى بن مريم

بالنبي محمد المصطفى

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني (رحم) قال حدثنا أبو احمد عبد العزيز بن يحيى بن أحمد بن عيسى الجلودى بالبصرة قال حدثنا محمد بن عطية الشامي قال حدثنا عبد الله بن عمرو بن سعيد البصري عن هشام بن جعفر عن حماد بن عبد الله بن سليمان و كان قاريا للكتب قال قرات في الانجيل يا عيسى جد في أمري ولا تهزل و اسمع و اطع يا ابن الطاهرة الطهر البكر البتول أنت من غير. فعل أنا خلقتك آية للعالمين فاباى فاعبدوا على فتوكل خذ الكتاب بقوة فسر لاهل صورها المربانية بلغ من بين يديك انى أنا الله الدائم الذي لا ازول صدقوا النبي الامى صاحب الجمل و المدرعة والتاج وهى العمامة والنعلين والهرادة وهى القضيبة الانجيل العينين الصلت العجنيين الواضح الضدين الاقنى الانف مفلج التبايا كان عتقه ابريق فضة كان الذهب بجرى في تراقبه له شعرات من صدره إلى سرتة ليس على بطنه ولا على صدره شعر اسمر اللون رقيق المشربة شثن الكف والقدم إذا التفص جميعا و إذا مشى فكانما ينقلع من الصخر و ينحدر من صعب و إذا جاء مع القوم بذهم عرقه في وجهه كاللؤلؤ الرطب و ربح المسك ينفع عنه لم ير قبله مثله ولا بعده طيب الريح نكاح للنساء ذوالنسل القليل إنما نسله من مباركة لها يسى في الجنة لا ضعب فيه ولا نصب بكفلها

باب نهم در بشارت عيسى بن مريم عليه السلام

... عبدالله بن سليمان که مردی بود دانشمند و کتب آسمانی را خوانده بود میگوید من در انجیل چنین خوانده‌ام ای عیسی در دستورات من جدی باش و آنها را بشوخی بگیر ای سر طاهر و طهر با کرم بتول بشنو و فرمانبر باش من ترا بدون مردی از بطن مریم آفریدم تا نشانه‌ای باشی برای خداشناسی در میان همه اهل جهان مرا بپرست و بس بر من اعتقاد کن و بس کتاب انجیل را با دست توانا بگیر و نزد مردم سوره برو و آنها را بوجود پیری شایسته مژده بده و هر کس در پیش تو است نیستش کن که براسنی منم آن خدای دائمی که زوالی ندارم پیغمبری را تصدیق کنید باین نشانه‌ها شتر سوار است زره برتن دارد و تاجی که عمامه است بر سر و نعلین در پا ر عصار دست دو چشمش گشاده و گیر است پیشانی صاف است دو گونه اش درخشانده است بینی مبارکش راست و قلمی است دندانهایش پیوسته است گردن او صاف و درخشانده است همانند يك تنك قره گویا از دو طرف گلوگاهش طلاموج میزند يك رشته موی لطیف از سینه تا ناف مبارکش کشیده شده شکم و سینه او مو ندارد و گنم گون است انگشتانش باديك و كف و قدم مبارکش شبر است چون بکسی متوجه شود همه روی مبارك را بار کند و چون راه رود سنگین و با وقار است و چنان به آرامی گام برمیدارد که گویا از پاستك می‌کند و از بلندی بر سر ساز میرمیشود چون در میان جمعی آید بر همه سربلندی دارد و عرق روی مبارکش چون لؤلؤ رطب است و بوی مشکي از آن میدمد پیش از وی کسی مانند او دیده نشده و نه بعد از او خوش بو است بسیار زن میگیرد ولی فرزند از

فی آخر الزمان کما کفل زکریا امک لها فرخان مستشهدان کلامه القرآن و دینه الاسلام و انما السلام فطوبی لمن أدرك زمانه و شهد ایامه و سمع کلامه قال عیسی یا رب و ما طوبی قال شجرة فی الجنة أنا غرستها بیدي تظل الجنان أصلها من رضوان ماؤها من تسنیم برده برد کافور و طعمه طعم الزنجبیل من یشرب من تلك العین شربة لا یظمأ بعدها ابدا قال عیسی **اللهم أسقنی منها** قال حرام یا عیسی علی البشر أن تشربوا منها حتی یشرّب ذلك النبی و حرام علی الامم أن تشرب منها حتی تشرب منها امة ذلك النبی یا عیسی أرفعک إلی ثم أهبطک فی آخر الزمان لتری من امة ذلك النبی العجائب و لتعینهم علی اللعین الدجال أهبطک فی وقت الصلوة لتصلی معهم أنهم امة مرحومة و كانت للمسیح **عليه السلام** غیبات یسیح فی الارض فلا یعرف قومه و شیعتهم خبره ثم ظهر فادعی إلی شمعون بن حمون **عليه السلام** فلما مضی شمعون غابت الحجج بعده و اشتدت الطلب و عظمت البلوی و درس الدین و ضیعت الحقوق و امتدت الفروض و السنن و ذهب الناس یمینا و شمالا لا یعرفون ایامن ای فكانت النیبة مآتی و خمسين سنة.

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله جمیعاً عن ایوب بن نوح عن عبدالله بن المغيرة عن سعد بن أبی خلف عن معوية بن عمار

او کم بماند ذریه او تنها از يك دختر با برکت است که در بهشت خانه ای دارد که در آن شکاف و رگی نیست باو برسان که در آخر الزمان آن دختر را تربیت و کفالت کند چنانچه زکریا مادر نو مریم را کفالت کرد برای آن دختر دو فرزند عزیز است که در راه حق شهید شوند کلام او قرآن است دینش اسلام است و از نام من که سلام است گرفته خوشا بحال کسی که زمان وی را دریابد و در روزگارش باشد و سخنش را بشنود عیسی عرض کرد پروردگارا طوبی چیست فرمود درختی است در بهشت که من بدست خود آن را کنتام برهه بهشت سایه اندازد ربش از رضوان است و آبش از چشمه تسنیم آب این چشمه در خنکی چون کافور است و در مره چون زنجبیل هر کس از این چشمه يك جرعه نوشد هرگز تشنه نگردد.

عیسی (ع) عرض کرد بارخدا یا از آب این چشمه مرا سیر آب کن فرمود ای عیسی بر بشر غدغن است که از این چشمه بنوشند تا آن پیغمبر از آن بنوشد و برهه امتها غدغن است که از آن چشمه بنوشند تا امت آن پیغمبر بنوشند من تو را بموی بالا می آورم و آخر الزمان بر زمین فرو میفرستم تا شکفتی های امت این پیغمبر را به بینی و در دفع دجال ملعون آن ها را کمک کنی وقت نماز تو را فرو میفرستم تا با آن ها نماز بخوانی براسی آنها امت مرحومه هستند.

از برای حضرت مسیح (ع) چند بار غیبت اتفاق افتاد ناشناس در اطراف زمین میگردید و قوم و شیعیانش او را نمیشناختند و از او خبری نداشتند در آخرین بار که ظهور کرد شعون ابن حمون (ع) را وصی خویش ساخت و چون شعون دو گنشت حجت های الهی جد از وی پنهان بودند تعقیب اهل دین بی سخت شد و گرفتاری یزید شد و دین کهنه گردید و حقوق ضایع شد و واجبات و سنن الهی از میان رفت مردم بی رهبر براست یا چه پیوستند و حق را از باطل نمی شناختند و محبت این دوره

قال قال أبو عبد الله عليه السلام بقي الناس بعد عيسى بن مريم عليه السلام خمسين و مائتي سنة بلا حجة ظاهرة .
 حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى الططار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي
 عمير عن سعد بن أبي خلف عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان بين عيسى و بين
 محمد عليه السلام خمسمائة عام منها مائتان و خمسون عاما ليس فيها نبي و لا عالم ظاهر قلت فما كانوا قال كانوا
 متمسكين بدين عيسى عليه السلام قلت فما كانوا قال كانوا مؤمنين ثم قال عليه السلام و لا يكون الارض إلا و
 فيها عالم و كان ممن ضرب في الارض لطلب الحجة عليه السلام سلمان الفارسي (ره) فلم يزل ينتقل من
 عالم إلى عالم و من قبه إلى قبه و يبحث عن الاسرار و يستدل بالاخبار منتظراً لقيام القائم
 سيد الاولين و الآخرين عليه السلام أربعمائة سنة حتى بشر بولادته فلما ايقن بالفرج خرج يريد تهامة

الباب العاشر

في خبر سلمان الفارسي رحمه الله عليه في ذلك

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا محمد بن يحيى الططار و أحمد بن إدريس جميعا عن أحمد بن محمد
 بن عيسى عن محمد بن علي بن مهزيار عن أبيه عن ذكره عن موسى بن جعفر عليهم السلام قال قلت
 يا بن رسول الله الا تخبرنا كيف كان سبب اسلم سلمان الفارسي قال نعم حدثني أبي صلوات الله
 عليه أن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه و سلمان و اباؤ و جماعة من قريش كانوا

۲۵۰ سال طول کشید :

امام ششم (ع) فرمود مردم بعد از عیسی (ع) ۲۵۰ سال بدون امام ظاهری گذرانده اند امام
 ششم (ع) فرمود میان عیسی و محمد (ص) پانصد سال فاصله بود که در ۲۵۰ سالش پیغمبر و عالمی
 در میان مردم ظاهر و با نفوذ نبود یعقوب ابن شعب راوی حدیث گوید عرض کردم مردم در دین داری
 خود چه میکردند فرمود بدين عیسی (ع) اهل میکردند عرض کردم چه حالی داشتند فرمود مؤمن
 بودند سپس فرمود زمین همیشه دارای يك عالم و رهبر دینی است که اهل ایمان می توانند از او
 استفاده کنند و یکی از آن کسانی که در جستجوی حجت الهی در اطراف زمین سفرها کرد سلمان
 فارسی بود و یی در یی از عالمی به عالم دیگر منتقل می شد و از فقهی به فقه دیگر پیوسته و از
 اسرار و رموز حجت آینده بحث میکرد و باخبار انبیاء گذشته استدلال می جست و انتظار قیام سید
 اولین و آخرین محمد (ص) را چهارصد سال در دل داشت تا آن که مژده ولادت ویرا دریافت و چون
 یقین فرج کرد بسوی سرزمین عربستان و تهامة رهپار شد و اسیر گردید .

باب دهم خبر سلمان فارسی رحمه الله عليه در این موضوع ..

راوی گوید از امام هفتم موسی ابن جعفر علیه السلام پرسیدم یا رسول الله بما گزارش نییدی
 چگونه وسیله فراهم شد و سلمان فارسی با سلام پیوست فرمود پدرم برای من بازگو کرد که
 امیرالمؤمنین با سلمان فارسی و ابوذر و گروهی از قریش سر قبر پیغمبر اجتماعی کرده بودند
 علی علیه السلام سلمان فرمود یا ابا عبد الله آغاز کار خود را بما گزارش بده سلمان عرض کرد یا
 امیرالمؤمنین بخدا اگر جز تو می رسید گزارش نمی دادم

مجتبیین عند قبر النبی ﷺ فقال أمير المؤمنين عليه السلام يا أبا عبد الله ألا تخبرنا بمبدل أمرك فقال سلمان والله يا أمير المؤمنين لو أن غيرك سألتني ما أخبرته أنا كنت رجلا من أهل شيراز من أبناء الدهاقين و كنت عزيزا على والدي فبينا أنا سائر مع أبي في عيد لهم إذا أنا بصومعة وإذا فيها رجل ينادي أشهد أن لا إله إلا الله و أن عيسى روح الله و أن محمد الحبيب الله فرسوخ وصف محمد في لعمري و دمي فلم يهتني طمام ولا شراب فقالت لي امي يا بني مالك اليوم لم تسجد لمطلع الشمس قال فكأبرتها حتى سكنت فلما أنصرفت إلى منزلي إذا أنا بكتاب معلق في السقف فقلت لامي ما هذا الكتاب فقالت يا روزبه ان هذا الكتاب لما رجعنا من عيدنا راينا معلقا فلا تقرب ذلك المكان فانك ان قربته قتلك ابوك قال فجاهدتها حتى جن الليل فنام أبي و امي فقمنا واخذنا الكتاب و إذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم هذا عهد من الله إلى آدم انه خالق من صلبه نيا يقال له عهد يأمر بمكارم الاخلاق و ينهي عن عبادة الاوثان يا روزبه أنت وصي عيسى و آمن و اترك المجوسية فصمت صمقة و زادني شدة قال فعلم بذلك امي و امي فاخذوني و جعلوني في برعمية و قالوا لي ان رجعت والاقتناك فقلت لهم افعلوا بي ما شئتم حب محمد ﷺ لا يذهب من صدري و قال سلمان ما كنت اعرف العربية قبل قرأني الكتاب ولقد فهمني الله عز وجل العربية من ذلك اليوم قال فبقيت في البر فعملوا ينزلون في البر لي اقرا ما صفارا قال فلما طال أمري رفعت يدي إلى

من مردی بودم از اهل شیراز فرزند یکی از دهقانان بزرگ پیش پدر و مادر عزیز بودم در این میان که با پدرم برای شرکت در جشن یکی از عید های زردشتی میرفتم به يك صومعه بر خوردم (معبد نصاری) بناگاه در آن صومعه مردی فریاد کرد اشهد ان لا اله الا الله و ان عيسى روح الله و ان محمداً حبيب الله وصف محمد تا منز گوشت و خون من بجا نشت و دیگر نه خودا کی بر من گوارا بود ، نه نوشابه ای ، مادرم بمن متوجه شد گفت تو امروز چرا به آفتاب سجده نکردی من با او به گفتگو برداختم تا خاموش شد چون بنزل برگشتم دیدم يك کتابی در سقف اطاق آویخته بودم گفتم این چه کتابی است گفت ای روزبه همین امروز که ما از جشن عید برگشتیم دیدم که این کتاب آویخته میادا باشجا نزدیک شوی اگر نزدیک بروی بدرت تورا خواهد گشت گفت من خود را نگاه داشتم تا شب گفشت و پدر و مادرم خوابیدند من برخاستم و آن کتاب را بدست آوردم بناگاه این نوشته را در آن دیدم بسم الله الرحمن الرحيم . . این عهدیت از خدا برای آدم که از پشت آدم ، پیشبری آفریند که بوی محمد گویند ، یا خلاق نيك دستور دهد و از پرستش تنها خدقن کند ، ای روزبه تو وصی عيسى باشی باویگرای و آئین گبران را واگزار ، من يك جیخ زدم و حال من سخت تر شد ؛ گفت پدر و مادرم این مطلب را دانستند و مرا گرفتند و در چاه حقیقی زندانی کردند و گفتند اگر از این راه برگشتی بسیار خوب و اگر نه تورا میکشیم ، گفتم هر کار میخواهید بکنید دوستی محمد ص از دلم بیرون نیروود ، سلمان و کید پیش از خواندن این نامه عربی نبهانستم و از آن روز خدای عزوجل عربی را بمن فهمانید گوید در میان چاه ماندم و برای من هر روزی دو گرده کوچکی نان ناهین میکردند ، چون گرفتاریم طول کشید دست با آسان بلند کردم و گفتم پروردگارا

السما فقلت يا رب أنك حبيب عهداً ووصيه إلى فبقى وسيلته عجل فرجنى و ارحنى مما أنا فيه فاتانى آت عليه ليلى يضى فقال قم يا روزه فاخذ يدى الى بي الى الصومعة فانشأت أقول اشهد أن لا إله إلا الله و أن عيسى روح الله و أن عهداً حبيب الله فاشرف على الدبرانى فقال أنت روزه فقلت نعم فقال اصعد (فصعدت خ ل) فاصعدنى إليه و خدمته حولين كاملين فلما حضرته الوفاة قال انى ميت قلبى له فعلى من تخلفنى فقال لا اعرف احدا يقول بمقاتلى هذه الاربانا فى انطاكية فاذا اتيت فاقراء منى السلام و أرفع إليه هذا اللوح و نادنى لوحاً فلما مات غسلته و كفته و دفنته و اخذت اللوح و صرت به إلى انطاكية و اتيت الصومعة و انشأت أقول اشهد أن لا إله إلا الله و ان عيسى روح الله و أن عهداً حبيب الله فاشرف على الدبرانى فقال أنت روزه فقلت فصعدت إليه فخدمته حولين كاملين فلما حضرته الوفاة نادى انى ميت قلبى على من تخلفنى فقال لا اعرف احدا يقول بمقاتلى هذه الاربانا فى انطاكية فاذا اتيت فاقراء منى السلام و أرفع إليه هذا اللوح فلما توفى غسلته و كفته و دفنته و اخذت اللوح و اتيت الصومعة و انشأت أقول اشهد أن لا إله إلا الله و ان عيسى روح الله و ان عهداً حبيب الله فاشرف على الدبرانى فقال انصرو روزه فقلت نعم فقال اصعد فصعدت إليه و خدمته حولين كاملين فلما حضرته الوفاة فقال لي انى ميت قلبى على من تخلفنى فقال لا اعرف احدا يقول بمقاتلى هذه فى الدنيا و لن محمد بن عبدالله بن

تو حبيب محمد و وصى او را محبوب من ساختى بحق آنان در آزادی من شباب کن و مراد است کن بس يك سفيد پوش نزد من آمد و دست مرا گرفت و گفت ای روزه برخیز ، مرا بصومعه آورد و من شروع کردم باین ذکر اشهد ان لا اله الا الله و آن عيسى روح الله و آن عهداً حبيب الله بزرگ پدرى دو بن کرد و گفت تو روزه هستی ؟ گفت آری ، گفت بیا بالا مرا نزد خود برد و دو سال تمام در خدمت او بودم ، چون مرگش رسید ، بن گفت من خواهم مرد گفتم مرا بکه میبای ؟ گفت کسی را نیشناسم که هم عقیده من باشد مگر يك راهبى در انطاكية چون او را دیدار کردى سلام مرا باو برسان و این لوح را باو بپار ، يك لوحى بن داد ، چون مرد غسلش دادم و او را بخاك سپردم و لوح را گرفتم و با نطاكية بردم و وارد صومعه شدم و میگفتم اشهدان لا اله الا الله و ان عيسى روح الله و آن عهداً حبيب الله ، دیرانى بن متوجه شد و گفت تو روزه هستی ؟ گفتم آری گفت بالا بیا نزد او بالا رفتم و دو سال كامل هم او را خدمت کردم چون وفاتش رسید بن گفت من خواهم مرد ، گفتم مرا بکه میبای ؟ گفتم کسی را هم عقیده خود نیدانم مگر يك راهبى در اسکندريه چون نزد او رفتم سلام مرا باو برسان و این لوح را باو بده ، چون مرد غسلش دادم و کفنش کردم و بخاكش سپردم و لوح را بر گرفته و بصومعه آنرا راهب اسکندريه اى رفتم و میگفتم اشهدان لا اله الا الله و ان عيسى روح الله و ان عهداً حبيب الله من دیرانى بن متوجه شد و گفت تو روزه هستی ؟ گفتم آری ، گفت بیا بالا نزد او بالا رفتم و دو سال تمام هم خدمت او را کردم ، چون وفاتش رسید گفت من خواهم مرد ، گفتم مرا بکه میبای ؟ گفت کسی در این دنیا هم عقیده من نیست و هنگام ولادت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب شده اگر خدمت او رسیدى سلام مرا باو برسان و این لوح را باو بده گوید چون مرد غسلش دادم و کفن کردم و بخاك سپردم و لوح را برداشتم و بیرون شدم و بیا

عبدالمطلب قد حانت ولادته فاذا آتته فاقراء مني السلام وارفع اليه هذا اللوح قال فلما توفي غسلته وكفنته ودفنته واخذت اللوح وخرجت فصعبت قوما فقلت لهم يا قوم اكفوني الطعام والشراب اكفيكم الخدمة قالوا نعم قال فلما ارادوا ان ياكلوا شدوا على شاة فقتلوها بالضرب ثم جعلوا بعضها كبابا و بعضها شويا فامتعت من الاكل فقالوا كل فقلت اني غلام دیرانی وان الدیرانیین لا ياكلون اللحم فضربوني وكادوا يقتلونني فقالوا بعضهم امسكوا عنه حتى ياتيكم شرابكم فانه لا يشرب فلما اتوا بالشراب قالوا اشرب فقلت اني غلام دیرانی وان الدیرانیین لا يشربون الخمر فشدوا على وارادوا قتلي فقلت لهم يا قوم لا تضربوني ولا تقتلونني فاني اقر لكم بالعبودية فاقررت لواحد منهم فاخرجني وباعني بثلاثمائة درهم من رجل يهودي قال فسألني عن قصتي فاخبرته وقلت له ليس لي ذنب الا اني احببت محمدا ووصيه فقال اليهودي واني لا بفضك وابيض محمدائم اخرجني الى خارج داره واذا رجل كثير على بابيه فقال والله يا روزبه لئن اصبحت وام تنقل هذا الرمل كله من هذا الموضع لاقتلك قال فجعلت احمل طول ليلتي فلما اجهدتني التعب رفعت يدي الى السماء وقلت يارب انك حبيت محمدا ووصيه الى فبحق وسيلته عجل فرجي وارحني مما انا فيه فبعث الله عز وجل ريحا نقلت ذلك الرمل من مكانه الى المكان الذي قال اليهودي فلما اصبح نظر الى الرمل قد نقل كله فقال يا روزبه انت ساحر وانا لا اعلم فلاخرجتك من هذه القرية لئلا تهلكها (تهلكنا خ ل) قال فاخرجني و باعني من امرأة سلمية فاحبني حبا شديدا و كان

چشمی همسر شدم و بآنها گفتم خرج خوراك و نوشيدني مرا ميدهيد كه من خدمت شما را بكنم ، گفتم آري چون خواستند خوراك تهيه كند ، گوسفند برا بستند و او را زدند تا مرد و مقداري از گوشتش را كباب كردند و مقداري برشته كردند ؛ من از آن نخوردم گفتم بخور گفتم من در دير بزرگ شده هستم و دبراني ها گوشت نميخورند ، مرا زدند تا نزديك بود مرا بكشند يكي از آنها گفت از دوست بداريد و نوشابه خود را بياوريد از آن هم نخواهد نوشيد ، چون نوشابه آوردند ، گفتم مينوشي ؟ گفتم من دبراني هستم و دبراني ها شراب ننوشند پس سخت گرفتند و ميخواستند مرا بكشند ، بآنها گفتم ايه مردم مرا نكشيد و نزويد من ، بندگان شما اعتراف ميكنم بنده يكي از آنها شدم و او مرا برد و بسپرد درهم فروخت ب يك مرد يهودي ، او از داستان من پرسيد و باو خبر دادم و گفتم من گناهي ندارم جز آنكه محمدا و وصي او را دوست دارم يهودي گفتم من تو را و محمدا دشمن دارم . مرا بيرون خانه اش برد و ب يك تل ريگ در برابر خانه اش بين نشان داد و گفت اگر تا صبح همه اين ريگها را از اینجا بر نداری من تو را خواهم كشت ، گويد من درهمه شب از آن حمل كردم و چون بسيار خسته شدم دستها بآسمان بلند كردم و عرض كردم پروردگارا تو حبيب خود محمدا و وصي او را محبوب من ساختی بحق آنها فرجي بين عطا كن و مرا از اين دنج راحت كن خدای عز وجل بادی فرستاد و آن تل ريگ را از جا كند و بآنجا برد كه يهودي ميخواست ، چون صبح شد يهودي آمد نگاه كرد ديد همه ريگها حمل شده گفتم اي روزبه تو جادو گري و من نميدانم ، من تو را از اين ده بيرون كنم تا آنها ويران نكني گويد مرا بيرون برد و يك ذني از بنی سليم فروخت او بين محبت بسياری داشت و يك نعلبانی داشت ، گفت اين

لها حایط فقالت هذا الحایط لك كل منه ما شئت و هت و تصدق قال فقیئت في ذلك الحایط ماشاء الله فبینا انا ذات يوم في الحایط و إذا أنا بسبعة رهط قد اقبلوا تظلمهم غمامة فقلت في نفسی والله ما هؤلاء كلهم انبیاء و ان فیهم نبیا قال فاقبلوا حتی دخلوا الحایط والغمامة تسیر معهم فلما دخلوا إذا فیهم رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین علی و ابوذر و المقداد و عقیل بن ابی طالب و حمزة بن عبدالمطلب و زید بن حارثة فدخلوا الحایط فجعلوا يتشاءلون من حشف النخل و رسول الله ﷺ يقول لهم كلوا الحشف ولا تفسدوا على القوم شیئا فدخلت علی مولائی فقلت لها یا مولائی هبی لی طبقا من رطب فقالت لك ستة اطباق قال فجئت فحملت طبقا من رطب فقلت في نفسی ان كان فیهم نبی فانه لا يأكل الصدقة و يأكل الهدیة فوضعتہ بین یدیه فقلت هذه صدقة فقال رسول الله ﷺ كلوا و امسك رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین و عقیل بن أبی طالب و حمزة بن عبدالمطلب و قال لزید مدیدك و كل فقلت في نفسی هذه علامة فدخلت إلى مولائی فقلت لها هبی لی طبقا آخر فقالت لك ستة اطباق قال فجئت فحملت طبقا من رطب فوضعتہ بین یدیه و قلت هذه هدیة فمد یدیه و قال بسم الله كلوا و مد القوم جميعا ایدیهم فاكلوا فقلت في نفسی هذه ایضا علامة قال فبینا انا ادور بحافه إذ حانت من النبی ﷺ التفاته فقال یا روزبه تطلب خاتم النبوة فقلت نعم فكشف عن كتفه فاذا أنا بخاتم النبوة معجون بین كتفه علیه شعرات قال فسمعت علی قدم رسول الله ﷺ

نخلستان از آن تو هرچه خواهی بخور و هر چه خواهی ببخش و صدقه بده گوید تا مدتی که خدا خواست در آن نخلستان گذرانیدم و يك روز ديدم هفت نفر آمدند و بك ابری بر آنها سایه انداخته با خود گفتم اينها همه پیغمبر نیستند ولی پیغمبری در میان آنها هست گوید آمدند تا وارد نخلستان شدند و آن ابر هم با آنها می آمد و چون وارد شدند رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذر و مقداد و عقیل بن ابیطالب و حمزة بن عبدالمطلب و زید بن حارثة بودند وارد نخلستان شدند و از خرماهای بادریز میخوردند رسول خدا میفرمود بادریزها را بخورید و ضرری بصاحبان آن نرید، من نزد خانم خود رفتم و گفتم خانم بك طبق خرمای تازه بن ببخش گفت شش طبق از آن تو باشد آمدم بك طبق خرمای تازه برداشتم و با خود گفتم اگر پیغمبر در میان آنها باشد صدقه نمیخورد او را پیش او گذاشتم و گفتم این صدقه است رسول خدا بهمراهان فرمود بخورید همه خوردند ولی رسول خدا و امیر المؤمنین و عقیل بن ابیطالب و حمزة بن عبدالمطلب دست نگذاشتند و حضرت بزید فرمود دست دراز کن و بخور یا خود گفتم این بك نشانه باز نزد خانم رفتم و گفتم بك طبق دیگر خرما بن ببخش گفت شش طبق از آن تو گوید آمدم بك طبق خرمای تازه برداشتم و نزد او گذاشتم و گفتم این هدیه است دست دراز کرد و فرمود بسم الله بخورید و همه دست دراز کردند و خوردند یا خود گفتم این هم يك نشانه در این میانه گه پشت سر او دور میزدم توجه دوستانه ای بن فرمود و گفت روزبه خاتم نبوت را میجویی؟ گفتم آری دوشانه خود را گشود و ناگاه چشم بپهر نبوت افتاد که در میان دوشانه اش نقش بود چند دانه مو بر آن نمایان بود گوید بیای رسول خدا افتادم و آنرا بوسیدم گفت ای روزبه برو پیش این زن و بگو محمد بن عبدالله میگوید این

اقبلها فقال لي يا روزه ادخل إلى هذه المرأة و قل لها يقول لك محمد بن عبدالله تبيعنا هذا الغلام
فدخلت فقلت لها يا مولائي ان محمد بن عبدالله يقول لك تبيعنا هذا الغلام فقالت له لا أيمك إلا
باربعامة نخلة مأتى نخلة منها صفراء و مأتى نخلة منها حمراء قال فجئت إلى النبي ﷺ فاخبرته
فقال و ما لهون ما سألت ثم قال قم يا علي فاجمع هذا النوى كله فجمعت فاخذه ففرسه ثم قال
اسبقه فسقاء امير المؤمنين فما بلغ آخره حتى خرج النخل و لحق بعضه بعضا فقال لي ادخل إليها
و قل لها يقول لك محمد بن عبدالله خذي شيتك و ادفي البنا شيئا قال فدخلت عليها و قلت ذلك
لها فخرجت و نظرت إلى النخل فقالت والله لا أيمك الا باربعامة نخلا كلها صفرا قال فبهط
جبريل ﷺ فمسح جناحه على النخل فصار كله اصفر قال ثم قال لي قل لها ان محمدا يقول لك
خذي شيتك و ادفي البنا شيئا قال فقلت لها ذلك قالت والله لنخلة من هذه احب إلى من محمد و
منك فقلت والله لبوم واحد مع محمد احب إلى منك و من كل شيء أنت فيه فاعتقني رسول الله ﷺ
فسماني سلما قال مصنف هذا الكتاب رضي الله كان اسم سلمان روزه بن خشبوزان و ما سجد
قط لمطلع الشمس و إنما كان يسجد لله عز وجل و كانت القبلة التي أمر بالصلوة إليها شرقية و
ابو ا بظنان انه إنما يسجد لمطلع الشمس كبيتهم و كان سلمان وصي وصي حضرة عيسى عليه السلام
في اداء ما حمل ما (من خ ل) انتهت إليه الوصية من المعصومين و هو أبي ﷺ و قد ذكر قوم
ان أبي هو أبي (ابو خ ل) طالب و إنما اشتبه الامر به لان امير المؤمنين مثل عن آخر ادعياء

غلام خود را بفروشی گفت تو را بچهارصد نخله خرما می فروشم که دوست از آنها زرد باشد و
دو دست سرخ گوید آدم حضور ینبیر (می) و باو خبر دادم فرمود چه خواهش آسانی کرده سپس
فرمود با علی بر خیز همه این هت هارا جمع کن آنها را گرفته و کاشت و فرمود بآنها آب بده
امیرالمومنین آنها را آب داد هنوز بآخری نرسیده بود که نخلها بیرون آمد و سر بهم داد فرمود
برو باو بگو محمد بن عبدالله میگوید بهائی که خواستی حاضر است جنس را تحویل بده گوید او
را خبر کردم بیرون آمد و بنخلها نگاه کرد و گفت بخدا او را بتو بفروشم مگر بچهارصد نخله زرد
گوید جبریل فرود شد و بر خود را بنخلها کشید و همه زرد شدند سپس بن فرمود باو بگو بهایت
حاضر است بگیر و جنس ما را بده گوید این موضوع را باو گفتم گفت بخدا یکی از این درخت های
خرما نزد من از محمد و از تو دوست تر است گفتم بخدا زندگی یکروز در خدمت محمد از تو و
هرچه داری برای من بهتر است رسول خدا مرا آزاد کرد و مرا سلمان نامید.

مصنف این کتاب گوید نام سلمان روزه بر خشبوزانست و هرگز بآفتاب سجده نکرده و
برای خدا سجده میکرد قبله ای که دستور داشت بسویش نماز گذارد مشرقی بوده پدر و مادرش گمان
میکردند که مانند آنها برای مطلع خورشید سجده میکند ، سلمان وصی وصی حضرت عیسی
علیه السلام بود در رسانیدن آنچه باو سپرده شده بود بکسانیکه از آنها معصومین وصیت و خلافت بآنها
منتهی میشود امام ششم میفرماید و او پدر من علیه السلام بود و جمعی گفته اند که او ای طالب است و این
از روی اشتباه است زیرا از امیرالمومنین پرسش شد که آخرین وصی عیسی کیست؟ فرمود پدر من

عیسی علیه السلام فقال ابي فصعفه الناس و قالوا ابي و يقال له برده أيضا.

الباب الحادي عشر

و مثل قس بن ساعدة الایادی فی علمه و حکمته کان يعرف امر النبی صلی الله علیه و آله و ينتظر ظهوره و يقول ان قدیناهو خیر من الدین الذی اتم علیه و ترحم علیه النبی صلی الله علیه و آله و قال یحشر یوم القيمة امة واحدة.

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن العلاء بن زريق عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال ینا رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم بفناء الکعبة یوم افتتح مكة إذا قبل إلیه وفد فسلموا علیه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله من القوم؟ قالوا وفد بکر بن وائل قال فهل عندکم علم من خبر قس بن ساعدة الایادی؟ قالوا بلی یا رسول الله قال فما فعل قس؟ مات فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله رب الموت و رب الحیوة کل نفس ذائقة الموت کانی انظر إلی قس بن ساعدة الایادی وهو بسوق عکاظ علی جمل له احمر و هو یخطب الناس و يقول ایها الناس اجتمعوا فإذا اجتمعتم فانصتوا فإذا أنصتتم فاستمعوا فإذا سمعتم فموا فإذا وعینتم فاحفظوا فإذا حفظتم فاصدقوا الا انه من عاش مات و من مات فأت و من فأت فلیس بات ان فی السماء خبرا و فی الارض عبراً ستف مرقوع و مهاد موضوع و نجوم نور و لیل بد و وربهارماء تغور یخلف قس ما هذا بلعب و الناس یلعبون ان من وراء هذا لعباً مالی اری الناس یذهبون فلا یرجعون؟ ارضوا بال مقام فاقاموا؟

است و مردم آنرا تصحیف کردند و حمل بایطال نمودند سلطان برده هم گفته می شده است.

باب یازدهم داستان قس بن ساعده

قس بن ساعده ایادی باهیه علم و حکمتی که داشت پیغمبر (ص) وایش از ولادتش می شناخت و انتظار ظهورش را میکشید و میگفت خدا دادینی است که از دین شما بهتر است که اکنون دارید پیغمبر برای او طلب رحمت کرد و فرمود روز قیامت یک امت بخصوصی معشور میشود .. امام پنجم فرمود در این میان که بعد از فتح مکه یک روزی رسول خدا در سایه خانه کعبه نشسته بود بناگاه جمعی نماینده بر او وارد شدند و سلام دادند، رسول خدا (ص) فرمود از چه قبیله اید؟ عرض کردند نمایندگان بکر - ابن وائل، فرمود شما خبری از قس بن ساعده ایادی دارید؟ عرض کردند بلی یا رسول الله، فرمود چه کرد؟ گفتند از دیارفت رسول خدا فرمود حمد خدا را که پروردگار مَرک است و پروردگار زندگی هر نفس کنی مَرک را میچشد گویا من قس بن ساعده ایادی میگویم که در سوق عکاظ بر شتر سرخ موی خود سوار بود و برای مردم خطبه میخواند، میگفت ای مردم گرد آمدید و چون گرد آمدید خاموش باشید و چون خاموش شدید گوش دهید و چون شنیدید فرا گیرید و چون فرا گرفتید حفظ کنید چون حفظ کردید باور دارید هلاک کسی زنده شد میبرد و هر کس مرد دیگر نیاید بر آسانی در آسان خبریست و در زمین هیرتهائی سفت افراشته است و کهواره گشاده ای ستار ثانی در چرخش و شب و روزی در گردش و دریاهائی پر جوش قس سوگند یاد میکند که اینها بازیچه نیست با اینکه مردم سرگرم بازی

أَمْ تَرَ كُفْرًا فَنَامُوا؟ يَحْلِفُ قَسِ يَمِينًا غَيْرَ كَاذِبَةٍ إِنَّ اللَّهَ دِينُنَا هُوَ خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَحِمَ اللَّهُ قَسًا بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ قَالَ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَحْسُنُ مِنْ شَعْرَةٍ شَيْئًا؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ شَعْرًا:

من القردون لنا مصائر	في الأولين الذاهبين
للموت ليس لها مصادر	لما رابت مواردا
بمضي الأصاغر والأكاير	و رابت قومي نحوها
ولا من الباقيين غاير	لا يرجع الماضي إلى
حيث صار القوم صائر	أبقت أني لا محالة

و بلغ من حكمة قس بن ساعدة و معرفته ان النبي ﷺ كان يسأل من يقدم عليه من ايام من حكمه و يضمى إليه سمعه.

حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد قال حدثنا ابو الحسن علي بن الحسين بن اسمعيل قال اخبرنا محمد بن زكريا قال حدثنا عبدالله بن الضحاك عن هشام عن ابيه ان وفدا من اباد قدموا على رسول الله ﷺ فسألهم من حكمه قس بن ساعدة فقالوا قال قس شعرا:

يا ناعي الموت والاموات في جدث
عليهم من بقايا بزهم خرق

هستد دنبال این وضعیت شگفتی است، چرا من می بینم که مردم میروند و بر نمیگردند آیا اقامت آنها را بستیدند و رحل افکندند یا واگذار شدند و خوابیدند، قس سوگندی داشت یاد میکند که برای بعدا دینی است بهتر از دینی که شما بر آید.

سپس رسول خدا فرمود خدا قس را دعوت کند روز قیامت يك امت مشور شود، فرمود در میان شما کسی هست که از اشعار او خوب بداند یکی از آن ها گفت من از او شنیدم که این شعر را می گفت،

در آنانکه بودند و رفتند - از قرون گذشته برای ما بصیرتها است.
چون می بینم آنها که مردند - دیگر برای آنان بازگشت نبود.
و می بینم قوم خود را که سوی مرگ میروند از كوچك و بزرگ
گذشته ها بر نمیگردند سوی من - و بازماندگان نمی مانند.
یقین کردم که بر اشی منم بناچار - آنجا که قوم میروند خواهند رفت.

حکمت قس بن ساعدة و معرفتش در باره پیغمبر (ص) بجائی رسیده بود که هر کس از قوم اباد خدمت او میرسید از کلمات حکیمانه او پرسش میکرد و بآنها گوش میداد. هشام از پدرش بازگفت است که نمایندگان از قبيله اباد خدمت رسول خدا آمدند و آن حضرت از حکم قس بن ساعدة پرسش کرد گفت قس شعری گفته است.

۱ - ای خبر گزار مرگ و مرده هادری گود آریده - و بر تن آنها از بقیه اناث زندگانی همان پاره هائی است.

دعهم فان لهم يوما يصالح بهم كما ينبت من نواته الصق
منهم عراة و منهم في تباهم منها الجديد ومنها الاوراق الخلق
حتى يعودوا بحال غير حالتهم خلق جديد وخلق بعدهم خلقا

مطر و نبات و آباء و امهات ، و ذاهب و آت و آیات فی اثر آیات ، و اموات بعد اموات
خوف و ظلام ، و لیام و ایام و فقیر و غنی ، و سعید و شقی و محسن و مسیء این الارباب الفعله
لیصلحن کل عامل عمله کلاهل هو الله الواحد لیس بمولود ولا والدا اعاد و ابداء علیه
الماب غدا .

أما بعد یا معشر ایاد این نمود و عاد و این الابهاء و الاجداد این الحسن الذی لم بشکر و
والتبیح الذی لم یتقم کلا و رب الکعبة ليعودن ما بدا و لئن ذهب يوما ليعودن يوما و هو قس
بن ساعدة بن حذاق بن زهير بن ایاد بن نزار اول من امن بالبعث من اهل الجاهلیة و اول من
توکأ علی عصا و یقال انه عاش ستمائة سنة و کان يعرف النبی ﷺ باسمه و نسبه و یبشر الناس
بخروجه و کان یتعمل التقیة و یامر بها فی خلال ما یعظ به الناس

حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعید قال اخبرنا ابوالحسن علی بن الحسین بن اسمعیل قال
اخبرنا محمد بن زکریا بن دینار قال حدثنا مهدی بن سابق عن عبدالله بن عباس عن ایه قال جمع

۲ - آنها را واگذار زیرا روزی دارند که به آن ها فریاد شود - چنانچه هیچ خوابها
را بیدار کند .

۳ - بعضی برهنه اند و بعضی در میان جامه خود - بعضی جامه نواست و بعضی تکیه -
تکیه و کهنه .

۴ - تا بر گردند بحالی جز حال خود - آفرینش تازه ای و آفریدگانی بعد از آنها
پدید آیند .

باراست و گیاه، پدران و مادران، و آینده ، نشانه ای در دنیا ل نشانه ، مردگانی پس از مردگان
روشنی و تاریکی؛ شبها و روزها ، درویش و توانگر ، خوشبخت و بدبخت ، خوشرفتار و بد رفتار ،
کجایند فرمایان و کارگران، باید هر کاری کار خود را اصلاح کند، بلکه او است خدای یگانه نه
زائیده شده و نه زاید، او برگرداند و آغاز کند و فردا بازگشت بسوی او است اما بعد ای گروه ایاد
کجایند قوم نمود و عاد، کجایند پدران و اجداد ، کجا است آن نیکی که تشکر نشد و آن بدی که انتقام
ندیدند چنین است بخدای کعبه برگردد آنچه آغاز شده اگر روزی برود روز دیگر برگردد او قس بن -
ساعده بن حذاق بن زهر بن ایاد بن نزار است اول کسی از اهل جاهلیت است که بقیامت معتقد شد و اول
کسی است که بعضا تکیه داد و گفته اند که شصت سال زندگانی کرده و پیغمبر (ص) را بنام و نسب می شناخته
و مردم را بخروج وی مژده میداده و حل بنفیه میکرد و مردم را بدان دستور میداده در ضمن
بندهای خود . . .

عبدالله بن عباس از پدرش باز گفتند که قس بن ساعده فرزندان خود را انجمن کرد و بانها گفت

قس بن ساعده ولده فقال ان المعاتكفيه البقلة وترويه المذقة ومن عبرك شيئا ففيه مثله ومن ظلمك وجد من يظلمه متى عدلت على نفسك عدل عليك من فوقك فاذا نهيت عن شيء فابداً بنفسك ولا تجمع مالا تاكل ولا تاكل مالا تحتاج اليه و اذا ادخرت فلا يكون كنزك الا فطاك و كن عف العيلة مشترك الغني تسد قومك، ولا تشاورن مشغولا وان كان حازما ولا جايما وان كان فهما ولا مدعورا وان كان ناصحا ولا تضمن في عتقك ماوقالا يمكنك نزع الا بشق نفسك و اذا خاصمت فاعدل واذا قلت فاقصد ولا تستودع احدا دينك و ان قربت قرابته فائت اذا فعلت ذلك لم تزل وجلا و كان المستودع بالخيار في الوفاء والعهد و كنت له عبدا مابقى فان جني عليك فكنت اولي بذلك و ان و في كان الممدوح دونك عليك بالصدقة فانها تكفر الخطيئة فكان قس لا يستودع دينه احدا و كان يتكلم بما يخفى مضاه على العوام ولا يستدركه الا الغواص

الباب الثاني عشر

وكان تبع الملك ايضا من عرف امر النبي ﷺ وانتظر خروجه لانه قد وقع اليه خبره فعرفه انه سيخرج من مكة بني بكون مهاجرة الى يثرب

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رة قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن علي عن عمر بن ابان عن ابان رفته ان تبع قال في شعره :

برای روده ما بقولات هم بست و بك شربت دوغ آن هارا سیراب کند، هر کس تورا سر زش بچیزی کند در خودش هم مانند آن هست، هر کس ستم کند ستمگری در باید، اگر بخود عدالت ورزی بالا دست هم بر تو عدالت ورزد، اگر چیزی نهی کنی بخود آغاز کن، آنچه نیهودی جمع مکن و آنچه نیاز نداری مخور، اگر خواهی گنجی گزاری کار خود را گنج کن خرجت را از دیگران باز دار و ثروت را با دیگران در میان گزار تا آقای قوم خود گردی، با کسیکه سرگرم کاریست مشورت مکن اگر چه عاقبت اندیش باشد با گریست مشورت مکن اگر چه باریک بین بود، با هر اسناك مشورت مکن اگر چه اندر زده باشد طوقی بر گردن میند که جز با مشقت نتوانی باز کرد، چون ستیزه کنی عدالت را دعایت کن و در گفتار میانه رو باش، دین و سر خود را بکسی امانت مبار اگر چه بتو نزدیک باشد زیرا اگر این کار را کردی همیشه ترسانی، امانت دار مضار است که وفا کند یا تخلف ورزد و تا زنده ای او را بنده ای، اگر بر تو جنایت کند خودت سببی و اگر وفا کند او ستوده است نه تو بر توباد صدقه زیرا کفار گناه شود، خود قس را از دیشرا بکسی نمیرد و سخن را مبهم ادا میکرد که هوام نفهمند تنها خواص و هم کیشان درک مقصود کنند.

باب دوازدهم در شرح حال تبع پادشاه یمن

تبع پادشاه یمن نیز از کسانی بود که پیشتر پیغمبر را شناخت بود و انتظار ظهور او را داشت زیرا خبر او را دریافته بود و میدانست که بزودی از مکه پیغمبری بیرون شود که یثرب مهاجر نشین او باشد

•• ابان در حدیث مرفوعی گوید تبع راجع به پیغمبر اسلام این شعر را سروده

حتی انسانی من قریظة عالم
 قال اذدر عن قرية محجوبة
 فغفوت عنهم عفو غیر مشرب
 و ترکتها لله ارجو عفو
 و لقد تركت له بها من قومنا
 نفرا يكون التصرفی اعقابهم
 ما كنت احسب ان يتا ظاهرا
 قالوا بمكة بيت مال دائر
 فاردت امرا حال ربی دونه
 فتركت ما املته فيه لهم
 قال ابو عبدالله علیه السلام قد اخبر انه سيخرج من هذه بمكة نبي تكون مهاجرة الي يثرب
 فاحذ قوما من اليمن فانزلهم مع اليهود لينصروه اذا خرج ففي ذلك شر

- ۱ - تا از طایفه یهود بنی قریظہ يك دانشمند عبری نزد من آمد - که بجان تو در میان یهود بزرگوار بود
 - ۲ - گفت برکنار شو از شهری متحصن - که از آن یغیریت از قریش راهنا
 - ۳ - من از آنها در گذشتم و یثرب نخواستم - و آنها را برای دوزمرد و انهدام
 - ۴ - یثرب را برای خدا ترك کردم و امید منو او را دارم - در دوز قیامت از دوزخ افروخته
 - ۵ - در آن چندتن از قوم خود را جدا گذاشتم - که خانواده دار بودند و کسانی قابل ستایش
 - ۶ - افرادی که نژاد یاری کننده میاورند - و با این عمل امیدوارم مزد از پروردگار محمد بگیرم
 - ۷ - من گمان ندارم که خانه درختان - خدا در دره مکہ محل پرستش گردد
 - ۸ - گفتند در مکة يك خزانه دارائی کهنه است - و گنجهای آن از در و زبرجده است
 - ۹ - من قصدی کردم که پروردگارم جلوش را گرفت - و خدا از ویران کردن مسجد دفاع میکند
 - ۱۰ - من هم آرزوی خود را بآنها وا گذاشتم - و آنها را نمونه اهل زیارتگاه مکة قرار دادم
- امام ششم فرمود خبر داده است که از این شهر یعنی مکة یغیبری بیرون آید که یثرب هجرتگاه او است بهمین جهت جمعی از اعراب یمن را در آنجا بایهودان سکنی داد تا موقعیکه یغیبر مبعوث شود او را یاری کنند و در این باره هم شمری گفت

اشهدت علی احمداً انه
فلو مد عمری الی عمره
رسول من الله باری النسم
لکنت وزیراً له و ابن عم
استقیم کلس حنف و غم

حدثنا ابي ره قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن ابراهيم بن عبد الحميد عن الوليد بن صبيح عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان تبعاً قال للانس والخزرج كونوا ههنا حتى يخرج هذا النبي اما انافلوا وركنتم لخدمته ولخرجت معه

حدثنا احمد بن محمد بن الحسين البزاز قال حدثنا محمد بن يعقوب الاصم قال حدثنا احمد بن عبد الجبار الطاطري قال حدثنا يونس بن بكير الشيباني عن زكريا بن يحيى المدني قال حدثني عكرمة سمعت ابن عباس يقول لا يشتبهون عليكم امر تبع فانه كان مسلماً

الباب الثالث عشر

وكان عبد المطلب و ابو طالب من اعرف العلماء و اعلمهم بشأن النبي صلى الله عليه و كان يكتمان ذلك عن الجاهل و اهل الكفر و الضلال

حدثنا علي بن احمد بن محمد رضا قال حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا محمد بن اسمعيل قال حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثني ابي قال حدثني الهيثم بن عمرو المزني عن ابراهيم بن عقيل الهذلي عن عكرمة عن ابن عباس قال كان يوضع لعبد المطلب فراش في ظل الكعبة لا يجلس عليه احد اجلاله و كان بنوه يجلسون حوله حتى يخرج عبد المطلب فكان رسول الله صلى الله عليه و يخرج و هو غلام فيمشي حتى يجلس على الفراش فيعظمون ذلك امامه و يأخذونه ليؤخروه

۱ - گواهم بر احمد که او - فرستاده از جاب خدای آفریننده مردم است

۲ - اگر عمرم باقی باشد تا زمان او - من پشتیبان او و پسر عم او خواهم بود

۳ - و من عذاب بر مشرکین باشم - و جام مرگ و اندوه بکام آنها بریزم

.. امام ششم فرمود : تبع بموطنه اوس و خزرج سفارش کرد که همین جا بمانید تا این پیغمبر ظاهر شود ، من هم اگر زمان او را درک کردم یا خدمت میکنم و با او بیرون میشوم .. ابن عباس گفت امر تبع بر شما اشتباه نشود ، او مسلمان بود

باب سیزدهم

عبد المطلب و ابو طالب از همه دانشمندان بمقام پیغمبر دانا تر بودند و او را بهتر میشناختند ولی این موضوع را از جاهل اهل کفر و ضلال پنهان میداشتند

.. ابن عباس گوید برای عبد المطلب در سایه خانه کعبه منبری میآنداختند و با احترام او هیچکس روی آن نمی نشست ، فرزندانش کرد آن انجمن میشدند تا عبد المطلب بیرون آید ، رسول خدا ص بر بچه ای بود که از خانه بیرون میآمد و راه میرفت تا بر آن منبر می نشست ، این

فیقول لهم عبدالمطلب اذارای ذلك منهم دعوا ابني فوالله ان له لساناً عظيماً اني اری انه سيأتي عليكم يوم و هو سيدكم اني اری عزته عزة تسود الناس ثم يعمله فيجلسه معه و يمسح ظهره و يقبله و يقول ما رأيت قبلة من هو اطيب منه ولا اطهر قط ولا جسدا البين منه ولا اطيب منه ثم يلتفت الى ابني طالب و ذلك ان عبدالله و ابوطالب لام واحدة فيقول يا ابا طالب ان لهذا الغلام لساناً عظيماً فاحفظه و استمسك به فانه فرد و حيد و كن له كالام لا توصل اليه بشيء بكرهه ثم يعمله على عنته فيطوف به أسبوعاً فكان عبدالمطلب قد علم انه يكره اللات والعزى فلا يدخله عليهما فلما تمت له ست سنين ماتت امه آمنة بالابواء بين مكة والمدينة وكانت قدمت به على اخواله من بني عدی فبقي رسول الله ﷺ يتيماً لا اب له ولا ام فازداد عبدالمطلب له رقة و حفضاً و كان في هذه حاله حتى ادركت عبدالمطلب الوفاة فبعث الى ابني طالب و محمد علي صدره في غمرات الموت و هو يبكي و يلتفت الى ابني طالب و يقول يا ابا طالب ان تكون حافظاً لهذا الوحيد الذي لم يشم رائحة ابيه ولا ذاق شفقة امه انظر يا ابا طالب ان يكون من جسدك بمنزلة كبذك فاني قد تركت بني كلهم و ادعيتك به لانك من ام ابيه يا ابا طالب ان ادركت ايامه فاعلم اني كنت ممن ابصر الناس و اعلم الناس به فان استطعت ان تتبعه فافعل و انصرف بلسانك و يدك و مالك فانه و الله

موضوع بر عموهاش گران میآمد او را میگرفتند که واپس کنند هر گاه عبدالمطلب میدید میفرمود دست از پسرش بدارید ، بخدا او را مقام بزرگی خواهد بود و روزی آید که برعه شما ها آفا باشد ، من جبه او را جبه آقائی برعه مردم مینگرم ، او را با خود میبرد و باخود بر آن مستد میشانید و دست به پشت او میکنید و او را میوسید و میفرمود من هرگز بوسه ای باین پاکیزه ای و خوشمزه ای ندیده ام ، تنی باین نرمی و پاکی ندیده ام سپس رو بایطالب میکرد چون ابیطالب و عبدالله پدر یغبر از يك مادر بودند و میفرمود ای ابی طالب این پسر چه مقام بزرگی خواهد داشت ، او را نگهدار و باو بچسب او تنها و بگانه است ، چون مادری بوی مهربان باش مبادا چیزی که بدش آید بوی رسد ، سپس او را بشانه خود میگرفت هفت بار گرد خانه کعبه طواف میکرد ؛ عبدالمطلب میدانست که از لات و عزى بدش میآید و او را نزد آنها نیرد ، چون شش سالش شد مادرش در ابواء میان مکه و مدینه وفات کرد ؛ در سفریکه او را برای دین اخوال خود که بنی عدی بودند بدینه برده بود ، از این تاریخ یغبر پدر و مادر خود هر دو را از دستداد ولی عبدالمطلب نسبت باو مهربانتر و نگهدار تر شد ، باین وضع بود تا وفات عبدالمطلب رسید ، ابوطالب را خواست و معتمد روی سینه اش بود و با مرك دست بگریبان گردیده و گریه میکرد با اینحال متوجه ابوطالب بود و میگفت ای ابوطالب خوب متوجه باش که نگهدار این یکس باشی که نه بوی پدراستشام کرده و نه مزه مهر مادر چشیده ، ای ابوطالب متوجه باش که او را نسبت بتن خود چون جگر بدانی ، من همه پسرانم را و اگر ادم و او را بتو میبارم زیرا تو از مادر پدراوهستی ، اگر دوران نبوتش را درك کردی بدانکه من از همه مردم بمقام او بینا تر و داناتر بوده ام و اگر توانستی بیرو او باش و با زبان و دست و تروت او را

سیمودکم و یملک مالہ یملک احد من بنی آباءنی یا اباطالب ما اعلم احدا من آباءک مات عنه ابوه علی حال ایہ ولا امه علی حال امه فاحفظه لوحده هل قبلت وصیتی؟ فقال نعم قد قبلت و الله علی بذلك شوید فقال عبدالمطلب فمد یدک الی فصر بیده علی یدہ ثم قال عبدالمطلب الان خفف علی الموت ثم لم یزل یقبله ویقول اشهدانی لم اقبل احدا من ولدی اطیبر یحامنک ولا احسن وجهامنک یتعنی ان یمکن قد بقی حتی یدرک زمانہ فمات عبدالمطلب وهو ابن ثمان سنین فضعه ابو طالب الی نفسه لایفارقه ساعة من لیل ولانهار و کان ینام معه حتی بالغ لایاتمن علیہ احدا

حدثنا احمد بن محمد بن الحسین بن البراز قال حدثنا محمد بن یعقوب الاصم قال حدثنا احمد بن عبد الجبار الطاطری قال حدثنا یونس بن بکر عن محمد بن اسحق بن یشار المدنی قال حدثنا العباس بن عبد الله بن سعید عن بعض اهلہ (اصحابہ نخل) قال کان یوضع لعبد المطلب جد رسول الله ﷺ فراش فی ظل الکعبۃ فکان لا یجلس علیہ احد من بنیہ اجلالا له و کان رسول الله ﷺ یاتی حتی یجلس علیہ فیذهب اعمامہ یؤخرونه فیقول جده عبدالمطلب دعوا بنی فیمسح ظهره ویقول ان لابنی هذا لشانا فتوفی عبد المطلب و النبی ﷺ ابن ثمان سنین بعد عام الفیل بثمان سنین حدثنا علی بن احمد (رض) قال حدثنا احمد بن یحییٰ قال حدثنا محمد بن اسمعیل قال حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابی عن خالد بن الیاس عن ابی بکر بن عبد الله بن ابی جهم قال حدثنی ابی عن جدی قال سمعت ابا طالب یحدث عن عبدالمطلب قال بینا انا نائم فی الحجر اذ رأیت رؤیا

اورا بار بکن، بغداد سو گند او برآستی برشا آقا شود و سلطنتی یابد کہ هیچکدام از اولاد پدرانم نداشتند، ای ابوطالب من هیچکس از پدران خود را نییدانم کہ پدرش چون پدر او مرده باشد و مادرش چون مادر او تنهایی اورا در نظر بگیر اورا حفظ کن آیا وصیت مرا پذیرفتی؟ گفت آری پذیرفتم و خدا را بر آن گواہ گرفتم، عبدالمطلب گفت دست را بمن بده و با او دست داد و قرار را محکم کرد عبدالمطلب فرمود اکنون مرکب بر من آسان شد، سپس بی دربی پیغمبر را میبوسید و میگفت من شاهدیم کہ هیچکدام از فرزندان خود را نبوسیدم کہ از تو خوشبوتر و خوشروتر باشند، و آرزو میکرد کہ کاش میدانند تا زمان تو را درک میکرد، پیغمبر هشت سال داشت کہ عبدالمطلب در گذشت و ابوطالب اورا با خود داشت و یکساعت از شب و روز از او جدا نمیشد و در کنار او میخوابید و هیچکس را نسبت باو امین نمیدانست... عبد الله بن سعید از بعضی خاندان خود نقل کرده کہ برای عبدالمطلب جد رسول خدا (ص) مستی در سایہ کعبہ بود کہ با احترام وی هیچکدام از پسرانش بر آن نمی نشستند، رسول خدا میآمد و بر آن جلوس میکرد، عموهایش اورا پس میکردند، جدش عبدالمطلب میفرمود پسر مرا واگذارید، دست بر و بارش میکشید و میفرمود، این پسر من مقام خواهد داشت، عبدالمطلب هشت سال پس از عام الفیل مرد و پیغمبر هشت سال داشت.

عبد الله بن ابی جهم گوید پدرم از جدیم باز میگفت کہ شنیدم ابی طالب از عبدالمطلب حدیث میکرد کہ گفت در این میان کہ من در حجر خواب بودم خوابی دیدم کہ مرا بهراس انداخت، ردای خری بر

هالتي فاتت كاهنة قريش و على مطرف خز و جمتي تغرت منكبي فلما نظرت إلى عرفت في وجهي
التغير فاستوت و أنا يومئذ سيد قومي قتالت ما شأن سيد العرب متغير اللون هل رأيه من حدثان
الدهر ديب فقلت لها بلى أني رايت الليلة وانا نائم في الحجر شجرة قد نبتت على ظهري قد نال
رأسها و ضربت اغصانها بالشرق والغرب ورايت نوراً يظهر منها اعظم من نور الشمس صبعين ضعفاً
و رايت العرب والمعجم ساجدة لها وهي كل يوم تزداد عظما ونورا و رايت رهطاً من قريش يريدون
قطعها فاذا دنوا منها أخذهم شاب من احسن الناس وجهاً وانظفهم تياباً فباعهم و يكسر ظهورهم
و يقطع اعينهم فرفعت يدي لانتاؤل غصناً من اغصانها فصاح بي الشاب و قال مهلا ليس لك منها
نصيب فقلت لمن النصيب والشجرة مني فقال النصيب لهؤلاء الذين قد تعلقوا بها و سيعود إليها
فاتشبهت مذعوراً فزعاً متغير اللون فرايت لون الكاهنة قد تغير ثم قالت لئن صدقت رؤياك ليخرجن
من صلبك ولد بملك الشرق والغرب نبياً في الناس فسرى عنى غمي فانظر يا أبا طالب لملك
تكون أنت فكان أوطالب يحدث الناس بهذا الحديث والنبي ﷺ قد خرج و يقول كانت الشجرة
والله ابوالقاسم الامين قبل له فلم لم نؤمن به قال للسبة والمار قال ابو جعفر محمد بن علي مصنف هذا
الكتاب (رحم) ان أبا طالب كان مؤمناً ولكنه يظهر الشرك و يستر الايمان ليكون اشد تمكناً من
نصرة رسول الله ﷺ .

حدثنا محمد بن الحسن (رحم) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن ايوب بن نوح عن العباس

شانه داشتم كه پيش زن كاهنه قريش رفتم، چون مراديد، در رخساره ام ديگر گوني فهميد و خود را آماده
کرد، من آنروز بزرگ قوم خود بودم، گفتم چرا رنگ آفای عرب پريده است ؟ مگر ناگواري رخ
داده، گفتم آري من امشب در خواب ديده ام كه گويي درختي در بستم روئيد و سرش با آسمان رسيد و
شاخه هايش در شرق و غرب يازيد، و ديدم از آن نوري پديد شد كه هفتاد برابر نور آفتاب بود، ديدم
كه عرب و عجم در برابر آن بھاك افتاده و هر روز بزرگي و خرمي افزون گردد، ديدم جمعي از قريش
ميتوانند آن درخت را ببرند و چون بكي از آنان بدان نزديك شود جواني از همه مردم زيباتر و باك
جامه تر آنها را ميگيرد و پشت آنها را ميشكند و چشم آنها را ميآورد، من دست فراز كردم تا بكي
از شاخه هاي آنرا بگيرم آن جوان بمن فرياد زد بخود باش تو را در آن بهره اي نيست ، گفتم بهره
كيست؟ گفت بهره آنانيكه بدان چسبيده اند و بدان باز گردند، من دل از دست داده و ترسناك و رنگ
پريده از خواب جستم ديدم رنگ آن كاهنه پريد و گفتم اگر خوابت راست باشد از پشت تو فرزندی
آيد و مالك شرق و غرب گردد و درميان مردم يغبيري كند از اين تعبير عقده اندهم گشوده شد، اي
ابطال و اباي شايد آن فرزند تو باشي، اوطالب بعد از پشت يغبير اين حديث را براي مردم نقل
ميكرد و ميگفت بخدا اين درخت همان ابوالقاسم امين است باو گفته شد پس چرا بوي ايمان نياوري؟
ميگفت قريش بمن دشنام ميبهند و مرا تنگين ميكنند.

ابو جعفر محمد بن علي مصنف اين كتاب گويد اوطالب مؤمن بود ولي با مشركين اظهار همكاري

بن عامر عن علي بن أبي ساره عن محمد بن مردان عن أبي عبدالله عليه السلام قال إن أبا طالب أظهر الكفر و أسر الايمان فلما حضرته اوحى الله عز وجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله اخرج منها فليس لك بها ناصر فهاجر إلى المدينة.

حدثنا احمد بن محمد الصانع قال حدثنا محمد بن ايوب عن صالح بن اسباط عن اسمعيل بن محمد و علي بن عبدالله عن الربيع بن محمد المسلي عن سعد بن طريف عن الاصمغ بن ثبانه قال سمعت أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول و الله ما عبد أبي ولا جدي عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط قيل له فما كانوا يعبدون قال كانوا يصلون إلى البيت على دين إبراهيم عليه السلام متمسكين به .

حدثنا علي بن أحمد (ره) قال حدثنا احمد بن يحيى قال حدثنا محمد بن اسمعيل قال حدثنا عبدالله بن محمد قال حدثنا أبي عن سعد بن مسلم عن قمار مولى لبني مخزوم عن سعيد بن أبي صالح عن أبيه عن ابن عباس قال سمعت ابي العباس يحدث قال ولد لابي عبدالمطلب عبدالله فرأينا في وجهه نور ايزهر كنور الشمس فقال ابي أن لهذا الغلام لسانا عظيما قال فرأيت في منامي انه خرج من منخره طائر أبيض فطار فبلغ المشرق والمغرب ثم رجع راجعا حتى سقط على بيت الكعبة فمسجدت له قريش كلها فبينما الناس يتأملونه إذ صار نورا بين السماء والارض و امتد حتى بلغ المشرق والمغرب فلما انتهت سألت كاهنة بني مخزوم فقالت لي يا عباس لئن صدقت رؤياك ليخرجن من صلبه ولد يصير أهل المشرق والمغرب تبعاله قال ابي فبهني أمر عبدالله إلى ان تزوج بآمنة و كانت من اجمل نساء قريش و انها خلقتا فلما مات عبدالله و ولدت آمنة برسول الله صلى الله عليه وآله

میکرد و ايمان خود را مستور میداشت تا بهتر بتواند رسوایان را (ص) را باری کند . . امام ششم فرمود ابو طالب اظهار کفر میکرد و ايمان خود را پنهان داشت و چون مرگش در رسید خدای عزوجل بر رسول الله وحي کرد که از مکه بیرون دوز برا در آن باوری نداری . . اصمغ بن ثبانه گوید، شنیدم امیرالمؤمنین (ع) میفرمود بهذا پدرم و اجدادم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت نپرستیدند، عرض شد چه پرستش می کردند؟ فرمود پیروی کیش ابراهیم بسوی خانه کعبه نماز میخواندند و بدان متمسک بودند. عبدالله بن عباس گوید از پدرم شنیدم میگفت چون عبدالله برای پدرم زائیده شد دیدیم از رخساره اش نوری میتابد مانند نور آفتاب، پدرم گفت این پسر بچه مقام بزرگی خواهد داشت، گوید در خواب دیدم که از سوداوخ بینی او برنده سفیدی بیرون آمد و پرش کرد تا به شرق و مغرب رسید و سپس برگشت تا بر خانه کعبه افتاد و همه قریش برای او بضاک افتادند، در این میان که مردم بوی متوجه بودند يك نوری شد در میان آسمان و زمین و بهن شد تا به مغرب و مشرق رسید چون از خواب بیدار شدم تعبیر آنرا از کاهنه بنی مخزوم پرسیدم بمن گفت ای عباس اگر خوابت راست باشد از او پسرى شود که اهل مشرق و مغرب پیروی او کنند .

پدرم گفت وضع عبدالله برای من اهمیت پیدا کرد تا آمنة زیباترین و خوش خلق ترین زنان قریش را بزنی گرفت و چون خودش مرد و آمنة رسول خدا را زائید آمدم دیدم همان نور دریشانی اومی-

أتيت فرايت النور بين عينيه يزهر فحملته و تفرست في وجهه فوجدت ربح المسك و صرت كاني
 قطعة مسك من شدة ريحي فحدثتني آمنة و قالت لي أنه لما اخذني الطلق و اشتد بي الامر سمعت
 جلبة و كلاما لا يشبه كلام الادبيين فرأيت علما من سندس على قضيب من ياقوت قد ضرب بين
 السماء و الارض و رأيت نورا يسطع من رأسه حتى بلغ السماء و رأيت قصور الشامات كلها شعله
 نور و رأيت حولى من القطاة أمرا عظيما قد نشرت اجنحتها حولي و رأيت تابع شعيرة الاسديّة
 قدمرت و هي تقول آمنة ما لقيت الكهان و الاصنام من ولدك و رأيت رجلا شابا من ائم الناس
 طولا و اشدهم بياضا و أحسنهم ثيابا ما ظننته إلا عبدا لمطلب قدونا مني فاخذ المولود فتغل في
 فيه و معه طلست من ذهب مضروب بالزمرّد و مشط من ذهب فشق بطنه شقا ثم اخرج قلبه فشقه
 فاخرج منه نكتة سوداء فرمي بها ثم اخرج صرة من حريرة خضراء ففتحها فاذا فيها كالذريرة
 البيضاء فحشاه ثم رده إلى ما كان و مسح إلى بطنه و استنطقه فنطق فام افهم ما قال الا انه قال
 في امان الله و حفظه و كالاته وقد حشوت قلبك إيمانا و حلما و يقينا و علما و عقلا و حكما
 فانك خير البشر طوبى لمن اتبعك و بول لمن تخلف عنك ثم اخرج صرة اخرى من حريرة بيضاء
 ففتحها فاذا فيها خاتم فضرب به على كتفه ثم قال امرني ربي ان امنح فيك من روح القدس فنفتح فيه
 و البسه قميصا و قال هذا امانك من آفات الدنيا فهذا ما رأيت يا عباس بعيني فقال العباس و انا

درخند، اورا در آغوش گرفتم و دساره اش را نگرستم در او بوی مشک یافتم و خودم از تندی بوی
 او مانند تیکه مشک شدم، آینه برای من این داسان را گفت که چون مرا در دزائیدن گرفت و عالم
 سخت شد، غوغا و سغنی بگوشتم خورد که مانند سغن آدمیان نبود در آن حال دیدم پرجم سبزی بربك
 دسته ای از یاقوت میان آستان و زمین بر افراشته اند و نوری از سر آن تا بآستان بالا میرود و کاخ های
 شامات را همه يك شعله نور نگرستم و در اطراف خودم یکدسته برنده از نوع قطاة دور مرا گرفته
 و بر گشوده اند و دیدم کاهنه بنی اسد از برابرم گذشت و گفت ای آینه میدانی کاهنها و پشاهان دست
 پست چه خواهند کشید و دیدم يك جوانی که از همه مردم بلند بالاتر و سفیدتر و خوش لباستر بود و
 بگمانم عبدالمطلب بود نزدیک من آمد و نوزاد را از من گرفت و در دهان او آب دهن انداخت و يك
 حلت طلای زمردنگاری بایک شانه طلا با خود داشت نوزاد را در آن نهاد و شکم را شکافت و دلش
 را در آورد و دل را شکافت و يك نقطه سیاهی از آن بیرون آورد و دور انداخت و یکدستمال حریر سبز
 بیرون آورد و باز کرد و در آن گرد سفیدی بود دل را از آن پر کرد و ست و بجای خود گذاشت و دستی
 روی شکمش کشید اورا بزبان آورد او سغن گفت ولی من نفهمم چه گفت جز آنکه او در جوابش
 گفت در امان و حفظ و نگهداری خدا من دلت را پر از ایمان و حلم و یقین و علم و عقل و حکمت
 کردم ، تو خیرالبشری ، خوشا بحال کسیکه پیرو تو باشد و دای بر کسیکه از تو تخلف
 ورزد، سپس بسته دیگری از حریر سفید گشود و در میان آن مهری بود و شانه هایش را با آن
 مهر کرد، سپس گفت خدا بمن دستور داده که از روح القدس در تو بدم پس در او دمید و پیراهنی باو پوشانید
 و گفت این امان تو است از آفات روزگار این است ای عباس که من بچشم خود دیدم عباس گوید

یومئذ اقرأ فكشف عن ثوبه فاذا خاتم النبوة بين كتفيه فلم ازل اكتب شأنه و نسيت الحديث فلم اذكره إلى يوم اسلمی حتی ذكرني رسول الله ﷺ

الباب الرابع عشر

و كان سيف بن ذی یزن عارفا بامر رسول الله ﷺ وفد بشر به عبدالمطلب لما وفد عليه حدثنا محمد بن علی ما جیلوبه (ره) قال حدثني عمی محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن علي بن حكيم عن عمرو بن بكار الميسی عن محمد بن السائب عن ابي صالح عن ابن عباس و حدثنا محمد بن علی بن معمر بن خاتم البوفکی (النوفلی خ) قال حدثنا ابو منصور محمد بن احمد بن اذهر بهراة قال حدثنا محمد بن اسحق البصري قال اخبرنا علی بن حرب قال حدثني احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا عمرو بن بكر عن احمد بن القاسم عن محمد بن السائب عن ابي صالح عن ابن عباس قال لما ظفر سيف بن یزن بالحبة و ذلك بعد مولد النبي ﷺ بستين اناه وفد العرب و اشرافها و شعراءها بالتهنية و تمدحه و تذكر ما كان من بلاءه و طلبه بشار قومه فاتاه وفد من قريش و معهم عبدالمطلب بن هاشم و امية بن عبد شمس و عبدالله بن جذعان و اسد بن خويلد بن عبد العزی و وهب بن عبد مناف في اناس من وجوه قريش فقدموا عليه صنعاء فاستأذنوا فاذا هو في رأس قصر يقال له غمدان و هو الذي يقول فيه امية بی ابي الصلت شعرا :

اشرب هنباً عليه النجاس مرتفعاً
فی رأس غمدان دارمك معلالاً

من در آنروز اقرار کردم و جامه اش را بالا زدم میان دو کتفش مهر نبوت را دیدم و مقام او را پنهان میداشتم و اصل این حدیث هم فراموشه شد و یادم نیامد تا آنروز که سلطان خدم رسول خدا آنرا بیاد من انداخت.

باب چهاردهم داستان سيف بن ذی یزن

سيف بن ذی یزن هم پیغمبر را میشناخت و چون عبدالمطلب بر او وارد شده بود او را بوجودی مرده داده بود.

این عباس گوید چون سيف بن ذی یزن بر حبه پیروز شد دو سال بود که پیغمبر زائیده شده بود، نمایندگان و اشراف و شعراى عرب دسته دسته بآستان سيف میرفتند و باو مبارکیاد میگفتند و مدحش می کردند و فداکاری او را در باره عرب و خونخواهی آنان یاد میکردند يك هیئت نمایندگانى از قريش پیش او آمد که عبدالمطلب بن هاشم و امية بن عبد شمس و عبدالله بن جذعان و اسد بن خويلد بن عبد العزی و وهب بن عبد مناف و دیگران از بزرگان قريش با آن بود این هیئت وارد صنعاء شدند و اجازه شرفیابی خواستند و معلوم شد سيف در کاخ غمدان استراحت کرده، این همان کاخی است که امية بن ابي الصلت در باره آن گفته.

بنوش بر تو گوارا باد بر سر تو نجا بلندیت

در رأس غمدان خانه ای داری که فرودگاه همه مردم است

فدخل عليه الاذن فاخبره بمكانهم فاذن لهم فلما دخلوا عليه دنا عبدالمطلب منه فاستأذنه في الكلام فقال ان كنت ممن يتكلم بين يدي الملوك فقد اذنا لك قال فقال عبد المطلب ان الله قد احلك ايها الملك محلا رفيعا صعبا متعبا شامخا ياؤخا و انتك متبنا طابت ارومته و عذبت جرتومته و ثبت اصله و بسق فرعه في اكرم موطن و اطيب موضع و احسن معدن و انت ايت اللعن ملك العرب و ربيعها الذي ينصب به و انت ايها الملك تراس العرب الذي له تتقار وعمودها الذي عليه العمار و معقلها الذي تلجاء اليه العباد سلفك خير سلف و انت لنا منهم خير خلف فلن يخل من انت سلفه ولن يهلك من انت خلفه نعم ايها الملك اهل حرم الله وسدنة بيته اشخصنا إليك الذي ابهجنا من كشف الكرب الذي قدحنا فنحن وفدا لتهنته لاوفد المرزئة قال و ايهم انت ايها المتكلم قال انا عبدالمطلب بن هاشم قال ابن اختنا قال نعم اذن فدنا منه ثم اقبل على القوم و عليه فقال مرحبا واهلا وناقة ورحلا و مستاخا سهلا و ملكا ربيعا يعطى عطاء جزلا قد سمع الملك مقالته و عرف قرابته و قبل وسيلته فاته اهل الليل و اهل النهار و لكم الكرامة ما اقمتم و العجا اذا ظعنتم قال ثم انهضوا إلى دار الضيافة و الوقود فاقاموا شهر الا يصلون إليه ولا ياذن لهم بالانصراف ثم اتبه لهم انتباهة فارسل إلى عبدالمطلب فادنى مجلسه و اخلاه ثم قال له يا

درباش نزد اورفت و آنها را معرفی کرد و بآنها اجازه ورود داد، چون نزد اورفتند عبدالمطلب نزدیک وی رفت و اجازه سخن خواست، گفت اگر تو از کسانی هستی که لیاقت دارند پیش پادشاهان سخن گویند ما بشو اجازه دادیم، گوید عبدالمطلب گفت پادشاهها براستی خدا بتو مقام بلند و محکم و منبع و شامخ و بزرگی عطا کرده تورا از خاندانی برآورد که اصلش پاک است و درشاهش تابناک پیش برجا است و شاخه اش برملا در وطنی گرامی و منزلی پاکیزه مومعدنی نیکو، از نفرین برکناری و پادشاه عربی و بهار خرم آنانی که بدان فراوانی یابند، پادشاهها توست و در عربی که طوق اقتیادت در گردن کرده اند و سنون محکم عربی که بشو تکیه زده اند از آنها می که بندگان همه بدان پناهده اند پدرانست بهترین بدان بودند و تو بهترین جانشین آنان آنکه تواس بدر باشی بی نام نباشد و آنکه تواس پسری هرگز پسری نشود پادشاهها اما اهل حرم خدایم و یاسبانان خانه او خرمندی دفع گرفتاری سختی که ماهیه را اندوه دار کرده بود مارا باستان تو گسیل داشت، ما هیئت مبارکباد گوئیم نه تسلیم گو.

سيف گفت خود را از میان دیگران معرفی کن، گفت من عبدالمطلب بن هاشم، هشم، گفت خواهرزاده ما گفت آری گفت نزدیک بیا نزدیک اورفت و او روی بهمه کرد و گفت مرحبا و اهلا و ناقة و رحلا و مستاخا سهلا و ملكا ربيعا يعطى عطاء جزلا و خويشاوندی شمارا فهيد واسطه شمارا پذيرفت شما هم اهل شرکت در شب نشینی هستید و هم محفل نشینان روز تا اینجا بمانید گرامی هستید، چون کوچ کند عطای وافر بید گوید سپس آنها را بهمانخانه بردند و یکماه پذیرائی کردند در اشدت نه دسترسی بخود او داشتند و نه اجازه مراجعت، بکروڑ بیاد آنها افتاد و عبدالمطلب را خواست و او را پهلوی خود نشاند و مجلس را خلوت کرد باو گفت ای عبدالمطلب

عبدالمطلب انی مفوض (مفوض خ ل) إلیک من سر علمی امرأ مالو کان غیرک لم اصح له بهولکنی
 رأیتک مدینه فاطمتک علیہ فلیکن عندک مطویاً حتی یأذن الله فیہ فان امره بالغ امره انی اجد
 فی الكتاب المکنون والعلم المعزوز الذی اخترناه لانفسنا وحببنا دون غیرنا خیرا عظیما و
 خطرا جسیما فیہ شرف الحیوة و فضیلة الوفاة للناس عامة و لرھطک كافة و لك خاصة فقال عبد
 المطلب مثلك ایها المالك من سر و بر فما هو فداک اهل الوبر زمرأ بعدزمر فقال إذا ولدت بهامة
 غلام بین کتفیه شامة کانت له الامامة و لکم به لز عامة إلی يوم القيمة فقال له عبدالمطلب ایست
 اللمن لقد ابت بخیر ما آب بمثله و افد و لولا هیبة الملوک و اجلاله و اعظامه لسلتہ عن مسارته
 ایایها ازواد به سرورا فقال ابن ذی یزن هذا حیثہ الذی یولد فیہ او قد ولد فیہ اسمہ محمد یموت ابوه و
 امه و یکفله جده و عمه و قد ولد سرارا والله باعته جهارا و جعل له منا نصارا لیعزبهم اولیاده و
 یذل بهم اعداؤه یضرب بهم الناس عن عرض و نستیح بهم کرائم الارض یکسر الابرطان و یغمد
 النیران و یبعد الرحمن و یزجر الشیطان قوله فصل و حکمه عدل یامر بالمعروف و یفعله و ینهی
 عن المنکر و یبطله فقال عبدالمطلب ایها الملوک عز جدک و علا کعبک و وام ملکک و طال عمرک
 فهل الملوک ساری بافصاح فقد اوضح لی بعض الابضاح فقال ابن ذی یزن والیت ذی المحجب و

من رازی دایتو میبارم که اگر جز تو بود برای او روا نمیداستم وای سورا اهل آن دیدم و از آن
 مطلع میسازم باید نزد تو سر بسته بماند تا خدا اذن آنرا صا و کند خدا کار خود را انجام خواهد داد
 ما در کتاب مکنون تو دانش! نهفته که برای خود برگزیدیم و از دیگران باز داشتیم خبری
 عظیم و پیش آمدی بزرگ درک کردیم که در آن برای همه مردم شرافت زندگی و فضیلت مرک است
 خصوص برای طائفه تو و شخص خودت عبدالمطلب گفت پادشاهها تو نمونه کامل خوشی و نیکویی هستی
 همه چادر نشینان پشت در پشت قربات شوند چیست آن خبر؟ گفت چون در نهامه فرزندی زائیده شود
 که میان دو کنفش مهر نبوت باشد امامت از آن اوست و میتوانی تا روز قیامت از آن شما است عبدالمطلب
 گفت از نفرین برکنار باشی من باخبری برگردم که هیچ همت نماینده ای با آن برنگشه و اگر
 هیت پادشاه و احترام و اعظام او نبود از این راز کوتی وی پرستی میکردم که شادی وی بفرزاید
 پس سرفراز بنای یزن گفت اکنون وقتی است که بدینا باید بیا آمده نامش محمد است و پدر و مادرش بپرند
 و جد و عیش او را سر پرستی کنند و پنهانی متولد شده و خدا او را آشکارا میموت کند و از طائفه ما
 برای او یارانی آماده کند تا دوستان خود را بوسیله آنها عزیز گردانند و دشمنان خود را خوار سازد بنیروی
 آنان مردم را سرکوب کند و زنان و دختران روی زمین را صیاح سازد بتها را بشکند و آتشکده ها را
 خاموش سازد خدا را بیرسد و شیطان را براند گفتارش قاطع است و حکمش عادل بخوش رفتاری
 وادارد و خود بدان عمل کند و از زشتی جلو گیرد آنرا تپاه سازد عبدالمطلب گفت پادشاهها بخت بلند و
 گامت فراز و ملک همیشه و عمرت دراز باد ممکن است پادشاه را از خود را روشنتر کنند من تا اندازه ای
 توضیح دریافتم این دی یزن گفت بهمانخانه که پرده ها بر آن افکنده اند و بآن نشانه ها که شب

العلامات على النصب انك يا عبدالمطلب لجدك غير كذب قال فخر عبدالمطلب ساجدا فقال له ارفع رأسك ثلج صدرك وعلا امرك فهل احسث شيئا مما ذكرت؟ فقال كان لي ابن وكنت به معجبا و عليه رفيقا فزوجته بكريمة من كرايم قومي اسمها آمنة بنت وهب فجمعت بقالم سميت بهذا مات ابوه و امه و كفله انا و عمه فقال ابن ذى يزن ان الذى قلت لك كما قلت لك فاحتفظ بابنك واحذر عليه اليهود فانهم له اعداء ولن يجعل الله لهم عليه سيلا و اطروها ذكرت لك دون هؤلاء الرهط الذين معك فاني لست ان امن ان تدخلهم النفاسة من ان تكون له الرياسة فيطلبون له الغوايل و ينصبون له الحبايل وهم فاعلون او ابنائهم و لولا اني أعلم ان الموت مجتاحي قبل مبعثه لسرت بخيلي و رجلي حتى اصير يشرب دار ملكه نصرة له لكنى اجد في الكتاب الناطق و العلم السابق ان يشرب دار ملكه و بها استحكام أمره و أهل نصرته و موضع قبره و لولا اني اخاف فيه واحذر عليه العاهات لاعلنت على حداثة مننه أمره في هذا الوقت و لاوطأت اسنان العرب عقبه و لكنى صارف إليك عن غير تقصير مني بمن معك قال ثم أمر لكل رجل من القوم بعشرة أهد و عشر اماء و حلوتين (جلس خ ل) من البرود و عانة من الابل و خمسة أرطال ذهب و عشرة أرطال فضة و كرش مملوء عنبرا قال و أمر لعبد المطلب بعشرة اضعاف ذلك و قال إذا حال الحول فأتني فمات ابن ذى يزن قبل ان يحول الحول قال فكان عبدالمطلب كثيرا ما يقول يا معشر قريش لا يبطئني

کرده اندای عبدالمطلب بی دروغ تو خود جد او باشی، گوید عبدالمطلب برود را فتاد و سجده کرد پس باو گفت سر بردار سینه ات خنک باد و کلاوت بر مراد آیا از آنچه گفتم درمکه چیزی بدست آورده ای؟ گفت مرا پسری بود که بسیارش پستدیده و براو مهربان بودم یکدختر با کیزه سیر از خویشان خود بوی بزلی دادم که نامش آمنة بنت وهب است، پسری آورده که اورا محمد نامیدم، پدر و مادرش مردند و من و عمویش او را سر پرستی کنیم این ذی یزن گفت آنچه بنو گفتم همانست که گفتم پسر ترا نگهداری کن و از نسبت بوی در حد در باش که یهود دشمنان او بند و خدا برای آنها راهی نسبت وی ندهد و آنچه گفتم از هم فراموش خود پنهان دار من ایمن نیستم که رشک ریاست آنها را و ادوار برای وی مکرانند و دام گسترند و آنان یا فرزندان شان این کار را خواهند کرد و اگر نه آنکه میدانم پیش از بعثت او مرگ مرا در باید با سواره و پیاده خود می آمدم و یثرب را مفر سلطنت خود مینمودم و او را یاری میکردم ولی من در کتاب ناطق و علم سابق یافته ام که یثرب مفر سلطنت او است در آنجا کارش استوار شود و انصارش بدست آید و قبرش در آنجا باشد و اگر نه آن بود که از آفت و آزار او می ترسم هم اکنون در آغاز همرش نبوت اورا اعلام میکردم و عرب را بدنیال او میکشاند و ولی من اینکار را بدون تقصیری در باره همراهات بنو حواله میکنم.

سپس دستور داد بهر کدام از این هیئت قریش ده بنده، ده گنیزه دو حله از برد و صد شتر و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک پوست برا زعفران دادند و بنحی عبدالمطلب ده برابر آن داد و گفت چون سال بگردد باز نزد من بیا ولی پیش از اتمام همان سال این ذی یزن مرد، عبدالمطلب بیشتر اوقات میگفت ای گروه قریش هیچکدام از شماها بواسطه عطای فراوان شاه مورد رشک من نیستید زیرا

رجل منكم بجزيل عطاه الملك و ان كثر فانه إلى نفاذ ولكن يبطئ بما يبقى لي و لعقبى من
بعدي ذكره و فخره و شرفه و إذا قيل متى ذلك ؟ قال ستعلمن (ستعلمون خ ل) ما أقول ولو بعد
حين و في ذلك يقول امية بن عبد شمس بذكر مبرهم إلى ابن ذی یزن :

جلينا النصح نعمله المطايا	على اكوار اجمال ونوق
مقلقلة مراققتها تعالسى	إلى صنعاء من فج عميق
تام بنا ابن ذی یزن و تفري	ذوات بطونها ام الطريق
وترعى من معابله (بخايله خ ل) بروقا	مواصلة الرميض إلى بروق
فلما وافقت صنعاء صارت	بدار الملك الحسب العريق
إلى ملك يدبر لنا المطايا	بحسن بشاشة الوجه الطليق

الباب الخامس عشر

و كان بحیراء الراهب ممن قد عرف النبي ﷺ بصفته و نعته و نسبه و اسمه قبل ظهوره
بالنبوة و كان من المنتظرين لخروجه .

حدثنا احمد بن الحسن القطان و علي بن احمد بن محمد و محمد بن احمد الشامي (الشيباني
خ ل) (رض) قالوا حدثنا أبو العباس أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا محمد بن إسماعيل

فانی میشود ولی غبطه بمن در اینست که نامش بعد از من با فخر و شرفش برای من و بازماندن گان من
میمانند و چون گفته میشد کی باشد میگفت زود باشد که آنچه گویم بر شما معلوم شود گرچه پس از
زمانی باشد در باره این مسافرت است که امیه بن عبد الشمس این شعر را گفته و رفتن نزد ابن ذی یزن
را بیان کرده .

۱ - غیر خواهی را با خود بردیم و پاکشان آن را حمل میکردند . بر دوش سرب و شتر و
ماده شتران .

۲ - شتابانه منزل میبردند و میگفتند بیا . بسوی شهر صنعاء از دره عمیق مکه

۳ - قصد کن ما را با ابن ذی یزن برسانی و دهبی کنی . شترانی که شکشان بر زمین
ساییده شود .

۴ - سو از گرفتاریهای خود امید روشنی دارند . و پیوست دهند لبخند بر قهاری یکدیگر

۵ - چون صنعاء رسیدند وارد شدند . بدار سلطنت و خاندان آبرومند سابقه دار

۶ - پادشاهی که مبارد بر ما بخشیدار . باخرمی و خوشدلی و روی باز

باب پانزدهم در داستان بحیرای راهب

بحیراء راهب از کسانی بود که یسئیر (ص) را بصفت و نشانه و نژاد و نام پیش از ظهور نبوتش
شناخته و منتظر بشت او بود .

... ابوطالب فرمود من سال هشتم ولادت یسئیر میخواستم برای تجارت بشام بروم هوا بسیار
گرم بود ، عزم سفر کردم مردانی از خویشان من گفتند در باره معد چه می کنی و او

البرمكي قال حدثنا عبدالله بن محمد قال حدثنا أبي عن الوشم عن محمد بن السائب عن أبي صالح عن ابن عباس عن أبيه العباس بن عبدالمطلب عن أبي طالب قال خرجت إلى الشام تاجرا سنة ثمان من مولد النبي ﷺ و كان في أشد ما يكون من الحر فلما اجمعت على المسير (السيرخل) قال لي رجال من قومي ما تريدان تفعل بمحمد و على من تخلفه فقلت لا أريد أن اخلفه على أحد من الناس أريدان يكون معي قليل غلام صغير في حر مثل هذا تخرجه معك فقلت والله لا يفارقني حيث ما توجهت أبدا فاني لا اوطي له الرجل فذهبت فحشوت له حشية كساء و كتانا و كنا ركباننا كثيرا فكان والله البعير الذي عليه محمد ﷺ أمامي لا يفارقني فكان يسبق الركب كلهم فكان إذا اشتد الحر جاءت سحابة بيضاء مثل قطعة تلج فتسلم عليه فتقف على رأسه لانفاره و كانت ربما امطرت علينا السحابة بأنواع الفواكه وهي تسير معنا و ضاق الماء بنا في طريقنا حتى كنا لانصيب قرية إلا بدینارین و كنا حبت ما نزلنا تملىء الحياض و يكثر الماء و تنضج الارض فكانا في كل خصب و طيب من الخير و كان معنا قوم قد وقفت جمالهم فمشى إليها رسول الله ﷺ و مسح يده عليها فسارت فلما قربنا من بصرى الشام إذا نحن بصومعة قد اقبلت تمشي كما تمشي الدابة السريعة حتى إذا قربت منا وقفت إذا فيها راهب و كانت السحابة لانفارق رسول الله ﷺ ساعة واحدة و كان الراهب لا يكلم الناس ولا يدرى ما الركب ولا ما فيه من التجارة فلما نظر إلى النبي ﷺ عرفه فسمعه يقول ان كان أحدا فانت أنت قال فنزلنا تحت شجرة عظيمة قريبة

را بکه میباری؟ گفتم قصد ندارم او را بکسی بیارم میخواهم او را با خود ببرم، گفتند یک پیله خرد سال را در این گرمای سخت بفر میری؟ گفتم بعدا هر جا باشم او از من جدا نیست من بنه راحتی را برای او فراهم میکنم رفتم و یک زین سواری از عبا و بنه برای او ساختم و ماساعتهای بسیار سوار بودیم و آن شتری که محمد ص بر او سوار بود همیشه جلو من راه میرفت و از من جدا نمیشد و پیشاپیش همه قافله میرفت، هر گاه گرماسخت میشد یک ابر سفید خنک ماتد یک تیکه یخ میآمد و بر او سلام میداد و بر سرش میایستاد و از او جدا نمیشد و بسا که آن ابر بر ما میوه ها فرو میبارید و باما سیر میکرد و بسا که آب در میان راه نك میشد تا بهای يك مشک آب بدو اشرفی میرسید ولی ما هر جا فرود میآمدیم حوضها پر آب بود و آب فراوان و زمین سبز و خرم ما در نهایت فراوانی و خوشگذرانی بودیم با ما جمعی بودند که شترانشان وامانده بود رسول خدا نزد آنها رفت و دستي بر آنها کشید و براه افتادند، چون نزدیک شهر بصرای شام رسیدیم دیدیم يك صومعه مانند مرکب رهواری سرعت بطرف ما میآید و چون نزدیک ما رسید متوقف شد و بناگاه در آن راهبی بود ابراز بالای سر رسول خدا یک ساعت جدا نمیشد، آن راهب با مردم سخنی نمیگفت و نمیدانست که این کار از کجا است و چیست و چه متاعی دارد، چون چشم به پیغمبر انداخت او را شناخت و گفت اگر کسی باشد همان توهنی، گوید ما زیر درخت بزرگی در نزدیکی راهب بارانداختیم که شاخه های کمی داشت و میوه ای نداشت و کاروانان زیر آن فرود میآمدند چون رسول خدا زیر آن جا گرفت بجنبش آمد

من الراهب قليلة الانصاف ليس لها حمل و كانت الركبان ينزلون تحتها فلما نزلها رسول الله ﷺ اهتزت الشجرة والفت انصافها على رسول الله ﷺ و حملت من ثلثة انواع الفاكهة فاكتفى للصيف و فاكهة للعتاء فتعجب جميع من معنا من ذلك فلما رأى بحيرا الراهب ذلك ذهب فاتعذر رسول الله ﷺ طعاما بقدر ما يكفيه ثم جاء وقال من يتولى أمر هذا الغلام فقلت أنا فقال اي شيء تكون منه فقلت أنا عمة فقال يا هذا له اعمام فاي الاعمام أنت فقلت أنا أخو ابيه من ام واحدة فقال اشهد انه هو والا فليست بحيرا ثم قال لي يا هذا أأذن لي ان اقرب هذا الطعام منه لياكله فقلت له قربه إليه ورايته كارها لذلك والتفت إلى النبي ﷺ فقلت يا نبي رجل احب ان بكرمك فكل فقال هو لي دون اصحابي فقال بحيرا نعم هو لك خاصة فقال النبي ﷺ فاني لا آكل دون هؤلاء فقال بحيرا أنه لم يكن عندي اكثر من هذا فقال افتأذن يا بحيرا أن يأكلوا معي قال نعم فقال كلوا بسم الله فاكلوا اكلنا معه فوالله لقد كنا مائة و سبعين رجلا و آكل كل واحد منا حتى شبع و تجشأ قال و بحيرا قائم على رأسه يذب عن رسول الله ﷺ و يتعجب من كثرة الرجال و قلة الطعام و في كل ساعة يقبل رأسه و يافوخه و يقول هو هو و رب المسيح والناس لا يفهمون فقال له رجل من الركبان لك لسانا قد كنا نموبك قبل اليوم فلا تفعل بنا هذا البر فقال بحيرا والله ان لسانا و لسانا و اني لاري مالا ترون و اعلم مالا تعلمون و ان تحت هذه الشجرة لغلما لو كنتم تعلمون منه ما اعلم لعمركم على اعناقكم حتى تردوه إلى وطنه والله ما اكرمتمكم الا له ولقد رأيت له وقد اقبل

شاخهايش بهم برآمد و بر رسول خدا سابه كرد و سه نوع ميوه داد دو نوع تابستاني و يك نوع زمستاني همه كسانى كه با ما بودند از آن تعجب كردند چون بحيرا چنين ديد، خود اكي باندازه خود پيغمبر آماده كرد و آورد و گفت سرپرست اين چه كيت ؟ گفت من گفت چه نيتى با او دارى ؟ گفتم هم او هستم گفتم او را عموهاست تو كداميك هستى ؟ گفتم من برادر پدر او هستم از يك مادر ، گفت گواهم كه خود او هستى و گرنه من بحيرا نيستم ، سپس گفت آيا اجازه میدهى كه اين خوراك را نزد او برم تا بخورد گفتم بپرديم خود آن حضرت خوش ندارد من به پيغمبر متوجه شدم و گفتم فرزند جان مردى دوست دارد كه تورا احترام كند از اين خوراك بخورد ، فرمود اين مخصوص منست و بهر اهلان من مربوط نيست ، بحيرا گفت جز اين چيزى نداشتم ، فرمود اى بحيرا اجازه میدهى كه همه با من از اين غذا بخورند گفت آرى پيغمبر فرمود بسم الله بخوريد او خورد و ما هم با او خورديم بخدا ما صد و هفتاد كس بوديم و همه سير خورديم تا آروغ زديم گويد بحيرا ايستاده بود بالای سر پيغمبر و پشه هاى او را ميزد و از بسيارى مردان و كسى خوراك در تعجب بود ، هر ساعت سرو كردن پيغمبر را ميبوسيد و ميگفت يروردگار مسيح اوست و مردم نيفهميدند بكي از حاضران گفت امروز كارى دارى ؟ ما هر سفر بتو ميگذاشتيم و چنين احماني با تو نميكردى ؟ بحيرا گفت بخدا براى من امروز كارىست و داستاني است من مي بينم آنچه شما نمي بينيد و ميدانم آنچه نميدانيد زير اين دوخت يك پرچه نشسته است كه اگر آنچه را من ميدانم شما ميدانيد او را برگردن خود سوار ميكرديد تا بوطنش پريسانيد ، بخدا چه اندازه خداوند شما را گرامي داشته ، چون ميآمد يك پرتو نوري

نورا اضاء له ما بين السماء والارض ولقد رأيت رجالا في ايديهم مراوح الياقوت والزبرجد يروحونه
و آخري ينثرون عليه انواع الفاكهة ثم هذه السحابة لاتفارقه ثم صومعتي مشى اليه كما تمشي
الدابة على رجلها ثم هذه الشجرة لم تزل يابسة قليلة الاغصان ولقد كثرت اغصانها و اهتزت و
حملت ثلثة انواع من الفاكهة فاكهتان للصفير فاكهة للشاة ثم هذه العياض التي غارت وذهبت
هاؤها ايام تمرج بنى اسرائيل بعد الحواريين حين وردوا عليها فوجدنا في كتاب شمعون الصفا
انه دعا عليهم فغارت و ذهب ماؤها ثم قال متى ما رأيتم قد ظهر في هذه العياض الماء فاعلموا انه
لاجل نبي يخرج في ارض تهامة مهاجرا الى المدينة اسمه في قومه الامين و في السماء احمد وهو
من عترة اسمعيل بن ابراهيم لصلبه فوالله انه لهو ثم قال بعيرا يا غلام اسئلك عن ثلاث خصال بحق
اللات والعزى الا اخبرتنى فغضب رسول الله ﷺ عند ذكر اللات والعزى وقال لاتسألنى يوما
فوالله ما ابغضت شيئا كبغضهما و إنما هما صنمان من حجارة لقومى فقال بعيرا هذه واحدة ثم
قال فبالله الا ما اخبرتنى فقال سل عما بدالك فانك قد سألتنى بالهوى والهك الذي ليس كمثل شئى
فقال اسئلك عن نومك و هبابك و امورك فاخبره عن نومه و هبابه و اموره و جميع شأنه فوافق
ذلك ما عند بعيرا من صفة التي عنده فانكب عليه بعيرا فقبل رجله و قال يا بنى ما اطيبك دمعك

پیش او دیدم که از زمین تا آسمان کشیده شده بود ، من مردانی را دیدم که بادزنهای
باقوت و ذبرد در دست داشتند و او را باد میزدند و مردان دیگری انواع میوه بر او
نثار میکردند

سپس این ابراز اوجدا نمیشد و پس از آن صومعه من مانند جانداری که پیای خود میرود
بسوی او آمد ، این درخت همیشه خشک و کم شاخه بود ، شاخه های فراوان برآورد و بجنبش آمد
و سه نوع میوه داد دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی و این حوضچه ها که از زمان تریه بنی اسرائیل
بعد از آنکه حواریین عیسی بر آنها وارد شده بودند فرو کشیده بودند و آبشان خشک شده بود بر
آب شدند ، مادر کتاب شمعون الصغایفه ایم که بر آنها نفرین کرد و فرو کشیدند و آب آنها تمام
شد سپس گوید هر وقت دیدید آب در این حوضچه ها نمایان شد بدانید که به خاطر پیغمبر است که در
زمین تهامة ظهور کند و بدینه مهاجرت نماید نامش در میان قومش امین است و در آسمان احمد و
از نژاد اسمعیل بن ابراهیم است و از پشت او است بخدا که بر راستی این همان او است سپس بعیراء عرض
کرد ای پسر من تورا از سه خصلت میپرسم و بلات و عزى سوگندت میدهم که پس خبر بدی رسول خدا
چون نام لات و عزى را شنید فرمود از من بوسیله آنها پرسش میکنی بخدا هیچ چیز را مانند آنها دشمن ندارم
همانا آن دو بتانی هستند از سنك که قوم من آنها را می پرستند ، بعیراء گفت این يك نشانه عیسی گفت تورا
بخدا بمن خبر ده فرمود هر چه خواهی پرس ز براتوبه معبودم از من پرسش کنی و بمعبود خودت که چیزی مانند
او نیست گفت پرسش من از خواب تو است و از وضع تو و از کارهای تو و از بیداری تو حضرت او را
از خواب و وضع و کارهای خود سه بار خبر داد و با آنچه بعیراء در وصف او میدادست موافق بود
بعیراء خود را بر آن حضرت انداخت و باهای مبارکش را بوسید و عرض کرد پسر جانم چه اندازه

یا اکثر النبیین انباء یا من بهاء نور الدنيا من نوره یا من بذکره تعمر المساجد کانتی
 بک قد قدت الاجناد والخیل الجیاد وقد تمک العرب والعجم طوعا و کرها و کانتی باللات والعزی
 قد کسرتہما وقد صلا البیت العتیق لایملکک غیرک تضع مفایتہ حیث تریدکم من بطل من قریش
 والعرب تصرعہم کما یفنیح الجنان والنیران ملک الربیع الاکبر و هلاک الاصنام انت الذی لا تقوم الساعة
 حتی تدخل الملوک کلہا فی دینک صاغرة قمیئة فلم یزل یقبل یدیه مرة ورجلیه مرة و یقول لان
 فخر کثر ما نکت لا ضربین بین یدیک بالسیف ضرب الزند بالزند انت سید ولد آدم و سید المرسلین و
 امام المتقین و خاتم النبیین واللہ لقد ضحکت الارض یوم ولدت فہی صاحکة إلی یوم القيمة
 فرحاک واللہ لقد بکت الیخ والاصنام والشیاطین یوم ولدت فہی باکیة إلی یوم القيمة انت دعوة
 ابراهیم و بشری عیسی انت المقدس المظهر من انجاس الجاہلیة ثم التفت إلی امی طالب و قال
 ما یكون هذا الفلام منک فانی اراک لا تغارقه ؛ فقال هو ابنی فقال ما هو بابنک و ما ینبئ لهذا
 الفلام ان یموت والدہ الذی ولده حیا ولا امہ فقتل انه ابن اخی وقد مات ابوه و امہ حاملہ بہ و
 ماتت امہ و هو ابن ست سنین فقال صدقت هکذا هو ولكن اری لک ان ترده إلی بلدہ عن هذا
 الوجه فانه مابقی علی ظهر الارض یہودی ولا نصرانی ولا صاحب کتاب إلا وقد علم بمولد هذا
 الفلام و لکن زاده و عرفوا منه ما قد عرفت انما منه لا یتغور شر او اکثر ذلک هؤلاء الیہود فقال

خوشبو ہنی ایکسکے از ہمہ پیغمبران بیشتر پیرو داری ، ایکسکے دنیا بنورش روشن شود ، ای
 کسکے مساجد پیادش آباد گردد تو اشکرها و اسبہا را بکشانی و عرب و عجم خواہ و نا خواہ
 پیرو تو گردند گویا می بینیم کہ لات و عزری را شکستہ ای و خانہ مکہ را جز تو صاحب اختیاری
 نیست و کلیدهای بدست تو است ہر جا بخواہی بگذاری چہ اندازہ از پہلوانان قریش و عرب را بھلاک اندازی
 و کلید های بہشت و دوزخ در دست تو است تاج بزرگ با تو است و ہلاکت ہتھا از تو است تو می
 کہ قیامت برپا نشود جز آنکہ ہمہ شاہان یا فروتنی در دین تو آیند و بی درہم یکبار ہایش را
 بوسہ میداد و یکبار دینش را و میگفت اگر دورہ نبوت تو را دریابم باشمیر بیادیت برخیزم تو
 سیدار زندان آدمی و سید پیغمبرانی و پیشوای برہیر کارانی و خاتم انبیائی بخدا روزیکہ تو زادی
 زمین خندید و تا روز قیامت در شادیت و بتو خرسند است بخدا عبادت گاہہای یہود و بتکدہ ہا و
 شیاطین از ولادت تو گریہ کردند و تا روز قیامت گریانند تو بدعای ابراهیم آمدی و پیژدہ عیسی ، تو
 مقدس و پاکی از پلیدہای جاہلیت سہی رو بایطالب کرد و گفت این سرچہ نسبتی با تو دارد کہ
 من بینم از او جدا نمیشوی ؛ گفت او بر من است گفت پسر نیست و نباید آن پدری کہ او را ہمیل
 آورده زندہ باشد و نہ مادرش گفت او برادر زاده من است وقتی مادرش باو آبتن بودہ پدرش
 مردہ و در سن شش سالگی ہم مادر را از دست دادہ ، گفت راست گفتی او چنین است ولی نظر من
 اینست کہ او را از همین جا بشہر خودش برگردانی زیرا در روی زمین هیچ یہودی و نرسا و صاحب
 کتابی نیست جز اینکه از ولادت این پسر مطلع است و اگر او را بینند و چنانچہ من شناختم بشناسند
 پدی باو رسانند و بیشتر آنان همان یہودند ابو طالب گفت برای چہ ؛ گفت برای آنکہ این برادر

ابوطالب ولم ذلك؟ قال لانه كان لابن اخيك هذه النيوحة والرسالة ويأتيه الناموس إلاكبر الذي كان يأتي موسى وعيسى فقال ابوطالب كلا ان شاء الله لم يكن الله ليضيعة ثم خرجنا به إلى الشام فلما قربنا من الشام رأيت والله قصور الشامات كلها قد اهتزت وعلامتها نور اعظم من نور الشمس فلما توسطنا الشام ما قدرنا ان نجوز سوق الشام من كثرة ما ازدحم الناس و ينظرون إلى وجه رسول الله ﷺ و ذهب الخبر في جميع الشامات حتى ما بقي فيها خبر ولا راهب إلا اجتمع عليه فجاء خبر عظيم كان اسمه نسطورا فجلس حذاء ينظر إليه ولا يكلمه بشيء حتى فعل ذلك ثلثة ايام متواليه فلما كانت الليلة الثالثة لم يصبر حتى قام إليه فدار خلفه كأنه يلتصق منه شيئا فقلت له يا راهب كانك تريد مني شيئا فقال اجل اني اريد منه شيئا ما اسمه قلت محمد بن عبدالله فتغير والله لونه ثم قال فترى ان تاعره ان يكشف لي عن ظهره لا نظر إليه فكشف عن ظهره فلما رأى الخاتم انكب عليه يقبله و يبكي ثم قال يا هذا اسرع برد هذا الغلام إلى موضعه الذي ولد فيه فانك لو تدري كم عدوله في ارضنا لم تكن بالذي تقدمه معك فلم يزل يتعاهده في كل يوم و يحمل إليه الطعام فلما خرجنا منها اتاه قميص من عنده فقال لي انري ان تلبس هذا القميص تذكرني به فلم يقبله و رأيت كارهها لذلك فاخذت انا القميص مخافة ان يفتن و قلت انا إليه و عجلت به حتى وردته إلى مكة فوالله ما بقي مكة يومئذ اموالا كهل ولا شاب ولا صغير ولا كبير الا استقبلوه شوقا إليه ما خلا ابو جهل لعنه الله فانه كان فاتكا ماجنا قد نمل من السكر و بهذا

زاده ات صاحب مقام نبوت و رسالت گردد و آن فرشته ای که موسی و هسی نازل میشد بر او نازل شود ابوطالب گفت هرگز انشاء الله بدی بوی نرسد و خدایش از نظر بیندازد سپس او را بشام بردیم و چون نزدیک شهر شام رسیدیم جدا هم کاخهای شام لرزید و نوری از آنها برخواست که از نور آفتاب تابنده تر بود و چون وارد شهر شام شدیم نتوانستیم از بازار عبور کنیم از بس مردم جمع شده بودند برای تماشای روی رسول خدا ص خبر او در همه شامات منتشر شد و همه احبار و رهبان بر او گرد آمدند ، يك حبر بزرگ بنام نسطور آمد و برابر او نشست باو نگرست ولی با او سخن نگفت سه روز بی در پی این عمل را تکرار کرد و شب سوم بیتاب شد و برخواست پشت سر او گردش کرد و گویا نشانه ای میخواست گفتم ابراهیم گویا چیزی از او میخواهی ؟ گفت آری من يك چیزی از او میخواهم نامش چیست ؟ گفتم محمد بن عبدالله بعدها رنگش پرید سپس گفت ممکن است باو بفراغید پشت شانه اش را برهنه کند تا من ببینم ، پشت شانه اش را برهنه کرد و چون مهر نبوت را دید خم شد و او را بوسید و گریه کرد سپس گفت ای آقا زود این پسر را بفشانه اش برگردان تو نیمهانی چند دشمن دارد در سرزمین ما و اگر میدانستی او را باخود نیاوردی هر روز بدین و بردی او میآمد و برای او خوراك میآورد و چون از شهر شام کوچ میکردیم يك پیراهنی از خودش آورد و گفت خواهش دارم آنرا بپوشه و بیاد من باشد پیغمبر پذیرفت و بد داشت من آن پیراهن را گرفتم تا غنچه نشود و گفتم من آنرا بتش میکنم و شتابانه او را بسکه پر گرداندم بخدا آنروز کسی از زن و مرد و پیر و جوان و خرد و بزرگ نماند مگر از

الاستاد عن عبدالله بن محمد قال حدثني أبي وحدثني عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن بكر بن أبي عمرو بن هرثم عن أبيه عن جده أن أبا طالب قال لما فارقته بحيرا بكاء شديدا فاخذي قول يابن آمنه كاني بك وقد مأك العرب بوترها وقد قطعك الأقارب ولو علموا لكنت عندهم بمنزلة الأولاد ثم التفت إلي وقال أما انت يا عم فارع فيه قرابتك الموصلة (الموصولة خ ل) واحفظ فيه وصية ايك فان قريشا ستجرك فيه فلا تبالي وأني أعلم انك لا تؤمن به ظاهرا ولكن سيؤمن به ولد تلده و سينصره نصرا عزيزا اسمه في السموات البطل الهامر والشجاع الانزع منه الفرخان المستشهدان و هو سيد العرب و رئيسها و زينها و ذوقنيها و هو في الكتب اعرف من أصحاب عيسى عليه السلام فقال ابوطالب والله قد رأيت كل الذي قد وصفه بحيرا و اكثر.

حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ابان بن عثمان برهه قال لما بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله أراد ابوطالب أن يخرج إلى الشام في غير قريش فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله تشبث بالزام فقال يا عم علي من تخلفني لأعلى أم ولا علي اب وقد كانت أمه توفيت فرق له ابوطالب و رحمه و أخرجه معه و كانوا إذا صاروا يصير علي رأس رسول الله صلى الله عليه وآله غمامة تظله من الشمس فمروا في طريقهم برجل يقال له بحيرا فلما رأى الغمامة تسير معهم نزل من صومعته و اتخذ لقريش طعاما و بعث إليهم يسألهم أن يأتوه وقد كانوا نزلوا تحت شجرة فبعث إليهم يدعوهم

اشتياق جمال او باستقبالش آمد هر شخص ابو جهل ملعون که مردی خونخوار و بدکار بود از منی بفرود نبود

۰۰ در روایت دیگر از ابوطالب نقل شده که چون بحیرا از خدمت او جدا شد سخت گریست و میگفت ای پسر آمت گویا می بینت که عرب همه دست بیک کسان بتو تیر میزنند و خویشان از تو قطع علاقه کرده اند و اگر میدانستند مقام تو را بایستی چون فرزندی تو را دوست دارند مپی رو بین کرد و گفت ولی ایعمو تو خویشی پیوسته را مراعات کن در باره او و وصیت پدرت را در باره او نگهدار بزودی همه قریش بطاعت او توراترک کنند ولی تو اعتناء میکن من میدانه که تو در ظاهر باو ایمان نیاوردی ولی در باطن باو ایمان داری و فرزندی که بهمین زودی بوجود آری باو ایمان آورد و او را بعزت پاری کند نامش در آسمانها بطل هاصر و شجاع اترع باشد دوجگر گوشه شهید از اوست اوسید عرب و رئیس آنها است ذوقرنت آنهاست و او در کتابها از اصحاب عیسی معروف تراست ، ابوطالب فرمود بعدا هر آنچه بحیرا گفته بود بیشتر از آنرا بچشم خود دیدم

۰۰ ابان بن عثمان در سند مرفوعی گوید چون رسول خدا ص بالغ شد ابوطالب خواست با کاروان قریش بشام رود ، رسول خدا ص آمد و چهار ناله اش را گرفت و گفت هوجان مرا برای که میگفاری و میروی نه پدری هست و نه مادری و مادرش وفات کرده بود ابوطالب بحال او رقت کرد و مهربانی نمود و او را با خود برد و چون راه میرفتند بالای سر یضیر ص یک ابری در برابر آفتاب سایه میانداخت در راه خود بر روی بر خوردند که بحیرا نام داشت چون دید ابری با آنها سیر میکنند از صومعه خود فرود آمد و خوراکی برای قریش آماده کرد و فرستاد و آنها را دعوت

إلى طعامه فقالوا له يا بحيرا والله ما كنا نعهد هذا منك قال قد احييت ان تاتوني (فاتوني خ ل)
فاتوه و خلفوا رسول الله ﷺ في الرحل فنظر بحيرا إلى الغمامة قائمة فقال لهم بقي منكم احد
لم ياتنى فقالوا ما بقي منا الاغلام حدثت خلفاء في الرحل فقال لا ينبغي ان يتاخر (يتخلف خ ل)
عن طعامي احد منكم فبعثوا إلى رسول الله ﷺ فلما اقبل اقبلت الغمامة فلما نظر إليه بحيرا
قال من هذا الغلام قالوا ابن هذا و اشاروا إلى ابي طالب فقال له بحيرا هذا ابنك ، قال ابو طالب
هذا ابن اخي قال عافعل ابوه قال توفي وهو وحيد فقال بحيرا لابي طالب رد هذا الغلام إلى بلاده فانه
ان علمت منه (به خ ل) اليهود ما اعلم منه قتلوه فان لهذا شائنا من الشان هذا نبي هذه الامة هو
نبي السيف .

الباب السادس عشر

ذكر ما حكاه خالد بن اسدين ابي العاص و طليق بن ابي سفيان بن اميه عن كثير (كبير
الرهبان خ ل) من الرهبان في طريق الشام من معرفتهم (فته خ ل) من امر النبي ﷺ
حدثنا احمد بن الحسن القطان و علي بن احمد بن محمد و محمد بن احمد الشيباني (رضي
قالوا حدثنا ابو العباس احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا محمد بن اسمعيل قال حدثنا عبد الله
بن محمد قال حدثني ابي و حدثني اليهم بن عمر المزني عن عمه عن يعلى النسابه قال خرج خالد بن اسيد
بن ابي العاص و طليق بن ابي سفيان بن اميه تجارا إلى الشام سنة خرج رسول الله ﷺ فكانا معه

بنذا کرد باو گفتند اي بحيرا ما از تو چنين سابقه اي نداشتيم گفت دوست دادم نزد من بيايد همه
آمدند و رسول خدا را در سربته خود گذاشتند، بحيرا ديد ابر بر جای خود ايستاده بآنها گفت کسی از
شما بجا مانده که نزد من نيامده باشد ، گفتند کسی نمانده مگر يك پسر تازه جوانی که سربته خود
گذاشتيم گفت شايسته نيست هيچکس از شما ها بر سر سفره من نباشد فرستادند دنبال رسول خدا را
چون او آمد ابر هم آمد چون بحيرا او را ديد گفت اين پسر کيست ، گفتند پسر ابن آقا و
اشاره بايضا طلب کردند بحيرا گفت اين پسر توست ، گفت برادر زاده منست گفت پدرش چه شده گفت
در شکم مادر بوده که وفات کرده بحيرا بايضا طلب گفت اين پسر را بشهر خود بر گردان اگر يهود
آنچه را من در باره او ميدانم بدانند او را ميکشند او مقام بزرگي خواهد داشت او پيغمبر اين امت
است او پيغمبر با شير است

باب شانزدهم در داستان خالد بن اسدين ابي العاص و طليق بن ابي سفيان بن اميه

خالد بن اسد بن ابي العاص و طليق بن ابي سفيان بن اميه در راه شام از جمعی رهبانان که پيغمبر
را ميشناختند حکايی دارند

.. يعلى نسابه گويد در کاروانی که پيغمبر بفر تجارت شام رفت خالد بن اسيد بن ابي العاص
و طليق بن ابي سفيان بن اميه همراه بودند و حکايت کردند که بچشم خود ديده بودند که وحشيان

فكانا يحكيان انهما رأيا في مسيره و ركوبه مما يصنع الوحش والطير فلما توسطنا سوق بصري
إذا نحن بقوم من الرهبان قد جاؤا متخيري الا لوان كان على وجوههم الزعفران ترى منهم الرعدة
فقالوا نصب ان تأتوا كيرنا فانه ههنا قريب في الكنيسة العظمى فقلنا عالتا ولكم فقالوا ليس
يضركم من هذا شيء و لعلنا نكرمكم و ظنوا أن واحدا منا عهد فذهبنا معهم حتى دخلنا معهم
الكنيسة العظيمة البنيان فاذا كبيرهم قد توسطهم و حوله تلامذته و قد نشر كتابا في يديه فاخذ
ينظر الينا مرة و في الكتاب مرة فقال لاصحابه ما صنعتم شيئا لم تأتونني بالذي اريدو هو الان ههنا
ثم قال لنا من انتم قلنا رهط من قريش فقال من اي قريش قلنا من بني عبد شمس فقال لنا معكم
غيركم قلنا بلى معنا شاب من بني هاشم نسبه يتيم بني عبد المطلب فوالله لقد نخر نخرة كاد
ان يفتس عليه ثم وثب فقال اوه اوه هلك النصرانية والمسيح ثم قام و اتكى على صليب من
صلبانه و هو يفكر و حوله ثمانون رجلا من البطارقة والتلامذة فقال لنا فيخف عليكم ان ترويه؟ قلنا
له نعم فجاء معنا فاذا نحن بمحمد عليه السلام قائم في سوق بصري والله لكنا لم نروجه الا يومئذ
كان هلا لايتلاه لامن وجهه وقد ربح الكثير و اشترى الكثير فاردنا ان نقول للقس هو هذا فاذا
هو قد سبقنا فقال هو هو قد عرفت والمسيح قدنا منه و قيل رأسه وقال له انت المقدس ثم اخذ يسأله
عن اشياء من علاماته فاخذ يخبره النبي عليه السلام فسمعناه يقول لان ادركت زمانك لاعطين السيف

پایان و برندگان موقع سیر و سواری پیغمبر چه میکردند ، گویند چون میان بازار بصری رسیدیم
بنگاه بکدسته واهب یادگار پریده آمدند گویا زعفران بروی خود زدند و لرزه بر آنها افتاده
گفتند خواهش داریم پیش بزرگ ما بیاید او در همین نزدیکی در کلیسای بزرگ است ؛ گفتیم چه
حسابی میان ما و شما است ؛ گفتند برای شما در این کار زبانی نیست و بلکه احترامی هم دارید و
گمان میکردند که یکی از ماها معبد باشیم با آنها رفتیم تا وارد يك کلیسای بزرگ شدیم و
رئیس آنها در میانه آنها بود و شاگردانش دورش بودند و يك کتابی پیش او باز بود و یکبار
بما نگاه میکرد و یکبار در کتاب خود رو باصعابش کرد و گفت کاری نکردید و آنرا که من
میخواستم نیاوردید و او اکنون در اینجا است سپس بما گفت شما بپسندید ؛ گفتیم دسته‌ای از قریش
گفت از که؟ ام خاندان قریش گفتیم از بنی عبد شمس گفت یا شما دیگر از خاندان شما هست ؛ گفتیم
آری با ما يك جوانی است از بنی هاشم که او را یتیم بنی عبد المطلب گوئیم ، بعدا يك ناله‌ای کشید
که نزدیک بود بیهوش شود سپس از جا جست و گفت آه آه نصرانیت و مسیح از میان رفت ، ازجا
برخواست يکی از چوبه های صلیب تکیه داد و در اندیشه فرو رفت و هشتاد تن از بطریقان و شاگردان
دور او بودند سپس بن گفت بشا آسانست که او را بمن بنماید باو گفتم آری خود او با ما آمد
و بنگاه معبد ص در میان بازار بصری ایستاده بود بعدا گویا تا آنروز ما رخساره و پرا ندیده
بودیم گویا ماهی از رویش میدرخشید ، سودی بسیاری برده بود و متاع بسیاری خریده بود ، خواستیم
بآن کشیش او را معرفی کنیم ، ولی خود او بر ما سیفت جست و گفت او است بمسیح سو گند او را
شناختم نزدیک او رفت و سرش را بوسه زد و گفت تو مقدسی سپس شروع پیرش از نشانه های او
کرد و پیغمبر باو جواب داد شنیدیم میگفت اگر من زمان تو را دریابم حق شمشیر را ادا خواهم

حقه ثم قال لنا اتعلمون ما معه معه الحیوة والموت من تعلق به حی طویلا و من راع عنه مات موتا لا یحیی بعده ابدا هذا الذی معه الذبح الاعظم ثم قبل راسه و رجع راجعا

الباب السابع عشر

و كان ابوالمویهب الراهب من العارفين بامر النبی ﷺ و بصفته و بوصیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله

حدثنا احمد بن الحسن القطان و علی بن احمد بن محمد و محمد بن احمد الشیبانی (رض) قالوا حدثنا احمد بن یحیی بن زکریاء القطان قال حدثنا احمد بن محمد بن اسمعیل عن عبدالله بن محمد قال حدثني ابي وقيس بن سعد الدثلی عن عبدالله بن یحیی القعسی عن بکر بن عبد الله الاشجعی عن آبائه قالوا خرج سنة خرج رسول الله ﷺ إلى الشام عبدمنات بن كنانة و نوفل بن معوية ابن عروة بن مخر بن نعمان بن عدی تجارا إلى الشام فلقبهما ابوالمویهب الراهب فقال لهما من اتما قالوا نحن تجار من اهل الحرم من قریش فقال لهما من ای قریش فاخبراه فقال لهما هل قدم معكما من قریش غیر کما قالوا نعم شاب من بنی هاشم اسمه محمد فقال ابوالمویهب ایاه والله اردت فقالا والله ما فی قریش اخمل ذکرنا منه إنما یسمونه یتیم قریش و هو اجیر لامرأة منا یقال لها خدیجة فما حاجتک إلیه فاخذ یحرك رأسه و یقول هو هو فقال لهما تدلانی علیه فقالا ترکناه فی سوق بصری فبینما هم فی الکلام إذ طلع علیهم رسول الله ﷺ فقال هو هو هذا فعلی به ساعة یناجیه و ینکمه

کرد سپس فرمود میدانید با او چیست زندگی و مرگ با او است هر کس با او پیچید زندگی طولانی دارد و هر کس با او پشت کند چنان ببرد که هرگز زنده نشود او است که ذبح اعظم را همراه دارد سپس سر او را بوسید و برگشت

باب هفدهم داستان ابوالمویهب راهب

ابوالمویهب راهب از کسانیست که پیغمبر را پیش از بعثت میشناخت صفات خود او و بوصیش امیر المؤمنین علی بن ابیطالب هم آگاه بود

... بکر بن عبدالله اشجعی از بدوان خود حکایت کرده است که در سفر تجارتی که رسول خدا بشام رفت عبدمناة بن کنانة و نوفل بن معویة بن عروة بن مخر بن نعمان بن عدی برای تجارت بشام رفته بودند و ابوالمویهب راهب با آنها برخورد کرده بود و با آنها گفته بود شما کیستید جواب داد تجاری از اهل حرم از خاندان قریش گفته بود از کدام خاندان قریش باو خبر داده بودند بر سیده بود دیگری از قریشیان باشما آمده گفته بودند آری يك جوانی از بنی هاشم که نامش محمد است ابوالمویهب گفته بود یغدهام او را میخواستم گفته بودند بخدا در میان قریش کم نامتر از او نیست همانا او را یتیم قریش مینامند و اکنون هم مزدور زنی است از طایفه ما بنام خدیجه چه حاجتی باو داری ؟ سرش را جنبانید و گفت او است او است پس گفت مرا باو رهنمایی کنید گفتند او را در بازار بصری گذاشتیم در این میان که سخن میگفتند بناگاه رسول خدا هم بر آنها نمایان شد گفت او همین است بکساعت با او خلوت

ثم اخذ يقبل بين عينيه واخرج شيئا من كفه لاندري ما هو ورسول الله ﷺ باي ان يقبله فلما فارقه قال لنا تسمعون مني هذا والله (نبي خ) آخر الزمان سيخرج إلى قريب فيدعو الناس إلى شهادة أن لا إله إلا الله فإذا رأيتم ذلك فانبعوه ثم قال وهل ولد له اي طالب ولد يقال له علي؟ قلنا لا قال اما ان يكون قد ولدا و يولد في سنة هو اول من يؤمن به يعرفه و انا لنجد حفته عندنا بالوصية كما تجد صفة عهد بالنبوة و انه سيد العرب و ربانها و ذو قرينها يعطى السيف حقه اسمه في السماء الاعلى على هو اعلى الخلايق بعد الانبياء ذكرنا و تسميه الملائكة البطل الازهر المفلح لا يتوجه إلى وجهه إلا افلح و ظفروا لله لهو اعرف من بين اصحابه في السموات من الشمس الطالعة

الباب الثامن عشر

خبر مطيع الكاهن

حدثنا احمد بن محمد بن ادرمة القزويني قال حدثنا الحسن بن علي بن نصر بن منصور الطوسي قال حدثنا علي بن حرب الموصلی الطائي قال حدثنا ابو ايوب يعلى بن عمران من ولد جرير بن عبدالله قال حدثني مغزوم بن هاني المغزومي عن ابيه وقد اتت له مائة و خمسون سنة قال لما كانت الليلة التي ولد فيها رسول الله ﷺ ارتجس ايوان كسرى و سقطت منه اربع عشرة شرافا و غاضت بحيرة ساوة و خمدت نار فارس و لم تخمد قبل ذلك الف سنة و رأى الموبدان ابلاصعابا تقود عجلا عربا قد قطعت الدجلة فانتشرت في بلادها فلما اصبح كسرى هاله ما رأى فتصبر عليها

کرد و راز گفت و سپس میان دو چشمش را بوسید و چیزی از آستینش در آورد باو بعد که ندانستیم چه بود ولی رسول خدا ص از قبولش امتناع کرد ، چون از او جدا شد با گفت می شنوید بخدا او پیغمبر آخر الزمانست بهین نزدیکی مبعوث شود و مردم را بشهادت ان لا اله الا الله دعوت کند چون این را دید از او پیروی کنید سپس گفت برای عشی ای طالب پیری آمده است بنام علی ، گفتیم نه گفت یا زائیده شده یا در این سال زائیده شود ، او اول کسی باشد که بدو ایمان آورد و او را بشناسد و ما او را بصفتوصی درك کردیم چنانچه بعد از بصفت، نبی او سید عرب و پرورنده آنها است ، ذو قرین عربست ، حق شنیر را خوب ادا کند ، نامش در عالم بالا علی است بعد از انبیاء از همه خلافت برتر است و نامش بالاتر فرشتگان او را پهلوان درخشان کامیاب نامند بهیچ سویی روی نکند جز آنکه دستگارد و پیروز گردد بخدا او از میان همکانش در آسمانها از آفتاب تابنده معروف تر است

باب هجدهم خبر مطيع الكاهن

.. مغزوم بن هانی مغزومی از پدرش که بکشد و بنجاه سال عمر کرده است حدیث نموده گوید در شب ولادت رسول خدا ص ایوان کسری لرزید و چهارده کنگره از او ریخت و دریاچه ساوه فرو گشید و آتشکده فارس که هزار سال بود افروخته بود خاموش شد و موبدان در خواب دید یکدسته شران سرکش سواران عربی را میکشاندند و از دجله گشتند و در شهرهای او

تشجعا ثم رای ان لا یسر ذلک عن وزرائه فلیس تاجه وقعد علی سریره و جمعهم و اخبرهم بما رای
 فیئما هم کذلک اذ ورد علیه الکتاب بضمود نار فارس فازداد غماً الی غمه و قال المؤمنان و انا
 اصلح الله الملک قد ایت فی هذه اللیلة ثم قس علیه رؤیاء فی الابل و الخیل فقال ای شیء بکون
 هذا بامؤمنان و کان اعلمهم فی انفسهم فقال حادث بکون فی ناحیة العرب فکتب عند ذلک عن
 کسری ملک الملوک الی نعمان بن المنذر اما بعد فوجه الی برجل عالم بما اریدان اسأله عنه
 فوجه الیه بعد المسیح بن عمرو بن حیان بن نفیلة الفسانی فلما قدم علیه قال اعندک علم ما ارید
 ان اسألك عنه ؟ قال لیسانی الملک او لیخبرنی فان کان عندی منه علم و الا اخبرته بمن یعلمه
 فاخبر بما رأى فقال علم ذلک عند خال لی یسکن مشارف الشام یقال له سطیح قال فانه فاسأله
 و اخبرنی بما یرد علیک فخرج عبدالمسیح حتی ورد علی سطیح و قد اشفی (اشرف خل) علی
 الموت فسلم علیه و حیاء فله یرد علیه سطیح جواباً فانشأ عبد المسیح یقول شعر :

اصم ام یسمع غطیف الیمن و کاشف الکربة فی الوجه الفض ام فاذا فازلم به شادوا الفض
 یا فاضل الخطبة اعیت من ومن انک شیخ الحی من آل من

پراکنده شدند ، چون کسری شب را بصبح رسانید از آنچه دیده بود ترس داشت ولی خود را
 برد باز و خونسرد نشان میداد و بنظر آورد که این پیش آمد را از وزیرانش پنهان ندارد ، تاج
 بر سر نهاد و بر تخت خود نشست و آنها را جمع کرد و آنچه را دیده بود بآنها گزارش داد در
 این میان نامه ای رسید که آتشکده فارس خاموش شده اندوه براندویش افزود ، مؤبدان هم گفت
 من در آتش خوابی دیدم و داستان خواب را نقل کرد راجع بشر و اسب سوار ، پرسید تعبیر آن
 چیست ای مؤبدان ، مؤبدان نزد آنها از همه داناتر بود ؛ گفت یک عبادت ای در عربستان رخ داده بدر این
 موقع نامه ای از طرف کسری شاهنشاه نعمان بن منذر نوشته شد باین مضمون اما بعد یک مردی دانسته
 نزد من بفرست که آنچه را من میخواهم از او بپرسم بداند نعمان عبدالمسیح بن عمرو بن حیان بن
 نفیلة فسانی را نزد او فرستاد ، چون پیش او آمد گفت آنچه میخواهم از تو بپرسم میدانی ؟ عرض
 کرد پادشاه از من بپرسد یا بمن خبر دهد اگر من میدانم بمرض میرسانم و گرنه او را از
 کسبکه میدانم مطلع میسازم ، آنچه را دیده بود باز خبر داد ، گفت علم این موضوع نزد
 دائمی منست که در شرق شام سکونت دارد و نامش سطیح است گفت برو پیش او و از او
 بپرس و بمن گزارش بده جواب او را ، عبدالمسیح بشام رفت و وارد بر سطیح شد در
 حالیکه مشرف بمرگ بود ، بر او سلام کرد و تعجب گفت سطیح جوابی باو نداد و عبدالمسیح
 شروع بشواندن این دگر کرد - ترجمه

آیا کرشد است بزرگوار یمن یا میبشود و بر طرف میبکند غصه را که در صومعه تواردین است
 یا آنکه مرده است و عارضه مرگ بوی شتاب کرده
 ابغیصل دهند مشکلاتی که عاجز کننده اند کیت ، کیت ، که آنها را حل کند
 بزرگ قیله آل ستن نزد تو آمده است

و امة من آل ذئب بن حجن
ايض فضاخ الرداء و البدن
لا يرهب الرعد ولا ريب الزمن
ترفعني طورا و تهوي في وجن
تلفة في الريح بونحاء الدمن

اذرق ضخم التاب ضرار الاقن
رسوك قيل العجم كسرى للوسن
تجوب في الارض علنداء شجن
حتي اني عار الجياجي و القطن
كانما حنعت من حصي نكن

فلما سمع سطيج شمره فتح عينيه و قال عبدالملک علی جمل یصیح إلى سطيج وقد اوفی

آنکه مادرش از طایفه ذئب بن حجن است
که بود چشم : درشت نیش و نیز گوش است

سفید اندام است - دداهش وسیع و تنومند است - کنایه از گشادگی سینه و شجاعت است
فرستاده پادشاه - عجم خسرو است برای دریافت تعبیر خوابیکه او دیده است
آن پادشاهی که از غرش رعد نهرآید و نه از حوادث روزگار
بر ماده شتری توانا و تنومند زمین را در نور دیده است

گاهی مرا در بلندیها و تپه برده است و گاهی روی زمینهای سخت و ناهموار
تا آنکه فرسوده و گوشت اندام سینه در آن آب شده ، یخچا آمده است

بادها او را در میان گرد و خاک دامنه دشتها در هم پیچیده تا باینجا رسیده
گویا يك کوه از کوههای حجاز بنام نكن از دامنه پرتاب شده است

چون سطيج شمر او را شنیده دیده کشود و گفت عبدالملک برزه شتری بر بالین سطيج رسیده

از نهایه این اثر :

فی حدیث سطيج اصم ام یسمع عطریف البین النظریف السید و جمعه الفطاریف و فی حدیث
سطيج ام فاز فالزم به شاء العن بقال فاز ادامات - ببرد وفاد بدال هم بمعنای آنست ازلم یعنی بشتاب
میرود و گفته اند (سلسل ازلام بوده و شاء العن یعنی مرك گلویش را گرفته است عن بمعنی مرك
است و بمعنی اعتراض هم آمده است ، در حدیث سطيج یا فاضل العنۃ اعیت من و من از باب اینست
که میگوید این مشکل فلان و فلان را عاجز کرده است این کلمه در مقام عظمت استعمال میشود
در حدیث سطيج اذرق ضخم التاب ضرار الاذن یعنی گوش خود را نیز و آماده کرده است - در حدیث
سطيج ايض فضاخ الرداء و البدن فضاخ بمعنی واسع است و منظور وسعت صدور ذراع است و
بعضی گفته اند کنایه از کثرت بخشش است - در حدیث تجوب فی الارض علنداء ماده شترهای قوی
است و شجن نافه پر گوشت بهم کوبیده دست بشباعت درختانیکه سر بهم داده و درهم شده اند و
علنداء شرن هم نقل شده و شرن بمعنی با نشاط است در حدیث سطيج ترفعني طورا و تهوي فی وجن
وجن و وجین زمین سخت و ناهموار است - جوه جوه سینه است و یا استخوان آن و جاهی در حدیث
سطيج جمع آنست : قطن یا تین پشت است و قطمی در حدیث سطيج بکسر قافما جمع قطنه است بمعنی
دوران - بوغاء خاک نرم است و دمن تل آن در حدیث سطيج حشت عن حشني شدن حشمت از حش
است بمعنی شتاب کرد و شکن کوهی است در حجاز

على الضريح بشك ملك ساسان لارتجاس الايوان و خمود النيران و رؤيا المؤبدان رأى ابلاصعابا
تقود خيلا عربا قد قطعت الدجلة و انتشرت في بلادها فقال يا عبدالمسيح إذا كثرت التلاوة
و بعث صاحب الهراوة و فاض وادى سماوه و غاضت بحيرة ساوة فليس الشام لسطيح شاما يملك
منهم ملوك و ملكات على عدد الشرفات و كلما هو آت آت ثم قضى سطيح مكانه فنهض عبدالمسيح
إلى رحله ويقول شعرا :

شمر فانك ما ضى العزم شمير	لا يغز منك تفريق و تغيير
ان بمسى ملك بنى ساسان افرطهم	فان ذا الدهر اطوار و هابر
و ربما كان قد اضحوا بمتزلة	تهاب صولتهم الاسد المهاير
منهم اخو الصرح بهرام و اخوته	و الهرمزان و سابور و سابور
و الناس اولاد علات فمن علموا	ان قد اقل فمحقور و مهجور
و هم بنو الام ما ان راو نشأ	فذاك بالغيب محفوظ و منصور
والخير والشر مقرونان في قرن	فالخير متبع و الشر محذور

استكه دم مرك است ، پادشاه ساسان نو را فرستاده بخاطر لرزش ایوان و خاموشی نیران و خواب
مؤبدان که در خواب دیده شتران سرسختی سواران و اسبان عربی را بدنبال میکشند و اردجله میگذرند
و در کشورش پراکنده میشوند ای عبدالمسیح.

چون تلاوت کثرت گیرد و عصا بدست برانگیخته شود و وادی سماوه بر آب گردد و دریاچه
ساوه خشک شود و فرو کشد دیگر شام از آن سطیح نباشد از بنی ساسان بشماوه گذرها که از کاخ
فروریخته مرد وزن پادشاهی کنند و هر چه باید بیاید و سپس بیدرتك سطیح جان داد و عبدالمسیح
بر سر پله سفر خود رفت و این شعرها را میخواند.

دامن سفر بالا زن که تو مردی صاحب هست و چنانگی

تفرقه وجدائی و دیگر گونیهائی زمانه تو را درهراس نیت دارند

اگر سلطنت بنی ساسان بشام رسیده و از دست آنها برود

براستی ایسن روزگار اطوار گونا گونی دارد

چه با روزگاری که اینان بنقاصی رسیدند که شهران نیز از صولت آنها هراس داشت

در میان آنها صاحب کاخ معروف آسمان خراش بهرام و برادران او است

و هرمرزان و شاپور و باز هم شاپور

مردم فرزندان پدرهای مختلفند هر کدام را که بپسند

بی چیز و مفاسی است کوچک و بر کنار و متروک میباشد

با اینکه آنان فرزندان بك مادرند و اگر مالی در کس بینند در پشت سرو غیاب هم اودا

مغفوف و متصور میدارند .

ایکی و بدی در هر جا با هم میباشد خیر و نیکی باید پیروی شود و از بدی گذارد

گیری گردد .

قال فلما قدم على كسرى اخبره بما قال سطیح فقال إلى ان تملك منا اربعة عشر ملكا قد كانت امور قال فملك منهم عشرة في اربع سنين وملك الباقيون إلى امارة عثمان و كان سطیح ولد في سيل هرم فعاش إلى ملك ذی نواس و ذلك اكثر من ثلثین قرنا و كان مكانه في البحرين و تزعم عليه عبدالقیس انه منهم و تزعم الازدانه منهم و اكثر المحدثین قالوا هو من الازد و لا بدوی ممن هو غیر ان بنیه بقولون نحن من الازد

الباب التاسع عشر

خیر یوسف اليهودی و معرفته بالنبی ﷺ و بصفاته و علاماته .

حدثنا أبی (ره) قال حدثنا علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابی عمیر عن ابان بن عثمان رفعه باسناده قال لما بلغ عبدالله بن عبدالمطلب زوجة عبدالمطلب آمنة بنت وهب الزهری فلما تزوج بها حملت رسول الله ﷺ فروى عنها انها قالت لما حملت به لم اشعر بالحمل و لم یصبني ما یصيب النساء من نقل الحمل فرأيت في نومي آتیا ثانی فقال لی قد حملت بخیر الانام فلما حان وقت الولادة خف علی ذلك حتی وضعت و هو یبقى الارض یدیه و رکبته و سمعت قائلا یقول وضعت خیر البشر فموذبه بالواحد الصمد من شر كل باغ و حامد فولد رسول الله ﷺ عام الفیل لانتی عشرة

چون عبدالمسیح نزد کسری آمد و گفتار سطیح را گزارش داد انوشیروان گفت تا گذشت زمانی که چهارده تن از خاندان ماسطنت کند اموراتی خواهد بوده تن از آنها در مدت چهار سال دوران سلطنت خود را گذرانیدند و سلطنت دیگران هم تادوره حکومت عثمان پایان رسید سطیح در سال حادثه سیل هرم متولد شد و تا زمان سلطنت ذی نواس زنده بود و این مدت بیش از سی قرنست (۱) و مسکن او در بحرین بوده است عبدالقیس او را از خود دانست طایفه ازدا از خود شمارند و اکثر محدثین او را از وی ندارند و معلوم نیست از چه قبیله است ولی نژاد او خود را ازدی دانسته .

باب نوزدهم خبر یوسف یهودی

گزارش یهودی و شناسائی او درباره یفسر (ص) و صفات و نشانه های او . ابان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید چون عبدالله بن عبدالمطلب بالغ شد، عبدالمطلب آمنة دختر وهب زهری را برای او گرفت و پس از تزویج بر رسول خدا (ص) آبتن شد، از آمنة روایت شده که گوید چون باو آبتن شدم احساس نکردم و در دوران آبتنی اثر سنگینی حسل که بر حسب عادت بزنان دست میدهد بمن دست نداد، در این میان خواب دیدم که گویا کسی نزد من آمد و گفت تو بخیر الانام آبتنی چون هنگام زاییدن رسید بسیار بن آسان بود و چون خارج شد مادودست و دوزانو خود را از زمین برهیز داد و شنیدم یکی گفت خیر البشر را زاییدی او را بواحد صد بنامده از شهر ششکار و حدود رسول خدا در عام الفیل دوازدهم شهر ربیع الاول روز دوشنبه متولد شد، آمنة گوید چون بزمن آمد بدو دست

(۱) ظاهراً منظور قرن هجری است که سی و شش سال باشد که بیش از هزار سال میشود و نوزدهم

بسیار بعید است و جای تأمل است

ليلة مضت من ربيع الاول يوم الاثنين قالت آمنة لما سقط إلى الارض اتقى يديه و ركبته و دفع راسه إلى السماء و خرج منى نوراضاه ما بين السماء و الارض و رميت الشياطين بالنجوم و حجبوا عن السماء و رأى قريش الشهب و النجوم تسير في السماء فزعوا لذلك و قالوا هذا قيام الساعة فاجتمعوا إلى الوليد بن المغيرة فاخبروه بذلك و كان شيخا كبيرا مجربا فقال انظروا إلى هذه النجوم التي تهتدوا بها في البر و البحر فان كانت قد زالت فهو قيام الساعة و ان كانت هذه ثابتة فهو من حدث و ابصرت الشياطين ذلك فاجتمعوا إلى إبليس فاخبروه انهم قد منعوا من السماء و دعوا بالشهب فقال اطلبوا فان امرا قد حدث فجالوا في الدنيا و رجعوا و قالوا لم نر شيئا فقال أنا لهذا فخرق ما بين المشرق و المغرب فلما انتهى إلى الحرم وجد الحرم محفوظا بالملائكة فلما اراد أن يدخل صاح به جبرئيل **عليه السلام** فقال اخسأ يا ملعون فجاء من قبل حرام فصار مثل الصرد قال يا جبرئيل ما هذا قال هذا نبي قد ولد و هو خير الانبياء قال هل لي فيه نصيب قال لا قال ففى آمنة قال بلى قال قد رضيت قال و كان بمكة يهودى يقال له يوسف فلما رأى النجوم بقذف بها و تتحرك قال هذا نبي قد ولد في هذه الليلة و هو الذي نبعده في كتبنا انه إذا ولد و هو آخر الانبياء و زحى الشياطين و حجبوا عن السماء فلما أصبح جاء إلى نادى قريش فنادى يا معشر قريش هل ولد فيكم الليلة مولود قالوا لا قال اخطأتم و التورية ولد إذا بفسطين و هو آخر الانبياء و افضلهم

و دوزانو بر زمین تکه زد و سرش را با آسان بلند کرد در آن میان پرتو درخشانی از من نمایان شد که فضای میانه آسان و زمین را روشن کرد و شیاطین با ستاره ها تیر اندازی شدند و آسان بروی آنها بسته شد و قریش دیدند شهابها و ستاره ها از آسان فرود می آیند در هراس افتادند و گفتند قیامت برپا شده و دور ولید بن مغیره را گرفتند و باو خبر دادند ولید شیخ بزرگوار و تجربه آموخته ای بود، گفت باین ستاره هائی در صحرا و دریا رهنای شما هستند بنگرید اگر آنها از جا کنده شدند قیامت برپا شده و اگر آنها بر جا هستند این جریان ستاره ها برای يك پيشآمد است، شياطين هم اين وضع را دیدند و نزد ابليس جمع شدند و باو خبر دادند که از آسان ممنوع شدند تیر شهاب بآنها برتاب میشود، گفت بروید جستجو کنید يك پيشامدی رخ داده در همه دنیا گرویدند و برگشتند و گفتند ما چیزی ندیدیم، گفت خودم باید این موضوع را کشف کنم، از مشرق تا مغرب را پیرو چون بحرم مکه رسید دید بر از فرشتگان است و چون خواست وارد حرم شود جبرئیل باو فریاد کشید گم شو ای ملعون رفت از ناحیه کوه حراء وارد شود جلو او سدی شد جبرئیل گفت چه خبر است گفت این یغمه بریست که متولد شده و او بهترین یغمه برانست، گفت مرا در او بهره ای هست؟ فرمود نه گفت گفت در امتش چه طور؟ گفت آری، گفت راضی هستم گوید در شهر مکه يك يهودی بود بنام يوسف چون دید ستاره ها برتاب میشوند و بجایش افتادند، گفت این برای یغمه بریست که امشب متولد شده و او همانست که ما در کتابهای خود دریافته ایم که چون متولد شود یغمه بر خاتم است و شیاطین تیر باران شوند و از آسان ممنوع گردند، چون صبح شد آمد دو مجلس عمومی قریش و فریاد زد ای گروه قریش امشب برای شما نوزادی بوده است، گفتند نه گفت بتورات سوگند خطا رفته اید، پس در فلسطین

فتفرق القوم فلما رجعوا إلى منازلهم أخبر كل رجل أهله بما قال اليهودي فقالوا قد ولد لعبدالله بن عبدالمطلب ابن في هذه الليلة فاخبروا بذلك يوسف اليهودي قال لهم قبل ان أسالكم او بعده قالوا قبل ذلك قال فاعرضوه على فمشوا إلى باب بيت آمنه فقالوا اخرجني ابنك بنظر إليه هذا اليهودي فاخرجته في قماط فنظر في عينيه و كشف عن كنفه فرأى شامة سوداء بين كنفه وعليها شمرات فلما نظر إليه وقع إلى الأرض مفشياً عليه فتمجب منه قريش وضحكوا عليه قال اتضحكون يا معشر قريش هذا نبي السيف لتبرنكم وقد ذهبت النبوة من بني إسرائيل إلى آخر الأبد وتفرق الناس و يتعدنون بخبر اليهودي و نشأ رسول الله ﷺ في اليوم كما ينشؤ غيره في الجمعة وينشؤ في الجمعة كما ينشؤ غيره في الشهر .

الباب المشرون

خبر ابن حواش المقبل من الشام

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا عاي بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير و احمد بن محمد بن أبي نصر البرزطي جميعاً عن ابان بن عثمان الاحمر عن ابان بن تطلب عن عكرمة عن ابن عباس قال لما دعا رسول الله ﷺ بكعب بن اسد ليضرب عنقه و اخرج و ذلك في غزوة بني قريظة نظر إليه رسول الله ﷺ فقال له يا كعب اما تفمك و حية ابن حواش العبر الذي اقبل من الشام فقال تركت الخمر والخمير و جئت إلى النؤس والنمور لني يبعث هذا و ان خرجك يكون

بدنيا آمده و او آخر پیغمبران و افضل پیغمبران است جمع قریش برا کنده شدند و چون بخانه های خود رفتند هر مردی گفته های یهودی را بخاندانش گفت، گفتند امشب برای عبدالله بن عبدالمطلب نوزادی متولد شده آنرا یوسف یهودی خبر دادند گفت پیش از آنکه از شما بیرسم متولد شده با بعد از آن گفتند پیش از آن، گفت آن نوزاد را بمن بیاورد و در خانه آمنه و گفتند پسر را بیاور تا ابن یهودی ببیند او را در فندان پیچید و آورد، چنان او را نگریست و شاهنش را گشود و خال سیاهی میان دو کفش دید که چند مو بر آن روئیده بود، چون باونگاه کرد بیهوش شد و روی زمین افتاد قریش از او در شکفت شد و بر او خندیدند، گفت ای گروه قریش بر من میخندید این پیغمبر شمشیر است شما را قطعه قطعه میکند، نبوت تا همیشه از خاندان بنی اسرائیل رفت، مردم متفرق شدند و خبر یهودی را برای یکدیگر بازگو میکردند، پیغمبر در یک روز باندازه یک هفته بزرگ میشد و در یک هفته باندازه یک ماه دیگران.

باب یستم خبر ابن حواش که از شام میآمد

.. ابن عباس گوید چون پیغمبر (ص) در غزوه بنی قریظه کعب بن اسد را حاضر کرد تا گردش را بزنند، رسول خدا باونگاهی کرد و فرمود ای کعب سفارش ابن حواش دانستندیکه از شام آمده بود سودی نیخندید، او بنو کفش شراب ناب و نان گندم را در شام گذاشتم و آمدم سختی و پامشنی خرما گذران میکنم بخاطر پیغمبریکه همین اوقات مبعوث میشود، درمکه طلوع میکند و این شهر هجرتگاه او

مخرج به مکه و هذه دار هجرته و هو الضعوك القتال يجتري بالكسرة والتمرات ويركها العمار
المرى في عينيه حمرة و بين كتفيه خاتم النبوة يضع سيفه على عاتقه لا يبالي بمن لا في يبلغ
سلطانه منقطع الخف والخافر قال كعب قد كان ذلك يا محمد ولولا ان اليهود تعبرني اني جئت عند
القتل لا آمنت بك وصدقك ولكني على دين اليهودية عليه احبي و عليه اموت فقال رسول الله ﷺ
فقدموه و اضربوا عنقه فقدم و ضربت عنقه .

الباب الواحد والمثرون

و كان زيد بن عمرو بن نفيل يطلب الدين الحنيف و يعرف امر النبي ﷺ و ينتظر مخرجه
و يخرج في طلبه فقتل في الطريق .

حدثنا ابو الحسن احمد بن محمد بن الحسين البزاز النيسابوري قال حدثنا محمد بن يعقوب بن
يوسف قال حدثنا احمد بن عبد الجبار المطاردي قال حدثنا ابن يونس بن بكر عن محمد بن اسحق بن بشار
الحدادي قال كان زيد بن عمرو بن نفيل اجمع على الخروج من مكة بضرب في الارض و يطلب
الحنيفية دين ابراهيم عليه السلام فكانت امراته صفية بنت الحضرمي كلما ابصرته قد نهض إلى الخروج و
اراده آذنت به الخطاب بن نفيل فخرج زيد إلى الشام و يلتمس و يطلب في اهل الكتاب الاول
دين ابراهيم عليه السلام و يسأل عنه فلم يزل في ذلك فيما يزعمون حتى اتى الموصل و الجزيرة كلها ثم

كمشود، بسیار خوش اخلاق و خندانست و بسیار کشته دشمنان، بشیکه نانی و چند دانه خرما قناعت
میکند و سوار الاغ برهنه میشود، در پیشش سرخی است و میان دوشانه اش مهر نبوت، شمشیرش را
بر دوش میگذارد و بهر که بر سر داهش در آید اعتنا نمی نماید تسلطش تا آنجا میرسد که نه پای هتر
در آنجا رسیده و نه سم اسب، کعب عرض کرد ای محمد درست میفرماید چنین بوده است اگر نه آن بود
که میترسم یهود مرا سرزنش کنند که از کشتن ترسید محققاً بتو ایمان میآوردم و تورا تصدیق میکردم
وای من بردین یهودان ذیستم بر همان زنده بودم بر همان میبیم، رسول خدا فرمود او را بیست دارید
و گردنش را بزنید او را پیش آوردند و گردنش را زدند .

باب بیست و یکم داستان زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو بن نفیل از کسانی بود که در زمان جاهلیت در جستجوی کیش توحید بود و پشت پیغمبر
را میدانست و منتظر ظهور او بود و بجستجوی آنحضرت بیرون شد و در راه گشته شد .

محمد بن اسحق بن بشار زمینی گوید زید بن عمرو بن نفیل قصد داشت از مکه مسافرت کند و در
زمین بگردد و دین حنیف توحید را بجوید همان دین حضرت ابراهیم علیه السلام را، هر وقت زنش
صفیه بنت الحضرمی میدید باز بسته و بر آستانه سفر نشسته خطاب بن نفیل را خبر میکرد و جلوش را
میگرفت تا آخر زید بشام سفر کرد و از اهل کتابهای قدیم درخواست دین ابراهیم نمود و از آن
پرسش میکرد و یگمانشان همیشه دنبال این مقصد بود تا همه موصل و الجزیره را گردش کرد تا
براهیمی از اهل بلفاء برخورد از او پیروی کرد، این راهب کسی بود که بقیه آنان علم نصرانیت باور رسیده

اقبل حتى اتى الشام فجاء فيها حتى اتى راهبا فتبعه من اهل البلقاء كان ينتهى إليه علم النصرانية فيما يزعمون فسأله عن الحنيفية دين ابراهيم عليه السلام فقال له الراهب انك لتسأل عن دين ما انت بواجد له من يملكك عليه اليوم لقد درس علمه و ذهب من كان يعرفه ولكنه قد اظلك خروجي يبعث بارضك التي خرجت منها بدين ابراهيم الحنيفية فعليك ببلادك فانه مبعوث الان هذا زمانه ولقد كان شام اليهودية والنصرانية فلم يرض شيئا منها فخرج سريعا (مصرعا خ ل) حين قال له الراهب ما قال يريد مكة حتى اذا كان بارض لخم عدوا عليه فقتلوه فقال ورقة بن نوفل وقد كان اتبع مثل اثر زيد ولم يفعل في ذلك ما فعل فيكاه ورقة قال فيه شعرا:

رشدت و انعمت بن عمرو و انما	تجنبت تنورا من النار ناهيا
بدينك رب ليس رب كمثل	و تركك اذ ان الطواغي كماها
وقد يدرك الانسان رحمة ربه	ولو كان تحت الارض حنين واديا

و بهذا الاسناد عن محمد بن اسحق بن بشار المدني قال حدثني محمد بن جعفر بن الزبير (الانير خ ل) و محمد بن عبد الرحمن بن عبدالله بن الحسين التميمي ان عمر بن الخطاب و سعيد بن زيد قالا يا رسول الله استغفر لزيد ؟ قال نعم فاستغفر (فاستغفروا خ ل) له فانه يبعث يوم القيمة امة واحدة .

حدثنا احمد بن محمد بن الحسين البراز قال حدثنا محمد بن يعقوب بن يوسف قال حدثنا احمد

بود زيد بن حنيفة ابراهيم را از او پرسش کرد، راهب باو گفت تو از يك ديني پرسش ميكني كه امروزه هيچكس نيست تو را بدان دهنامي كند، علم آن از ميان رفته و استادان آن مرده اند ولي در هيمن زمان تو پيغمبري در سر زمين خودت كه از آن بيرون آمدي مبعوث ميشود كه همان كيش حنيف ابراهيم دارد بايد بروي بشهر خود كه اکنون او مبعوث شده و زمان او فرا رسيده زيد كيش يهود و نصارا برا هم آزمائش كرده بود و نپسنديده بود ، چون اين سخن را از آن راهب شنيد شتابانه بسوي مكه رهسار شد و چون بزمين قبائل لخم وارد شد براو تاخند و او را كشتند.

ورقة بن نوفل كه خود پيرو مملك زيد بود ولي آن تلاش زيدا نكرده بود چون خبر قتل او را شنيد بر او گريست و شكري در سوگواري او رويد.

۱ - رشاد و نصت يافتني اي پسر عمرو - همانا به دينداري خود از تنور آتش تافته بره كنار شدي .

۲ - خدای بي مثل و مانند را پرستیدی - بتهای سرکش چنانی را وا گذاشتی

۳ - بسا باشد انسان رحمت پروردگارش را در يابد - اگر چه زير زمين شصت وادی خطرناك باشد .

« عمر بن خطاب و سعيد بن زيد بر رسول خدا (ص) عرض كردند ما براي زيدا از خدا آمرزش چوئيم ؟ فرمود آري براي وي آمرزش خواست و فرمود روز قيامت يك امت معصوم مبعوث شود .. نفيل بن هشام از پدرش باز گفت كه چدين سعيد بن زيد از رسول خدا راجع پيوش زيد بن عمرو پرسش كرد عرض

بن عبد الجبار عن یونس بن بکر عن المسمودی عن نقیل بن هشام عن ایبه ان جده سعید بن زید سأل رسول الله ﷺ عن ایبه زید بن عمرو فقال یا رسول الله ان ابی زید بن عمرو کان کماراً یت وکما بلغک فلو ادركک کان آمن بک فاستقر له قال نعم فاستقر له و قال انه یجیء یوم القیمة امة واحدة وکان فیما ذکره انه یطلب الدین فمات و هو فر طلبه

قال مصنف هذا الكتاب (ره) حال النبی ﷺ قبل النبوة (ظهوره خ ل) حال قائمنا و صاحب زماننا ع فی وقتنا هذا و ذلک انه لم یعرف خبر النبی ﷺ فی ذلک الوقت الا الاحبار و الرهبان الذین قد انتهى إلیهم العلم به فکان الاسلام غریبا فیهم فکان الواحد منهم إذا سأل الله تبارک بتعجیل فرج نبيه و اظهار امره سخر منه اهل الجمل و الضلال و قالوا لعمتی یخرج هذا النبی الذی تزعمون انه نبی السیف و ان دعوته تبلغ المشرق و المغرب و انه تنقوا له ملوک الارض؟ کما یقول الجاهل لنا فی وقتنا هذا متی یخرج هذا المهدی الذی تزعمون انه لابد من خروجه و ظهوره و یشکره قوم و یتربه آخرون و قد قال النبی ﷺ ان الاسلام بداء غریبا و سیمود غریبا فطوبی الغرباء فقد عاد الاسلام کما قال ع غریبا فی هذا الزمان کما بدأ و سیقوی بظهور ولی الله و حجتہ کما قوی بظهور نبی الله و رسوله و تقر بذلك اعین المنتظرین له و القائلین بامامته کما قرت اعین المنتظرین لرسول الله و العارفين به بعد ظهوره و ان الله عزوجل منجز لاولیائه ما وعدهم و یعلی

کرد یا رسول الله پدرم زید بن عمرو چنان بوده که شما خودتان دیدید و اخبارش بشمار سیده و اگر توفیق درک حضور شما را یافته بود شما ایمان میآورد من برای او آمرزش خواهم؟ فرمود آری و برای او استغفار کرد و فرمود در روز قیامت یک امت مخصوص آید و گفته اند که او در جستجوی دین بود و در حال جستجو از دنیا رفت.

مصنف این کتاب گوید حال پیغمبر (ص) پیش از اظهار نبوت همانحال امام قائم ما و صاحب الزمان ما علیه السلام بوده در این زمان ما برای آنکه در تاریخ خبر ظهور پیغمبر را جزء مدودی از دانشمندان یهود و نصاری که بوسیله پیغمبران و کتب سابقه علم بیشت او داشتند کسی دیگر نبی دانست و اسلام آینده در میان آنها و در دست آنها غریب بود وقتی یکی از آنها از خدای تبارک و تعالی تمجیل فرج و ظهور پیغمبر را درخواست میکرد جاهلان و گمراهان او را مسخره میکردند و میگفتند آخر دیگر کی این پیغمبریکه شما غفیده دارید ظاهر میشود و دست بشیر میرسد و دعوتش بمشرق و مغرب میرسد و پادشاهان روی زمین مطیع او میشوند چنانچه امروزه جاهال بها میگویند کی این مهدیکه شما باو مستفید و میگوئید باید خارج شود و ظهور کند بیرون میآید؟ دسته ای بوجود او اعتراف دارند و دسته دیگر انکار میکنند، پیغمبر (ص) فرموده است اسلام غریب آغاز شد.

محققاً بغریبی برگردد، خوشا بحال غریبان - اسلام در این روزگار بهمان حالی برگشته است که او فرمود و بزودی بوسیله ظهور ولی و حجت خدا نیرومند شود چنانچه بظهور پیغمبر خدا و رسولش نیرومند شد و بدینوسیله دیده منتظرانش روشن گردد و معتقدین بامامتش خوشدل شوند چنانچه چشم منتظران رسول خدا و عارفان وی بعد از ظهورش روشن شود بر استی خدای عزوجل بوعده ای که بدو ستانش

کلمته و يتم نوره ولو كره المشركون

حدثنا جعفر بن علي بن الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة الكوفي (رحم) قال حدثني جدي الحسن بن علي عن جده عبدالله بن المغيرة عن اسمعيل بن مسلم عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن آباءه عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ ان الاسلام بدهاء غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي العمري السمرقندي (رحم) قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه محمد بن مسعود عن احمد قال حدثني العمركي بن علي البوفكي عن الحسن بن علي بن الفضل عن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ ان الاسلام بدهاء غريبا وسيعود غريبا كما بدأ فطوبى للغرباء

الباب الثاني والمشرون

في العلة التي من اجلها يحتاج الى الامام عليه السلام

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رحم) قالا حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له ابتقى الارض بغير امام؟ قال لو بقيت الارض بغير امام ساعة لساخت

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رحم) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال حدثنا العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن محمد بن الهيثم عن محمد بن الفضيل عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له ابتقى الارض بغير امام؟ فقال لا قلت فانا نروي عن أبي عبدالله عليه السلام انها لا تبقى بغير امام إلا ان سقط الله على اهل الارض او على المباد فقال لو بقي إذا لساخت

حدثنا أبي و محمد الحسن (رحم) قالا حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد

داده و ناکند و کله آنرا برتری دهد و نور هدایتش را کامل کند و اگر چه مشرکین را بد آید...
 علی علیه السلام فرمود که پیغمبر فرمود اسلام غریب آغاز شد. محققاً یقینی بر گردد خوشحال غریبان...
 علی بن فضال از امام هشتم پسندید رانش همین مضمون را از پیغمبر روایت کرده است.

باب بیست و دوم علت نیازمندی بوجود امام علیه السلام

.. ای حمزه ثمالی گوید با امام ششم عرض کردم زمین بی امام بجا میماند؟ فرمود اگر یکساعت زمین بی امام باشد فرو میرود.. محمد بن فضیل از امام هشتم پرسید آیا زمین بی امام بجا میماند؟ فرمود نه گوید عرض کردم از امام ششم بپا روایتی رسیده که زمین بی امام بجا نمیماند جز آنکه خدا بر اهل زمین یا بندگان خود خشم کند فرمود اگر بی امام بیاید فرو میرود.. امام پنجم فرمود اگر امام را از زمین بردارند یکساعت اهل خود را فرو برد چنانچه دریا کسی را که در آن افتد زیر موج گیرد..

عن أبي عبدالله زكرياء بن محمد المؤمن عن أبي هراسه عن أبي جعفر عليه السلام قال قال لو ان الامام رفع من الارض ساعة لما جت باهلها كما يموج البحر باهله حدثنا أبي (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن مهزيار عن علي بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن أبي علي البجلي عن ابان بن عثمان عن زرارة بن اعين عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث له في الحسين عليه السلام انه قال في آخره و لولا من على الارض من حجج الله لنفست الارض بما فيها والقت ما عليها ان الارض لا تخلو ساعة من الحجة

حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن أبي داود بن سليمان بن صفين المصرق عن احمد بن عمر الحلال قال قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام انا روينا عن أبي عبدالله عليه السلام انه قال ان الارض تبقى بغير امام أو يبقى ولا امام فيها فقال معاذ الله لا تبقى ساعة إذا لساخت

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا الحسن بن احمد المالكي عن أبيه عن ابراهيم بن أبي محمود قال قال الرضا عليه السلام نحن حجج الله في خلقه و خلفاؤه في عباد و أماناؤه على سره نحن كلمة التقوي والعروة الوثقى و نحن شهداء الله و اعلامه في برته بنا بمسك الله السموات والارض أن تزولا وبنا ينزل الغيث و تنشر الرحمة ولا تخلو الارض من قائم مناظرا له اذ خافد لو خلت يومها بغير حجة لما جت باهلها كما يموج البحر باهله

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري قال حدثنا ابراهيم بن مهزيار عن أخيه علي بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن سعد بن أبي خلف عن الحسن بن أبي زياد قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول ان الارض لا تخلو من ان يكون فيها حجة عالم ان الارض لا يصلحها إلا ذلك ولا يصلح الناس إلا ذلك. بهذه الاسناد عن علي بن مهزيار و عن الحسن بن علي الخزاز

امام ششم در ضمن حدیثی درباره امام حسین در باب آن فرمود اگر جنتهای خدا در زمین نباشند زمین هرچه را در آنست بشکافد و آنچه بر آنست بدور اندازد و بر آستی زمین یکساعت خالی از حجت نیست .. احمد بن عمر خلال گوید با امام هشتم عرض کردم از امام ششم بپا روایت رسیده که فرمود زمین بی امام بجا نیساند آیا بی امام بجا میماند؟ فرمود بپا برخدا یکساعت هم نیساند در اینصورت فرو میرود.. امام هشتم فرمود ما جنتهای خدایم میان خلق او و جانشینان اویم در میان بندگانش و امین اسرار او هستیم ما کلمه تقوی و عروة الوثقی هستیم ما شهیدان خدا و نشانه های او در آفریدگان اویم بوسیله ما خدا آسان و زمین را نگاه میدارد که از جا در نروند برای ما است که باران فرود می آید و رحمت نازل میگردد زمین خالی از سرپرستی از ماها نیست که یا آشکار است و پائینهان اگر بک روزی حجت باشد اهل خود را در زیر موج گیرد چنانچه دریا اهل خود را در زیر موج گیرد.. حسن بن زیاد گوید شنیدم امام ششم میفرمود زمین بی آن نیست که یک امام دانا در او باشد زمین را جزا و اصلاح نکند و مردم را هم جزا و اصلاح نکند.. احمد بن عمر گوید از امام هفتم پرسیدم زمین بی امام بجا

عن أحمد بن عمر قال سألت أبا الحسن عليه السلام ابتقى الأرض بغير امام قال؛ فقال لا، قلت فانا نروي أنها لا تبقى الا ان يسخط الله على العباد فقال لا تبقى اذا ساخت.

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (ره) قالَا حدثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر قالَا حدثنا محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن ابي طالب عن أبي عبدالله المؤمن والحسن بن علي بن فضال عن أبي هراسه عن أبي جعفر عليه السلام قال لو ان الامام رفع من الأرض لما جت الأرض باهلها كما يمج البحر باهله حدثنا أبي و محمد بن الحسن (ره) قالَا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر قالَا حدثنا محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب جميعا عن محمد بن سنان عن حمزة الطبار الثاني قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لولم يبق من اهل الأرض الا اثنان لكان احدهما الحجة او كان الثاني الحجة الشك من محمد بن سنان .

فبهذا الاسناد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبدالرحمن عن ابي الصباح عن أبي عبدالله عليه السلام قال ان الله تبارك و تعالى لم يدع الأرض الا وفيها عالم بطله الزيادة والنقصان فاذا ازداد المؤمنون شيئا ردهم و اذا نقصوا شيئا اكمل لهم ولولا ذلك لتبست على المؤمنين امورهم . و بهذا الاسناد عن يونس بن عبدالرحمن عن ابن مسكن عن أبي بصير قال قال أبو عبدالله عليه السلام ان الله عز وجل لم يدع الأرض بغير امام و لولا ذلك لما عرف الحق من الباطل

حدثنا أبي و محمد بن الحسين (ره) قالَا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر قالَا حدثنا يعقوب بن يزيد عن احمد بن هلال في حال استقامته عن محمد بن أبي عمير عن ابن اذينة عن زرارة قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام يعضي الامام وليس له عقب؟ قال لا يكون ذلك الا ان يغضب الله عز وجل على خلقه فيعاجلهم . حدثنا أبي و محمد بن الحسن (ره) قالَا حدثنا عبدالله بن جعفر قالَا حدثنا محمد بن احمد عن أبي

ميبانده ؟ گوید فرمود نه عرض کردم که روایتی با رسیده است که زمین بی امام نیساند مگر آنکه خدا بر بندگان خشم گیرد . فرمود باقی نیساند در این صورت فرو میرود . امام پنجم فرمود اگر امام را از زمین بردارند اهل خود را در موج گیرد چنانچه دریا اهل خود را در موج گیرد . . حمزه طیار گوید از امام ششم شنیدم میفرمود اگر در زمین نیساند جز دو تن یکی از آنها امام است یا فرمود دومی آنها امام است تردید در تعبیر از محمد بن سنان یکی از او یاران است . امام ششم فرمود خدای تبارک و تعالی زمین را وانگذازد مگر آنکه در او عالمی باشد که هر کم و زیادی را بداند و اگر مؤمنان چیزی افزودند آنها را برگرداند و اگر کم کردند چیزی برای آنها تکمیل کند اگر چنین نباشد کار دین بر مؤمنان آشفته و درهم شود .

.. ای بصیر گوید امام ششم فرمود بر اوستی خدای عز وجل زمین را بی امام وانگذازد اگر چنین جادد حق از باطل شناخته نشود . . زاده گوید یا امام ششم (ع) عرض کردم امامی در میگردد و فرزندی ندارد ، فرمود این شدنی نیست عرض کردم پس چگونه است؟ فرمود این میشود مگر آنکه خدای عز وجل بر خلقش غضب کند و زود آنها را نیست کند . . عروین ثابت از پدرش باز گفته است

سعيد العصري عن عمرو بن ثابت عن أبيه عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعت يقول لو بقيت الارض يوما بلا امام منا لساخت باهلها و لعذبهم الله باشد عذابه ان الله تبارك وتعالى جعلنا حجة في ارضه و امانا في الارض لاهل الارض لن يزالوا في امان من ان تسيخ بهم الارض مادونا بين اظفرهم فاذا اراد الله ان يهلكهم ثم لا يعجلهم ولا ينظرهم ذهب بنا من بينهم و رفعنا إليه ثم يفعل الله ما يشاء و احب .

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال حدثنا احمد بن هلال عن سعيد بن جناح عن سليمان الجعفري قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام فقلت أتخلو الارض من حجة ؟ فقال لو خلت من حجة طرفة عين لساخت باهلها

حدثنا محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعا عن محمد بن عيسى عن علي بن اسمعيل الميثمي عن ثعلبة بن ميمون عن عبد الله بن علي بن اعين عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعت يقول ما يترك الله الارض بغير عالم ينقص ما زادوا و يزيد ما نقصوا و لو لا ذلك لا اختلطت (لا اختلقت خل) على الناس امورهم

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن داود عن فضيل الرسان قال كتب محمد بن ابراهيم إلى ابي عبدالله عليه السلام اخبرنا فضلكم اهل البيت فكتب إليه ابو عبدالله عليه السلام ان الكواكب جعلت في السماء امانا لاهل السماء فاذا ذهبت نجوم السماء جاء اهل السماء كانوا يوعدون و قال رسول الله صلى الله عليه و آله جعل اهل بيتي امانا لامتي فاذا ذهب اهل بيتي جاء امتي ما كانوا يوعدون

از امام پنجم عليه السلام گوید شنیدم میفرمود اگر زمین بکروزی بی امام از ماها بماند اهلش را فرو برد و خدا آنان را سخت ترین عذاب گرفتار کند، خدای تبارک و تعالی ما را در زمین خود حجت نهاده و وسیله امان زمین برای اهل زمین گردانیده همیشه از برکت ما در امانند از اینکه آنها را فرو برد تا در میان آنهایم چون خدا خواهد آنها را نیست کند و مهلت نهد و تاخیرشان نیندازد ما را از میان آنها بیرون برد و بسوی خود بالا برد.

پس هر چه را دوست دارد و خواهد انجام دهد. سلیمان جفری گوید از امام هشتم رسیدم و عرض کردم آیا زمین خالی از حجت میشود؟ فرمود اگر یک چشم به زدن از حجت خالی شود اهلش را فرو برد. عبدالله اعلی بن اعین گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود خدا زمین را بی عالم نگذارد تا آنچه بیفزایند کم کند و آنچه کم گزارند بیفزاید و اگر چنین نباشد کار مردم درهم و برهم شود. محمد بن ابراهیم بامام ششم علیه السلام نوشت ما را از فضل خودتان اهل بیت خبر دهید، امام ششم علیه السلام در جوابش نوشت ستارگان در آسمان امان اهل آسمانند و گاهی که ستارگان آسمان بروند اهل آسمان بوعده نهائی رسند و رسول خدا (ص) فرمود اهل بیت من امان است من قرار داده شده اند چون اهل بیت من بروند بامت من آنچه وعده شده اند برسد. یحیی فرمود ستاره ها امانند برای اهل آسمان و اهل

حدثنا محمد بن عمر الحافظ البغدادي قال حدثنا احمد بن عبدالعزيز بن الجعد ابوبكر قال
حدثنا عبدالرحمن بن صالح قال حدثنا عبدالله بن موسى بن عبيدة عن ابياس (يان خ ل) بن
سلمة عن ابيه يرفعه قال قال النبي ﷺ النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لامتى
حدثنا محمد بن عمر قال حدثني ابوبكر محمد بن السري بن سهل قال حدثنا عباس بن الحسين
قال حدثنا عبدالملك بن هرون بن عترة عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب (عليه السلام) قال قال رسول الله
ﷺ النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء و اهل بيتي امان لاهل الارض
فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن عبدالله
بن عبدالرحمن البصري عن ابي المغيرة احمد بن المثنى المجلى عن ابي بصير عن خيشمة الجعفي عن ابي جعفر
(عليه السلام) قال سمعته يقول نحن جنس الله و نحن صفوته و نحن خيرته (حوزته خ ل) و نحن مستودع هوارث
الانبياء و نحن امناء الله عزوجل و نحن حجج الله و نحن اركان الايمان و نحن دعائم الاسلام و
نحن من رحمة الله على خلقه و نحن من بنا يفتح و بنا يختم و نحن الائمة الهدي و نحن مصابيح
الدجى و نحن منار الهدى و نحن السابقون السابقون و نحن الاخرون و نحن العلم المرفوع
للمخلق من تمسك بالحق و من تأخر عنا غرق و نحن قادة الفر المحجلين و نحن خيرة الله و نحن
الطريق الواضح و الصراط المستقيم إلى الله عزوجل و نحن من نعمة الله على خلقه و نحن المنهاج و
نحن معدن النبوة و نحن موضع الرسالة و نحن الذين الينا تختلف الملائكة و نحن السراج لمن استضاء به
و نحن السيل لمن اقتدى بنا و نحن الهداة إلى الجنة و نحن عرى الاسلام و نحن الجسور و

بيت من امانت برای امت . امام بكم فرمود که رسول خدا (س) فرمود ستارهها امان اهل آسمانند و
چون ستارهها بروند اهل آسمان میروند و اهل بیت من امان اهل زمینند و هرگاه اهل بیت من بروند
اهل زمین هم میروند . غنیمه جنتی گوید شنیدم امام پنجم میفرمود ما نزدیکان خدائیم، ما برگزیدگان
خدائیم، ما انتخاب شدگان خدائیم، ما و دینه نگاهداران مواردی میفرماییم، ما امانت داران خدای
عزوجل هستیم ما حجتهای خدائیم، ما پایه های ایمان هستیم ما ستونهای اسلامیم ما رحمت خدائیم بر-
خلفش ما کسانی هستیم که بنا آغاز شد و بنا پایان شده و ما پیشوایان هدایت هستیم و ما چراغهای
تاریکی هستیم و ما روشنی بخش هدایتیم، ما سبقت جوین سبقت گیرانیم و ما پایان جهانیم ما پرچمی
هستیم که برای خلق بلند شده است. هر کس با تسك جوید نجات یابد و بقصد رسد و هر کس از
ما عقب ماند غرق شده ما پیشروان فرموجلین هستیم، ما طریق روشن و صراط مستقیم بخدای عزوجل
هستیم، ما نعمت خدائیم بر خلق او، ما راه خدائیم، ما معدن نبوتیم، ما موضع رسالتیم، ما ایم که
فرشتگان نزد ما رفت و آمد میکردند، ما چراغ آنانیم که از پرتو آن استفاده برند و راه حقیم برای
کسانی که از ما پیروی کنند، ما هادیان بهشتیم و ما حلقه های اسلامیم و ما پلها و قنطرة هاییم که هر کس

القناطر من مضي عليها لم يسبق و من تخلف عنها نحق ومن السنام الاعظم ونحن الذين بنا ينزل الله عز وجل الرحمة و بنا يستقون الفيث ونحن الذين بنا يصرف عنكم العذاب فمن عرفنا و ابصرنا و عرف حقتنا و اخذ بامرنا فهو منا والينا

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن أبي الطفيل عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ لا مير المؤمنين عليهم السلام اكتب ما املئ عليك قال يا نبي الله اتخلف على النسيان؟ فقال لست اخاف عليك النسيان وقد دعوت الله لك ان يحفظك ولا ينسيك ولكن اكتب لشر كائنك قال قلت و من شر كائني يا نبي الله؟ قال الائمة من ولدك بهم تسقى امتي الفيث و بهم يستجاب دعاؤهم و بهم يصرف الله عنهم السوء والبلاء و بهم ينزل الرحمة من السماء و هذا اولهم و ادمى يدهم إلى الحسن عليه السلام ثم ادمى يده الحسين عليه السلام ثم قال عليه السلام الائمة من ولده.

حدثنا محمد بن أحمد السائي (الشيبي خ ل) (رح) قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال حدثنا الفضل العبدی قال حدثنا أبو معوية عن سليمان بن مهران الاعمش عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عليهم السلام قال نحن ائمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادة المؤمنين و قائم الفر المعجلين و موالی المؤمنين و نحن امان لاهل الارض كما ان النجوم امان لاهل السماء و نحن الدين بنا يمسك الله السماء ان تقع على الارض إلا باذنه و بنا يمسك الارض أن تميد (نمود خ ل) باهلها و بنا ينزل الفيث و تنشر الرحمة و تخرج بركات الارض و لولا ما في الارض منا

بر آن گذرد بر او پیشدستی نشود و هر کس از آن تخلف ورزد نابود شود . ما سنام اعظمیم، ما یمیم که خدای عزوجل بخاطر ما رحمت فرو فرستد و بخاطر ما بباران سیراب شوند، و ما یمیم آنانکه بما از شما عذاب بگردد هر که ما را بشناسد و بما بصیرت داشته باشد و حق ما را بشناسد و دستور ما را بگیرد او از ماست و با ما است . امام پنجم فرمود که رسول خدا با میرالمؤمنین علیه السلام فرمود آنچه من بر تو املا کنم بنویس گفت ای پیغمبر خدا آبا میترسمی فراموش کنم؟ فرمود من بر تو از فراموشی نمی ترسم با اینکه از خدا خواستم تو را حافظه دهد و از نسیان نگهدارد ولی بنویس برای شریکان خود گوید عرض کردم شرکا، من کیانند پانبی الله؟ فرمود ائمه فرزندان تو که بخاطر آنها اتم از باران سیراب شوند و بخاطر آنها دعایشان مستجاب شود و خدا از آنها بدی و بلایا بگرداند و بدیشان رحمت فرو یارد، این (اشاره بحسن کرد) اول آنها است سپس اشاره بحسین علیه السلام کرد و فرمود امامان از اولاد اویند . امام چهارم فرمود ما امامان مسلمانانیم و حبشهای بر عالیشان و آقای مؤمنان و قائم دست و رو سفیدان و مولای اهل ایمان، ما امان اهل زمین هستیم چنانچه ستارگان امان اهل آسمانند ما یمیم که خداوند بما آسمان را نگهداشته تا بر زمین نیفتد مگر باذن او و بما زمین را نگهداشته که اهلش را نلرزاند بما باران فرو فرستد و رحمت منتشر سازد و برکات زمین را بیرون آورد و اگر حجت ما

لصاغت باهلها ثم قال ولم تمل الأرض منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها ظاهر مشهور او غائب مستور ولا تملو إلى أن تقوم الساعة من حجة فيها و لولا ذلك لم بعد الله قال سليمان قتلته للصادق عليه السلام فكيف ينتفع الناس بالحجة الغائب المستور قال كما ينتفعون بالشمس إذا سترها سحب .

حدثنا أبي (ره) حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا ابراهيم بن هاشم قال حدثنا اسمعيل بن مرار قال حدثني يونس بن عبدالرحمن قال حدثني يونس بن يعقوب قال كان عند أبي عبدالله عليه السلام جماعة من أصحابه منهم حمزان بن أعين و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و الطيار و جماعة من أصحابه فيهم هشام بن الحكم و هو شاب فقال أبو عبدالله عليه السلام يا هشام قال ليك يا بن رسول الله قال الان خبرني كيف صنعت بعمر بن عبيدو كيف سأته ؟ فقال جعلت فداك يا بن رسول الله أني اجعلك و أستعيبك ولا يعمل لسانى بين يديك فقال أبو عبدالله عليه السلام إذا أمرتكم بشيء فافعلوه قال هشام بلغنى ما كان فيه عمرو بن عبيد و جلوسه فى مسجد البصرة و عظم ذلك على فخرجت إليه و دخلت البصرة يوم الجمعة و أتيت مسجد البصرة فإذا أنا بحلقه كبيرة و إذا أنا بعمر بن عبيد عليه شملة سوداء مؤتزربها من صوف و شمله مرتد بها و الناس يسألونه فاستفرجت الناس فافرجوا لى ثم قعدت فى آخر القوم على ركبتى ثم قلت ايها العالم أنا رجل غريب أنا ذن لى فاسئلك عن مسئلة قال فقال نعم قال قلت له الك عين قال يا بنى أى شيء هذا من السؤال إذا ترى شيئا كيف تسال عنه ؟ فقلت هذه مسئلتى قال يا

بر زمین نباشد اهلس را فرو برد سپی فرمود از روزیکه خدا آدم را آفریده خالی از حجت نیست که با ظاهر است و مشهور یا غائب است و مستور و تا روز قیامت از حجت خالی نباشد و اگر نه خدا پرستیده نشود، سلیمان گوید با امام ششم عرض کردم چگونه مردم از امام غائب بهره مند شوند فرمود چنانچه بافتاب پشت ابر بهره مند میشوند.

۰۰ یونس بن یعقوب گوید جمعی از اصحاب حضور امام ششم جمع بودند چون حمزان بن أعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و طیار و جمعی دیگر از اصحاب و هشام بن حکم که جوانی بود در میان آنها بود امام ششم فرمود یا هشام عرض کرد لیک یا بن رسول الله فرمود بمن نیکگوئی که با با عمرو بن عبيد چه کردی و چگونه از او پرسش نمودی؟ عرض کردم قریات کردم یا بن رسول الله من شمارا بزرگ میدانم و خیالات میکشم و زبانم خدمت شما نکار نیافتد، امام ششم فرمود چون شمارا بکاری دستور دادم بجا آرید، هشام عرض کرد بمن مقام عمرو بن عبيد و مجلس ارشادیکه در مسجد بصره تشکیل داده است حاصل شد و بر من گران آمد، رخصت او را ببینیم، روز جمعه وارد بصره شدم و رفتم بمسجد بصره دیدم يك دوره بزرگی تشکیل شده و عمرو بن عبيد که با يكه عطیفة سیاه موئی ازاری بسته و عطیفة دیگری بدوش انداخته دو آن میان نشسته و مردم از او پرسش میکنند، مرد مرا شکافتم و درصف نزدیک او بر دوستانو نشستم سپس گفتم ای عالم من مردی غریب آیا اجازه میدهی از تو مسئله ای پرسم فرمود آری گوید باو گفتم شما دارید؟ گفت بزرگان این چه ستوالی است چیزی را که می بینی چگونه از او میرسی گفتم این ستوال من است ، گفت بزرگان پرس

بنی سل و ان كانت مسئلتك حقا قلت اجبني فيها قال فقال لي سل قال قلت لك عين ؟ قال نعم
 قال قلت فما ترى بها ؟ قال إلا او ان والاشخاص قال قلت لك انف ؟ قال نعم قلت فما تصنع به ؟
 قال اشم به الرائحة قال قلت لك لسان ؟ قال نعم قلت فما تصنع به ؟ قال انكم به قال قلت لك اذن ؟
 قال نعم قال قلت فما تصنع بها قال اسمع بها الاصوات قلت افلك يبدان ؟ قال نعم قلت فما تصنع بهما ؟
 قال ابطل بهما و اعرف بهما اللين و الخشن قلت افلك رجلاان ؟ قال نعم قلت فما تصنع بهما ؟ قال
 انتقل بهما من مكان إلى مكان قلت لك فم ؟ قال نعم قلت فما تصنع به ؟ قال اعرف به المطاعم على
 اختلافها قال قلت افلك قلب ؟ قال نعم قلت فما تصنع به ؟ قال اميز به كما ورد على هذه
 الجوارح قال قلت افليس في هذه الجوارح غنى عن القلب ؟ قال لا قال قلت و كيف ذلك و هي
 صعيبة سليمة قال يا بني ان الجوارح اذا شككت في شيء شمتة أو رانه او ذافته او سمعته او لا
 مسته روته إلى القلب فايقن به اليقين و ابطال الشك قال قلت فانما اقام الله عز وجل القلب لشك
 الجوارح ؟ قال نعم قال قلت ولا بد من القلب والا لم يستيقن الجوارح ؟ قال نعم قلت يا ابا مروان ان
 الله لم يترك جوارحك حتى جعل لها اماما يصحح لها الصحيح و ينفي ما شككت فيه و يترك هذا
 المخلق كله في حيرتهم و شكهم و اختلافهم لا يقيم لهم اماما يردون إليه شكهم و حيرتهم و يقيم
 لك اماما لجوارحك يرد إليك شكك و حيرتك ؟ قال فمكعولم يقل لي شيئا قال نه التفت إلى

اگر چه پرسش تو حقاقت باشد گفت بشرط آنکه جواب مرا بدهی گوید بن گفت پرس گوید گفت
 آیا چشم داری؟ گفت آری، گوید گفت چه را با آن میبینی؟ گفت در نگهاری و اشخاص را گوید گفت بینی داری؟
 گفت آری گفت با آن چه میکنی؟ گفت با آن بویهارا استشمام میکنم گوید گفت آبانو زبان داری؟
 گفت آری، گفت چه کنی با آن؟ گفت با آن سخن گویم، گوید گفت آبا گوش داری؟ گفت آری، گفت با آن
 چه کنی؟ گفت آوازه دارا میشنوم، گفت آبانودو دست داری؟ گفت آری گفت با آنها چه میکنی؟ گفت از خود
 دفاع میکنم و زیر و نرم را با آنها تشخیص میدهم گفت آیا دو پا داری؟ گفت آری گفت با آنها چه
 کنی؟ گفت از جایی بجای دیگر میروم گفت دهن داری؟ گفت آری؟ گفت با آن چکار میکنی؟
 گفت مره طعامهای مختلف را میچشم گوید گفت دل داری؟ گفت آری گفت با آن چه میکنی؟ گفت
 با آن دریافت این اعضاء را تمیز میدهم؟ گفت در خود این اعضاء کفایت از دل نیست؟ گفت نه گفت
 چرا با اینکه همه این اعضاء درست و سالمند، گفت پسر جان اعضاء من چون در چیزی شك کنند او را
 بویند یا بینند یا چشند و بدل گزارش دهند و آن دل است که یقین آورد و شك را بردارد گوید گفت
 خدای عزوجل دل را برای رفع شك دریافت اعضاء خلق کرد، گفت آری گوید گفت بایستی دل باشد
 و گر نه اعضاء یقین حاصل نکنند؟ گفت آری، گوید گفت ای ابو مروان خدا اعضاء تن تو را بی
 امام ویشوائیکه درست را تمیز دهد و شك بردارد و انگذاشته و همه این خلق جهان را در حیرت شك و
 اختلاف گذاشته و امامی بر آنها نگذاشته که حق را بآنها برساند تا شك و حیرت آنها را بزدايد و
 برای شخص تو و اعضاء تن تو امامی آفریده که شك و حیرت را علاج کند، گوید خاموش شد و چیزی

فَقَالَ أَنْتَ هَاشِمٌ ، فَقُلْتُ لَا قَالَ فَقَالَ لِي أَجَالَسُكَ ، فَقُلْتُ لَا قَالَ فَمَنْ ابْنُ ابْنِ أَنْتَ ؟ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْكَوْفَةِ
 قَالَ فَأَنْتَ إِذَا هُوَ ، قَالَ ثُمَّ ضَمَنِي إِلَيْهِ فَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَ مَا نَطَقَ حَتَّى قَعَمْتُ فَضَعَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ نَمَّ قَالَ يَا هَاشِمُ مَنْ عَلِمَكَ هَذَا ؟ قَالَ قُلْتُ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ جَرَى عَلَى لِسَانِي قَالَ يَا هَاشِمُ هَذَا
 وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

قال مصنف هذا الكتاب و تصديق قولنا ان الامام يحتاج إليه لبقاء العالم على صلاحه انه ما
 عذب الله عزوجل امة إلا و امر نبيها عليه السلام بالخروج من بين اظهرهم كما قال الله عزوجل في قصة نوح عليه السلام
 فلما جاء امرنا و فار التور قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين و اهلك الا من سبق عليه
 القول منهم و امره الله جل و عز ان يعتزل عنهم مع اهل الايمان به و لا يبقى مختلطاً بهم و قال
 عزوجل و لا تخاطبني في الذين ظلموا انهم مفرقون و كذلك قال عزوجل في قصة لوط عليه السلام
 فاسر باهلك بقطع من القليل و لا يلتفت منكم احدا لا امرائك انه مصيبها ما اصابهم
 فامرهم الله عزوجل بالخروج من بين اظهرهم قبل ان انزل العذاب فيهم لانه لم يكن جل و عز
 لينزل العذاب عليهم و نبيه لوط عليه السلام بين اظهرهم و هكنا امر الله عزوجل كل بني ابراهيم
 ان يعتزلها كما قال ابراهيم عليه السلام مغوفاً بذلك قومه و اعتزلكم و ما تدعون من دون الله

بامان نگفت پس رو بن کرد و گفت تو هنامی؟ گفتم نه گفت با او همنشینی گفتم نه گفت پس از کجا آمدی؟
 گفتم اهل کوفه ام گفت پس همان خود او هستی گوید سپس مرا نزد خود برد و در جای خود نشاند و بگریه سخن
 نگفت تا من برخواسم، امام ششم خندید و فرمود ای هاشم کی این درس را بنو آموخته بود گوید گفتم
 یابن رسول الله خود بخود بر زبانم آمد فرمود ای هاشم بخدا این درصفت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم
 السلام نوشته شده است.

مصنف این کتاب گوید مصدق گفته ما که میگوئیم بجا ماندن عالم بر مصلحت خود نیازمند
 بامام است اینست که خدای عزوجل هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه پیغمبر خود را از میان آنها بیرون
 برد چنانچه در داستان حضرت نوح علیه السلام (در سوره هود آیه ۴۰) فرماید تا چون دستور ما آمد
 و تنور جوشش کرد گفتیم از هر جفتی دوتا در کشتی حمل کن و خانواده ات را مگر آنکه گفته ای
 بیش از این در باره او شده، خدا باو دستور داد که به راهی مؤمنان از آنها کناره کند و با آنها
 درهم نباشد و خدای عزوجل (در آیه ۲۷ هود) فرمود در باره آنانکه شتم کردند با من
 سخن مگو بر راستی آنها غرق شده گانند و هم چنین فرموده است خدای عزوجل در داستان لوط علیه
 السلام در (سوره هود آیه ۷۷) خاندانت را در پاسی از شب بیرون برو هیچکدام توجه بدان شهر نکنید
 و رو بر نگردانید جز زنت که باو رسد آنچه بآنها رسیده باشد خدای عزوجل بوی هم دستور خروج
 از میان آنها داد پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل شود زیرا ممکن نبود تا لوط در میان آنها است
 خدای عزوجل عذاب بر آنها نازل کند و همچنان خدای عزوجل هراشی را خواست هلاک کند به پیغمبر
 آنها دستور داد از میان آنها بیرون رود و از آنها کناره کند چنانچه حضرت ابراهیم در مقام تهدید قوم
 خود بآنها گفت از شما و آنچه جز خدا میخواهید کناره میگیرم و پروردگار خود را میخواهم امید

و ادعوا ربی عسی ان لا اكون بدعاء ربی شقیاً فلما اعتزلهم وما یعبدون من دون الله اهلك الله الذین كانوا آذوه و عنتوه و ألقوه فی البحیم و جعلهم الاسفلین و انجاء الله لوطاً الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین و وهب الله جل عظمتہ لابراہیم اسحق و یعقوب نافلة و جعل کلام الصالحین و قال الله عزوجل لنبیہ محمد ﷺ و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله لیعذبهم و هم یتستغفرون و یروی فی الاخبار الصحیحة عن ائمتنا علیهم السلام ان من رأى رسول الله ﷺ او واحداً من الائمة صلوات الله علیهم قد دخل مدینة او قرية فی منامه فانه امن لاهل المدینة او القرية مما ینغافون و یحذرون و یبلوغ لما یاملون و یرجون و فی حدیث هشام مع عمرو بن (لعمرو دخل) عبید حجة فی الانتفاع بالحجة الغایب **ع** و ذلک ان القلب غایب عن سایر الجوارح لا یری بالبین ولا یشم بالانف ولا یذاق بالفم ولا یلمس بالید و هو مدبر لهذه الجوارح مع غیبتہ عنها و یقاوها علی صلاحها به ولو لم یکن القلب لفسد تدبیر الجوارح و لم تستقم امورها فاحتیج الی القلب لبقاء الجوارح علی صلاحها کما احتیج الی الائمة لبقاء العالم علی صلاحه و لا قوة الا بالله و کما یعلم مکن القلب من الجسد بالغیر کذلک یعلم مکن الحجة الغایب **ع** بالغیر و هو ما روی عن ائمتنا علیهم السلام من الاخبار کونه بمكة و خروجه منها وقت ظهوره و لسنا نعنی بالقلب المضطرب الی من اللحم لان بها لا یقع الانتفاع للجوارح و انما نعنی بالقلب اللطیف الی جعلها الله عزوجل فی هذه المضطربة لاتدرك بالبصر و ان کشف عن تلک

است بخواندن پروردگار خود بدیعت نباشم چون از آنها و آنچه جز خدا پرستش میکردند کناره کرد خدا آنان که او را آزار کردند ورنج دادند و در آتش انداختند هلاک کرد در اسفلین قرار داد او را با لوط بر زمین که برای جهانیان مبارک کرده بود نجات داد و خدای جلت عظمته اسحق و یعقوب را برای ابراهیم غنیمت قرار داد و هر يك را از شایستگان و نیکن نمود و خدای عزوجل پینمبر خود معبد (س) در سوره انعام آیه ۳۳) فرماید نیشود که خدا آنها را عذاب کند با آنکه تو در میان آنها باشی و در اخبار صحیح ما از ائمه علیهم السلام روایت شده که هر کس خواب بیند رسول خدا یا یکی از ائمه (س) داخل شهری یا دهی شدند، تعبیرش اینست که امانت برای اهل آن شهر یا ده از آنچه میترسند و بدانچه خوش دارند و امیدوارند میرسد و در حدیث هشام با عمرو بن عبید در بهره مندی از امام غائب علیه السلام گوید دل از همه اعضاء تن غائب است نه چشم دیده شود، نه با بینی بوئیده شود، نه بدهان چشیده شود، نه با دست لمس شود و با اینکه از همه این اعضاء غائب است مدبر آنها است و در همان وضع غیبت صلاح همه این اعضاء برای او است و اگر دل نباشد کار اعضاء فاسد گردد و استوار نماند پس احتیاج بدل برای اینست که صلاحیت اعضاء محفوظ بماند و احتیاج بامام برای اینست که صلاحیت عالم محفوظ بماند و لا قوه الا بالله و چنانچه موقعیت دل نسبت بجسد تنها باخبر دانسته میشود موقعیت و مکان حجت غائب هم بخبر دانسته میشود و آن اخباریست که از ائمه ما رسیده است که آنحضرت در مکه است و از آنجا هم ظهور میکند مقصود ما از دل آن پاره گوشت درون جگر نیست زیرا از آن

المضغة ولا تلمس ولا تذاق ولا توجد الا بالعلم بها لحصول التميز و استقامة التدبير من الجوارح
والحجة بتلك المضغة على الجوارح قائمة ما وجدت والتكليف لها لازم ما بقيت و إذا عدمت
تلك اللطيفة فسد تدبير الجوارح و سقط التكليف عنها و كما يجوز ان يحتج الله عز وجل بهذه
اللطيفة الغائبة عن المحواس على الجوارح فكذلك جائز ان يحتج عز وجل على جميع الخلق بحجة
غالب عنهم به يدفع عنهم و به يرزقهم و ينزل عليهم الفيت ولا قوة الا بالله

الباب الثالث والعشرون

فی اتصال الوصیة من لدن آدم عليه السلام فان الارض لا تخلو من حجة الله على خلقه إلى
يوم القيامة .

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (ره) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار و محمد بن
عبدالله و عبدالله بن جعفر العميری (ره) جميعا قالوا حدثنا احمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن
ابی الخطاب و الهيثم بن ابی مسروق النهدي و ابراهيم بن هاشم عن الحسن بن محبوب السمراد
عن مقاتل بن سليمان بن دواك « دوال خ ل » روى عن ابی عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
انا سيد النبيين ووصي سيد الوصيين و اوصياؤه سادة الاوصياء ان آدم عليه السلام سأل الله عز وجل ان
يجعل له وصيا صالحا فاوحى الله عز وجل اليه اكرمت الانبياء بالنبوة ثم اخترت خلقي فجعلت
خيارهم الاوصياء فقال آدم عليه السلام يا رب فاجعل وصي غير الاوصياء فاوحى الله عز وجل اليه يا آدم

نفسی بدیگر اعضا نرسد همانا مقصود ما از دل آن جوهر لطیفی است که خدای عز وجل در این پاره
گوشت نهاده که نه چشم دیده شود و نه لمس شود و نه چشیده شود و درك نشود جز بدانستن
آن زیرا قوة تشخيص و استواری کار و تدبير اعضا بهمین جوهر لطیف دل است که حجت بر همه
اعضاء است .

و ناهست و باقی است تکلیف بآنها متوجه است و چون این گوهر لطیف نابود شود تدبير
جوارح فاسد گردد و همه از کار بمانند و تکلیف از آنها ساقط شود و چنانچه برای خدای عز وجل رواست
که این لطیفه نهان از حس را حجت بر جوارح و اعضا نماید رواست که امام غائب از حس و دیده
مردم را حجت آنان سازد و وسیله دفاع از آنها قرار دهد و بآنها روزی دهد و باران بر آنها ببارد
ولا قوة الا بالله

باب بیست و دوم

در اثبات اینکه وصایت بر خلافت از زمان حضرت آدم پیوسته بوده است زیرا زمین تا روز
قیامت از حجت خدا بر خلقش خالی نباشد . امام ششم فرماید رسول خدا (ص) فرمود من سید پیغمبرانم
و وصیم سید اوصیاء است و اوصیاء او سادات اوصیاءند همانا آدم علیه السلام از خدای عز وجل خواهي
کرد برایش يك وصی شایسته قرار دهد، خدای عز وجل باو وحی کرد که من پیغمبران را بنبوت گرامی
داشتم و سپس خلق خدا را بررسی کردم و نیکانشان را اوصیاء نمودم آدم علیه السلام هرگز نکرد پروردگار را

اوصی الی شیت و هو هبة الله بن آدم فادعی آدم الی شیت و اوصی شیت الی ابنه شبان و هو ابن نزلة الحوراء انی انزلها الله عزوجل علی آدم من الجنة فزوجها شیتا و اوصی شبان الی ابنه مجلت و اوصی مجلت الی معوق و اوصی معوق الی غنمیشا و اوصی غنمیشا الی اخنوخ و هو ادیس النبی ﷺ و اوصی ادیس الی ناخور و دفعها ناخور الی نوح ﷺ و اوصی نوح الی سام و اوصی سام الی عثام و اوصی عثام الی برعیتانا و اوصی برعیتانا الی بافت و اوصی بافت الی بره و اوصی بره الی جفصیه و اوصی جفصیه الی عمران و دفعها عمران الی ابراهیم الخلیل ﷺ و اوصی ابراهیم الی ابنه اسمعیل و اوصی اسمعیل الی اسحق و اوصی اسحق الی یعقوب و اوصی یعقوب الی یوسف و اوصی یوسف الی یثربا و اوصی یثربا الی شعیب و اوصی شعیب الی موسی بن عمران و اوصی موسی الی یوشع بن نون و اوصی یوشع بن نون الی داود و اوصی داود الی سلیمان و اوصی سلیمان الی آصف بن برخیا و اوصی آصف بن برخیا الی زکریا و دفعها زکریا الی عیسی بن مریم ﷺ و اوصی عیسی الی شمعون بن حمون الصفا و اوصی شمعون الی یحیی بن زکریا و اوصی یحیی بن زکریا الی منذر و اوصی منذر الی سلیمه و اوصی سلیمه الی برده ثم قال رسول الله ﷺ و دفعها برده الی و انا ادفعها الیک یا علی و انت تدفعها الی وصیک و یدفعها وصیک الی اوصیائک من ولدک واحد بعد واحد حتی تدفع الی خیر اهل الارض بعدک ولیکفرن بک الامة ولنخلفن علیک اختلافا شديدا فالمقبل علیک کالمقیم معی و الشاذعنک فی النار و النار منوی للکافرین

اینک وصی مرا بهترین اوصیاء قرارده خدای عزوجل با و وحی کرد ای آدم بشیت که هبة الله پس آدم است وصیت کن و شیت پسرش شبان وصیت کرد و اوزاده همان حوریه ای بود که خدای عزوجل از بهشت آورد و بشیت تزویج کرد و شبان بمجلیت وصیت کرد و مجلیت بمعوق و معوق بغنمیشا و اخنوخ و او ادیس پیغمبر است.

ادیس بنا خور وصیت کرد و ناخور بنوح علیه السلام، نوح بسام وصیت کرد و سام بعثام و عثام ببرعیتانا و برعیتانا ببافت و بافت ببره و بره بجفصیه و جفصیه بعمران و عمران بابراهیم خلیل علیه السلام ابراهیم بفرزندش اسمعیل وصیت کرد و اسمعیل باسحق و اسحق بیعقوب و یعقوب بیوسف و یوسف بیثربا و یثربا بشعیب و شعیب بموسی بن عمران وصیت کرد و موسی بیوشع و یوشع بداود وصیت کرد و داود بسلیمان و سلیمان بآصف بن برخیا و آصف بن برخیا بزکریا و زکریا آنرا بعیسی (ع) رد کرد و عیسی بشمعون بن حمون الصفا وصیت کرد و شمعون بیحیی بن زکریا وصیت کرد و یحیی بن زکریا بمنذر و منذر بسلیمه و صیت کرد و سلیمه ببرده.

سپس رسول خدا فرمود برده آن وصیت را پس ادا کرد و یا علی من آنرا بنوا داد میکنم و تو آنرا بوسی خود رد میکنی و وصی تو آنرا باوصیاء از اولاد تو یکی پس از دیگری رده میکنی تا برسد بدست بهترین خلق زمین بعد از تو و هر آینه امت بتو کافر شوند و اختلاف سختی پدید آورند آنکه بتو رو آورد چون کسی است که با من اقامت کرده و آن که از تو کنار کند در آتش است و آتش جایگاه کفار است.

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق رضا قال حدثنا احمد بن محمد الهمداني قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن محمد بن الفضل عن ابي حمزة الثمالي عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال الله تبارك وتعالى عهد الى آدم **لا يقرب الشجرة فلما بلغ الوقت الذي كان في علم الله تبارك وتعالى ان يأكل منها نسي فاكل منها وهو قول الله تبارك وتعالى ولقد عهدنا الى آدم فليمنه فلم نجد له عزما فلما اكل من الشجرة هبط الى الارض فولد له هابيل واخوته نوا وولد له قابيل واخوته نوا ثم ان آدم امر قابيل و هابيل ان يقربا قربانا وكان هابيل صاحب غنم وكان قابيل صاحب زرع فقرب هابيل كبشا من غنمه وقرب قابيل من مزروعه هالم ينق وكان كبش هابيل من افضل غنمه وكان زرع قابيل غير منقي فتقبل قربان هابيل ولم يتقبل قربان قابيل وهو قول الله عز وجل و اقل عليهم نبا ابني آدم بالحق اذ قربانا فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الاخر الآية وكان القربان اذا قبل تاكله النار فعد قابيل فبني لها بيتا وهو اول من بني للنار العبيد وقال لا عبدن هذه النار حتي يتقبل قرباني ثم ان عدو الله ابليس قال لقابيل انه قد تقبل قربان هابيل ولم يتقبل قربانك فان تركته يكون له عقب يفخرون على عقبك فقتله قابيل فلما رجع الى آدم **عليه السلام** قال له يا قابيل ابن هابيل فقال ما ادرى وما بعثي له راعياله فانطلق آدم فوجد هابيل مقتولا فقال لعنت من ارض كما قبلت دم هابيل فبكى آدم على هابيل اربعين ليلة ثم ان آدم **عليه السلام** مثل ربه عز وجل ان يهب له ولدا فولد**

• امام پنجم فرمود براستی خدای تبارک و تعالی از آدم عهد گرفت که بدان درخت نزدیک نشود چون وقتی آمد که در علم خدا گذشته بود که از آن درخت خواهد خورد عهد خدا را فراموش کرد و از آن خورد و این گفتار خدا بتمالی است (در سوره طه آیه ۱۱۵) هر آینه بآدم عهد گردیده پیش از آن، فراموش کرد و استقامتی نداشت، چون آدم از آن درخت خورد بر زمین فرود آمد و هابیل و خواهرش دوغلو برای او زائیده شدند و قابیل و خواهر او هم دوغلو زائیده شدند سپس آدم هابیل و قابیل را فرمان کرد که يك قربانی بگذرانند هابیل گوسفنددار بود و قابیل زراعت کار هابیل يك چپش بقربانگاه آورد و قابیل يك گدسته زراعت چپش هابیل از بهترین گوسفندانش انتخاب شده بود و دسته زراعت قابیل يك و خوب نبود، قربانی هابیل قبول شد و از قابیل قبول نشد و اینست موضوع فرموده خدای عز وجل (در سوره مائده آیه ۲۷) بخوان برای آنها داستان دو فرزند آدم را براستی آنگاه که قربانی پیش داشتند و از یکی قبول شد و از دیگری قبول نشد تا آخر آیه و نشانه قبولی قربانی این بود که آتش او را میخورد قابیل هست گماشت و برای آتش خانه ای ساخت و او اول کسی بود که آتشکده ساخت و گفت من آتش را پرستم تا قربانیم را بپذیرد.

سپس دشمن خدا ابليس بقابیل گفت قربان هابیل قبول شد و قربان تو قبول نشد اگر او را ازنده گزاري فرزندان تو افتخار کنند قابیل او را کشت و چون نزد آدم بر گشت باو گفت ای قابیل هابیل کجا است گفت من نیدانم تو مرا فرستاده بودی که او را نگهداری کنم آدم بچستجوی او رفت و کشته او را یافت فرمود لعنت باد بر تو زمین که خون هابیل را بپذیرفتی آدم چهل شب بر هابیل گریست و سپس از پروردگار عز وجل خود خواست که يك پسر باو عطا کند و پسر برای او زائیده شد و او را هابیل الله

له غلام فسماء هبة الله لان الله عزوجل وهبه له فاحبه آدم حباً شديدا فلما انتقضت نبوة آدم ﷺ
 راستگملت ايامه اوحى الله تعالى اليه ان با آدم انتقد انتقضت نبوتك راستگملت ايامك فاجعل العلم
 الذى عندك والايمان والاسم الاكبر وميراث العلم واثار النبوة في العقب من ذريتك عند ابنك هبة الله فاني لن
 اقطع العلم والايمان والاسم الاكبر وميراث العلم واثار النبوة في العقب من ذريتك الى يوم القيمة
 ولن ادع الارض الا وفيها عالم يعرف به ديني و يعرف به طاعتي ويكون نجات لمن يولد فيما بينك
 وبين نوح و ذكر آدم ﷺ نوحا ﷺ وقال ان الله تعالى باعث نبيا اسمه نوح و انه يدعو الى الله
 جل و عز فيكذبوه فيقتلهم الله بالطوفان فكان بين آدم و بين نوح عليهما السلام عشرة آباء كلهم
 انبياء الله و اوحى آدم الى هبة الله ان من ادركه منكم فليؤمن به و ليتبعه و ليصدق بافانه ينجو
 من الفرق ثم ان آدم ﷺ لما مرض المرضة التي قبض فيها ارسل الى هبة الله فقال له لن لقيت
 جبرئيل او من لقيت من الملائكة فاقرأه مني السلام و قل له يا جبرئيل ان ابي يستهديك من ثمار الجنة
 ففعل فقال له جبرئيل يا هبة الله ان اباك قد قبض و ما تزل الا للصلوة عليه فارجع فرجع فوجد
 اياه و قد قبض فاراه جبرئيل ﷺ كيف يفسله ففسله حتى اذا بلغ الصلوة عليه قال هبة الله يا جبرئيل
 تقدم فصل علي آدم فقال له جبرئيل ﷺ يا هبة الله ان الله امرنا ان نسجد لايك في الجنة فليس
 لنا ان تؤم احداً من ولده فتقدم هبة الله فصلي على آدم و جبرئيل خلفه و حذب من الملائكة و كبر

نامید زیرا خدای عزوجل ویرا باو بخشیده بود آدم او را بسیار دوست میداشت و چون دوره نبوت آدم
 بسر رسید و روز گارش تمام شد خدای تعالی باو وحی کرد که ای آدم نبوت تو گذشته و روز گارت تمام
 شد اکنون علی که نزد تو است با ایمان و اسم اکبر و میراث نبوت باید دو فرزند از آئنده تو بماند
 آنها را به پسر هبة الله بده زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت
 را از ذریه آئنده تو تا روز قیامت قطع نمیکم و زمین را وانگذارم مگر آنکه در آن عالمی باشد
 که دین من باو شناخته شود و راه طاعت من باو فهمیده شود و وسیله نجات کسانی باشند که میان
 تو و نوح علیه السلام بدینا آئند آدم علیه السلام نوح را یاد آور شد و گفت خدای تعالی بك پیغمبری
 فرستد که نامش نوح است او بخدای عزوجل دعوت کند و او را تکذیب کند و خدا همه آنان را
 با طوفان هلاک کند ، میان آدم و نوح ده یشت بود که همه پیغمبران خدا بودند و آدم بهیة الله وصیت
 کرد که هر کدام شما او را درك گردید باید باو بگروید و از او پیروی کنید و او را تصدیق کنید که
 بدین وسیله از فرق نجات یابید سپس چون آدم علیه السلام بستر بیماری مرگ افتاد هبة الله را
 خواست باو گفت اگر جبرئیل را یا هر کدام فرشتگان را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان و
 بگو ای جبرئیل پدرم بك هدیه از میوه های بهشت از تو خواسته این پیام را بجبرئیل رسانید و
 جبرئیل باو گفت پدرت مرده و من آمدم بر او نماز بخوانم برگرد بدید پدرش مرده جبرئیل
 باو یاد داد که چگونه او را غسل دهد او را غسل داد چون وقت نمازش رسید هبة الله بجبرئیل گفت ای جبرئیل پیش
 بایست و بر آدم نماز بخوان جبرئیل باو عرض کرد ای هبة الله براسنی خدا بما دستور داد که در
 بهشت بر پدرت آدم سجده کنیم و حق نداریم بر هیچکدام از مقدم فرزندانش باشیم هبة الله پیش ایستاد و
 بر آدم نماز خواند و جبرئیل پشت سرش بود باگروهی از فرشتگان بر او سی تکبیر گفت و جبرئیل

عليه ثلاثين تكبيرة فامر جبرئيل فرفع من ذلك خمسة و عشرين تكبيرة والسنة فبنا اليوم خمس تكبيرات و قد كان يكبر على اهل بدر سبعا وتسعا ثم ان هبة الله لما دفن آدم اتاه قاييل فقال يا هبة الله اني قد رأيت ابي آدم قد حصلت من العلم بما لم اخص به و هو العلم الذي دعا به اخوك هاييل فتقبل قربانه و انما قتلته لكيلا يكون له عقب فيفخرون على عقبى فيقولون نحن ابناؤ الذي تقبل قربانه و انتم ابناؤ الذي لم يتقبل قربانه فانك ان اظهرت من العلم الذي اخصك به ابوك قتلته كما قتل اخاك هاييل فلبث هبة الله و العقب منه مستخفين بما عندهم من الايمان والعلم و الاسم الاكبر وميراث العلم و آثار علم النبوة حتى بعث نوح و ظهرت وصية هبة الله حين نظروا في وصية آدم فوجدوا نوحا ^{عليه السلام} قد بشر به ابوه آدم و آمنوا به و اتبعوه و صدقوه و قد كان آدم ^{عليه السلام} اوصى هبة الله ان يتعاهد هذه الوصية عند رأس كل سنة فيكون يوم عبد لهم فيتعاهدون بعث نوح ^{عليه السلام} و زمانه الذي يخرج فيه و كذلك جرى في وصية كل نبي حتى بعث الله ^{عليه السلام} و انما عرفوا نوحا بالعلم الذي عندهم وهو قول الله عز وجل ولقد ارسلنا نوحا الى قومه الآية و كان ما بين آدم و نوح من الانبياء مستخفين ومستعلنين ولذلك خفي ذكرهم في القرآن فلم يسموا كما سمي من استعلن من الانبياء وهو قول الله عز وجل و رسلا قد قصصناهم عليك من قبل و رسلا لم نقصهم عليك يعني من لم يسمهم من المستخفين كما سمي المستعلنين من الانبياء

باو دستور داد که یست و پنج تکبیر را بردارد و بهمان پنج تکبیر اکتفاء شود که امروز روش معمول میان ما است و بسا بود که پدران هفت تا نه تکبیر گفته میشد سپس چون هبة الله آدم را دفن کرد قاييل نزد او آمد و گفت من ديدم آدم علمش را مخصوص تو ساخت و بمن نداد و اين همان علي بود که هاييل برادرت با آن دعا کرد و قربانش قبول شد من او را کشتم تا برای او فرزندی نشود که بر فرزندان من افتخار کند و بگویند ما فرزندان آن کسی هستیم که قربانش قبول شد و شما فرزندان آن کسی هستید که قربانش قبول نشد، اگر تو از آن علي که پدر بهره خاص تو کرده چیزی اظهار کنی من تو را میکشم چنانچه برادرت هاييل را کشتم و هبة الله فرزندان او تا در اين جهان پایدند آنچه در دستشان بود از ايمان و علم و اسم اکبر و ميراث علم نبوت همه را پنهان کردند تا حضرت نوح مبعوث شد وصيت هبة الله را اظهار کرد چون در وصيت نامه آدم نگاه کردند و دریافتند که پدرشان آدم بنوح مژده داده است باو ايمان آوردند و از او پیروی کردند و او را تصدیق نمودند و آدم عليه السلام بيهبة الله سفارش کرده بود که در هر سال اين وصيت را بردی کند و آن روز را عيد بگیرد او بیادیاوردند بعثت نوح عليه السلام و زمانیکه در آن ظهور میکند و همین طور جاری شد در وصيت هریغبری تا آنکه خدا معهد ص را مبعوث کرد هانا نوح را بهمان علي شناختند که نزد ایشان بود و آن گفته خدای عزوجل است در سوره نوح: بتحقيق فرستادیم نوح را بخومش تا آخر و پیغمبرانی که میان آدم و نوح بودند پنهان بودند و آشکارا و از ایشان نام آنان در قرآن پنهان باد شده و چنانچه درباره پیغمبران آشکار تصریح شده درباره آنها تصریح نشده و این است منظور از گفتار خدای عزوجل پیغمبرانی از پیش که داستان آنها را گفتیم و

فمكث نوح في قومه ۱۲۰ الف سنة الا خمسين عاماً لم يشاركه في نبوته احد ولكنه قدم على قوم مكذبين للانبياء الذين كانوا يينه و بين آدم وذلك قوله تبارك وتعالى كذبت قوم نوح المرسلين يعني من كان يينه و بين آدم الى ان ينتهي الى قوله و ان ربك هو العزيز الرحيم ثم ان نوحا لما انتقضت نبوته واستكملت ابامه اوحى الله اليه يا نوح انه قد انتقضت نبوتك فاجعل العلم الذي عندك و الايمان و الاسم الاكبر و ميراث العلم و آثار النبوة في العقب من ذريتك عند سام فاني لم اقطعها من بيوتات الانبياء الذين بينك و بين آدم دلل ادع الارض الا وفيها عالم يعرف به ديني وتعرف به طاعتني و يكون نجات لمن يولد فيما بين قبض النبي الى خروج النبي الاخر وليس بعد سام الا هود فكان ما بين نوح و هود من الانبياء مستغفين و مستعجلين و قال نوح ان الله تبارك و تعالى باعث نبيا يقال له هود و انه يدعو قومه الى الله عز وجل فيكذبوه وان الله عز وجل يهلكهم بالريح فمن ادركه منكم فليؤمن به و ليتبعه فان الله تبارك و تعالى ينجي من عذاب الريح و امر نوح ابنه سام ان يتعاهد هذه الوصية عند رأس كل سنة و يكون يوم عيدهم فيتعاهدون فيه بعث هود وزمانه الذي يخرج فيه فلما بعث الله تبارك و تعالى هودا نظردا فيما عندهم من العلم و الايمان و ميراث العلم و الاسم الاكبر و آثار علم النبوة فوجدوا هودا نبيا قد بشرهم به ابوهم نوح فآمنوا به و صدقوا و اتبعوه فنجوا من عذاب الريح و هو قول الله عز وجل و الى عاد اخاهم هودا - و قوله - كذبت عاد المرسلين اذ قال لهم اخوهم هودا الاتقون و قال عز وجل و وصي بها

پیغمبرانی که داستان آنها را نگفتم برای تو یعنی نام آنها را نبردم از آنها که پنهان بودند چنانچه نام پیغمبرانی که آشکار بودند ذکر کردیم. نوح در میان قوم خود هزار جز پنجاه سال مانده هیچکس با او در نبوتش شرکت نداشت ولی او نزد مردمی رفته بود که انبیاء را دروغ میدانستند یعنی آنها که میان آدم و نوح بودند و اینست مقصود از قول خدای تبارک و تعالی در سوره شعراء آیه ۱۰۵ تا میرسد بآیه ۱۲۲ برآستی پروردگار توهم او است عزیز و مهربان سپس چون دوره نبوت نوح بسر رسید و روز گارش گذشت خدا باو وحی کرد ای نوح برآستی که نبوت سر آمد و روز گارت گذشت آن مجلسی که پیش تو است با ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت باید در نسل تو بمسند آنها را بسام بسیار من آنها را از خاندان پیغمبرانی که میان تو و آدم برده قطع نکردم و زمین را بی علی که بوسیله او دینم دانسته شود و راه طاعتم شناخته گردد و نگذارم تا وسیله نجات کسانی باشد که در میانه مردن پیغمبری تا بعثت پیغمبری دیگر بدینا می آیند و بعد از سام پیغمبری نیست جز هود و آنچه میان نوح و هود از انبیاء بودند پنهان بودند و آشکار و نوح علیه السلام گفته بود که خدای تبارک و تعالی پیغمبری مبعوث کند که نامش هود است و او قوم خود را بخدای عز وجل دعوت کند و او را تکذیب کند و برآستی خدای آنها را با باد هلاک کند هر کدام شما او را درک کردید یاو ایمان یابوید و پیرو او باشید تا خدای تبارک و تعالی او را از عذاب باد نجات بخشد و نوح بفرزندش سام دستور داد در سر هر

ابراهيم نبيه و يعقوب - و قوله - و هبنا له اسحق و يعقوب كلا هدينا لنجعلها في اهل بيته
و نوحا هدينا من قبل لنجعلها في اهل بيته فلما نزل العقب من ذرية الانبياء من كان من قبل
ابراهيم لابراهيم (عليه السلام) و كان بين هود و ابراهيم من الانبياء عشرة و هو قوله عز وجل و ما قوم
لوط منك يبعد - و قوله فامن له لوط و قال اني مهاجر الي ربي و قوله جل و عز: و ابراهيم
اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلكم خبر لكم فجري بين كل نبي و نبي عشرة آباء و تسعة
آباء و ثمانية آباء كلهم انبياء و جرى لكل نبي ما جرى لنوح و كما جرى لادم (عليه السلام) و هود و صالح
و شعيب و ابراهيم حتى انتهى إلى يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم (عليه السلام) ثم صارت بعد
يوسف في الاسباط اخوته حتى انتهت إلى موسى بن عمران و كان بين يوسف و بين موسى بن
عمران عليهما السلام عشرة من الانبياء، فامرسل الله عز وجل موسى و هرون إلى فرعون و هامان
و قارون ثم ارسل الله عز وجل الرسل و كانت تترى كل ما جاء امرا سؤلها كذبوه فالبعضنا بعضهم
بعضا و جعلناهم احاديث و كانت بنو اسرائيل تقتل في اليوم من النبين ثلثة و أربعة حتى انه
كان يقتل في اليوم الواحد سبعين نبيا و يقوم في سوق قتلهم من آخر النهار فلما انزلت التوراة

سال ابن وصيت نامه را بردی کند و آن روز را عبد بگیرند و بشت هود را بادآور شوند و زمانی
که ظهور میکنند در نظر آورند ، چون خداوند تبارک و تعالی هود را مبعوث کرد در آن علمی که
یش آنها بود نظر کردند و در ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوت و دانستند که
هود پیغمبر است و پدرشان نوح علیه السلام بوجود او بشارت داده باو ایمان آوردند او را پیروی
کردند و تصدیق نمودند و از عذاب بادنجات یافتند و این گفته خدای عزوجل است در سوره اعراف
آیه ۶۵ بسوی عا در برادرشان هود را گفته اودر سوره شعراء آیه ۶۳ تکذیب کردند قوم عاد پیغمبران
مرسل را چون برادرشان هود بآنها گفت آبا برهیز کار نیشوید و خدای عزوجل در سوره بقره آیه
۱۳۲ فرمود وصیت کرد بدین ابراهیم برانش را و یعقوب و گفته او که باو اسحق و یعقوب دادیم و
همه را رهبری کردیم تا امامت را در خاندانش بگذاریم و نوح را هم یش از آن رهبری کردیم
تا آنها در خاندانش بگذاریم نسل خاندان پیغمبرانی که که یش از حضرت ابراهیم بودند باو
ایمان آوردند و میان هود و ابراهیم ده پیغمبر بود و اینست گفته خدای عزوجل در سوره هود آیه
۸۹ نیستند قوم لوط دور از شما و گفت خدای عزوجل در سوره عنکبوت آیه ۲۶ لوط با ابراهیم
ایمان آورد و گفت من بسوی پروردگارم هجرت کنم و گفته خدای عزوجل (در سوره عنکبوت
آیه ۱۶) آنگاه که بقومش گفت خدا را بپرستید و از او بپرهیزید این برای شما بهتر است ،
همان هر پیغمبری تا پیغمبر دیگرده پسر بود یانه با هشت که همه پیغمبر بودند ، برای هر پیغمبری
همان جریان یش آمد که برای نوح و برای آدم علیه السلام و هود و صالح و شعیب و ابراهیم
رسید بیوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام سپس نبوت از یوسف با سباط برادرانش منتقل شد
تا رسید بموسی بن عمران و میان یوسف و موسی ده پیغمبر بود و خدای عزوجل موسی و هرون را
بفرعون و هامان و قارون فرستاد سپس خدای عزوجل رسولانی بی در پی فرستاد هراستی که پیغمبرش
میآمد او را تکذیب میکردند ، بعضی را پیرو بعضی هلاک کردیم و آنها را داستان نمودیم بنوا اسرائیل

علی موسی بن عمران علیه السلام تبشیر بمحمد صلی الله علیه و آله و کان بین موسی و یوسف علیهما السلام انبیاء و کان وصی موسی بن عمران یوشع بن نون و هو قتاه الذی قال الله تبارک و تعالی فی کتابه فلم تزل الانبیاء علیهم السلام تبشیر بمحمد صلی الله علیه و آله و ذلك قوله یجدونه یعنی الیهود و النصارى یعنی صفة عهد و اسمه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینہیهم عن المنکر و هو قوله عزوجل یحیی عن عیسی بن مریم و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فبشر موسی و عیسی علیهم السلام بمحمد صلی الله علیه و آله كما بشرت الانبیاء بعضهم بعضا حتی بلغت عهدا صلی الله علیه و آله نبوته فلما قضی عهد صلی الله علیه و آله نبوته و استکملت ایامه أوحى الله عزوجل إلیه ان یأخذ قدحیت نبوتک و استکملت ایامک فاجعل العلم الذی عندک و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة عند علی بن أبی طالب علیه السلام فانی لن اقطع العلم و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار

در هر روزی سه و چهار از یغبران را میکشند تا آنکه یک روز هفتادینمبر گشتند و هنوز بازارشان باز بود و چون تورات موسی بن عمران نازل شد به محمد بشارت داد و میان موسی و یوسف یغبرانی بود و وصی موسی بن عمران یوشع بن نون بود و همانست قتای او که خدای تبارک و تعالی در کتاب خود خبر داده و همیشه یغبران گشته بآمدن محمد بشارت میدادند و اینست گفته خدا در سوره اعراف آیه ۱۵۷ میبایند او را (مقصود بهود و نصاری است) بنی صفت محمد و نام او را نوشته نزد خود در تورات و انجیل که امر بعروف میکند و نهی از منکر و اینست گفته خدای عزوجل که از عیسی بن مریم نقل میکند در سوره صف مژده بخت است بر رسولی بعد از خود که نامش احمد است (۱) پس موسی و عیسی بآمدن محمد ص بشارت دادند چنانچه انبیاء بآمدن یکدیگر بشارت میدادند تا دوره نبوت محمد رسید چون محمد دوران نبوت را گذراند و روزگارش بسر رسید خدای عزوجل بار وحی کرد ای محمد نبوت خود را گذرانندی و روزگارت بسر آمد آن علی که نزد تو است با ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را بعلی بن ابیطالب علیه السلام بسپار زیرا من علم و

(۱) در سوره صف آیه ۶ آنگاه که عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل براستی دسوفخدایم بسوی شما و مصدق توراتی هستم که پیش روی منست و مژده دهنده بر رسولی هستم که بعد از من آید و نامش احمد است این آیه صریح است در این که عیسی ص قوم خود را بمعهد و نبوتش مژده داده و از رسالت وی یشگوئی کرده این بشارت خود معجزه روشنی است از حضرت عیسی که پیش از چند قرن از ظهور خاتم انبیاء بوی بشارت داده و راست آمده و دلیل قاطعی است بر صدق نبوت خاتم که عیسی توصیه کرده امت خود را بقبول دعوت او یوحنا در فصل ۱۴ آیه ۳۶ انجیل خود گوید فارقلیط همان کسی است که پدر من در آخر الزمان او را میفرستد و او همه چیز را بشما تعلیم میدهد و در فصل ۱۶ آیه ۱۳ گوید که مسیح گفت فارقلیط همان کسی است که پدر من بعد از من میفرستد چیزی از پیش خود نیگوید ولی شما را از راز گوئی با حق غیر میدهد و از یشامد ها و غیب خبر میدهد در انجیل ایطالی باراکلتس آمده و در یونانی بارقلیط و تفسیر هر دو لفظ در زبان عربی همان احمد است که قرآن بدان ناطق است

علم النبوة من العقب من ذریبتک كما لم اقطعها من بیوتات الانبیاء الذین كانوا بینک و بین ایتک آدم و ذلك قوله عزوجل و ان الله اصطفى آدم ونوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم فان الله تبارک و تعالی لم یجعل العلم جملا و لم یكل امره إلی ملک مقرب ولا نبی مرسل و لکنه ارسل رسلا من ملامکته إلی نیه فقال له کذا و کذا و امره بما یحب و نهاء عما ینکر نفس علیه ما قبله و ما خلفه بعلم فعمل ذلك العلم انبیاءه و اولیاءه و اصفیاءه من الآباء و الاخوان بالذریة التي بعضها من بعض فذلك قوله عزوجل ولقد اتینا آل ابراهیم الکتاب والحكمة و آتیناهم ملکا عظیما فاما الکتاب فالنبوة و أما الحکمة فهم الحكماء من الانبیاء و الاصفیاء من الصفوة و کل هؤلاء من الذریة التي بعضها من بعض جعل الله عزوجل فیهم النبوة و فیهم العاقبة و حفظ الميثاق حتی تنقضي الدین فهم العلماء و ولاة الامر و اهل استنباط العلم و الهداة فهذا بیان الفضل فی الرسل و الانبیاء و الحكماء و ائمة الهداة و الخلفاء الذین هم ولاة الامر و اهل استنباط علم الله و اهل آثار علم الله من الذریة التي بعضها من بعض من الصفوة التي بعد الانبیاء من الآل و الاخوان و الذریة من بیوتات الانبیاء فمن عمل بعلمهم و إنتهى إلی أمرهم نجوا (فجرى خل) بنصرهم و من وضع ولایة الله و اهل استنباط علم الله فی غیر أهل الصفوة من بیوتات الانبیاء فقد خالف امر الله عزوجل و جعل الجهال ولاة امر

ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از نسل فرزندان قطع نکنم چنانچه از خاندانهای پیغمبرانی که میان تو و پدرت آدم بود قطع نکردم و این همان گفته خدای عزوجل است در سوره آل عمران آیه ۳۳ براستی خدا برگزیده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان ۳۴ نزادی که از همدیگر باشند و خدا شنوا و دانا است، خدای تبارک و تعالی علم را جهل قرار نداده و کار خود را بهیچ فرشته مقرب و نبی مرسل و انگذاشته ولی فرستادگانی از فرشتها پیغمبرش گسیل داشته و باو چنین و چنان گفته و دستور بدانچه دوست داشته صادر کرده و از آنچه بد داشته خدقن فرموده و از ما قبل و ما بعد او داستان گفته و علم آنها را پیغمبران و دوستان و نیکان از پدران و برادران آموخته همان نزادی که از همدیگر باشند و این همان گفته خداست در سوره نساء آیه ۵۴ هر آینه بآل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و بآنها ملک عظیم دادیم مقصود از کتاب نبوت است و حکمت هم برای اینست که آنها حکمای انبیاء بودند و برگزیده صفوت و همه آنها از نزادی بودند که بهم پیوسته بودند که خداوند نبوت و ارشاد و رهبر را در میان آنها نهاده و حفظ ميثاق با آنها است تا دنیا برآید هم آنانند علماء و والیان امور و سرچشمه های علم و هدایت این بیان فضل رسولان و پیغمبران و حکماء و ائمه هدی و خلفاء ایست که والیان امورند و سرچشمه علم خدا و اهل آثار علم خدا از نوادیکه از همدیگرند از برگزیدگانی که بعد از انبیاء هستند از آل و اخوان و ذریه خاندان انبیاء هر کسی با آنان همکاری کند و دستوراتشان را بکار بندد یاری ایشان پاداش شود و هر کسی ولایت آنان را و انهد و اهل استنباط و علم خدا را در غیر برگزیده از خاندانهای پیغمبران نداند دستور خدا را مخالفت

الله والمتكلمين بغير هدى و زعموا انهم اهل استبطاء علم الله فكذبوا على الله و زاعوا عن وصية الله و طاعتهم يضعوا فضل الله حيث وضعه الله تبارك و تعالى فضلوا و اضلوا اتباعهم فلا يكون لهم يوم القيمة حجة إنما الحجة في آل ابراهيم لقول الله عزوجل و لقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكم و آتيناهم ملكا عظيما و الحجة الانبياء و اهل بيوت الانبياء حتى تقوم الساعة لان كتاب الله ينطق بذلك و وصية الله جرت بذلك في العقب من البيوت التي رفعها الله تبارك و تعالى على الناس فقال في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و هي بيوت الانبياء و الرسل و الحكماء و ائمة الهدى و هذا بيان عروة الايمان التي بها نجا من نجا قبلكم و بها ينجو من اتبع الائمة و قد ذكر الله تبارك و تعالى في كتابه و نوحا هدينا من قبل و من ذريته داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هرون و كذلك نجزي المحسنين و زكريا و يحيى و عيسى و الياس كل من الصالحين و اسمعيل و اليسع و يونس و نوحا و كالا فضلنا على العالمين و من آباءهم و ذرياتهم و اخوانهم و اجبناهم و هديناهم الى صراط مستقيم اولئك الذين آتيناهم الكتاب و الحكم و النبوة فان يكفر بها هولاة لقد و كلنا بها قومًا لحوايها بكافرين فانه من وكل بالفضل من اهل بيته من الاباء و الاخوان و الذرية و هو قول الله عزوجل

كرده و جهال را و ايان امر خدا نموده آنها را بهر چه بستانند بدون آن كه راه هدايت را بدانند و گمان كردند اهل استبطاء علم خدا بستانند برخدا دروغ بستانند و از سفارش و طاعت بيگم شدند و فضيلت خدا را در آنجا كه نهاده نگذاشتند و خود گمراه شدند و پيروان خود را هم گمراه كردند آنان در روز قيامت حجت ندارند همانا حجت در خاندان ابراهيم است براي گفتار خداي عزوجل بتحقيق بآل ابراهيم كتاب و حكمت داديم و بآنها ملك عظيم داديم و حجت انبياء اند و اهل خاندان انبياء تا روز قيامت زيرا كتاب خدا بدان گوياء است و وصيت خدا بر آن مجري است كه امامت در نسل خانداني است كه خدايش برترى داده بر مردم و مرموده در سوره نور آيه ۳۶) در خانه هائي كه خدا اجازه داده برتر باشند و نامش در آنها برده شود و آنها خانه هاي پيشبران و رسولان و حكماء و ائمه هدى است اين بيان دست آور اين است كه هر كه نجات يافته بدان نجات يافته ييش از شما و بدان نجات يابد هر كس پيروى ائمه هدى كند و خدا در كتاب خود ذكر كرده است در سوره انعام آيه ۸۶ و نوح را پيش از اين هدايت كرديم و از نزادش داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هرون و عيسى پاداش دهيم نيكو كاران را ۸۵ و زكريا و يحيى و عيسى و الياس هر کدام از شايتگانند و اسمعيل و اليسع ديونى و لوط و هريك را بر جهانيان فضيلت داديم ۸۶ و از پسرانشان و نزادشان و برادرانشان و آنها را برگزيديم و براه است هدايت كرديم ۸۷ آنانند آن چنان كسانى كه كتاب و حكم و نبوت بآنها داديم اگر اينان بدان كافر شوند ما بر آنها مردمى را گماشتيم كه كافر نيستند، مقصود كسانى است از اهل بيت از پدران و برادران و نزاد كه گماشتگان بر فضلكند و اين گفته خداي عزوجل است كه در قرآن ميفرمايد .

فی کتابه فان یکفر بها امتک فقد و کنا اهل یتک بالایمان الذی ارسلتک به فلا یکفرون بها ابدا
ولا اضیع الایمان الذی ارسلتک به و جعلت اهل یتک بعدک علما امامتک و ولایة الامر من بعدک و استنباط
علمی الذی لیس فیہ کذب ولا اثم ولا وزر ولا بطر ولا دیا، فهذا بیان ما بینہ الله عزوجل فی امر
هذه الامة بعد نبیها ~~صلی الله علیه و آله~~ ان الله طهر اهل بیت نبیته و جعل لهم اجر المودة و أجرى لهم الولاية و
جعلهم اوصیاءه و احباؤه (و احبائه و حبیته خ ل) و حبیبه ثابتہ بعده فی امته فاعتبروا ایها
الناس فیما قلت و تفکروا حیث وضع الله عزوجل ولایتہ و طاعته و مودتہ و استنباط علمہ و
حبته فاباہ فاعلموا و به فاستمسکوا تنجوا و یکون لکم به حجة يوم القيمة و للفوز فانهم صلة
ما بینکم و ما بین ربکم ولا تصل الولاية إلى الله عزوجل إلا بهم فمن فعل ذلك کان حقا علی
الله عزوجل ان یکرمه ولا یعذبه و من یأتی بغير امره کان حقا علی الله ان یدله و یعذبه وان
الانبیاء بعثوا خاصة و عامة فاما نوح فانه ارسل إلى من فی الارض بشوة عامة و رسالة عامة و
أما هود فانه ارسل إلى عاد بنبوة خاصة و أما صالح فانه ارسل إلى ثمود و هی قرية واحدة لانکمل
أربعین یتا علی ساحل البحر صغیرة و أما شعیب فانه ارسل إلى مدین و هی لا یتکمل أربعین یتا
و أما ابراهیم نبوته بکوننا و هی قرية من قری السواد فیها بدأ اول امره ثم هاجر عنها و لیست
بهجرة قتال و ذلك قوله عزوجل انی مهاجر الی ربی سیهیدین و كانت هجرة ابراهیم بغير قتال

اگر امت بدان کافر باشند ما اهل بیت تورا بر ایمان بدان چه تورا بدان فرستادیم گماشت ایم
و هرگز بدان کافر نگردند و ایمانی را که مورد رسالت تو است ضایع نگردانیم و تورا و اهل بیت
تورا بعد از تو و الیان امت و اهل دیانت علی ما خیم که در آن دروغ و گناه و جمل و کبر و دیار
و خود فروشی نیست این توضیح آنست که خدای عزوجل در امر این امت فرموده بعد از پیغمبر (ص)
براستی خدا اهل بیت پیغمبرش را با کیزه کرده و اجر مودت را بدانها اختصاص داده و ولایت را
بر آنها مجری ساخته و آنها را اوصیاء و احباء خود ننموده و بعد از پیغمبر حجت ایشان را در امت تثبیت ننموده ای
مردم در آنچه من گفته اندیشه کنید و از آن عبرت گیرید و متوجه باشید که خدای عزوجل ولایت
و طاعت و مودت و استنباط و حجت خود را کجا گذاشته است از او یاد گیرید و بدان چنگ زنید تا نجات
یابید و برای شما در روز قیامت حجت باشد و وسیله رستگاری زیرا که آنان رابطه میان شما و راه
پروردگار شایند ولایت بعدای عزوجل پیوست نشود جز بایشان تا هر کس بدان معتقد شود
بر خدای عزوجل لازمست او را گرامی دارد و عذاب نکند و هر کس برخلاف دستور او رود
بر خدا شاید که او را خوار کند و عذاب نماید ، انبیاء بشت عمومی دادند و بشت خصوصی نوح
بشت عمومی داشت و بر همه خلق زمین مبعوث بود و رسالت عامه داشت ولی هود، یحییان خصوص قوم
عاد مبعوث شده بود و صالح رسالت برای همان قوم نبود داشت که آنها یکده کوچکی داشتند
کنار دریا که چهل خانه نداشت، شعیب بهمان اهل مدین مبعوث بود که آنها چهل خانه نبود، نبوت
حضرت ابراهیم در کوننا آغاز شد که یکی از دهات سواد عراق بود سپس از آنجا هجرت کرد نه
برای جهاد و اینست مقصود از گفته خدای عزوجل در سوره الصافات آیه ۹۹) من سوی پروردگارم

و اما اسحق فكانت نبوته بعد ابراهيم و اما يعقوب فكانت نبوته بارض كنعان ثم هبط الى ارض مصر فتوفي فيها ثم حمل بعد ذلك جسده حتى دفن بارض كنعان والرواية التي دأى يوسف احد عشر كوكبا والشمس والقمر له ساجدين و كانت نبوته في ارض مصر بدوها ثم ان الله تبارك و تعالى ارسل الاسباط اثني عشر بعد يوسف ثم موسى و هرون الى فرعون و ملاه الى مصر وحدها ثم ان الله تبارك و تعالى ارسل يوشع بن نون الى بني اسرائيل عن بعد موسى فنبوته بدوها في البرية التي تاه فيها بنو اسرائيل ثم كانت انبياء كثيرة منهم من قصه الله عزوجل على محمد عليه السلام و منهم من لم يقصهم على محمد ثم ان الله عزوجل ارسل عيسى عليه السلام الى بني اسرائيل خاصة و كانت نبوته بيت المقدس و كانت من بعده العواريين (الحواريون خل) اثني عشر فلم يزل الايمان يستمر في بقية اهله منذ رفع الله عزوجل عيسى عليه السلام و ارسل الله عزوجل محمدا عليه السلام الى الجن والانس عامة و كان خاتم الانبياء و كان من بعده الاثني عشر الاوصياء منهم من ادركنا و منهم من سبقنا و منهم من بقي فهذا امر النبوة و الرسالة فكل نبي ارسل الى بني اسرائيل خاص او عام له وصي جرت به السنة و كان الاوصياء الذين بعد النبي عليه السلام على سنة اوصياء عيسى عليه السلام و كان امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله على سنة المسيح عليه السلام فهذا نبيان السنة و امثال الاوصياء بعد الانبياء

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قالَا حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن الاول يعني موسى بن جعفر عليه السلام قال ما ترك الله عزوجل الارض بغير امام

مبروم و معقفا مرا رهبری میکند. هجرت ابراهيم بدون جنك بود و اما اسحق بنوئش بعد از ابراهيم بود، يعقوب در سرزمين كنعان نبوت را آغاز كرد و يكشور مصر فرود آمد و در آنجا مرد و جسدش را آورده در كنعان بجاك سپردند، آن خوابی كه يوسف دید بازده ستاره و آفتاب و ماه باو سجده كردند، ولي نبوت يوسف در مصر آغاز شد، سپس خدای تبارك و تعالى دوازده سبط را بعد از يوسف فرستاد و سپس موسى و هرون را در مصر بفرعون و پيروانش مبعوث كرد بخصوص همان مصر، سپس خدای تبارك و تعالى بعد از موسى يوشع بن نون را بنی اسرائيل مبعوث كرد و آغاز نبوتش در يابان تيه بنی اسرائيل بود سپس پيشبران بسیاری بودند كه داستان بعضی را خدا برای محمد (ع) یاد کرده و داستان بعضی را یاد نكرده، سپس خدای عزوجل عيسى عليه السلام را بخصوص بنی اسرائيل فرستاد و نبوتش در شهر بيت المقدس بود و پس از وی دوازده تن حواریون بودند و از آنگاه كه خدای عزوجل عيسى را بالا برد ايمان در میان بقیه خاندانش پنهان بود و خدای عزوجل محمدا را بهمه جن و انس مبعوث كرد و خاتم پيشبران بود و بعد از او دوازده وصی بود كه بعضی را ما ادراك كردیم و بعضی پیش از ما بوده اند و بعضی هم باقی مانده اند اینست امر نبوت و رسالت هر پيشبريكه بنی اسرائيل فرستاده شد چه خاص و چه عام برای اوليك وصی و جانشین بود منت برای جاری بود و روش اوصیای بعد از پيشبر خاتم روش اوصیاء عيسى بود و امير المؤمنين صلوات الله عليه پرورش خود مسیح عليه السلام بود این شرح سنت و صایت است و نبوته های اوصیاء بعد از انبياء ... امام هفتم فرمود خدای عزوجل هرگز زمین را بی امام نگذارد از آنگاه كه آدم وفات کرده و او رهبری بخدای عزوجل كند و حجت بر

قط منذ قبض آدم عليه السلام بهندی به الی الله عزوجل و هو الحجة علی العباد من ترکه ضل و من
لزمه نجا حقا علی الله عزوجل

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار (رحم) قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن الحسن
بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد المدائني عن مصدق بن صدقة عن عمار بن موسى الساباطي عن
أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته و هو يقول لم تغل الأرض منذ كانت من حجة عالم يحيى فيها ما
يميتون من الحق ثم نلى هذه الآية ليريدون ليطلقوا نور الله بأفواههم والله متم نوره ولو
كره الكافرون

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رحم) قالا حدثنا سعد بن عبد الله عن اليشم بن أبي مسروق
الهندي عن محمد بن خالد بن نجم بن خالد البرقي عن خلف بن حماد عن أبان بن تغلب قال قال أبو عبد الله
عليه السلام الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رحم) قالا حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن الحسين
عن علي بن اسباط عن سليم مولى طربال عن اسحق بن عمار قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول أن
الأرض لم تغل الا و فيها عالم كيما ان زاد المسلمون شيئا ردهم الى الحق و أن نقضوا شيئا
نعمه لهم .

حدثنا محمد بن الحسن (رحم) قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال حدثنا هرون بن مسلم
عن أبي الحسن الليثي قال حدثني جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال ان في
كل خلف من امتي عدلا من اهل بيتي ينفي عن هذا الدين تحريف الغالين و انتحال المبطلين و
تأويل الجاهلين و ان ائمتكم و فودكم الى الله عزوجل فانظروا من تقتدون في دينكم و صلواتكم

بندگانش باشد هر کس او را ترك کند گمراه باشد و هر کس باو پیوسته نجات یابد این حق است
بر خدای عزوجل . عمار بن موسی ساباطی گوید از امام ششم شنیدم می فرمود از آن روز که زمین
بوده خالی از بخت حجت عالم نبوده که آن چه از حق را مردم از میان ببرند زنده کند .

سپس این آیه را خواند (در سوره صف آیه ۸) می خوانند نور خدا را یا دهانهای خود خاموش
کنند و خدا نور خود را تنسیم کنند است اگر چه مشرکان بدارند . ابان این تغلب گوید امام ششم گفت
حجت پیش از خلق است و با خلق و پس از خلق اسحق بن عمار گوید شنیدم امام ششم می فرمود زمین
خالی از هر چه باشد باز در آن عالمی است برای آن که اگر مسلمانان چیزی افزودند آن ها را بحق
بر گردانند و اگر چیزی کم کردند بر ایشان تنسیم کنند . امام ششم از عمارش حدیث فرماید که پیغمبر
(ص) فرمود در هر نسلی از امت من یک هادلی است از اهل بیت من که بر طرف کند از این دین
تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین را بر راستی امامان شما نمایند گان شایسته نزد خدای
عزوجل متوجه باشید که در دین خدا از چه کسی پیروی میکنید . امام پنجم در تفسیر گفته خدای عزوجل

حدثنا أبي (رض) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عبدالله بن محمد الحجال عن حماد بن عثمان عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوا الامر منكم قال الائمة من ولد علي عليه السلام وفاطمة (ع) الي ان تقوم الساعة

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال حدثنا احمد بن اسحق قال دخلت على مولانا أبي الحسن بن علي العسكري عليهم السلام فقال يا احمد ما كان حالكم فيما كان به (فيه خل) الناس من الشك والارتياب فقلت له يا سيدي لما ورد الكتاب لم يبق منا رجل ولا امرأة ولا غلام بلغ الفهم الا قال بالعق فقال احمد الله على ذلك يا احمد ما علمتم ان الارض لا تغلو من حجة و انا ذلك الحجة او قال و انا الحجة

حدثنا محمد بن الحسن رضي الله قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال حدثنا أحمد بن اسحق قال خرج عن أبي محمد عليه السلام الى بعض رجاله في عرض كلام له ما مني احد من آبائي عليهم السلام بما منيت به من شك هذه العصابة في فان كان هذا الامر امراً اعتقدتموه و دتم به إلى وقت ثم ينقطع فللشك موضع و ان كان متصلاً ما اتصلت امور الله عز وجل فما معنى هذا الشك

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا محمد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن علي بن اسباط عن عبدالله بن بكير عن عمرو بن الاشعث قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول اترون الامر اليك نضعه حيث نشاء؟ كلا والله انه لعهد من رسول الله صلى الله عليه وآله إلى رجل فرجل حتى ينتهي إلى صاحبه

(در سوره نساء آیه ۵۹) ای آن چنان کسانی که گویید خدا را فرمان برید و رسول خدا را فرمان برید و اولوا الامر از خود را، فرمود اولوا الامر امامان از فرزندان علی و فاطمه انس تا روز قیامت .

• • احمد بن اسحق گوید شریفاب حضور امام یازدهم شدم، فرمود ای احمد در میان این شک و ارتیاب که گریبان مردم را گرفته شما شیعه چه حالی دارید، عرض کردم ای آقای من چون نامه رسید، هیچ مرد وزن و بجهایکه میزد نبود جز آنکه بحق ضیده مند شد، فرمود من خدا را بر این موضوع حمد میکنم ای احمد آمانیدانید که زمین بی حجت نباشد منم آن حجت یا فرمود منم حجت • • احمد بن اسحق گوید از ابی محمد امام دهم نامه ای یکی از رجالش صادر شد در ضمن سخن گفته بود هیچکدام از پدران من مانند من گرفتار شک و تردید جمعیت شیعه نبودند، اگر این امر امامت امری بود که شایطوری بدان معتقد بودید که دنباله آن میبایست شک زمینه ای داشت و اگر تا امور خدای عز وجل هست پیوست است این شک چه معنی دارد ؟ • • عمرو بن اشعث گوید از امام ششم شنیدم می فرمود شما گمان میکنید کار بدست ما است که امامت را بهر که خواهیم تفویض کنیم نه هر که بخدا يك سفارش و عهد است از رسول خدا (ص) نسبت بهر فرد و فردی تا برسد بصاحبش .

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد الوليد رضا قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحمیری جميعا عن ابراهيم بن مهزيار عن علي بن حديد عن علي بن النعمان و الرضا جميعا عن الحسن بن ابي حمزة الثعالی عن ابيه قال سمعت ابا جعفر (عليه السلام) و هو يقول لن تغلوا الارض الا وفيها رجل منا يعرف الحق فاذا زاد الناس فيه قل قنودا و واذا نقصوا منعنا قد نقصوا و اذا جاؤا به صدقهم و لو لم يكن ذلك كذلك لم يعرف الحق من الباطل قال عبد الحميد بن عواض الطائي بالله الذي لا اله الا هو لقد سمعت هذا الحديث من ابي جعفر (عليه السلام) تالله الذي لا اله الا هو لسمعت منه

حدثنا ابي ده قال حدثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحمیری عن ابراهيم بن مهزيار عن اخيه عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد و فضالة عن ابان بن عثمان عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر (عليه السلام) قال ان عليا (عليه السلام) عالم هذه الامة و العلم يتوارث فليس يهلك منا احدا لا ترك من اهل بيته من يعلم مثل علمه او ما شاء الله. فهذا الاسناد عن علي بن مهزيار عن حماد بن عيسى عن ربيع عن فضيل بن يسار قال سمعت ابا عبدالله و ابا جعفر عليهما السلام يقولان ان العلم الذي هبط مع آدم لم يرفع و العلم يتوارث و كل شيء من العلم و آثار الرسل و الانبياء لم يكن من اهل هذا البيت فهو باطل و ان عليا (عليه السلام) عالم هذه الامة و انه لم يمض منا عالم الا خلف من بعده من يعلم مثل علمه او ما شاء الله. و بهذه الاسناد عن علي بن مهزيار عن فضالة بن ايوب عن ابان بن عثمان عن الحرث بن العفيرة قال سمعت ابا عبدالله (عليه السلام) يقول ان الارض لا تترك الا بعالم يعلم الحلال و الحرام

.. حسن بن ابي حمزة (عليه السلام) از پدرش باز گفته که شنیدم امام پنجم می فرمود زمین خالی از این نباشد که يك مردی از مادر آن باشد که حق را بداند تا اگر مردم بر آن افزودند بگوید افزودند و اگر کم کردند بگوید از آن کم کردند و اگر حق را آوردند مصدق آن ها باشد و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته نشود. عبد الحمید بن عواض طائی گوید بخدا می گویم که معبودی جز او نیست هر آینه این حدیث را از امام پنجم شنیدم بخدا می گویم که معبودی جز او نیست از او شنیدم .. امام پنجم فرمود علی ع عالم این امت بود و علم بارت می رود امامی از ما نبرد جز آن که یکی از خاندانش جای او بناند که علم او با آنچه را خدا خواهد بداند .. فضیل بن یسار گوید شنیدم امام ششم و پنجم می فرمودند، علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد برداشته نشد، علم دین اوست می رود و هر چه از علم و آثار مرسلین و انبیاء که از این خاندان نباشد باطل است و بر راستی علی علیه السلام عالم این امت بود و بر راستی عالمی از ما خانواده نبرد تا جای او بناند عالم دیگری که مثل علم او را پاهر چه و خدا خواهد بداند ..

حرث بن مزیرہ گوید از امام ششم شنیدم می فرمود زمین بجا نماند مگر با عالمی که علم حلال و حرام را بداند و بداند آنچه مردم بدان حاجت مندند و خود حاجت مند مردم نباشد، گفتم قربانت علم چه فرمود

وما يحتاج الناس اليه ولا يحتاج الى الناس قلت جعلت فداك علم ماذا قال ورأته عن رسول الله ﷺ
وعلى بن أبي طالب. فهذا الاسناد عن علي بن مهزيار عن فضالة عن ابان بن عثمان عن الحسن بن زياد
قال قلت لابي عبدالله عليه السلام هل تكون الارض الاوقيا امام؟ قال لا تكون الا وفيها امام عالم لحلالهم
ولعراهم وما يحتاجون اليه وبهذا الاسناد عن علي بن مهزيار عن فضالة عن ابان بن عثمان عن
ابن ابي عمير عن الحسين بن ابي العلا عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له تكون الارض بغير امام؟ قال
لا قلت اف يكون امامين في وقت واحد؟ قال لا الا واحدهما صامت، قلت فالامام يعرف الامام الذي
من بعده؟ قال نعم قال قلت قائم امام؟ قال نعم، امام بن امام قد اوتى به قبل ذلك

حدثنا ابي ونجد بن الحسن رضا قال حدثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري جميعا
قالا حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد عن نونس بن عبدالرحمن عن الحرث بن المغيرة عن ابي عبدالله عليه السلام
قال سمعته يقول لم يترك الله جل و عز الارض بغير عالم يحتاج الناس اليه و لا يحتاج اليهم بعلم
الحلال والحرام قلت جعلت فداك بما ذا يعلم؟ قال بوراة من رسول الله ومن علي بن ابي طالب صلوات
الله عليهما. وبهذا الاسناد عن الحرث بن المغيرة عن ابي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول ان العلم الذي
انزل مع آدم عليه السلام لم يرفع و صامات منا عالم الاورث علمه من بعده ان الارض لا تبقي بغير عالم
حدثنا ابي ونجد بن الحسن (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى
عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن محمد بن اسمعيل القرشي عن محمد بن
اسماعيل بن ابي رافع عن ابيه ابي رافع قال قال رسول الله ﷺ ان جبرئيل عليه السلام نزل علي بكتاب فيه

آنچه از رسول خدا و علی (ع) بارت رسیده .

.. حسن بن زیاد گوید بامام ششم گفتم آیا زمین میشود بی امام گوید فرمود نمیشود مگر در
آن امامی باشد که عالم بحلال و حرام مردم باشد و آنچه حاجتند آن هستند
.. حسین بن ابی العلاء گوید بامام ششم عرض کردم زمین بی امام میباشد؟ فرمودند نه، عرض کردم
در یک عصر دو امام میباشد؟ فرمود نه مگر یکی از آن ها خاموش باشد، گفتم امام امامی که بعد از او است
میشناسد؟ گفت آری عرض کردم قائم هم امام است؟ فرمود آری امام بر امام است و پیش از قیام باو
اقتداء شده است

.. حرث بن مغیره گوید از امام ششم شنیدم میفرمود خدای عزوجل زمین را بدون عالمی که
مردم باو محتاج باشند و او بر مردم محتاج نباشد در علم حلال و حرام و انگداشته، گفتم قربانت از کجا
می دانند؟ فرمود از رسول خدا و از علی بن ابیطالب اوست

.. باز حرث بن مغیره گوید از امام ششم شنیدم میفرمود عالمی که با آدم (ع) فرود
آمد بالا نرفت و نرسید از ما عالمی مگر این که کسیکه بعد از او است علم او را بارت برد، زمین
بی عالم نمی ماند

ابی رافع گوید رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل برای من کتابی آورد که در آن داستان پادشاهان

خبر الملوك ملوك الارض قبلي و خبر من بعث قبلي من الانبياء والرسل و هو حديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة اليه قال لما ملك اشج بن اشجان و كان يسمى الكيس و كان قد ملك مائتين و ستين سنة ففي سنة احدى و خمسين من ملكه بعث الله عزوجل عيسى بن مريم عليه السلام و استودعه النور والعلم والحكم وجميع علوم الانبياء قبله و زاده الانجيل وبعثه الى بيت المقدس الى بني اسرائيل يدعوهم الى كتابه و حكمته و الى الايمان بالله و رسوله فابي اكثرهم الا طغيانا و كفرا فلما لم يؤمنوا به دعا ربه و عزم عليه فمسح منهم الشياطين ليريه آية فيعشروا فلم يزداهم ذلك الا طغيانا و كفرا فاني بيت المقدس فمسكت يدعوهم و يرغبهم فيما عند الله ثلثة و ثلثين سنة حتى طلبه اليهود و ادعت انها عذبة و دفنته في الارض حيا و ادعى بعضهم أنهم قتلاه و صلبوه و ما كان الله ليجعل لهم سلطانا عليه و إنما شبه لهم و ما قدروا على عذابه و دفنه و على قتله و صلبه لقوله عزوجل اني متوفيك و زافعك الى و مطهرك من الذين كفروا و لم يقدروا على قتله و صلبه لانهم لو قدروا على ذلك كان تكذيبا لقوله تعالى ولكن رفع الله اليه بعد ان توفاه عليه السلام فلما اراد ان يرفعه اوحى اليه ان استودع نور الله و حكمته و علم كتابه شمعون بن حمون الصفا خليفته على المؤمنين ففعل ذلك فلم يزل شمعون في قومه يقوم بامر الله عزوجل و تحمدي بجميع مقال عيسى

بود خبر پادشاهان پیش از خودم و داستان هر که از انبیاء و رسل پیش از من مبعوث شده است، این حدیث طولانیست ما آنجا را که حاجت داریم از آن نقل کردیم.

گوید چون اشج بن اشجان پادشاه شد و نامش کیس بود و دو بیست و شصت و شش سال پادشاهی داشت در سال پنجاه و یکم از سلطنت او خداوند عیسی بن مریم را مبعوث کرد و نور و علم و حکم و جمیع علوم انبیاء پیش را بوی داد و انجیل را بدان افزود و او را به بیت المقدس به بنی اسرائیل مبعوث کرد تا آنها را بکتاب و حکمت خود دعوت کند و بایمان بخدا و رسولش و بیشتر آنان سرکشی و کفر را پیشه کرده از قبول دعوت امتناع کردند و چون باو ایمان نیاوردند پروردگار خود را دعا کرد او را سوگند داد تا بعضی از ایشان را مانند شیطان مسخ کرد برای اینکه معجزه خود را بآنها بنماید و از آن اعتبار بگیرند و این معجزه هم جز کفر و طغیان برای آنان نیفزود پس آمد بیت المقدس و در آنجا توقف کرد آنها را مدت سی و سه سال دعوت کرد و بآنچه نزد خدا است ترغیب نمود تا بهبود او را تمییز کردند و اداها کردند که او را شکنجه دادند و زنده زیر خاک کردند و بعضی ادعا کردند او را بدار کرده و کشتند و خدا تسلطی بآنها بر روی نداد و هانا اشیاء بر آنها دست داد و نتوانستند او را عذاب کنند و زیر خاک کنند و بکشتند و بدار کنند برای آنکه خدای عزوجل در سوره آل عمران آیه ۵۵ فرموده است من نورا دریافتم کتمو بسوی خود بالا برم و از آلودگی آنان که کفر و روزنه پاک کنم و قادر بر کشتن و بدار زدنش نشدم زیرا اگر بر آن قدرت یافته باشد تکذیب قول خدا لازم آید که فرماید خدا او را دریافت کرد و بالا برد، چون خدا خواست او را بالا برد باو وحی کرد که نور خدا و حکمت و علم کتاب خود را بشمعون بن حمون الصفا بسپارد و او را خلیفه بر مؤمنین کند این کار را کرد و همیشه شمعون در میان قوم خود بامر خدای عزوجل قیام میکرد و در میان بنی اسرائیل همه گفته های

عِيسَى فِي قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَاهِدَ الْكَافِرَ فَمِنْ أَطَاعَهُ وَآمَنَ بِهِ فِيمَا جَاءَ بِهِ كَانَ مُؤْمِنًا وَ
 مِنْ جَعَلَهُ وَعَصَاهُ كَانَ كَافِرًا حَتَّى اسْتَخْلَصَ رَمَاهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَبَعَثَ فِي عِبَادِهِ نَبِيًّا مِنْ الصَّالِحِينَ
 وَهُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا فَمَضَى (وَ قَبَضَ خ ل) شَمْعُونُ وَهَلَكَ عِنْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابِيكَانَ (اسْكَا ن
 خ ل) أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَعَشْرَةَ أَشْهُرًا وَفِي ثَمَانِ سَنِينَ مِنْ مَلِكِهِ قَتَلَتِ الْيَهُودُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ
 وَ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ فِي وَلَدِ شَمْعُونَ وَ يَأْمُرَ بِالْحَوَارِيِّينَ
 وَأَصْحَابِ عِيسَى بِالْقِيَامِ مَعَهُ فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ عِنْدَهَا مَلِكُ شَابُورَ بْنِ أَرْدَشِيرَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ
 وَ عِلْمَ اللَّهِ وَ نُورَهُ وَ تَفْضِيلَ حِكْمَتِهِ فِي ذُرِّيَةِ يَعْقُوبَ بْنِ شَمْعُونَ وَ مَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ مِنْ أَصْحَابِ
 عِيسَى عَلَيْهِ وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلِكُ بَغْتِ نَصْرَ مَاتَ سَنَةً وَ سَبْعًا وَ ثَمَانِينَ وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ أَلْفَ
 مُقَاتِلٍ عَلَى دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ خَرَبَ بَيْتَ الْمَقْدِسَ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدَانِ وَ فِي سَبْعَةِ وَ
 أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ مَلِكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَزِيزَ نَبِيًّا إِلَى أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي آمَنَتْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلَهَا
 ثُمَّ بَعَثَهُمْ لَهُ وَ كَانُوا مِنْ قُرَى شَتَّى فَهَرَبُوا فِرْقَانِ مِنَ الْمَوْتِ فَتَزَلُّوا فِي جَوَارِ عَزِيرَ وَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ
 وَ كَانَ عَزِيرُ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ إِيمَانَهُمْ وَ أَحِبَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ أَخَاهَمَ عَلَيْهِ فَغَابَ عَنْهُمْ
 يَوْمًا وَاحِدًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ صَرَعَى مَوْتِي فَحَزَنَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ إِنِّي يَحْيَى هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا تَعَجَّبَا
 مِنْهُ حَيْثُ أَصَابَهُمْ قَدْ مَاتُوا أَجْمَعِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَامَاتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مِائَةَ عَامٍ فَلَبِثَ فِيهِمْ

حضرت عیسی را بکار می‌بست و مردم را بدان رهبری میکرد و با کفار مبارزه میکرد و هر کس
 در آنچه آورده بود باو می‌گروید و از او اطاعت میکرد مؤمن بود و هر کس انکار میکرد و خلاف
 میکرد کافر میشد تا آنکه خدای تبارک و تعالی او را نزد خود خواست و در میان بنده گانش پیغمبری
 از صلحاء مبعوث کرد که یحیی بن زکریا است شمعون که در گذشت اردشیر بن بابیکان چهارده
 سال و ده ماه سلطنت کرد و در سال هشتم از سلطنت او یهودان یحیی بن زکریا علیه السلام را
 کشتند و چون خدای عزوجل خواست او را قبض روح کند باو وحی کرد که بفرزند شمعون وصیت
 کند و حواریین و اصحاب عیسی دستور داد که با او قیام کنند او هم این کار را کرد ، در این
 هنگام شاپور بن اردشیر سی سال سلطنت کرد تا خدا او را کشت و علم و نور خدا و تفضیل حکمت
 او در ذریه یعقوب بن شمعون بود و حواریین از اصحاب عیسی علیه السلام باو بودند ، در این موقع
 بیست و یکصد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و هفتاد هزار سربازان یهود را بخون یحیی بن
 زکریا کشت و بیت المقدس را خراب کرد و یهود در شهرها پراکنده شدند و در سال چهل و هفتم
 سلطنت او خدای عزوجل عزیر پیغمبر را بفرائی که اهل آن را میرانید و سپس آنها را مبعوث
 کرد برانگیخت ، آنان از دهات متفرقه ای بودند و از مرگ ترسیدند و فرار کردند و در
 جوار عزیر فرود آمدند و مؤمن بودند و عزیر نزد آنها رفت و آمد میکرد و سخن آنها را می
 شنید و ایمان آنها را میدید و برای آن دوستان میداشت و برادرى با آنها داشت يك روز از آنها
 غایب شد و فردا که آمدند همه افتاده اند و مرده اند بر آنها انبوهانك شد و گفت از کجا خدا اینها
 را پس از مردن زنده کند در شگفت شده بود که همه اینها یکبار در يك روز مردند ، در ایستگاه

مائه سنة ثم بعثه الله و اياهم و كانوا مائة الف مقاتل ثم قتلهم الله اجمعين لم يفلت منهم احد على
 يدي بخت نصر و ملك بعده مهرقيه بن بخت نصر ست عشر سنة و عشرين يوما و اخذ عند ذلك
 دانيال و حفر له جبا في الارض و طرح فيه دانيال **عليه السلام** و اصحابه و شيعته من المؤمنين فالقي
 عليهم النيران فلما رأى ان النار ليست تقربهم ولا تحرقهم استودعهم الجب و فيه الاسد و السباع
 و عذبهم بكل لون من العذاب حتى خلاصهم الله جل و عز منه وهم الذين ذكرهم الله في كتابه
 العزيز فقال جل و عز قتل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود فلما اراد الله ان يقبض دانيال امره
 ان استودع نور الله و حكمته مكينا بن دانيال فعمل و عند ذلك ملك هرمز ثلثة و شين سنة و
 ثلثة اشهر و اربعة ايام و ملك بعد بهرام سنة و عشرين سنة و ولي امر الله مكينا بن دانيال و اصحابه
 المؤمنون و شيعته الصديقون غير انهم لا يستطيعون ان يظهروا الايمان في ذلك الزمان ولا ان
 ينطقوا به و عند ذلك مات بهرام بن بهرام سبع سنين و في زمانه انقطعت الرسل فكانت الفترة و
 ولي الامر مكينا بن دانيال و اصحابه المؤمنون فلما اراد الله عز و جل ان يقبض ارحي اليه في
 منامه ان استودع نور الله و حكمته ابنه اتشو بن مكينا و كانت الفترة بين عيسى و يسى **عليه السلام**
 اربع مائة و ثمانين سنة و اولياء الله في الارض ذرية اتشوبين مكينا يرث ذلك منهم واحدا
 بعد واحد ممن يختاره الجبار عز و جل فعند ذلك ملك سابور بن هرمز شين و سبعين سنة وهو

خدای عز و جل خود او را میرانید و یکصد سال مرده بود و در میان آنها زیست کرد سپس خدا
 او را با آنان زنده کرد و یکصد هزار جنگنده بودند و سپس همه را بدست بخت نصر بکشتن داد
 یکن از آنان جان بدر نبرد و بعد از او مهرقیه بر بخت نصر شازده سال و بیست و شش روز
 پادشاهی کرد و دانیال را گرفت و يك زیر زمینی برای او کند چون يك چاه و دانیال و اصحاب و
 شعیانش را در آن انداخت و آتش بر سر آنها ریخت و چون دید آتش بآنها نزدیک نمیشود و آنها
 را نیوزاند آنها را در چاه شیران و درندگان انداخت و بهم شکل آنها را شکنجه کرد
 تا آنکه خداوند آنها را خلاص کرد و هم آنها هستند که خدا آنان را در کتاب عزیز خود
 (در سوره بروج) یاد کرده و فرموده است کشته شدند اصحاب اخمود آتش بر افروخته و
 چون خدا خواست دانیال را قبض روح کند باو دستور داد نور خدا و حکمتش را به مکینا بن دانیال
 بپارد و او هم عمل کرد در این موقع هرمز شصت و سه سال و سه ماه و چهار روز سلطنت کرد و
 بعد از او بهرام بن بهرام هفت سال سلطنت کرد و ولی امر خدا مکینا بن دانیال و اصحاب مؤمن
 او بودند و شعیان صدیقش چون خدا خواست او را قبض روح کند در خواب باو وحی کرد که نور
 خدا و حکمتش را به پسرش اتشوبین مکینا بپارد و دوره فترت میان عیسی و محمد ص چهار صد
 سال و هشتاد سال بود و اولیاء خدا در این مدت ذریه اتشوبین مکینا بودند که هر کدام از دیگری
 ارث میبردند بی در هم از کسانی که خدا آنها را انتخاب میکرد در این موقع سابور بن هرمز هشتاد
 و دو سال پادشاهی کرد و اول کسی است که تاج بست و پوشید و ولی امر خدای عز و جل در آن
 روزها تشوبین مکینا بود و بعد از ان اردشیر دیگری پادشاه شد تا چند سال و در زمان او اصحاب

اول من عقد التاج و لبسه و ولی امر الله عزوجل يومئذ انشوبن مكبغا و ملك بعد ذلك اردشير
 اخو سابور ستين و في زمانه بعث الله النقية اصحاب الكهف والرقم و ولی امر الله يومئذ في الارض
 دشيخا بن انشوبن مكبغا و عند ذلك ملك سابور بن اردشير خمسين سنة و ولی امر الله يومئذ
 دشيخا بن انشوبن مكبغا و ملك بعده يزدجرد بن سابور احدى و عشرين سنة و خمسة اشهر تسعة عشر يوما
 و ولی امر الله يومئذ في الارض دشيخا **عليه السلام** و لما اراد الله عزوجل ان يقبض دشيخا وحي اليه في
 منامه ان استودع علم الله و نوره و تفصيل حكمته نسطورس بن دشيخا ففعل فعند ذلك ملك بهرام
 جورستا و عشرين سنة و ثلثة اشهر و ثمانية عشر يوما و ولی امر الله يومئذ نسطورس بن دشيخا
 و عند ذلك ملك يزدجرد بن بهرام ثمانين و عشرين سنة و ثلثة اشهر و ثمانية عشر يوما و ولی امر الله
 يومئذ نسطورس بن دشيخا و عند ذلك ملك فيروز بن يزدجرد بن بهرام سبعا و عشرين سنة و ولی
 امر الله يومئذ في الارض نسطورس بن دشيخا و اصحابه المؤمنون فلما اراد الله عزوجل ان يقبضه
 اوحى اليه في منامه استودع نورا الله و حكمته و كتبه مرعبدا و عند ذلك ملك فلاس بن فيروز
 اربع سنين و ولی امر الله عزوجل و حكمته مرعبدا و ملك بعده قباد بن فيروز ثلثا و اربعين سنة
 و ملك بعده جاماسف اخو قبادستا و اربعين سنة و ولی امر الله يومئذ في الارض مرعبدا و عند
 ذلك ملك كسرى بن قبادستا و اربعين سنة و ثمانية اشهر و ولی امر الله يومئذ مرعبدا **عليه السلام** و اصحابه
 و شيعته المؤمنون فلما اراد الله عزوجل ان يقبض مرعبدا اوحى اليه في منامه ان استودع نور الله و حكمته

كهف و رقم را بر انگيخت و ولی امر خدا در اين موقع و شيخا بن انشوبن مكبغا بود و
 شاهپور بن اردشير هم پنجاه سال سلطنت كرد و باز ولی امر الهی دشيخا بن انشوبن مكبغا بود
 و بعد از او يزدجرد بن شاپور بيست و يكسال و پنجاه و نه روز سلطنت كرد و باز هم ولی امر خدا
 در روی زمین و شيخا بود و چون خدا خواست دشيخا را قبض روح كند در خواب باو وحی كرد
 كه حكم خدا و نورش را و تفصيل حكمتش را به نسطورس بن و شيخا بسپارد و او عمل كرد و در
 اينوقت بهرام گود بيست و شش سال و سه ماه و هشت روز سلطنت كرد و ولی امر خدا در اينروزها
 نسطورس بن دشيخا بود و در اين موقع يزدجرد بن بهرام بيست و هشت سال و سه ماه و هشت روز
 پادشاهی كرد ولی امر خدا آنروز نسطورس بن و شيخا بود ، در اين موقع فيروز بن يزدجرد بن بهرام
 بيست و هفت سال سلطنت كرد و ولی امر خدا در اين روزها نسطورس بن دشيخا بود با اصحاب مؤمنش
 و چون خدا خواست او را قبض روح كند در خوابش باو وحی كرد نور خدا و حكمتش و كنجش را
 به مرعبدا بسپارد ، در اين موقع بود كه فلاس بن فيروز چهار سال سلطنت كرد و ولی امر خداي عزوجل و حكمت
 او مرعبدا بود و بعد از او قباد بن فيروز چهل و سه سال سلطنت كرد و بعد از او جاماسف براد قباد چهل و
 شش سال سلطنت كرد و ولی امر خدا آنروزها در زمین مرعبدا بود در اين هنگام كسرى بن قباد چهل و شش سال
 و هشت ماه سلطنت كرد و ولی امر خدا آنروزها مرعبدا و اصحاب و شيعانش بودند كه مؤمن بودند
 و چون خدا خواست كه مرعبدا را قبض روح كند در خواب باو وحی كرد كه نور خدا و حكمتش را به يعقوب
 راهب بسپارد و عمل كرد در اينوقت هرگز بن كسرى هشتاد و سه سال سلطنت كرد و ولی امر خدا

بحیرا الراهب ففعل فعند ذلك ملك هرمز بن كسرى ثلث و ثمانين سنة وولى امر الله يومئذ بحیرا و اصحابه المؤمنون و شيعته الصديقون و عند ذلك ملك كسرى بن هرمز بن پرويز وولى امر الله يومئذ بحیرا حتى اذا طالت المدة و انقطعت الوحى و استغف بالتعم و استوجب الفير و درس الدين و تركت الصلوة و اقتربت الساعة و كثرت الفرق و صار الناس في حيرة و ظلمة و اديان مختلفة و امور متشتة و سبيل ملتبه و مضت تلك القرون كلها فمضى صدر منها على منهاج نبیها ﷺ و بدل آخرون نعمة الله كفرا و طاعته عدوانا فعند ذلك استخلص الله عزوجل نبوته و رسالته من الشجرة المشرقة و الجبر نومة المثمرة التي اصطفاه الله جل و عز في سابق علمه و نافذ قوله قبل ابتداء خلقه و جعلها منتهى خیرته و علیه صفوة معدن خاصته محمد ﷺ اختصه بالنبوة و اصطفاه بالرسالة و اظهر بدينه الحق ليفصل بين عباد الله القضا و يعطي في الحق جزيل العطاء و يحارب اعداء رب الارض و السماء و جمع عند ذلك ربنا تبارك و تعالى لمحمد ﷺ علم الماضين و زاده من عنده القرآن الحكيم بلسان عربي مبين لآياته الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد فيه خير الماضين و علم الباقين

حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى بن عبيد عن الحسن بن علي الخزاعي عن عمر بن ابان عن الحسين بن أبي حمزة عن ابيه عن أبي جعفر (عليه السلام) قال قال يا أبا حمزة ان الارض لن تخلو الا و فيها عالم ان زاد

در آنروزها بحیرا و اصحاب مؤمن و شیعیان صدیقش بودند و در این زمان کسری پسر هرمز بن پرویز بسلطنت رسید و ولی امر خدا بحیرا بود تا اینکه مدت طولانی شد و وحی منقطع گردید و نصت خدا مورد استخفاف شد و سبب تفریبات گردید ، دین از میان رفت ؛ نماز متروک شد و مودت صاحت نزدیک شد و دستجات فراوان گردید و مردم در سرگردانی و تاریکی گرفتار شدند و دینهای مختلف پیدا شد و امور پراکنده گردید و روبه ها بهم آمیخته شد و این قرنها ییابی گذشت که در آغاز مردم براه پیغمبران خود بودند ولی آیندگان نصت دین خدا را بدل بکفر کردند و طاعت او را بدل بدشمنی در اینموقع بود که خداوند عزوجل برای نبوت و رسالت خود برگزید از درخت نورانی و چرتومه بهره شخصیتی که در سابقه علم خود او را انتخاب کرده بود و پیش از آغاز آفرینش فرمان نافه در باره او صادر کرده بود و او را نهایت برگزیده گان خود و برتر منتخبان خویش و معدن خاصان خود قرار داده بود و محمد ﷺ را مخصوص نبوت و برگزیده رسالت ساخت و بدین او حق را روشن کرد تا میان بندگانش بحق حکم کند و عطاء جزیل بخشد و با دشمنان خدای آسمان و زمین بجنگد و خدای تبارک و تعالی در این هنگام برای محمد علم گشتگان را جمع آوری کرد و قرآن حکیم را بزبان عربی روشن بر آن افزود که باطل از پیش و پس بر آن وارد نشود و فرود شده از حکیم حمید است و در آن خیر گشتگانست و علم آیندگان

.. حسین بن ابی حمزه از پدرش از امام پنجم روایت کرده است که فرمود ای ابا حمزه براستی زمین خالی نیساند باید در آن عالمی باشد که اگر مردم در دین افزودند بگویند

الناس قال قد زادوا و ان نقصوا قال قد نقصوا و لن يخرج الله ذلك العالم حتى يرى في ولده من يعلم مثل علمه او هاشا الله

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري عن يعقوب بن يزيد عن عبدالله الغفاري عن جعفر بن ابراهيم والحسين بن زيد جميعا عن ابي عبدالله (ع) عن آياته عليهم السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه لا يزال في ولدي مأمون مأمول
حدثنا محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى قال سمعت الرضا (ع) يقول ان الارض لا تغلو من ان يكون فيها امامنا، حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري عن ايوب بن نوح عن الربيع بن محمد المسلمي عن عبدالله بن سليمان العامري عن ابي عبدالله (ع) قال ما زالت الارض إلا والله تعالى ذكره فيها حجة يعرف الحلال والحرام و يدعو إلى سبيل الله جل و عز و لا ينقطع الحجة من الارض الاربعين يوما قبل يوم القيمة فاذا رفعت الحجة غلقت ابواب التوبة و لا ينفع نفسا ايمانها ثم تكن آمنت من قبل ان ترفع الحجة اولئك شرار خلق الله وهم الذين يقوم عليهم القيمة

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (ره) قال حدثني محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن عتبة بن جعفر قال قلت لابي الحسن الرضا (ع) قد بلغت ما بلغت و ليس لك ولد فقال يا عتبة بن جعفر ان صاحب هذا الامر لا يموت حتى يرى من بعده

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (ره) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن علي بن ابي حمزة الثمالي عن ابي بصير عن ابي عبدالله (ع) قال ان الله

افزودند و اگر کم کردند بگوید کم کردند و هرگز خدا این عالم را از جهان نبرد تا در فرزندان خود کسی را بیند که مانند او بداند

•• امام بکم فرمود همیشه در وجود من و فرزندان من شخصی است که امین است مردم باو امید وارند

•• صفوان بن يحيى گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود زمین خالی از آن نیست که امامی از ما در آن باشد

•• امام ششم فرمود زمین از جا در نرود مگر آنکه برای خدای تعالی ذکره حجتی باشد که حلال را از حرام بشناسد و براه خدا دعوت کند و حجت از زمین بریده نشود مگر چهل روز پیش از قیام قیامت، چون حجت خدا برداشته شود درهای تو به بسته گردد و ایمان کسی که قبل از رفع حجت ایمان نداشته دیگر فائده ندارد، آنان شرار خلق خداوند و همانند که قیامت بر آنها میجرخند

•• عتبة بن جعفر گوید امام هشتم عرض کردم باین سن رسیدید و پیری ندارید؟ فرمود ای عتبة بن جعفر صاحب امر خلافت نمیرد تا فرزند جای خود را ببیند

اجل و اعظم من ان يترك الارض بغير امام عادل (عدل جل)

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (ره) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار وسعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعا عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن علي بن النعمان عن الفضيل بن عثمان عن عثمان عن أبي عبيدة قال قلت لابي عبدالله عليه السلام جعلت فداك ان ساله بن ابي حفصة يلتقاني و يقول لي الستم تروون من مات و ليس له امام فموتته مائة جاهلية فاقول له بلى فيقول قدمضي أبو جعفر فمن امامكم اليوم ؟ فاكروا جعلت فداك ان أقول له جعفر فاقول له ما يزال اثمتي آل محمد فيقول لي ما اراك منعت شيئا ؟ فقال عليه السلام وبيع سالم بن أبي حفصة لعنه الله و هل يدري سالم ما منزلة الامام ان منزلة الامام اعظم مما ذهب اليه سالم و الناس اجمعون فانه لن يهلك منا امام قط الا ترك من بعده من يعلم مثل علمه و يسير مثل سيرته و يدعو إلى مثل الذي دعا إليه و انه لم يمنع الله عز وجل ما أعطى داد ان اعطى سليمان افضل منه

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا عبدالله بن جعفر قال حدثنا ابراهيم بن هاشم عن أبي جعفر عن عثمان بن اسلم عن فريخ عن أبي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول والله ما ترك الله عز وجل الارض قط منذ قبض آدم الا و فيها امام يهتدى به إلى الله عز وجل وهو حجة الله على المباد من تركه هلك و من لزمه نجا حقا على الله عز وجل.

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا عبدالله بن جعفر عن محمد بن عيسى عن جعفر بن بشير و صفوان بن يحيى جميعا عن فريخ عن أبي عبدالله عليه السلام مثله سواء

• امام ششم فرمود خدا بر تراست از آنکه زمین را بی امام عادل و اگدارد

• ابي عبيده گوید با امام ششم عرض کردم قربانت سالم بن ابي حفصة بن برخورده است و میگوید شاربوت نیکند که هر کس ببرد و امام زمانی نشاند برك جاهلیت مرده ؟ باو میگویم آری • میگوید ابو جعفر (امام پنجم) از دنیا رفت امروزه امام شاکست ؟ قربانت من نخواستم باو بگویم امام امروز ما جعفر است باو گفتم همیشه امامان ما آل محمدند پس گوید جواب درستی ندادی، فرمود وای رسالم بن ابي جعفر لعنه الله سالم مقام امام و امید است مقام امام از آنچه سالم و مردم گمان کرده اند بزرگتر است هرگز امامی از ما نبود جز آنکه بجا گذارد کسی که چون او بداند و بروش او برود و بهمانکه او دعوت میکرد دعوت کند و برای خدا مانعی نداشت که آنچه را بداد داد است بسلیطن بهتر از آن را بدهد

• فريخ گوید از امام ششم شنیدم میفرمود بخدا که خدای عز وجل از وقتی آدم علیه السلام بدرود گفته است هرگز زمین را بی امامی که رهبری بخدای عز وجل کند نگذاشت و او حجت بر بندگانشست ، هر کس ترکش کند هلاک شود و هر کس باو پیسبد نجات یابد و نجات او حق است بر خدای عز وجل

• در حدیث دیگری همین مضمون از فريخ نقل شده

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن عبدالله بن عيسى عن احمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن العلا عن ابن أبي يصفور قال قال أبو عبدالله (عليه السلام) لا تبقى الارض يوما واحدا بغير امام منا يخرج إلى الامّة

حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا سعد بن عبدالله بن جعفر الحميري جميعا عن محمد بن الحسين عن ابن أبي عمير عن حمزة بن حمران قال سمعت ابا عبدالله (عليه السلام) يقول لولم يبق في الارض الا اثنان لكان احدهما الحجة او كلن الثاني الحجة

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال حدثنا محمد بن عبد الحميد عن منصور بن يونس عن عبد الرحمن بن سليمان عن ابيه عن ابي جعفر (عليه السلام) عن العلاء بن نوفل قال قال علي (عليه السلام) لرسول الله (صلى الله عليه وآله) يا رسول الله انا الهداة ام من غيرنا؟ قال لا بل منا الهداة إلى الله إلى يوم القيمة بنا استنقذهم الله عز وجل من ضلالة الشرك و بنا استنقذهم من ضلالة الفتن و بنا يصبحون اخوانا بعد ضلالة الفتن كما بنا اصبحوا اخوانا بعد ضلالة الشرك و بنا يختم الله كما بنا فتح الله

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري عن احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عيسى بن عبيد عن الحسين بن سعيد عن جعفر بن بشير و صفوان بن يحيى جميعا عن المعلى بن عثمان عن المعلى بن خنيس قال سألت ابا عبدالله (عليه السلام) هل كان الناس إلا وفيهم من قد امروا بطاعته منذ كان نوح (عليه السلام) قال لم يزل كذلك و لكن اكثرهم لا يؤمنون .

حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن عيسى بن

.. امام ششم فرمود زمین يك روز بی امامی از ما نباشد که مردم بدو پناه برند

.. حمزة بن حمران گوید از امام ششم شنیدم میفرمود اگر دو زمین جز دو کس نباشند یکی از آنها امامست یا دومی آنها امامست

.. علی علیه السلام بر رسول خدا (ص) عرض کرد یا رسول الله رهبران از ما هستند یا از دیگران فرمود رهبران تا روز قیامت از خاندان ما هستند خدای عزوجل آنها را از گمراهی شرك بوسیله ما نجات داد مردم بوسیله ما از گمراهی فتنه و شورش نجات یافتند؛ بوسیله ما پس از فتنه و اختلاف برادر گردیدند چنانچه بوسیله ما بعد از گمراهی شرك برادران یگانه پرست شدند خدا بایان کار را هم بپایانجام دهد چنانچه بپای آغاز کرده است

.. معلى بن خنيس گوید از امام پنجم پرسیدم آیا از زمان نوح تا کنون مردم نبودند بوضعی مگر آن که در میان آنها جنتی بوده است و دستور داشته اند از او فرمان ببرند؟ فرمود همیشه چنین بوده است ولی بیشتر مردم ایمن نیاوردند

عبيد عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن جليس له عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت في قول الله عز وجل كل شيء هالك الا وجهه قال يا فلان فهاك كل شيء و يبقى وجه الله عز وجل والله اعظم من ان يوصف ولكن معناها كل شيء هالك الا دينه ولكن نحن الوجه الذي يؤتى منه لن يزال في عباد الله ما كانت له فيهم رؤية. قلت و ما الروية؟ قال الحاجة فاذا لم يكن له فيهم حاجة و رفعنا الله اليه فمنع ما احب

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن جعفر بن بشير عن عمر بن ابان عن ضريس الكناسي عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل كل شيء هالك الا وجهه قال نحن الوجه الذي يؤتى الله عز وجل منه

حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار وسمعت ابا عبد الله و عبد الله بن جعفر العميري جميعا قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد قال حدثنا ابو القاسم الهاشمي قال حدثني عبيد بن نفيس الانصاري قال اخبرنا الحسن بن سماعة عن جعفر سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال نزل جبرئيل عليه السلام الى النبي صلى الله عليه وآله بصحيفة من السماء لم ينزل الله نبارك و تعالى من السماء كتابا مثلها قطبها ولا بعدها و نحوها بغواتيم من ذهب فقال له يا محمد هذه وصيتك الى النجيب من اهلك قال يا جبرئيل و من النجيب من اهلي قال علي بن ابي طالب عليه السلام مره

اذا توفيت ان يفك خاتما منها و يعمل بمافيه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله فك علي عليه السلام خاتما ثم عمل بمافيه، هاتمه، ثم دفع الصحيفة الى الحسن بن علي عليهما السلام فك خاتما و عمل بمافيه

.. ابي حمزة گوید با امام بنجم عرض کردم از تفسیر قول خدای عزوجل (در سوره قصص آیه ۸۸) هر چیزی نیست شود جز وجه او - فرمود ای فلانی همه چیز هلاک شود و همان وجه خدای عزوجل بماند خدا بزرگتر از آنست که وصف بوجه شود ولی معنایش اینست که هر چیزی نیست شود جز دین خدا ولی ما ایم آن وجهی که از آن بسوی خدا آید که از میان بندگان هرگز ازل نشود تا پیشی دارد گفتم پیش چیست؟ فرمود حاجت، آنگاه که در آنها حاجتی ندارد ما را نزد خود بالا برد و آنچه خواهد بکند

.. ضریس کناسی از امام ششم در قول خدای عزوجل كل شيء هالك الا وجهه نقل کرده است که فرمود ما ایم آن وجهی که از آن بسوی خدا آید

امام ششم فرمود جبرئیل يك صحیفه برای پیغمبر از آسمان فرود آورد که خدای تبارک و تعالی هرگز از آسمان مانند آن کتابی نیاورده و نخواهد آورد که بر آن مهرهای طلایی زده شده بود، فرمود ای محمد این وصیت نامه تو است برای نجیب خاندانت، فرمود ای جبرئیل نجیب خاندانم کیست؟ فرمود علی بن ابیطالب، باو فرمان بده چون از دنیا رفتی که يك مهر را بشکند بدانچه در آن نوشته عمل کند، چون رسول خدا در گذشت علی علیه السلام يك مهر را شکست و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر رفت پس صحیفه را حسن بن علی علیه السلام داد او هم يك مهر را شکست بدانچه در آن بود عمل

ما تعداه ثم دفعها الى الحسين بن علي عليهما السلام ففك خاتما فوجد فيه ان اخرج يقوم الى الشهادة لاشهادة لهم الاممك واشترى نفسك الله عز وجل فعمل بما فيه ما تعداه ثم دفعها الى رجل بعده ففك خاتما فوجد فيه اطرق و اصمت و الزم منزلك و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين ثم دفعها الى رجل من بعده ففك خاتما فوجد فيه ان حدث الناس فافتهم و اشر علم آياتك ولا تخافن احدا الا الله فانك في حرز الله و ضمانه فدفعها الى من بعده و يدفعها من بعده الى من بعده الى يوم القيمة

حدثنا ابي ربه قال حدثنا عبدالله بن جعفر العميري قال حدثنا الحسن بن علي الزيتوني عن ابي هلال عن خلف بن حماد عن ابن مسكان عن محمد بن مسلم عن ابي عبدالله عليه السلام قال الحجة قبل الخلق ومع الخلق وبعد الخلق

حدثنا ابي ربه قال حدثنا عبدالله بن جعفر قال حدثنا محمد بن الحسين عن يزيد بن اسحق عن هرون بن حمزة الغنوي قال قلت لابي عبدالله عليه السلام هل كان الناس الا وفيهم امين قد امروا بطاعته منذ كان نوح عليه السلام قال لم يزالوا كذلك ولكن اكثرهم لا يؤمنون

حدثنا محمد بن الحسن ربه قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر جميعا عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن حمزة بن حمران عن ابي عبدالله عليه السلام قال لو لم يكن في الارض الا اثنان لكان احدهما الحجة ولو ذهب احدهما بقي الحجة

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضا قال حدثنا عبدالله بن جعفر العميري قال حدثنا

کرد و فراتر رفت سپس آنرا بحسین بن علی داد یک مهر را شکست دو آن یافت که جمعی را برای شهادت بپر که باید با تو شهید شوند و این سعادت را با دیگری درک نکنند تو خود را بخدای عزوجل بفروش بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت سپس او را بپردی بعد از خود داد در آن یافت که سر بزیرو انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و عبادت پروردگارت بکن تا مرگت برسد، سپس آنرا بپردی بعد از خود داد مهر را برداشت و در آن دید که باید برای مردم حدیث بگوئی و فتوا بدهی و علم بداران خود را تشر کنی و از کسی جز خدا بترسی زیرا تو در حفظ و ضمانت خدا هستی و او را بآنکه بعد از وی بوده داده و او بعد از خود میدهد تا روز قیامت

• امام ششم فرمود حجت پیش از خلق است و با خلق است و بعد از خلق

هرون بن حمزه غنوی گوید با امام ششم عرض کردم آیا مردم باشند جز آنکه در آنها امینی باشد که مأمور اطاعت او هستند از زمان نوح علیه السلام تا کنون ؟ فرمود همیشه چنین باشند ولی بیشترشان ایمان نیاورند

• امام ششم فرمود اگر نباشند در زمین جز دو کسی یکی از آنها حجت باشد و اگر یکی برود

همان حجت بماند ••

احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن یزید الکناسی قال قال ابو جعفر علیه السلام لیس تبقى الارض يا ابا خالد يوما واحدا بغير حجة الله على الناس ولم يبق من خلق الله جل وعز آدم عليه السلام فاسكنه الارض

حدثنا محمد بن الحسن ره قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری جميعا عن ايوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن عبدالله بن خدش البصري عن ابي عبدالله عليه السلام قال سألته رجل فقال تغلوا الارض ساعة لا يكون فيها امام ؟ قال لا تغلوا الارض من الحق

حدثنا ابي رحمه الله قال حدثنا احمد بن ادريس قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن حماد بن عثمان عن عبدالله بن ابي يعفور انه سأل ابا عبدالله عليه السلام هل ترك الارض بغير امام ؟ قال لا قال قلت فيكون امامان ؟ قال لا الا واحدهما صامت

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن ابي ولید قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی عن العباس بن معروف عن ابراهيم بن مهزيار عن اخيه علي بن مهزيار عن الحسن بن بشار الواسطي قال قال الحسين بن خالد للرضا عليه السلام وانا حاضرت تغلوا الارض من امام ؟ فقال لا

حدثنا ابي ره قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال حدثنا محمد بن عیسی عن ابن محبوب عن علي بن حمزة عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان الله اجل و اعظم من ان يترك الارض بغير امام عادل

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا العباس بن الفضل المقرئ قال حدثنا محمد بن علي بن منصور قال حدثنا عمرو بن عون قال حدثنا خالد عن الحسن بن عبدالله عن ابي الضحی عن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي فانهما لن يفرقا حتى يردا على الحوض

یزید کناسی گوید امام بنجم فرمود ای ابو خالد زمین يك روز بی حجت خدا بر مردم نیماند و از روزيكه خدای عزوجل آدم را خلق کرده و در زمین سکونت داده بی حجت نبوده
 .. عبدالله بن خراش بصری گوید مردی از امام ششم پرسید که زمین يك ساعت بی امام میباشد؟ گفت زمین خالی از حق نیست

.. عبدالله بن ابي يعفور از امام ششم پرسید آیا زمین بی امام و اگذار شود؟ فرمود نه گوید گفتند دو امام باهم میباشد؟ فرمود مگر آنکه یکی خاموش باشد

.. حسن بن بشار واسطی گوید حسین بن خالد با امام هشتم در حضور من عرض کرد زمین خالی از امام نیماند؟ فرمود نه

.. امام ششم فرمود بر راستی خدا بر تو و بزرگترست از اینکه زمین را بی امام عادل وانهد
 زید بن ارقم گوید رسول خدا (ص) فرمود بر راستی من در میان شما ثقلین را بجا میگذارم که کتاب خدا و عترت خودم باشند بر راستی آنها از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من در آیند

حدثنا محمد بن ابراهيم بن احمد بن يونس قال حدثنا العباس بن الفضل عن ابي ذرعه عن كثير ابن يحيى ابي مالك عن ابي عوانة عن الاعمش قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت عن عامر بن واثله عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله ﷺ من حجة الوداع فنزل بغدير خم ثم امر بدوحات فقم ما تعمن ثم قال كاني قد دعيت فاجبت اني تارك فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفرقا حتى يردا على الحوض ثم قال ان الله مولاي وانا مولى كل مؤمن ومؤمنة ثم اخذ بيد علي بن ابي طالب عليه السلام ثم قال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال قلت لزيد بن ارقم انت سمعت من رسول الله ﷺ فقال ما كان في الدوحات احد الاراء بعينه وسمعه باذنيه

حدثنا محمد بن جعفر بن الحسين البغدادي قال حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد العزيز املاء قال حدثنا بشر بن الوليد قال حدثنا محمد بن طلحة عن الاعمش عن عطية بن سعيد عن ابي سعيد البغدادي ان النبي ﷺ قال اني اوشك اني ادعى فاحيب و اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل وعترتي كتاب الله حبل ممدود بين السماء والارض وعترتي اهل بيتي وان العليم الخبير اخبرني انهما لن يفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا بماذا تخلفوني فيهما

حدثنا محمد بن عمرو البغدادي قال حدثنا محمد بن الحسن بن حفص اخبرني قال حدثنا محمد بن عبيد قال حدثنا صالح بن موسى قال حدثنا عبد العزيز بن ربيع عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله ﷺ اني قد خلفت فيكم شيئين لن تضلوا بعدى ابدا ما اخذتم بهما وعملتم

... عامر بن واثله از زيد بن ارقم باز گوید چون رسول خدا (ص) از حجت الوداع برگشت، در غدیر خم فرود آمد سپس دستور داد زیر چند درخت را جاروب کردند سپس فرمود گویا مرا نزد خدا دعوت کردند و من اجابت کردم من ثقلین را در میان شما میگذارم یکی از دیگری بزرگتر است کتاب خدا وعترت من که اهل بیت منند بپایند چگونه بجای من بر آنها رفتار می کنید زیرا که این دوازدهم جدا نشوند تا سر حوض بر من در آیند سپس فرمود خدا مولای منست و من مولای هر مؤمن و مؤمنه سپس دست علی بن ابیطالب را گرفت و پس از آن فرمود هر کس را من ولی او هستم این ولی او است بار خدا یا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار گوید من یزید بن ارقم گفتم تو خود این را از رسول خدا شنیدی؟ گفت کسی زیر آن درختها نبود مگر آن که بچشم خود دید و بگوش خود شنید، از ابو سعید خدری روایت شده که راستی بیغیر (ص) فرمود نزدیک است که دعوت شوم و اجابت کنم و بر راستی من و ثقل در شما بجا میگذارم کتاب خدای عزوجل وعترت خودم، کتاب خدا ریسائیست میان آسمان و زمین کشیده است و عترت من اهل بیت منند و بدرستی که دانای خیر بین اطلاع داده که این دوازدهم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند بپایند بچه وضعی بجای من با آنها رفتار می کنید؟

ابوهریره گوید رسول خدا فرمود من در میان شما دو چیز بجا میگذارم که هرگز پس از من گمراه نشوید تا آن دورا بگیرید و بدانچه در آنها است عمل کنید کتاب خدا و سنت خودم بر راستی آنها

بما فیہما کتاب اللہ وستی وانہما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

حدثنا محمد بن عمرو العافظ قال حدثنا لقسم بن عباد قال حدثنا سويد قال حدثنا عمرو بن مصالح عن زكريا عن عطية عن ابي سعيد قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله جل وعز جبل ممدود و عترتي اهل بيته و لن يفترقا حتى یردا علی الحوض
حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد قال اخبرنا محمد بن احمد بن حمدان القشيري قال حدثنا الحسين بن حميد قال حدثني اخي الحسن بن حميد قال حدثني علي بن ثابت الدهان قال حدثني سوادو (سعاد هو ابن سليمان خ ل) هو ابن سليمان عن ابي اسحق عن العرث عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله ﷺ اني امره مقبوض و اوشك ان ادعى فاجيب وقد تركت فيكم الثقلين احدهما افضل من الاخر كتاب الله و عترتي اهل بيته و انهما لن يفترقا حتى یردا علی الحوض

حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد قال حدثنا القشيري قال حدثنا المغيرة بن محمد بن المهلب قال حدثني ابي قال حدثني عبدالله بن دادو عن فضيل بن مرزوق عن عطية الموفى عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم امرين احدهما اطول من الاخر كتاب الا جبل ممدود من السماء إلى الارض طرف بيد الله و عترتي إلا و انهما لن يفترقا حتى یردا علی الحوض
قلت لابي سعيد من عترته؟ قال اهل بيته عليهم السلام

حدثنا علي بن الفضل البغدادي قال سمعت ابا عمر و صاحب ابي العباس تطلب يقول سمعت ابا العباس تطلب سئل عن معنى قوله ﷺ اني تارك فيكم الثقلين لم سميا الثقلين قال لان

از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند

.. ابي سعيد گوید که رسول خدا (ص) فرمود برآستی من در میان شما میگذارم آنچه را که اگر بدان تمسک کنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدای جل و عز که رشته ای است کشیده و عترت من اهل بیت و هرگز از هم جدا نشوند تا بر سر حوض بر من وارد شوند
عرث گوید علی علیه السلام فرمود که رسول خدا (ص) فرمود من مردی گرفتارم و نزدیک است دعوت شوم اجابت کنم و بتحقیق که ثقلین را در میان شما میگذارم یکی بهتر و بزرگتر از دیگری است کتاب خدا و عترت خودم اهل بیت و برآستی آنها از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند *

ابی سعید خدری گوید رسول خدا فرمود من در میان شما دو امر میگذارم یکی درازتر از دیگری است کتاب خدا رشته ای که از آسمان تا زمین کشیده است و سرش بدست خداست و عترت خودم هلا این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد شوند عطیه حوفی راوی حدیث گوید یابی سعید گفت عترت او کیست گفت اهل بیت او ، علی بن فضل بغدادی برای مایا ز گفت که از ابو عمرو صاحب ابوالعباس تطلب شنیدم میگفت از ابوالعباس تطلب پرسش شد از معنی گفتار رسول خدا (ص) اني تارك فيكم الثقلين

التمسك بهما ثقيل -

حدثنا الحسن بن علي بن سعيد (شبيب خ ل) الجوهري ابو محمد قال حدثنا عيسى بن محمد العلوي قال حدثنا ابو عمرو احمد بن ابي حازم الغفاري قال حدثنا عبدالله بن موسى عن شريك عن الركين بن الربيع عن القاسم بن حسان بن زيد عن ثابت قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم الثقلين كتاب الا و عترتي اهل بيتي ! لافهما الخليفةان من بعدى و لن يفترقا حتى يردا على الحوض .

حدثنا الحسن بن علي بن شبيب ابو محمد الجوهري قال حدثنا عيسى بن محمد العلوي قال حدثنا الحسين بن الحسن الحميري بالكوفة قال حدثنا الحسن بن الحسين العرنى عن عمرو جميع عن ابي المقدام عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال اتيت جابر بن عبدالله فقلت اخبرني عن حجة الوداع فذكر حديثاً طويلاً ثم قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم ما انما تمسكتم به لن تضلوا بعدى كتاب الله و عترتي اهل بيتي ثم قال اللهم اشهد ثلثاً

حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد قال اخبرنا محمد بن احمد بن حمادان القشيري قال حدثنا ابو الهيثم المظفر بن محمد بن المهلب قال حدثنا عبدالغفار بن محمد بن كثير الكلابي الكوفي عن جرير بن عبدالحميد عن الحسن بن عبيد الله عن ابي الضحى عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم ما انما تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض

حدثنا الحسن بن عبدالله قال اخبرنا محمد بن احمد القشيري قال حدثنا الحسين بن حميد قال حدثني احمد بن الحسن بن حميد قال حدثنا علي بن ثابت الدهان قال حدثنا سعاد (سواد

که چهره ثقلین نامیده شدند و گفت چون تمسک بدانها سنگین است

۰۰ زید بن ثابت گوید رسول خدا فرمود برآستی من در میان شما دو تفل میگذارم کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم هلا این دو بعد از من خلیفه اند و از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد شوند

امام پنجم علیه السلام گوید نزد جابر بن عبدالله رفتم و گفتم مرا از حجة الوداع خبر ده بک حدیث طولانی یاد آور شد سپس گفت رسول خدا (ص) فرمود برآستی من در میان شما چیزی بجا میگذارم که تا بدان تمسک جوئید هرگز به از من گمراه نشوید کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم سپس سه بار فرمود خدا یا گواه باش

زید بن ارقم گوید رسول خدا فرمود بدرستی که من بجا میگذارم در میان شما آنچه را که اگر بدان تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم زیرا که آن دو از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من در آید

حرث از علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا علی الله علیه و آله و سلم فرمود بدرستی که من مردی هستم

خ ل) و هو ابن سليمان عن ابي اسحق عن الحرث عن علي **ع** قال قال رسول الله **ﷺ** اني امر معقبوس و اوشكك ان ادعى فاجيب وقد تركت فيكم الثقلين احدهما افضل من الاخر كتاب الله عزوجل و عترتي اهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى يردا علي العوض

حدثنا الحسن بن عبدالله قال حدثنا القشيري قال حدثنا المغيرة بن محمد قال حدثني ابي قال حدثني عبدالله بن داود عن الفضل بن مرزوق عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله **ﷺ** اني تارك فيكم امرين احدهما اطول من الاخر كتاب الله جل محدود من السماء إلى الارض طرف بيد الله وعترتي إلا وانهما لن يفترقا حتى يردا علي العوض فقلت لابي سعيد من عترته فقال اهل بيته

حدثنا محمد بن عمر الحافظ البغدادي قال حدثني عبدالله بن سليمان بن الاشعث قال حدثنا احمد بن معلى الاذمي قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن حبيب بن ابي ثابت عن عمرو بن دائلة عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله **ﷺ** من حجة الوداع نزل غدیر خم فامر بدوحات فقصن ثم قام فقال كانى قد دعيت فاجيب اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله و عترتي اهل بيتي فاظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما ان يفترقا حتى يردا علي العوض قال ثم قام و قال ان الله جل و عز مولاي و أنا مولى كل مؤمن و مؤمنة ثم أخذ علي بن ابي طالب **ع** فقال من كنت وليه فعلي وليه فقلت لزيد بن ارقم انت سمعته من رسول الله **ﷺ** قال ما كان في الدوحات أحد إلا و قد رآه بعينه و سمعه باذنيه

که گرفته شوم نزدیک است دعوت شوم و اجابت کنم و بنحقیق که ثقلین را در میان شما بجا گزاردم یکی از دیگری بهتر است کتاب خدای عزوجل و عترت خودم اهل بیتم زیرا که این دوازدهم جدا نشوند تا سرعوض بر من وارد شوند

ابی سعید خدری گوید رسول خدا (ص) فرمود برآستی من دو امر در میان شما میگذارم که یکی از دیگری درازتر است کتاب خدا رشته ای که از آسمان بزمین کشیده شده و سرش بدست خداست و خاندان خودم هلا این دوازدهم جدا نشوند تا سرعوض بر من وارد شوند، عطیه عوفی گوید بای سعید گفتم عترت او کیست؟ گفت اهل بیتش

زید بن ارقم گوید چون رسول خدا از حجة الوداع برگشت، در غدیر خم فرود آمد دستور داد زیر درختهای دوحات را جاروب کردند سپس برخاست و گفت گویا که من دعوت خدا شدم و اجابت کردم من ثقلین را بجا میگذارم که یکی از دیگری بزرگتر است کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم بپایند چگونه بجای من با آنها رفتار می کنید زیرا که این دوازدهم جدا نشوند تا سرعوض بر من وارد شوند گوید سپس فرمود برآستی خدای جل و عز مولای منست و من مولای هر مؤمن و مؤمنه سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود هر کس دامن ولی اویم علی ولی او است عمرو بن دائلة گوید من زید بن ارقم گفتم تو این را از رسول خدا شنیدی؟ گفت کسی زیر آن درختها نبود جز آن که چشم خود دید و بگوش خود نشنید

حدثنا محمد بن عمر و قال حدثني عبدالله بن يزيد أبو محمد البجلي قال حدثنا محمد بن طريف قال حدثنا ابن الفضيل عن الاعمش عن عطية عن أبي سعيد عن حبيب بن أبي ثابت عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله ﷺ كاني قد دعيت فاجبت اني تارك فيكم الثقلين أحدهما اعظم من الآخر كتاب الله عز وجل جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي اهل بيتي فانهما لن يزالا جميعا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

حدثنا محمد بن عمر قال حدثنا أبو جعفر محمد بن حسين بن حفص عن عباد بن يعقوب عن أبي مالك عمرو بن هاشم الحرى (الحبى خ ل) عن عبد الملك عن عطية أنه سمع ابا سعيد يرفع ذلك إلى النبي ﷺ قال ايها الناس اني تارك فيكم ما أن اخذتم به لن تضلوا بعدى الثقلين أحدهما اكبر من الآخر كتاب الله عز وجل جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي اهل بيتي إلا و أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض.

حدثنا محمد بن عمر قال حدثني الحسن بن عبدالله بن محمد بن علي التميمي قال حدثني أبي قال حدثني سيدي علي بن موسى بن جعفر بن محمد قال حدثني أبي عن ابيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد عن ابيه علي عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه علي صلوات الله عليهم قال قال النبي ﷺ اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي وان يفترقا حتى يردا علي الحوض.

حدثنا أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان النيسابوري قال حدثني عمي أبو عبدالله محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا اسرائيل عن أبي اسحق عن عيسى بن معتمر قال رأيت اباؤا الدفاري ره آخذاً بحلقه باب الكعبة وهو يقول الامن عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا

زيد بن ارقم گوید رسول خدا (ص) فرمود گویا من دعوت شدم و اجابت کردم برآستی من ثقلین را در میان شما بجا میگذارم که یکی از دیگری بزرگتر است کتاب خدای عزوجل رشته ای کشیده از آسمان تا زمین و عترت خودم اهل بیتم برآستی آنها همیشه باهم هستند تا در سر حوض بر من وارد شوند پیایند چگونه بجای من با آنها رفتار می کنید؟

۰۰ ابی سعید در یک حدیث مرفوعی از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود ای مردم برآستی من در میان شما میگذارم چیزی را که اگر بدان اخذ کنید هرگز بعد از من گمراه نشوید و آن ثقلین است که یکی از دیگری بزرگتر است کتاب خدای عزوجل رشته کشیده از آسمان تا زمین و عترت اهل بیتم هلا این دو از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند

۰۰ امام هشتم بسته پدرانش روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود برآستی من بجا گذارم در میان شما ثقلین را کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم و هرگز از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد شوند

۰۰ عیسی بن معتمر گوید دیدم ابوذر غفاری رحمه الله بحلقه در خانه کعبه چسبیده است و میگوید هلا هر کس مرا می شناسد می شناسد هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر جندب بن سکن می باشم شنیدم رسول

ابوذر جندب بن السکن سمعت رسول الله ﷺ يقول اني خلفت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي
اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض الا ان مثلهما فيكم كسفينة نوح من ركب فيها
نجا ومن تغلف عنها غرق

حدثنا شريف الدين ابو محمد الصدوق ابو علي محمد بن احمد بن محمد بن ذرارة بن عبدالله بن
الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم قال حدثنا علي بن محمد
بن قتيبة قال حدثنا الفضل بن شاذان النيسابوري قال حدثنا عبدالله بن موسى عن شريك عن
ركين بن الربيع عن القسم بن حسان عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم
الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض

حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار النيسابوري رضا قال حدثنا علي بن محمد بن
قتيبة عن الفضل بن شاذان قال حدثنا اسحق بن ابراهيم قال حدثنا عيسى بن يونس قال حدثنا
زكريا بن ابي زائدة عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم
الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض و عترتي اهل بيتي فانهما
لن يفترقا حتى يردا على الحوض

حدثنا ابي رضا قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة قال حدثنا الفضل بن شاذان قال حدثنا
اسحق بن ابراهيم عن جرير عن الحسن بن عبدالله عن ابي الضحى عن زيد بن ارقم عن النبي ﷺ
قال اني تارك فيكم كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضا قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن
محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن سليم بن

خدا صلى الله عليه وآله می فرمود برآستی من بجای خود نشانیدم در میان شما ثقلین را کتاب خدا و عترت
خودم اهل بیتم و برآستی آنها ازهم جدا نشوند تا در سرحوض بر من وارد شوند هلا مثل آنها در
میان شما چون گشتی نوح است هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تغلف کرد
غرق شد .

•• زید بن ثابت گوید رسول خدا (ص) فرمود من در میان شما ثقلین را بجا میگذارم کتاب خدا
و عترت خودم اهل بیتم برآستی این دو ازهم جدا نشوند تا سرحوض بر من وارد شوند
•• ابی سعید خدري گوید رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود برآستی من ثقلین را در
میان شما میگذارم که یکی بزرگتر از دیگریست کتاب خدا رشته کشیده از آسمان تا زمین و عترتم
اهل بیتم برآستی این دو ازهم جدا نشوند تا در سرحوض بر من وارد شوند .

زید بن ارقم گوید پیغمبر (ص) فرمود برآستی من در میان شما بجا میگذارم کتاب خدا و عترت
خود را اهل بیتم را برآستی آنها ازهم جدا نشوند تا در سرحوض بر من وارد شوند .
•• سلیم بن قیس هلالی از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی

قیس الملالی عن امیر المؤمنین (علیه السلام) قال ان الله تبارك وتعالى طهرنا وعصمنا وجعلنا شهداء على خلقه
وجعلنا في ارضه و جعلنا مع القرآن وجعل القرآن معنا لانفارقه ولا يفارقنا

حدثنا محمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رحا قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه
عن محمد بن ابی عمیر عن غیاث بن ابراهیم عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام عن ابيه محمد بن
علی عن ابيه علی بن الحسین بن علی عن ابيه الحسین بن علی علیهما السلام قال مثل امیر المؤمنین
صلوات الله علیه عن معنی قول رسول الله (صلی الله علیه و آله) انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی من المنة
فقال انا و الحسن و الحسین و الائمة الثمينة من ولد الحسین تاسعهم مهديهم و قائمهم لا يفارقون
کتاب الله ولا يفارقهم حتی یردوا علی رسول الله (صلی الله علیه و آله) حوضه

حدثنا علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابيه عن جده احمد بن
ابی عبدالله البرقی عن ابيه عن جده احمد بن ابی عبدالله عن ایه محمد بن خالد عن غیاث بن ابراهیم عن ثابت
بن دینار عن سعد بن طریف عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا
علی انا مدینة الحکمة و انت بابها و ان تؤتی المدینة الا من قبل الباب فکذب من زعم انه یعیني و یفعلک لانی
هني و انا منک لعمک من لعمی و دمعک من دمی و روحک من روحي و خیرک من سریرتی و علانیةک من لانی
و انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی سعد من اطاعتک و شقی من عصاک و ریح من زولاک
و خسر من عاداک و فاز من لزمک و هلك من فارقتک مثلک و مثل الائمة من ولدک بعدی
مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع
نجم الى يوم القيمة

ما را با کبره کرد محصوم کرد و ما را گواه بر خلق خود و حجتها در زمین خود نمود ما را با قرآن قرار
داد قرآن را با ما نه از آن جدا شویم و نه از ما جدا شود.

۰۰ امام چهارم فرمود که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسش شد از معنی قول رسول خدا (ص)
براستی من بجا گذارم در میان شما ثقلین کتاب خدا و عترت خود را که چه گمانند عترت ؟ فرمود منم و
حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهی آنها مهدی و قائم آنها است از کتاب خدا جدا نشوند
و آنها از آنها جدا نشود تا بر رسول خدا در سر حوضی در آیند

۰۰ ابن عباس گوید رسول خدا (ص) بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود ای علی من شهر دانستم
و تو در آنی و هرگز در شهر وارد نشوند جز از در آن دروغ گفته کسی که گمان برد مرا دوست دارد
و تو را دشمن داشته باشد زیرا من از توام و تو از من گوشت منست و خونت از خون منست
و روح من از روح من، پنهانت پنهان منست و آشکارت آشکار من تو امام امت من و خلیفه من هستی بر
آنها بعد از من، سعادتند است کسی که تو را اطاعت کند و بدبخت است کسی که تو را گناه ورزد
بود برد کسیکه ولایت تو را دارد و زیانمند است کسیکه تو را دشمن دارد فائز است کسی که ملازم
تو باشد و هلاک است کسیکه از تو جدا شود مثل تو و مثل امامان از فرزندان من مثل کشتی نوح است
هر کس بر آن سوار شود نجات یابد و هر کس تخلف کند غرق شود و مثل ستاره گمانست هر

قال مصنف هذا الكتاب ره ان سال سائل عن قول النبي ﷺ انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى كتاب الله و عترتى الا و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فقال ماتسكرون ان يكون ابوبكر من العترة وكل بني امية من العترة اولاتكون العترة الا لولد الحسين فلا يكون علي بن ابي طالب من العترة ؛ فقيل له انكرت ذلك لما جاءت به اللغة و دل عليه قوله ﷺ فاما دلالة قوله ﷺ فانه قال عترتى اهل بيتى و الاهل مأخوذ من اهالة البيت و هم الذين يعمرونه فقيل لكل من عمر البيت اهل كما قيل لمن عمر البيت اهله و لذلك قيل لقريش آل الله لانهم عمار بيته و الال اهل قال الله عزوجل فى قصة لوط قاسر باهلك بقطع من الليل و قال الال لوط نجيناهم بحر فسمى الال اهلا و الال فى اللغة الامل و انما اصله ان العرب اذا ارادت ان يصغر الامل فقالت اهيل ثم استقلت اهلا فقالت آل و استقطت الهاء فصار معنى الال كل من رجع الى الرجل اهله بنسبه ثم استعير ذلك فى الامة فقيل لمن رجع الى النبي ﷺ بدينه آل قال الله عزوجل ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و انما صح ان الال فى قصة فرعون متبعوه لان الله عزوجل انما عذبه على الكفر و لم يعذبه على النسب فلم يجوز ان يكون قوله ادخلوا آل فرعون اهل بيت

آنگاه که ستاره‌ای نهان شود ستاره دیگر بر آید تا دروز قیامت

مصنف این کتاب گوید - اگر کسی اعراض کند که عترت در گفته پیغمبر که (من دو چیز در میان شما بجا میگذارم که تا بآنها تسک جوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت خودم هلا اینها از هم جدا نشوند تا در سر حوض بین وارد شوند.

اگر بمعنی خویش باشد ابوبکر و بنی امیه هم از عترت باشند و اگر بمعنی خصوص دزیه و نژاد باشد مقصود از آن اولاد فاطمه است فقط شامل اولاد حسین می شود و شامل علی بن ابی طالب نیست.

جواب اینست که :

۱- از مراجعه بلفظ معلوم می شود عترت شامل دیگران نیست زیرا در خود روایت عترت را باهل بیت تفسیر کرده و اهل بیت همان کسانی هستند که در محیط خانه هستند، اهل مأخوذ است از اهالة البيت و آنان کسانی که خانه را آباد می کنند بهر کس خانه ای را آباد می کند اهل آن گویند از این جهت قریش را آل الله نامیدند برای آنکه عمار خانه خدا بودند و آل بمعنی اهل است. خدای عزوجل در قصه لوط (در سوره حجر آیه ۶۵) در شبههنگام اهل خود را بیرون برد و در سوره قمر آیه ۳۴ در همان داستان لوط فرماید جز آل لوط که در سحر آنها را نجات دادیم و از اهل یال تعبیر کرده و اصل آل دولت همان اهل است زیرا عرب در تفسیر آن اهل گوید سپس تلفظ بکلمه اهل را سنگین دانسته و آل تلفظ کرده و هاء را برداشته و معنی آل کسانی است که از خاندان انسان بانسان بر میگردند و پیوسته اند و در امت هم بطور استعاره استعمال شده است و برای هر که در دین خود به پیغمبر مراجعه کند آل گفته اند خدای عزوجل در سوره مؤمن آیه ۴۶ فرماید آل فرعون را در عذاب سختتر در آورید و مصحح اینکه مقصود از آل در این آیه همه پیروان فرعونست اینست که خدای عزوجل او را بر کفر عذاب کرده نه بر نسبت خاندانی و نمی شود که مقصود از ادخلوا آل فرعون

العترة الاهل و كانوا الولد دون ساير اهل له لكان قوله **عليه السلام** اني مخلف فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا علي العوض لم يدخل علي بن ابي طالب **عليه السلام** في هذه الشريطة لانه لم يدخل في العترة فلا يكون علي **عليه السلام** ممن لا يفارقه الكتاب ولا ممن ان تمسكنا به لن نضل ولا يكون فيمن دخل في هذه القول فيكون كلام النبي **صلى الله عليه وآله** خاصا غير عام فان صلح ان يكون خاصا في الولد صلح ان يكون في بعض الولد لانه ليس في الكلام ما يدل علي خصوصه في جنس دون جنس و مما يدل ان عليا **عليه السلام** داخل في العترة قوله **عليه السلام** انهما لن يفترقا حتى يردا علي العوض وقد اجتمعت الامة الا من شذ ممن لا يعد في ذلك بخلاف ان عليا **عليه السلام** لم يفارق حكم كتاب الله و ان رسول الله **صلى الله عليه وآله** لم يخلف في وقت مضيه احدا اعلم بكتاب الله منه وقد كان الحسن والحسين عليهما السلام ممن خلفهما قبل في الامم من يقول انهما اعلم بكتاب الله منه وهل كانا الا آخذين عنه و معتدين به ولا يغلو قوله **عليه السلام** اني مخلف فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا لكل عصر اراد او لعصر دون عصر فان كان لكل عصر فالعصر الذي كان علي **عليه السلام** قائما فيه من كان مخلفا فينا هل كان الحسن والحسين هما المرادين بهذا القول أو علي **عليه السلام** فان قال قائل انه الحسن والحسين عليهما السلام اوجب انهما كانا في وقت مضى النبي **صلى الله عليه وآله** اعلم من ايهما عليهما السلام و خرج من لسان الامة و ان قال ان النبي **صلى الله عليه وآله** اراد بهذا

خويشان و اگر عترت شامل همه اهل نسی شد و همان خصوص فرزندان بود قول پیغمبر (ص) اني مخلف فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا علي العوض شامل حال علي بن ابي طالب نمی شد زیرا که او داخل در عترت نبود و علی آن کسی نمی شد که قرآن از او جدا نشود و نه آنکه اگر باو تنگ جویی هرگز گمراه نشویم و در کسانی نبود که داخل این وصیت باشد و کلام پیغمبر خاص بود و عمومی نداشت و اگر بتوان آنرا بر فرزند مخصوص دانست ممکن است او را یکی از فرزندان دانست زیرا قرینه بر تمییز آن مخصوص در میان نیست .

۳- دلیل دیگر بر اینکه امیرالمؤمنین داخل عترت است قول پیغمبر (ص) است بدرستی که آنان از یکدیگر جدا نشوند تا سرخوش بر من در آیند و همه امت اسلامی جز معدودی که اعتناء بخلاف آنان نیست قائلند که علی علیه السلام از حکم کتاب خدا جدا نیست و بر اینکه رسول خدا در وقت وفاتش کسی را بجای خود نگذاشته که بکتاب خدا اعلم از او باشد و محققا حسن و حسین از کسانی که خلیفه اویند و در این حدیث داخلند آیا در میان امت کسی هست که بگوید آنها از علی اعلم بکتاب خدا بودند و معلوم است که آنها را گرد او بودند و پیرو او

۴- گوئیم مقصود پیغمبر از نصب خلیفه ای که وسیله هدایت باشد و تعیین آن در کتاب و عترت نسبت به همه اعصار است یا عصر مخصوص اگر مقصود همه اعصار است در آن عصر یکی علی علیه السلام قیام بامامت داشت کدام يك از عترت در میان ما است خلیفه او بودند آیا مقصود از این قول حسن و حسین بودند یا علی (ع) اگر کسی گوید چنین بودند لازم آید که آنها هنگام وفات پیغمبر از پدر خود اعلم باشند و این قائل بزبان امت اسلامی آشنا نیست و اگر کسی گوید مقصود پیغمبر این بوده که

وقتاً دون وقت اجازت علی نفسه ان يكون اراد بعض العترة دون البعض لانه ليس الوقت الذي يديه خصمنا احق بما يدعيه فيه من قول غيره ولا بد من ان يكون النبي ﷺ عم بقوله التغليف لكل الاعصار والندود او محس فان كان عم فالعصر الذي قام فيه علي بن ابيطالب ﷺ قد اوجب ان يكون من عترته اللهم الا ان يقال انه ظلم اذ كان بعترته من ولده من هو اعلم منه و هذا لا يقوله مسلم ولا يجيزه علي رسول الله ﷺ مؤمن و كان مرادنا بايراد قول النبي ﷺ انما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض في هذا الباب اثبات لاتصال امر حجج الله عليهم السلام إلى يوم القيمة و ان القرآن لا يغلو من حجة مقترن إليه من الائمة الذين هم العترة عليهم السلام يعلم حكمه إلى يوم القيمة لقوله ﷺ لن يفترقا حتى يردا علي الحوض و هكذا قوله ﷺ ان مثلهم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيمة تصديق لقولنا ان الارض لا يغلو من حجة الله علي خلقه ظاهر مشهورا و عتائف مضمور لثلاث تبطل حجج الله عز وجل و بيناته وقد اخبر النبي ﷺ من العترة المقرونة إلى كتاب الله جل و عز في الخبر الذي حدثنا به أحمد بن الحسن الططائري قال حدثنا الحسن بن علي السكري عن محمد بن زكريا الجوهري عن محمد بن عمارة عن ابيه عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن علي بن ابيطالب صلوات الله عليهم قال قال رسول الله ﷺ اني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كهاتين و ضم بين سبايته فقام اليه جابر بن عبد الله الانصاري وقال

كتاب و عترت در يك وقت خاصي خليفة او پند نه در همه وقت اين تخصيص بدون دليل است و بايد ملزم شود كه مقصود از عترت هم فرد خاصي بوده زيرا ادعای وقت بخصوصی بدون دليل بهتر نیست از این قول بناچار باید مقصود پیغمبر از خلافت قرآن و عترت همه اعصار و ازمان باشد یا عصر خاصی اگر عموم مقصود است پس باید در آن عصریكه علي بن ابيطالب قیام امامت كرد از عترت محسوب باشد مگر کسی گوید از عترت نبود ولی ظلم كرد و مقام فرزندش را كه از او اعلم بود نصب كرد این را هیچ مسلمانی نگوید و بر رسول خدا روا نداند هیچ مؤمنی

مقصود ما از نقل فرموده پیغمبر در اینجا كه آن دو هرگز از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من در آیند در این باب این بود كه ثابت كنیم امامت و شغل جنتهای خدا تا روز قیامت ادامه دارد و قرآن هرگز از يك حجتی از امامان عترت كه با او باشد خالی نباشد برای آنكه حكم آنرا در هر عصری تا روز قیامت بداند، برای اینکه فرمود هرگز از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند و همچنین گفته پیغمبر (ص) كه مثل آنان مثل ستارهها است هر آنگاه ستاره ای غایب شود ستاره دیگری طلوع كند تا روز قیامت تصدیق قول ما است كه زمین بی حجت خدا بر خلقش نباشد كه یا ظاهر است و مشهور و یا غایب است و مستور تا آنكه حجج و بینات خدا باطل نشود

• - پیغمبر خودش عترتی را كه همراه قرآن خلیفه كرده در ايشعديت بیان كرده

• • علي بن ابي طالب (ص) گوید رسول خدا (ص) فرمود بر ائمه من در میان شما تخمین را برجا میگذارم كتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم زیرا كه این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر

یا رسول الله من عترتك ؛ قال علی والحسن والحسين والائمة من ولد الحسين إلى يوم القيمة . و
 حکى محمد بن یحیی الشیبانی عن محمد بن عبد الجبار صاحب ابی العباس تطلب فی کتابه الذی سماه
 کتاب الیاقوته قال حدثنی ابوالعباس تطلب قال حدثنی ابن الاعرابی قال العترة قطع المسک
 الکبار فی النافجة وتصغیرها عتیرة الریقة العذبة وتصغیرها عتیرة وألعترة شجرة تنبت علی باب
 و جوار الضب و احسبه اراد و جوار الضیع لان الذی یکون هو للضب مسکن للضیع و جوار ثم
 قال إذا خرجت الضب من جوارها تمرغت علی تلك الشجرة فیہ لذلك لاتنمو ولا تکبروا
 لعرب تضرب مثلاً للذلیل والذلة فتقول اذل من عترة الضب قال وتصغیرها عتیرة و العترة ولد
 الرجل و ذریته من صلبه و لذلك سمیت ذریة محمد ﷺ من علی و فاطمة علیهما السلام عترة محمد ﷺ
 قال تطلب فقلت لابن الاعرابی فما معنی قول ابی بکر فی السقیفة نحن عترة رسول الله ﷺ قال اراد
 بلدته و یمتته و عترة محمد ﷺ لامعالة ولد فاطمة علیها السلام والدلیل علی ذلك رد ابی بکر و انفاذ
 علی ﷺ بسورة برائة و قوله ﷺ امرت اذلاً ببلغها عنی إلا أنا اورجل منی فاحذها منه و دفنها
 إلى من کان منه دونه فلو کان ابوبکر من العترة نسباً دون تفسیر ابن الاعرابی أنه اراد البلدة

من در آینه مانند ایندو دو انگشت سیاه اش را بهم چسبانید، جابر بن عبد الله انصاری از جا برخاست
 و خدمت آنحضرت رفت و عرض کرد یا رسول الله عترت تو کیانند؟ فرمود علی و حسن و حسین و امامان
 از فرزندان حسین تا روز قیامت

شرح و تفصیل معانی عترت در لغت عرب و تطبیق آنها بر ائمه معصومین

محمد بن یحیی شیبانی از محمد بن عبد الجبار صاحب ابی العباس تطلب در کتاب خود بنام یاقوته
 چنین حکایت کرده است که ابوالعباس تطلب از قول ابن اعرابی لفظ عترت را چنین شرح داده

- ۱- عترت قطعه های بزرگ مشک است که در نافه است و تصغیرش عتیره است
- ۲- عترت آب دهان است که خوشبزه و خوشگوار باشد مصغرش عتیره است
- ۳- عترت درختی است که بر در لانه ضب روید (گمان دارم مقصودش لانه کفتار باشد) چون
 لفظ و جوار آورده و لانه ضب را عرب مسکن تعبیر میکنند و جوار لانه کفتار است سپس گفته است
 هنگامیکه ضب از لانه اش بیرون آید خود را بآن درخت بمالد و باینجهت بزرگ نمی شود و نم
 ندارد و عرب آنرا ضرب النمل خواری و خوار نموده است و گفته اند اذل من عترت الضب یعنی از درخت
 دم لانه سوسمار خوار تر است و تصغیرش عتیره است

- ۴- فرزندان مرد و نژاد او است از پشت او و از اینجهت ذریة محمد (ع) را از نسل علی و فاطمه
 (ع) عترت محمد گویند تطلب گوید من باین اعرابی گفتم پس اینکه ابی بکر در سقیفه گفت ما عترت
 رسول خدا (ص) هستیم چه معنی دارد؟ گفت مقصودش این بود که هشتبری و بیضه او ایم و عترت محمد بناچار
 اولاد فاطمه بودند دلیلش اینست که سوره برائت را از ابی بکر گرفت و با علی (ع) فرستاد و محمد فرمود دستور
 رسیده که آن را خودم یا مردی از کسانم تبلیغ کند سوره را از او گرفت و سر دیکه از خودش بود دادا اگر ابوبکر از
 عترت بود پس چرا آنرا بدین تفسیر این اعرابی که مقصود از آن در قول ابوبکر بلده است محال بود که سوره برائت

لكن معالاً أخذ سورة بر آمة منه و دفعها إلى علي عليه السلام وقد قيل ان العترة الصغرة العظيمة يتخذ الضرب عندها حجراً يابى إليه هذا لفلة هدايته وقد قيل ان العترة اصل الشجرة المقطوعة التي تنبت من اصولها و عروقها والعترة في غير هذا المعنى قول النبي صلى الله عليه وآله لا فرعة ولا عترة و قال الاصمعي كان الرجل في الجاهلية يند نذدا على شاته إذا بلغت مائة أن يذبح وجهه و عتير فكان الرجل ربما يخل بشاته فيصيد الضياء و يذبحها عن غنمه عند آلتهم ليوفى بها نذره و أنشد العارث بن حلزة الشكري بيتاً.

غنماً باطلا وظلماً كما يعتر عن حجرة الربيع الضياء يعني باخذونها بذنب غيرها كما يذبح أولئك الضياء عن غنمهم و قال الاصمعي العترة الريح والعترة أيضاً شجرة كثير اللبن صغيرة تكون نحو تهامة و يقال العترة المذكور عتير يعتر هترا إذا نظ و قال الرياشي سألت الاصمعي عن العترة فقال هو بسط مثل المرزنجوش بسط متفرقا قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب والعترة علي بن أبي طالب و ذريته من فاطمة و سلالة النبي الذين نص الله تبارك و تعالى عليهم بالامامة على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وهم اثني عشر أولهم علي بن أبي طالب و آخرهم المهدي صلوات

را از او بگيرد و بلى عليه السلام بعده.

۵ - گفته شده است که عترة منك بزرگی است که سوار پای آن لانه میازد و در آن مأوی میکند برای آنکه کمهوش است.

۶ - گفته شده است که عترة بیخ درختی است که بریده شده و از اصول و عروقش رویده.

۷ - عترة در غیر این معنی گفته میشود است اما لا فرعة ولا عترة - اصمعی در شرح آن آن گفته است که يك مردی در زمان جاهلیت برای گوسفندانش نذر میکرد که وقتی بهد رسد برای آنها گاو یا گوسفند قربانی بکند و بسا بود که مردی که نذر برعهده او بود از گوسفند خود در بیخ میکرد و آهوشکار میکرد و نزد پنهان خود بجای گوسفند سر میرید تا بنذر خود وفا کرده باشد ، عارث بن حلزة بشکری در این معنا گفته است

زور و باطل و ستم چنانچه - قربانی شود از گوسفند در آغل خوابیده آهو

یعنی او را بگناه دیگری گرفته اند چنانچه آنها آهوها بجای گوسفند سر میرند

۸ - اصمعی گفته است عترة یعنی باد است

۹ - عترة درختی است پرشیر و کوچک در نواحی تهامة

۱۰ - عترة بمعنی ذکر است عتیر عترة یعنی نمود کرد

۱۱ - ریاشی گفته است از اصمعی معنی عترة را بر سیدم گفت گیاهی است مانند مرزنجوش که متفرقه رویده شود

محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب گوید عترة همان علی بن ابیطالب و ذریه او از بطن فاطمه و سلالة پیغمبرند آنانکه خدای تبارک و تعالی پادشاه آنها نص صادر کرده بزبان پیغمبر خود ص و آنها دوازده اند اولشان علی بن ابیطالب و آخر آنها مهدی صلوات الله علیهم اجمعین است و همه معنایی که عرب برای عترة معتمد است بر آنها تطبیق میشود - برای آنکه :

الله عليهم أجمعين على ما ذهب إليه العرب في معنى العترة و ذلك أن الائمة عليهم السلام من جميع بنی هاشم و من بن ولد ابی طالب عليه السلام كقطاع المسك الكبير في النافعة و علومهم العذبة عند اهل الحكمة و العقل و هم الشجرة التي رسول الله صلى الله عليه و آله أصلها و أمير المؤمنين عليه السلام فرعها و الائمة من ولده أغصانها و شيعتهم و رقبها و علومهم ثمرها و هم عليهم الاسلام أصول الاسلام على معنى البلدة و البيضاء و هم عليهم السلام لهداة على معنى الصخرة المغيثة التي يتخذ الضب عندها حجرا فيأدى إليه لقلة هدايته و هم أصل الشجرة المقطوعة لانهم و تروا و ظلموا رجفوا و قطعوا فلم يوصلوا فذبتوا من اصولهم و عروقههم لاخضرهم قطع من قطعهم و لا إدار من أدبر عنهم إذ كانوا من قبل الله منصوبا عليهم على لسان نبي الله صلى الله عليه و آله و من معنى العترة هم المظلومون الماخوذون بما لم يجرموا (يجرموا خ ل) و لم يذنبوا و منافعهم كثيرة و هم ينابيع العلم على معنى الشجرة الكثيرة اللبن و هم عليهم السلام ذكر غير انك على معنى قول من قال ان العترة هو الذكروهم جند الله جل و عز و حربه على معنى قول الاصمعي على أن العترة الريح قال النبي صلى الله عليه و آله الريح جند الله الاكبر في حديث مشهور عنه و انريح عذاب على قوم و رحمة لآخرين و هم عليهم السلام

۱ - انه در میان همه بنی هاشم و فرزندان ابوطالب مانند نیکه های بزرگ مشکند در میان یک نافه

۲ - انه سرچشمه علوم خوشگوارى هستند درمذاق اهل حکمت و خرد

۳ - انه شاخه های یک درختند که پیغمبر اصل آنست و امیرالمؤمنین فرع آن و انه اعضاء آن و شیعان برگهای آن و علومشان میوه آنست

۴ - باعتبار معنى بلدة و بيته انه معصومين اصول بنيان اسلامند و بلدة آن

۵ - نظر بـنك بزرگى كه صب و سيل هدايت خود ميكند انه همان صخره ايمان و وسيله هدايت جميع مسلمانان هستند

۶ - انه معصومين اصل درختى هستند كه شكاران آنها بريدند ذيرا آنان بناحق كشته شدند و ستم كشيدند و جفاديدند و قطع شدند و بصله آنها عمل نشد ولى از ريشه بريده دو باره رويدند و قطع قطعاى زيانى بآنان نرسانيد و ادبار آنانكه ادبار كردند بضرر آنهاست ذيرا از طرف رسول خدا (ص) بزبان پيغمبر نص بر امامت آنها صادر شده بود

۷ - انه همان ستمندگانى بودند كه ماخوذ شدند بگناهمى كه نكرده بودند و بجرميكه مرتكب نبودند

۸ - انه معدن منافع بيار بودند و سرچشمه هاى علم و دانش بحساب اينكه عترت درخت پرخير باشد

۹ - آنان ذكور بودند و بهيچ وجه انات و انوثت در آنها نبود بنا بر قولى كه بگويد عترت ذكر است

۱۰ - انه لشكر خداى عزوجل و حزب او هستند بنا بر معنى قول اصمعي كه گفته است عترت بمعنى ربيع است ، پيغمبر (ص) فرموده در حديث مشهورى كه ربيع جند الله الاكبر است و ربيع بر قومى

كذلك كالقرآن المقرون إليهم بقول النبي ﷺ أني مختلف فيكم التقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي قال الله عز وجل و نزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خساراً و قال عز وجل و اذا ما نزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايماناً فاما الذين آمنوا فزادتهم ايماناً وهم يستبشرون و اما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الى رجسهم و ما تواوهم كافرون هم اصحاب المشاهد عليهم السلام المتفرقة و الترب البازغة على معنى الذي ذهب إليه من قال ان العترة و هو نبت مثل المرزنجوش بنبت متفرقا و بركاتهم عليهم السلام منبثة في المشرق و المغرب و أما الذرية فقد قال أبو عبيدة تاويل الذرية عندنا إذا كانت بالانساب الاغصان السل و اما الذي في القرآن و الذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا ذرية انما قرأعين قراها علي ﷺ و حده بهذا المعنى الآية في يس و آية لهم انا حملنا ذريتهم و قوته عز وجل كما انماكم من ذرية قوم آخرين فيه لغتان ذرية و ذرية مثل عليه و عليه كانت قرائته بالضم و قراها أبو عمرو و هي قراءة أهل المدينة إلا ما روي عن ثابت أنه قراء ذريتمن حملنا مع نوح بالكسر و قال مجاهد في قوله عز وجل الا ذرية من قومه انهم اولاد الذين ارسل إليهم موسى و مات آباؤهم و قال القرا إنما سموا ذرية لان آباؤهم من القبط و أمهاتهم من بني إسرائيل قال و

عذاب است و بدیگری رحمت و الله عليهم السلام همچنین هستند مانند قرآنی که قرین ایشانست در گفته پیغمبر (ص) من در شما تلقین را بجا میگذارم کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم، خدای عزوجل (در سوره اسراء آیه ۸۲) فرماید از قرآن فرو فرستیم آنچه برای مؤمنان شفاء و رحمت است و بنیزاید ظالمانرا جز زیان و خدای عزوجل (در سوره نوبه آیه ۱۲۴) فرماید و هرگاه که سوره ای نازل شود یارای از ایشان باشند که گویند کدام شما را این سوره ایمان افزود اما آنانکه گرویدند ایمانشانرا افزود و ایشان موده مییابند و شاد میشوند و اما آنانکه در دلشان بیمارست پلیدی بر پلیدی ایشان افزاید و بپیرند و آنها کافر باشند.

۱۱- الله صاحبان مشاهد متفرقه اند و قریهای سودمند و درخشنده دارند بنا بر گفته کسیکه گوید عترت گیاهی است مانند مرزنجوش و متفرقه روید و برکات آنها در مشرق و مغرب پراکنده است.

۱۲- عترت بمعنی ذریه، ابو عبیده گوید ذریه وقتی از ذراً بالغ مشتق باشد نزد ما بمعنی اغصان و نسل است و کلمه ذریه در سوره فرقان آیه ۷۴ و آنانکه گویند پروردگار ما بیغشی بما از ازواج ما و ذریه های ما نور چشمی علی علیه السلام تنها آنها را بهین معنی قرائت کرده است ولی لفظ ذریه در آیه ۴۱ سوره یس و آیه لهم انا حملنا ذریتم و در قول خدای عزوجل در سوره انعام آیه ۱۲۳ کما انشا کم من ذریه قوم آخرین دولت دارد ذریه بضم ذال و ذریه بکسر ذال مانند علی و علی و ولی لفظ قرآن بضم قرائت شده و ابوهر و هم آن را بضمه قرائت کرده و همان قرائت اهل مدینه است در جمیع موارد مگر در آیه ۳ سوره اسراء ذریه من حملنا مع نوح که زید بن ثابت بکسر ذال قرائت کرده.

مجاهد از قراء و مفسرین در لفظ ذریه ای که در سوره یونس آیه ۸۱ الا ذریه من قومه وارد شده است گفته است که مقصود از ذریه ای که موسی ایمان آوردند اولاد کسانی هستند که موسی بآنها معیوث شده بود و پدران ایشان مرده بودند، قراء در اینجا یک توضیحی داده است و گفته است آنان را ذریه

ذلك كما قبل لاولاد أهل فارس إذا استقطوا إلى اليمن اللازب لان امهاتهم من غير جنس آبائهم
 قال أبو عبيدة يريد القرا انهم بسمون ذرية وهم رجال ذكور على هذا المعنى و ذرية الرجل كانه
 ليسوا الذين خرجوا منه و هو من ذروت أو ذريت و ليس بهمموز و قال أبو عبيدة و اصله مهموز
 ولكن العرب تركت الهمزة فيه و هو في مذهبه من ذرأ الله الخلق كما قال الله جل ثناؤه و لقد
 ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس فذرأهم ای انشاءهم و خلقهم و قوله عز وجل يذراكم
 ای يخلقكم فكان ذرية الرجل هم خلق الله عز وجل منه من نسله و من انشاء الله عز وجل من
 صلبه و معنى السلالة الصفوة من كل شيء يقال سلالة و سليل و في الحديث قال النبي ﷺ اللهم
 أسق عبد الرحمن من سليل الجنة و يقال السليل هو صافي شرابها و إنما قيل له سليل لانه سل
 حتى خلس و هو قيل بمعنى المفعول و قالوا في تفسير قول الله عز وجل و لقد خلقنا الانسان من
 سلالة من طين یعنی انه من صفوة طين الارض و السلالة التاج سل من امه أي تنج فقال الله هند
 بنت اسماء و كانت تحت الحجاج بن يوسف الثقفي شعر :

نامیدند برای آنکه پدرانشان از قبض بود و مادرانشان از بنی اسرائیل گوید این بدان مآند که فرزندان
 پدران فارسی نژاد را از مادران عرب درین لایزب خوانند برای آنکه مادرانشان از غیر جنس پدرانشان
 بود، ابو عبیده سخن فرایدا چنین شرح کرده که مقصودش اینست که آن مؤمنین بوسی با آنکه مردان
 ذکوری بودند از آنها تعبیر بذریه شده است و ذریه رجل باین معنی کنایه از اینست که گویا از او بیرون
 نیامده اند چون پدرشان از طایفه دیگری بوده و باین حساب لفظ ذریه از ذروت یا ذریت مشتق است
 که معنی براکنده می دهد و از ذرأ بهمهزه نیست .

ابو عبیده گفته است اصل ماده اش بهمهزه بوده ولی عرب از باب تخفیف همزه که مذهب او است آنرا
 بدل بواو یا یاء کرده و همزه را ترك نموده اند و اصل ذریه از ذرأ الله الخلق مشتق است چنانچه خدا جل
 ثناؤه (در سوره اعراف آیه ۱۷۹) فرموده است :

واقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس - برای دوزخ آفریدیم بسیاری از جن و انس را، ذرأهم
 یعنی انشاء هم و خلقهم و قول خدای عز وجل (در سوره شوری آیه ۱۱) یذراکم یعنی یخلقکم - آفریند
 شمارا و ذریه مرد همان خلق خدای عز وجل است که از نسل او پدید آورده و همان گمانند که از
 بهشت او ایجاد کرده

معنی سلالة برگزیده و خالص هر چیز است که سلالة و سلیل گویند و در حدیث آمده است که
 پیغمبر (ص) فرمود خدایا بسید الرحمن از سلیل بهشت بنوشان و گفته شده است که سلیل بهشت همان
 شراب صاف آنست و بدان سلیل گویند برای آنکه کشیده شده تا خالص شده و آن سلیل بمعنی مفعول
 است چون جریح بمعنی مجروح، در تفسیر گفته خدای عز وجل (در سوره مؤمنون آیه ۱۲) و هر آینه انسان
 را از سلالة ای از خاک آفریدیم یعنی از خالص خاک زمین - سلالة بتناج هم گفته شود برای آنکه از
 درون مادرش کشیده شده است برون، هند دختر اسماء یکی از زنان حجاج بن یوسف ثقفی در شعر
 خود گفته است.

و هل هند إلا مهرة عريّة حليلة أفراس تجلّلها بغل
فان اتجعت مهراً كريماً فبا الحری و أن يك اقراً فما فعل (جناخل) الفعل
و روى فما جنى الفعل والسليل المتوج والسليلة المتوجة كأنه يريد المنتج الخالص
الصافي و قيل الحسن والحسين والائمة بعدهما صلوات الله عليهم أجمعين سلالة رسول الله ﷺ
لأنهم الصفوة من ولده عليهم السلام هذا معنى المترد الذرية والسلالة في لغة العرب و نسال الله التوفيق
للصواب في جميع الامور برحمته

الباب الثالث والمشرون

في نس الله تبارك و تعالى على القائه ﷺ و أنه الثاني عشر من الائمة عليهم السلام .
حدثنا الحسين بن احمد بن إدريس (رح) قال حدثنا أبي قال حدثنا أبو سعيد سهل بن
زياد الأدمي الرازي قال حدثنا محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم بن أبي أياس قال حدثنا المبارك
بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه إلى ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ لما عرج بي إلى ربي جل
جلاله أتاني النداء يا محمد قلت ليك رب العظمة ليك فاوحى الله إلي يا محمد فيما اختص الملاء
الاعلى ؟ فقلت لا علم لي إلهي فقال يا محمد هل اتخذت من الادمين وزيرا و أخا و وصيا من بعدك ؟
فقلت إلهي و من اتخذته تخير أنت لي يا إلهي فاوحى الله إلي يا محمد قد اخترت لك من الادميين علي

۱ - هند نیست مگر يك اسب تازی نزاده كه از پشت نره اسپانی كشیده شده است كه استر
آنهارا تجلیل كند.

۲ - اگر يك كره اسب گرامی بزاید همان سزاوار است - و اگر فرزندش دو ركه درآید از
اثر بدکاری نراست و در روایت دیگر از اثر جنایتکاری نراست.

سليل بمعنی منتوج است و سليله بمعنی منتوجه و گویا منظور از آن تناج خالص و صافی باشد و
حسن و حسین و ائمه بعد از او سلالة رسول خدا گویند برای آنكه بر گزیده و پاك فرزندان او
هستند، این است معنی عترت و ذریه و سلالة در زبان عرب و از خدا توفیق درست فهمی در همه امور
خواستاریم بر رحمت او

باب یست و سوم نس صادر از خدای تبارك و تعالى بر قائم و بیان آن كه دو از دهمین
امامانست (ع)

۰۰ و هب بن منبه در حدیثی كه بر رسول خدا (ص) رسانیده گوید رسول خدا فرمود، چون در معراج
نزد پروردگارم جل جلاله بردند ندا آمد ای محمد، گفتم ليك رب العظمة ليك خدا بمن وحی كرد ای
محمد برای چه خاص بلاء اعلى گردیدی؟

عرض كرد معبودا نمیدانم، فرمود ای محمد از میان آدمیان وزیری و برادری و وصی پس از خود
گرفتی ؟ عرض كردم معبودا چه كسی را بگیرم شما برای من انتخاب كنید، خدا بمن وحی فرستاد ای
محمد من الامیان آدمیان علی بن ابیطالب را برای تو انتخاب كردم .

بن أبي طالب، فقلت إلهي ابن عمي فأوحى الله إلي يا محمد أن عليا وارثك و وارث العلم من بعدك و صاحب لوائك لواء الحمد يوم القيمة و صاحب حوضك يستقي من ورد عليه من مؤمنى أمتك، ثم أوحى الله عز وجل إلي يا محمد أني قد أقسمت على نفسي قسما حقا، لا يشرب من ذلك الحوض مبغض لك و لأهل بيتك و ذريتك الطاهرين حقا حقا، أقول يا محمد لا تدخلن جميع أمتك الجنة إلا من أبي من خلقتي فقلت إلهي هل واحد بابي من دخول الجنة؟ فأوحى الله إلي بلى، فقلت و كيف بابي؟ فأوحى الله إلي يا محمد اخترتك من خلقتي و اخترت لك وصيا من بعدك و جعلته منك بمنزلة هرون من موسى إلا انه لا نبي بعدك و ألقيت محبته في قلبك و جعلته أباً لولدك فحقه بعدك على أمتك كحقوقك عليهم في حياتك فمن جحد حقه فقد جحد حقك و من أبي ان يواليه فقد أبي ان يواليك و من أبي ان يواليك فقد أبي ان يدخل الجنة فهو رت لله عز وجل ساجداً شاكراً له أنعم علي فاذا نادى نادى ارفع يا محمد رأسك و اسألني اعطك، فقلت إلهي اجمع امتي من بعدى على ولاية علي بن أبي طالب ليردوا جميعاً على حوضي يوم القيمة فأوحى الله إلي يا محمد قد قضيت في عبادي قبل ان اخلقهم و قضائي ماض فيهم لا هلك به من اشاء و اهدى به من اشاء و قد اتيتك علمك من بعدك و جعلته وزيرك و خليفتك من بعدك على اهلك و أمتك عزيمة مني لا يدخل الجنة من ابغضه

عرض کردم معبودا پس همرا میفرماید خدا بن وحی کرد ای معبد براستی علی وارث تو و وارث علم بعد از تو و پرچمدار تو است لواء حمد در روز قیامت بدست او است و سر کار حوضی تو است هر کس از مؤمنان امت وارد شود بدست او سیراب میشود.

سپس خدای عزوجل وحی کرد که ای معبد بدرستی که من قسم یاد کردم برخود قسمی درست که دشمن تو و خاندانت و نژاد طیب و طاهرت از این حوض نچشد درست درست میگویم ای معبد هر آینه همه امت را ببشت برم جز آنکه نخواهد، عرض کردم معبودا کسی هست که نخواهد ببشت رود، خدا بن وحی کرد آری، عرض کردم چگونه نبخواهد، خدا بن وحی کرد من تو را از خلق خود انتخاب کردم و برای تو بیک وصی بعد از تو انتخاب کردم و او را نسبت بتو چون هرون قرار دادم نسبت بموسی جز آنکه بعد از تو پیغمبری نیست، معبشر را در دل تو انداختم و او را پدر فرزندان ساختم پس بعد از تو حق او بر امت تو چون حق تو است بر آنها در زمان حیات هر کس حق او را منکر شود حق تو را منکر شده، هر کس ابا از ولایت او کند ابا از ولایت تو کرده و ابا از رفتن در بهشت کرده است؛ من برای خدای عزوجل بسجده افتادم بشکرانه نعمتی که بمن داده بناگاه يك منادی فریاد کرد ای معبد سر بردار و بخواب از من تا بتو بدهم، عرض کردم معبودا همه امت مرا بعد از من بولایت علی بن ابیطالب جمع کن تا همه روز قیامت وارد سر حوض من گردند، خدا بن وحی کرد ای معبد من پیش از آنکه بندگان خود را یا مریم نسبت بآنها پیش بینی ها داشتم و قضای من نسبت بآنها گذر است تا آنکه هر که را خواهم بدان هلاک کنم و هر که را خواهم بدان هدایت کنم من علم تو را بعد از توبوی دادم برای مرم بر اینکه در بهشت در آورم هر کس او را دوست دارد و ببشت نیرم هر کس او را دشمن دارد و با او عداوت ورزد و جدا از تو منکر ولایت او باشد هر که او را دشمن گیرد تو را دشمنی کرده هر کس تو را دشمنی کند با من دشمنی کرده، هر کس با او عداوت ورزد با تو عداوت ورزیده هر کس با تو عداوت ورزد

و عادات و انکار دلایته بعدک فمن ابغضه ابغضک و من ابغضک ابغضنی و من عاده فقد عادک و من عادک فقد عادانی و من احبه فقد احبک و من احبک فقد احبنی قد جعلت له هذه الفضيلة و اعطيتك أن اخرج من صلبه احد عشر مهدبا كلهم من ذريتك من البكر البتول و آخر رجل منهم يصلى خلفه عيسى بن مريم بملاء الاوص عدلا كما ملئت ظلما و جورا انجى به من الهلكة و اهدى به من الضلالة و ابرى به من العمى و اشفى به المریض فقلت إلهی سیدی و متى يكون ذلك ؟ فاحی إلى جل و عز يكون ذلك إذا رفع العلم و ظهر الجهل و كثر القراء و قل العمل و كثر القتل و قل الفقهاء الهادون و كثر فقهاء الضلالة و الغلبة و كثر الشعراء و اتخذ امتك قبورهم مساجد و حليت المصاحف و زعمت المساجد و كثر الجور و الفساد و ظهر المنكر و أمر امتك به و نهوا عن المعروف و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و صارت الامراء كفرة و اولیائهم فجرة و أعوانهم ظلمة و ذوالرأى منهم فسقة و عند ذلك ثلثة خسوف خسف بالشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و غراب البصرة علی بدرجل من ذريتك يتبعه الزنوج و خروج رجل من ولد الحسين بن علی و خروج الدجال بالشرق من سجستان و ظهور السفیانی فقلت إلهی و متى يكون بعدی من الفتن ؟ فاحی الله إلی و اخبرنی ببلاء بنی امیه و فتنة ولد عمی العباس و ما يكون و ما هو کائن إلی يوم القيمة فاحسبت بذلك ابن عمی حين هبطت إلی

بامن | عداوت و رزیده، هر کس او را دوست دارد تو را دوست داشته باشد و هر کس تو را دوست دارد مرا دوست داشت این فضیلت را باو دادم و بنو عطا کردم که از پشت او یازده مهدی بیرون آورم که همه از نژاد تو باشند از بطن بکر بتول و آخر مرد آنها کسی باشد که عیسی بن مریم پشت سرش نماز گذارد و زمین را پرازد عدل کند چنانچه بر از ظلم وجود شده باشد، من از هلاکت بوسیله او نجات دهم و بوسیله او گمراهان را هدایت کنم و بوسیله او کوران داینا کنم و بیماران را شفا بخشم، عرض کردم معبودا سیدای کی این میباشد؟

خدای عزوجل و هر بن وحی کرد آنگاه که دانش برداشته شود و نادانی آشکار گردد، قاریان فراوان باشند و عمل بخرآن کم گردد کثارت زیاد شود و فقهاء هادین کم شوند و فقهاء ضالان و غائبان بسیار شوند و شعراء بسیار شوند و نزد گورهایشان مساجد برپا شود قرآن آنها زیور شوند و مساجد نقاشی گردند و جود و فساد فراوان شود منکر آشکار شود و امت بدان امر کنند و نهی از کلایک نمایند و مردان بامردان دو آمیزند و زنان بازنان و فرماندهان از کافران باشند و دوستانشان از ناپاکان و یارانسان از ستمکاران و صاحبان رأی از آنان فاسقان باشند در این هنگام سه خسف واقع شود يك خسف در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره العرب و بصره بدست یکی از ذریه تو ویران شود که زنجیان از او پیروی کنند و یکی از فرزندان حسین بن علی خروج کند و دجال خروج کند از طرف مشرق از سیستان در آید و سفیانی خروج کند، عرض کردم معبودا کی بعد از من فتنه ها برپا شود ؟ خدا بن وحی کرد و مرا از فتنه بنی امیه و فتنه عوزادها ایم عباس و آنچه باشد و خواهد بود تا روز قیامت خبر داد منهم چون بزمین فرود آمدم سه راه پیر عمویم وصیت کردم هنگامیکه ادای رسالت

الأرض و أدبت الرسالة و لله الحمد على ذلك كما حمده النبيون كما حمده كل (نبي خل) شيء
قبلي و ما هو خالقه الى يوم القيمة

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق (رض) قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا احمد بن هابندار
قال حدثنا احمد بن هلال عن محمد بن ابي عمير عن الفضل بن عمرو عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن
آبائه عليهم السلام عن امير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله لما اسرى بي الى السماء و راحي الى ربي
جل جلاله فقال يا محمد اني اطلعت الى الارض اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبياً و شققت لك من
اسمي اسماً فانا المحمود و أنت محمد ثم اطلعت الثانية فاخترت منها علياً و جعلته وصيك و خليفك
و زوج ابنتك و ابا ذريتك و شققت له اسماً من اسمائي فانا العلي الاعلى و هو علي و خلقت
فاطمة و الحسن و الحسين من نور كمان عرشت و لايتهم على الملائكة فمن قبلها كان عندي من
المقرين يا محمد لو ان عبد اعبدني حتى يتقطع و يصير كالشن البالي ثم اناني جاهد الولايتهم
فما اسكنة جنتي و لا اظالمته تحت عرشي يا محمد تحب ان تراهم قلت نعم يا رب فقال عز وجل
ارفع رأسك فرفع رأسه و اذ الانبا نوار علي و فاطمة و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي
و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي
القائم في وسطهم كانه كوكب دري قلت يا رب من هؤلاء قلت هؤلاء الائمة و هذا القائم الذي يحل
حلاله و يحرم حرامه و به انتقم من اعدائي و هو راحة لاوليائي و هو الذي يشفي قلوب شيعتك
من الظالمين و الجاهدين و الكافرين فيخرج اللات و العزى طرين فيحرقهما فلفتة الناس يومئذ

نودم و لله الحمد على ذلك كما حمده النبيون و كما حمده كل نبي قبلي و ما هو خالقه الى يوم القيمة
« امير المؤمنين عليه السلام فرمايد كه رسول خدا (ص) فرمود چون مرا با آسمان گردش دادند،
پروردگارم جل جلاله بين وحي كرد و فرمود اي محمد براسي من يك نظري بزمين كردم و تورا از
آن برگزیدم و تورا پيشبر نمودم و از نام خودم براي تو نامي باز گزفتم من محمودم و تو معدي
سپس دوباره نظري افكندم و علي را در آن انتخاب كردم و او را وصي تو و خليفه تو و شوهر دختر تو
و پدر نژاد تو نمودم و براي او هم نامي از نامهاي خود برگزفتم من علي اعلايم و او علي است و فاطمه
و حسن و حسين را از نور شما آفريدم پس ولايت آنها را بفرشتگان عرضه داشتم، هر كس پذيرفت نزد
من از مفرين شد، اي محمد اگر بنده مرا عبادت كند تا بريده شود و مانند شك پوسيده گردد و
شكر ولايت آنان نزد من آيد من او را در بهشتم جاندم و زير عرشم سايه نبخشم، اي محمد دوست
داوي آنها را ببيني؟ عرض كردم آري پروردگار اخداي عزوجل فرمود سربلند كن سربلند كردم و ناگاه
انوار علي و فاطمه و حسن و حسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن
موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و محمد بن الحسين قائم را ديدم و قائم در وسط آنها مانند ستاره
درخشنده بود، عرض كردم پروردگار! اينها كيانند؟ فرمود امامان و اينست قائم آنكه حلال و حلال
كند و حرام و حرام كند و بوسيله او از دشمنانم انتقام بگشيم و او راحت دوستان منست و او است كه دل شيعيات
را شفا ميدهد از ظالمن و جاهدين و كفارن و لات و عزي را ترو تازه يرون ميآورد و آنها را مي-

بهما اشد من فتنة العجل والسمري

حدثنا غير واحد من اصحابنا قالوا حدثنا محمد بن همام عن جعفر بن محمد الفزاري قال حدثني الحسين بن محمد بن الحرث عن سماعة عن احمد بن الحرث قال حدثني الفضل بن عمر عن يونس بن ظبيان عن جابر بن يزيد الجعفي قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاري يقول لما انزل الله عز وجل على نبيه ﷺ يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوا الامر منكم قلت يا رسول الله عرفنا الله ورسوله فمن اولوا الامر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال ﷺ هم خلفائي يا جابر وائمة المسلمين من بعدي اولهم علي بن ابي طالب ثم الحسن والحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر و سندركه يا جابر فاذا لقيت فاقراء مني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد بن الحسن بن علي ثم سمى وكنيتي حجة الله في ارضه وبقية في عباده ابن الحسن بن علي ذلك الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الارض و مداربها ذلك الذي يليق عن شيعته و اوليائه غيبته لا يثبت فيها على القول بامامته الا من امتنع الله قلبه للايمان، قال جابر فقلت له يا رسول الله فهل يقع لشيعته الانتفاع به في غيبته؟ فقال ﷺ اي والذي بعثي بالنبوة انهم يستضيئون بنوره و ينتفعون بولايتهم في غيبته كاستفهام الناس بالشمس و ان تجلها سحاب يا جابر، هذا من مكنون سر الله و معززون علم الله فاكنمه الا عن اهله، قال جابر بن يزيد فدخل جابر بن عبد الله الانصاري على

سوزاند و مردم در آن روز بآنها فریفته شوند و در آزمایش فراگیرند سخت نرازقت گویند و سامری *

جابر بن یزید گوید از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم میفرمود چون خدای عزوجل بر پیغمبرش این آیات را نازل کرد یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم . . ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اولو الامر را از خودتان هر یک که با رسول الله من خدا و رسول او را شناختم اولو الامر کیانند که خدا اطاعت آنها را مقرون طاعت تو ساخته فرمود ای جابر آنها خلیفه های منند و بعد از من ائمه مسلمین اند اول آنها علی بن ابیطالب است سپس حسن و حسین و سپس محمد بن علی که در تورات معروف است باقر و معصوم او را در کتب کثیری جابر هر گاه باو برخوردی سلام مرا باو برسان سپس صادق جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی بن محمد و بعد حسن بن علی بعد هم نام و هم کنیه من حجة الله فی ارضه وبقیته فی عباده پس حسن بن علی این آنچنان کسی است که خدای تعالی ذکره مشارق و مدارب زمین را بدست او فتح کند این آنسکه از شیعیان و دوستانش غایب شود و باقی نماند بر عقیده امامت او مگر کسی که خدا دلش را با ایمان امتحان کرده جابر گوید باو عرض کردم یا رسول الله آیا برای شیعیان در حال غیبت خود خفی دارد؟ فرمود بدانکه مرا نبوت فرستاده است آری آنان بنوروی روشنی کسب کنند و بولایت او در حال غیبت منتفع شوند همانند انتفاع مردم بافتابیکه ابر آنها پوشانیده ای جابر این مردم مکنون خدا و علم معززون او است آنها را از اهلش پوشان

بن الحسین علیه السلام فیئما هو یحدثه اذ خرج محمد بن علی الباقر علیه السلام عند نسائه و علی راسه زوایة و هو غلام فلما بصر به جابر ارتعدت فرائضه و قامت کل شعرة علی بدنه و نظر الیه ملياً ثم قال له یا غلام اقبل فاقبل ثم قال له اذیر فقال جابر شمائل رسول الله صلی الله علیه و آله و رب الکعبة ثم قام فدنا منه و قال لهما اسمک یا غلام ؟ فقال محمد قال ابن من ؟ قال ابن علی بن الحسین ، قال یا بنی فدتک نفسی فانت اذا الباقر قال نعم ثم قال فابلقنی ما حملک رسول الله صلی الله علیه و آله فقال جابر یا مولای ان رسول الله صلی الله علیه و آله بشرنی بالبقاء الی ان القاصد قال لی اذا لقیتہ فاقرأ منی السلام فرسول الله یا مولای یقرأ علیک السلام ، فقال ابو جعفر علیه السلام یا جابر علی رسول الله السلام ما قامت السموات و الارض و علیک یا جابر کما بلغت السلام فکان جابر بعد ذلك یختلف الیه و یتعلم منه فساله محمد بن علی علیه السلام عن شیء فقال له جابر والله ما دخلت فی نهی رسول الله صلی الله علیه و آله فقد اخبرنی انکم ائمة الهداة من اهل بیتہ من بعدهم احکم الناس صغاراً و اعلم کباراً و قال لا تعلموهم فهم اعلم منکم فقال ابو جعفر علیه السلام صدق جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و الله انی لاعلم منک بما سألتک عنه ولقد اوتیت الحکم میاکل ذلك بفضل الله علینا و رحمته لنا اهل البیت

حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی قال حدثنا فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی قال حدثنا محمد بن علی بن احمد الممدانی قال حدثنی ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاری قال حدثنا محمد بن القاسم بن ابراهیم بن عبد الله بن القسم بن محمد بن ابی بکر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهرودی

جابر بن یزید گوید جابر بن عبد الله اخباری خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید در این میان که با آنحضرت حدیث میکرد ناگهان محمد بن علی باقر از میان زنان آنحضرت بیرون آمده گیسوانی بر سرش بود و بچه پیری بود چون جابر او را دید بلرزه آمد و مو بر بدنش راست شد و بدقت بر او نگریست سپس باو گفت ای غلام پیش آئی پیش آمد و سپس باو گفت پس برو پس رفت جابر گفت پیرو در کار کعبه شمائل رسول خدا را دارد و برخاست و نزدیک او رفت باو گفت نامت چیست ؟ گفت محمد عرض کرد پس کیستی ؟ گفت علی بن الحسین عرض کرد فرزندم جانم بقریانت توهمان باقری فرمود آدی سپس فرمود آنچه را رسول خدا بنو سپرده بن برسان جابر عرض کرد ای مولای من بر راستی رسول خدا (ص) بنو سلام میرساند ابو جعفر علیه السلام فرمود ای جابر سلام بر رسول خدا تا آسمان و زمین بر پا است و سلام بر نوای جابر چنانچه سلام را رسانیدی، جابر بعد از آن نزد او رفت و آمد میکرد و از او میآموخت یک روز محمد بن علی چیزی از او پرسید جابر عرض کرد بخدا من خود را در نهی رسول خدا وارد نمیکنم بتحقیق بن خبر داده است که شما امامان هدایت هستید از خاندانش بعد از او از کوچکی حکیمترین مردمید و در بزرگی اعلم الناس هستید فرمود بآنها نیاموزید که آنها از شما داناترند، ابو جعفر علیه السلام فرمود بخدا من بدانچه از تو میپرسم اعلم هستم و در کودک کی حکم من آمده همه اینها از افضا خداست بر ما خانواده

عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما خلق الله خلقا افضل مني ولا اكرم عليه مني قال علي عليه السلام فقلت يا رسول الله فانه افضل ام جبرئيل عليه السلام ؟ فقال عليه السلام ان الله تبارك وتعالى فضل انبياءه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين والمرسلين والفصل بعدى لك يا علي و للائمة من بعدك فان الملائكة لخدامنا و خدام محبينا يا علي: الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون للذين آمنوا بولايتنا يا علي لولا نحن ما خلق الله آدم و لاحوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض و كيف لانكون افضل من الملائكة وقد سبقناهم إلى التوحيد و معرفة ربنا عز وجل و تسيحه و تقديسه و تهليله لان اول ما خلق الله عز وجل ارواحنا فانطلقنا بتوحيده و تمجيدته ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا و ارواحنا نوراً واحدا استعظموا امورنا فسبحنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون و انه منزّه عن صفاتنا فسبحت الملائكة لتسبحنا و تزهنه عن صفاتنا فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا لتعلم الملائكة ان لا اله الا الله فلما شاهدوا اكبر محلنا كبرنا الله لتعلم الملائكة ان الله اكبر من ان ينال و انه عظيم المحل فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من القدرة والقوة قلنا لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم لتعلم الملائكة ان لاحول ولا قوة الا بالله فقالت

•• اذ علي بن ابي طالب گوید رسول خدا (ص) فرمود خدا نیافریده خلقی که بهتر از من باشد و نزد او گرامی تر از من باشد علی علیه السلام فرمود عرض کردم یا رسول الله تو بهتری یا جبرئیل علیه السلام؟ فرمود خدای تبارک و تعالی پیغمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرب برتری داده و مرا بر همه پیغمبران و مرسلین برتری داده و پس از من ای علی برتری از تو و امامان بعد از تو است زیرا که فرشتگان خادمین ما و خدام دوعتای ما هستند یا علی آنانکه عرش و کسانیکه حول آند حمل میکنند تسبیح بعد پروردگار شان گویند و آمرزش برای آنانکه گرویدند بولایت ما جویند، ای علی اگر ما نبودیم؟ خدا آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نیافرید و چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم با آنکه در خداشناسی و توحید بر آنها پیشی گرفتیم و در شناسائی پروردگار عزوجل و تسبیح او و تقدیس او و تهلیل او و برای اول چیزیکه خدای عزوجل آفرید ارواح ما بود ما را بتوحید و تسبیح خود گویا کرد پس فرشتگان را آفرید و چون ارواح ما را يك نور مشاهده کردند امور ما را بزرگ شمرند پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما هم خلقی هستیم آفریده شده و خدا از صفات ما منزّه است و ملائکه از تسبیح ما خدا را تسبیح گفتند و از صفات ما منزّه دانستند و چون بزرگی مقام ما را مشاهده کردند ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که نیست معبودی جز خدای یگانه و چون بزرگی مقام ما را مشاهده کردند ما تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند خدا بزرگتر است از این که در دسترس باشد و موقعیت او بزرگ است و چون آن قدرت و نیرویی که خدا با داده است مشاهده کردند ما گفتیم لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم تا ملائکه بدانند که لاحول ولا قوة الا بالله چون مشاهده کردند آن نیست که خدا بر ما داده و طاعت ما را واجب شمرده گفتیم الحمد لله تا ملائکه بیاموزیم آنچه را خدای تعالی ذکره با حق دارد

فرأيت اثني عشر نوراً في كل نور سطرأ اخضر مكتوب عليه اسم كل وصي من اوصيائي اولهم
 علي بن ابيطالب و آخرهم مهدي امتي فقلت يا رب هؤلاء اوصيائي من بعدى ؟ فتوديت يا محمد
 هؤلاء اوليائي و احبائي و اصفياي و حجبتي بعدك علي بريني وهم اوصياؤك و خلفائك و خير
 مخلقي بعدك و عزتي و جلالی لاظهرن بهم ديني ولا علين بهم كلمتي ولاظهرن الارض باخرهم من
 اعدائي ولا ملكته مشارق الارض و مغاربها ولا سخرن له الريح و لا ذللن له الرقاب الصعاب و لا رقبته
 في الاسباب و لا نصرتنه بجندی و لا مدنه بملامكتي حتى يعلن دعوني و يجمع الخلق على توحيدني
 ثم لا دمن ملكه و لا داولن الايام بين اوليائي إلى يوم القيمة و الحمد لله رب العالمين و الصلوة
 على نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين و سلم تسليماً

الباب الرابع والعشرون

ما روى عن النبي ﷺ في الناس على القائم ع و انه الثاني عشر من الائمة عليهم السلام
 حدثنا محمد بن علي ما جيلوبه (رحه) قال حدثني عمي محمد بن ابي القسم عن محمد بن علي
 الصيرفي الكوفي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن جابر بن يزيد الجعفي عن سعيد بن
 الحمير عن عبد الرحمن بن سمرة قال قال رسول الله ﷺ لمن المجادلون في دين الله على لسان
 سبعين نيا و من جادل في آيات الله فقد كفر قال الله عز وجل ما يجادل في آيات الله الا الذين
 كفروا فلا يفررك قلبهم في البلاد و من فسر القرآن براه فقد افترى على الله الكذب و من

نوشته شدند در پیشگاه پروردگار خود ساق عرش نگرستم دوازه بودیدم در هر نوری با یک سطر
 سبز نام یکی از اوصیاء من نوشته است اول آنان علی بن ابیطالب و آخرشان مهدي است من بوده گفتم
 پروردگارا آنان اوصیای منند پس از من ندا شد ای بعد آنان اولیاء و احباء و اصفیاء و حجج منند
 بعد از تو بر خلق من و آنان اوصیاء و خلفاء تواند و بهترین خلقند بعد از تو بهزت و جلالم سو گندهر آینه
 دینم را بآنها ظاهر میکنم و کلمه خود را بآنها بلند مینمایم و زمین را با آخرین آنها از دشمنانم پاک
 میکنم و مشارق و مغارب زمین را ملک او مینمایم و بادهارا برای او مسخر میکنم و گردن های سخت را برای او
 رام میسازم و او را بوساقل مسط مینمایم و بلشگر یاری میکنم و برشتگانم مدد میرسانم تا دعوت
 مرا بلند کند و همه خلق را بر توحید من جمع آوری نماید پس ملک او را ادامه دهم و حکومت را بدست
 اولیاء خودم دست بدست بچرخانم تا روز قیامت و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی نبینا محمد و آله
 الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً

باب بیست و چهارم در نصوص پیغمبر بر امام قائم و آله اثني عشر عليهم السلام

.. عبد الرحمن بن سبرة گوید رسول خدا (ص) فرمود آنانکه در دین خدا سیزه و جدال کنند
 بزبان هفتاد پیغمبر لمن شده اند هر کس در آيات خدا جدال کند کافر است خدای عزوجل (در سوره
 مؤمن آیه ۴) فرموده در آيات خدا جدال نکنند مگر آنچنان کسانی که کافرانند گردش آنان در
 شهر هاتورا تقریباً هر کس قرآن را برای تحریف کند دروغ بر خداست و هر کس ندانسته برود فتوی

افتی الناس بغير علم فلمسته ملائكة السماء والارض و كل بدعة خلالة و كل خلالة سيئها إلى النار قال عبدالرحمن بن سمرة فقلت يا رسول الله ارشدني إلى النجاة فقال يا بن سمرة إذا اختلف الأهواء و تفرقت الآراء فعليك بعلي بن أبي طالب فإنه امام امتي و خليفتي عليهم من بعدي و هو الفاروق الذي يميز بين الحق والباطل من سأله اجابه و من استرشده ارشده و من طلب الحق عنده وجدته و من التمس الهدى لديه صادفه و من لجأ إليه امنه و من استمسك به انجاء و من اقتدى به هداه يا بن سمرة سلم منكم من سلم له و والاه و هلك من رد عليه و عاداه يا بن سمرة ان عليا مني روحه من روحي و طينته من طينتي و هو اخي و أنا اخوه و هو زوج ابنتي فاطمة سيدة نساء العالمين من الاولين والآخرين و ان منه امامتي امتي وسيد شباب أهل الجنة الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين تاسعهم قائم امتي يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (ره) قال حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن الحسن بن علي بن سالم عن ابيه عن أبي حمزة عن سعيد بن جبير عن عبدالله بن عباس قال قال قل رسول الله ﷺ ان الله تبارك و تعالى اطلع إلى الارض اطلاعة فاختارني منها فجعلني نبيا ثم اطلع الثانية فاختار عليا فجعله اماما ثم أمرني ان اتخذه اخا و وليا و وصيا و خليفة و وزيرا فعلى مني و أنا من علي و هو زوج ابنتي و

دهد ملائكة آسمان و زمین او را المن کنند هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است، عبدالرحمن بن سمرة گوید بر رسول خدا (ص) عرض کردم یا رسول الله مرا بنجات دهبری کن، فرمود ای پسر سمرة هر گاه هوای مردم مختلف شد و آراء متفرق گردید بر تو باد بسلامت علی بن ابی طالب زیرا او امام امت و خلیفه بعد از من است بر آنها او است فاروقی که میان حق و باطل را جدا میکند هر کس از او پرسد جواب دهد و هر کس از او رهبری خواهد او را رهبری کند و هر کس حق را نزد او جوید باید و هر کس پیش او هدایت خواهد بدست آورد، هر کس بدو بناء برد او را در امنیت قرار دهد، هر کس باو پیوست نجاتش دهد هر کس باو افتد، کند او را هدایت نماید ای پسر سمرة از شما هر کس باو تسلیم شد و او را دوست گرفت سالم شد و هر که بر او برگشت و دشمنی کرد هلاک شد، ای پسر سمرة علی از عنایت روحش از روح من است و خاکش از خاک من است او برادر من است و من برادر او و او شوهر دختر من فاطمه است که سیده زنان عالم است از اولین و آخرین و از او است دو امام من و دو سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و نه تن از فرزندان حبیب علیهم السلام تهین آنان قائم امت من است بر کند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده است از ظلم و جور

••• این عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود بر راستی خدای تبارک و تعالی يك نظری بر زمین انداخت و مرا انتخاب کرد و پیشتر نمود سپس نظری دیگر انداخت و علی را انتخاب کرد و امام نمود سپس بن دستور داد که او را برادر و دوست و وصی و خلیفه و وزیر خود سازم علی از من است و من از علی او شوهر دختر و پسر و نوه ام حسن و حسین است بدو سیکه خدای تبارک و تعالی مرا با آنها جفت بر

ایوسطی الحسن و الحسین الا و ان الله تبارک و تعالی جعلنی و ایاهم حججا علی عباده و جعل
من صلب الحسین ائمة یقومون بامری و یحفظون وصیتی التاسع منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی
اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله یظهر عن غیبة طويلة و حیرة مضلة لیعلن امر الله و یظهر
دین الله جل و عز یؤید بنصر الله و ینصر بملکة الله فیملأ الارض قسطا و عدلا کما علئت جورا
و ظلما

حدثنا محمد بن موسى المتوکل (ره) قال حدثني محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا موسى
بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن حسن بن علي بن ابي حمزة عن ابيه عن الصادق
جعفر بن محمد عن ابيه عن آياله عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ حدثني جبرئیل عن رب
الغزة جل جلاله انه قال من علم انه لا إله الا وحدي و ان محمدا عبدي و رسولی و ان علي بن
أبي طالب خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ادخله الجنة برحمتی و انجیه (نجیته خ ل) من
النار بمقوي و ابعت له جواری و اوجبت له کرامتی و انعمت علیه نعمتی و جعلته من خاصیتی
و خالصتی ان نادانی لیتة و ان دعائی اجبتة و ان سألنی اعطیتة و ان سکت ابتدأته و ان اساء
رحمته و ان فرمنى دعوته و ان رجع الی قبلته و ان قرع بابی فتحت له و من لم یشهد ان لا إله
إلا انا وحدي او شهد بذلك ولم یشهد ان محمدا عبدي و رسولی او شهد بذلك و لم یشهد ان
علي بن أبي طالب خلیفتی او شهد بذلك ولم یشهد ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی و

بندگان خود ساخته و از صلب حسین امامانی نصب کرده که قیام بامر من کنند و وصیت مرا نگهدارند
نهین آنان قائم اهل بیت من است و مهدی امت من بین از همه مردم در شمائل و گفتار و کردارش
شبهه تر است بعد از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه کننده آشکار شود تا امر خدا را اعلان کند و دین
خدای جل و عز را ظاهر نماید یاری خدا تأیید شود و ببلای که خدا یاری کرد و زمین را پر از عدل
و داد کند *

•• رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل از رب العزت جل جلاله برای من حدیث کرد که او فرمود
هر کس بداند که مهدی جز من تنها نیست و اینکه محمد بنده و رسول من است و علی بن ابیطالب
خلیفه منست و انبه از فرزندانش حجج منند او را بر رحمت خود بیشت میبرم و بطو خود از دوزخ
بر کنار می دارم و جوار خود را برای او مباح میکنم و کرامت خود را برای او واجب مینمایم و نعمت
خود را بر او تمام میسازم و او را از خاصان و برگزیده گان خود میکنم اگر مرا بخواند پاسخش میبهم
و اگر خواهشی کند اجابت کنم و اگر پرشی نماید باو عطا کنم و اگر خاموش بماند بدو آواز کنم
و اگر بد کند رحمش کنم و اگر بگیرد او را بخوانم و اگر برگردد او را بپذیرم و اگر در خانه ام
را بگوید برویش باز کنم و هر کس گواهی بدهد که مهدی نیست جز من تنها و گواهی ندهد که
محمد بنده و فرستاده من است یا بآن شهادت دهد ولی گواهی ندهد که علی بن ابیطالب خلیفه من است
یا بدان گواهی دهد ولی گواهی ندهد که امامان بعد از او حجج منند بتضیق که نعمت مرا انکار کرده
و عظمت مرا کوچک شمرده و بآیات و کتب من کافر شده اگر قصد من کند او را محبوب سازم و اگر

مغر عظمتي و كفر باياتي و كفى ان قصدني حبيته و انساني حرمة و ان ناداني لم اسمع
ندائه و ان دعاني لم استجب دعائه و ان رجواني خبيته و ذلك جزاؤه مني و ما انا بظلام للمعبد
فقام جابر بن عبدالله الانصاري فقال يا رسول الله و من الائمة من ولد علي بن أبي طالب ؟ قال الحسن
و الحسين سيد اشباب اهل الجنة ثم سيد العابدين في زمانه علي بن الحسين ثم الباقر محمد بن
علي و ستدر كه يا جابر فاذا ادركته فقرأ من السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الكاظم موسى
بن جعفر ثم الرضا علي بن موسى ثم التقي محمد بن علي ثم النقي علي بن محمد ثم الزكي الحسن
بن علي ثم ابنة القائم بالحق مهدي امتي الذي يعلأ الارض قسطا و عدلا كما ملك جورا و ظلما
هؤلاء يا جابر خلفائي و اوصيائي و اولادي و عترتي من اطاعهم فقد اطاعني و من عصاهم فقد
عصاني و من انكرهم او انكر واحدا منهم فقد انكرني بهم يمسك الله عز وجل ان تقع على الارض الا باذنه
و بهم يحفظ الارض ان تميد باهلها

حدثنا علي بن احمد (ره) قال حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي عن موسى بن عمران عن
عمه الحسين بن يزيد عن الحسن بن ابي حمزة عن ابيه عن يحيى بن ابي القسم عن الصادق جعفر
بن محمد عن ابيه عن جده عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ الائمة بعدى اثني عشر اولهم علي
بن ابي طالب و آخرهم القائم هم خلفائي و اوصيائي و حجج الله على امتي بعدى المقربهم
مؤمن والمنكر لهم كافر

خواهش کند معروض کنیم و اگر مراجع خواند آوازش را نشنوم و اگر دعا کند اجابت نکنم و اگر امیدوارم شود نومیدش سازم، این است جزایش از طرف من و من هرگز مشکلم بر بندگانم نیستم.

جابر بن عبد الله انصاری از جابر خواست و گفت یا رسول الله کیانند ائمه از اولاد علی بن ابیطالب؟ فرمود حسن و حسین در سید جوانان اهل بهشت سپس سید العابدین زمان خود علی بن الحسین سپس باقر محمد بن علی ای جابر محققاً او را درک کنی چون او را درک کردی از قول من یاو سلام برسان سپس امام صادق جعفر بن محمد سپس کاظم موسی بن جعفر سپس رضا علی بن موسی سپس تقی محمد بن علی سپس تقی علی بن محمد سپس ذکی حسن بن علی سپس برش قائم بالحق مهدی است من آنکه زمین را بر او عدل و داد کند چنانچه بر او ظلم و جور شده است، آنان ای جابر خلیفه‌های متد و اوصیاء و اولاد و هنر من هر کس آنها را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس آنها را معصیت کند مرا معصیت نکرده و هر کس منکر آنان یا یکی از ایشان گردد را منکر شده، بدانها خدای عزوجل زمین را نگهداشته تا بر زمین نیفتد مگر باذنش و بآنها زمین را نگهداشته که اهل خود را نلرزاند.

•• رسول خدا فرمود امامان بعد از من دوازده گسند اولشان علی بن ابیطالب است و آخرشان قائم آنها خلفاء و اوصیاء متد و حجج خدا بر امت بعد از من مقرر بآنها مؤمن است و منکر آنها کانرا

حدَّثنا علي بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن جدّه أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن محمد بن خالد عن محمد بن داود عن محمد بن الجارود العبدي عن الأصمغ بن نباته قال خرج علينا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ذات يوم ويده في يداينه الحسن عليه السلام وهو يقول خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم ويده في يده هكذا وهو يقول خير الخلق بعدى وسيدهم اخي هذا وهو امام كل مسلم و مولى (أمير خ ل) كل مؤمن بعد وفاتي الا و اني أقول ان خير الخلق بعدى و سيدهم اخي هذا و هو امام كل مؤمن و مولى كل مؤمن بعد وفاتي الا و انه سيظلم بعدى كما ظلمت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله و خير الخلق و سيدهم بعد الحسن اخوه الحسين المظلوم بعد اخيه المقتول في ارض كربلاء اما انه و اصحابه من سادة الشهداء يوم القيمة و من بعد الحسين تسعة من صلبه خلفاء الله في ارضه و حجبجه على عباد و امناؤه على وحيه و ائمة المسلمين و قادة المؤمنين و سادة المتقين و ناسعهم القائم الذي بعلاه الله به الارض نورا بعد ظلمتها و عدلا بعد جورها و علما بعد جهلها و الذي بعث فيها اخي بالنبوة و اختصني بالامامة لقد نزل بذلك الوحي من السماء على لسان روح الامين جبرئيل و لقد مثل رسول الله صلى الله عليه وآله و انا عنده من الائمة بعده فقال للسائل و السعاه ذات البروج ان عددهم بعد البروج و رب الليالي و الايام و الشهور ان عدتهم كمدة الشهور فقال السائل فمن هم يا رسول الله ؟ فوضع رسول الله صلى الله عليه وآله يده على رأسى فقال اولهم هذا و آخرهم المهدي من و الهم فقد و الانى و من عاداهم فقد عاداني و من احبهم

... اصبح بن نباته گوید يك روز امير المؤمنين دست حسن را گرفته بود و مارا بيرون برد و فرمود يكروز رسول خدا (ص) دست مرا در دست گرفت همچنين و فرمود بهترين خلق بعد از من و سيد آنان برادر من است، او امام هر مسلمان و مولای هر مؤمن است بعد از وفاتم، هلا من هم ميگويم بعد از من بهترين خلق و سيد آنها اين پسر من است او امام هر مؤمن و مولای هر مؤمن است بعد از وفاتم و او بعد از من مظلوم باشد چنانچه بمن بعد از رسول خدا ستم شد و بهترين خلق و سيد آنها بعد از حسن پسر برادر او حسين است كه بعد از برادرش مظلوم است و در زمين كربلاء مقتول است آگاه باشيد كه او و كسانيكه با او شهيد شوند روز قيامت سادات شهداء باشند و بعد از حسين نه كس از پشت او خلفاي خدايند در زمينش و حجج اويند بر بندگانش و امنای اويند بروحش و امامان مسلمانانند و پيشواي مؤمنان و سادات متقيان و نهيشان هان قائمى است كه خدا زمين را بوسيله او نوراني كند پس از آنكه نار يك بوده و پرازد عدل كند پس از آنكه جور كشيده و پرازدانش كند بعد از جهل و ناداني بحق آنكه برادر من محمدا بنبوت فرستاد و مرا مخصوص ي امامت ساخت هر آينه بهمين مضمون از آسمان وحى نازل شده بزبان روح الامين جبرئيل يتعقيق سئوال شد از رسول خدا از امامان بعد از او و من هم خدمت او بودم بشيرال كنده فرمود قسم بآسمان ذات الالروح كه عدو شان بعد ديروچ است سو كند پيروردگار شبها و روزها و ماهها كه عدو شان عدد ماهها است سائل عرض كرد يا رسول الله كياتند؟ رسول خدا (ص) دستش را بر سر من گذاشت و فرمود اولشان اينست و آخرشان مهدي است هر كس دوستشان دارد مرا دوست داشته و هر كس دشمنشان دارد مرا دشمن داشته، هر كس آنها را بخراهد مرا خواسته و هر كس

فقد احبني و من ابغضهم فقد ابغضني و من انكرهم فقد انكرني و من عرفهم فقد عرفني بهم يحفظ الله دينه و بهم يعمر بلاده و بهم يرزق عباده و بهم ينزل القطر من السماء و بهم تخرج بركات الارض هؤلاء اصفيائي و خلفائي و ائمة المسلمين و مولى المؤمنين

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه (ره) قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرضا عن آياته عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ من احب ان يتمسك بدينى و يركب سفينة النجاة بعدى فليقتد بعلى بن ابي طالب و ليعاد عدوه و ليوال وليه فانه وصي و خليفتي على امتي فى حيوئى و بعد و فاني و هو امام كل مسلم و امير كل مؤمن بعدى قوله قواي و امره امرى و نهيته نهى و تابعه تابعى و ناصره ناصرى و خاذله خاذلى ثم قال من فارق عليا بعدى له يرني و لم اده يوم القيامة و من خالف عليا حرم الله عليه الجنة و جعل مأواه النار و بشى المصير و من خذل عليا خذله الله يوم يعرض عليه و من نصر عليا نصره الله يوم يلقاه و لقنه حبه عند المسائلة ثم قال ﷺ الحسن و الحسين اما ما امتى بعد ابيهما و سيدا شباب اهل الجنة و امهما سيدة نساء العالمين و ابوهما سيد الوصيين و من ولد الحسين تسعة ائمة تاسعهم القائم من ولدى طاعتهم طاعتى و معصيتهم معصيتى الى الله اشكوا المنكرين لفضله

بدانها كينه و رزد بامن كينه و رزیده، هر كه آنها را منكر شود مرا منكر شده و هر كه آنها را بشناسد مرا شناخته خدا بدینرا بآنها حفظ كند و بوسیله آنها بلادش را آباد كند و برای آنها پند گانش روزی دهد و برای آنها باران در آسمان بارد و برای آنها بر كات از زمین خارج شود آنان بر گزیدگان من و خلفای من و ائمه مسلمانان و مولای مؤمنانند

• امام هشتم از بدراش بازگو کرده كه رسول خدا فرمود هر كس دوست دارد كه بدین من تمسك جوید و كشتی نجات را بعد از من سوار شود باید بعلی بن ابیطالب اقتداء كند و باید دشمن او را دشمن دارد و دوستش را دوست دارد زیرا او وصی من و خلیفه بر امت من میباشد در زندگی من ویس از مردن من و او امیر هر مسلمانی است و امیر هر مؤمنی بعد از من گفتارش گفتار من است و دستورش دستور من است نهی منست و پیروش پیرو منست و ناصرش ناصر منست و واگذارش واگذار منست .

پس فرمود هر كس از علی جدا شود بعد از من روز قیامت مرا نبیند و او را نبینم و هر كس با علی مخالفت كند خدا بهشت را بر او حرام كند و دوزخ را جای او نماید و بد منزلگاهی باشد هر كس علی را واگذارد خدا در روز عرض حساب او را واگذارد، هر كس علی را یاری كند خدا روز قیامت او را یاری كند و صحبت خود را در موقع سؤال و جواب باو تلقین نماید

پس فرمود حسن و حسین دو امام امت باشند بعد از پدر خود و دو سید جوانان اهل بهشتند مادرشان خواتون زنان بهشت است و پدرشان آقای اوصیاء و از فرزندان حسین نه امام باشد كه نهیمن آنها قائم اولاد منست طاعت آنان طاعت منست و معصیت آنان معصیت من بخدا شكایت میكنم از منكرین فضل آنها و ضایع كنندگان حرمت آنها بعد از من و خدا بس است كه ولی و ناصر عزترم و ائمه امتم باشند

و المضیعین لعزمتهم بعدی و کفی باللهولیا و ناصراً لحررتی و ائمة امتی و منتقماً من الجاحدین لحقهم و سیعلم الذین ظلموا ای متقلب ینقلبون.

حدثنا احمد بن زید بن جعفر قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن علی بن معبد عن الحسن بن خالد عن ابي الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا سيد من خلق الله عزوجل و انا خير من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة العرش و جميع ملائكة الله المقربين و انبياء المرسلين و انا صاحب الشفاعة و العوض الشریف و انا و علی ابواءه الامة من عرفنا فقد عرف الله عزوجل و من انكرنا فقد انكر الله عزوجل و من علی سبطا امتی و سیداشباب اهل الجنة الحسن و الحسين و من ولد الحسين تسعة ائمة طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی تاسعهم قائمهم و مهديهم

حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق رضا قال اخبرنا محمد بن احمد بن الهمدانی قال حدثني محمد بن هشام قال حدثنا علی بن الحسن (الحسين خ ل) السایح قال سمعت الحسن بن علی العسكري عليه السلام قال حدثني ابي عن ابيه عن جده عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي بن ابيطالب عليه السلام يا علي لا يحبك الا مؤمن طابك ولادته ولا يبغضك الا من خبت ولادته ولا يواليك الا مؤمن ولا يعاديك الا كافر فقام اليه عبدالله بن مسعود فقال يا رسول الله قد عرفنا علامة خيبت الكافر في حيوتك ببغض علي و عداوته فما علامة خيبت الولادة والكافر بعدك اذا اظهر الاسلام بلسانه و اخفى مكنون سريره ؟ فقال عليه السلام يا بن مسعود علي بن ابيطالب امامكم بعدی و خليفتي

از منكرين حق آنها انتقام كشد و سيعلم الذین ظلموا ای متقلب ینقلبون

• امام هشتم از پدران ايشان از قول پيغمبر روايت کرده است که فرمود من سيد هر آنکس که خدای عزوجل آفریده است و من بهتر از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة عرش و همه ملائکه مقربین و انبياء مرسلین، من صاحب شفاعت و عوض شریف و من و علی دویدر این امت هستیم، هر کس ما را بشناسد خدای عزوجل را شناخته و هر کس ما را منکر باشد خدای عزوجل را منکر است، از علی علیه السلام است توسط این امت و دوید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و از اولاد حسین نه کنند که طاعتشان طاعت من است و خلاف با آنها خلاف با منست هم آنان قائم ایشان است و مهدي ایشان.

• امام حسن عسکری (ع) فرمود در حدیثی که از پدران ايشان روايت کرده که رسول خدا (ص) علی بن ابيطالب فرمود ای علی تو را دوست ندارد مگر مؤمنی که حلال زاده باشد و دشمن ندارد مگر ناپاک زاده، ولایت تو را نپذیرد و مگر مؤمن و با تو دشمنی نکند مگر کافر، عبدالله بن مسعود خدمت حضرت رفت و عرض کرد ما نشانه خبیث ولادت و کفر را در زمان حیات تو ببین علی شناختیم و باعداوت او بفرمایند نشانه ناپاک زاده و کفری که بعد از شما بزبان اظهار سلام میکند و باطن خود را پنهان میدارد چیست فرمود ای این مسعود علی بن ابيطالب بعد از من امام شما است و خلیفه من است بر شما و چون بگذرد فرزندان من بعد از او امام شما است و خلیفه من است بر

علیکم فاذا مضی فابنی الحسن امامکم و خلیفتی علیکم فاذا مضی الحسن فابنی الحسین امامکم بعده و خلیفته علیکم ثم نسعة من ولد الحسین واحداً بعد واحد انتمکم و خلفائی علیکم تاسعهم قائمهم قائم امتی بملأ الارض قسطاً عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً لا یحبهم الا من طابت ولادته ولا یبغضهم الا من خشت ولادته ولا یوالیهم الا مؤمن ولا یعادیهم الا کافر و من انکر واحداً منهم فقد انکرنی من انکرنی فقد انکر الله عزوجل و من جحدوا احداً منهم فقد جحدنی و من جحدنی فقد جحد الله عزوجل لان طاعتهم طاعتی و طاعتی طاعة الله و معصیتهم معصیتی و معصیتی معصية الله عزوجل یابن مسعود ایاک ان تجد فی نفسك حرجاً مما اقضی فتکفر بمرءة ربی و ما انا متکلف ولا ناطق عن الهوی فی علی و الائمة من ولده ثم قال عَلَيْكُمْ و هو رافع یدیه الی السماء اللهم وال من والی خلفائی و ائمة امتی بعدی و عاد من عادهم و انصر من نصرهم و اخذل من خذلهم ولا تخل الارض من قائم منهم بحجتک ظاهراً و خافی مغموراً لئلا یبطل دینک و حجتک برهانک و بیناتک ثم قال يَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ یابن مسعود قد جمعت لکم فی مقامی هذا ما ان فارقتموه هلكتم و ان تمسکتکم به نجوتم والسلام علی من اتبع الهدی

حدثنا ابي رضا قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عبد الله بن مسكان عن ابيان بن تغلب عن سليم بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسي (ره) قال دخلت علی النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاذا بالحسین بن علی علی فخذه و هو یقبل عینیه و یلثم فاه و یقول انت

شما و چون بگذرد سرم حسین بعد از او امام شما است و خلیفه منست بر شما سپس نه تن از اولاد حسین یکی پس از دیگری امامان شماست و خلیفه های منند بر شما نهی آنها قائم آنهاست و قائم امت من است زمین را بر از عدل و داد کند چنانچه بر از جور و ستم شده است دوست ندارد آنها را مگر خلال زاده و دشمن ندارد آنها را مگر ناپاک زاده بولایت آنها نباشد مگر مؤمن و با آنها خصومت نکند مگر کافر هر کس یکی از آنها را انکار کند بتحقیق مرا انکار کرده و هر که مرا انکار کند خدای عزوجل را انکار کرده هر کس یکی از آنها را دارد کند مرا رد کرده و هر کس مرا رد کند خدا را رد کرده ز یر اطاعت آنها طاعت منست و طاعت من طاعت خداست و معصیت آنها معصیت منست و معصیت من معصیت خدای عزوجل است ای پسر مسعود پیرمیز از اینکه در دل خود [حرجی یابی از آنچه من حکم کنم که بعزت پروردگارم کافر شوی] من نه بهود بستم و نه بهوای نفس منم گفته ام درباره علی و امامان از فرزندانش سپس در حالیکه دست بآسمان بالا داشت فرمود خدایا دوست دار هر کس خلفای مرا و ائمه امت مرا دوست دارد که بعد از منند و دشمن دارد دشمنان را یاریکن یاریکننده آنها را و او گذار کسیکه آنها را و گذارد و زمین را خالی از حجت قائمی از آنها مفرما که ظاهر باشد یا پنهان و مستور باشد تا دین تو و حجت تو و برهان تو و بینات تو باطل نگردد سپس فرمود ای بن مسعود بتحقیق من در این مقام خود جمع کردم آنچه را که اگر از آن مفارقت کنید هلاک شوید و اگر بآن تمسک جوئید نجات یابید والسلام علی من اتبع الهدی

•• سلمان فارسی گوید حضور پیغمبر شریفاب شدم بناگاه حسین بن علی در دامنش بود و دو

سید ابن سید انت امام ابن امام اخو امام ابو الامة انت حجة ابن حجة و ابو حجج
تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم .

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضا قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب
بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عمر بن اذينة عن ابلان بن ابي عياش عن ابراهيم بن عمر اليماني عن
سليم بن قيس الهلالي قال سمعت سلمان الفارسي رضي الله عنه يقول كنت جالسا بين يدي رسول الله ﷺ
في مرضته الذي قبض فيها فدخلت فاطمة عليها السلام فلما رأت ما بابيها من الضعف بككت حتى جرت
دموعها على خديها فقال لها رسول الله ﷺ ما يبكيك يا فاطمة قالت يا رسول الله أخشى علي
نفسى و ولدى الضيعة بعدك فانغردت عينا رسول الله ﷺ بالبكاء ثم قال يا فاطمة اما علمت انا
اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا و انه حتم الفناء على جميع خلقه و ان الله تبارك و تعالى
اطلع الى الارض اطلاعة فاختراني من خلقه و جعلني نبيا ثم اطلع اطلاعة ثانية فاختر منها زوجك
و ادحي الى ان ازوجك اباء و اتخذهم و ليا و وزيراً و ان اجعله خليفتي في امتي فابوك خير انبياء
الله و رسله و بعلك خير الاوصياء و انت اول من يلحق بي من اهلي ثم اطلع الى الارض اطلاعة
ثالثة فاخترك و ولديك فانت سيدة نساء الجنة و ابنك حسن و حسين سيد شباب اهل الجنة و
انا (و ابنا بعلك خ ل) و بعلك و اوصيائي الى يوم القيمة كلهم هادون مهذبون اول الاوصياء
بعدي اخي علي ثم حسن ثم حسين ثم تسعة من ولد الحسين في درجتي و ليس في الجنة درجة
اقرب الى الله من درجتي و درجة اخي اما تعلمين ما بينة ان من كرامة الله اباك ان زوجك خير

چشمش را میبوسید و دهانش را میسکید و میفرمود نویسدی و امام پسر امامی و برادر امامی و پدر
نه حجت که از پشت تو باشد و نهی آنها قائم آنها باشد
۱۰ : سلمان فارس گوید من در هنگام مرض موت رسول خدا (ص) که در آن وفات کرد خدمت آن
حضرت نشسته بودم که فاطمه زهرا (ع) وارد شد، چون ضعف او را دید گریست تا اشکش بر گونه اش
روان شد، رسول خدا باو فرمود فاطمه برای چه گریه میکنی ؟ عرض کرد یا رسول الله برخود و فرزندانم
بعد از شما نگرانم دو چشم رسول خدا غرق اشک شد و فرمود ای فاطمه مگر نمیدانیکه ما اهل بیتی
هستیم که خدا برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است و دنیا بر همه کس بطور حتم فانی میشود
و براستی خدای تبارک و تعالی نظری بر زمین انداخت و از همه خلقتی مرا انتخاب کرد، دوباره نظری
انداخت شوهر تو را انتخاب کرد پس وحی کرد که تو را باو تزویج کنم و او را ولی و وزیر خود سازم
در امتم خلیفه گردانم، بدرت بهترین پیغمبران و رسولان او است و شوهرت بهترین اوصیاء است و تو
اول کسی باشی که از خاندانم بمن ملحق شوی، سپس با رسوم نظری بر زمین انداخت و تو را و فرزندان
را انتخاب کرد، تو سیده زنان بهشتی و دو پسر حسن و حسین دو سید جوانان بهشتند و من و شوهرت و
اوصیاء من تا روز قیامت همه رهبر و رهبان بهشتیم اول اوصیاء پس از من برادر علی است سپس حسن
و سپس حسین سپس نه تن از اولاد حسین هم درجه من در بهشت درجه ای نزدیکتر بخدا از درجه برادر من

امتی و خیر اهل بیتی و اقدمهم سلما و اعظمهم حلما و اکثرهم علما فاستبشرت فاطمة علیها السلام و فرحت بما قال لها رسول الله ﷺ ثم قال یا بنیة ان لبعلك مناقب ايمانه بالله و رسوله قبل كل احد فله بسبقه الى ذلك احد من امتی و علمه بكتاب الله عزوجل و سنتی فلیس احد من امتی یعلم جمیع علمی غیر علی (علیه السلام) و ان الله جل و عز علمنی بما لا یعلمه غیری و عام ملائکته و رسله علما فكلما علمه ملائکته و رسله فانا اعلمه (اعلم به خ ل) : امرنی الله ان اعلمه ابناء ففعلت فلیس احد من امتی یعلم جمیع علمی و فهمی و حکمتی غیره و انک یا بنیة زوجته و ابنا سبطای حسن و حسین و هما سبطا امتی و امره بالمعروف و نهی عن المنکر فان الله جل و عزاته الحکمة و فصل الخطاب یا بنیة انا اهل بیت اعطانا الله عزوجل ست خصال لم یعطها احدا من الاولین کان قبلكم و لم یعطها احدا من الاخرین غیرنا نبینا سید الانبیاء و المرسلین و هو أبوک و وصینا سید الاوصیاء و هو بعلمک و شهیدنا سید الشهداء و هو حمزة بن عبدالمطلب و هو عم أییک قالت یا رسول الله هو سید الشهداء الذین قتلوا معه ؟ قال لا بل سید الشهداء الاولین و الاخرین ما خلا الانبیاء و الاوصیاء و جعفر بن ابی طالب ذوالجناحین الطیار فی الجنة مع الملائکة و ابناک حسن و حسین سبطا امتی و سیدا شباب اهل الجنة هنا و الذی نفسی بیده مهدی هذه الامة الذی یملأ الارض قسطا و

نست، دختر جانم نبیدا نیکه گرامت خدا را می تو آتسکه تو را سبتر بن اتم پیتر بن خاندانم بقدیتر بن مسلمان و حلسترین و دانشمندترین آنان بشوهر داده فاطمه (ع) شاد شد و بدانچه رسول خدا (ص) باو فرمود خرسند گردید

حبس فرمود دختر جانم شوهرت منقبتها دارد

۱- ایمانش بقدا و رسولش پیش از هر کس است احدی از اتم در این باره بر او پیشی نگرفته است

۲- علم او بکتاب خدای عزوجل و سنت من کسی در اتم نیست که همه دانش مرا بداند جز علی علیه السلام و خدای عزوجل باو دانش آموخته که جز من نداند و بلائیکه و رسولانش علی آموخته که من آنرا میدانم هر چه را بلائیکه و رسولانش آموخته من آنرا میدانم و بمن دستور داده باو بیاموزم و عیلم کردم، در امت کسی نیست که همه علم و فهم و حکمت مرا بداند جز او و توای دختر جان زن اوئی و مادر دوسبطم حسن و حسین و آنان دوسبط اتم باشند

۳- او امر بمعروف و نهی از منکر کند زیرا خدای جل و عز باو حکمت داده و فصل الخطاب داده، دختر جانم ما خاندانی هستیم که خدای عزوجل بمشش خصلت عطا کرده که بکسی از آنانکه پیش از شما بود نداده بآئندگان هم ندهد جز باین خبر ما سید انبیاء و مرسلین است و او پدر تو است وصی ما سید اوصیاء است و آن شوهر تو است، شهید ما سید شهداء است و آن حمزة بن عبدالمطلب عم پدر تو است، عرض کرد یا رسول الله او سید شهدائی است که باو گشته شدند؟ فرمود نه سید شهداء اولین و آخرین است جز انبیاء و اوصیاء و جعفر بن ابیطالب ذوالجناحین طیار در بهشت باملائکة و دو فرزندت حسن و حسین دوسید جوانان اهل بهشت از حاست بحق آنکه جانم بدست او است مهدی این امت آنکه زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ظلم شده است عرض کرد کدامیک اینها

عدلا كما مكث جودا و ظلما قالت و أئى هؤلاء الذين سميتهم افضل قبل عا و بعدى افضل امتى و حمزة و جعفر افضل اهل بيتى بعد على و بعدك و بعد ائى و سبطى حسن و حسين و بعد الاوصياء من ولد ائى هذا و اشار إلى الحسين منهم المهدي انا اهل بيت اختار الله لنا الاخرة على الدنيا ثم نظر رسول الله ﷺ إليها و إلى عليا و إلى بنينا فقال يا سلیمان اشهد الله انى سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم أما انهم فى الجنة معى ثم أقبل على علي ؑ فقال يا اخى انت ستبقى بعدى و ستلقى من قريش شدة و من تظاهروهم عليك و ظلمهم لك فان وجدت عليهم اعوانا فجاهدهم و قاتل من خالفك بمن وافقك و ان لم تجد أعوانا فاصبر و كف يدك و لا تلق بها إلى التملکة فانك منى بمنزلة هرون من موسى و لك بهرون اسوة حسنة إذا استضعفه قومه و كادوا يقتلونه فاصبر لظلم قريش و تظاهروهم عليك فانك بمنزلة هرون و من تبعه وهم بمنزلة العجل و من تبعه يا على ان الله تبارك و تعالى قد قضى الفرقة الاختلاف على هذه الامة فلو شاء الله لجمعهم على الهدى حتى لا يختلف اثنان من هذه الامة ولا ينزاع فى شىء من امره ولا يجحد المفضل لذى الفضل فضله ولو شاء لعجل النعمة و كان منه التخير حتى يكذب الظالم و يعلم الحق ابن مصيره و لكنه جعل الدنيا دار الاعمال و جعل الاخرة دار القرار ليجزى الذين اسالوا بما عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى فقال علي ؑ الحمد لله شكرا على نعمائه و صبرا على بلائه

که نام بردی افضلند؛ فرمود علی بعد از من افضل امت است و حمزه و جعفر افضل اهل بیت منند بعد از علی و بعد از دو پسر و دو سبط حسن و حسین و بعد از اوصیاء از فرزندان ابن پسر و بحسب اشاره کرد که مهدی از آنها است، ما خانواده ای هستیم که خدا آخرت را برای ما بردنیا اختیار کرده است سپس رسول خدا نظری بار و شوهرش و دو پسرش کرد و فرمود ای سلمان خدا گواهیست که من سازگارم با هر کس سازگارشان باشد و در جنگم با هر که در جنگ آنها باشد اما آنها در بهشت با منند سپس دو سبطی (ع) کرد و فرمود برادر تو بعد از من میباشد و از قریش سخن میبینی بر علیه تو بهم دست دهند و بر تو مسم کنند، اگر یارانی یافتی با آنها جهاد کن و با کمک موافقین خود با مخالفین بجنگ و اگر یاورند اشتی صبر کن و دست نگهدار و خود را در هلاکت مینداز چون تو نسبت بمن چون هرون نسبت بموسی و تو بیکى از هرون پیروی کنی که قومش او را ضعیف شمردند و میخواستند او را بکشند برای مسم قریش و هندستی آنها بر علیه تو صبر کن تو بمنزله هرونى و کسانی که او را پیروی کردند و آنها بمنزله گوساله اند و تا پیشش ابطی خدای تبارک و تعالی بر این امت بفرقه و اختلاف فضاوت کرده و اگر میخواست آنها را بر هدایت متحد میکرد تا دوتن از این امت اختلاف نداشت باشند و در کار او نزاع نکنند و مفضل منکر فضل فاضل شود و اگر خدا میخواست زود عذاب میفرستاد و وضع را تغییر میداد تا متمکار تکذیب شود و حق در مصیر خود افتد ولی دنیا را دارالاعمال ساخته و آخرت را دارالقرار تا آنانکه بد کردند کیفر کار خود بینند و آنانکه نیکی کردند پاداش خوب یابند علی علیه السلام فرمود شکراً علی نعماته و صبراً علی بلائه

حدثنا ابو الحسن أحمد بن ثابت الدولاني بمدينة السلام قال حدثنا محمد بن الفضل النحوي قال حدثنا محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي قال حدثنا علي بن عاصم عن الامام محمد بن علي بن موسى عن ابيه علي بن موسى عن ابيه جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عليهم السلام قال دخلت علي رسول الله ﷺ وعنده ابي بن كعب فقال رسول الله ﷺ مرحبا بك يا ابا عبد الله يا زين السموات والارض فقال له ابي و كيف يكون يا رسول الله زين السموات والارض احدثك؟ فقال له يا ابي والذي بعثني بالحق نبياً ان الحسين بن علي في السماء اكبر منه في الارض فانه مكتوب عن يمين العرش ما يباح هاد ومفنة نجاه و امام غيرهم و عز و فخر و بحر علم (ذكر خ ل) فلم لا يكون كذلك و ان الله عز وجل ركب في صلبه نطفة طيبة مباركة زكية خافت من قبل ان يكون مخلوق في الارحام أو يجري ماء في الاصلاب أو يكون ليل و نهار ولقد لقن دعوات ما يدعوهم مخلوق إلا حشره الله عز وجل معه و كان شفيعه في آخرته و فرج الله عنه كرب و قضى بها دينه و يسر امره و أوضح مسيله و قواه على عدوه و لم يترك سره فقال ابي و ما هذه الدعوات يا رسول الله قال تقول إذا فرغت من صلواتك و انت قاعد اللهم اني اسئلك بملكك « بكلمات خ ل » و معاقده عزك (عرشك خ ل) و سكان سمواتك و ارضك و انبيائك و رسلك ان تستجيب لي فقد رهنني من امري عمراً فاستلك ان تصلي على محمد و آل محمد و ان تجعل لي من امري يسراً فان الله عز وجل يسهل امرك و يشرح لك صدرك و يلقنك شهادة ان لا اله الا الله عند خروج نفسك قال له ابي يا رسول

حسين بن علي السلام گوید خدمت رسول خدا (ص) رسیدم و ابي ابن کعب شرفیاب حضورش بود ، رسول خدا (ص) بن فرمود مرحبا بك اي ابو عبد الله اي زين السموات والارض اي عرضي کرد چگونگی يا رسول الله جز تو دیگری زين السموات والارض است ، فرمود اي ابي سو گند بآنکه مرا بشود بهت کرده براستی حسين بن علي در آسمان بزرگتر است از او در زمین ، زیرا در بین عرض نوشته شده است چراغ هدایت و کشتی نجات امام بی شکست و سستی ، عزت و فخر و بحر علم چرا چنین نباشد و براستی خدای عز وجل در پشت اویک نطفه پاکیزه مبارکه زکیه گذاشته است که پیش از آنکه خلقی در ارحام یا نطفه ای در اصلاب باشد و روزی پدید گردد آن را آفریده است و باو دهائی تلقین شده است که هیچ مخلوقی بدان دعا نکند مگر آنکه خدای عز وجل او را باوی معشور کند و شفیق آخرت او باشد و گرفتاری او را برطرف سازد و فرضش را بدان ادا کند و کارش را آسان کند و راهش را روشن نماید و او را بردشتی نیرومند کند و آبرویش را ببرد ای گفت یا رسول الله این دعا کدامست ؟ فرمود در تنقیب نیازها میخوانی :

اللهم اني اسألك بملكك و معاقده عزك و سكان سمواتك و انبيائك و رسلك ان تستجيب لي فقد رهنني من امري عمراً فاستلك ان تصلي على محمد و آل محمد ان تجعل لي من امري يسراً
براستی که خدای عز وجل کارت را آسان کند و سینه ات را بگشاید و شهادت ان لا اله الا الله را در هنگام جان دادن بتو تلقین کند ای با آنحضرت عرض کرد یا رسول الله این نطفه که در صلب حبیبم حسین

الله فما هذه النطفة التي في صلب يحيى الحسين قال مثل هذه النطفة كمثل القمروهي نطفة تبين وبيان
يكون من ائمه و شيدا و من صل عنه هويا قال فما اسمه و ما دعاؤه .

قال اسمه علي و دعاؤه: يا دايـم يا ديموم يا حي يا قيوم يا كاشف الغم و يا فارج الهم
ويا باعث الرسل و يا صادق الوعد من دعا بهذا الدعاء حشره الله عزوجل مع علي بن الحسين و
كان قائده إلى الجنة قال له ابي يا رسول الله فهل له من خلف ادوصي؟ قال نعم له موارث
السموات و الارض قال فما معني موارث السموات و الارض يا رسول الله قال القضاء بالحق و الحكم
بالديانة و تاويل الاحكام (الاحلام خ ل) و بيان ما يكون قال فما اسمه قال اسمه محمد فان الملائكة
لستاس به في السموات و يقول في دعائه اللهم ان كان لي عندك رضوان وود فاغفر لي و
لمن تبغني من اخواني او شعبتي و طيب ما في صلبى يا ارحم الراحمين فركب الله في صلبه
نطفة مباركة زكية فاخبرني جبرئيل عليه السلام ان الله عزوجل طيب هذه النطفة و سماها عنده
جعفر او جعله هاديا مدينا و راضيا مرضيا بدعائه و يقول في دعائه يا ديان غير متوان يا ارحم
الراحمين اجعل لشيعتي من النار وقاء و لهم عندك رضا فاغفر ذنوبهم و يسر امورهم و
اقض ديونهم و استر عوراتهم و اغفر لهم الكبائر التي بينك و بينهم يا من لا يخاف الضيم
ولا تاخذه سنة ولا نوم اجعل لهم من كل هم و غم فرجا من دعا بهذا الدعاء حشره الله عنده ايض
الوجه مع حضرة جعفر بن محمد عليه السلام إلى الجنة با ابي و ان الله تبارك و تعالى ركب على هذه

است چیست؟ فرمود مثل آن نطفه مثل ما هست و آن برای بیان احکام است، هر کس او را بیروی کند
هدایت یافته و هر که از او گمراه باشد سقوط کرده، عرض کرد نامش چیست و دعایش کدامست؟
فرمود نامش علی است و دعایش اینست: یا دایم یا دیموم یا حی و یا قیوم و یا کاشف الغم و یا فارج الهم و
یا باعث الرسل یا صادق الوعد هر کس این دعا را بخواند خدای عزوجل بهر اهی علی بن الحسین (ع) او را بهشت
دهد بری کند، ابی عرض کرد او هم جانشین و وصی دارد؟ فرمود آری جانشینش موارث آسمان و زمین را
دارد، عرض کرد یا رسول الله موارث آسمانها و زمین چیست؟ فرمود قضاوت بحق و حکم بدیانت و
تاویل احکام و بیان آنچه میباشد. فرمود نامش چیست؟ فرمود نامش محمد است که ملائکه آسمان
بدان الفت دارند و در دعایش میگوید اللهم ان کان لی عندک رضوان وود فاغفر لی و لمن تبغنی من
اخواني و شعبتي و طيب ما فی صلبی یا ارحم الراحمین، خدا در صلبش يك نطفه مبارك زکی ترکیب
نماید، جبرئیل بن خبر داده که خدای عزوجل این نطفه را پاک کرده و او را جعفر نامیده و او را هادی
و مهدی و راضی و مرضی قرار داده برورد گارش را میتواند و در دعایش میگوید یا دیان غیر متوان
یا ارحم الراحمین و اجعل لشيعتي من النار و قاء و لهم عندك رضا فاغفر ذنوبهم و يسر امورهم و اقض
ديونهم و استر عوراتهم و اغفر لهم الكبائر التي بينك و بينهم یا من لا يخاف الضيم و لا تاخذه سنة ولا نوم
اجعل لی من کل هم و غم فرجا

هر کس این دعا را بخواند خدا او را با حضرت جعفر بن محمد و سفید و ارد بهشت گرداند ای ابي و
براستی خدا با این نطفه مبارکه زکیه طيبه دیگر ترکیب کرده رحمت بر او فرستاده و نامش را

النطفة نطفة زكية مباركة طيبة انزل عليها الرحمة و سماها موسى و جعل اماما قال له ابي يا رسول الله كلمهم يتواصفون و يتناسلون و يتوارثون و يصف بعضهم بعضا قال وصفهم لي جبرئيل  عن رب العالمين جل جلاله فقال فهل لموسى من دعوة يدعو بها سوى دعاء آياته قال نعم يقول في دعائه يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و يا فائق الحب و النوى و يا باري السم و محيي الموتى و مميت الاحياء و يا دائم الثبات و مخرج النبات افعل بي ما انت اهل له من دعاء بهذا الدعاء قضى الله عز و جل حوائجه و حشره يوم القيمة مع موسى بن جعفر و ان الله ركب في صلبه نطفة طيبة زكية مرضية و سماها عنده عليا و كان الله عز و جل في خلقه رضيا في علمه و حكمه و جعله حجة لشيعته يستجوبون به يوم القيمة و له دعاء يدعو به اللهم اعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا امن من لا خوف عليه و لا حزن و لا جرح انك اهل التقوى و اهل المغفرة و ان الله عز و جل ركب في صلبه نطفة مباركة طيبة زكية مرضية و سماها عنده محمد بن علي فهو شفيع شيعته و وارث علم جده له علامة بينة و حجة ظاهرة اذا ولد يقول لا اله الا الله محمد رسول الله  و يقول في دعائه: يا من لا شبه له و لا مثال انت الله لا اله الا انت و لا خالق الا انت تفنى المخلوقين و تبقى انت حلت عن عصاك و فى المغفرة رضاك من دعا بهذا الدعاء فان محمد بن علي شفيعه يوم القيمة و ان الله تبارك و تعالى ركب في صلبه نطفة زكية باهرة طيبة طاهرة سماها عنده علي

موسى نهاد و او را امام بنوده، ابي عرض كرد بيا رسول الله كه آنان هم وصف باشند و هم نمل و بهم ارث دهند و بكنه بگرا معرفى كنند؛ فرمود جبرئيل عليه السلام آنها را براى من توصيف کرده از طرف پروردگار جهانيان جل جلاله، گفت آيا موسى هم دعائى دارد جز دعائى بدرائش، فرمود آرى در دعائش مىگويد:

يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و يا فائق الحب و النوى و يا باري السم و محيي الموتى و مميت الاحياء يا دائم الثبات و يخرج النبات افعل بي ما انت اهل

هر كس اين دعا را بخواند خداى عز و جل حوائج او را بر آورد و روز قيامت او را با موسى بن جعفر معشور سازد و خدا در صلب او نطفه طيبه زكيه مرضيه اى تركيب كرده و نزد خود او را على ناميده و براى خدا پسنديده است در خلق و در علم و حكمت و او را حجت شيعان ساخته كه روز قيامت باو احتجاج كنند و دعائى دارد كه بآن دعا كنند

اللهم اعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا امن من لا خوف عليه و لا حزن و لا جرح انك اهل التقوى و اهل المغفرة.

خدا در صلبش نطفه مبارك و طيبى تركيب كرده كه زكي است و مرضى و نامشرا محمد بن علي گذاشته او شفيع شيعه خود و وارث علم جد خود است يك نشانه پديدار و حجت آشكار دارد چون زائيده شود گويد لا اله الا الله محمد رسول الله (ص) و در دعائى خود گويد

يا من لا شبه له و لا مثال انت الله لا اله الا انت و لا خالق الا انت تفنى المخلوقين و تبقى انت حلت عن عصاك و فى المغفرة رضاك

هر كس اين دعا را بخواند براستى روز قيامت محمد بن علي شفيع او باشد و براستى خداى -

بن محمد فالبها السکینه والوقار و او دعوا العلوم و کل شيء مکتوم من لقیه و فی صدره شيء
 انباه و حذر من عدوه و يقول فی دعائه یا نور النور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفی
 شر الشرور و آفات الدهور واسطک النجاة يوم ینفخ فی الصور من دعا بهذا الدعاء کان علی بن
 محمد شفیع و قابله إلى الجنة و ان الله تبارک و تعالی ركب فی صلبه نطفة و سماها عنده الحسن
 بن علی فجعله نورا فی بلاده و خليفة فی ارضه و عز الامتور هادیا لشیعته و شفیعاً لهم عند ربهم و
 نقمة علی من خالفه و حجة لمن والاه و برهاناً لمن اتخذه اما ما يقول فی دعائه یا عزیز العز
 فی عزه یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عني همزات الشیاطین و ادفع
 عني بدفعک و امنع عني بمنعک واجعلني من خيار خلقک یا و احدياً احدياً فرد یا صمد
 من دعا بهذا الدعاء حشره الله عزوجل معه و له نجات من النار ولو وجبت علیه و ان الله عزوجل
 ركب فی صلب الحسن نطفة مباركة زكية طيبة طاهرة مطهرة برضي بها کل مؤمن ممن اخذ
 الله میثاقه فی الولاية و یکفر بها کل جاحد فهو امام تقي نقي سار مرضی هاد مهدي اول العدل و
 آخره یصدق الله عزوجل و یصدق الله فی قوله ینخرج من تبامة حتی تظهر الدلائل و العلامات و
 له بالاطلاق کنوز لاذهب ولافضة إلا الخیول مطهرة و رجال مسومة یجمع الله عزوجل من
 اقاصی البلاد علی عدد اهل بدر ثلثمائة و ثلثة عشر رجلاً معه صحيفة مختومة فیها عدد اصحابه

تبارک و تعالی در صلب او نطفه زکيه باهره مبارکه طيب طاهره ای ترکیب کرده و او را علی بن
 محمد نامیده او را بسکینه و وقار ملبس کرده و علوم و هر چیز مکتومی را با و سپرده هر کس او را
 ملاقات کند و در دلش چیزی باشد او را آگاه کند و ازدششش در حذر باشد و در دعایش گوید
 یا نور النور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفی شر الشرور و آفات الدهور و اسألك النجاة يوم
 ینفخ فی الصور

هر کس این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع و قائم او بیست گردد و خدای تعالی در مجلس
 نطفه ای ترکیب کرد و نامشرا حسن بن علی نهاد و او را نور بلاد و خلیفه زمین خود و هرت است و
 هادی شیعه و شفیع آنها در قیامت نزد پروردگارشان و نفست بر مخالفان و حجت دوستان و برهان کسانی
 که او را امامت شناسند ساخت در دعایش میگوید

یا عزیز العز فی عز یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عني همزات الشیاطین و ادفع
 عني بدفعک و امنع عني بمنعک واجعلني من خيار خلقک یا و احدياً احد یا فرد و یا صمد

هر کس این دعا را بخواند خدای عزوجلش با او معشور سازد و آن وسیله نجات او از آتش
 باشد و اگر چه مستحق آن باشد و براستی خداوند عزوجل در صلب حسن نطفه ای ترکیب کرده است
 مبارک زکی طيبه طاهره و مطهره و هر مؤمنی که خدایمان ولایت از او گرفته او را پند دو هر متکری
 با و کافر باشد امامی است تقي و حق خرم و مرضی و هادی و مهدي اول و آخر عدالت او خدای
 عزوجل را تصدیق دارد و خدا هم گفته او را تصدیق دارد از نهامة ظهور کند تا دلائل و علامات
 خود را عیان کند و برای او در طاقان گنجهای ذخیره است که نه طلاست و نه نقره بلکه اسبانی تنومند
 و مردانی داغدار خدا از شهرهای دوردست بشماره اصحاب بدر سیمه و سیزده تن بدور او جمع کند

باسمائهم و انسابهم و بلدانهم و صنایعهم و حلالهم و کناهم کرارون معبدون فی طاعتہ قتل له
 ای و ما دلائله و علاماته یا رسول الله قال له علم اذا خان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه
 و انطقه الله تبارک و تعالی فاجاء (فناداه خل) العلم اخرج یا ولی الله فاقبل اعداء الله و له رایتان و
 علامتان و له سيف ممد فاذا خان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده و انطقه الله عزوجل
 فناداه السيف اخرج یا ولی الله فلا يعمل لك ان تقدم عن اعداء الله فيخرج و يقتل اعداء الله حيث
 تقفهم و یقیم حدود الله و یحکمکم بحکم الله بخرج جبرئیل عن یسینه و میکائیل عن یساره و شعیب
 و صالح علی مقدمته فوف تذکرون ما اقول لکم و افوض امری الی الله عزوجل و او بعد حين
 یا ای طوبی لمن لقیه و طوبی لمن احبه و طوبی لمن قال به ینجیهم الله من الهلکة و الاقرار به و
 برسول الله ﷺ : بجمیع الائمة یفتح لهم الجنة مثلوه فی الارض کمثل المسک یسطع ریه فلا
 یتغیر ابدا و مثلهم فی السماء کمثل القمر المنیر الذی لا یطفئ نوره ابدا قال ای یارسول
 الله کیف بیان حال هؤلاء الائمة عن الله عزوجل قال الله تبارک و تعالی انزل علی اثنی عشر خاتما
 و اثنتی عشر صحیفة اسم کل امام علی خاتمه و صفته فی صحیفته **و الائمة**

حدثنا محمد بن علی ماجیلویه قال حدثنی عمی محمد بن ابی القاسم عن احمد بن ابی عبد الله البرقی
 عن محمد بن علی القرشی عن ابن سنان عن الفضل بن عمر عن ابی حمزة الثمالی عن محمد بن علی
 الباقر عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی علیهم السلام قال دخلت انا و اخي علی

باوی نامه ای مهر زده باشد که در آن شماره اصحابش بنام و نسب و محل سکونت و شغل و زبان و کنیه
 ثبت است، یسروان در جنگ و مجید در اطاعت باشند، ای عرض کرد دلائل و علامتش چیست یا رسول الله
 فرمود علمی دارد که چون وقت ظهورش شود خودش باز گردد و خدای تبارک و تعالی او را بزبان
 آرد باو عرض کند یا ولی الله بیرون شو و دشمنان خدا را بکشی و او دو پرچم دارد و دو نشان و شمشیری
 در غلاف دارد که موقع ظهورش از جلد بیرون آید و خدای عزوجل او را گویا کند و باو ندا کند
 ای ولی خدا بیرون آی دیگر روانیست از دشمنان خدا دست برداری خروج کند و دشمنان
 خدا را بکشد هر جا بیاید و حدود خدا را بر پا سازد و بحکم خدا حکم کند جبرئیل از طرف راستش
 خروج کند و میکائیل از سمت چپش و صالح جلودار او باشند و زود باشد که آنچه گویم بیاد
 آرید و افوض امری الی الله عزوجل و لو بعد من ای ای خوشا بر کسیکه او را ملاقات کند و خوشا بر
 کسیکه دوستش دارد و خوشا بر کسیکه باو عقیده دارد خدا از هلاکت نجاتش دهد، اقرار باو و به
 رسول خدا و بجمیع ائمه بهشت را بر آنان بگشاید مثل آنها در زمین مثل مشک است که بویش پراکنده
 شود و هرگز تغییر نیابد و مثل آنان در آسمان مثل ماه منیر است که هرگز خاموش و تیره نگردد.
 ای گفت یا رسول الله (ص) خدای عزوجل چگونه حال این ائمه را بیان کرده هر مودبر راستی خدای تبارک
 و تعالی بر من دوازده مهر و دوازده صحیفة نازل کرده و نام هر امامی بر مهر و بر صحیفة اش میباشد
 صلی الله علیه و آله

.. امام سوم گوید من و برادر من خدمت جدم رسول خدا (ص) رفتیم مرا بربك زانو نشانید و

جدی رسول الله ﷺ فاجلسنی علی فخذہ و اجلس اخي الحسين علی فخذہ الاخری ثم قبلنا و قال بابي اتما من امامين الصالحين (سبطین خ ل) اختار كما الله مني و من ايكما و امكما و اختار من صلبك يا حسين تسعة ائمة تاسعهم قائمهم و كلکم فی الفضل عند الله سواء.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثني محمد بن يحيى السطار وعبدالله بن جعفر العميری عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن ابن محبوب عن ابي العارود عن ابي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الانصاري قال دخلت علی فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح فيه اسماء الاوصياء من ولدها فعددت اثني عشر آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد و اربعة عنهم علی عليهم السلام.

حدثنا حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام في رجب سنة تسع و ثلثين و ثلثمائة قال اخبرنا احمد بن محمد بن سعيد قال اخبرني القسم بن محمد بن حماد قال حدثنا غياث بن ابراهيم قال حدثنا الحسين بن زيد بن علي عن جعفر بن محمد عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ ابشروا ثم ابشروا انما مثل امي كمثل غيث لا يدرى اوله خير ام آخره انما مثل امي كمثل حديقة اطعم منها فوج عاما ثم اطعم منها فوج عامال آخرها فوجا ان يكون اعرضها بحرا و اعماها طولاد فرعا و احسنها حيا و كيف تهلك امة انا ازلها و اثني عشر من بعدی من السعداء و اولي الالباب و المسيح عيسى بن مريم آخرها ولكن مهلك بين ذلك (نطخ خ ل) الهرج ليسوا مني و لست منهم.

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن ابان بن ابي عياش عن سليم بن قيس الهلالي قال سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول كنا عند معاوية انا والحسين والحسين عليهما السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ابي سلمة و اسامة

برادر را بر زانوی دیگر و مارا بوسید و فرمود پدرم قربان شما دو امام شایسته و دو سبط خدا شما را از من انتخاب کرده و ازین و مادونان، ای حسین از پشت تو نه امام انتخاب کرده که نهی آنان قائم آنها است و هه شما در فضیلت نزد خدا برابرید.

۱۰ جابر بن عبدالله انصاری گوید خدمت فاطمه زهرا (ع) در خدمت در پیش او لوحی بود که نام امامان از فرزندانش بر آن نقش بود من تا دوازده شردم که آخری آنها قائم بود سه معبد نام داشتند و چهار علی علیهم السلام.

۱۱ رسول خدا سه بار فرمود مژده گیرید همانا امت من چون بارانند ندانند که آغازشان بهتر است یا انجامشان، همانا امت من چون باغی باشند که فوجی امسال از آن اطعام شوند و فوجی سال دیگر شاید فوج دومی عریض تر و عیقتر و پر بار و برتر و بر محبت تر باشند و چگونه هلاک شوند امتی که من اولشان باشم و دوازده امام بعد از من از سماء و اولالباب با عیسی بن مریم آخرشان باشد، دو این میانه فتنه ای سخت باشد و ترشعی مفیده خیز آنها از من نیستند و من از آنها نباشم.

۱۲ عبدالله بن جعفر طیار گوید من بهر راه حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابي سلمة و اسامة بن زيد نزد معاویه بودیم و گفتگونی میان خودش و معاویه ذکر کرده است که او معاویه بن ابي سفیان

بن زید فذكر حديثا جرى بينه وبينه و انه قال لمعوية بن ابي سفيان قال سمعت رسول الله ﷺ يقول اني اولي بالمؤمنين من انفسهم ثم اخي علي اولي بالمؤمنين من انفسهم فاذا استشهد فابني الحسن اولي بالمؤمنين من انفسهم ثم ابني الحسين اولي بالمؤمنين من انفسهم فاذا استشهد فابنه علي اولي بالمؤمنين من انفسهم و ستدر كه يا علي ثم ابنه علي بن علي اولي بالمؤمنين من انفسهم و ستدر كه يا حسين ثم يكمله اثني عشر اماما نعمة من ولد الحسين قال عبدالله ثم استشهدت الحسن والحسين صلوات الله عليهما و عبدالله بن عباس و عمر بن ابي سلمة و اسامة بن زيد فشهدوا لي عند معوية قال سليمان بن قيس وقد كنت سمعت ذلك من سلمان و ابي ذر و المقداد و اسامة بن زيد فحدثوني انهم سمعوا ذلك من رسول الله ﷺ الاخير

حدثنا ابو علي احمد (عقد خ ل) بن الحسن بن علي بن عبد ربه قال حدثنا ابو زيد بن محمد بن يحيى بن خلف بن يزيد المروزي بالري في شهر ربيع الاول سنة ستين و ثلثمائة قال حدثنا اسحق بن ابراهيم الحنظلي في سنة ثمان و ثلثين و عاتين المعروف باسحق بن راهويه قال حدثني يحيى بن يحيى قال حدثنا هشام بن خالد عن الشعبي عن المسروق قال بينا نحن عند عبدالله بن مسعود نعرض مصاحفنا عليه اذ قال لهفتى شاب هل عهد اليكم نبيكم ﷺ كم يكون من بعده خليفة قال انك تحدث السن و ان هذا الشيء ما سألني احد قبلك نعم عهد الينا نبينا ﷺ و انه يكون بعده اثني عشر خليفة بعدو نقباء بني اسرائيل.

گفته است من از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود من از مؤمنان برخودشان اولی هستم سپس برادر من علی اولی است بمؤمنان از خودشان و چون شهید شود بر من حسن اولی است بمؤمنان از خودشان سپس بر من حسین اولی است بمؤمنان از خودشان و چون شهید شود بر من علی اولی است بمؤمنان از خودشان و ای علی تو محققا او را درك خواهی کرد سپس بر من محمد بن علی اولی است بمؤمنان از خودشان و ای حسین تو او را محققا درك میکنی سپس دوازده امام کامل شود که نه تن آنها از نژاد حسین باشند: عبدالله گوید سپس از حسن و حسین (ع) و عبدالله بن عباس و عمر بن ابي سلمة و اسامة بن زید گواهی خواستم و نزد معاویه برای من گواهی دادند: سليمان بن قيس راوی این حدیث گوید من این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد و اسامة بن زید شنیدم و حدیث کردند که آنرا از رسول خدا (ص) شنیده اند.

•• مسروق گوید در این میانکه ما نزد عبدالله بن مسعود بودیم و قرآنهاي خود را با او مقابله میکردیم بناگاه يك جوانی باو گفت آیا پیغمبر شما بشما سپرده است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت تو جوان نودمی هستی و این چیز است که تا کنون کسی از من نپرسیده آری پیغمبر ما بشما سپرده است که بعد از او دوازده خلیفه خواهد بود بشماره نقیبان بنی اسرائیل پس بن عیید گوید ما در يك حلقه ای نشسته بودیم که عبدالله بن مسعود در آن بود يك اعرابی آمد و گفت کدام شما عبدالله هستید، عبدالله بن مسعود گفت منم عبدالله گفت آیا پیغمبر شما بشما حدیث کرده است که بعد از او چند خلیفه باشد؟ گفت آری دوازده تا بشماره نقباء بنی اسرائیل.

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا أبو عبد الله أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبي الرجال
البغدادي قال حدثنا محمد بن عبدوس الحراني قال حدثنا عبد الغفار بن الحكم قال حدثنا
منصور بن أبي الأسود عن المطرف عن الشعبي عن عمه قيس بن عبيد قال كنا جلوساً في حلقة فيها
عبد الله بن مسعود فجاء أعرابي فقال أيكم عبد الله؟ قال عبد الله بن مسعود أنا عبد الله قال هل حدثكم
نبيكم ﷺ كم يكون بعده من الخلفاء؟ قال نعم اثني عشر عدة نقيباً بني إسرائيل

حدثنا أبو القاسم غياث بن محمد الحافظ قال حدثنا يحيى بن محمد بن مساعد قال حدثنا أحمد بن
عبد الرحمن بن المفضل و محمد بن عبد الله بن سوار بن و راق النخيلي قال حدثنا عبد الغفار بن الحكم
قال حدثنا منصور بن أبي الأسود عن مطرف عن الشعبي قال غياث و حدثنا اسحق بن محمد الانماطي قال
حدثنا يوسف بن موسى قال حدثنا حريز عن اشعث بن سوار عن الشعبي قال غياث و حدثنا الحسن بن
محمد الحراني قال حدثنا أيوب بن محمد الوراق قال حدثنا سعيد بن مسلمة قال حدثنا اشعث بن سوار
عن الشعبي كلهم قالوا عن عمه قيس بن عبيد قال أبو القاسم و هذا حديث مطرف قالوا كنا جلوساً
في المسجد معنا عبد الله بن مسعود فجاء أعرابي فقال فيكم عبد الله بن مسعود قال نعم أنا
عبد الله فما حاجتك؟ قال يا عبد الله أخبركم نبيكم ﷺ كم يكون فيكم خليفة؟ قال قد سألتني
عن شيء ما سألتني عنه أحد منه وقت قدمت العراق نعم اثني عشر خليفة عدوت قبلاً بني إسرائيل قال
أبو عروبة في حديثه نعم عدة نقيباً بني إسرائيل قال حريز عن اشعث عن أبي مسعود عن النبي ﷺ
قال الخلفاء بعد اثني عشر كعدة نقيباً بني إسرائيل

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن عبد ربه النيسابوري قال
حدثنا أبو القاسم هرون بن اسحق يعني الهمداني قال حدثنا عمي إبراهيم بن محمد عن زياد بن علامة
و عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة قال كنت مع أبي عبد الله ﷺ فسمعت يقول يكون
بعدي اثني عشر أميراً ثم أخفى صوته فقلت لأبي ما الذي أخفى رسول الله ﷺ؟ قال قال كلهم

••• در حدیث مطرف از قیس بن عبید روایت شده که گوید ما در مسجد نشسته بودیم و عبد الله بن
مسعود میان ما بود يك اعرابی آمد و گفت عبد الله بن مسعود میان شما است؟ گفت آری من عبد الله هستم
چه حاجتی داری؟ گفت ای عبد الله پیغمبر شما بشما خبر داده است که در شما چند خلیفه میباشد، گفت
چیزی از من پرسیدی که از آنگاه که براق آمدم تا اکنون کسی از من پرسیده است آری دوازده
خلیفه بشماره نقیباً بنی اسرائیل، در حدیث ابو عروبه گفته است آری بشماره نقیباً بنی اسرائیل اشعث
از ابن مسعود روایت کرده که گفت پیغمبر فرمود خلفاء بعد از من دوازده باشند بشماره نقیباً بنی اسرائیل
••• جابر بن سمرة گوید من با پدرم خدمت پیغمبر بودیم شنیدم میفرمود بعد از من دوازده
امیر است سپس آوازش پنهان شد من پیغمبر گفتم چه بود که پنهان پیغمبر فرمود گفت فرمود
••• از قریشند

من قریش

حدثنا محمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علي محمد بن علي بن اسمعيل السكري المروزي قال حدثنا سهل بن عمار النسابوري قال حدثنا عمرو بن عبدالله بن زرین قال حدثنا سفيان عن سعيد بن عمرو عن الشعبي عن جابر بن سمرة قال جئت مع ابي الى المسجد و رسول الله ﷺ يخطب فسمعت يقول يكون من بعدى اثني عشر يعني اميرائهم خفف من صوته فلم ادر ما يقول فقلت لابي ما قال ؟ قال قال كلهم من قریش

حدثنا احمد بن محمد بن اسحق الدينوري قال حدثنا ابوبكر بن ابي داود قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن شاذان قال حدثنا الوليد بن هشام قال حدثنا محمد بن ذكوان قال حدثني ابي عن ابيه عن ابن سيرين عن جابر بن سمرة قال كنا عند النبي ﷺ فقال بلى هذا الامر اثني عشر قال فصرخ الناس فلم اسمع ما قال فقلت لابي و كان اقرب الى رسول الله ﷺ فقلت لابي ما قال رسول الله ﷺ ؟ فقال قال كلهم من قریش و كلهم لا يرى مثله وقد اخرجت الطرق في هذا الحديث من طريق عبدالله بن مسعود و من طريق جابر بن سمرة في كتاب النص على الائمة الاثني عشر عليهم السلام بالامامة.

حدثنا عبدالله بن محمد الصايغ قال حدثني ابو عبدالله محمد بن سعيد قال حدثنا الحسين بن علي بن زياد قال حدثنا اسمعيل الطيان قال حدثنا ابواسامة قال حدثني سفيان عن برد عن مكحول انه قيل له ان النبي ﷺ قال يكون بعدى اثني عشر خليفة ؟ قال مكحول نعم و ذكر لفظة اخرى

حدثنا عبدالله بن محمد الصايغ قال حدثني ابو الحسن احمد بن محمد بن يحيى القصراني قال حدثني ابو علي بشر بن موسى بن صالح قال حدثنا ابو الوليد خلف بن الوليد البصري عن اسرائيل

•• جابر بن سمرة گوید باید رم بسجده آمدم پیشبر خطبه میخواند شنیدم فرمود چه از من دوازه میباشد یعنی امیر سپس آوازش را کوتاه کرد و من نفهیدم چه فرمود دیدم گفتم چه فرمود گفت فرمود همه از قریشند

•• جابر بن سمرة گوید ما خدمت پیشبر بودیم فرمود وای این امر شوند دوازه در اینجا مردم فریاد کشیدند و نشنیدم چه فرمود از پدرم که بر سول خدا (ص) نزدیکتر بود پرسیدم رسول خدا (ص) چه گفت ، گفت همه از قریشند و همه بی مانند کسی چون آنها ندیده من این حدیث را از طریق عبدالله بن مسعود و از طریق جابر بن سمرة در باب نص بر ائمه اثني عشر نقل کردم

•• از مکحول نقل شده که از او سؤال شد بر ائمه پیشبر (ص) فرموده است که چه از من دوازه خلیفه خواهد بود مکحول گفت آری و لفظ دیگری هم فرمود

•• حال گوید از جابر بن سمرة شنیدم که میگفت از پیشبر شنیدم میفرمود چه از من دوازه

عن شمال قال سمعت جابر بن سفرة يقول سمعت النبي ﷺ يقول يقوم من بعدى اثني عشر اميرا لم تكلم بكلمة لم أفهمها فسألها قوم، قالوا قال كلهم من قريش

حدثنا حسن بن عبدالله بن محمد قال حدثنا ابو الحسين احمد بن محمد بن يحيى القمصراني قال حدثنا ابو الحسن بن الليث بن بهلول الموصلی قال حدثنا غسان بن الربيع قال حدثنا سليمان بن عبدالله مولى عامر الشعبي عن عامر انه قال قال رسول الله ﷺ لا يزال امر امتي ظاهرا حتى تمضي اثني عشر خليفة كلهم من قريش

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن حسين عن عمر بن اذينة عن ابان بن ابي عبيد عن سليم بن قيس الهلالي قال رابت عليا عليه السلام في مسجد رسول الله ﷺ في خلافة عثمان و جماعة يتحدثون ويتذاكرون العلم والفقہ فذكروا قريشا و شرفها و فضلها و سوابقها و هجرتها و ما قال فيها رسول الله ﷺ من الفضل مثل قوله الائمة من قريش و قوله ، الناس تبع لقريش الائمة العرب و قوله لا نسبوا قريشا و قوله ان للقريش مرة رجلين من غيرهم و قوله من ابغض قريشا ابغض الله و قوله من اراد هوان قريش، اهانه الله و ذكروا الانصار و فضلها و سوابقها و نصرتها (و نصرتها خ ل) و ما اتنى الله تبارك و تعالى عليهم في كتابه و ما قال فيهم رسول الله ﷺ من الفضل و ذكروا ما قال في سعد بن عبادة عين الملاء فلم يدعوا شيئا من فضلهم حتى قال كل حي منا فلان و منا فلان و قالت قريش منا رسول الله ﷺ و

امير قيام میکنند ، بسی کله ای گفت که فهمیدم و از مردم پرسیدم گفتند فرمود همه آن ها از قریشند .
.. عامر گوید رسول خدا (ص) فرمود همه کارا متم روشن و پیش است تا دوازده خلیفه بگویند
که همه از قریش باشند

.. سلیم بن قیس هلالی گوید، در زمان خلافت عثمان دیدم علی علیه السلام باجمعی در مسجد رسول خدا نشسته اند حدیث میگویند و مذاکره علم و فقه مینمایند و ما قریش را یاد آورد شدیم از نظر شرافت و فضیلت و سابقه و هجرت و آنچه رسول خدا در باره قریش فضیلت بیان کرده بود مانند :

۱- الائمة از قریشند ۲- مردم تابع قریشند ۳- قریش ائمة عربند - ۴ یقریش دشنام نمیدهند
۵- يك قرشی توان دومرد از دیگران را دارد ۶- هر کس قریش را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد
۷- هر کس خواری قریش را خواهد خدا او را خوار کند و ذکر انصار را بمیان کشیدند ، فضل آنها سوابق آنها، نصرت آنها و آنچه را خدای تبارک و تعالی در قرآن بر آنها ستایش کرده است و آنچه فضیلت رسول خدا در باره آنها بیان کرده و ذکر کرده اند آنچه را در باره سعد بن عبادة فرموده که او عين الملاء میباشد و چیزی از فضائل که هر طائفه ای داشتند و انگذاختند تا کار بهفاخره برسدان کشید گفتند فلان از ما است و فلان از ما است

قریش گفتند از ما است رسول خدا (ص) از ما است جعفر، از ما است حمزه، از ما است عبیده بن

منا جعفر و منا حمزة و منا عبيدة بن الحرث و زيد بن حارثة و ابوبكر و عمر و عثمان و سعيد و ابو عبيدة و سالم بن عوف فلم يدعوا من الحسين احدا من اهل السابقة الا سموه و في الحلقة اكثر من مائتي رجل فمنهم علي بن ابي طالب (ع) و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحة و الزبير و عمار و المقداد و ابوذر و هاشم بن عتبة و ابن عمر و الحسن و الحسين عليهما السلام و ابن عباس و محمد بن ابراهيم بكر و عبدالله بن جعفر و من الانصار ابی بن كعب و زيد بن ثابت و ابو ايوب الانصاري و ابو الهيثم بن التيهان و محمد بن سلمة و قيس بن عباد و جابر بن عبدالله و انس بن مالك و زيد بن ارقم و عبدالله بن ابی اوفى و ابولیلی و معه ابنه عبدالرحمن قاعداً بجنبه غلام صبيح الوجه امرء فجاه ابوالحسن البصري و معه ابنه الحسن غلام امرء صبيح الوجه معتدل القامة قال فجمعت انظر اليه و الي عبدالرحمن بن ابی لیلی فلا ادري ايهما اجمل هيئة غير ان الحسن اعظمهما و اطولهما فاكثر القوم في ذلك من بكرة الى حين وقت الزوال و عثمان في داره لا يعلم بشيء مما هم فيه و علي بن ابي طالب (ع) ساكت لا يتكلم بشيء لا ينطق لاهو ولا احد من اهل بيته فاقبل القوم عليه فقالوا يا ابا الحسن ما يمنعك ان تتكلم فقال من الحسين احدا الا وقد ذكر فضلا و قال حقاً و انا اسالكم يا معشر قريش و الانصار بمن اعطاكم الله عز وجل هذا الفضل ابانفسكم و عشيرتكم و اهل بيوتاتكم او بغيركم قالوا بل اعطانا الله و من به علينا به محمد (ص) و عشيرته

حرث و زيد بن حارثة و ابوبكر و عمر و عثمان و سعيد و ابو عبيدة و سالم بن عوف، هيچکس از رجال سابقه دار را از ذکر نینداختند در حلقه این مذاکره بیش از دویست تن رجال اسلامی نشسته بودند که در میان آنها:

علی بن ابیطالب (ع) و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحة و زبير و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبة و ابن عمر و حسن و حسين و ابن عباس و محمد بن ابی بكر و عبدالله بن جعفر وجود داشتند و از انصار هم:

ابی بن كعب و زيد بن عبدالله الثابت و ابو ايوب انصاري و ابو الهيثم بن التيهان و محمد بن سلمة و قيس بن سعد بن عباد و جابر بن عبدالله انصاري و انس بن مالك و زيد بن ارقم و عبدالله بن ابی اوفى و ابولیلی بودند و با ابولیلی پسرش عبدالرحمن همراه بود، عبدالرحمن پسر بچه ای امرء و زیبا بود که پهلوی پدرش نشسته بود، ابوالحسن بصری هم آمد و پسرش حسن را هم همراه آورد حسن هم بچه پسر امرء زیبارو و خوش قامت بود، راوی گوید گاهی باو نگاه میکردم گاهی به عبدالرحمن بن ابی لیلی میتوانستم خشم گدازم يك زیباترند ولی حسن تنومندتر و بلند بالاتر بود مردم از صبح تا زوال ظهر در این مذاکرات بودند و عثمان هم در خانه خود نشسته بود اطلاعی از این جریان نداشت، علی بن ابیطالب هم در میان این جمع ساکت بود و نه او و نه احدی از خانه اش سخنی نمیگفتند، مردم باو رو کردند و گفتند ای ابوالحسن چه مانعی دارید که سخن نیگویید، فرمود هر دو طایفه فضل خود را اظهار کردند و حق خود را ثابت نمودند، ابیگروه قریش و انصار اکنون من از شما میپرسم بوسیله کی خداوند این فضیلتها را بشاها داده آیا بخاطر خودشان یا بنحیره تان یا اهالی خانه تان یا دیگران؟

لَا بَانَفْسَنَا وَعَشَائِرَنَا وَلَا بِأَهْلِ بِيُوتَانَا قَالَ صَدَقْتُمْ يَا عَشْرَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارُ السَّمْعُ تَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي
 نَلْتَمِسُ بِهِ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِأَهْلِ (مَنَا أَهْلُ خَل) أَلَيْسَتْ مَخَاصِي وَدُونَ غَيْرِهِمْ ؟ وَإِنَّ ابْنَ عَمِّي
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنِّي وَأَهْلِي بِيَتِي كَنَانُورَا يَسْمَى بِيَوْمِي اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
 آدَمَ ﷺ بِأَرْبَعَةِ عَشْرِ أَلْفَ سَنَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ ﷺ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَاهْبِطَهُ إِلَى
 الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوْحٍ ﷺ ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي النَّارِ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ ثُمَّ لَمْ
 يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُنَا فِي الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ فِي الْأَصْلَابِ
 الْكَرِيمَةِ مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ لَمْ يَلْقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سَفَاحٍ قَطُّ فَقَالَ السَّابِقَةُ وَالْقَدِيمَةُ وَ أَهْلُ بَدْرٍ
 وَ أَهْلُ أَحَدٍ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ فَاشْهَدُكُمْ اللَّهُ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
 فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمُسْبِقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ ؟ وَ أَنَّهُ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ
 ﷺ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ؟ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَاشْهَدُكُمْ اللَّهُ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ وَ السَّابِقُونَ وَ
 الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ سَلَّ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 فَقَالَ أُنْزِلَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْصِيَائِهِمْ فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ
 أَفْضَلِ الْأَوْصِيَاءِ ؟ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَاشْهَدُكُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 أَطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اطِيعُوا أَمْرًا مِنْكُمْ وَ حَيْثُ نَزَلَتْ : إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

عرض کردند خدا بوسیله محمد و خاندانش این فضیلت را بسا داده است نه بخاطر خودمان و عشا بر و اهل
 بیوتات ماها فرمود ای گروه قریش و انصار راست گفتید آبا ندانستید که هر چیزی در دنیا و آخرت
 درک کردید بوسیله اهل بیت خاص پیغمبر بوده نه دیگران و براسنی بر هم پیغمبر (ص) فرمود براسنی
 من و اهل بینم پیش از چهار هزار سال از آنکه خدای عزوجل آدم را بیافریند توری بودیم که در
 پیشگاه خدای تبارک و تعالی میکوشید، چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را بر زمین
 فرود آورد سپس در صلب نوح بر کشتی حمل شد و در پشت ابراهیم بآتش برتاب شد سپس همیشه
 خدای عزوجل ما را در اصلا ب کربیه و ارحام طاهره و از ارحام در اصلا ب کربیه پدران و مادران
 جا بجا کرد هیچکدام از ما بر زنا بر نخورده است هرگز، اهل سابقه و پیشینان اهل بدر و اهل احد گفتند
 آری، این را از رسول خدا (ص) شنیدیم سپس فرمود شما را بخدا میدانید که خدا در کتاب خود سابق
 را بر مسبوق تفضیل داده در چند آیه و کسی در این امت بخدا و رسولش (ص) از من سبقت نگیرد
 گفته آری بخدا، فرمود شما را بخدا میدانید آیه ۱۰۰ سوره توبه پیشتان نخست از مهاجر و انصار و آیه
 ۱۰-۱۱ سوره واقعه السابقون السابقون اولئک المقربون در کجا نازل شده اند، فرمود پیغمبر در باره
 آنها بر من شد فرمود خدای تعالی آنها را دوباره پیغمبران و اوصیاء نازل کرده من افضل انبیاء و رسل
 و علی بن ابیطالب و صی من افضل اوصیاء است گفتند بار خدایا آری، فرمود شما را بخدای عزوجل
 میدانید در کجا نازل شده است آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و کجا نازل
 شده است آیه ۵۵ سوره مائده ما نا ولی شایخدا است و رسولش و آنکسانیکه نیاز را بر ما دارند
 و زکوة را بدهند و آنها رکوع کنند گاتند و در کجا نازل شده است آیه ۱۶ سوره توبه و نگرفتند

الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة وهم راكعون وحيث فرغتم ولم
 يهتفوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة قال الناس يا رسول الله هذه خاصة
 في بعض المؤمنين ام عامة لجميعهم فامر الله عز وجل نبيه ﷺ ان يعلمهم ولاية امرهم و ان يفسر
 لهم من الولاية ما فسر لهم من صلواتهم و زكواتهم و صومهم و حجهم فتعجبني للناس بقدير خم ثم
 اخطب فقال ايها الناس ان الله عز وجل ارسلني برسالة خاق بها صدري و ظننت ان الناس مكذبي
 بها فارعدني لا يلفظها او يعذبني ثم امر فتودي الصلوة جامعة ثم خطب الناس فقال ايها الناس
 اتعلمون ان الله عز وجل مولاي و انا مولى المؤمنين و انا اولى بهم من انفسهم ؟ قالوا بلى يا رسول
 الله قال قم يا علي فقام فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
 سلمان فقال يا رسول الله ولاء كماذا ؟ فقال ﷺ ولاء كولاى من كنت اولى به من نفسه فعلى
 اولى به من نفسه فانزل الله تبارك و تعالى اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و
 رضيت لكم الاسلام ديناً فكبر رسول الله ﷺ و قال الله اكبر بتمام لنعمة تمام نبوتى و كمال
 دينى دين الله عز وجل و ولاية على بعدى فقام ابوبكر و عمر فقالا يا رسول الله هذه الايات خاصة
 لعلى ؟ قال بلى فيه و في اوصيائى الى يوم القيمة قالوا يا رسول الله بينهم لنا قال على اخي و وزيرى
 و وارثى و وصيى و خليفتى فى امتى و دلى كل مؤمن بعدى ثم ابى الحسن ثم ابى الحسين
 ثم تسعة من ولد الحسين واحد بعد واحد القرآن معهم وهم مع القرآن لا يفارقونه ولا يفارقهم

جز خدا و رسولش و مؤمنان بشيائى مردم گفته با رسول الله اين مخصوص بيضى مؤمنانست با براى
 همه است خداى عز وجل بيشبزش دستور داد كه واليان امور را با آنها تعليم كند و ولايت را براى آنها
 تفسير كند بدانچه نماز و زكاة و روزه و حج آنها را تفسير كرد پس مرا در روز غدیر خم براى
 مردم نصب كرد و نطق كرد فرمود اى مردم براستى خداوند عز وجل مرا بر سالتى فرستاد كه بر سينه ام
 گران بود و گمان ميكردم مردم مرا تكذيب ميكنند مرا تهديد كرد كه آنرا بايد تبليغ كنى اگر نه
 عذاب ميشوى پس جاز شدند براى نماز جماعت و براى مردم خطبه خواند و فرمود اى مردم ميدانيد
 كه خداى عز وجل مولاي من و من مولاي مؤمنين هستم و از خودشان بر آنها اولى هستم گفته آردى
 يا رسول الله فرمود برخيز اى على برخواستم فرمود هر كس را من مولا و آقا هستم على مولا و آقا
 است خدايا دوستان را دوست دار و دشمنش را دشمن دار سلمان برخاست و عرض كرد يا رسول الله
 چگونه ولايتى ؟ فرمود ولايتى چون ولاء خودم بهر كس من از خودش اولى هستم على هم نسبت
 باو از خودش اولى است خدا هم اين آيه ۳ سوره مائده را نازل كرد امروز دين شما را كامل كردم
 و نعمت خود را بر شما تمام كردم و دين اسلام را براى شما بستيدم، و رسول خدا (ص) تكبير گفت و
 فرمود تماميت نبوت و تماميت دينم كه دين خداى عز وجل است بولايت على است پس از من ابوبكر و عمر
 بر پا خواستند و عرض كردند يا رسول الله اين آيات مخصوص بعلى است ؟ فرمود بلى در باره او و اوصياء من است
 تا روز قيامت عرض كردند يا رسول الله آنها را براى ما بيان كن فرمود على برادر و وزير و وارث
 و وصي و خليفه من است در امت و دلى هر مؤمنى است جفا از من سپس فرزندم حسن و پس فرزندم حسين

حتی بر دوا علی حوضی ؟ قالوا اللهم نعم قد سمعنا ذلك كله وشهدنا كما قلت سواء وقال بعضهم وقد حفظنا اجل ما قلت ولم نحفظه كله وهؤلاء الذين حفظوا اخبارنا وافاضلنا فقال علی عليه السلام صدقتم ليس كل الناس يتسلطون في الحفظ، انشدكم الله من حفظ ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله لما قام فاخبر به فقام زيد بن ارقم و البراء بن عازب و سلمان و ابوذر و المقداد و عمار فقالوا نشهد لقد حفظنا قول رسول الله صلى الله عليه وآله و هو قائم علی المنبر و انت الى جنبه و هو يقول ايها الناس ان الله امرني ان انصب لكم امامكم والقائم فيكم بعدي و وصيي و خليفتي والذي فرض الله عز وجل علی المؤمنين في كتابه طاعته فقرنه بطاعته و طاعتي فامرکم بولایتي و ولايته فاني راجعت ربي عز وجل خشية لمن اهل النفاق و تكذيبهم فادعوني لابلغنها او ليعذبني ايها الناس ان الله امرني في كتابه بالصلوة فقد يتها لكم و بالزکوة و الصوم و الحج فيتها لكم و فسرتها لكم و امرکم بالولاية و اني اشهدکم انما بهذا خاصة و وضع يده علی كتف علي بن ابي طالب ثم لابیته من بعده ثم الاوصياء من بعدهم من ولدهم لا يفارقون القرآن ولا يفرقه زعم القرآن حتی بر دوا علی حوضی ايها الناس قد بينت لكم مفزعكم بعدي و امامكم و دليلكم و هاديكم و هو اخي علي بن ابي طالب و هو فيكم بمنزلة فيكم فقلدوه و دينكم و اطيعوه في جميع اموركم فان عنده جميع ما علمني الله تبارك و تعالی من علمه و حكمته فسلوه

و بعد نه تن از اولاد حسين بكي صد از ديگري، قرآن با آنها است و آنها با قرآن از او جدا نشوند و از آنها جدا نشود تا در سر حوضی بر من در آیند، گفته چرا بخدا ما آنها شنیدیم و بر آن گواهیم چنانچه ميگوئي تماماً بعضی گفتند اگر آنچه را گفتی با ما داریم و همه را ياد نداريم و اينانند آنکسانیکه حافظ اخبار ما هستند و افاضل ما هستند، حضرت فرموده راست گفتيد همه مردم در حافظه برابر نيستند شما را بخدا سوگند هر که اينها را از رسول خدا حفظ کرده باشد قيام کند و گزارش دهد زيد بن ارقم، براء بن عازب، سلمان ابوذر، مقداد، عمار برخاستند و گفته ما گواهيم و حافظ فرمايش رسول خدايم که بر منبر ايستاده بود و تو در گزارش بودی و مفرمود ايسردم براستی خدايمن دستور داده برای شما امام نصب کنم و آنکه بعد از من خدای عزوجل طاعت او را بر مؤمنان در قرآن خود واجب کرده و قرين طاعت خود و من قرار داده مرفعی کنم و بشما دستور دهم ولايت مرا و او را زيرامن از ترس طغنه منافقين و تکذيب آنها در اين باره بخدا مراجعه کردم ولی او مرا تهديد و توهيد کرد که بايد آنها را تبليغ کنی و اگر نه مصيب ميشوی ای مردم خدا در قرآن شما را دستور نماز داده و من آن را بيان کردم و دستور زکوة و روزه و حج داده من آنها را بيان کردم برای شما و شما را دستور بولايت داده و براستی من گواهيم که منظور خصوص هيمن است و دست خود را روی شانه علی بن ابيطالب گذاشت سپس برای دوپسر او است بعد از او سپس برای اوصياء بعد از او از فرزندان آنان از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا آنکه بر سر حوض بر من در آیند ای مردم پناهگاه شما پس از خود و امام و دليل و هادی شما را بيان کردم که برادر من علی بن ابيطالب است او درميان شما چون خود من است در دين خود از او تخليه کنید و در همه امور خود از او اطاعت کنید زیرا هر چه خدا بمن آموخته از حکمت خود نزد او است از او پرسيد و از اوصياءش بعد از او، بآنها

و تعلموا منه و من اوصيائه بعده ولا تعلموهم ولا تقدموهم ولا تكفوا عنهم فانهم مع الحق و الحق معهم ولا يزابلونه ولا يزابلهم ثم جلسوا فقال سليم ثم قال علي عليه السلام ايها الناس اتعلمون ان الله عزوجل انزل في كتابه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا فجمعني و فاطمة و ابني حسنا و حسينا و ابي علي و قال اللهم ان هؤلاء اهل بيتي و لعنتي يؤلمني ما يؤلمهم و يجرحني ما يجرحهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فقالت ام سلمة و انا يا رسول الله فقال انت على خير انما انزلت في و في اخي علي بن ابي طالب و في ابني الحسن و الحسين و في تسعة من ولد ابني الحسين خاصة ليس معنا فيها احد غيرنا فقالوا كلهم شهدان ام سلمة حدثنا بذلك فقالنا رسول الله صلى الله عليه و آله فحدثنا كما حدثتنا ام سلمة (رض) ثم قال علي عليه السلام انشدكم بالله اتعلمون ان الله عزوجل لما انزل يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصافين فقال سلمان يا رسول الله عامة هذه ام خاصة فقال عليه السلام اما الامامورون ف عامة المؤمنين امروا بذلك و اما الصادقون ف خاصة ل اخي علي و اوصيائي من بعده الى يوم القيمة فقالوا اللهم نعم قال انشدكم اتعلمون اني قلت لرسول الله صلى الله عليه و آله في غزوة تبوك لم خلقتني مع الصيالي و النساء فقال ان المدينة لاتصلح الا بي او بك و انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي قالوا اللهم نعم قال انشدكم الله اتعلمون ان الله عزوجل انزل في سورة الحج يا ايها الذين آمنوا اركعوا

نياموزيد و بر آنها پيش نيفتد و از آنها رو نگردانيد زيرا آنان باحقند و حق با آنها است از آنها كنار نرود و آنها از او كنار نروند سپس اين گواهان نشنيدند، سليم گويد سپس علي فرمود اي مردم ميدانيد كه خداي عزوجل در كتاب خود نازل كرده است (سوره احزاب آيه ۳۳) همانا خدا خواسته پليدي را از شما خاندان ببرد و شما را با كيزه كند با كيزه گي نسا ياني

پيغمبر مرا و فاطمه را و دو پسر من و حسين را جمع كرد و عياي خود را بر سر ما انداخت و فرمود بار خدايا اينها باند خاندان من و گوشت من بدمم آرد آنچه بدر دشان آرد و جراحت رساند آنچه را جراحت رساند بپر از آنها پليدي را و خوب با كشان كن ام سلمه عرض كرد مرا هم يا رسول الله؟ فرمود تو نيكي ولي اين آيه در باره من و برادر من علي بن ابي طالب و دو فرزند من و در باره نه تن از اولاد فرزند من حسين بخصوم نازل شده احدى در اينجا از ديگران نماند گفتند ما گواهييم كه ام سلمه اين حديث را بنا گفته است و از رسول خدا پرسش كرديم او هم مانتد ام سلمه حديث را فرمود سپس علي ع فرمود شما را بخدا ميدانيد كه چون خداي عزوجل در كتاب خود (سوره توبه آيه ۱۱۹) نازل كرد اي آن چنان كسانيكه گرويدند از خدا بيزه بريد و باراستگويان باشيد، سلمان عرض كرد يا رسول الله اين عموي است يا مقصود خاصي دارد، فرمود مأمور همه مؤمنانند كه بدان دستور يافته اند و اما مقصود از صادقين خصوص برادر من علي و اوصياء بعد از او است تا روز قيامت گفتند بخدا آري فرمود شما را بخدا ميدانيد كه در غزوة تبوك بر رسول خدا عرض كردم چرا مرا با كودكلن و زنان بجا گذاشتي؟ فرمود اصلاح مدينه بمن است يا بتو تو نسبت بمن چون هرون نسبت بموسى جز آنكه بعد از من پيغمبرى نيست گفتند آري بخدا فرمود ميدانيد كه خدا در سوره حج فرموده آيه ۷۷ اي آن چنان كسانيكه

و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا الخير الى آخر السورة فقام سلمان فقال يا رسول الله من هؤلاء الذين انت عليهم شهيد و هم شهداء على الناس الذين اجتباهم الله و لم يجعل عليهم في الدين من حرج ملة ايكم ابراهيم قال عليه السلام عنى بذلك ثلثة عشر رجلا خاصة دون هذه الامة قال سلمان بينهم لنا يا رسول الله قال انا و اخي على واحد عشر من ولدى ؛ قالوا اللهم نعم قال انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قام خطيبا لم يخطب بعد ذلك فقال ايها الناس اني تارك فيكم التقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فتمسكوا بهما لن تضلوا فان اللطيف الخبير اخبرني و عهد الى انهما لن يفترقا حتى يردا على المحوض فقام عمر بن الخطاب و هو شبه المنضب فقال يا رسول الله اكل اهل بيتك فقال لا ولكن اوصيائي منهم اولهم اخي و و ذيرى و و ادني و خليفتي في امتي و ولي كل مؤمن و مؤمنة بعدى هو اولهم ثم ابني الحسن ثم ابني الحسين ثم تسعة من ولدى الحسين واحد واحد حتى يردوا على المحوض شهداء الله في ارضه و حججه على خلقه و خزان علمه و معادن حكيمته من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصي الله عزوجل فقالوا كلهم تشهد ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال ذلك ثم تعادى بعلي عليه السلام السؤال فما ترك شيئا الا ناشدتم الله فيه و سألهم عنه حتى

گرویدید و رکوع کنید و سجود کنید و خدا را بپرستید و کار نیک کنید تا آخر سوره (۱) را نازل کرد سلمان ازجا برخاست و عرض کرد یا رسول الله آنها که تو بر آنها گواهی و آنان بر مردم آنکسانیکه خدا آنها را برگزیده و بر آنها حرج و سختی در دین نهاده و ملت پدر شما ابراهیم میباشد کیانه ؟ فرمود مقصود از آن سبزه کشت در این امت بالخصوص نه دیگران سلمان عرض کرد آنها را برای ما بیان کن یا رسول الله، فرمود من و برادرم علی و یازده تن فرزندان من عرض کردند بخدا آری، فرمود شمارا بخدا میدانید که رسول خدا در آخرین خطبه خود که دیگر بعد از آن خطبه نخواند فرمود ای مردم براستی من در میان شما دو ثقل بجا میگذازم کتاب خدا و عترت خودم اهل بیت با آنها تمسک کنید تا هرگز گمراه نشوید زیرا الطیف خیر بن خبر داده و عهد نموده هرگز از هم جدا نشوند تا در سرحوض بر من در آیند عمر بن خطاب خشم آلود بیا خاست و عرض کرد یا رسول الله همه اهل بیت تو؟ فرمود نه اوصیاء من که اولشان برادرم و و ذیرم و و ادنم و خلیفهام در امتم و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از خودم میباشد او اول آنهاست سپس فرزندانم حسن سپس فرزندانم حسین سپس نه تن از فرزندان حسین یکی بعد از دیگری تا بر حوض من بر من وارد شوند اینها شهداء خدا باشند در زمینش و حجت بر خلقش و خزان علمش و معادن حکمتش، هر کس اطاعت آنها کند اطاعت خدا کرده و هر که مخالفت کند مخالفت خدای عزوجل کرده است، همه گفتند گواهییم رسول خدا اینرا گفته است، سپس دنباله سئوالان کشیده شد

(۱) تا دستگارشوید در راه خدا حق جهاد را ادا کنید، او شمارا برگزید و در دین بر شما سختی مقرر نکرد، ملت پدر شما ابراهیم است، او شمارا مسلمان نامیده بیش از این و در این باره برای آنکه رسول خدا بر شما گواه باشد و شما بر همه مردم گواه باشید پس نماز را اقامه کنید و زکوة را بدهید و بخدا منتهم گردید او است مولای شما چه خوب مولایتست و چه خوب باوری

انی علی آخره (آخر مناقبه خل) و ما قال له رسول الله ﷺ كل ذلك بسبقونه و يشهدون انه حق .

حدثنا محمد بن عمر العافظ قال حدثني ابو بكر محمد بن علي المقرئ كان يلقب بقطاة قال حدثني احمد بن محمد بن يحيى السوسی قال حدثنا عبد المیزین ابان قال حدثنا سفيان الثوري عن الشعبي عن جابر عن مسروق قال سألت عبدالله هل اخبرك النبي ﷺ كم بعده خليفة قال نعم اثني عشر خليفة كلهم من قریش .

حدثنا جعفر بن محمد بن مسروق قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلى بن محمد البصري عن جعفر بن سليمان عن عبدالله بن الحكم عن ابيه عن سعيد بن جبیر عن عبدالله بن عباس قال قال رسول الله ﷺ ان خلفائي و اوصيائي و سجع الله على الخلق بعدی الاثنی عشر اولهم اخی و آخرهم ولدی قبل یا رسول الله و من اخوك قال علی بن ابيطالب قبل فمن ولدك قال المهدي الذي يملأها قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما والذي بعثني بالحق بشيرا لوام يبق من الدنيا الا يوم واحد لعل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدی المهدي فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلفه و تشرق الارض بنوره (ر به خل) و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب

حدثنا علي بن محمد بن عبدالله الوراق الرازي قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا الهيثم بن ابي مسروق التهمدي عن الحسين بن علوان عن عمر بن خالد عن سعد بن طريف عن الاصمغ بن بانه عن عبدالله بن عباس قال سمعت رسول الله ﷺ يقول انا و علي والحسن والحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون

خدمت علی (ع) آنحضرت چیزی را وانگذاشت که با فید سوگند از آنها برسد تا آخر آنچه رسول خدا فرموده و همه را تصدیق کردند و شهادت دادند که درست است

•• مسروق گوید از عبدالله پرسیدم آیا پیغمبر بنو خیر داده که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت آری دوازده خلیفه که همه از قریشند

•• عبدالله بن عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود برستی خلفاء من و اوصیاء من و سجع خدا بر خلق بعد از من دوازده کنند اولشان برادر من است و آخرشان پسر من عرض شد یا رسول الله برادرت کیست؟ فرمود علی بن ابیطالب عرض شد برت کیست؟ فرمود مهدی آنکه زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ظلم شده بآنکه مرا بحق بشیر مبعوث کرده اگر نماند از دنیا مگر يك روز هر آینه خدا این يك روز را طولانی کند تا آنکه فرزندان مهدی ظهور کنند و روح الله عیسی بن مريم فرود آید و پشت سرش نماز بخواند و زمین بنورش روشن گردد و حکومتش به مشرق و مغرب برسد

•• عبدالله بن عباس گوید شنیده رسول خدا (ص) میفرمود من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان

حسین مطهرون معصومین

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا العطار قال حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا الفضل بن الصقر العبدي قال حدثنا ابوالمفريه (المعوية خ) عن الاعشى عن عباية بن ربيع عن عبدالله بن عباس قال قال رسول الله ﷺ انا سيد النبيين و علي بن ابيطالب سيد الرصيين و ان اوصيائي بعدي اثني عشر اولهم علي بن ابي طالب و آخرهم القائم عليهم السلام.

حدثنا محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن سهل بن زياد و احمد بن محمد بن عيسى قالا حدثنا الحسن بن العباس بن حريش الرازي عن ابي جعفر الثاني عن ابيه عن آباءه عليهم السلام ان امير المؤمنين صلوات الله عليه قال سمعت رسول الله ﷺ يقول لاصحابه آمنوا بليلة القدر انها تكون لعلي بن ابيطالب و ولده الاحد عشر من بعده

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن ابي الخطاب و محمد بن عيسى بن عبيد و عبدالله بن عامر بن سعيد عن عبدالرحمن بن ابي نجران عن الحجاج الخشاب عن معروف بن خربوز قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول قال رسول الله ﷺ انما مثل اهل بيتي هذه في الامة مثل نجوم السماء كلما غاب نجم طلع نجم

حدثنا غير واحد من اصحابنا قالوا حدثنا ابو علي محمد بن همام قال حدثنا عبدالله بن جعفر عن احمد بن محمد بن هلال عن محمد بن ابي عمير عن سعد بن غزوان عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ ان الله عزوجل اختار من الايام الجمعة و من الشهور شهر رمضان و من الليالي ليلة القدر و اختارني علي جميع الانبياء و اختار مني عليا و فضله علي جميع الاربياء و اختار من علي الحسن و الحسين و اختار من الحسين الاوصياء من ولده بنفون عن التنزيل

•• عبدالله بن عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود من سيد يغمبرانم و علي بن ابي طالب سيد اوصياء است و براسي اوصياء بعد از من دوازده کنند اولشان علي بن ابيطالب و آخرشان قائم عليه السلام است

•• امام نهم از پدرش از پدرانش عليهم السلام حديث کرده که امير المؤمنين (ع) به اصحابش مي فرمود بشب قدر ايمان بياوريد آن شب براي علي بن ابي طالب و بازده فرزند او است بعد از او

•• معروف بن خربوز گوید شنيدم امام بنجم عليه السلام مي فرمود رسول خدا (ص) فرمود اهل بيتم در اين امت مانند ستاره هاي آسمانند هر آنگاه ستاره اي فرو رود ستاره اي در آيد.

•• امام ششم فرمود که رسول خدا (ص) فرمود بدوستي که خدای عزوجل از روزها جمعه را اختيار کرده و از ماهها رمضان را و از شبها شب قدر را و از همه يغمبران مرا و از طرف من اختيار کرده علي را و او را بر همه اوصياء تفضيل داده و از طرف علي اختيار کرده است حسن و حسين را و از حسين اختيار کرد اوصياء از فرزندان او که از قرآن تحريف فالتين و زياد کردن مبطلين

تعریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الضالین تاسعهم قائمهم و هو ظاهرهم و هو باطنهم
 حدثنا احمد بن محمد بن زياد الهمداني (ره) قال حدثنا محمد بن معقل القرميسي قال حدثنا محمد
 بن عبدالله البصري قال حدثني ابراهيم بن جهرم عن ابيه عن ابي عبدالله عن ابيه عن آباءه عن علي
 عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ الائمة اثني عشر من اهل بيتي اعطاهم الله تعالى فهمي وعلمي
 و حكمتي و خلقهم من طينتي فويل للمتكبرين عليهم بعدى انقاطعين فيهم صلتى مالم لا انالهم
 الله شفاعتي .

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق (ره) قال حدثنا محمد بن همام ابو علي عن عبدالله بن جعفر
 عن الحسن بن موسى الغضائبي عن ابي المنصور النخعي عن زيد بن علي بن الحسين بن علي عن ابيه
 علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ كيف تهلك امة
 انا و علي واحد عشر من ولدي اولوا الايات اولها والمسيح بن مريم آخرها ولكن يهلك بين
 ذلك من لست منه وليس مني .

حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار (ره) قال حدثنا ابي عن محمد بن عبد الجبار عن احمد بن
 محمد بن زياد الاودي (الازدي خ ل) عن ابان بن عثمان عن ثابت بن دينار عن سيد العابدين علي
 بن الحسين عن سيد الشهداء الحسين بن علي عن سيد الاوصياء امير المؤمنين علي بن ابي طالب
 عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ الائمة بعدى اثني عشر اولهم انت يا علي و آخرهم القاسم
 الذي يفتح الله عز وجل علي يديه مشارق الارض ومقاربها

حدثنا محمد بن علي ما جيلوبه (ره) قال حدثني عمي محمد بن ابوالقاسم عن احمد بن ابي عبدالله
 البرقي قال حدثني محمد بن علي القرشي قال حدثني ابو الريح الزهراني قال حدثنا حريز عن ليث

را و تاويلات گمراهان را دفع کنند نهم آنها قائم آن ها است او ظاهر آن ها است و او باطن
 آنها است .

•• رسول خدا فرمود دوازده تن از اهل بيت منند كه خداي تعالى بآنها فهم و علم و حكمت
 مرا داده و از گل من آنان را سرشته و اي بر آنان كه بعد از من بر آنها بزرگي فروشنند و حق
 مرا در باره آنها رعايت نکنند چه دارند ؟ خدا شفاعتم را نصيب آنها نکند

•• از زيد بن علي بن الحسين (ع) بستند پندانش روايت شده كه رسول خدا (ص) فرمود چگونه
 هلاك شوند امتي كه من و علي و يازده تن از فرزندان من كه صاحب آيات هستند اول آنها است و
 مسيح پسر مريم آخر آنها بلي در اين ميان هلاك شوند كسانيكه من از آن ها نيستم و آنها از
 من نيستند .

•• امام يكم مي فرمود كه رسول خدا (ص) فرمود ائمه بعد از من دوازده اند اولشان توتي اي
 علي و آخرشان قاسم است كه خداي عز وجل بدست او مشارق و مقارب زمين را بگشايد
 •• اين عباس گويد از رسول خدا شنيدم مي فرمود براي خداي تبارك و تعالى فرشته ايست كه

بن ابي سليم عن مجاهد قال قال ابن عباس سمعت رسول الله ﷺ يقول ان الله تبارك و تعالی ملكا يقال له دردا ئیل كان له ستة عشر الف جناح ما بين الجناح إلى الجناح هوی و الهوی كما بين السماء إلى الارض فجعل يوما يقول في نفسه افوق ربنا جل جلاله شيء؛ فلم الله تبارك و تعالی ما قال فزاده اجنحة مثلها فصار له اثنان و ثلثون ألف جناح ثم ارعى الله عزوجل إليه أن طر فطار مقدار خمسين عاما فلم ينل رأس قائمة من قوائم العرش فلما علم الله عزوجل انعايه أوحى إليه أبها الملك عدالي مكانك فانا عظيم فوق كل عظيم وليس فوقی شيء ولا أوصف بمكان فضليه الله اجنحته و مقامه من صفوف الملائكة فلما ولد الحسين بن على عليهما السلام و كان مولدهم عشية الخميس ليلة الجمعة أوحى الله عزوجل إلى مالك خازن النيران أحمد النيران على أهلها لكرامة مولود ولد لمحمد ﷺ و أوحى إلى رضوان خازن الجنان ان زخرف و زينها و طيبها لكرامة مولود ولد لمحمد ﷺ في دار الدنيا و أوحى الله تبارك و تعالی إلى حور العین أن تزین و تزاورن لكرامة مولود ولد لمحمد ﷺ في دار الدنيا أوحى الله عزوجل إلى الملائكة أن قوموا صفوفنا بالتسبيح و التحميد و التمجيد و التكبير لكرامة مولود ولد لمحمد ﷺ في دار الدنيا و أوحى الله تبارك و تعالی إلى جبرئیل ﷺ ان اهبط إلى يبي عهد في ألف قيل و القيل ألف الف من الملائكة على خيول بلق مسرجة ملجمة عليها قباب الدر و الباقوت و معهم ملائكة يقال لهم الروحانيون بأيديهم اطباق من نور ان هنوا عهدا ﷺ بمولود و اخبره يا جبرئیل اني قد سميت الحسين و هنته و عزه و قل له يا عهد يقتله شرار امتك على شر الدواب فويل للقاتل وويل

درومیل نام دارد شانزده هزار بردارد که میان هریری تا بر دیگری هوی است و هوی باندازه از آسمانست تا زمین يك روز پیش خود گفت آیا برتر از پروردگار ما جل جلاله چیزی هست خدا گفته او را دانست و باندازه ای که برداشت باو بر و بال امروز و دارای سی و دو هزار بال گردید پس خدای عزوجل باو وحی کرد که پیر مقدار پنجاه سال برید و بر یکی از ستونهای عرش نرسید، چون خدا دانست که خسته شده باو وحی کرد ای ملک بجای خود برگرد من بزرگم بالاتر هر بزرگم و برتر از من چیزی نیست و مکانی ندارم، خدا برهای او را گرفت مقام او را از صفوف ملائکه گرفت، چون حسین علیه السلام پسین پنجشنبه و شب جمعه بدینا آمد خدای عزوجل بمالك خازن دوزخ وحی کرد دوزخ را خاموش کند بر اهل آن پیرکت مولودی که برای محمد (ص) متولد شده و بر رضوان خازن جنان وحی کرد بهشت را نگار بنمید و زیبت کند و مسطر سازد پیرکت مولودی که محمد در دار دنیا عطا کرده و خدای تبارك و تعالی بهوربان دستور داد زیبت کنند و بدیدن بکدیگر دو تنه پیرکت مولودی که در دار دنیا به محمد (ص) عطا شده و خدای عزوجل بملائكة وحی کرد با ذکر تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر صفت بدند پیرکت مولوی که در دنیا به محمد عطا شده و خدای تبارك و تعالی بجبرئیل وحی کرد که با هزار فوج فرشته که هر فوجی هزار هزار باشد سوار بر اسبهای الحق بازمین و لجام که بر آنها قباب در و باقوت باشد بهر اهل ملائکه روحانیون که طبقاتی نور در دست دارند بر زمین فرود شوند به محمد مبارک گویند بدین مولود و باو فرمود ای جبرئیل من نامشرا حسین گذاشتم باو هم نهیت بگو و هم تفریت بگو

للسابق و ويل للقائد قاتل الحسين أنا منه بريء و هو منى بريء لانه لا ياتي يوم القيمة احد الا و قاتل الحسين عليه السلام اعظم جرما منه قاتل الحسين يدخل النار يوم القيمة مع الذين يزعمون ان مع الله لها آخر و النار اشوق إلى قاتل الحسين ممن اطاع الله إلى الجنة قال فيينا جبرئيل عليه السلام يهبط من السماء إلى الدنيا إذ مر بدردايل فقال له دردايل يا جبرئيل ما هذه الليلة في السماء هل قامت القيمة على اهل الدنيا قال لا ولكن ولد امحمد مولود في دار الدنيا و قد بعثني الله إليه لانه مولود (بمولود ج ل) فقال الملك يا جبرئيل بالذي خلقتني و خلقتك إذا هبطت إلى عهد فاقراء مني السلام و قل له بحق هذا المولود عليك إلا ما سألت ربك عزوجل ان يرضى عني فيرد علي اجنتحتي و مقامي من صفوف الملائكة فهبط جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه و آله فهناه كما امره الله و عزاه فقال له النبي صلى الله عليه و آله تقتله امي ؟ فقال له نعم يا عهد فقال النبي صلى الله عليه و آله ما هؤلاء بامتي انا بريء منهم والله عزوجل بريء منهم قال جبرئيل و انا بريء منهم يا عهد فدخل النبي صلى الله عليه و آله على فاطمة عليها السلام فهناها و عزاه فبككت فاطمة عليها السلام ثم قالت يا ليتني لم الدم قاتل الحسين في النار فقال النبي صلى الله عليه و آله و انا اشهد بذلك يا فاطمة ولكنه لا يقتل حتى يكون منه امام يكون منه الائمة الهاوية بعده ثم قال عليه السلام الائمة بعدى الهادي على والمهدي الحسن والناصر الحسين والمنصور على بن الحسين و الشجاع عهد بن علي و النافع جعفر بن عهد و الامين موسى بن جعفر و المؤمن علي بن موسى و

يا و بگو ای محمد بدترین امت تو سوار بر بدترین مرکبها و ابر کشته و ای بر کشته، و ای بر جلودار، و ای بر دانه کشته حسین من از او بیزارم و او از من بیزار است، زیرا روز قیامت هیچ کسی در عرصه معشر نیامد مگر آنکه گناه کشته حسین از او بیشتر باشد کشته حسین در گروه مشرکین بدوزخ رود و جهنم بکشته حسین مشتاق تر است از اشتیاق بندگان مطیع خدا بیشت فرمود در این میان که جبرئیل با آسمان دنیا فرود میآید بدردايل گفت کرد. دردايل باو گفت ای جبرئیل این چه شبی است در آسمان آيا قیامت بر اهل دنیا برپا شده فرمود نه ولی مولودی در دنیا برپا شده و خدا مرا فرستاده که باو مبارکباد گویم آن فرشته بجبرئیل گفت بحق خدايکه مرا و تو را آفریده چون بزمین رفتی سلام مرا بمحمد برسان و بگو تو را بحق این مولود قسم میدهم که از پروردگارت عزوجل بخواهی از من راضی شود و پرها و مقام مرا در میان صفوف ملائکه بمن بازدهد، جبرئیل پیغمبر را نازل شد چنانچه خدا دستور داده بود باو نهیت گفت و تعزیت، پیغمبر را فرمود، امتم او را میکشند عرض کرد آری ای محمد، پیغمبر فرمود آنها امت من نیستند، من از آنها بیزارم و خدای عزوجل از آنها بیزار است جبرئیل گفت منهم از آنها بیزارم ای محمد، پیغمبر نزد فاطمه را آمد و او را تسلیت داد و تعزیت گفت فاطمه گریست و گفت کاش او را نزا دیده بودم کشته حسین در دوزخ است پیغمبر فرمود ای فاطمه من بدان گواهم ولی ای فاطمه کشته نشود تا امامی از او بجا ماند که امامان هدایت کننده بعد از او باشند و سپس فرمود امامان بعد از من: الهادی علی، والمهدی الحسن، و الناصر العین، و المقیور علی بن العین، و الشجاع محمد بن علی، و النافع جعفر بن محمد، و الامین موسی بن جعفر و المؤمن علی بن موسی، و الامام محمد بن علی؛ و الفعال علی بن محمد، و العلام

الامام محمد بن علی و الثعالی علی بن محمد و العلام الحسن بن علی و من نصلی خلفه عیسی بن مریم علیه السلام القائم علیه السلام فسكنت فاطمة علیها السلام من البكاء ثم اخبر جبریل علیه السلام النبی صلی الله علیه و آله بقصة الملك و ما اصاب به قال ابن عباس فاخذ النبی صلی الله علیه و آله الحسن علیه السلام و هو ملثوف فی عرق من صوف فاشار به الی السماء ثم قال اللهم بحق هذا المولود عليك لابل بحقك عليه و علی جده محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب ان كان للحسین بن علی علیه السلام فاطمة عندك قدر فارض عن دردائیل و رد علیه اجنته و مقامه من صفوف الملائكة فاستجاب دعاؤه و غفر و رد علیه اجنته و رده الی صفوف الملائكة فالملك لا یعرف فی الجنة الا بان یقال هذا مولی الحسن بن علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله

حدثنا العطار بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی (ره) قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه قال حدثنا محمد بن نصر عن الحسن بن موسى الخشاب قال حدثنا الحكم بن بهلول الانصاری عن اسمعیل بن همام عن عمران بن قره عن ابي محمد المدني عن ابن اذینه عن ابان بن ابي هبیش قال حدثنا سلیم بن قیس الهلالي قال سمعت علیا علیه السلام يقول ما نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله آیه من القرآن إلا اقرأ نبيها و املأها علی و كتبها بخطی و علمنی تاویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محكمها و متشابها و دعا الله عزوجل لي ان يعلمني فهمها و حفظها فما نسيك آیه من كتاب الله و لا علما املاء فكتبت و ما ترك شيئا علمه الله عزوجل من حلال و لا حرام و لا نهي و ما كان او يكون من طاعة او معصية الا علمني و حفظته و لم أنس منه حرفا واحدا ثم وضع يده علی صدري و دعا الله عزوجل ان يملأ قلبي علما و فوما و حكمة و نور الم انس من

الحسن بن علی ، و کسیکه عیسی بن مریم پشت سرش نماز بخواند قائم علیه السلام ، فاطمه از گریه خاموش شد ، سپس جبریل داستان آن فرشته و گرفتاری او را به پیغمبر گزارش داد ، ابن عباس گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله حین را در میان پارچه پشمی بست گرفت و بطرف آسمان اشاره کرد و عرض کرد بار خدایا بحق این مولود بر تو نه بلکه بحق تو بر او و بر جدش محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب اگر برای حین بن علی علیه السلام زاده فاطمه بیش تو مقامی است از دردائیل راضی شو و پرها و مقام او را در صفوف ملائکه باو برگردان دهایش مستجاب شد و او را آمرزید و برهانش را داد او را بصرف ملائکه برگردانید آن فرشته در بهشت با آزاد کرده حین بن علی و زاده فاطمه دختر رسول خدا معروف است

•• سلیم بن قیس هلالی گوید از علی علیه السلام شنیدم میفرمود هیچ آیه ای از قرآن بر (رسول خدا صلی الله علیه و آله) نازل نشد جز آنکه برای من خواند و املاء کرد و من آنرا بخط خود نوشتم و تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابها آنرا بین آموخت و دعا کرد که خدای عزوجل بین فهم و حفظ آنرا تعظیم دهد من هیچ آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و نه علمی را که بین املاء کرد و نوشتم و آنچه خدای عزوجل از حلال و حرام و امر و نهی آنچه بوده و میباشد از طاعت و معصیت باو آموخت و بحفظ من سپرد و يك حرف از آن فراموش را نکردم پس دسترا بر سینه ام نهاد و از خدای عزوجل خواست

ذلك شيئا ولم يقتني شيء لم اكتبه فقلت يا رسول الله اتخوف على النسيان فيما بعد فقال **ليس (لست خ ل)** اتخوف عليك نسيانا ولا جهلا وقد اخبرني ربي جل جلاله انه قد استجاب لي فيك وفي شركائك الذين يكونون من بعدك فقلت يا رسول الله ومن شركائي من بعدى قال الذين قرأهم الله عز وجل بنفسه و **بى فقال اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولوا الامر منكم** الآية فقلت يا رسول الله ومنهم فقال الاصبأمنى الى ان يردوا على العوض كلهم هاد مهتد لا يضرهم من خذاهم هم مع القرآن والقرآن معهم لا يفارقهم ولا يفارقونه و بهم تنصر امتى و بهم يمحطون و بهم يدفع عنهم البلاء و بهم يستجاب دعائهم قلت يا رسول الله سمع لى فقال ابنى هذا و وضع يده على رأس الحسن ثم ابنى هذا و وضع يده على رأس الحسين عليهما السلام ثم ابن له يقال له على و سيولد فى حياتك فاقراء منى السلم ثم تكلمه اثنى عشر اماماً فقلت بابى انت و امى يا رسول الله سمع لى رجلا فرجلا فسماهم رجلا رجلا فقال فيهم والله يا اخا بنى هلال مهدى امتى محمد الذى يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا والله انى لاعرف من يبايعه بين الركن و المقام و اعرف اسماء آبائهم و قبائلهم

که دلم را بر از علم و فهم و حکمت و نور کند نه چیزی را فراموش کردم و نه از ظلم انداختم ، عرض کردم یا رسول الله میترسی که من بعد فراموش کنم ، فرمود نه از فراموشی تو ترس دارم و نه از نادانی تو پس از آنکه پروردگارم جل جلاله بمن خبر داده که دعای مرا درباره تو و شرکاء تو که جدا از تو اند مستجاب کرده عرض کردم یا رسول الله شرکاء جدا از من کیانند ؟ فرمود آنانکه خدای عزوجل آنها را فرین خود و من ساخته و گفته اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولوا الامر منکم تا آخر آیه گفتم یا رسول الله کیانند ؟ فرمود اوصیاء منته تادسرحوض بمن وارد شوند همه آنان هادی و مهدی باشند زبانیشان ندارد هر که از آنها کناره گیرد آنها با قرآنند و قرآن با آنها است از آنها جدا نشود و از او جدا نشوند بدانها اتم یاری شوند و بدانها باران درک کنند و بدانها بلا از آنها دفع شود و دعایشان مستجاب گردد ، گفتم یا رسول الله نامشان را برای من بگو ، فرمود این بر سر دست بر سر حسن گذاشت سپس این بر سر دست را بر سر حسین گذاشت سپس بر او که علی نام دارد و در زندگی تو زائیده شود سلام مرا باو برسان سپس تا دوازده تن آنها را کامل گردانید عرض کردم پدر و مادرم قربانت يك يك آنها را برابر نام ببر و آنها را بکن بکن نام برد و فرمود ای اخى بنى هلال در میان آنها است بخدا مهدى این امت آنکه زمین را بر از عدل و داد کند چنانچه پرا از ظلم و جور شده بخدا من میشتاسم کسانی که را میان رکن و مقام یا او بیعت کنند و نام آنها را و قبایل آنها را میدانم .

الباب السادس والعشرون

ما اخبر به النبي ﷺ من وقوع الغيبة بالقائه ﷺ

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور (رض) قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن أبي جميلة المفضل بن صالح عن جابر بن يزيد الجعفي عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال قال رسول الله ﷺ المهدي من ولدي اسمه اسمي وكنيته كنيتي أشبه الناس بي خلقا وخلقنا تكون به غيبة وحيرة نضل فيها الأمم بقبل كالشهاب الثاقب فيملاها عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما

حدثنا محمد بن الحسن (ره) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن الحسين بن سعيد عن محمد بن جمهور عن فضالة بن أيوب عن معوية بن وهب عن أبي جعفر ﷺ قال قال رسول الله ﷺ طوبى لمن أدرك قائم أهل بيتي و هو ياتم به في غيبته قبل قيامه و يتولى أوليائه و يعادي أعدائه ذلك من رفقائي و ذدي مودتي و أكرم امتي على يوم القيمة

حدثنا عبد الواحد بن محمد (رض) قال حدثنا أبو عمرو والباقون عن محمد بن مسعود قال حدثني خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن اسمعيل بن مهزيار (مهران خ ل) عن محمد بن سلم الجبلي عن الخطاب بن مصعب عن سدير عن أبي عبد الله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ طوبى لمن أدرك قائم أهل بيتي و هو مقتدبه قبل قيامه ياتم به و بائمة الهدى من قبله و يتبرأ إلى الله عز وجل من عدوهم أولئك رفقائي و أكرم امتي على

حدثنا أبي و محمد بن الحسن و محمد بن موسى المتوكل (رض) قالوا حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري و محمد بن يحيى المطهر جميعا قالوا حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى و إبراهيم

باب بیست ششم در اخباری که پیغمبر ص از غیبت قائم خبر داده

۰۰۱ جابر بن عبد الله انصاری گوید رسول خدا فرمود فرزندم مهدی نامش ناممن است و کنیه اش کنیه من است به من در خلقت و اخلاق یک غیبتی دارد یک سرگردانی دوباره اش پیش آید که امتها در آن گمراه شوند سپس چون شهاب ثاقب پیش آید و زمین را بر از عدل و داد کند چنانچه بر از جور و ظلم شده

۰۰۲ امام پنجم فرمود رسول خدا ص فرمود خوشایب کسی که قائم اهل بیت را درک کند و در غیبت او پیش از ظهور با مامت او معتقد باشد یا دوستانش دوست باشد و دشمنانش دشمن او در روز قیامت از دقایق طرف دوستی من و اکرام امت من است

۰۰۳ امام ششم فرمود رسول خدا فرمود خوشایب کسی که قائم اهل بیت را درک کند و پیش از ظهورش پیرو او بوده و با مامت او و امامت هدایت پیش از او معتقد بوده و از دشمنانشان بیزار بوده آنان رفیقان من و گرامی ترین امت منند

بن هاشم و احمد بن ابي عبدالله البرقي و محمد بن الحسين بن ابي الخطاب جميعا قالوا حدثنا ابو علي الحسن بن محبوب السراذ عن داود بن الحصين عن ابي بصير عن الصادق جعفر بن محمد عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ المهدى من ولدى اسمه اسمي و كنيته كنيته أشبه الناس بي خلقا و خلقا تكون له غيبة و حيرة حتى تضل الخلق عن أديانهم فمئذ ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملاها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار النيسابوري قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال حدثنا حمدان بن سليمان بن النيسابوري عن محمد بن إسماعيل بزيع عن صالح بن عتبة (عقبه خ ل) عن ابيه عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عن ابيه سيد العابد بن علي بن الحسين عن ابيه سيد الشهداء الحسين بن علي عن ابيه سيد الاوصياء امير المؤمنين علي بن ابي طالب ؑ قال قال رسول الله ﷺ المهدى من ولدى تكون له غيبة و حيرة تفضل فيها الامم يأتي بذخيرة الانبياء عليهم السلام فيملاها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما و بهذا الاسناد عن امير المؤمنين ؑ قال قال رسول الله ﷺ افضل العباد انتظار الفرَج.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رض) قال حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي قال حدثنا محمد بن اسمعيل البرمكي عن علي بن عثمان عن محمد بن الفرات عن ثابت بن دينار عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ ان علي بن ابي طالب ؑ امام امتي و خليفتي عليها من بعدى و من ولداه القائم المنتظر الذي يملأ الله به الارض عدلا و قسطا كما مائس جورا و ظلما الذي بعثني بالحق بشيرا و نذيرا ان الثابتين في القول به

۰۰۴ امام ششم از پدرانش روایت کرده که رسول خدا ص فرمود ، فرزندم مهدی نامش نام منست و کنیه اش کنیه من در خلفت و اخلاق اشبه مردم است بمن يك غيبت و حیرتی دارد که خلق از دین خود گمراه شوند و اینوقت است که چون شهاب ثاقب باز آید و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و جور شده

۰۰۵ امام یکم فرمود که رسول خدا فرمود فرزندم مهدی يك غيبت و حیرتی دارد که گمراه شوند در آن انتها ، باذخیره ی شمران آید و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ظلم شده است

۰۰۶ رسول خدا فرمود بهترین عبادت انتظار فرج است

۰۰۷ سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود بر ائمتی علی بن ابي طالب علیه السلام امام امت و خلیفه من است بر آنها بعد از من و از فرزندان او است همان قائم و منتظری که خدا باو زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ظلم شده است سوگند بدان کسیکه مرا بر ائمتی بشیروند بر مبعوث کرده است کسانی که در دوران غیبتش بر عقیده امامتش پیاپی از کبریت احمر کمیاب ببرند ، جابر بن عبدالله انصاری بر خاست و عرض کرد یا رسول الله برای فرزند قائم غیبت

فی زمان غیبتہ لا عزم من الکبریت الاحمر قدام إلیہ جابر بن عبد اللہ الانصاری فقال یا رسول اللہ و للقاتم من ولدت غیبة ؟ قال ای و ربی و لیمحس اللہ الذین آمنوا و بمعق الکافرین یا جابر ان هذا الامر من امر اللہ و سر من سر اللہ مطوی عن عباد اللہ فایاک و الشک فیہ فان الشک فی امر اللہ عزوجل کفر.

حدثنا ابو الحسن محمد بن علی بن الشاة الفقیه المروزی بمرور الرد قال حدثنا ابو حامد احمد بن محمد بن الحسین قال حدثنا ابو یزید احمد بن محمد بن خالد الخالدي قال حدثنا محمد بن احمد بن صالح التمیمی قال حدثنا محمد بن حاتم القمطان عن حماد بن عمرو عن الامام جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علی بن ایطالب رضی اللہ عنہ فی حدیث طویل فی وصیة النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بذكر فیہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال له یا علی و اعلم ان اعجب الناس إیماناً و أعظمهم یقیناً قوم یكونون فی آخر الزمان لم یلحقوا الذی و حجب عنهم الحجة فآمنوا بسواد علی یمان

الباب السابع والعشرون

ما اخبر به امیر المؤمنین علی بن ایطالب رضی اللہ عنہ من وقوع الغیبة بالقائم الثاني عشر من الائمة علیهم السلام

حدثنا ابی و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا سعد بن عبد اللہ و عبد اللہ بن جعفر الحمیری و محمد بن یحیی القطار و احمد بن إدريس جميعا عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب و احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن خالد البرقی و ابراهیم بن هاشم جميعا عن الحسن بن علی بن فضال عن نعلبة بن میمون عن مالک الجهنی و حدثنا محمد بن حسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن القطار و سعد بن عبد اللہ عن عبد اللہ بن محمد الطیالسی عن زید بن محمد بن قاید (قابوس خ ل) عن

است ؟ فرمود آری پیرو دگام تا آنانکه گرویدند امتحان شوند و کافرین محو گردند ای جابر این یکی از کارهای مهم خداست و یکی از اسرار اوست که از بندگان خود پنهان داشته میباشد در آن شک کنی که شک در کار خدای عزوجل کفر است

۰۰۸ امام یکم علی بن ایطالب علیه السلام در حدیث طولانی وصیت پیغمبر یاد کرده است که رسول خدا ص با و فرمود ای علی بدان که شکفت آوردترین مردم در ایمان و بزرگترین آنان در یقین مردمی باشند در آخر الزمان که پیغمبر خود را ندیدند و از امام خود معجزه بپند و همان بنوشته که خطبای است بر صفحه سفید ایمان آورده اند

باب بیست و هفتم - اخبار امیر المؤمنین علی بن ایطالب راجع بطبیعت امام دوازدهم علیه السلام

۰۰۱ اصبح بن نباته گوید خدمت امیر المؤمنین علی بن ایطالب رسیدم و دیدم در اندیشه فرو

النصر بن ابی السری عن ابی دأد بن سلیمان بن سفیان المشرق و عن ثعلبة بن میمون عن مالك الجهنی عن الحادث بن المغيرة البصری عن الاصمغ بن نباته قال اتیت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فوجدته متفکرا ینکف فی الارض فقلت یا امیر المؤمنین مالی اراک متفکرا تنکف فی الارض اذ غبت فیها فقال لا والله ما رغبت فیها ولا فی الدنیا یوما قط ولكن فکرت فی مولود یشکون فی ظهري العادی عشر من ولدی هو المهدی یملأها عدلا کما ملئت جورا و ظلما تكون له حیرة و غیبة تمل فیها اقوام و تهتدی فیها آخرون فقلت یا امیر المؤمنین و ان هذا کلین ؟ فقال نعم کما أنه مخلوق و انی لکم بالعلم بهذا الامر یا اصمغ اولیک خیار هذه الامة مع ابرار و هذه البصرة قلحد ما یشکون بعد ذلك قال ثم یفعل الله ما یشاء فان له ارادات و غایات و نهایات

حدثنا أبی و محمد بن الحسن و محمد بن علی ما جیلویه (رض) جمیعا قالوا حدثنا محمد بن أبی القاسم ما جیلویه عن محمد بن علی الکوفی القرشی المقری عن نصر بن مزاحم المقری عن عمیر بن سعید عن فضل بن خدیج عن کمیل بن زیاد النخعی و حدثنا محمد بن الحسن (ره) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعا عن عبدالرحمن بن أبی نجران عن عاصم بن حمید عن أبی حمزة الثمالی عن عبدالرحمن بن جندب الفزاری عن کمیل بن زیاد النخعی و حدثنا عبدالله بن عبدالوهاب بن نصر بن عبدالوهاب القرشی قال اخبرنی ابوبکر محمد بن دأد بن سلیمان النسابوری قال حدثنا موسى بن اسحق الانصاری القاضی بالری قال حدثنا أبو نعیم طرار بن صرد التیمی قال حدثنا عاصم بن حمید الخياط عن أبی حمزة عن عبدالرحمن بن جندب الفزازی عن کمیل بن زیاد النخعی و حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن عبدالرحمن بن أبی نجران عن عاصم بن جمیل عن أبی حمزة الثمالی عن عبدالرحمن بن جندب الفزازی عن کمیل بن زیاد النخعی و حدثنا الشیخ ابو سعید محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن احمد بن الصلتی (ره) قال حدثنا

است و انگشت زمین میگوید ، عرض کردم یا امیر المؤمنین چه شده است که شما را اندیشناک میبینم و با انگشت زمین را میگوی آید در خلقت رغبتی کردی ؟ فرمود نه بعدا نه بدان و نه بدینا هرگز روزی رغبتی نداشته ام ولی در فکر مولودی هستم که از پشت یازدهمین فرزندم میباشد و او همان مهدی است که زمین را پراز عدل کند چنانچه پراز جور و ستم گردیده است برای او یک حیرت و غیبتی است که مردمی در آن گمراه شوند و وعده دیگری هدایت بایند عرض کردم یا امیر المؤمنین چنین چیزی خواهد بود آقا فرمود آری او آفریده شده است ای اصمغ کجا شما آنرا میدانید ؟ آنان بهتران این امت باشند که بانیکن عزت هستند عرض کردم بعد از آن چه خواهد شد ؟ فرمود هر چه خدا خواهد کند زیرا برای او ارادات و غایات و نهایاتی است

محمد بن العباس الهروی قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن اسحق بن حميد السعدي قال حدثنا أبو حاتم محمد بن إدريس الحنظلي الرازي قال حدثنا إسماعيل بن موسى الفزاري عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن عبد الرحمن بن جندب عن كميل بن زياد النخعي واللفظ لفضل بن خديج عن كميل بن زياد قال أخذ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) بيدي فأخرجني إلى ظهر الكوفة فلما أصغر تنفس ثم قال يا كميل إن هذه القلوب اوعية فخيرها ادعها أحفظ عني ما أقول لك، الناس ثلاثة عالم رباني ومتعلم على نيل نجاة و همج رعاع، اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستغيثوا بنور العلم ولم يلجؤا إلى ركن وثيق يا كميل العلم خير من المال العلم يحرسك و أنت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق يا كميل محبة العلم دين يدان به يكسب الانسان به الطاعة في حيوته و جميل الاحدثه بعد وفاته و منعة المال تزول بزواله يا كميل ملت خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون ما بقي الدهر أعيانهم مفقودة و امثالهم في القلوب موجودة هاهنا هيئتنا و أشار بيده إلى صدره لعلما جمالا واصيب (اصيب خ ل) له حملة بل اصيب لقنا غير مأمون عليه يستعمل آلة الدين في الدنيا و يستظهر بحجج الله عز وجل على خلقه و بنعمته على عباده لتتخذ الضمآن و ليجة دون دلي الحق أو متقادا لحيلة العلم لاجيرة له في احيائه يتقدح الشك في قلبه باول عارض من شبهة إلا لا ذاولا ذاك فمنهم (لومنهوم خ ل) باللفظ سلس القيادة للشهوات أو مفرما بالجمع والادخار ليسامن رعات الدين في شيء اقرب شيها يوما للانعام

۰۰۲ به پنج طریق از کميل بن زياد نخعی روایت شده است که گوید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دست مرا گرفت و مرا به پشت کوفه بیرون برد و چون بیابانی شد آهی کشید و سپس فرمود ای کميل این دلها ظرفهای پس اندازند بهترشان آنست که بیشتر در خود جا دهد و نگذارد آنچه با تو گویم حفظ کن، مردم سه دست اند عالم ربانی، دانش آموز در راه نجات، همج رعاع و مردم بیل پیروان بنگ خران که با هر بادی بچند بیرنو دانش تابنده نشده اند و بستون معکم نکیه نداده اند، ای کميل علم بهتر است از مال، علم تو را پاسبانت و تو باید پاسبان مال باشی، مال از بعثش کم آید و دانش از بعثش بفرزاید، ای کميل دانش دوستی دینی است که باید بدان پابند بود انسان بدانش و زندگی کسب طاعت کند و بعد از مردن نام نیک گذارد، مال که از میان برود بهره نهد، ای کميل پس انداز کنندگان مال در زندگی مرده اند و دانشندان تا روزگار هست پابنده اند اعیانشان از دیده ها ناپدید گردد و تنونه های آنان در دلها موجود باشد آه در اینجا (اشاره بینه خود نمود) دانش انبوهی نهفته است کاش شاگردان آماده ای بدست میآوردم، آری شاگردی آید که زود فراگیرد ولی امین نیست ابرار دین را در دنیا بکار بندد و بجهت های خدای عزوجل بر خلق اوجیره گی کند و بنعت او بر بندگانش بیشدستی نماید تا مردم صحت عقیده در برابر ولی حق او را بشیطان خود داند، یا شاگردی که برای استاد بر حق خود متقاد است ولی بصیرة و هوش سرشاری ندارد، بسجود يك پیش آمدی شک و شبهه در دلش افتد، یا نه این و نه آن شاگردی سومی که غرق لذات دنیا است و مهار خود را بشهوات سپرده است یا چهارمی که حرص جمع مال دنیا دارد و آنرا پس انداز میکند اینها هم بهیچوجه سریرت دین نباشند و هساتند چهار پایلن بیابان

الساعة كذلك يموت العلم بموت حاملية اللهم بلى لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة ظاهر او خالف
مغمور لتلا تبطل حجج الله ولا بيناته وكم ذاین (ذوا بن خ ل) اولئك اولئك والله الاقلون عدوا
والاعظمون خطرا بهم يحفظ الله حججه حتى يودعوها نظرائهم ويزرعوها في قلوب اشباہهم هجم
بهم العلم على حقایق الاحوال فهاشوا وروح اليقين و استلانو اما استوعر المترفون و آنسوا بما
استوحش منه الجاهلون صعبوا الدنيا بابدان اوداجها معلقة بالمعل الا على يا كميل اولئك خلفاء
الله في ارضه والدعاة إلى دینه آء آء شوقا إلى رؤيتهم واستغفرا لله لی ولكم وفي رواية عبد الرحمن
بن جندب أنصرف إذا شئت و حدثنا بهذا الحديث أبو احمد القاسم بن محمد بن أحمد بن السراج
الهمدانی بهمدان قال حدثنا أبو احمد القاسم بن أبي صالح قال حدثنا موسى بن اسحق القاضي
الانصاری قال حدثنا ابونعیم ابراهيم بن مرار بن مرد قال حدثنا عاصم بن حميد الخياط عن أبي
حمزة الثمالي عن عبد الرحمن بن جندب الفزاري عن كميل بن زياد النخعي قال أخذ امير المؤمنين
عليه السلام بيدي فاهرجني ناحية الجبان فلما اصغر جالس ثم قال يا كميل بن زياد احفظ عني ما اقول
لك القلوب اودية فغيرها اوعاها و ذكر الحديث مثله إلا أنه قد قال فيه اللهم بلى لن تخلوا الارض
من قائم بحجة لتلا تبطل حجج الله و بيناته ولم يذكر فيه ظاهرا وخاف مغمور و قال في آخره إذا
شئت فقم و اخبرنا بهذا الحديث الحاكم أبو محمد بكر بن علي بن محمد بن الفضل الحنفي الشافعي
بایلاق قال اخبرنا ابوبكر بن محمد بن عبد الله بن ابراهيم البزاز الشافعي بمدينة السلام قال حدثنا

هراند چنین است که با مرگ استادان دانش میرد . بار خدا یا آری با ذهم زمین از هالی خالی نماند که
قاله بعیت باشد ، یا ظاهر و آشکار باشد یا ترسناک و پنهان تا حجت های خدا و بیانات او از میان
نروند اینها چند باشند و آنها کی باقی بماند بخدا بسیار کم شماره و بزرگ مقامند بدانها خدا حجت های
خود را حفظ کند تا آنها به سکتان خود سپارند و در دل هاستندان خویش بکارند داش آنان را به حقایق
امور هل داده است تا جان یقین را در دل گرفته اند و از آنچه را خوشگذرانهای این جهان سخت و
ناصوار شماره نرم و هوار داند و از آنچه نادانان در هراسند دل آرام باشند ، با تنی دنیا را
میراهند که روحش بسمل اعلا آویخته است ، ای کمال آنست خلفای خدا در زمینش و داعیان بدینش
هاهای چه اندازه مشتاق دیدارشانم از خدا برای خود و شما آمرزش خواهم در روایت عبدالله بن جندب
است که در پایان فرمود ای کمال هر وقت خواستی برگرد

۰۰۳ در روایت عبد الرحمن بن جندب فرازی گوید کمال بن زیاد شخصی گفت امیرالمومنین (ع)
دست مرا گرفت و مرا بناحیه چپان بیرون برد و چون بیابانی شد نشست و سپس فرمود ای کمال بن
زیاد آنچه گویت از گفته من حفظ کن دلها ظرفها است و بهترشان ظرفیت دارندشان است و حدیث
را مانند آن یاد کرده جز آنکه در ضمن آن گوید بار خدا یا آری خالی نشود زمین از قائم بعیت
تا از میان نرود حجج و بیانات خدا و در آن ظاهرا و خاف مغمور ذکر نشده است و در آخرش گفته است
هر گاه خواستی برگرد

۰۰۴ و این حدیث را حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شافعی در ایلاق بسند

موسی بن اسحق قال حدثنا ضرار بن مرد عن عاصم بن حمید الحنط عن ابی حمزة الثمالی عن عبدالرحمن بن جندب الفزاری عن کمیل بن زیاد النخعی قال حدثنا قال اخذ علی بن ابی طالب **علیه السلام** یدی فاخرجنی إلى ناحية الجبان فلما اصغر جلس ثم تنفس ثم قال یا کمیل بن زیاد احفظها اقول لك القلوب اوعیة فخيرها اوعاها الناس ثلثة فعالم ربانی و متعلم علی میل نجات و همج رعاع اتباع كل ناعق و ذكر الحديث بطوله إلى آخره و حدثنا بهذا الحديث ابو الحسن علی بن عبدالله بن احمد الاسواری بإبلاق قال حدثنا مکی بن احمد بن سعوية البروعی قال اخبرنا عبدالله بن محمد بن الحسن المشرقی قال حدثنا محمد بن إدريس أبو حاتم قال حدثنا إسماعیل بن موسى الفزاری عن عاصم بن حمید عن ابی حمزة الثمالی عن ثابت بن أبي صفية عن عبدالرحمن بن جندب عن کمیل بن زیاد قال اخذ علی بن ابی طالب **علیه السلام** یدی فاخرجنی إلى ناحية الجبان فلما اصغر جلس ثم تنفس ثم قال یا کمیل بن زیاد القلوب اوعیة فخيرها اوعاها و ذكر الحديث بطوله إلى آخره مثله و حدثنا بهذا الحديث ابو الحسن احمد بن محمد بن الصقر الصائغ المحدث قال حدثنا موسى بن اسحق القاضي عن ضرار بن مرد عن عاصم بن حمید الخياط عن ابی حمزة الشمال عن عبدالرحمن بن جندب الفزاری عن کمیل بن زیاد النخعی و ذكر الحديث بطوله إلى آخره

وحدثنا بهذا الحديث المعاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن الفضل النخعی (الحنفی خ ل) الهاشمی بإبلاق قال اخبرنا أبو بکر محمد بن عبدالله بن ابراهيم البزاز الشافعی بمدينة السلم قال حدثنا بشر بن موسى أبو علی الاسدی قال حدثنا عبدالله (عبيد خ ل) بن الیثم قال حدثنا أبو یعقوب اسحق بن محمد بن احمد النخعی قال حدثنا عبدالله بن الفضیل بن عبدالله بن ابی الصباح بن محمد بن ابی سفیان بن الحرث بن عبدالمطلب قال حدثنا هشام بن محمد السائب أبو منذر الکلبی عن ابی مخنف لوط بن یحیی عن فضل بن خدیج عن کمیل بن زیاد النخعی قال اخذ یدی أمير المؤمنين علی بن ابی طالب **علیه السلام** بالكوفة فخرجنا حتی انتهنا إلى الجبانة و ذکر فيه اللهم بلی اللهم لا تخطوا الارض من

خود از کمیل بن زیاد نخعی روایت کرده که گفت علی بن ابیطالب دست مرا گرفت و بناحیه چنان بیرون شهر برد و چون بیابانی شد نشست و آهی کشید و سپس فرمود ای کمیل بن زیاد آنچه را برای تو گویم حفظ کن دلها ظرفهایند و بهترشان ظرفیت دارتر شانت مردم سمدست اند عالم ربانی ، دانش آموز در راه نجات و همج رعاع بیروان بنک خزان و حدیث را تا باخر با همه طول آن نقل کرده است

۰۰۵ مکی بن احمد این حدیث را بسند خود از کمیل بن زیاد روایت کرده که گفت علی بن ابیطالب علیه السلام دست مرا گرفت و مرا بناحیه چنان بیرون برد و چون بیابان رسید نشست و سپس آهی کشید و فرمود ای کمیل بن زیاد ، دلفا ظرفهایند و بهترشان ظرفیت دارتر شان است و حدیث طولانی را تا آخر بیاورد آن ذکر کرد

قائم لله بحجة ظاهر مشهورا و باطن مغمور لثلاث تبطل حجج الله و بيناته و قال في آخره انصرف اذا شئت .

وحدثنا أبي (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن عبدالله فضل بن عيسى عن عبدالله التوفلي عن عبدالله بن عبدالرحمن عن هشام عن الكلبي عن أبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي عن فضل بن خديج بن عبدالرحمن بن جندب عن كميل بن زياد أن أمير المؤمنين عليه السلام قال لي في كلام طويل اللهم إنك لا تغلوا الأرض من قائم بحجة ظاهر أو تخاف مغمور لثلاث تبطل حجج الله و بيناته .

حدثنا محمد بن علي ما رجلوه رضي الله عنه قال حدثني عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن نصر بن مزاحم عن أبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي عن عبدالرحمن بن جندب عن كميل بن زياد النخعي قال قال لي أمير المؤمنين عليه السلام في كلام طويل اللهم بلى لا تغلوا الأرض من قائم بحجة ظاهر أو تخاف مغمور لثلاث تبطل حجج الله و بيناته .

حدثنا جعفر بن محمد بن سرور (رض) قال حدثنا الحسين بن عامر عن عمه عبدالله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن ابان بن عثمان الأحمر عن عبدالرحمن بن جندب عن كميل بن زياد النخعي قال سمعت عليا عليه السلام يقول في آخر كلام له اللهم أنك لا تغلوا الأرض من قائم لله بحجة ظاهر أو تخاف

۰۰۶ ابوالحسن احمد بن محمد صالح معدل بسند خود از كميل بن زياد همه این حدیث طولانی را روایت کرده است

۰۰۷ حاکم ابو محمد بکر بن علی .

شاهی در ایلاق بسند دیگر خود این حدیث را از فضیل بن خدیج از کبیل بن زیاد نخعی روایت کرده است که گفته امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در کوفه دست مرا گرفت و با هم بیرون رفتیم تا رسیدیم به جباله و دو آن ذکر کرده است بار خدایا آری بار خدایا خالی نماند زمین از قائم بحجت که ظاهر و آشکار یا پنهان ترسناک باشد تا از میان نرود حجج خدا و بیناتش و در آخرش گفته است برگردم گام خواستی

۰۰۸ بموم بسند خود از کبیل بن زیاد روایت کرده است که امیرالمؤمنین در ضمن کلامی طولانی باو فرمود بار خدا یا برآستی تو زمین را خالی نگذاری از قائم بحجت ظاهر باشد یا پنهان و مستور باشد تا آنکه حجج و بینات خدا از میان نرود

۰۰۹ محمد بن علی ما رجلوه بسند خود از کبیل بن زیاد روایت کرده است که امیرالمؤمنین در کلامی طولانی فرمود بار خدایا آری زمین تهی نماند از قائم بحجت خدا ظاهر باشد یا پنهانی و پنهان تا حجج خدا و بیناتش از میان نرود

۰۰۱۰ جعفر بن محمد بن سرور (رض) بسند خود از کبیل بن زیاد روایت کرده که شنیدم علی علیه السلام در آخر کلامش فرمود بار خدایا برآستی تو زمین را خالی از قائم بحجت

مغمور لثلا تبطل حججك ویناتك ولهذا الحديث طرق كثيرة

وحدثنا موسى بن المتوكل (رض) قال حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال حدثنا عبدالله بن أحمد قال حدثنا أبو زهير عبدالرحمن بن موسى البرقي قال حدثنا محمد بن الزيات عن أبي صالح عن كميل بن زياد قال قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام طويل اللهم إنك لا تغلو الأرض من قائم بحجة أفاضل أو خاف مغمور كيلا تبطل حججك ویناتك أخبرنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن اسحق المذكري بسابور قال حدثنا أبو يحيى زكريا بن يحيى بن الحرث قال حدثنا عبدالله بن مسلمة الدمشقي قال حدثنا إبراهيم بن يحيى الأسلمي المدني الدمشقي عن عمار بن حرير (جویر خ ل) عن أبي الطفيل عامر بن واثله قال شهدنا الصلوة على أبي بكر ثم اجتمعنا إلى عمر بن الخطاب فبايعناه و أقمنا أباهما تفتلف إلى المسجد إليه فينا نحن جلوس عنده يوما إذ جاءه يهودي من يهود المدينة فزعمون أنه من ولد هرون أخي موسى عليهما السلام حتى وقف على عمر فقال له يا أمير المؤمنين إني أعلم بعلم نبيكم و بكتاب ربكم حتى أسأله عما أريد؟ قال فأشار عمر إلى علي عليه السلام فقال له اليهودي كذلك أنت يا علي؟ فقال نعم سل عما تريد قال أني أسئلك عن ثلاثة و عن ثلاثة و عن واحدة فقال علي عليه السلام لم لا تقول اني سألتك عن سبع قال له أسئلك عن ثلث فان أصبت فيهن سألتك عن الثلث الاخر فان أصبت فيهن سألتك عن الواحدة و ان أخطأت في الثلاث الاولى لم أسئلك عن شيء فقال له علي عليه السلام و ما

نگذاری ظاهر باشد یا پنهان و مستور تا حجج و بینات از میان نرود - این حدیث طرق بسیاری دارد

۱۱۰۰ - موسی بن متوکل (رض) بسند خود از کمیل بن زیاد روایت کرده است که امیرالمؤمنین در ضمن کلامی طولانی فرمود بار خدایا تو زمین را خالی نگذاری از قائم بحجة با ظاهر باشد یا پنهان و مستور باشد تا آنکه حجج و بینات از میان نروند

۱۲ - ابو الطفیل عامر بن واثله گوید مادر نماز بر جنازه ابوبکر حاضر بودیم سپس دور هم برین خطاب جمع شدیم و با او بیعت کردیم و چند روز در مدینه ماندیم و هر روز بسجده نزد او رفت و آمد داشتیم در این میان که نزد او نشسته بودیم بناگاه یکی از یهودان مدینه که بنقیده آنها از فرزندان هرون برادر موسی بود بسجده آمد و برابر عمر ایستاد و باو گفت ای امیرالمؤمنین کدام شما علم پیغمبر خود و کتاب پروردگار خود دانایید تا من آنچه را خواهم از او بیروم گوید عمر بسوی علی علیه السلام اشاره کرد، یهودی باو عرض کرد یا علی تو چنین هستی؟ فرمود آری از هر چه خواهی بیروم گفت از تو سه چیز و سه چیز و یک چیز میروم، امیرالمؤمنین فرمود چرا نگفتی من تو را از هفت چیز بیروم کن؟ عرض کرد من از سه تا میروم اگر دوست جواب دادی از سه دیگر میروم اگر از آنها درست جواب دادی از آن یکی میروم و اگر درسه اولی خطا رفتی دیگر ستوالی از تو ندارم، علی علیه السلام باو فرمود چه میدانی که من در جواب پرسشهای تو خطا میروم یا درست

يدريك اذا سألني فاجبتك اخطأت أو أصبت فقال فترب يده إلى كفه فخرج كتابا عتيقا فقال هذا ورثته عن آبائي و اجدادی املاً موسى بن عمران و غط هرون و فيه هذه الخصال التي ارید أن استلك عنها فقال له علي عليه السلام على أن لي عليك أن اجبتك فيهن بالصواب أن تسلم فقال اليهودي والله لئن اجبتني فيهن لاسلمن الساعة على يدك فقال له علي عليه السلام قل اخبرني عن اول حجر وضع على وجه الارض و اخبرني عن اول شجرة نبتت على وجه الارض و اخبرني عن اول عين نبعت على وجه الارض قال له علي عليه السلام يا يهودي اما اول حجر وضع على وجه الارض فان اليهود يزعمون انها صخرة بيت المقدس و كذبوا و لكنه الحجر الاسود نزل به آدم عليه السلام من الجنة فوضعه في ركن اليك والناس يتمسحون به و يقبلونه و يجددون العهد والميثاق فيما بينهم و بين الله عز وجل قال اليهودي اشهد بالله لقد صدقت قال له علي عليه السلام و أما اول شجرة نبتت على وجه الارض فان اليهود يزعمون انها الزيتون و كذبوا و لكنها نخلة من العجوة نزل بها آدم عليه السلام من الجنة و بالفعل فاصل النخلة كله من العجوة قال له اليهودي اشهد بالله لقد صدقت قال له علي عليه السلام و أما اول عين نبعت على وجه الارض اليهود يزعمون انها العين التي نبعت تحت صخرة بيت المقدس و كذبوا و لكنها عين الحيوان التي نسي عندها صاحب موسى المسكة المألحة فلما اصابها ماء العين عاشت و شربت فاتبعها موسى عليهم السلام و صاحبه فلحقا الخضر قال اليهودي

ميگویم راوی گوید آن یهودی دست در آستین خود کرد و کتاب کهنه و قدیمی در آورد و عرض کرد این کتاب را از پدران و تیاکان خود بارث بردم گفته موسی بن عمران و غط هرون است و این مسائل که میخواهم از شما بیپرسم در آن نوشته است، علی علیه السلام باو فرمود اگر من جواب درست پرسشهای تو دادم بر تو حق دارم که اسلام را بپذیری یهودی عرض کرد بخدا اگر درست جواب گفתי همان ساعت بدست مسلمان میشوم، علی علیه السلام باو فرمود پرس گفت مرا خبر ده از اول سنگی که روی زمین گذاشته شده و مرا خبر ده از اول درختی که بر روی زمین روئیده شده و مرا خبر ده از اول چشمه ای که بر روی زمین جوشیده، علی علیه السلام فرمود ای یهودی! اما اول سنگی که روی زمین نهاده شده است یهود عقیده دارند که آن صخره بیت المقدس است و دروغ گفته اند ولی آن حجر الاسود است که آدم آنرا باخود از بهشت آورده و در رکن خانه کعبه نهاد و مردم بدان مسح میکنند و آن را میوسنه و بوسیله آن میان خود و خدا تجدید عهد و پیمان مینمایند یهودی عرض کرد بخدا گواهم که درست فرمودی، باو فرمود اما اول درختی که بر زمین روئیده است یهود عقیده دارند که درخت زیتونست و دروغ گفته اند آن درخت خرماي عجوة است که آدم علیه السلام آنرا باخود از بهشت آورد بازوج آن واصل همه نخله های خرما همان عجوة است که از بهشت آمده، یهودی عرض کرد بخدا گواهم که درست فرمودی، علی علیه السلام باو فرمود اما اول چشمه ای که بر روی زمین روئیده یهود معتقدند که چشمه ایست زیر صخره بیت المقدس و دروغ گفته اند آن چشمه آب زندگانی است که رفیق سفر موسی ماهی شود را نزد آن فراموش کرد و چون از آب چشمه باورسید زنده شد و براه افتاد و موسی بارفیش دنبال او رفتند و بنظر برخوردند یهودی گفت بخدا گواهم که راست گفתי علی علیه السلام فرمود از سه دیگر

أشهد بالله لقد صدقت قال له علي عليه السلام سل عن الثالث الآخر قال أخبرني هذه الأمة كم لها بعد نبيها من أمام عدل ؟ و أخبرني عن منزل محمد ابن هو من الجنة ؟ و من يسكن معه في منزله ؟ قال له علي عليه السلام يا يهودي يكون لهذه الأمة بعد نبيها اثني عشر اماماً عدلاً لا يضرهم خلاف من خالفهم قال له اليهودي اشهد بالله لقد صدقت قال له علي عليه السلام و منزل محمد بن محمد من الجنة في جنة عدن وهي وسط الجنان و أقربها من عرش الرحمن جل جلاله قال اليهودي أشهد بالله صدقت قال له علي عليه السلام والذين يسكنون معه في الجنة هؤلاء الائمة الاثني عشر قال له اليهودي اشهد بالله لقد صدقت قال ان له علي عليه السلام سل عن الواحدة قال أخبرني عن وصي محمد في اهله كم يعيش بعده و هل يموت موتاً أو يقتل قتلاً ؟ قال له علي عليه السلام يا يهودي يعيش بعده ثلاثين سنة و تخضبوه هذه من هذا اشار إلى لحيته و راسه قال فوثب إليه اليهودي فقال اشهد ان لا إله إلا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و إنك وصي رسول الله

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه (رض) قال حدثني عمي محمد بن ابي القاسم عن احمد بن محمد بن خالد بن البرقي عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن ابي بصير عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه أمير المؤمنين عليه السلام انه قال الله تبارك و تعالى اخفي أربعة في أربعة اخفي رضاء في طاعته فلا تستصفرن (تستصروا خ) شيئاً من طاعته فربما وافق رضاء و انت لا تعلم و اخفي سخطه في معصيته فلا تستصفرن شيئاً من معصيته فربما وافق سخطه و انت لا تعلم و اخفي وليه في عبادته فلا تستصفرن عبداً من عبادته فربما يكون وليه و انت لا تعلم و اخفي اجابته في دعائه فلا تستصفرن شيئاً من دعائه فربما وافق

پیرس عرضکرد بمن خبر ده که در این امت چند امام عادل هست بعد از پیغمبر آنها و بمن خبر ده که منزل محمد در کجای بهشت است و چه کسی با او در منزلش سکونت کند؟ علی علیه السلام باو فرمود ای یهودی برای این امت بعد از پیغمبرشان دوازده امام عادل باشد که مخالفت مخالفین با نیازیان نرساند یهودی عرضکرد بخدا گواهم که تو درست گفتی علی فرمود منزل محمد در بهشت عدست که وسط بهشتها است و بهرش خدای جل جلاله از همه نزدیکتر است یهودی عرضکرد اشهد الله که راست فرمودی علی علیه السلام فرمود آنانکه باوی در این منزل سکونت کنند هم آنان امامان دوازده گانه اند یهودی عرضکرد بخدا گواهم که راست فرمودی علی علیه السلام فرمود از آن یکی پیرس عرضکرد بمن خبر ده که وصی محمد در خانه اش بعد از او چند زنده ماند و آیا ببرد یا کشته شود فرمود ای یهودی سی سال بعد از او بماند و این از آن رنگین نشود و اشاره بریش مبارک و سرخود نمود راوی گوید آن یهودی از جا جست و گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله و انت وصی رسول الله ۱۳۰۰ امام بکم علیه السلام فرمود براستی خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است و رضای خود را در اطاعت پنهان کرده است هیچ چیز از طاعت او را کوچک شمارید بآ باشد موافق رضای او باشد و توندانی و سخطش را در همه معاصی پنهان کرده توهیج معصیتی را کوچک مگیر بآ باشد سخطش در همان باشد و توندانی و پنهان کرده است ولی خود را در میان همه بندگانش هیچ بنده خدائی را کوچک شمار بآ همان ولی او باشد و توندانی و اجابت خود را در همه دعائی پنهان داشته هیچ دعائی را بدرگاه

اجابته و أنت لا تعلم.

حدثنا أبي و محمد بن الحسن قالا حدثنا سعد بن عبدالله و محمد بن يحيى الطمار و احمد بن إدريس جميعاً عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي و يعقوب بن يزيد و إبراهيم بن هاشم جميعاً عن ابن فضال عن أيمن بن محرز الحضرمي عن محمد بن سماعة الكندي عن إبراهيم بن يحيى المدني عن أبي عبدالله عليه السلام قال لما بايع الناس عمر بعد موت أبي بكر أتاه رجل من شباب يهود و هو في المسجد فسلم عليه و الناس حوله فقال يا أمير المؤمنين دلني على أعلمكم بالله و برسوله و بكتابه و بسنته فارمى بيده إلى علي عليه السلام فقال هذا فتحول الرجل إلى عند علي فسأله أنت كذلك؟ فقال نعم فقال اني اسئلك عن ثلثة و ثلاثة واحدة فقال له أمير المؤمنين أفلا قلت عن سبع؟ فقال اليهودي لا إنما اسئلك عن ثلثة فإن أصبت فيهن سئلتك عن ثلثة بعدها و إن لم تصب لم اسئلك فقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه و آله اخبرني ان أجبتك بالصواب و الحق تعرف ذلك و كان الفتى من علماء اليهود و اخبارها يرون انه من ولد هرون بن عمران أخى موسى عليه السلام فقال له أمير المؤمنين عليه السلام الذى لا إله إلا هو لان أجبتك بالحق و الصواب لتسلمن و لتدعن اليهودية فحلف اليهودي و قال ما جئتكم الا مرتاداً أريد الاسلام فقال يا هرونى سل عما بدالك تخبر قال اخبرني عن اول شجرة نبتت على وجه الارض عن اول عين نبتت على وجه الارض و عن اول حجر وضع على وجه الارض فقال له أمير المؤمنين عليه السلام اما سؤالك عن اول شجرة نبتت على وجه الارض فان اليهود يزعمون انها الزيتون و كذبوا إنما هي النخلة و هي المعجزة هبط بها آدم عليه السلام معه من الجنة ففرسها و اصل النخل كلمة منها و

او كوكبك و مشاربها باشد همان را اجابت كنند و نوندانی

۱۴ - امام ششم گوید چون مردم بعد از مردن ابی ابکر با عمر بیعت کردند مرد جوانی از یهود در مسجد نزد او آمد و بر او سلام کرد و مردم اطراف او بودند باو گفت ای امیر المؤمنین مرا به دانشمندترین خودتان بشناورسولش و بکتاب و سننش و هبیری کنید بادت خود اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت اینست آن مرد نزد علی رفت و از او پرسید تو چینی؟ فرمود آری گفت من از نوازه مسأله و سه مسأله و یک مسأله میپرسم امیر المؤمنین فرمود چرا نگفتی از هفت مسأله یهودی گفت نه همانا از سه مسأله پرسش کنم و اگر جواب آنها را درست گفتی تو را از سه مسأله دیگر پرسش کنم و اگر درست نگفتی پرسش ندارم امیر المؤمنین باو گفت بمن بگو اگر من بدستی و راستی جوابت را بدهم میفهمی که درست است؟ (آن جوان از دانشمندان یهود بود و از اخبار آنان و عقیده داشتند که از فرزندان هرون برادر موسی علیه السلام است) عرض کرد آری امیر المؤمنین باو گفت بحق خدایکه معبودی جز او نیست اگر راست و درست جوابت را بگویم مسلمان میشوی و دست از کیش یهود بر میداری؟ یهودی سوگند یاد کرد که من نیامدم مگر جویای دین حق و مقصودم اسلام است، فرمود ای هرونى از هر چه خواهی پرس تا خبر داده شوی گفت مرا خبر ده از اول درختی که بر زمین روئیده و از اول چشمايه بر آن جوشیده و از اول سنگی که بر روی زمین نهاده شده امیر المؤمنین باو گفت اما پرسش تو از اول درختی که بر روی زمین روئیده بر اشی یهود گمان میکنند زیتونست دروغ! گفته اند

اما قولك اول عين نبعث علي وجه الارض فان اليهود يزعمون انها العين التي بيت المقدس تحت الحجر و كذبوا و هي عين الحيوان التي انتهى موسى و فتاه إليها ففعل فيها السدكة المألعة فحييت و ليس من ميت يصيب ذلك الماء إلا وحى و كان الخضر على مقدمة ذي القرنين يطلب عين الحيوة فوجدها الخضر عليه السلام و شرب منها ولم يجد لها ذا القرنين و اما قولك اول حجر وضع علي وجه الارض فان اليهود يزعمون انه الحجر الذي في بيت المقدس و كذبوا إنما هو الحجر الاسود هبط به آدم معه من الجنة فوضعه علي الركن و الناس يستلمونه و كان اشد بياضا من الثلج فاسود من خطايا بني آدم قال فاعبرني كم لهذه الامة من امام هدى هادين مهدين لا يضرهم من خذلان من خذلهم و اخبرني ابن منزل عليه السلام في الجنة و من معه من امته في الجنة قال اما قولك كم لهذه الامة من امام هادين مهدين لا يضرهم خذلان من خذلهم فان لهذه الامة اثني عشر اماماً هادين مهدين لا يضرهم خذلان من خذلهم و اما قولك ابن منزل عليه السلام في الجنة فلي افضلها و اشرفها جنة عدن و اما قولك من معه في الجنة من امته فهو لا الاثني عشر ائمة الهدي قال الفتى صدقت فوائده الذي لا اله الا هو انه لمكتوب عندي باملاء موسى و خط هرون بيده قال فاعبرني كم يعيش وصي عليه السلام من بعده و هل يموت موتاً او يقتل قتلًا؟ قال له عليه السلام و يحك يا هروني انا وصي عليه السلام اعيش بعده ثلثين سنة لا ازيد يوماً ولا انقص

همانا آن نطه است از خرمای عبود که آدم آنرا باخود از بهشت فرود آورد و آنرا کشت و اصل نخلها است و همه از آنند و اما اینکه گفتی اول چشمه ای که بر روی زمین جوشیده است یهود معتقدند که چشمه است در بیت المقدس زیر سنگ، دروغ گویند آن چشمه زنده گانست که موسی و جانش بدان رسیدند و ماهی شور را در آن شست و زنده شد و هیچ مرده نباشد که بآن آب رسد جز آنکه زنده شود و خضر در پیشرو ذی القرنین آب زندگانی مبعثت و خضر آنرا جست و از آن نوشید ولی ذوالقرنین آنرا نیافت و اما گفته تو اول سنگی که بر روی زمین نهاده شده یهود معتقدند آن سنگی است که در بیت المقدس است ولی دروغ گویند همانا آن حجر الاسود است که آدم آنرا باخود از بهشت فرود آورده و در رکن نهاده و مردم آنرا استلام کنند و از برف سفیدتر بود و از گنلهان بنی آدم سیاه شد گفت مرا خبرده این امت را چند امام هدی است که هادی و مهیدند و خذلان دیگران بامامت آنان زبان نرسانند و بمن خبرده که منزل محمد در کجای بهشت است و از امتی چه کسانی با او در بهشت هستند فرمود اما اینکه گفتی این امت چند امام هادی و مهیدی دارند که خذلان خاذلان بآنها ضرر ندارد برآستی برای این امت دوازده امام هادی و مهیدی است که خذلان خاذلان بآنها ضرر ندارد اما اینکه گفتی منزل محمد در کجای بهشت است در بهترین و شریفترین بهشت جنة عدن و اما اینکه گفتی در بهشت از امتی چه کسانی بالویند همان دوازده امام برحق آن جوان گفت راست گفتی سوگند بهمان خدا اینکه معبودی جز او نیست برآستی آنچه گفتی نزد من نوشته است از املاء موسی و خط هرون به دست خودش آن جوان مرخص گردیدن خبرده که وصی محمد بعد از او چند زنده بماند و آیا بیدار یا کشته شود؟ باو گفت وای بر تو ای هرونی من وصی محمد (ص) بعد از اوستی سال زنده باشم نه یک روز کم نه یک

یوما ثم ينبعث اشقيها اشقى من عاقر ناقة ثمود فيضربني ضربته هينافي مفرقي فيخضب عنه لحييتي ثم بكى عليه السلام بكاء شديدا قال فصرخ الفنى و قطع كتيجه و قال اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انك وصي رسول الله قال ابو جعفر العبدى برفعه قال هذا الرجل اليهودى اقر له من بالمدينة انه أعلمهم و ان اباہ كان كذلك فيهم.

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه (رض) قال حدثنا محمد بن ابي القاسم عن احمد بن محمد بن محمد بن خالد البرقي عن ابيه عن عبدالله بن القسم عن حيان المراج عن داود بن سليمان الكنانى عن ابي الطفيل قال شهدت جنازة ابي بكر يوم مات و شهدت عمر حين بويع و علي عليه السلام جالس ناحية إذا قبل غلام يهودى عليه ثياب حسان و هو من ولد هرون حتى وقف على رأس عمر فقال يا امير المؤمنين انت اعلم هذه الامة بدينهم و امر نبيهم قال فطأ طأ عمر رأسه فقال اياك اعني و اعاد عليه القول فقال له عمر ما شأنك و ماذا قال اني جئتك مرتادا للنفسى شاكا في ديني فقال دونك هذا الشباب قال و من هذا الشاب قال هذا علي بن ابي طالب ابن عم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو ابو الحسن و الحسين ابني رسول الله و هذا زوج فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاقبل اليهودى على علي عليه السلام فقال كذلك انت قال نعم فقال اليهودى اني اريد ان اسئلك عن ثلث و ثلاث و واحدة فتبسم علي عليه السلام ثم قال يا هرونى ما يمنعك ان تقول سبعا قال اسئلك عن ثلث فان علمتن سالتك عما بعدهن و

روز پیش سپس بدین ترتیب امت برانگیخته شود که بدتر است از پی کشته ناکه نمود و يك ضربتى بر فرق اين سرم زند و ريشم را از آن رنگين كند سپس آنحضرت گريه سختى سرداد و آن جوان فريادى كشيد و جامه يهوديت خود را دريد و گفت اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمدا رسولا الله و انك وصي رسول الله .

ابو جعفر عبدى در حديث مرفوع خود گويده يهودان احترام داشتند كه اين مرد يهودى اعلم آنان است و پدرش هم اعلم آنها بوده

۱۵۰۰ ابى الطفيل گوید من روزی كه ابوبكر مرد در جنازه او حاضر بودم و هنگاميكه عمر بيست شد شاهد بودم و على عليه السلام در گوشه اى نشسته بود كه يك جوان يهودى با جامه هاى زيبا از نزاد هرون آمد و بالاى سر عمر ايستاد و باو گفت يا امير المؤمنين تو اعلم اين اسنى بدن و دستور پيشبرشان ؟ عمر سر بزر انداخت يهودى گفت مقصودم نوتى و گفته خود را تكرر كرد عمر باو گفت چه كاردارى و براى چه ميخواهى ؟ گفت من نزد تو آمدم براى دين خود جستجو كنم و در دين خود شك دارم گفت بر تو باد يابن جوان گفت اين جوان كيست ؟ گفت على بن ابي طالب است و بر هم رسول خدا (ص) و او پدر حسن و حسين دو فرزند رسول خدا است و اين شوهر فاطمه دختر رسول خدا است يهودى رو به على عليه السلام كرد و گفت شما چنين باشيد ؟ فرمود آرى آن يهودى گفت من ميخواهم از شما سه مسأله و سه ماله و يك ماله بپرسم على (ع) تبسم كرد و فرمود اى هرونى چه را نكفتى هفت مسأله گفت من تو را از سه مسئله ميپرسم اگر آنها را دانستى از مسائل بعد ميپرسم و اگر ندانستى من ميدانم كه على ندارى على عليه السلام باو گفت من بآن كه او را ميپرستى از تو ميپرسم اگر هر چه

ان لم تعلم من علمت انه ليس لك علم قال علي عليه السلام فاني استاك بالاله الذي تعبد ان انا اجبتك في كل ما تريد لتدعن دينك و لتدخلن في ديني قلما جئت الا لذلك قال فصل قال فاخبرني عن اول قطرة دم قطرت على وجه الارض اي قطرة هي ؟ و اول عين فاضت على وجه الارض اي عين هي ؟ و اول شيء اهتز على وجه الارض اي شيء هو ؟ فاجابه امير المؤمنين عليه السلام قال اخبرني عن الثلاثة الاخر عن محمد بن ابي بكر رضي الله عنه كم بعده من امام عدل ؟ و في اي جنة يكون ؟ و من الساكن (الساكنين خ ل) معه في جنته ؟ قال يا هروني ان لمحمد عليه السلام من الخلفاء اثني عشر اماما عدلا لا يضرهم خذلان من خذلهم ولا يستوحشون بخلاف من خالفهم و انه ارسب (انبت خ ل) في الدين من الجبال الرواسي في الارض و مسكن محمد عليه السلام في جنة عدن مع (معه خ ل) اولئك الاثني عشر الائمة (الامام خ ل) العدل فقال صدقت والله الذي لا اله الا هو اني لاجدها في كتب (كتاب خ ل) ابي هرون كعب بن عوف و املاء عمي موسى عليه السلام قال فاخبرني (فاسألني خ ل) عن الواحدة فاخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده و هل يموت او يقتل ؟ قال يا هروني يعيش بعده ثلثين سنة لا يزيد يوما ولا ينقص يوما بضرب ضربة هيناي مني فرفه فيخضب هذه من هذا قال فصاح الهروني و قطع كسبجه و هو يقول اشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله و انك وصيه بنبي ان تفوق ولا تفاق و ان تعظم ولا تستضعف قال ثم مضى به عليه السلام إلى منزلة فعلمه معالم الدين

خواستی بنویسم جواب گفتم دین خود را و امپگنداری و در دین من در میان من ؟ گفت نیامدم مگر برای همین فرمود پیرس گفت مرا خبر ده از اول فطره ای که بروی زمین چکیده کدام است و از اول چشمه ای که بروی زمین جاری شده کدام چشمه است و کدام چیز است که اول بار روی زمین جنبش کرده ؟ امیر المؤمنین باو جواب گفت گفت اکنون مرا از سه دیگر جواب بگو از محمد که چند امام عادل بعد از او است و درجه بهشتی است و کی با او در بهشتی ساکن است ؟ گفت ای هرونی براسنی برای محمد از خلفاء دوازده امام عادل است که خذلان هر کسی آنها را و گذارد بآنها ضرری ندارد و از مخالفت مخالفان وحشی ندارند و آنان در دین از کوههای لنگر دار زمین محکمترند و مسکن محمد (من) در بهشت عدن است و همین دوازده تن امامان عادل با او بیت یهودی گفت راست فرمودی سو گند بآن خدا ای که جز او معبود برحق نیست من این مسائل را در کتاب پدرم هرون در یافتم که بدست خود از گفته موسی عم نوشته است فرمود از آن یکی پیرس گفت مرا خبر ده از وصی محمد چند بعد از او زنده بماند و آیا بمرد یا کشته شود ؟ فرمود ای هرونی سی سال بعد از او بی کم و بیش بماند سپس ضربتی بر این جازه شد یعنی بر فرق او و این از این رنگین گردد و راوی گوید هرونی فریاد کشید و نشانه یهودیت خود را در بدنه میگفت اشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهدان معداً عبده و رسوله و انك وصيه شايسته است بر تریاشی و بر تو برتری نباشد و بزرگ شناخته شوی و ست خمرده نشوی راوی گوید سپس او را بمنزل خود برد و معالم دین را با او آموخت

حدثنا ابي (رض) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى عن عبدالرحمن بن ابي هاشم (الهيثم خ ل) عن ابي يحيى المصائبي عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال جاء يهودي إلى عمر يسأله عن مسائل فارشده إلى علي بن ابي طالب (عليه السلام) ليسأله فقال علي (عليه السلام) سل فقال اخبرني كم بعد نبيكم من امام عدل؟ و في اي جنة هو؟ و من يسكن معه في جنته؟ قال له علي (عليه السلام) يا هرونى لمحمد (عليه السلام) بعده اثني عشر اماما عدلا لا يضرهم خذلان من خذلهم ولا يستوحشون بخلاف من مخالفهم اثبت في دين الله من الجبال الراسي و منزل محمد (عليه السلام) في جنة عدن والذين يسكنون معه هؤلاء الاثني عشر اماما فاسلم الرجل وقال انت اولى بهذا المجلس من هذا انت الذي تفوق ولا تفاق و تملو ولا تملى

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله و محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحكم بن مسكين النخعي عن صالح بن عتبة عن الامام جعفر بن محمد (عليه السلام) قال لما هلك ابو بكر و استخلف عمر رجع إلى المسجد فتمدد فدخل عليه رجل فقال يا امير المؤمنين اني رجل من اليهود و انا علامتهم وقد اردت ان اسئلك عن مسائل ان اجبتني عنها اسلمت قال و ماهي؟ قال ثلثة و واحدة فان شئت سألتك و ان كان في قومك احد اعلم منك فارشدني إليه قال عليك بذلك الشاب يعني علي بن ابي طالب (عليه السلام) فقال له ام قلت ثلثا و ثلثا و واحدة و اولا قلت سبعا قال انا اذا جاهل ان لم تجبني في الثلث التفتيت قال ان اجبتك تسلم فقال نعم قال اسئل فقال اسئلك عن اول حجر وضع على وجه الارض و اول عين نبئت على وجه الارض و اول شجرة نبئت على وجه

۰۰۱۶ امام ششم فرمود يك يهودي آمد پیش عمر مسائلی از او پرسد او را جلی بن ابيطالب رهبری کرد تا از او پرسد علی علیه السلام فرمود پیرس عرضکرد پس خبر ده بعد از این خبر شما چند امام عادل است و اودر چه بهشتی است و چه کسی با او در بهشتش ساکن است فرمود ای هرونى برای محمد (ص) جدا از او دوازده امام عادل است که خذلان خاذلان بدانها زبان رساند و از خلاف مخالفان نهراستند و در دین خدا از کوههای بلند یا برجها تر باشند و منزل محمد (ص) در بهشت عدن است و کسانی که با او ساکن میشوند هم آن دوازده امامند آن مرد مسلمان شد و گفت تو اولی باین مسمی از این مرد نوی که تفوق داری و تفوقی بر تو نیست و برتری و برتری بر تو نباشد

۰۰۱۷ امام ششم فرمود چون ابو بكر هلاك شد عمر بجای او خلیفه شد و در مسجد نشست مردی بر او درآمد و گفت من مردی هستم از یهود من علامه آنهایم و میخواهم مسائلی از تو پرسم و اگر جواب مرا دادی مسلمان شوم گفت کدام است؟ گفت سه و سه و یکی اگر خواهی از تو پرسم و اگر در قوم تو کسی از تو اعلم است مرا باو رهبری کن گفت بر تو باد باین جوان یعنی علی بن ابي طالب علیه السلام علی باو فرمود چرا گفتی سه و سه و يك و نگفتی هفت؟ گفت اگر در سه مرا جواب نگفتی بهمان اکتفا كنم، فرمود اگر جوابت گفتم اسلام میآوری گفت آری فرمود پیرس گفت از تو میپرسم از اول سنگی که بروی زمین نهاده شده و از اول چشمه ای که بروی زمین جوشیده و از اول درختی که بروی زمین روئیده؟ فرمود ای یهودی اما اول سنگی که بروی زمین نهاده شده شما میگوئید آن

الارض فقال عليه السلام يا يهودى اما اول حجر وضع على وجه الارض فانتم تقولون انه الحجر الذى فى بيت المقدس و كذبتهم فانما هو الحجر الذى نزل به آدم عليه السلام من الجنة قال صدقت والله انه لىخط هرون و املاء موسى عليه السلام قال و انتم تقولون ان اول عين نبتت على وجه الارض العين التى لبيت المقدس و كذبتهم هى عين الحيوه التى غسل فيها يوشع بن نون السمكة وهى التى شرب منها النضر و ليس يشرب منها احد الا حياى قال صدقت والله انه لىخط هرون و املاء موسى عليهم السلام قال و انتم تقولون ان اول شجرة نبتت على وجه الارض الزيتون و كذبتهم وهى العجوة نزل بها آدم عليه السلام من الجنة قال صدقت والله انه لىخط هرون و املاء موسى عليهما السلام قال فالثلاثة الاخرى قال كم لهذه الامامة من امام هدى لا يضرهم من خلافتهم قال اثنى عشر اماما قال صدقت والله انها لىخط هرون و املاء موسى عليهم السلام قال و اين يسكن نبيكم من الجنة؟ قال فى اعلاها درجة و اشرفها مكانا فى جنات عدن قال صدقت والله انه لىخط هرون و املاء موسى عليهم السلام قال فمن ينزل معه فى منزله؟ قال اثنى عشر اماما قال صدقت والله انه لىخط هرون و املاء موسى عليه السلام قال السابعة قال اسألك كم تعيش و صبه بعده؟ قال ثلاثين سنة ثم قال يموت او يقتل؟ قال يقتل فيضرب على فرقه فتغضب له عينه قال صدقت والله انه لىخط هرون و املاء موسى عليه السلام فاسلم اليهودى

حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا أحمد بن إدريس قال حدثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزارى

الكوفى قال حدثنا اسحق بن محمد الصيرفى عن أبى هاشم عن فرات بن احنف عن سعد بن طريف بن

سنگى استكه در بيت المقدس است و دروغ ميگويند هانا آن سنگى استكه آدم آنرا از بهشت فرود آورده گشت راست فرمودى بخدا آن بخط هرون و املاء موسى عليه السلام است، فرمود شما ميگويد اول چشمه ايکه بروى زمين جوشيد چشمه ايست که در بيت المقدس جوشيده و دروغ گفريد آن چشمه زندگاني است که يوشع بن نون ماهى را در آن شست و آن چشمه ايست که خضر از آن نوشيد و هر کس از آن بنوشد زنده بماند عرض کرد راست گفتي بخدا آن بخط هرون و املاء موسى است فرمود شما ميگويد اول درختى که روى زمين روئيده است زيتونست و دروغ ميگويد آن درخت خرماى عجوه استكه آدم آنرا با خود از بهشت آورده عرض کرد راست فرمودى بخدا همان بخط هرون و املاء موسى عليه السلام است فرمود سه ديگر عرض کرد براى اين است چند امام هدايت استكه خلاف مخالفان بدانها ضرر ندارد؟ فرمود دوازده امام عرض کرد راست گفتي بخدا اين بخط هرونست و املاء موسى عرض کرد پيغمبر شما در کجاي بهشت سکونت کند؟ فرمود در بالاترين درجه و شريفترين مکان آن در جنات عدن عرض کرد راست فرمودى بخدا آن بخط هرون و املاء موسى است عرض کرد کي با او در منزلش نزول کند؟ فرمود دوازده امام عرض کرد راست گفتي بخدا آن بخط هرون و املاء موسى است فرمود هفتم را پيرى عرض کرد از تو ميرسم که و صبيح بعد از او چند زنده باشد فرمود سي سال عرض کرد بپيرد يا گشته شود؟ فرمود گشته شود ضريبتى بر سرش رسد که ريشش از آن رنگين شود عرض کرد راست فرمودى بخدا اين بخط هرون و املاء موسى است آن يهودى مسلمان شد

ناصح عن الأصبع بن نياته عن أمير المؤمنين عليه السلام انه ذكر القائم عليه السلام فقال اما ليغبين حتى يقول الجاهل والله في آل محمد حاجة

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن ابي الخطاب والهيثم بن ابي مسروق الهندي عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن ابي اسحق الهمداني قال حدثني ثقة من اصحابنا انه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول اللهم انك لا تخلو الارض من حجة لك على خلقك ظاهر او خاف مغمور لئلا تبطل حججك و يئانك

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا هرون بن مسلم عن سعدان عن مسعدة بن صدقة عن ابي عبدالله عليه السلام عن آياته عن علي عليه السلام قال في خطبة له على منبر الكوفة اللهم انه لا بد لارضك من حجة لك على خلقك يهديهم إلى دينك يعلمهم علمك لئلا تبطل حججك ولا يضل اتباع اولئك بعد اذ هديتهم به اما ظاهر ليس بالمطاع اذ مكتم مرقبان غاب عن الناس شخصه في حال هديهم عنهم لم يبق منبت علمه و آدابه في قلوب المؤمنين مشبة فهم لها عاملون

حدثنا الحسين بن احمد بن إدريس (ره) قال حدثنا ابي عن جعفر بن محمد بن مالك الفزاري عن عباد بن يعقوب عن الحسن بن حماد عن ابي الجارود عن يزيد بن الضمخ قال سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول كانى بكم تجولون جولان الزم تطالبون المرعى فلا نجدونه

حدثنا علي بن احمد بن محمد بن موسى بن عمران (ره) قال حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الحميد و عبد الصمد بن محمد جميعا عن حنان بن سدير عن علي بن الحزور عن الأصبع بن نياته قال سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول صاحب هذا

۰۰۱۸ اصبع بن نياته گوید علی علیه السلام نام قائم را برد و فرمود هر آینه غائب شود تا آنکه جاهل گوید برای خدا در آل محمد حاجتی نیست

۰۰۱۹ ابي اسحق همدانی گوید يك هم منصب مونی برای من بازگو کرد که شنیده بود امام يكم علیه السلام میگفت بار خدایا برایش نوزمین را خالی نیگذاری از حجتی برای خود برخلف که ظاهر باشد یا پنهان و مستور باشد تا حجت و بیانات از میان نرود

۰۰۲۰ امام ششم از پدرانش حدیث کرده است که علی علیه السلام بالای منبر کوفه در ضمن خطبه ای فرمود بار خدایا تا چار است برای زمین که حجتی برخلف برای تو در آن باشد که آنها را بدین تو رهبری کند و علم تو را بآنان بیاموزد تا حجت تو از میان نرود و پیروان آنان بعد از آنکه هدایتشان کردی گمراه نشوند آن حجت با ظاهر است و مضاع نیست یا مکتوم است و منتظر ظهور اگر شخص وی از چشم مردم هدایت شده غالب است علم او از آنها پنهان نیست و آدایش در دل مؤمنان بر جا است و آنان بدان آداب عمل کننده اند

۰۰۲۱ یزید بن ضغم گوید شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود گویا میبینم شما مانند چهار پایان میگردید و چراگاه میجوید و آنرا بیاید

۰۰۲۲ اصبع بن نياته گوید از امام يكم شنیدم میفرمود صاحب این امر شریک است و طریداست و

حدثنا محمد بن احمد الشيباني (ره) قال حدثنا محمد بن جعفر الكوفي قال حدثنا رسول بن زياد الاذمي قال حدثني عبد العظيم بن عبدالله الحسني عن الامام محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام عن آباءه عن امير المؤمنين (عليه السلام) قال للقائم منا غيبته امدها طويل كاني بالشعبة يعولون جولان النعم في غيبته يطلبون المعري فلا يجدونه إلا فمن ثبت منهم علي دينه ولم يقس قلبه لطول غيبة امامه فهو معي في درجتي يوم القيمة ثم قال **عليه السلام** ان القائم منا اذا قام لم يكن لاحد في عنقه يعة فلذلك تخفي ولادته و يغيب شخصه

حدثنا علي بن محمد الوراق رحمه الله قال حدثنا محمد بن جعفر الكوفي عن عبدالله بن موسى الرضائي عن عبدالله العظيم بن عبدالله الحسني عن الامام محمد بن علي الرضا عن ابيه عن آباءه عن امير المؤمنين (عليه السلام) بهذا الحديث مثله سواء

حدثنا علي بن عبدالله الوراق قال حدثنا سعد بن عبدالله عن ابراهيم بن هاشم عن اسحق بن محمد الصيرفي عن هشام عن فرات بن احنف عن الاصمعي بن نباته قال ذكر امير المؤمنين (عليه السلام) القائم **عليه السلام** قال اما ليغيبن حتى يقول الجاهل مائة في آل محمد حاجة

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني (ره) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن علي بن محمد عن معبد بن الحسين بن خالد عن الامام علي بن موسى الرضا عن موسى بن جعفر عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه امير المؤمنين بن ابي طالب (عليه السلام) انه قال التاسع من ولدك يا حسين هو القائم بالحق والمظهر للدين والباطل للعدل قال الحسين فقلت له يا امير

فريد است ووحيد

۰۰۲۳ عبدالله العظيم بن عبدالله حسني از امام نهم روايت کرده است که از گفته پدرانش حديث کرده که امير المؤمنين (ع) فرمود برای قائم ما غيبتي است که مدتش طولانی است گویا من شيعه را می بینم که در غيبتش چون چهار بابان جولان میزنند و چراگاه میجویند و بدست نیآورند هلا هر کدامشان بر دین خود ثابت میماند و برای طول غيبت امام دلش دچار قساوت نشود او در روز قیامت در درجه من با من است سپس فرمود براستی قائم ما چون قیام کند برای کسی در گردن او بیستی نباشد و از این جهت است که ولادتش پنهان و شخص او غائب است

۰۰۲۴ علی بن محمد وراق بسند خود این روايت را از عبدالله العظيم بن عبدالله حسني از امام نهم نقل کرده است

۰۰۲۵ اصمعي بن نباته گوید حضور امير المؤمنين علیه السلام نام امام قائم برده شد فرمود غائب بماند تا جاهل گوید برای خدا در آل محمد حاجتی نیست

۰۰۲۶ امام سوم حسین بن علی (ع) از پدرش امير المؤمنين علی بن ابي طالب (ع) روايت کرده است که بار فرمود نهمین فرزندت اخ حسین همان قائم بحق و مظهر دین است و باسط عدل حسین گوید

المؤمنين و ان ذلك لكان قتل عليه السلام اي والذي بمث هذا عليه السلام بالنبوة و اصطفاة على جميع البرية ولكن بعد غيبة و حيرة فلا يثبت فيها على دينه إلا المخلصون المباشرون لروح اليقين الذين اخذ الله عزوجل ميثاقهم بولايتنا و كتب في قلوبهم و ايدهم بروح منه

حدثنا ابي (ره) قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن سنان عن زياد المكفوف عن عبدالله بن ابي عقبة الشاعر قال سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول كاني بكم تجولون جولان الابل تبتغون المرعى فلا تجدونه يا معشر الشيعة

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (ره) قالا حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن محمد بن سنان عن ابي الجارود زياد بن المنذر عن عبدالله بن ابي عقبة الشاعر قال سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول كاني بكم تجولون جولان الابل تبتغون المرعى فلا تجدونه يا معشر الشيعة

حدثنا محمد بن الحسن (ره) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن سهل بن زياد الادمي واحمد بن محمد بن عيسى قالا حدثنا الحسن بن العباس بن الحرير الرازي عن ابي جعفر محمد بن علي الثاني عليه السلام عن آباءه عليهم السلام ان امير المؤمنين صلوات الله عليه قال لابن عباس ان ليلة القدر في كل سنة وانه ينزل في تلك الليلة امر السنة و لذلك الامر ولاة بعد رسول الله عليه السلام فقال ابن عباس من هم قال انا واحد عشر من صليي ائمة محدثون

باو عرض كردم يا امير المؤمنين اين امر خواهد بود ؟ فرمود آري بخت آنكه معصدا (ع) نبوت مبعوث كرده و بر جميع خلق برگزيده ولي بعد از غيبت و حيرتي و ثابت نماند در آن غيبت برديش مگر مخلصانيكه روح يقين را در يافته اند آنكسانيكه خداي عزوجل يمان و لايت ما را از آنها گرفته و ايمان در دلشان نوشته شده و آنها را بروحي از جانب خود كيك كرده است

۰۰۲۷ عبدالله بن ابي عقبة شاعر گويد شنيدم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام مي فرمود اي گروه شيعة گوياببينم شما مانند ختران در جولانيد و چراگاه ميجويد و آنرا نبايد
۰۰۲۸ بسند ديگر هم اين روايت از عبدالله بن ابي عقبة روايت شده است

۰۰۲۹ امام نهم عليه السلام از پدرانش حديث كرده است كه امير المؤمنين صلوات الله عليه بابن عباس فرمود براستي شب قدر در هر سالي است و در اين شب كار تمام سال نازل مي شود و براي آن بعد از ييغبر (ص) والباقي است اين عباسي گفت كيانته ؟ فرمود من و يازده تن از ملب من كه ائمه محدثون هستند

الباب السابع والعشرون

ما روى عن سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء بنت رسول الله ﷺ من حديث الصحيفة وما فيها من اسماء الائمة و اسماء امانتهم و ان الثانى عشر منهم القائم صلوات الله عليهم
حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني (ره) قال حدثنا الحسن بن اسمعيل قال
حدثنا ابو عمرو سعيد بن نصر القطان قال حدثنا عبيد الله بن محمد السلمى قال حدثنا محمد بن
عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن سعيد قال حدثنا العباس بن عمرو عن صدقة بن ابي موسى عن
ابي نصره قال لما احتضر ابو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عند الوفاة دعا بابه الصادق
عليه السلام فعهد اليه عهدا فقال له اخوه زيد بن علي لو امتثلت في بحال الحسن والحسين عليهما السلام
لرجوت ان لانكون اثيت منكرا فقال يا ابا الحسن ان الامانات ليست بالتمثال ولا اليهود بالرسوم
و انما هي امور سابقة عن حجب الله تبارك و تعالى ثم دعا بجابر بن عبد الله فقال له يا جابر حدثنا
بما عاينت في الصحيفة فقال له جابر نعم يا ابا جعفر دخلت على مولاني فاطمة عليها السلام لاهنيها مولود
(بمولد خ ل) الحسين عليه السلام فاذا هي بصحيفة بيدها من درة بيضاء فقلت يا سيدة النسمان ما

باب يست و هشتم

در آنچه از سیده نساء عالیان فاطمه زهراء دختر رسول خدا (ص) روایت شده است راجع
به حدیث صحیفه و آنچه از نام امه و نام مادران امه در آن بوده است و بیان اینکه امام دوازدهم آنان
قائم است.

۱. ابي نصره (۱) گوید چون امام پنجم ابو جعفر محمد بن علي الباقر (ع) محتضر شد هنگام وفات
فرزندش امام صادق را خواست و عهدی باو سپرد برادرش زيد بن علي باو هر ضکرد اگر در باره من
نمونه کار حسن را نسبت به عین انجام میدادی (یعنی مرا بعد از خود با امامت نصیب میکردی) من امید
داشتیم که کار زشت و خلافی مرتکب نمیشدی فرمود ای ابوالحسن بدرستی که امانات بنمونه و مثال ادا
نشود و عهد و سپرده ها رسم و تمایز بر نیندازد و همانا آنها امور است که سابقه دارد نسبت به جمیع
خدای تبارک و تعالی سپس جابر بن عبد الله را خواست باو گفت ای جابر آنچه را در صحیفه چشم خود
دیدي برای ما بازگو جابر باو هر ضکرد آری ای ابو جعفر من خدمت بانوی خود فاطمه علیها السلام
رسیدم که او را بولادت حسین مبارکباد گویم ناگهان دیدم يك صحیفه در دست او است از درسفید باو
هر ضکردم ای بانوی زنان این صحیفه چیست که باشما مینگرم ؟ فرمود نام امامان از فرزندانم در آن

در بسیاری از نسخ عیون و بعضی از نسخ کمال الدین و تمام النعمه نصر بنون و صادق مهمله است
بدون هاء و آن ابو نصر محمد بن قیس اسدی است ثقة ثقة وجهی است از وجوه عرب و از امام پنجم
ابو جعفر باقر و از امام ششم امام صادق روایت دارد در کتاب نجاشی او را دو بار ثقة دانسته و هم
در کتاب حسن بن داود و امام را کثر نسخ کمال الدین و تمام النعمه و بعضی از نسخ عیون ابي نصره بفتح
باء موحد و زیادی هاء بعد از راه آمده است و او ابو نصر بخاریست که نامش حیل بضم حاء مهمله مصغر
حلی است (محمد قاسم قندهاری)

هذه الصحيفة التي ارأها معك قالت فيها اسماء الائمة من ولدى ققلت لها ناوليني لانظر فيها قالت يا جابر لولا انهي لكنت افعل لكنه نهى ان يمسيها إلا نبي او وصي او اهل بيت نبي ولكنه ماؤون لك ان تنظر إلى باطنها من ظاهرها قال جابر فقرات فاذا فيها ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفى امه آمنة بنت وهب، ابوالحسن علي بن ابي طالب المرتضى، امه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد الحسن بن علي البراء ابو عبدالله الحسين بن علي التقي امهما فاطمة بنت محمد عليه السلام ابو محمد علي بن الحسين العدل امه شهر بانويه بنت يزدجرد بن شاهنشاه ابو جعفر محمد بن علي الباقر امه ام عبدالله بنت الحسن بن علي بن ابي طالب ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق امه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن ابي بكر ابو ابراهيم موسى بن جعفر الثقة امه جارية اسمها حميدة، ابوالحسن علي بن موسى الرضا امه جارية اسمها نجمة ابو جعفر محمد بن علي الزكي امه جارية اسمها خيزران ابو الحسن علي بن محمد الامين امه جارية اسمها سوسن ابو محمد الحسن بن علي الرفيق امه جارية اسمها سمانه و تكنى بام الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن هو حجة الله تعالى على خلقه القائم امه جارية اسمها نرجس صلوات الله عليهم اجمعين قال مصنف هذا الكتاب (ره) جاء هذا الحديث هكذا بتسمية القائم عليه السلام والذي اذهب اليه ما روى في النهي عن تسميته

است، عرض کردم آنرا بن بدید تا در آن نظر کنم فرمود ای جابر اگر عدل نبود بجا میآوردم ولی نهی شده است که جز پیغمبر یا وصی یا اهل بیت نبی بدان دست نزنند ولی تو اجازه داری که از اذ طرف پشت آنرا بخوانی جابر گوید آنرا خواندم در آن نوشته بود

ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی مادرش آمنة بنت وهب

ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف

ابومحمد الحسن بن علی البراء

ابو عبدالله الحسین بن علی التقی مادرش فاطمه بنت محمد (ع) است

ابومحمد علی بن حسین عدل مادرش شهر بانویه بنت یزدجرد بن شاهنشاه

ابوجعفر محمد بن علی الباقر مادرش ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابیطالب

ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروة بنت قاسم بن محمد بن ابي بكر

ابو ابراهيم موسى بن جعفر ثقة مادرش کنیز است بنام حمیده

ابوالحسن علی بن موسى الرضا (ع) مادرش کنیز است بنام نجمة

ابوجعفر محمد بن علی الزکی مادرش کنیز است بنام خیزران

ابوالحسن علی بن محمد الامین مادرش کنیز است بنام سوسن

ابومحمد الحسن بن علی الرفیق مادرش کنیز است بنام سمانه و کنیه اش ام الحسن است

ابوالقاسم محمد بن الحسن و اوجبت خداست بر خلفش و قائم است مادرش کنیز است بنام نرجس

صلوات الله عليهم اجمعين مصنف این کتاب گوید در این حدیث بنام قائم تصریح شده است ولی آنچه عقیده

منست مضمون روایتی است که از ذکر نام آنحضرت نهی شده و بزودی بیاید ذکر آنچه در این

و سیاتی ذکر ما روینا فی ذلك من الاخبار فی باب اضعه فی هذا الكتاب لذلك إنشاء الله تعالى ذکره .

الباب الثامن والعشرون

ذكر النصوص على القائم عليه السلام في اللوح الذي اهداه الله تعالى إلى رسوله عليه السلام و دفعه إلى فاطمة عليها السلام فرضته على جابر بن عبدالله الانصاري حتى قرأه و انتسخه و اخبر به بعد ذلك ابا جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلام

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر العميري جميعا عن ابي الحسن صالح بن ابي حماد والحسن بن طريف جميعا عن بكر بن صالح و حدثنا ابي و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علي ما جيلويه و احمد بن علي بن ماجيلويه و احمد بن علي بن ابراهيم و الحسن (الحسين خ ل) بن ابراهيم بن تاتانة و احمد بن زياد الهمداني (رض) قالوا حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم بن هاشم عن بكر بن صالح عن عبدالرحمن بن سالم عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال ابي عليه السلام لجابر بن عبدالله الانصاري ان لي إليك حاجة فمتى يخف عليك ان اخلو بك و استلك عنها فقال له جابر في اي الاوقات شئت فخلني به ابرو جعفر عليه السلام فقال له يا جابر اخبرني عن اللوح الذي رأيت في يد امي فاطمة بنت رسول الله صلوات الله عليهم ما و ما اخبرتك به أن في ذلك اللوح مكتوبا قال جابر اشهد بالله اني لما دخلت على امك فاطمة عليها السلام في حجرة رسول الله عليه السلام اهنيتها بولادة الحسين عليه السلام فرأيت في يدها لوحا خضر ظننت أنه من زمرد و رأيت فيه كتابا ابيض شبيهة بنور الشمس فقلت لها يا ابي انت و امي ياينت

موضوع روایت شده است از اخبار در باب مخصوصی که در همین کتاب آن را وضع مینمایم انشاء الله تعالى ذکره .

باب یستونهم

ذكر نصوص بر قائم علیه السلام در لوحی که خدای تعالی بر سولش هدیه کرد و آنحضرت بفاطمه علیها السلام داد و او بجابر بن عبدالله انصاری نشان داد تا آنرا خواند و از روی آن نسخه برداشت و از آنان بامام پنجم محمد بن علی الباقر بعدها خبر داد .

۱. امام ششم فرمود که پدرم بجابر بن عبدالله انصاری گفت من بك حاجتی بتو دارم چه وقت بر تو آسانست که با تو خلوت کنم و آنرا از تو بخواهم جابر عرض کرد هر وقت که شما بخواهید ابرو جعفر با او خلوت کرد و باو گفت ای جابر بمن خبر ده از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) دیده ای و بمن بگو آنچه مادرم فاطمه بتو خبر داده است که در آن لوح نوشته بوده است جابر گفت خدا را گواه میگیرم که چون وارد شدم بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا (ص) تا او را بولادت حسین علیه السلام نهیت گویم در دست او يك لوح سبزی دیدم

رسول الله ما هذا اللوح ، فقالت هذا اللوح اهداه الله جل جلاله إلى رسوله ﷺ فيه اسم أبي و اسم بعلي و اسم أبي و اسماء الاوصياء من ولدي فاعطانيه أبي ليسرني بذلك قال جابر فاعطانيه امك فاطمة عليها السلام فقرأته و انتسخته فقال له أبي يا جابر هل لك ان تعرضه علي ؟ قال نعم فمشي معه أبي عليه السلام حتى اتوا إلى منزل جابر فاخرج إلى أبي مصحفة من رق فقال له أبي يا جابر انظر أنت لي كتابك لاقرأه أنا عليك فنظر جابر في نسخه فقرأ عليه أبي عليه السلام فوالله ما خالف حرف حرفا قال جابر فاني اشهد بالله أني هكذا رأيت في اللوح مكتوبا

بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نوره و سفيره و حجاب و دليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين عظم يا محمد اسمائي واشكر نعماتي ولا تنجد آلامي اني ان الله لا اله الا أنا قاصم الجبارين و مذل الظالمين و هير المنكبرين و ديان يوم الدين اني ان الله لا اله الا أنا فمن رجا غير فضلي او خاف غير عدلي عذابي لا اعذبه احدا من العالمين فايي فاعبد و علي فتوكل اني لم ابعث نبيا فاكمل ايامه و انقضت مدته الا جعلت له وصيا و اني فضلك على الانبياء و فضلت وصيك على الاوصياء و اكرمتك بشيبيك بعده و بسبطك حسن و حسين و جعلت حسنا معدي بعد انقضاء مدة ابيه و جعلت حسينا خازن وحيي و اكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد و ارفع الشهاده درجه جعلت كلمتي النامة

که گمانم زمرده بود و در آن نوشته ای دیدم سدید مانند نور آصاب باو عرض کردم یا بن رسول الله پدر و مادرم قریات این لوح چیست ؟ فرمود اوستی است که خدای جل جلاله بر سواش هدیه کرده و در آن نام پدرم و شوهرم و دو پسر و اوصیاء فرزندانم نقش است و پدرم آنرا بمن عطا کرده است تا مرا بدان شاد کند جابر گفت مادر فاطمه آنرا بمن عطا کرد و خواندم و از آن نسخه گرفتم پدرم باو فرمود ای جابر میتوانی آن را بمن نشان بدهی ؟ عرض کردم آری پدرم با او رفت تا بمنزل جابر و يك مصحفه ای از پوست آهو نزد پدرم آورد فرمود ای جابر در نوشته خود نگاه کن تا من آنرا بر تو بخوانم جابر در نسخه خود نگاه میکرد و پدرم بر او قرائت میکرد بعدا يك حرف اختلاف نداشت جابر گفت من بعدا گواهم که در لوح دیدم همینطور نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از خدای عزیز حکیم برای محمد نورا و سفير او و حجاب او و دليل او روح الامين آنرا از نزد رب العالمين آورده ایم بعد اسماء مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا شکر گزار و آلاء مرا انکار مدار بر راستی من منم خدای یگنا که معبود بر حق نیست جز من شکسته جباران و خوار کننده ستیکاران و نابود کننده منکبران و خبر دهنده روز قیامت بر راستی منم خدای یگنا که معبود بر حق جز من نیست هر کس بجز فضل مرا امیدوار باشد یا از جز عدل من بهراسد هر آینه او را هدایی کنم که هیچکس از حالیان را نکرده باشم پس مرا بپرست و بس بر من توکل کن من مبعوث نکردم یغیر یکه همرش کامل شده باشد و روز گارش برآمده باشد جز آنکه برایش وصی قرار داده ام من تو را بر همه اوصیاء فضیلت دادم و تو را بدو شیر بچهارت بعد از تو و بدو سبط حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از گذشتن دوران پدرش معین علم خود مقرر کردم و حسین را خازن و حی خویش ساختم و بشهادت گرامیش داشتم سعادت زندگانی او را بانجام رسانیدم او افضل شهیدان است و

همه والمحنة البالغة عنده بعترته ائيب و أعاقب أولهم على سيد العابدين وزين اولياء الماضين وابنه
سمي جده المعمود محمد الباقر لعلمي والمعدن لحكمتي سيملك المرتابون في جعفر الراي عليه
كالراي على حق القول مني لا كرم من منوي جعفر ولا سرنه في اشياعه و انتصاره و اوليائه وانتجبت
بعده موسى (في العيون بعد قوله موسى و انتجبت بعده فتنة عمياء حنيس لان حفظ فرضي لا ينقطع
خل) و انتجبت بعده فتاه لان حفظ فرض لا ينقطع و حجتي لا تخفي و ان اوليائي لا تنقطع ابدا الا ومن
جهد واحدا منهم فقد جهد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى على وويل للمفترين
الجاحدين عند انقضاء مدة عهدي موسى و حبيبي و خبرني ان المكذب بالثامن مكذب بكل اوليائي
و علي وليي و ناصري من اضع عليه اعياء النبوة و امنعه (امتجه خ ل) بالاضطلاع يقتله عفریت
مستكبر يدفن بالمدينة التي بناها العبد الصالح فوالقرنين إلى جنب شر خلقي حق القول مني لا قرن
عينه بمحمد ابنه و خليفته من بعده فهو وارث علمي و معدن حكمتي و موضع سري و حجتي
على خلقي جعلت الجنة منواه و شفعت في سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار و اختتم
بالسمادة لابنه علي وليي و ناصري والشاهد في خلقي و اميني علي و حبيي اخراج منه الداعي إلى
سبيلي والغازن لعلمي الحسن ثم اكمل ذلك بابنه رحمة للعالمين عليه كمال موسى و بهاء عيسى
و صبر ايوب سئل اوليائي في زمانه ويتهادون (يتهادي خ ل) رؤسهم كما تتهادي رؤس الترك و

درجه اش از همه شهدا برتر است كليه نامه خود را يا او قرار دادم و حجت بالفه ام را باوسپر دم بمرت
او تو اب دهم و هم عقاب كنم اول آنها

علي سيد العابدين وزين اولياء الماضين و پسرش هم نام جد بسندیده اش معده باقر علم من و معدن
حكمتي محققا آنانكه در باره جعفر شك كنند بهلاكت رسند آنكه بر او رد كنند بر من رد كرده است
قول درستك تمهد كرده ام از طرف خود اينستكه مقام جعفر را گرامي دارم و او را در شيبان و باران
و دوستانش شاد سازم بعد از او موسى را برگزیدم و بعد از او جوانش را انتخاب كردم زیرا حفظ او
فرضي استكه منقطع نشود و حجتي استكه معني نكردد زیرا اولياء من هرگز منقطع نشوند الا هر كه
يكی از آنها را منكر شود نعمت مرا منكر شده هر كس يك آيه از كتاب مرا تفسير دهد بمن افترا
بسته وای بر افترا زن منكر در موقع گذشت بنده ام موسى دوست و برگزیده ام براستی آنانكه
هشتی را تكذيب كنند همه اولياء مرا تكذيب كرده اند علي ولي و ناصر من است كسی استكه اتقال
نبوت را بدوش او گذارم و او را پراز دانش نمايم يك عفریت مشكرا و را ميگشدد و در شهر يكه عبد صالح
ذوالقرنين ساخته است مدفون ميشود پهلوی بدترین خلق من براستی بر عهده من استكه چشمش را به
پسرش محمد روشن كنم كه بعد از وی خليفه او و وارث علم من و معدن حكمت و موضع سر من و حجتم
بر خلق خود ميباشد بپشت او جای او مقرر كردم و شفاعت را در هفتاد تن از خاندانش كه همه مستحق
دوزخ بودند پذيرفتم و سرانجام سعادت را بنام فرزندش علي نمودم كه ولي و ناصر و شاهد منست در
خلق من ، امين و حى من استكه از حلق او داعی دين و خازن علم خود حسن را بيرون آوردم و سپس امامت
را بفرزندش كه رحمت العالمين است كامل كنم براوست كمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب محققا
دوستانم در زمانش خواشوند و سر آنان بپديه برده شود چنانچه سرهای ترك و ديلم هدیه شود كشته

الدیلم فیقتلون و یحرقون و یكونون خائفین مرعوبین و جلیین تصیغ الارض من دعالهم و یثأ الویل والرین فی نساتهم اولئک اولیائی حقاً بهم ادفع کل فتنة عمیاء حذس و بهم اکشف الزلازل و ادفع الامار (القیود خ ل) و الاغلاان اولک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المہتدون قال عبدالرحمن بن سالم قال ابوبصیر لو لم تسمع فی دهرک إلا هذا الحدیث لکفاک فسنه إلا عن اہله

حدثنا ابو محمد الحسن بن حمزة العلوی (رح) قال حدثنا ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن بن درست السروی (السروی خ ل) عن جعفر بن محمد بن مالک قال حدثنا محمد بن عمران الکوفی عن عبد الرحمن بن ابی نجران عن صفوان بن بحیی عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام انه قال یا اسحق إلا ابشرک قلت بلی جعلت فداک یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله فقال وجدنا صحیفة بامارة رسول الله صلی الله علیه و آله و بخط امیر المؤمنین علیه السلام فیها

بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم و ذکر الحدیث مثله سواه إلا انه قال فی آخره ثم قال الصادق علیه السلام یا اسحق هذا دین الملائكة والرسل فسنه عن غیر اہله یمنک الله و یصلح بالک ثم قال علیه السلام من دان به ذامن عقاب الله عزوجل

حدثنا ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی (رح) قال حدثنا الحسن بن اسمعیل قال حدثنا سید بن محمد بن القطان قال حدثنا عبد الله بن موسى الروبانی ابو نزار (فی الامیون ابو تراب) عن عبدالمعظم بن عبد الله الحسنی عن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال حدثني عبدالله بن محمد بن جعفر عن ابيه عن جده ان محمد بن علي باقر العلم علیه السلام جمع ولده وفیهم

شوند و سوخته شوند و ترسان و هراسناک باشند و زمین از خروشان رنگین شود و زناشان ناله و فریاد کنند آنهایی که بحق دستان من باشند بدانها هرفته آشوبند و تیرهای را دفع کنم و زلزلها را بر طرف سازم و پادشاهای گران و وزیرها را بردارم آنانی که بر آنهاست لطف از پروردگارشان و رحمت و انانند که رهبری شده اند - عبدالرحمن بن سالم گوید ابوبصیر گفت اگر در همه عمرت چیزی حدیث را بشنوی برای تو کافی است آنرا از عیادت منعی دار

۰۰۴ - اسحق بن عمار گوید از قول امام ششم که فرمود ای اسحق تو مرده ندیم گفتیم چرا قربانت یا بن رسول الله فرمود يك صحیفة یافتیم که املاء رسول خدا است و خط امیر المؤمنین علیه السلام در آن است .

بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم و ذکر کرده است حدیث را مانند آنچه گذشت برابر جز آنکه در آخرش گوید امام ششم فرمود ای اسحق این دین ملائکه و رسل است آنرا از نااعلان نگهدار خدایت نادم دارد و خاطرت جمع دارد پس فرمود هر کس بدین عقیده باشد از عقاب خدای عزوجل در امانست.

۰۰۳ - عبدالله بن محمد بن جعفر از پدرش از جدش روایت کند که محمد بن علی باقر العلم علیه السلام

عمهم زید بن علی ثم اخرج كتابا إليهم بخط علي عليه السلام و املاء رسول الله صلى الله عليه وآله مكتوب فيه هذا كتاب من الله العزيز الحكيم العليم حديث اللوح إلي موضع الذي يقول فيه اولئك هم المهتدون ثم قال في آخره قال عبدالمعظم المعجب كل العجب لمحمد بن جعفر و خروجه إذ سمع اياه عليه السلام يقول هكذا و بعكبه ثم قال هذا سر الله و دينه و دين ملائكته فضته إلا عن اهله و اوليائه

حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب و احمد بن هرون القاضي (رض) قال حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن ابيه عن جعفر بن محمد بن مالك الفزارى الكوفي عن مالك السلولى عن درست عن عبد الحميد عن عبدالله بن القاسم عن عبدالله بن جيله عن ابي السفائح عن جابر الجعفى عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الانصارى قال دخلت على مولائى فاطمة عليها السلام و قد امها لوح يكاد ضوءه يفسد الابصار فيه اثني عشر اسما ثلاثة في ظاهره و ثلاثة في باطنه و ثلاثة اسماء في آخره و ثلاثة اسماء في طرفه فعددتها فاذا هي اثني عشر فقلت اسماء من هؤلاء قالت هذا اسماء الاوصياء اولهم ابن عمى واحد عشر من ولدى آخرهم القائم قال جابر فرأيت فيها غدا غدا غدا في ثلثة مواضع و عليا و عليا و عليا في اربعة مواضع

حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار (ره) قال حدثني ابي عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الانصارى قال دخلت على فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح مكتوب فيه اسماء الاوصياء فعددت اثني عشر آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد و اربعة منهم علي صلوات الله عليهم

فرزندانرا در حضور عموى آنها زید بن علی جمع کرد و امامای بخط علی (ع) در رسول الله بیرون آورد و در آن نوشته بود هذا كتاب من الله العزيز الحكيم العليم و حديث لوح در آن نوشته بودنا آنجا که در آخرش میگوید اولئك هم المهتدون سپس در آخر حدیث گفته است که عبدالمعظم راوی حدیث میگفت بسیار عجیب است کار محمد بن جعفر که خروج کرد و ادعای امامت نمود با آنکه از پدرانش این حدیث را شنیده و روایت کرده است سپس گفته است این سر خدا و دین خداست و دین ملائکه او را نگهدار مگر از اهل و اولیانش

۴۴۰ جابر جعفی از امام پنجم از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گوید بیانوی خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدیم در برابرش لوحی بود که برتوش چشم را خیره میکرد در آن نام دوازده امام بود سه نام در روی آن بود و سه در پشت آن و سه در آخر آن و سه در حاشیه آن من آنها را شمردم دوازده بودند ، گفتم اینها نامهای کیانند؟ فرمود این نام اوصیاء است اولشان عموزاده ام میباشد و یازده تن فرزندانم که آخرشان قائم است ، جابر گوید در آن محمد محمد محمد دریم در سه جا و علی و علی و علی و علی در چهار جا

۴۴۱ ابي الجارود از امام پنجم روایت کرده است که جابر بن عبدالله انصاری گفت فاطمة عليها السلام وارد شدیم و در پیش او لوحی بود که نام او در آن نقش بود دوازده تا شمردم که آخرشان قائم بود سه تا محمد نام داشت و چهار علی نام

حدثنا الحسين بن احمد بن إدريس (ره) قال حدثنا ابي عن احمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعا عن الحسن بن محبوب عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الانصاري قال دخلت على فاطمة عليها السلام وبين يديها لوح فيه اسماء الاولياء فعددت اثني عشر اسما آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد و اربعة منهم علي صلوات الله عليهم

الباب التاسع والعشرون

ما اخبر به الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام من وقوع الغيبة بالقائم عليه السلام و انه الثاني عشر من الائمة عليهم السلام

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر العميري و محمد بن يحيى الطاطار و احمد بن إدريس جميعا قالوا حدثنا احمد بن ابي عبدالله البرقي قال حدثنا ابو هاشم و ادب بن القاسم الجعفري عن محمد بن علي ابي جعفر الثاني عليه السلام قال اقبل امير المؤمنين عليه السلام ذات يوم معه الحسن بن علي و سلمان الفارسي و امير المؤمنين عليه السلام متكيا على يد سلمان (ره) فدخل المسجد الحرام فجلس اذا قبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم علي امير المؤمنين عليه السلام فرد عليه السلام فجلس ثم قال يا امير المؤمنين اسئلك عن ثلث مسائل ان اخبرتنني بهن علمت ان القوم ركبوا من امرئ ما افضى عليهم انهم ليسوا بمامونين في دنياهم و لا في آخرتهم و ان تكن الاخرى علمت انك و هم شرع سواء فقال له امير المؤمنين عليه السلام سل عما بدالك فقال اخبرني عن الرجل اذا نام اين يذهب روحه و عن الرجل كيف يذكر و ينسى و عن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام و الاحوال فالتفت امير المؤمنين عليه السلام إلى ابي محمد الحسن بن علي عليهم السلام فقال يا ابا محمد

۰۰۶ حسین بن احمد بن ادريس هم همین روایت را بسند خود از ابي الجارود از امام پنجم نقل کرده است.

باب بیست و نهم اخبار حسن بن علی بن ابیطالب بوقوع غیبت قائم علیه السلام که که دوازدهمین ائمه است

۰۰۷ امام نهم علیه السلام فرماید يك روز امير المؤمنين علیه السلام بهر ابي حسن بن علی و سلمان فارسي در حالیکه امير المؤمنين بدعت سلمان تکيه کرده بود آمدند و وارد مسجد الحرام شدند و تا نشست بناگاه مردی نیکو منظر و خوش لباس پیش آمد و بامير المؤمنين سلام کرد و جوابشرا داد و نزد آن حضرت نشست و بعد از آن عرض کرد من از شما سه مسئله میپرسم اگر درست جواب دادی از آنها میدانم که مردم راجع بامامت شما مرتکب خلافتی شدند که من بر آنها حکم میکنم که در دنیا و آخرت خود ایمن نیستند و در خطرند و اگر وضع دیگری باشد میدانم که تو با آنها برابری و قضیلتی بر آنها نداری امير المؤمنين باو گفت از هر چه خواهی سؤال کن عرض کرد بمن خبر ده که چون شخصی میخواهد روحش کجا میرود، مرد چگونه موضوعی را یاد میآورد و فراموش میکند، و خبر ده از شخصی که چگونه شبیه بسوها یا داینها افتد و میشود امير المؤمنين روبرو باي محمد حسن بن علی نبود و فرمود

اجبه فقال اما ما سألت عنه من الامر الانسان اذ انام اين يذهب روحه فان روحه معلقة بالريح والريح معلقة بالهوى إلى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة فان اخن الله عز وجل تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الروح الريح و جذبت تلك الريح الهوى فرجعت الروح فاسكنت في بدن صاحبها و ان لم ياذن الله عز وجل برد تلك الروح على صاحبها جذب الهوى الريح و جذبت الريح الروح فلم ترد إلى صاحبها إلا إلى وقت ما يبعث و اما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فان قلب الرجل في حق و على الحق طيق فان صلى الرجل عند ذلك على عهد و آل عهد انكشف ذلك الطيق عن ذلك الحق فضاء القلب و ذكر الرجل ما كان نسي و ان هو لم يصل على عهد و آل عهد او نقص من الصلوة عليهم انطبق ذلك الطيق على ذلك الحق و اظلم القلب و نسي الرجل ما كان ذكروا ما ما ما ذكرت من امر المولود الذي يشبه اعمامه و اخواله فان الرجل إذا أتى اهله فجامعها بقلب ساكن و عروق هادية و بدن غير مضطرب و انسكبت تلك النطفة فوقعت في جوف الرحم خرج الولد يشبه ابيه و امه و ان هو اتاها بقلب غير ساكن و عروق غير هادية و بدن مضطرب اضطربت النطفة فوقعت في حال اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام اشبه الولد اعمامه و ان وقعت على عرق من عروق الاخوال اشبه الرجل اخواله فقال الرجل اشهد ان لا إله إلا الله و لم ازل اشهد بها و اشهد ان محمداً رسول الله و لم ازل اشهد بها و اشهد انك وصيه و القائم بعجته بعده و إشار إلى امير المؤمنين عليه السلام و لم ازل اشهد بها و اشهد ان ابنك هو القائم

ای ای محمد جوابشرا بده فرمود اما آنچه پرسیدی که شخص چون بخوابد و روحش کجا میرود؟ بدانکه روح انسانی آویخته بر بوی است و بوی آویخته به هواست تا وقتی که صاحبش برای بیداری بجهش آید اگر خدای عزوجل اجازه دهد که آن روح بصاحبش برگردد آن روح ریح را بکشد و آن ریح هوی را بکشد و روح برگردد و در تن صاحبش جا کند و اگر خدای عزوجل اجازه ببرد گشت آن روح ندهد هوی ریح را بکشد و ریح روح را بکشد و تا روز قیامت بصاحبش برنگردد و اما راجع بموضوع یاد آوردی و فراموشی دل انسان در میان يك حقه قرار دارد و بر آن حقه سر پوشی است اگر انسان در موقع توجه بموضوعی صلوات بر محمد و آل محمد فرستد آن سر پوش از روی حقای که بهلوی دل است برداشته شود و مرد را بیاد آید آنچه فراموش شده بود و اگر صلوات بر محمد و آل محمد نفرستد یا نقصی در صلواتش باشد آن سر پوش روی آن حقه بیفتد و دل تاریک شود و آنچه در یاد بوده فراموش شود و اما راجع بامر مولودی که شبیه اعمام یا اخوال خود میشود موضوع اینست که چون مرد نزد زنش آید و با او جماع کند اگر دل آرام و دلکها بر جا و تن آسوده و بی اضطراب باشد نطفه بریزد و در جوف رحم جایگیرد و فرزند شبیه پدر و مادر آید و اگر در موقع جماع دلی آرام و در گهادر حرکت و بدن مضطرب باشد آن نطفه مضطرب گردد و در حال اضطراب بعض عروق واقع باشد و اگر بر عروق اعمام واقع شود فرزند شبیه اعمام گردد و اگر بر عرق از عروق اخوال واقع شود فرزند شبیه اخوال گردد آن مرد گفت اشهد ان لا اله الا الله و همیشه بآن شهادت دهم و گواهی دهم که محمد رسول خداست که همیشه بدان گواهی دهم و گواهم که تو وصی ارفقائم بعجتي بعد از او و اشاره بامير المؤمنين عليه السلام کرد و همیشه بدان

ببجعتك بعدك و اشار الى الحسن و اشهد ان الحسين بن علي و هو ابنتك القائم بامر الحسن بعده
 ببجعتك بعدك و اشهد ان علي بن الحسين القائم بامر الحسين بعده و اشهد على محمد بن علي انه القائم
 بامر علي بن الحسين و اشهد على جعفر بن محمد انه القائم بامر محمد بن علي و اشهد على موسى
 بن جعفر انه القائم بامر جعفر بن محمد و اشهد على علي بن موسى انه القائم بامر موسى
 بن جعفر و اشهد على محمد بن علي انه القائم بامر علي بن موسى و اشهد على علي بن محمد انه القائم
 بامر محمد بن علي و اشهد على الحسن بن علي انه القائم بامر علي بن محمد و اشهد على رجل من
 ولد الحسن بن علي لا يسمي ولا يكنى حتى يظهر بامرهم فيملا، الارض عدلا كما ملئت جورا و
 الاسلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله و بر كاته ثم قام فمضى فقال امير المؤمنين يا ابا محمد اتبعه
 و انظر اين بقصد فخرج الحسن عليه السلام في اثره قال فما كان الا وضع رجله خارج المسجد فمأرايت
 اين اخذ من ارض الله فرجعت الى امير المؤمنين عليه السلام فاعلمته فقال يا ابا محمد تعرفه فقلت الله و
 رسوله اعلم و امير المؤمنين يعلم فقال هو الخضر عليه السلام

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر الهلوي السمرقندي (رض) قال حدثنا جعفر بن محمد بن
 محمود عن ابيه قال حدثنا جبرئيل بن احمد عن موسى بن جعفر البغدادي قال حدثني الحسن بن
 محمد الصيرفي عن حسان بن سدير عن ابيه سدير بن حكيم عن ابيه ابي سعيد عقيصا قال لما صالح
 الحسن بن علي عليه السلام معاوية بن ابي سفيان دخل عليه الناس فلامه بعضهم على بيعته فقال

گواهیم و گواهیم که بمرت همان قائم بجعت تو است بعد از تو و اشاره بحسن کرد و گواهیم که حسین
 بن علی که پسر تو است قائم بامر حسن است بعد از او بجعت تو بعد از تو و گواهیم که علی بن الحسین
 قائم بامر حسین است بعد از او و گواهیم بر محمد بن علی که او است قائم بامر علی بن الحسین و گواهیم
 بر جعفر بن محمد که او است قائم بامر محمد بن علی و گواهیم بر موسی بن جعفر که او است قائم بامر
 جعفر بن محمد و گواهیم بر علی بن موسی که او است قائم بامر موسی بن جعفر و گواهیم بر محمد بن علی
 که او است قائم بامر علی بن موسی و گواهیم بر علی بن محمد که او است قائم بامر محمد بن علی و گواهیم
 بر حسن بن علی که او است قائم بامر علی بن محمد و گواهیم بر مردی از فرزندان حسن بن علی که نامش
 برده نشود و گنیه اش ذکر نکرد تا بامر او ظهور کند و زمین را بر او عمل کند چنانچه بر او جور شده
 باشد و السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله و بر كاته سپس برخاست و رفت امير المؤمنين گفت ای
 ابو محمد دنبالش برو بین قصد کجاء دارد حسن دنبالش بیرون رفت و برگشت گفت جز همان نبود که گاهی
 بیرون مسجد گذاشت و دیگر ندیدم بکدام سرزمین خدا رفت و من برگشتم حضور امیر المؤمنین و باو
 خبر دادم فرمود ای ابو محمد آیا او را شناختی؟ گفتم خدا و رسول او اعلمند و امیر المؤمنین میدانند فرمود
 او خضر علیه السلام بود

۴۰۶ ابو سعید عیضا گوید چون حسن بن علی علیه السلام با معاویه بن ابی سفيان صلح کرد مردم
 نزد او رفتند و بعضی از آنها او را سرزنش کردند که با معاویه بیعت کرده است فرمود وای بر شما
 نمیدانید من چه کردم بخدا اینکاری که کردم برای شیعیان من از آنچه آفتاب بر آن بتابد و غروب کند

عَلَيْهِمَا و يحكم ما تدرون ما عملت والله الذي عملت خير لشيئتي مما طلعت عليه الشمس او غربت
 إلا تعلمون اني امامكم مفترض الطاعة عليكم و احد سيدي شباب اهل الجنة بنص من رسول الله
 ﷺ علي ؟ قالوا بلى قال اما علمتم ان الخضر ﷺ لما خرق السفينة و اقام الجدار و قتل الغلام
 كان ذلك سخطا لموسى بن عمران اذ خفي (بغض خ ل) عليه وجه الحكمة في ذلك و كان ذلك
 عند الله تعالى ذكره حكمة و صوابا اما علمتم انه ما عنا احد الا و يقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه الا
 القائم الذي صلى روح الله عيسى بن مريم ﷺ خلقه فان الله عزوجل بغض ولادته و يغيب شخصه
 لئلا يكون لاحد في عنقه بيعة اذا خرج ذلك التاسع من ولد اخي الحسين بن سيدة النساء عاتكة
 الله عمره في غيبته ثم يظهره بقدرته في صورة شباب دون اربعين سنة و ذلك يعلم ان الله على
 كل شيء قدير

الباب الثامن

ما اخبر به الحسين بن علي بن ابي طالب ﷺ من وقوع الغيبة بالقائم ﷺ و انه الثاني
 عشر من الائمة عليهم السلام

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبيد بن المطهر قال حدثنا ابو عمرو الكشي قال حدثنا
 محمد بن مسعود قال حدثنا علي بن محمد بن شجاع عن محمد بن عيسى عن محمد بن ابي بصير
 (عمير خ ل) عن عبد الرحمن بن العجاج عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه
 علي بن الحسين عليهما السلام قال قال الحسين بن علي عليهما السلام في التاسع من ولدي
 سنة من يوسف و سنة من موسى عليهم السلام و هو قائمنا اهل البيت يصلح الله تعالى امره في

بهتر است شما نبدانيد که من امام مفترض الطاعة شما هستم و یکی از دو تن از جوانان اهل بهشت
 بنص رسول خدا (ص) بر من ؟ عرض کردند چرا فرمود آیا نبدانيد که چون خضر علیه السلام کشتی را
 سوراخ کرد و دهرار را بر پا داشت و بچه را کشت و سیله سخط موسی بن عمران گردید چون حکمت
 آنها را ندانست و آن کارها نزد خدای تعالی ذکره حکمت و صواب بود آیا نبدانيد که هیچکدام
 ما ائمه نیست مگر آنکه بیعت سر کشت زمانش بگردن او میباید مگر آن قائم که روح الله عیسی بن
 مریم پشت سرش نثار میخواند زیرا که خدای عزوجل ولادتش را مخفی سازد و شخص او را پنهان کند
 تا آنکه بیعت احدی بگردن او نباشد وقتی ظهور کند و او بهمین فرزند برادر و حسین زاده سیده زنانست
 خدا در زمان غیبت او عمرش را طولانی کند و او را بعد از خود ظاهر کند در صورت جوانی که کمتر
 از چهل سال دارد و از اینجا دانسته شود که خدا بر هر چیزی قادر است

باب می ام در اخبار حسین بن علی (ع) بوقوع غیبت با امام قائم که دوازدهمین
 ائمه است (ع)

امام ششم از بدویش حدیث کرده است که حسین بن علی (ع) فرمود در نهمین فرزند من روشی

حدثنا احمد بن محمد بن اسحق المماذی (رض) قال حدثنا احمد بن محمد الهمدان الكوفي قال حدثنا احمد بن موسى بن الفرات قال حدثنا عبدالواحد بن محمد قال حدثنا سفيان قال حدثنا عبدالله بن الزبير عن عبدالله بن الشريك عن رجل من همدان قال سمعت الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام يقول قائم هذه الامة هو التاسع من ولدي و هو صاحب الغيبة هو الذي يقسم ميراثه و هو حي .

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن عبدالسلام بن صالح الهروي قال حدثنا وكيع بن جراح عن الربيع بن سعيد عن عبدالرحمن بن سليط قال قال الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام منا اثني عشر مهديا اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب و آخرهم التاسع من ولدي و هو الامام القائم بالحق يحيى الله به الارض بعد موتها و يظهر به الذين و يحق الحق على الدين كله ولو كره المشركون له غيبة يرتد فيها قوم (اقوام خ ل) و يثبت علي الدين فيها آخرون فيؤذون يقال لهم متى هذا الوعدان كنتم صادقين ؟ اما ان الصابر في غيبته على الاذى و التكذيب بمنزلة المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله

حدثنا علي بن محمد بن الحسن القزويني قال اخبرنا محمد بن عبدالله الحضرمي قال اخبرنا محمد بن احمد بن يحيى الاحول قال حدثنا خلاد المقرئ عن قيس بن ابي حمزة عن جميع بن وصاب عن عبدالله بن عمر قال سمعت الحسين بن علي عليه السلام يقول لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي فيملأها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما كذلك

است از يوسف و روشی است از موسی علیه السلام و او قائم ما اهل بیت است و خدا در ظرف بکشد کارش را اصلاح کند .

۲- مردی از همدان گوید از حسین بن علی شنیدم میفرمود قائم این امت نهمین فرزند من است و او صاحب غیبت است و او است که زنده است و میراثش تقسیم میشود

۳- سلیط گوید حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام فرمود ما دوازده مهدی داریم اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و آخر آنها نهمین فرزند من است و او است امام قائم حق که خدا بدو زمین را پس از مردگی زنده کند و دین را آشکار کند و بر همه اینها پیروز نماید و اگر چه مشرکان را بدآید برای او غیبتی است طولانی که جمعی در آن از دین بیرون روند و دیگران بر دین بایر جا مانند و آزاد کشند و بآنها گفته شود اینو همه چه وقت علی شود اگر شما راست گوید آگاه باشید که صبر کنندگان در غیبت او بر آزار و تکذیب بمانند جهاد کنندگان با شمشیرند در رکاب رسول خدا (ع) .

۴- عبدالله بن عمر گوید از حسین بن علی علیه السلام شنیدم میفرمود اگر نمانه از دنیا جز بک روز خدا آن روز را بلند کند تا مردی از فرزندان من خروج کند و زمین را بر آید عدل و داد کند

سمعت رسول الله ﷺ يقول

حدثنا أبي (ره) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا جعفر بن محمد بن مالك قال حدثني حمدان بن منصور عن سعيد بن محمد عن عيسى الخشاب قال قلت للحسين بن علي صلوات الله عليه انت صاحب هذا الامر؟ قال لا ولكن صاحب الامر الطريد الشريف المونور بآية المكنى بعينه يضع سيفه على عاتقه لمانية اشهر

الباب الحادي والثلاثون

ما اخبر به سيد العابدين علي بن الحسين من وقوع الغيبة بالقائم **عليه السلام** و انه الثاني عشر من الائمة عليهم السلام

حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدثني ابي عن محمد بن احمد بن يحيى عن عمران الاشعري عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن محمد بن الحسن عن ابي سعيد المصري عن عمرو بن ثابت عن ابي حمزة قال سمعت علي بن الحسين **عليه السلام** يقول ان الله تبارك و تعالى خلق خداه عليا و الائمة الاحد عشر من نور عظمتهم ارواحاً في ضياء نوره و يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله عزوجل و يقدسونه وهم الائمة الهادية من آل محمد عليهم السلام قال مصنف هذا الكتاب (رض) قد روى هذا الخبر بغير هذا اللفظ إلا ان مسموعى ما قد ذكرته

حدثنا علي بن عبدالله الوراق قال حدثنا محمد بن هرون الصوفي عن عبدالله بن موسى عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی قال حدثني صفوان بن يحيى عن ابراهيم بن ابي زياد عن ابي حمزة الثمالي عن ابي خالد الكابلي قال دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين **عليه السلام** فقلت له

چنانچه از جرر و ظلم پر شده است از رسول خدا هم شنیدم چنین میگفت

... عیسی الخشاب گوید بعین بن علی علیه السلام عرض کردم تو صاحب این امر هستی؟ فرمود نه صاحب الامر طریده است و شریف و پیر کشته که بزم خود کنیه او ادا شود و هشت ماه شمیر خود را روی دوش خود گذارد.

باب سی و دوم در اخبار سید العابدین علی بن الحسین در وقوع غیبت بقائم که دوازدهمین ائمه علیهم السلام است

... ۱ ای حمزه گوید شنیدم علی بن الحسین علیه السلام میفرمود براسنی خدای تبارک و تعالی معده و علی و یازده تن ائمه را از نور عظمت خود آفرید ارواحی بردند که در بر تو نورش بیش از آنکه خلق را آفریند او را میپرستیدند تسبیح خدای عزوجل میکردند و تقدیس او مینمودند و آنان امان هدایت کننده از خاندان محمدند علیهم السلام مصنف این کتاب گوید این خبر بلفظ دیگر هم روایت شده است جز آنکه آنچه شنیدم همین است که ذکر کردم

... ۲ ابي خالد کابلي گوید شرفیاب حضور آقايم علی بن الحسین زين العابدين علیه السلام شدم و

یا بن رسول الله اخبرني بالذين فرض الله عزوجل طاعتهم و مودتهم و أوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله ﷺ قال يا كاهلي ان اولى الامر الذين جعلهم الله ائمة للناس و اوجب عليهم طاعتهم أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهم السلام ثم الحسن ثم الحسين ابنا علي بن ابي طالب ثم انتهى الامر الينا ثم سكت فقلت يا سيدي روى لنا ان أمير المؤمنين (عليه السلام) قال ان الارض لا تخلو من حجة الله على عباده فمن الحجة والامام بعدك؟ فقال ابني محمد و اسمه في التوراة باقر يقرأ العالم بقرا هو الحجة والامام بعدى و من بعد محمد ابنه جعفر و اسمه عند اهل السماء الصادق فقلت له يا سيدي فكيف صار اسمه الصادق و كلکم صادقون؟ فقال حدثني ابي عن ابيه عليهما السلام ان رسول الله ﷺ قال إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام فسموه الصادق فان للخامس من ولده ولداً اسمه جعفر يدعى الامامة اجترأ على الله عزوجل و كذاباً عليه فهو عند الله جعفر الكذاب المفترى على الله والمدعى ما ليس له باهل المخالف علي ابيه و الحاسد لاخيه ذلك الذى يروى كشف سر الله عند غيبة ولى الله عزوجل ثم بكى علي بن الحسين (عليه السلام) بكاء شديداً ثم قال كاتى بجعفر الكذاب وقد حمل طائفة زمانه على تفتيش امر ولى الله والمغيب في حفظ الله والتوكيل بحرم ابيه جهلامته بولادته وحرصانه على قتله ان ظفر به طمعاً في ميراث اخيه حتى ياخذنه بفبرحق قال أبو خالد فقلت له يا بن رسول الله و ان ذلك لكابن

عرض کردم بن خبرده از کسانی که خدای عزوجل طاعت و دوستی آنها را واجب کرده و بر بندگانش لازم دانسته بعد از رسول خدا (ع) از آنها پیروی کنند فرمود ای کاهلی براستی آن اولوا الامر یکسره خدا آنها را ائمه مردم نموده و طاعتشان را بر آمان واجب کرده است امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است سپس حسن سپس حسین دو پسر علی بن ابیطالب سپس امرامامت بهار رسیده و بعد خاموش شد، عرض کردم ای آقایم برای ما روایت شده است که براستی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود براستی که زمین از حجت خدا بر بندگانش خالی نمی ماند حجت و امام بعد از شما کیست؟ فرمود پسر من محمد و نامش در نورات باقر است که علم را می شکافد شکافنی او است حجت و امام بعد از من و بعد از محمد پسرش پیش اهل آسمان صادق است عرض کردم یا سیّدی چه طور نام او بخصوص صادق است با آن که همه شما صادق و راستگو هستید، فرمود پسر من از پدرش علیه السلام حدیث کرد برای من که رسول خدا فرمود چون فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) متولد شود او را صادق نامید زیرا پنجین فرزندش بنام جعفر از روی تجری برخدای عزوجل و دروغ بستن بر او ادعای امامت کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتری بر خدا است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حدود بر برادر خود است آنست که می خواهد سر خدا را کشف کند در وقت غیبت ولى خداى عزوجل؛ سپس علی بن الحسین بسختی گریست و فرمود گویا جعفر کذاب را می بینم که سر کش زمان خود را وادار کند بر تفتیش امر ولى خدا و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدر خود از راه جهالت بولادت او و حرص بر قتل او در صورت ظفر بر او برای طمع در ارث برادرش که بناحق آنرا اخذ کند ابو خالد گوید عرض کردم یا بن رسول الله این امور خواهد بود؟ فرمود آری پیروزد گارم بدرستیکه

فقال أي وربي أنه لمكتوب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر المعين التي تجري علينا بعد رسول الله ﷺ قال أبو خالد فقلت يابن رسول الله ثم ماذا يكون؟ قال ثم تمتد الغيبة بولي الله عز وجل الثاني عشر من اوصياء رسول الله ﷺ والائمة بعده عليهم السلام ياأبا خالد ان اهل زمان غيبته القائلين بامامته والمنتظرين لظهوره افضل من اهل كل زمان لان الله تبارك و تعالى اعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله ﷺ بالسيف اولئك المخلصون حقا و شيعتنا صدقا و الدعاء إلى دين الله عز وجل سرا و جهرا و قال ﷺ انتظار الفرج من افضل الاعمال

حدثنا بهذا الحديث علي بن احمد بن محمد بن موسى و محمد بن احمد العناني و علي بن عبدالله الوراق عن محمد بن ابي عبدالله الكوفي عن سهل بن زياد الادمي عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی عن صفوان عن ابراهيم ابي زياد عن ابي حمزة عن ابي خالد الكابلي عن علي بن الحسين عليهما السلام قال مصنف هذا الكتاب (رض) ذكر زين العابدين ﷺ لجعفر الكذاب دلالة في اخباره بما يقع منه و قد نقل مثل ذلك عن ابي الحسن علي بن محمد العسكري ﷺ لم يسره لما ولد و انه اخبرنا انه سيضل خلقا كثيرا و ذلك دلالة له ﷺ أيضا لانه لا دلالة علي الامامة اعظم من الاخبار بما يكون قبل ان يكون كما كان مثل ذلك دلالة لعيسى بن مريم علي نبوته اذ انبأه الناس بما يأكلون و ما يمشون في بيوتهم و كما كان النبي ﷺ حين قال ابوسفیان في نفسه

آن نوشته است نزد ما در صحیفه ای که در آن معنهای است که بعد از رسول خدا (ص) بر سر ما می آید ابو خالد گوید یابن رسول الله سپس چه خواهد شد؟ فرمودید از آن غیبت ولی خدا عزوجل طولانی شود و او دوازدهم از اوصیاء رسول خدا (ص) و ائمه بعد از او است ای ابو خالد مردم زمان غیبت او که معتقد بامامت او هستند و منتظر ظهورش میباشند از مردم هر زمانی برترند زیرا خدای تبارک و تعالی عقل و فهم و معرفتی بآنها عطا کرده است که غیبت نزد آنها چون مشاهده است و آنها را در این زمان بمائند مجاهد در رکاب رسول خدا (ص) «خبر قرار داده است آنان بحق مظلومان و بدرستی شیعیان ما و داعیان بدین خدای عزوجل در پنهان و آشکار میباشند و فرمود انتظار فرج از بهترین اعمال است»

۳. این حدیث را علی بن احمد بن محمد بن موسی و محمد بن احمد عنانی و علی بن عبدالله الوراق پسند خود از امام چهارم روایت کردند مصنف این کتاب گوید اخبار امام زین العابدین از وضع جعفر کذاب و پیدایش او دلیل امامت او است زیرا همان طور که خبر داده است واقع شد و مثل همین خبر درباره جعفر از امام دهم ابي الحسن علی بن محمد عسکری هم رسیده است که چون جعفر برای او متولد شد شادی نکرد و خبر داد که بزودی خلق بسیاری را گمراه میکنند و این هم نیز دلیل بر امامت او است زیرا دلیلی بزرگتر برای امامت از این نیست که امام از آنچه در آینده میشود خبر دهد و طبق خبرش آن مطلب واقع شود چنانچه دلیل بر حضرت عیسی بن مریم این بود که مردم خبر میداد چه میخورند و چه در خانه های خود ذخیره میکنند و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بابوسفیان

من فعل مثل ما فعلت جئت فدفعت بدی فی بدی إلا كنت اجمع علیه المجموع من الاحایش وكنانة فكنت القابهم فلملی كنت ادفعه فناداه النبی ﷺ من (خیمته) فقال إذا كان الله یخزیک یا ابا سفیان و ذلك دلالة له ﷺ كدلالة عیسی ﷺ و كان من اخبار الائمة علیهم السلام بمثل ذلك فهي دلالة تدل الناس علی انه امام مفترض الطاعة من الله تبارك و تعالی

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن عبدالله عن عبدالله بن جعفر بن محمد بن الحسن بن الفرات قال اخبرني صالح بن (محمد بن عبدالله بن ل) عبدالله بن زیاد بن محمد عن امه فاطمه بنت محمد بن الهيثم المعروف بابن النسابه قال كنت فی دار ابي الحسن علي بن محمد العسكري ﷺ فی الوقت الذي ولد فيه جعفر فرأيت اهل الدار وقد سرورا به فصرت إلى أبي الحسن ﷺ فلم ادره سرورا بذلك فقلت یاسیدی مالی اراك غیر مسرورا بهذا الولد فقال ﷺ یهون علیك امره فانه سیضل خلقا كثيرا. حدثنا الشریف ابو الحسن علي بن موسى و احمد بن ابراهيم بن محمد بن عیبدالله بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابي طالب علیهم السلام قال حدثنا علی بن همام (رض) قال حدثنا احمد بن محمد النوفلی قال حدثني احمد بن هلال عن عثمان بن عیسی الکلابی عن خالد بن نجیح عن حمزة بن حمران عن ابيه عن سعید بن جبیر قال سمعت سید العابدین علی بن الحسن بن علی بن ابي طالب ﷺ یقول فی القام مناسنة من سبعة انبیاء، سنة من آدم اینا و سنة من نوح ﷺ و سنة من ابراهيم و سنة من موسى و سنة من عیسی و سنة من ایوب و سنة من محمد صلوات الله علیهم فاما من آدم و نوح فطول المعرو اما من ابراهيم فقصا.

از مافی الضمیر او خبر داد، در موقعیکه تعلیم ینبیر شد در دل خود گفت کی مثل کار مرا کرده است آنکه بیای خود آدم و دست در دست او گذاشتم و تعلیم ندادم مگر من نبودم که لشکرها از احایش و کنانه برای جنگ با او جمع میکردم و با او روبرو میشدم و پیکار میکردم تا شاید او را از میان ببرم تا این فکر در خاطر ابوسفیان گذشت ینبیر از خیمه خود فریاد کرد در این موقع خدا تورا خواور میکرد ای این هم دلیل نبوت او است مانند دلیل نبوت عیسی علیه السلام و از ائمه هم چنین اخبار و یشکوهی ها رسیده و آنها دلیل قطعی باشند که بر مردم ثابت کنند که او از جانب خدای تبارک و تعالی امام مفترض الطاعة است.

۴.. فاطمه دختر محمد بن هیشم معروف بابن نسابه گوید در موقع تولد جعفر در خانه امام دهم بودم دیدم همه اهل خانه شاد شدند حضور امام رستم دیدم بولادت او شاد نشده عرض کردم ای آقایم چرا شما را بولادت این پسر شاد نمی بینم ؟ فرمود کار او را سهل بگیر زیرا که او خلق بسیاری را گمراه کند

۵.. سعید بن جبیر گوید از امام چهارم شنیدم میفرمود در قائم از روش هفت ینبیر باشد روشی از پدر ما آدم و روشی از نوح و روشی از ابراهيم و روشی از موسى و روشی از عیسی و روشی از ایوب

الولادة و اعتزال الناس و أما من موسى فالخوف والقبية و أما من عيسى فاختلف الناس فيه و أما من ايوب فانفرج بعد ايلوي و أما من محمد عليه السلام فالخروج بالسيف.

حدثنا محمد بن علي بن شيبان القزويني قال حدثنا ابو الفرج المظفر بن احمد قال حدثنا محمد بن جعفر الكوفي الاسدي قال حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن حمزة بن عمران عن ابيه عن سعيد بن جبير قال سمعت زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام يقول في القائم سنة من نوح و هو طول العمر

حدثنا علي بن احمد الدقاق و محمد بن احمد الشيباني (رض) قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن حمزة بن حنران عن ابيه حمران بن اعين عن سعيد بن جبير قال سمعت زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام يقول في القائم سنة من نوح و هو طول العمر

و بهذا الاسناد قال علي بن الحسين سيد العابدين عليهما السلام القائم منا يخفى على الناس ولادته حتى يقولوا لم يولد بعد ليخرج حين يخرج وليس لاحد في عنقه يمة

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الممداني (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن بسطام بن مرة عن عمرو بن ثابت قال قال علي بن الحسين سيد العابدين عليهما السلام من ثبت علي موالنا (ولايتنا خ ل) في غيبة قائمنا اعطاه الله عز وجل اجر الف شهيد من شهداء بدر و احد حدثنا محمد بن محمد بن عمام الكلبيني (رض) قال حدثنا محمد بن يعقوب الكلبيني قال حدثنا القاسم بن الهلال قال حدثني اسمعيل بن علي القزويني قال حدثنا علي بن اسمعيل عن عاصم بن حميد الغباط عن محمد بن قيس عن ثابت التمالي عن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام

وروشی از محمد (ص)، روش آدم و نوح طول عمر است و از ابراهيم پنهانی ولادت است و كناره گبری از مردم و از موسى ترس و غيب است و از عيسى اختلاف مردم درباره او است و از ايوب فرج بعد از گرفتاریست و از محمد (ص) خروج با شمشير است

۶. علي بن الحسين عليه السلام فرمود در قائم روشی است از نوح و آن طول عمر است

۷. علي بن احمد دقاق و محمد بن احمد شيبانی هم بسند خود این روایت را از امام چهارم نقل کرده اند.

۸. بهمان سند روایت شده که امام چهارم فرمود ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا آنکه مردم گویند هنوز متولد نشده برای آن که وقتی ظهور می کند یکت کسی بر عهد او نباشد

۹. عمرو بن ثابت گوید امام چهارم فرمود هر کس در غيب قائم ما بر دوستی و عقیده امامت ما ثابت باشد خدای عز وجل اجر هزار شهید از شهدای بدر واحد باو عطا کند

۱۰. ثابت تمالي از امام چهارم روایت کرده است که فرمود آیه - سوره انفال اولوا الارحام

انه قال فينا انزلت هذه الآية واوتوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله وفيما انزلت هذه الآية جعلها كلمة باقية في عبادة والامامة في عقب الحسين عليه السلام الى يوم القيمة و ان للقائم من اغيبتين احدهما اطول من الاخرى اما الادلى ستة ايام او ستة اشهر او ستة سنين و اما الاخرى فيطول امدها حتى يرجع عن هذا الامر اكثر من يقول به فلا ينبغي عليه الامن قوى بيقينة وصحة معرفته ولم يجد في نفسه حرجا مما قضينا و سلم لنا اهل البيت

و بهذا الاسناد قال قال علي بن الحسين عليه السلام ان دين الله عزوجل لا يصاب بالعقول الناقصة و الاراء الباطلة و المقاييس الفاسدة ولا يصاب الا بالتسليم فمن سلم لنا سلم و من اقتدى بنا هدى و من كان يعمل بالقياس و الرأي هلك و من وجد في نفسه شيئا مما نقوله او نقضى به حرجا كفر بالذي انزل السبع المثاني و القرآن العظيم و هو لا يعلم

الباب الثاني والثلاثون

ما اخبر به ابو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام من وقوع الغيبة بالقائم عليه السلام و انه الثاني عشر من الائمة عليهم السلام

بيكديگر در كتاب خدا اولي هستند در باره ما نازل شده و در باره ما نازل شده است ابن آبه - سوره زخرف كه آنرا كلمه باقيه در نسل خود قرار داد (۱) امامت در نسل حسين است تا روز قيامت و براستي براي قائم از ما دو فييت است كه يكي از ديگري دراز تر است اولي شش روز يا شش ماه يا شش سال است و ديگري طول كشد تا بيشتر فائدين بآن از آن برگردند و بر آن ثابت نماند مگر كسيكه يقين او قوي و معرفتش درست باشد و در دلش گرفت و گيري نباشد از آنچه ما حكم ميكنيم و تسليم ما اهل بيت باشد .

۱۱۰۰ و بهين سند روايت شده كه امام چهارم فرمود براستي دين خداي عزوجل با عقلهاي ناقص درك نميشود و با آراء باطله و قياسهاي فاسد بدست نيآيد و سيقه درك آن تسليم است هر كس بما تسليم شود سالم ماند و هر كس بما اقتداء كند هدايت يابد و هر كس بقياس و رأي عمل كند نابود گردد و هر كس در دلتش نسبت بدانچه ما گوييم و حكم كنيم گرفت و گيري يابد بدان خدا بيكه سبع - المثاني و قرآن عظيم را غرور ستاده كافر شده است و نبيداند

باب سي و سوم در اخبار امام پنجم ابو جعفر محمد بن علي باقر (ع) از وقوع غيبت قائم كه دوازدهمين امامهاست

(۱) اين آيه در ضمن آيات وارده در احوالات حضرت ابراهيم است و يكي از مناظرات آنحضرت را بيان ميكند و از اينجا شروع شده كه ابراهيم بيقومش گفت من از معبودان شما بيزارم و جز آنكه مرا آفريده پرستم و محقق او مرا هدايت كند و اين توحيد را كلمه باقيه در نسل خود قرار داد

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري
قالا حدثنا محمد بن احمد بن الحسن بن عمر بن يزيد عن الحسين بن الربيع المدائني قال حدثنا
محمد بن اسحق عن اسيد بن ثعلبة عن ام هاني قالت لقيت ابا جعفر محمد بن علي عليه السلام فسأله
عن هذه الآية فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس فقال امام يحنس في زمانه عند انقطاع من علمه
سنة ستين و مائتين ثم يبدد كالشهاب الثاقب في ظلمة الليل فان ادركت ذلك قوت عينك

حدثنا احمد بن هرون القامي و علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب و جعفر بن محمد بن
مسرور و جعفر بن الحسين (رض) قالوا حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن ابيه عن ايوب
بن نوح عن عباس بن عامر القصباني قال حدثنا جعفر بن علي بن حسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة
الكوفي قال حدثنا جدي الحسن بن علي بن عبدالله عن العباس بن عامر القصباني عن موسى بن هلال
الضبي عن عبدالله بن عطا قال قلت لابي جعفر عليه السلام ان شيعتك بالعراق كثيرة فوالله ما في اهل بيتك
مثلك فكيف لا تخرج فقال يا عبدالله بن عطا قد امكنت العشوة من اذنك والله ما انا بصاحبكم
قلت فمن صاحبنا قال انظروا من تخفى على الناس ولادته فهو صاحبكم

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالوا حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن يزيد
الصقل عن علي بن بن اسباط عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام في قوله عز وجل:
قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غورا فمن ياتيكم بماء معين فقال هذه نزلت في الامام القائم بقول
ان اصبح امامكم غايبا عنكم لانظرون اين هو فمن ياتيكم بامام ظاهر ياتيكم باخبار السموات
والارض و حلال الله و حرامه ثم قال عليه السلام والله ما جاء تاويل هذه الآية ولا بد ان يجيء تاويلها.

۰۰۱ ام هاني گوید امام پنجم ابو جعفر محمد بن علي را ملاقات کردم و اين آیه را ازاو پرسيدم
(در سوره تکویر آیه -) فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس فرمود مقصود امامی است که در زمان خود
مخفی میشود و نامدت شش سال منقطع است و سپس چون شهاب ثاقب در تار بکی شب پدیدار شود
اگر آنرا درك کردی دو چشمت روشن شود

۰۰۲ عبدالله بن عضا گوید با امام پنجم گفتم براستی شبیان نو در عراق بسیارند بخدا قسم در
میان اهل بیت تو مانند تو نیست چرا خروج نمیکنی؟ فرمود ای ابو عبدالله بن عطا بتحقيق دو گوشت
از پاوه بر شده است بخدا من صاحب الامر شما نيستم عرض کردم صاحب ما کيست؟ فرمود بنگرید آن
کسيکه ولادتش از مردم پنهانی است او صاحب الامر شما است.

۰۰۳ ابي بصير از امام پنجم در تفسير قول خدای عزوجل (در سوره ملک آیه) بگو اگر آب شما
بر زمین فرو کشد کيست که آب گوارا برای شما آورد فرمود اين آیه در باره امام غائب نازل شده
است ميفرمايد اگر امام شما غائب شود از شما و ندانيد که او در کجا است کيست که امام ظاهري
برای شما بياورد تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام او را برای شما بيان کند سپس فرمود
بخدا تاويل اين آیه نيامده است و بناچار بايد بيايد

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن الفضيل عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله تبارك و تعالى ارسل محمدا عليه السلام إلى الجن والانس و جعل من بعد اثني عشر وصيا عنهم من مش منهم و من بقى و كل وصى جرت فيه سنة من الاوصياء الذين بعد محمد عليه السلام على سنة اوصياء عيسى عليه السلام و كانوا اثني عشر وصيا و كان أمير المؤمنين عليه السلام على سنة المسيح

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن عبدالله بن حماد الانصارى و محمد بن عثمان جميعا عن ابي الجارود و زياد بن المنذر عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليهم السلام قال قال لى يا ابا الجارود إذا دارت الفلك و قالت الناس مات القائم او هلك باى واد سلك و قال الطالب انى تكون ذلك و قد بليت عظامه فعند ذلك فارجه و اذا سمعتم به فأتوه ولو جثوا على الثلج

حدثنا ابي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا عبدالله بن جعفر العميرى عن محمد بن عيسى عن سليمان بن داود عن ابي بصير قال ان ابا جعفر عليه السلام يقول فى صاحب هذا الامر أربع سنن من أربعة انبياء عليهم السلام سنة من موسى و سنة من عيسى و سنة من يوسف و سنة من محمد عليه السلام فاما من موسى فمخائف يترقب و أما من يوسف فالسجن و اما من عيسى فيقال انه مات ولم يمتهن امام من عليه السلام قال سيف

حدثنا احمد بن زياد الممداني (رم) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى عن سليمان بن داود عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام بمثل ذلك

۴.. ابي حمزه از امام پنجم عليه السلام روایت کرده که فرمود براستی خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بهمه جن و انس فرستاد و بعد از او دوازده تن وصی معین کرد که بعضی از آنان گذشته اند و برخی از ایشان بجا مانده و بر هر يك از اوصياء بعد از محمد روشی از یکی از اوصياء بعد از عیسی که دوازده بودند جزئی شده است و امیر المؤمنین روش مسیح را داشت. ۵۰۰ زیاد بن منذر از امام پنجم روایت کرده است که بن فرمود ای ابا الجارود چون ظلك و روزگار بچرخد و مردم گویند قائم مرده است یا نابود شده و در کدام وادی رفته است و جوینده حق گویند کجا قائمی وجود دارد استخوانهایش هم پوسیده این وقت باو امیدوار باشید و چون دعوت او را شنیدید نزد او بروید اگر چه روی برف بزانو طی مسافت کنید

۶.. ابوبصیر گویند امام پنجم فرمود درصاحب این امر چهار سنت است از چهار پیغمبر (ع) يك روش از موسی يك روش از عیسی يك روش از یوسف و يك روش از محمد (ص) اما از موسی ترسانه است و انتظار میکشد و اما از یوسف زندان است و اما از عیسی (ع) گویند که او مرده است و نمرده است و اما از محمد (ص) ششیر است

۷.. احمد بن زیاد همدانی بسند خود همین روایت را نقل کرده است

حدثنا محمد بن محمد بن عاصم (رضی) قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القسم بن الملا قال حدثني اسمعيل بن علي المزويني قال حدثني علي بن اسمعيل عن عاصم بن الحميد الضباط عن محمد بن مسلم الثقفي الطحان قال دخلت على ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام وانا اريد ان اسأله عن القائم من آل محمد فقال مبتدئاً يا محمد بن مسلم ان في القائم من اهل بيت محمد عليه السلام شبه من خمسة من الرسل يونس بن متى و يوسف بن يعقوب و موسى و عيسى و محمد صلوات الله عليهم فاما شبهه من يونس بن متى فرجوعه من غيبته و هو شاب بعد كبر السن و اما (شبهه خ ل) من يوسف بن يعقوب عليه السلام فالغيبه من خاصته و عامته و اختفاؤه من اخوته و اشكال امره على ابيه يعقوب النبي عليه السلام مع قرب المسافة بينه و بين ابيه و اهله و شيعته و اما شبهه من موسى عليه السلام فديموم خوفه و طول غيبته و خفاء ولادته و تعب شيعته من بعده مما لقوا من الاذى و الهوان إلى ان اذن الله عز وجل في ظهوره و نصره و ايداه على عدوه و اما سنة (شبهه خ ل) من عيسى عليه السلام فاختلاف من اختلف فيه حتى قالت طائفة ما ولد و طائفة منهم قالت مات و طائفة قالت قتل و صلب و اما سنة (شبهه خ ل) من جده المصطفى محمد عليه السلام فتجريد السيف و قتله اعداء الله تعالى و اعداء رسوله عليه السلام و الجبارين و الطواغيت و انه ينصر بالسيف و الرعب و انه لا يرد له راية و ان من علامات خروجه عليه السلام خروج السفينتين من الشام و خروج اليماني و صيحة من السماء في شهر رمضان و مناد ينادي من السماء باسمه و اسم ابيه

۸... محمد بن مسلم ثقفي طحان گوید حضور ابي جعفر امام بنجم رسيدم و قصد داشتم در باره قائم آل محمد از او پرسش کنم بدون ستوال بن فرمود ای محمد بن مسلم براستی در قائم از خاندان محمد (ع) روش از پنج پيشبر است يونس بن متى، يوسف بن يعقوب و موسى و عيسى و محمد صلوات الله عليهم روش از يونس بن متى اينستکه بعد از غيبت خود بر ميگردد در حالیکه جوانست و سن بسياری دارد و اما روش از يوسف بن يعقوب اينستکه از خاص و عام غائب است و از برادرانش پنهانست و امر او بر پدرش يعقوب پوشيده است با آنکه مسافت ميان او و پدرش و خاندانش و شيعيانش کم است و اما روش موسى عليه السلام خوف مداوم، طول هيبت و خفاء ولادت و رنج و تعب شيعيان بعد از وی بر اثر آزار و خواری که از دشمنان بينند تا آنگاه که خدای عزوجل اجازه ظهور او را دهد و او را یاری کند و بر دشمنش تأييد نماید و اما روش عيسى اختلافی است که در باره او رخ دهد تا آنکه طائفه ای گویند اصلاً متولد نشده و دسته ای گویند مرده است و ديگران گویند کشته شده یا بدار رفته و اما روش جدش مصطفى (ع) اينستکه شمشير بکشد و دشمنان خدای تعالى و اعداء رسولش را و جباران و سرکشان را بکشد و با شمشير و ترس در دل دشمنان یاری شود و هيچ پرچمی از او عقب نماند و از نشانه های خروج او خروج سفياني است از شاه و خروج يماني است از يمن و يك صيحه آسماني در ماه رمضان و جارجی که از آسمان بنام او و نام پدرش جار کشد

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (ره) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار (رض) قال حدثنا
 أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب والهيثم بن أبي مسروق النهدي عن الحسن
 بن محبوب السراذ عن علي بن رئاب عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول أن
 أقرب الناس إلى الله عز وجل وأعلمهم به وأعرفهم بالناس محمد والأئمة صلوات الله عليهم فادخلوا
 دخلوا و فارقوا من فارقوا عنى بذلك حسينا وولداه فان الحق معهم وفيهم الأوصياء و منهم الأئمة
 فانما دأبهم فاتبوهم و ان أصبحتم يوم الاثرون منهم احدا فاستعينوا بالله عز وجل وانظروا السنة
 التي كنتم عليها واتبوها فاحبوا من كنتم تحبون وابتغوا من كنتم تبغون فما أسرع ما ياتبكم الفرج
 حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسين بن
 أبي الخطاب و محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن جميل بن دراج عن محمد بن مسلم قال قال أبو
 جعفر عليه السلام ما اجاب رسول الله صلى الله عليه وآله احد قبل علي بن ابي طالب و خديجة و لقد مكث رسول الله صلى الله عليه وآله
 ثلث سنين مخفيا (مخفيا خ ل) خائفا يترقب يخاف قومه والناس والحديث طويل اخذنا منه
 موضع الحاجة. حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق (رض) قال حدثنا ابو علي بن همام عن جعفر بن
 محمد بن مالك قال حدثنا الحسن بن محمد بن سماعة قال حدثنا احمد بن الحرث عن الفضل بن

۱۰۹. ابی حمزه ثمالی گوید شنیدم امام پنجم میفرمود برآستی نزدیکترین مردم بخدای عزوجل
 ودانان ترشان باور شناساترین آنان نسبت بمردم محمد است وائمه صلوات الله علیهم هر جا وارد شدند
 شما وارد شوید و از هر که جدا شدند شما هم جدا شوید مقصود بدان حسین است و فرزندانش زیرا که
 حق در آنها است و چه خوب اوصیائی هستند و از آنها است ائمه (ع) هر کجا آنها را دیدید پیروی
 کنید از آنها و اگر روزی شد که کسی از آنها را ندیدید از خدای عزوجل باری طلبید و نظر کنید
 بهمان روشی که داشتید و از آن پیروی کنید دوست بدارید کسانی را که بودند آنها را دوست
 بداشتید و دشمن دارید کسانی را که آنها را دشمن می داشتید چه زود باشد که فرج برای شما
 بآید .

۱۰. محمد بن مسلم گوید امام پنجم فرمود هیچکس رسول خدا (ص) را پیش از علی بن ابیطالب
 و خدیجه بدعت نبوت اجابت نکرد و هر آینه سه سال تمام شد که رسول خدا (ص) پنهان و ترسان زیست
 کرد انتظار میکشید و از قوم خود و مردم دیگر میترسید این حدیث طولانی است و اندازه حاجت از
 آن را نقل کردیم

۱۱. امام ششم از پدرش نقل کرد که فرمود چون قائم ظهور کند فرماید فرار کردم چون از شما
 ترسیدم خدا بن حکمی بخشید و مرا از مرسلان قرار داد (۱)

(۱) این آیه - سوره شعراء است که حضرت موسی در برابر فرعون گفت در موقعیکه باو عذاب
 کرد که ما از کودکی تو را در خانه خود پرورش دادیم و مدتی از عمر خود را میان ما گردانیدی و آنکار
 را کردی و کفران نعمت نمودی و مقصود حضرت همان تمثیل برای غیبت است از نظر ترس به دعوائی
 و مالت که مضمون آیه است نسبت بحضرت موسی بن عمران علیه السلام

عمر عن ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن ابيه محمد عليه السلام قال اذا قام القائه عليه السلام قال فررت منكم لما خفتكم فوهب لي ربي حكماً و جعلني من المرسلين

حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران (رض) قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي قال

حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي عن الحسين بن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول في صاحب هذا الامر سنة من موسى و سنتن عيسى و سنة من يوسف و سنة من محمد عليه السلام فاما سنة من موسى خائف يترقب و اما من عيسى فيقال فيه ما قيل في عيسى و اما من يوسف فالسجن والغيبه و اما من محمد عليه السلام فالقيام بالسيف و سيرته و تبين آثاره ثم يضع سيفه على عاتقه (ثمانية اشهر خ ل) فلا يزال بقتل اعداء الله حتى يرضى الله عز وجل قلت و كيف يدله ان الله تعالى قدرني قال يلقى في قلبه رحمة

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس (رض) قال حدثنا ابو عمر والكوفي (الكوفي خ ل)

قال حدثنا محمد بن مسعود قال حدثنا علي بن محمد التقي عن محمد بن احمد بن عيسى عن ابراهيم بن هاشم عن ابي احمد الازدي عن ضريس الكناني قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان صاحب هذا الامر فيه شبه من يوسف يصلح الشزع وجل أمره في ليلة واحدة

وبهذا الاسناد عن محمد بن مسعود قال حدثنا جبرئيل بن احمد قال حدثنا موسى بن جعفر عن وهب البغدادي و يعقوب بن يزيد عن سليمان بن الحسن عن محمد بن ابي خلف الرام عن معروف بن خربوذ قال قلت لابي جعفر الباقر عليه السلام اخبرني عنكم قال نحن بمنزلة النجوم اذا خفي نجم بدا نجم منا يمن و ايمان و سلم و اسلام و فلاح و مفتاح حتى اذا استوى بنو اعدا المطالب فلم يدرأي

۱۲. ابي بصير گوید از امام پنجم شنیدم که میفرمود در صاحب این امر سنتی است از موسی و سنتی است از عیسی و سنتی است از یوسف و سنتی است از محمد (ص) اما سنت موسی اینست که ترسانا است و انتظار میبرد و اما از عیسی درباره او گفته شود آنچه درباره عیسی گفته شده و اما از یوسف زندان است و اما از محمد (ص) پیام بشیر است و اجراء سیره و روش او بیان کردن آثار او سپس شمشیر خود را بر شانه گذارد و بدست راست گیرد و پی درهم از دشمنان خدا بکشد تا خدای عزوجل را راضی کند عرض کردم چگونه میداند که خدای عزوجل راضی شده مرمود رحمت در دل او افتاد میکند

۱۳. ضریس کنانی گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود صاحب این امر شهادت یوسف داد و خدای عزوجل در بکشد کار او را اصلاح کند

۱۴. معروف بن خربوذ گوید یا امام پنجم ابو جعفر باقر علیه السلام عرض کردم مرا از حال خودتان مطلع فرمائید، فرمود ما مانند ستارگانیم هر گاه ستاره ای پنهان شود ستاره ای در آید از ما است پیشت و ایمان و سلامتی و اسلام و فلاح و مفتاح تا چون فرزندان عبدالعطلب درهم و برابر شدند و دانسته نشود که کدام است خدا برای شما صاحبی ظاهر کند، خدا را بوجد او سپاس گوید او میان

من ای اظهر الله لكم صاحباً فاحمد الله عليه و هو خير بين الصعبة والذلول فقلت جعلت فداك ايها
يختار قال يختار الصعب على الذلول

و بهذا الاسناد عن محمد بن مسعود عن نصر بن الصباح عن جعفر بن سهل قال حدثني ابو عبد الله
اخو ابي علي الكاظمي عن القابوسي عن النضر بن السندی عن خليل بن عمرو عن علي بن الحسين
الفزاري عن ابراهيم بن عطية عن أم هانی الثقفية قالت غدوت على سيدي محمد بن علي الباقر عليه
السلام فقلت يا سيدي آية من كتاب الله عز وجل عرضت بقلبي قد افلقتني و اسهرت عيني قال سلى
يا أم هانی قلت يا سيدي قول الله عز وجل فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس قال نعم المسئلة
سألتني يا أم هانی هذا مولود في آخر الزمان هو المهدی من هذه المدة يكون له حيرة و غيبة
يضل فيها قوم و بهتدي فيها قوم فيا طوبى لك ان ادركته و يا طوبى لمن ادركه

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوايد (ره) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد
بن أبي عبد الله الرقي عن ابيه عن ابن المغيرة عن مفضل بن صالح عن جابر عن ابي جعفر الباقر
عليه السلام انه قال يأتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم يا طوبى للثابتين على امرنا في ذلك الزمان
ان ادنى ما يكون لهم من الثواب ان ينادي بهم الباري جل جلاله فيقول عبيدي و امائي آمنتكم بصرى
و صدقتم بغيبى فابشروا بحسن الثواب مني أي عبيدي و امائي حقا منكم اتقبل و عنكم اغفر و
لكم اغفرو بكم استقى عبادي الغيث و ادفع عنهم البلاء لولاكم لانزلت عليهم عذابي قال جابر فقلت
يا بن رسول الله ما افضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزمان قال حفظ اللسان و لزوم البيت

دو صنف سرکش و دام مضرب شود عرض کردم قربانت کدام را اختیار کند ؟ فرمود سرکش را بر دام
اختیار کند .

۱۵. ام هانی ثقفیه گوید بامدادان خدمت آقایم محمد بن علی باقر (ع) رسیدم و عرض کردم ای
آقایم يك آيه از كتاب خداي عزوجل بدلم عرضه شده است و مرا پریشان دل ساخته و چشم را بیخواب
کرده ، فرمود ای ام هانی پرس عرض کردم ای آقای من گفته خدای عزوجل فلا أقسم بالخنس الجوار
الكنس ، فرمود ای ام هانی چه مسئله خوبی از من پرسیدی این مولودی است که در آخر الزمان متولد
شود او است مهدی از این خاندان برای او يك حیرت و غیبتی باشد که مردمی در آن گمراه شوند
و مردمی هدایت یابند خوشا بتو اگر او را دریایی و خوشا بکسی که او را دریابد

۱۶. جابر از امام پنجم ابي جعفر الباقر روایت کرده است که فرمود زمانی بر مردم آید که
امامشان غایب گردد خوشا بکسانی که بر امامت ما در آن زمان ثابت بمانند کمتر ثواب آنان این باشد
که باری جل جلاله فریاد کند بدانها و فرماید ای بندگان و کنیزانم بسم ایسان آوردید و بغییم تصدیق
کردید مژده گیرید بثواب نيك از طرف من ای بندگان و کنیزانم براستی من از شما پذیرا شوم و
از شما دو گذرم و شمارا بیامرزم و بشما بندگانم را از باران سیراب کنم و بلا را از آنها بگردانم
اگر شما نبودید هر آینه عذابم را بر آنان نازل میکردم جابر گوید گفتم یا بن رسول الله بهترین

حدثنا محمد بن محمد بن عمام (ره) قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القسم بن الملا قال حدثني اسمعيل بن علي الفزارى قال حدثني علي بن اسمعيل عن عاصم بن حميد العنابط عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي (عليه السلام) يقول القام منا منصور بالرب مؤيد بالنصر يطوي له الأرض و تظهر له الكنوز و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب و يظهر الله عز وجل به دينه على الدين كله ولو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب ولا دهر و ينزل روح الله عيسى بن مريم (عليه السلام) فيصلي خلفه قال قلت يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال إذا شبه الرجل بالنساء و النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذات الفروج بالسروج و قبلت شهادة الزور و ردت شهادة الصدوق و استخف الناس بالدعاء و ارتكب الزنا و أحل الربا و اتقى الأشرار مخافة السنتهم و خرج السفاني من الشام و اليماني من اليمن و خسف باليداء و قتل غلام من آل محمد بين الركن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية و جاءت صيحة من السماء بان الحق فيه و في شبعة فعند ذلك خرج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره إلى الكعبة و اجتمع اليه ثلثمائة و ثلثة عشر رجلا فاذن ما ينطق بهذه الآية بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ثم يقول انا بقية الله في أرضه و خليفته عليكم فلا يسلم عليه مسلم الا قال السلام عليك يا بقية الله في أرضه فاذا اجتمع له المقد و هو عشرة آلاف رجل يخرج فلا يبقى في الأرض معبودون الله عز وجل من

چیزی که مؤمن در آن زمان بکند چیست؟ فرمود نگاهداشتن زبان و نشستن در خانه
 ۱۷. محمد بن مسلم تقی گوید از امام پنجم ابو جعفر محمد بن علی شیعیم میفرمود قائم ما بترس در دل دشمنان یاری شده است و یاری حق تایید شده است زمین برایش در نور دیده شود و گنجها برایش آشکار گردد و تسلطش مشرق و مغرب را فرا گیرد و خدای عزوجل باودین خود را بر همه دنیا پیروز کند و اگر چه مشرکان را بد آید و در زمین و براته ای نشاند جز آنکه آباد گردد و خدا روح الله عیسی بن مریم را فرود آورد تا دنیا را اونها بخواند گوید عرض کردم یا بن رسول الله کی قائم شما خروج کند فرمود آنگاه که مردان بزنان ماسه شوند و زنان مردان ، مردان ببردان اکتفاء کنند و زنان بزنان و صاحبان فرج بر زیر سر جها سوار شوند و گواهان دروغ پذیرفته شود و گواهان عادل و درست مردود شوند مردم خونریزی و زنا را سبک شمارند و بارها حلال دانند و اشرار از ترس زبانشان مورد برهیز باشند و سفیانی از شام خروج کند و یمنی از یمن در یثرب الحف واقع شود و جوانی نورس از خاندان محمد (ص) میان رکن و مقام گشته شود که نامش محمد بن حسن نفس زکیه باشد و يك فریاد از آسمان بر آید که حق با او و شیعیان او است در این هنگام است خروج قائم ما چون ظاهر شود تکیه بخانه کعبه دهد و سینه و سینه مرد گرد او فراهم شوند و اول سخنش این آیه باشد (در سوره شعراء آیه -) بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين سپس گوید من بقية الله و حجت خدا و خلیفه او هستم بر شما و هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه باین لفظ او را سلام دهد السلام عليك يا بقية الله في أرضه و چون عهد که ده هزار مرد باشد برای او فراهم شود خروج کند و در زمین معبودی جز خدای عزوجل نباشد از صنم و بتن و جز آن مگر آنکه آتش گیرد و

منهم ووثن و غيره الا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالذهب و يؤمن به *

حدثنا المظفر بن جعفر بن مظفر العلوي رحمه الله قال حدثنا جعفر بن محمد بن محمود عن ابيه قال حدثنا ابو القسم قال كتبت من كتاب احمد الدهان عن القسم بن حمزة عن ابن ابي عمير قال اخبرني ابو اسمعيل السراج عن خيثة الجعفي قال حدثني ابو ليث المخزومي قال ذكر ابو جعفر **عليه السلام** اسماء الخلفاء الاثني عشر الراشدين صلوات الله عليهم فلما بلغ آخرهم قال الثاني عشر الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم **عليه السلام** عند سنة يس والقرآن الحكيم هذا آخر الجزء الاول من كتاب كمال الدين و تمام النعمة في اثبات الغيبة و كشف العبرة تصنيف الشيخ الفقيه ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه رحمه الله تعالى

بوزد و اين مقدار يك غيب طولانی باشد برای آنکه خدا بداند چه کسی در غیبت او را اطاعت کند و باو ایمان آورد

۱۸- ابوالید مخزومی گوید که ابوجعفر امام بنجم علیه السلام نام دوازده تن خلفاء راشدین (ع) را برای من یاد کرد و چون باختری آنها رسید فرمود دوازدهمی آنکس باشد که عیسی بن مریم علیه السلام دوسال پس و القرآن الحكیم پشت سرش نماز بخواند
این پایان جزء یکم از کتاب کمال الدین و تمام النعمة در اثبات غیبت و كشف حیرتست - مصنف شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه رحمه الله - ترجمه ابوالناصر محمد باقر بن محمد بن محمد رضا بن علی اصغر (ره) پایان ترجمه روز ۲۶ شهر رمضان المبارک من شهر سنه ۱۳۷۸ هجری قمری برابر با زدهم فروردین ماه ۱۳۳۸ خورشیدی در ولایت کمره قریه و در آباد

تقریف کتاب در ضمن چند مطالب

۱- سلسله سند روایت ما از چند طریق بشیخ بزرگوار صدوق میرسد که برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم یکی از آنها در اینجا درج میکنیم :

کتاب کمال الدین و تمام النعمة را مشایخ و اساتید مفصله از طریق اجازه تا تادینج معاصر برای من روایت کرده اند : اخبرنی شیخی و استادی المحقق الجامع للمعقول والمنقول الاقارضا الاصهباني و شیخی و استادی الفقیه الاصولی البارع المیرزا حسین النائینی رحمهم الله جميعا عن وحید زمانه و علامة أو أنه الشیخ فتح الله النمازی الاصهباني المعروف بشریعت والمیرزا حسین النوری والسید حسن بن السید هادی والحاج سید محمد القزوينی جميعاً عن السید مهدی القزوينی ثم الحلی عن عمه السید باقر عن عمه بحر العلوم عن السید حسین القزوينی عن السید الشہید السید نصر الله الحائری عن العلامة المجتہدی عن المولی محسن المعروف بالفیس عن أستاذه الحکیم إلا لهی فخر الطائفة الحققة المولی مددا عن أستاذه السید محمد باقر المعروف بداماد عن خاله عبدالعالی الکرکی عن الشیخ المعالی فی الاستاد ملحق الاحفاد بالاجداد علی بن هلال الجزائر عن الشیخ بن فهد الحلی عن علی بن الخازن عن الشہید محمد بن مکی عن العلامة قطب الدین البویه صاحب المعاکمات و شارح المطالع والشمسية عن العلامة حسن بن یوسف عن أستاذه أستاذ البشر و أفضل من سلف و غیر الخواجه نصیر الدین محمد المحقق الطوسی عن والده محمد عن السید الجنید السید فضل الله الراوندی عن السید عماد الدین أبی الصمصام ذی الفقار الحسنی عن الشیخ أبی جعفر الطوسی عن الشیخ أبی عبد الله المفید عن أستاذه الشیخ أبی جعفر محمد بن علی بن موسی الصدوق علیه الرحمة والرضوان .

۲- کتاب کمال الدین و تمام النعمة که معروف با کمال الدین صدوق است در ۱۳۰۱ هجری قمری بعنوان خیریه بهزینہ مرحوم حاجی علینقی کاشانی چاپ سنگی شده است، نسخ چاپ سنگی نامبرده هم کمیاب است و هم بسیار مغلول و تا آنجا که کوشش ما به همراهی جناب آقای اسید اسمعیل کتابچی مدیر محترم کتابفروشی اسلامیہ نتیجہ داد بیچند نسخه خطی دست یافتیم که در میان آنها سه نسخه قابل توجه شد .

۱- نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه که در تاریخ ۱۰۶۰ هجری با خط نسخ خوب نوشته شده است و تصحیح و مقابله شده است ولی استفاده از آن نسخه برای ما مشکل بود.

۲- نسخه خطی مصحح دیگر که در تاریخ ۱۰۷۷ هجری بامضای أبوطالب الحسینی نوشته شده است و با دقت تصحیح و مقابله شده این کتاب از کتابخانه شخصی آقای آسید شهاب الدین مرعشی حقه الله دریافت شد و در صفحه سوم آن بخط نویسندگان عبارت موجود است ترجمه روز یکشنبه ۲۸ ماه شعبان سال ۱۰۷۸ بنوشتن این کتاب آغاز نمودم و روز یکشنبه نهم رجب ۱۰۸۱ پایان رسید و روز سه شنبه غره ماه رمضان المبارک سال ۱۰۸۱ مقابله آنرا آغاز نمودم و روز سه شنبه هفتم شوال ۱۰۸۱ از آن فارغ شدم و مقصودم از نوشتن این کتاب و مقابله آن همان خدمت بصاحب الامر علیه السلام و امید تقرب بخدا و انتظار فرج و ظهور آن حضرت است و اما أبوطالب الحسینی در صفحه آخر ورق ۲۲۶ نوشته است وقع الفراغ من تسطیر بعون الله و حسنی تسیره علی بعمی الراجی عفو الله الففور المتعال أبوطالب بن محمد هاشم بن عبدالله الحسینی القتال - در حاشیه نوشته است خط سید هاشم فقال از علماء نجف وجد سادات قتال میباشد در صفحه ۱ این عبارت موجود است ترجمه نسخه های که این نسخه با آن مقابله شده است :

۱- نسخه عالی حضرت استاد دام ظلّه

۲- نسخه سید مخدوم سید عبدالکریم سلمه الله

۳- نسخه مولانا علیرضا الشیر بتجلی

۴- نسخه حاج الحرمین حاج محمدباقر خواجه خلیل

۵- نسخه شیخ عبدالنبی

این نسخه مختار است و نویسندگان رنج فرادانی روی آن کشیده و نسخه بدل زیادی درج کرده و يك قسمت نسخه بدلها را با قلم قرمز و اعراب و نقطه گزاری روی کلمات تشخیص داده و بسیار کم غلط است

۳- يك نسخه خطی که در تاریخ ۱۰۵۱ هجری نوشته شده است و در کتابخانه شخصی تّه الاسلام آقای آسید محمدعلی صدر الحفاظ آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام موجود است و بسیار مایه تشکر است که این نسخه را در دسترس قرار دادند و در مقابله کتاب معاونت نمودند ، این نسخه در ۴۵۴ صفحه بقطع وزیری و خط نسخ زیبا نوشته شده است و در آخر جلد

دوم آن را چنین تعریف کرده است

قد تشرف باتمامه العبد الفقير الحقير المذنب الراجي غفور به الغفور الرحيم الغني الوفي
محمد بن يوسف بن محمد قاسم النجفي النطنزي مسكناً و مولداً لغا و نشراً مرتباً في أشرف الأماكن

النجف الاشرف و در حاشیه صفحه آخر چنین نوشته است ترجمه

من مشرف شدم بمقابله این کتاب از اول تا آخر باندازه وسع و طاقت با نسخه‌ای که از
روی آن استنساخ کردم و نسخه دیگری که خالی از غلط نبود.

در این نسخه بابها و عناوین آن را بخط قرمز و درشت ثبت کرده ولی شماره بابها ذکر
نشده است.

۳- برای آنکه خوانندگان در پیچ و خم نسخه بدل‌های متعدد گرفتار نشوند از ضبط
آنها صرف‌نظر کردیم و از میان این نسخه‌ها عبارات روشن‌تر و صحیح‌تر را انتخاب نمودیم و
ضبط کردیم و اختصار و جانب‌معنا را بیشتر رعایت نمودیم زیرا ضبط نسخه بدل‌ها برای عموم
فائده‌ای ندارد و اشخاص متبع و خورده باین باید بخود این نسخه‌ها مراجعه کنند.

۴- موضوعی که بسیار مبهم و مورد اختلاف نسخه‌ها است شماره أبواب کتاب است در
نسخه چاپی غیبت ادریس نبی را باب دوم بحساب آورده و در نظر گرفته است که باب اول کتاب
در سابق گذشته است ولی در مطالب پیش که قریب خمس مجموع کتاب است عنوان باب اول
را ضبط نکرده است و معین نکرده که باب اول کتاب از کجا شروع شده فقط بحساب این‌که در
ضمن مطالب گذشته ذکر غیبت آدم علیه السلام شده است در نظر گرفته است که غیبت آدم باب اول
کتاب است و اما باین حساب غیبت ادریس باب دوم محسوب میشود و نسخه‌ای هم بدست نداده
که این شماره را از آن نقل کرده باشد همین قدر معلوم است که این شماره بعنوان تصحیح
وارد کتاب شده است ولی در نسخه مصحح باب غیبت ادریس را باب اول شمرده است و بهمین
شماره پیش رفته است تا باب نوادر که باب شصت و چهارم و خاتمه کتاب است و در فهرستی هم
که اول کتاب تنظیم کرده است همین حساب را منظور نموده است و در حقیقت کلیه مطالب
پیش از غیبت ادریس را مقدمه کتاب بحساب آورده با این‌که در نسخ برای آن عنوان مقدمه و
عنوان دیگری هم ذکر نشده است.

در نسخه ۳ که در تاریخ ۱۰۵۱ نوشته شده و با دو نسخه دیگر مقابله شده است لفظ
باب و شماره‌ای ذکر نشده فقط همان عناوین أبواب برنگ دیگر و خط درشت ثبت شده است و

بعلاوه در بابان و آغاز بابها هم اختلافی مشاهده میشود چنانچه در نسخه مصصح داستان کعب
 الاحبار یهود که در نسخه چاپی و بسیاری از نسخ موجود نیست و داستان سیف بن ذی یزن را
 تنه باب سیزدهم دانسته و در نسخه چاپی داستان سیف بن یزن را باب مستقلی شمرده است و چون
 این بابتی و شماره از نظر معنا چندان تأثیری ندارد و در کتاب عنوان مقدمه ای نشده ها نظر
 مصصح نسخه چاپی را ترجیح دادیم و باب غیبت ادریس را باب دوم شماره نهادیم و ماسبق را
 بعنوان باب غیبت آدم ﷺ در نظر گرفتیم و به پیروی از مصنف عنوانی برای آن درج نکردیم



کتابخانه ملی ایران